http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 1 of 558

عدد کتبخانهٔ عدد
(۷) (۷)

مصطفی عبدالحمید

خزینهٔ پنهان

کتاب اول قصازدگان بالون

مترجمش

محمود طرزی

Ketabton.com

سنه ۱۳۳۲

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 3 of 558

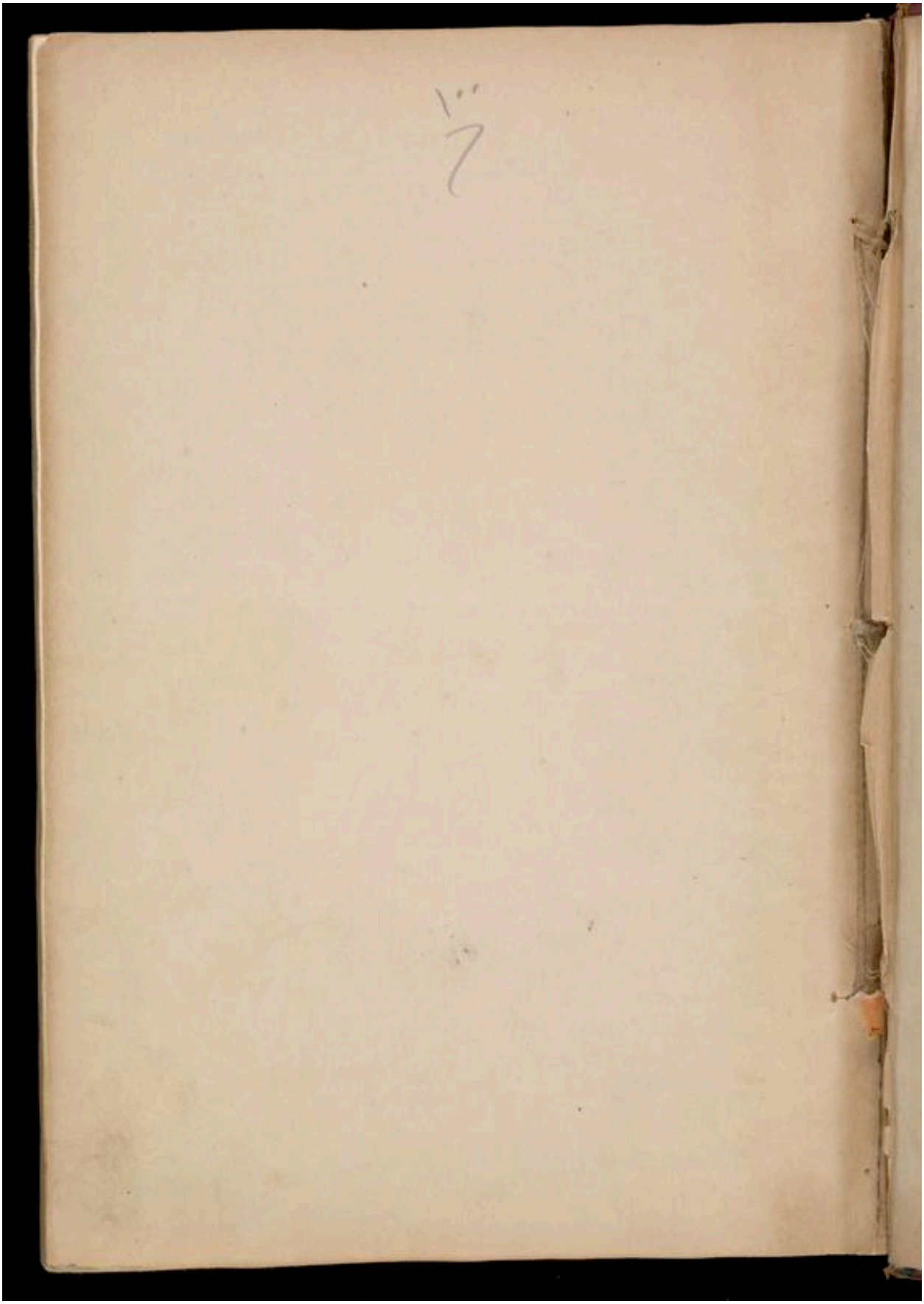

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 6 of 558

صاحب ومالك مطبعهٔ عنايت

شهزادهٔ جوانبخت معظم معين السلطنه سردار

عنايت الله خان

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 7 of 558

عدد (۷) کتبخانهٔ مطبعهٔ عنایت عدد (۷)

جزیرهٔ پنهان

کتاب اول قضازدگان بالون

مترجمش

محمود طرزی

دارالسلطنهٔ کابل در مطبعهٔ عنایت بزیور طبع آراسته گردید

سنه ۱۳۳۲

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 8 of 558

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

یکدو سخن درباب طبع کتاب

حضرت خداوندیگانهٔ بی شریك ومانند جل سبحانه راهزاران حمد وثناست که مارا توفیق رفیق نمود تا (مطبعهٔ عنایت) را تأسیس نمودیم ، و به روشن ساختن فکرها وذهنهای هموطنان عزیز خود به آثار مطبوعهٔ فنی وادبی واخلاقی تایکدرجه کوشش ورزیدیم ، واین نیست مگر بسایهٔ معارفپروری ذات شوکتسمات (اعلحضرت سراج الملة والدین) قبلهٔ اقدس امجداعظم روحی له فداه که درباب توسیع معارف وطن عزیزما افغانستان سعی وکوشش شاهانه را مصروف داشته اند ، وموجب شوق و آرزوی مابه تأسیس این مطبعه شده است .

درینبار طبع واشاعت « جزیرهٔ پنهان » نام ناول فنی بسیارشیرین وعجیبی رادر مطبعهٔ عنایت امر نمودیم که این ناول نیزاز آثار قلمیهٔ (ژول ورن) فرانسویست و عزیزی بنیان (محمود طرزی) آنرا از نسخهٔ که بزبان ترکی عثمانی ترجمه شده بوده است بزبان شیرین بیان فارسی ترجمه کرده است .

این ناول باناول (بیستهزارفرسخ سیاحت درزیربحر) که قبل ازین طبع ونشر نمودیم لازم و ملزوم همدیگرشمرده میشود . زیرا احوال کشتی نوتیلوس کپتان نمورا این ناول جزیرهٔ پنهان تتمیم وتکمیل مینماید . وچنانچه سیاحت زیربحرمصور طبع شده بود این ناول نیزمصور طبع گردید که اینهم یك دلیل ترقی مطبعهٔ عنایت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 9 of 558

شمرده میشود •

بفضل وکرم خداوند متعال جل جلاله وتوجهات ذات اعلحضرت بادشاه محبوب القلوب مراحم خصال خود امید میکنیم که مطبعهٔ عنایت ترقی روزافزونی کرده هنوز بسی آثار نافعه وپسندیدهٔ بروی کار آرد • ومن الله التوفیق •

—﴿ امضا ﴾—

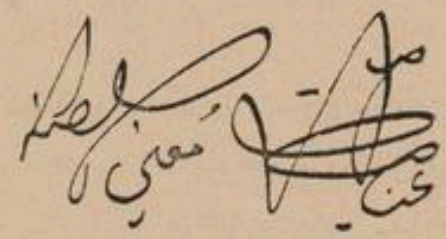

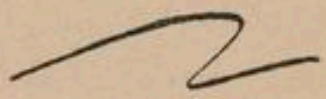

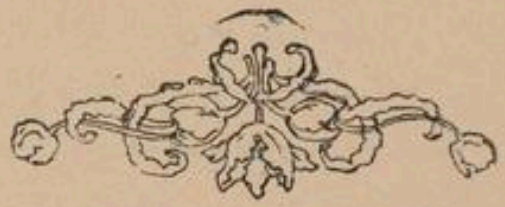

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 10 of 558

افادهٔ مرام مترجم

ذات اقدس حضرت صانع قدیم حکیم جلت کلمه نوع بنی آدم را در ابتدای خلقت از همه و سایط مدنیه ، و از همه لوازمات احتیاجیه محروم خلق فرموده عقل و ذکا احسانش نمود تا بواسطهٔ آن جوهر گرانبها شیئاً فشیئاً بدفع مضرت و جلب منفعت خود کوشش ورزیده کمال مدنی بالطبعی خود شانرا بروی کار آوردند و به اینهمه ترقیات محیر العقول امروزه روز خود واصل گردیدند .

این رومان — یعنی ناول — که به ترجمهٔ آن ابتداورزیده ام عیناً حال ابتدائی بشریت را تصویر میکند . پنج نفر آدم بی همه چیز در یك جزیرهٔ غیر مسکون مجرا وتنها بی بواسطهٔ قضای ناگهانی یك بالون سواری می افتند . بجز عقل و ذکا ، و علم وفن معتنا ، و سعی و کوشش یگانگی همراه هیچ چیزی ندارند . در ظرف سه سالی که در ان جزیره میمانند ، غیر از انکه محافظهٔ وجود خود شانرا از گرم و سرد حوادث روز گار میکنند ، جزیره رانیز تا یکدرجه بقوت علم وفن ، و سعی و جهد خود ها به آثار مدنیت آباد میسازند .

(جزیرهٔ پنهان) از مهمترین ، و مصنع ترین آثار تصوریه و قلمیهٔ (ژول ورن) فرانسوی نژاد است که درین اثر خود کمال مهارت ادبیه و فنیهٔ خود رانشان داده است ، و از طرف انجمن معارف فرانس مظهر تحسین و تقدیر گردیده است . ذاتاً هیچ یك

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 11 of 558

اثر او نیست که مظهر تحسینها و تقدیر های عموم اوروپا نشده باشد ، و هر اثر او بارها بار چاپ و بفروش نرسیده باشد . ژول ورن ، غیر از انکه شرف و شان و نامداری عظیمی برای خود حاصل کرده است [زیرا که در فن ناول نویسی فنی از هیچ ملت در هیچ مملکت مانند او دیگر یك محرری بسر نرسیده است] یك توانگری و ثروت بسیاری نیز بواسطهٔ این اثرهای بدیعهٔ خود بدست آورده توانسته است .

در زبانهای غربی اوروپا نمیدانم ، اما در زبانهای شرق ناول های فنی ژول ورن ، تنها بزبان ترکی عثمانی ترجمه و نشر شده است که در بخصوص غیرت و همت جناب (احمد احسان) بیگ افندی ، صاحب جریدهٔ مصورهٔ (ثروت فنون) شایان تقدیر و تحسین است . اگر بحقیقت نظر کرده شود احمد احسان بیگ به این همت پسندیدهٔ خود یك خدمت عظیمهٔ برای قوم و ملت خود بجا آورده است . زیرا اینگونه اثرها چون در زبان یك قوم و ملتی تألیف و یا ترجمه شود غیر از انکه موجب توانگری علم و فن آن زبان گردد یك شان و شرفی نیز برای آن زبان حاصل میکند .

احمد احسان بیگ ، در وقت حاضر به سرمایهٔ پانزده بیستهزار پوند یك ثروت جسیمهٔ تأسیس مطبعه و اداره خانهٔ خود را نموده است که اگر در اساس نخستین این سرمایه و ثروت تحقیق و تفتیش بعمل آید مبداء اساسی آنرا از سایهٔ ترجمهٔ همین آثارهای فنی ژول ورن می یابیم . زیرا در سوانح عمری جریدهٔ خود مینویسد که اول خود او در یکی از دوایر حکومتی به تنخواه فیماه دو پوند یك کاتبی بود ، و دیگر ثروت و سامانی نداشت . اول کتاب (سیاحت بر دور ادور زمین بهشتاد روز) نام ناول فنی ژول ورن را ترجمه کرده ، و از تنخواه جزوی که داشت کم کم پس انداز کرده در یکی از مطبعه های استانبول آنرا بطبع رسانید . در اندك مدت بقدر دو سه هزار نسخهٔ آن بفروش رسید ، و آنقدر سرمایهٔ برای او حاصل شد که یکپایه ماشین مطبعهٔ کوچك با چند سیر حروفات آن تدارك کرده توانست ، و به ترجمهٔ دیگر ناولهای فنی مانند (سیاحت زیر بحر) و (جو هوا) وغیره پرداخته و اخبار را نیز بروی کار انداخته رفته رفته به این ثروت و سامان امروز

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 12 of 558

زه روز خود واصل گردیده است .

این بندهٔ عاجز ناتوان (محمود طرزی افغان) از ترجمهٔ این آثار بدیعهٔ ادبیه هیچگاه امید و آرزوی ثروت وتوانگری را نکرده ام ، بلکه مشوق یگانهٔ این عبد احقر همانا قدرشناسی معارفپرورانهٔ ذات شوکتسمات پادشاه حقایق آگاه محبوب القلوب مقدس ما اعلحضرت (سراج الملة و الدین امیر حبیب الله خان) پادشاه دولت قویشوکت خداداد افغانستان شده است . بعد از مسافرت مدیدهٔ که در ممالك دولت علیهٔ عثمانیه بسر آورده بوطن عزیزم افغانستان رجعت کردم نخستین بار به ترجمهٔ همین ناول (جزیرهٔ پنهان) از ترجمهٔ ترکی آن پرداختم . و بخط نستعلیق بقلم خودم نوشته تقدیم پیشگاه معارف اکتناه اعلحضرت پادشاهی نمودم . ذات اعلحضرت همایونی آنرا بیك مراق وذوق علم پسندانهٔ شاهانه مطالعه فرموده بسیار پسند فرمودند ، وازین خدمت قلمیهٔ که همچنین یك اثر برگزیدهٔ را بزبان فارسی ترجمه کرده ام عبد احقر باخاك برابر خود را مظهر تحسین و آفرین فرمودند . پس برای یك محرر احقر ؛ برتر ، وعالیتر ، و شوق آورتر ازین چه چیز تصور خواهد شد که یك پادشاه بزرگ یکدولت سترگ اورا آفرین بخواند ، وسزاوار تحسینش بفرماید !

دیگر چیزیکه موجب شوق وهوس عاجزانه در خصوص ترجمه های آثار ادبیه وفنیهٔ جدیده گردیده است این است که در خارج وطن مدت سی سال از عمر گرانمایه رابسر آوردم ، به آموختن زبانهای غیر موفق شدم ، عاجزانه تحصیل علوم وفنون جدیده را نمودم . لهذا نخواستم که محصولات فکریه وتحصیلیهٔ خود را در مخزن دماغ در زیر انحصار واحتکار آورده افراد ملت نجیبم را ، واولاد وطن عزیزم را ازان محروم گذارم . ارمغان سیاحت سی ساله ام را بنظر ارباب مطالعهٔ وطن عزیزم تقدیم نمودن خواستم ، وبه ترجمه های ناولهای فنی (ژول ورن) از ترجمه های ترکی جناب احمد احسان بیگ یکان یکان پرداختم ، ودیگر بعضی آثار ادبیه وفنیه واخلاقیه نیز بوجود آوردم . ولی هزار افسوس که مقصد یگانهٔ عاجزانه که عبارت از استفادهٔ اولاد وطن

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 13 of 558

بودبسر نمیرسید . زیرا ترجمه و یا تألیفی که میشد تنها عبارت از یك مسودهٔ میماند که خودم آنرا مینوشتم . وبعضی را بواسطهٔ میرزا های خوشخط با کنویس وتبییض نموده تنها یك نسخه کتاب ازان بوجود می آمد ؛ وچون یك سرمایهٔ نداشتم که تدارك یك مطبعهٔ خصوصی کرده بتوانم . وهم برای آن مسئله مشکلات زیادی موجود بود ، ازانرو بسبب عدم انتشار یافتن آثار عاجزانه همیشه جگر خون میبودم . چونکه یك شرر . یا یك ناوه باران برای محو ساختن ابدی آنها کافی بود .

حالا آنکه ارادهٔ ازلی ومشیت لم یزلی حضرت خداوند لایزال جل اسمه میخواست که افغانستانرا بنور علم وعرفان منور سازد . لهذا بمانند وجود مسعود اعلحضرت سراج الملة و الدین یك پادشاه معظم معارف گستر عرفان پروری را مشعله افروز ملك و ملت گردانیده برای احضار مطابع تیپوگرافی امر وارادهٔ شاهانه شرفصدور یافت . واستمزاجاً دانسته شد که برای انتشار یافتن یك جریدهٔ وطنی چیزی مانعی نیست . ازین آرزوی شاهانه استفاده را اندیشیده امتیاز جریدهٔ (سراج الاخبار افغانیه) را استحصال . وبه اجرای خدمات قلمیهٔ خودم که اخص آمال بندگانه ام بود کامیاب آمدم .

ازدیگر طرف شهزادهٔ جوانبخت معظم حضرت عالی (سردار عنایت الله خان معین السلطنه) صاحب افخم که فرزند اکبر وارشد ذات اعلحضرت شان میباشند ، ویك مجسمهٔ ذکاوحماست وعرفان وفطانت شمرده میشوند ازکمال ذوق وشوقی که به احیای علم وفن . وتنویر اذهان اولاد وطن درضمیر منیر عالی شان مرکوز است یك چاپخانهٔ خصوصی بنام (مطبعهٔ عنایت) تأسیس و بنیاد نهاده انتشار آثار عاجزانه ام رابرعهدهٔ آن مطبعهٔ مبارکه محول فرمودند .

چه سعادت ، چه بختیاری ! این است که این عرفان پروریهای حامیان علم و معرفت کیت خامهٔ عاجزانه ام رادرمیدان خدمات قلمیهٔ وطن چارنعله بتاخت آورد وشوق وهوسم رادوبالا ساخت . حتی یك دلیل افزونی شوقم را ازین قیاس باید نمود

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 14 of 558

که این کتاب ناول جسیم «جزیرهٔ پنهان» را در سنهٔ ۱۳۲۵ ترجمه نموده بودم و چون تنها یك نسخه بقلم خود نوشته بودم و دیگر نسخهٔ ازان موجود نبود قضاءً آن نسخه ضایع و تلف گردید . این است که دوم بار به ترجمهٔ آن پرداخته ام . ارباب ترجمه و تحریر را انکار نخواهند فرمود که عینا یك اثر را دوبار ترجمه کردن تاچه درجه بر طبیعت و ذهن شاق و دشوار می آید ! ...

از جناب حق و فیاض مطلق جل و علی نیاز میکنم که مرا توفیق کرامت فرماید تا در راه خدمات قلمیهٔ عاجزانه تا جان در بدن دارم بر موافق رضای ذات اعلحضرت پادشاه محبوب القلوب مقدس خود جد و جهد بعمل آرم . و مطبعهٔ مبارکهٔ عنایت به تشر بسی آثار نافعهٔ جیدهٔ جدیده رونق افزای عالم مطبوعات گردیده رضای شهزادهٔ معظم افخم خودم را استحصال نمایم و زبان شیرین بیان فارسی که کم بضاعه ترین آثار این عصر ترقی و تمدنست بواسطهٔ نشریات این مطبعهٔ مبارکه توانگر گردد .

و من الله التوفیق .

امضا

محمود طرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 15 of 558

جزیرهٔ پنهان

کتاب اول

قضازدگان بالون

باب اول

فهرست

صداها درهوا — طوفان باد درسنهٔ ۱۸٦٥ — یك بالونی که بطوفان گرفتار آمده — غیراز بحر دیگر چیزی دیده نمیشود — پنج نفر سیاح — دربالون چهامیشود — در افق یك ساحل — نتیجهٔ این حال المانگیز

یك صدا میگوید : — آیابلند میشویم ؟

دیگری . . . : — نی نی ! یکرنگ فرومی آئیم .

دیگری . . . : — ازانهم بدتر که بپایان می افتیم .

باز همان صدا : — کارمابمرحمت خداوندی ماند . (صفره) (۱) بیندازید .

دیگری . . . : — این است که همین یك توبرهٔ آخری مانده آنرانیزانداختم .

باز همان صدا : — آیابالون بالا برامد ؟

دیگری . . . : — نی !

(صفره توبره های ریك رامیگویند که بالونچیان آنرادربالون باخود دربالون میبردارند، وهروقتیکه بخواهند بالونرابرهوابالا ترکنند یکی ازان توبره هارامی اندازند .)

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 16 of 558

دیگری . . . : — من مانند صداهای موج یکچیزی میشنوم .

دیگری . . . : — بلی ، دیدم ! بحر ذخار در زیر پای ماست !

دیگری . . . : — بخدا راست میگوید ! از بحر اله که پنجصد قدم بالا باشیم !

بعد ازین گفتگو ، این صدای پر تأثیر شنیده شد :

— هرچیزیکه سنگینی داشته باشد همه را بیندازید ، همه را بیندازید ! عنایت و مرحمت از جناب خداوند است .

این است صداهائیکه در روز (۲۳) م ماه مارت در سنهٔ ۱۸۶۵ در روی بحر [محیط کبیر] از روی هوا شنیده شده است .

حالا ضرور شد که کیفیت این سخنهائیکه در روی هوا مابین یك چند نفری گفتگو شده بر خوانندگان گرام خود آشکار سازیم که چه بود و چه شد :

این یك هنوز از خاطرها فراموش نشده خواهد بود که در سنهٔ (۱۸۶۵) میلادی یك طوفان باد دهشت انگیز بسیار شدناکی از جهت شمال شرقی بوزیدن آمده دنیا را بلرزه در آورده بود . در اثنای طوفان مدهش مذکور (بارومترو) ها یعنی (میزان الهوا) ها بقدر هفتصد وده (ملیمتره) فرو آمده بود . این طوفان آنچنان یك گرد باد دهشتناکی بود که از (۱۸) ماه مارت فرنگی تا به (۲۶) م ماه مذکور دوام نموده است . ضررها و زیانهائیکه این باد ، در آسیا ، و امریکا ، و اوروپا بهم رسانیده بود خیلی بسیار بود . خط وزش این باد در مابین (۳۵) درجه عرض شمالی ، و (۴۰) درجه عرض جنوبی بصورت مائلانه در وزیدن بود . هرگاه در باب درجهٔ دهشت و هیبت این باد همینقدر بگوئیم که بسی قصبه ها را محو نمود ، بسی جنگلها را از بیخ و بن بر افگند ، بسی ساحلها را در زیر آب بحر غرق ساخت ، بسی کشتیها را از بحر بخشکه انداخت ، بسی کشتزارها را زیر و زبر نمود ، هزارها انسانها را در خشکه و دریا غرق و هلاك کرد از ینسخنها یکقدری درجهٔ دهشت و هیبت این باد بلا بنیاد را دانسته خواهیم توانست . این باد دهشت نهاد قبل ازین نیز بار بار بوزیدن آمده در سنهٔ [۱۸۱۰]

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 17 of 558

شهر (هاوانه) را، ودرسنهٔ (۱۸۲۵) شهر (غوآدلوب) را خراب کرده است، ولی درینباراین آفت سماوی ازان آفتهاهم مدهشتر، وخرابیهایش بیشتر بود .

دراثنائیکه دربحروبراین خرابیهاوزیانهابوقوع می آمد ، درروی هوا نیزیك حادثهٔ بسیار عجیبی پیش شده بود، چونکه یك بالون بدم این باد آفت نهاد افتاده مانند یك گلهٔ ئیکه ازدهن طوپ برآید درساعتی (۹۰) میل مسافه را قطع کرده ، ودر طبقات هوابه پرواز افتاده روان بود .

درمیان سید این بالون که مانندگویی بچوکان این باد بالابنیاد افتاده بود پنج نفرسیاح موجود بودکه بسبب بخارها، و قطرات بارانی که گاه گاه میبارید خوب دیده نمیشدند .

آیااین بالون که بازیچهٔ طوفان خرابی رسان شده از کجامی آید ؟ آیاازکدام نقطهٔ روی زمین بهواشده ؟ بهرصورت دراثنای طوفان باد بهوانشده خواهد بود ، زیرا دروقت اینچنین باد دربالون نشستن و بهوابالابرامدن بجزخودکشی دگرهیچ چیزی نیست . البته که قبل ازوقوع این طوفان بهواشده باشد . وچون ازوقوع طوفان باد پنج روزمیشود ازروی حساب چنان معلوم میشود که درهر روزدوهزارمیل قطع کرده باشد . و به اینحساب ازهر جائیکه حرکت کرده باشد خیلی ازخیلی دور افتاده خواهد بود .

باوجود اینهم پیمایش کردن مسافه ئیکه قطع کرده اند ازطرف سیاحین بالون سوارممکن نیست . بلکه بسببی که بالون باباد یکجارفتارکرده ازینهم خبرندارند که اینقدرمسافهٔ بسیاریرا قطع کرده باشند . بالون حرکت میکند ، برمحورخود دورها اجرامیکند ،اما بالون نشینان ازین خبردارنمیشود، بسببیکه بالاوپایان وهمه اطراف شان بادمهٔ بسیارکثیفی پوشیده شده نمیدانندکه دراطراف شان چیست ؟ وچون زیر وبالای شانرابارههای ابرهای بسیارکثیفی احاطه کرده به اینهم نمیدانندکه آیاشب است یاروز ؟ ازوقتی که درطبقات بلند هوابدم باد افتاده رفتاردارندازروی زمین ، وازرو

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 18 of 558

شئی آفتاب واز بحر هیچ اثری ندیده اند . تا آنکه بسبب قضای مدهش پاره شدن بالون و برامدن (غاز) ازان ، وپایان آمدن بالون درزیر خود سطح بحر را دیده دانسته اند که بسوی چگونه یك گرداب مرگ مجسم پویان هستند !

این است که آن سخنها وصدا هائیکه ماشنیدیم ازهمین نخبنفر سیاح بالون سوار است که درچنین وقت هولناك باهم ردوبدل کرده اند .

بعد ازانکه مانند خوردنی ، وپوشیدنی ، واسلحه وهمه چیزهای سنگین بار خود شانرا بدریا انداختند باز بقدر هزار و پنجصد قدم بالا برامدند . سیاحان بیچاره چون درزیر پای خود دریای پرامواج بی پایانرا مشاهده کردند طبقات بلند هوا رابرای خود شان ملجا ، امن وامان دانسته همه اشیایی که برای خودشان بسیار ضروری والزم بود نیزبه پایان انداختند . و برای ضایع نشدن (غاز) خفیفی که بالون رادرطبقات هوابالا گرفته بود برای جستجو کردن چاره آغاز کردند .

شب را بچنان اندیشه های خوفناکی بسر آوردند که اگرازسیاحین ماناز کتر دیگر آدمانی میبودند بهمه حال زهرهٔ شان آب میشد . در وقت صبح طوفان یك قدری سکونت پیدا کرد . ابرهاهم بلند شدند . گرد باد دهشت ناك طوفانی ، بیك بادتند شدنشا کی تحویل یافت . وتایکدرجه دیدن اطراف ممکن گردید .

درین اثنا باز فرو آمدن بالون بطبقات پایانی هوا آغاز نهاد ، شکل محفظهٔ جسیم بالون نیزبرهم خورده ازمدوری به بیضوی تحویل یافته بود که اینهم برای برامدن غاز درون آن یك دلیل واضح وروشنی بود ، تام دروقت زوال؛ بالون ازسطح بحر بقدر هزار قدم بلند بود . ولی لحظه بلحظه فرومی آمد . سیاحها همه چیزهائیکه درجیبها وپیش شان بود یکان یکان می انداختند . بسبب حساس بودن بالو نهابه هرانداختن یك چیزی بالون یکقدری بالامیبرامد وبازبه نزول آغازمیکرد . پس معلوم شد که هلاك برای شان مقرراست !

درهرطرف که نظرمیکنند هیچ یك خشکهٔ بنظرشان برنمیخورد . درزیرشان

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 19 of 558

بجز از بحر محیط که امواج دهشت آماج آن بشدت تلاطم میکند دگر هیچ چیزی دیده نمیشود . باوجودیکه بسبب بلندی موقع شان بقدر چهل میل مسافه در مدنظر شان است باز هم در هیچ طرف بحر محیط هیچ یك نقطهٔ سلامت بنظر خوف منظر شان بر نمیخورد! دریا بشدت باد آنقدر متموج و پر طلاطم بود که بالون نشینان همه سطح دریا را با یك طبقهٔ سفید کفها مستور میدیدند .

سیاحین بیچاره برای آنکه با بالون خود یکجا در گرداب نایاب دریا محو و نابود نشوند هرانقدر سعی و کوششی که در وسع بشری شانست درباب تأخیر کردن افتادن بالون خود صرف میکنند . ولی چه فائده که سعی و کوشش شان هیچ ثمرهٔ نبخشیده بالون لحظه بلحظه نزول میکند . وهم از شرق شمالی بسوی جنوب غربی یکسر بسرعت تمام قطع مسافه میکند !

آیا حال این سیاحان بیچاره مدهش نیست؟ البته که بسیار مدهشست زیرا محقق میدانند که مانع نزول بالون خود شده نمیتوانند ! درون خیمهٔ بزرگ بالون آهسته آهسته از غاز خالی شده میرود ، نزول هم دوام میکند ، بند کردن پارگی خیمهٔ بالون برای سید نشینان بیچاره محال مینماید ، و تا آن پاره گی بند نشود ضبط کردن غاز در درون خیمه ممکن نمیشود . پس ازین مدهشتر حال چه تصور شود ؟

از پیشین یکساعت بعد از سطح بحر بقدر پنجصد قدم بالا بودند . اگرچه به انداختن اسبابهای سنگین از یکی یکبار افتادن بالون در قعر بحر خود را تا یکدرجه محافظه کرده توانسته اند ولی اگر تا بشام یك خشکهٔ پدیدار نشود غاز باقیماندهٔ بالون تمام شده بالون با بالون نشینان خود درمیان امواج پرشور و شر بحر محو و نابود شدنش محققست . درچنین زمان هرانچه چارهٔ نجاتی که بخیال شان میرسید همه را اجرا میکردند . زیرا این آدمها از مردمان بسیار تجربه کار و باغیرتی بودند . از انرو میخواستند که تا به آخر دقیقه با مرگ پنجه داده بعد از ان مغلوب شوند .

از پیشین دو ساعت بعد بالون ، بقدر چارصد قدم از سطح بحر بالا بود . درین

(c) ketabton.com: The Digital Library

111 (بی ادب کامل و سبب خود را ساختند) 115 (اندازه گرفتن فاصله به
ریاضی هندسه) 121 (اثبات کند که دو مساوی مساوی (و از آنجا (ه)
125 (سفر از حرص) 134 (خوک را از خرس بهتر دانست (زیرا سوب شکوفه است (ا)
139 (جدا کردن گلیسرین از گوشت حیوان) 142 (سیاه و عکس ساختن)
145 (کلمه کمیت جامد را به دول آورد (ه) 160 (روز مرگ شب را آشکار خواهد
شد کسی را می ترساند) 162 (شکر و شیر را بهتر ساختند) یکدانه کنند
در حسب یکسان پیدا شد) 169 (بهترین مسائل جبر آسان) 178 (یک دانه
ساچمه از گوشت حیوان بود) 179 (کتاب دوم) 190 (آلات (از طول و خدود)
223 (بوزینه که خرگوش می گوشت) 233 (ساختن با روغن) 238
(شکر را بنداب متشکر شدند) 242 (کاشتن تا لگدکوب و بالا کشیدن را
ساختند) آتش بیتابی 244 (در خانه) 248 (کتاب گوشت
پیدا شد) 255 (ساختن لباس از پشم گوسفند) 284 (کتاب زاده کردن
شده) 304 (دل می گوید که به هیچ حال را بجز پیدا کردن آورده اند) 309 (شرکت شخص مجهول)

(c) ketabton.com: The Digital Library

محمود هروی — جزیره پنهان

مصاحب: 4 (انسان در دیدار از همه وسایل گروه خلق شده بود). 5 (در زبان عارفان شعرهای مرگ ترجمه سعدی). 6 (صدف مهر جلب شکر انگیز است). 7 (فصل زمستان که شاعر سکیم در عارف نمود بیان شد). 8 (سرچشمه روشنی مقصود شده بود که برای روشنی چشم). 10 (چگونه سر از تن شنیده دیگر حضور نمبود به عمل گردان شده. شاید شنیده باشد). 13 (خورشید کدام افتیوه تر قیمت با شهرت باد نمایند). 17 (رهبران بود و انه که از جنگ (فعل امر) فرار کرده اند). 19 (کار عارفان همراه اصحاب). 20 (ب ب زنگ کشیدن اجل بی گفتگوی انسان). 23 (از صبح تنش مثال است). 51 (بنبوان انسان مرحب صورت گشاشد). 80 (همه می گذرند سوگند در داده است). 94 (انسان را سوی بلا میانه). 95 (که روی سرمناهی مخالف). 97 (چیزی را بنگاه کنیز آستین). 100 (معدن گوهر). 105 (انسان را معنی مقدس). 108 (هشت بهشت ساختند).

(c) ketabton.com: The Digital Library

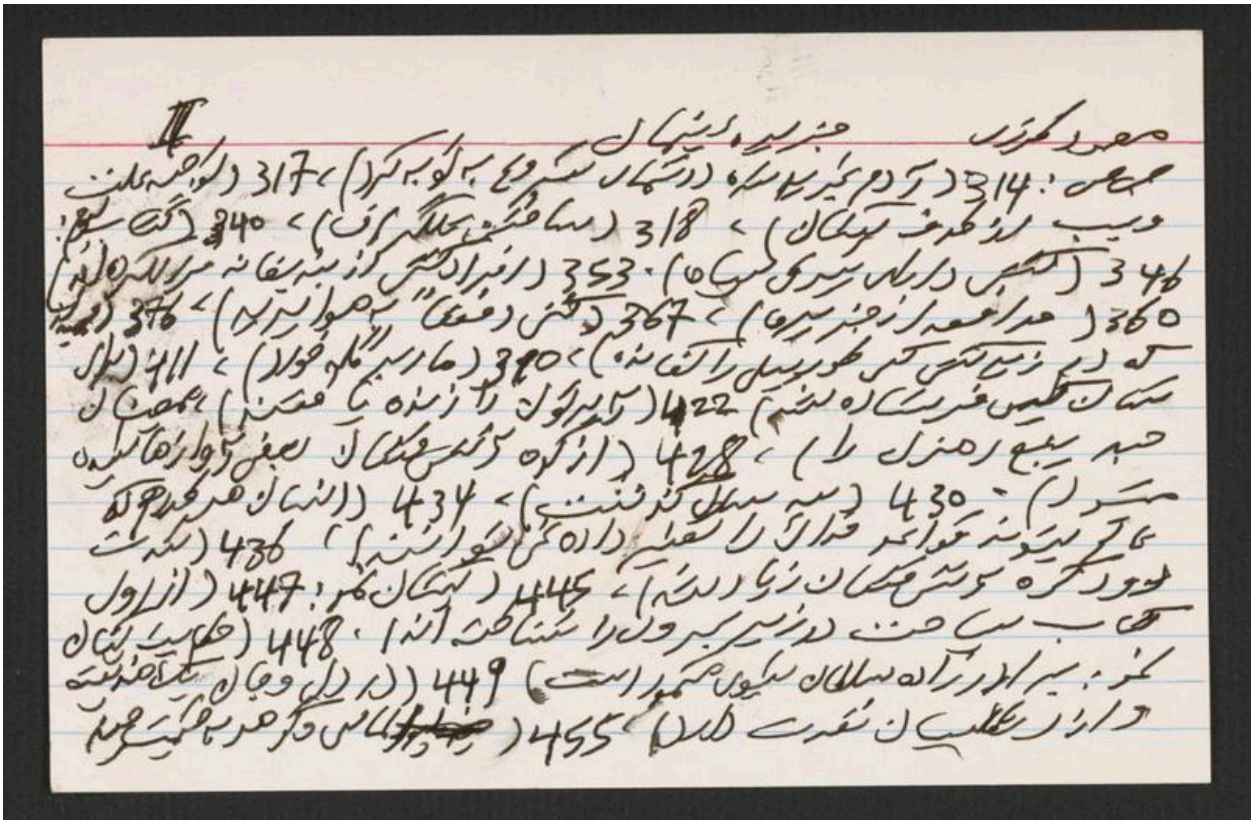

(c) ketabton.com: The Digital Library

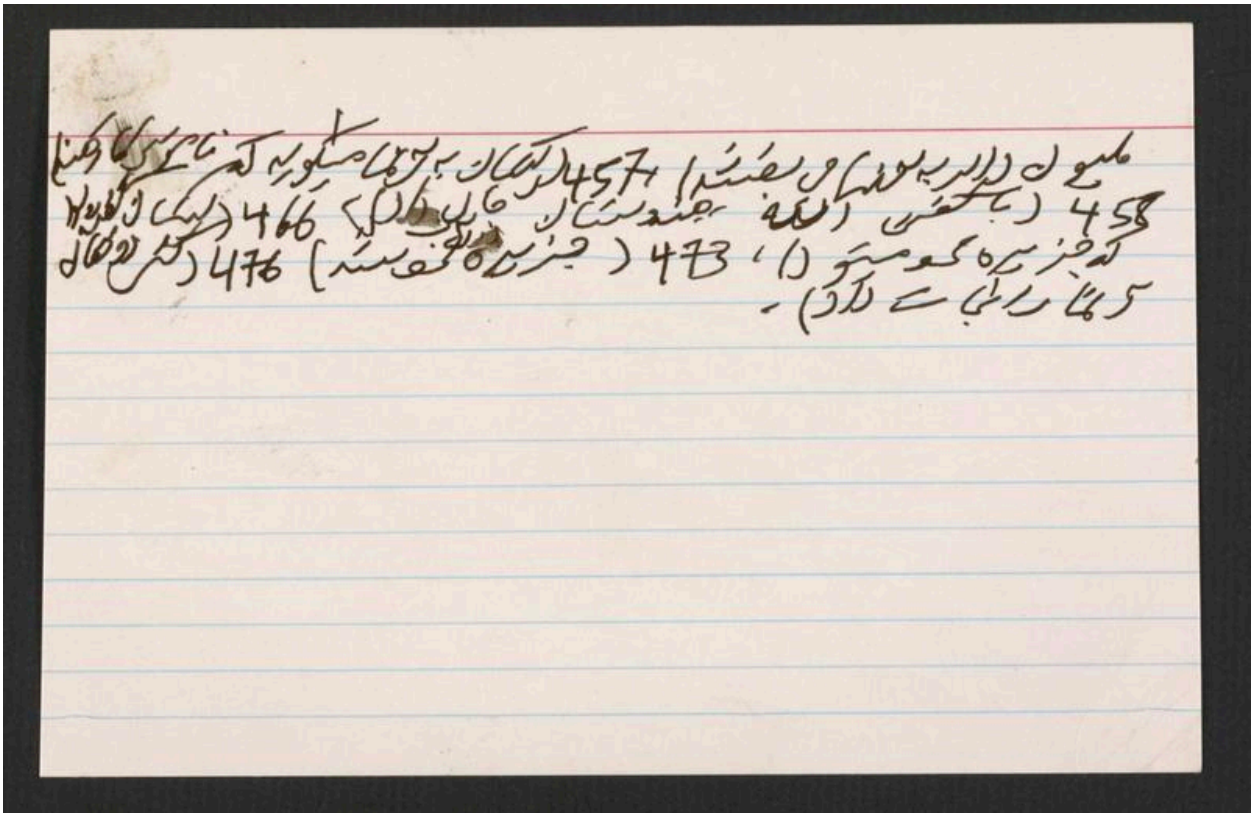

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 24 of 558

اثناصدای یك آدمی که معلوم میشد که ترس وبیم عادت اونیست اینسخن را گفت:

— آیاهیچ چیزانداختنی باقی نمانده ؟

چند صدای دیگر چنین جواب داد :

— یك کیسهٔ ده هزار روپیه گی طلاباقیمانده .

بعدازاین سخن یك کیسهٔ سنگینی بدریاافتاد .

یکی پرسید : — آیابالون بالاشد ؟

دیگری گفت : — یك کمی بالاشد ، اما باز بفرو آمدن آغاز میکند !

دیگری پرسید : — آیادیگر چیزانداختنی داریم ؟

دیگری جوابداد: — نی ، هیچ چیزی .

بازهمان صدای پر تاثیر حاکمانهٔ اولی گفت :

— مگر سبدی را که دران نشسته ایم فراموش کردید ؟ خود رابریسمانهای بالون به بندیم ، سبد رابدریابیندازیم !

براستی که برای بالابراوردن بالون چارهٔ آخرین همین بود ، لهذاهماندم سیاحان درمانده گان خود شانرابریسمانهای بالون بسته کردند . اینراهم بگوئیم که یك سگ نیزباایشان موجوداست که آنرانیزفراموش نکرده بیك ریسمانی در آویختند ، وسبد را بدریاانداختند . بالون هماندم بقدر دوهزار قدم بالابرامد .

معلوم است که بالونها بسیار حساس یك جسمی میباشند . بمجرد یکه یك جسم بسیار خفیفی ازان بیرون انداخته شود بسوی بالابسیار بلند میشود ، ولی چون موازنه ومقاومت غاز نباشد بازرو بسقوط مینهد . این است که بالون سیاحان بیچاره نیز بسبب انداختن سبد دفعتهً دوهزار قدم بالا برامده باز آهسته آهسته روبه تنزل نهاد زیراغاز ازشکافی که در خیمهٔ بالون پیداشده بود بسیار بیرون میبرامد .

سیاحان برای به هواداشتن بالون هرانقدر سعی وکوششی که درقوت شان بود صرف کردند . ولی هیچ فایدهٔ نکرد . لهذابعد ازین بغیرازمرحمت ومعاونت خدا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 25 of 558

وندی دیگر تکیه گاه و پناهی برای شان باقی نماند.

بشام یکساعت باقی مانده بود که بالون بقدر سه صد قدم بر سطح بحر فرو آمده بود. درین اثنا سگ دفعتهً یك عوعوهٔ نمود. یکی از سیاحان گفت:

— گمان میبرم که (توپ) یکچیزی دید. [توپ نام سگ شاندت].

در عقب این سخن فریادها و فغانهای سیاحان بفلك برشد، همه بیك زبان گفتند:

— خشکه! خشکه!

بحقیقت که در جهت جنوب غربی یك زمین بسیار بلندی بنظر سیاحان دست شسته از جان برخورد. اما چون این خشکه نیز بقدر سی میل دورتر مینمود و رسیدن بالون تا به آنجا کم از کم بیکساعت قطع مسافه کردن، و آنهم بشرطیکه باد بالونرا برابر بهمانطرف براند، و خط حرکت آنرا تبدیل ندهد وابسته بود که آیا تا به آنوقت غاز بالون خواهد ماند یا نی؟ و باد بالونرا برابر بران خشکه خواهد راند یا نی؟

این است مسئلهٔ دهشت انگیز مرگ، و زنده گی! سیاحان بیچاره، نقطهٔ سلامت را بچشم می بینند، ولی امید رسیدن آن برای شان مجهول! اینرا هم نمیدانند که آیا این خشکه جزیره است یا قطعه؟ زیرا سیاحان مابدم باد افتاده از ینهم خبر ندارند که بکدام سمت و کدام طرف میروند؟ بهر حال اگر جزیره باشد، یا قطعه باشد، مسکون باشد، غیر مسکون باشد یگانه نقطهٔ سلامت همانست. بهمه حال به آن رسیدن لازم است.

در ساعت چار بالون بدرجهٔ رسیده بود که خود را بر هوا گرفته نمیتوانست و بر سطح بحر مالش یافته میرفت. یکچند بار موجهای بحر بر سیاحان بیچاره آب پاشی نیز نمود. این آب افشانی سنگینی بالونرا زیاده تر میکرد. بالون مانند مرغیکه بال آن سرب بسته شده باشد بکمال زحمت خود را بر میداشت!

بعد از نیمساعت بخشکه بقدر نیم میل مسافه باقی مانده بود. لکن بالون هم سراسر از غاز خالی شده بحال غرق شدن رسیده بود. سیاحان بیچاره یکچند بار در آب غوطه خورده باز بر آمدند. درین اثنا خیمهٔ بالون بسوی سطح بحر میل نموده غلطیدن

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 27 of 558

مهندس سیروس سمیت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 28 of 558

گرفت که به این سبب باد از شکاف پاره شده گی خیمه داخل بالون شده مانند باد بان کشتی سیاحان را بسوی خشکه راندن گرفت . بلکه به اینصورت سیاحان بیچاره که پاهای شان درمیان آب ، ودستهای شان بطناب مربوط بود بمنزل مقصود برسند !

بالون بخشکه یکچند صد گز نزدیك شده بود که دفعتهً صداهای بسیار پر دهشتی از سیاحان برامد . مگر یکی از سیاحان بیچاره را یك موج مدهشی در ربود ، یا آنکه خودرا خود در ربود اند ! درعقب آن سگ نیز بیك عوعوهٔ بسیار حزینی خودرا در آب پرتاب نموده بالون چون به اینددرجه خفیف وسبك شد یکی یکبار برهوا گردیده بعد از کمی مائلاً بر دیگزاری که درخشکه بود فرو آمد .

بیچاره گان در انجا بمعاونت یکدیگر خودرا از ریسمانها باز کرده بر خاك قدم نهادند . بالون نیز مانند یك مرغ بال بسته ئیکه دفعتهً بالهایش باز شود پرواز نموده از نظر غائب گردید .

در حالتی که در بالون پنج نفر آدم ویك سگ بود ، درخشکه تنها چهار نفر برامدند . مگر یکی از پنجنفر ، برای رهائی دادن چار نفر رفیق دیگر ، خود را فدا نموده طعمهٔ امواج پر دهشت دریا نموده است !

چار نفر سیاح بمجردیکه بر خشکه قدم نهاد ، رفیق خودشانرا اندیشیده همه بیك زبان فریاد براورده گفتند :

— بلکه آب بازی کرده بساحل رسیدن میخواهد ، زود شویم ، برهانیدن او کوشش ورزیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 29 of 558

باب دوم

محاربهٔ ریشموند — مهندس سیروس سمیت — ژه ده ثون سیله
تاب زنگی — یاقروف کشتیبان — هاربر نوجوان —
یك تکلیف ناگهانی — ملاقات — حرکت درطوفان

سیاحانی که با بالون بخشکه افتاده اند نه از بالونجیانی هستند که برای سیاحت طبقات هوا در بالون نشسته اند ، و نه از ارباب فن (ژه ئولوژی) میباشند که برای کشفیات فنیه بر طبقات هوائیه بالا برامده اند . نی نی بلکه اینها مردمانی هستند که در جنگ بدست دشمن اسیر شده اند . و به دلاوری فوق العادهٔ خود به رهائی دادن گریبان خود از چنگ دشمن کامیاب آمده اند . اینها در محاربهٔ امریکای جنوبی و شمالی بدست جنوبیها گرفتار آمده در شهر (ریشموند) نظربند بودند ، و از انجا فرار کرده بعد از انکه صدها بار تهلکهٔ مرگ را بچشم دیدند با بالون پاره شدهٔ خود به این سرزمین قدم نهاده اند .

کیفیت فرار این اسیران حرب به اینصورت است :

در ماه شباط سنهٔ ۱۸۶۵ میلادی جنرال (غرانت) شهر [ریشموند] را محاصره کرده بود ، و برای بدست آوردن آن اگرچه چند بار هجوم و یورش برده بود ولی هیچیك فائدهٔ حاصل نشده بود . درین گیرودارها از اردوی جنرال (غرانت) بعضی افسران بدست لشکریان محصورین قلعه اسیر افتاده در درون شهر نظربند بودند که مشهورترین این اسیرافتادگان (سیروس سمیت) نام یك شخصی بود که از ارکانهای حرب جنرال (غرانت) بود .

(سیروس سمیت) یك آدم بسیار عالم و پرفنون است که در مهندسی یگانهٔ دهر شمرده میشود . در اثنای این محاربه حکومت [جماهیر متفقه] ساختن راه های آهن را به او محول نموده بود . این مرد امریکای شمالی لاغراندام ولی کافت استخوان ، میانه بالا ، تقریباً چهل و پنج ساله یك آدمیست که بر و تهای از ریش دراز ترش رو به

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 30 of 558

ژه ده ثون سپیله ، مخبر جریدهٔ نیویورک هرالد

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 32 of 558

سفیدی نهاده است . کسانیکه بسیمای سیروس سمیت نظر کنند ، بیك دیدن میدانند که جدیت ، وصمیمیت ، وذکا ، ومعرفتش بدرجهٔ فوق العاده است .

چنانچه ذکاوت مفرطه را مالك است دستهایش نیز قابلیت هرگونه کارها را دارد . یعنی هم به ذهن ، و هم به فعل کار میکند . بسیار عالم است چراکه متفنن است . بر کاریکه اقدام کند ، اگر آن هرقدر مهلك و دشوار باشد اصلا تمکین ووقار را از دست نداده آن کار را بسر میرساند .

(سیروس سمیت) یك جسارت ودلاوری مجسمیست ؛ درزمان محاربه همیشه درمیان آتشها درآمده که در بسی محاربه ها کامیاب هم آمده ولی درین محاربهٔ (ریشموند) اول زخمی بعد ازان اسیر شده است .

در روزیکه (سیروس سمیت) اسیر می شد ، یك شخصی دیگری نیزکه بدرجهٔ او صاحب شهرت و معرفت بود بدست جنو بیها اسیر افتاده بود که آنهم مخبر حربیه اخبار مشهور (نیورك هرالد) [ژه ده ثون سپیله] نام یك آدمیست .

(ژه ده ثون سپیله) برای اینکه خبرهای راست وصحیح را از هرکس پیشتر بدست آورده ، و ازهمه کس پیشتر به اخبار خود برساند ازهیچ چیزی روگردان نیست .

اخبار (نیورك هرالد) از اداره هاودفترهای دولتی شمرده میشود . آدمی که به این اداره منسوب باشد درهرجا خیلی معروف ومعتبراست . ازانرو (ژه ده ثون سپیله) درمیان ازدواز مردمان بسیار نامدار وبااهمیتی شمرده میشد .

(ژه ده ثون سپیله) عالم فاضل ، دلاور ، جسور ، برای هرکار حاضر ومهیا با فکر یك آدمیست . بسیاحت ، وعسکری دنیارا گردش کرده است . برای آموختن یك چیزی ، و آنرا به اخبار خود رسانیدن ماندگی ، عذاب اضطراب ، تهلکه درنظر او هیچ است . ژه ده ثون دروقتیکه گله مانند باران میبارید ، وگله های طوپ هرطرف را تار ومار میکرد بیکدستش طپانچه ، وبیکدستش کتابچه درصف پیشترین لشکر رفته است . گله های طوپ وتفنگ هیچگاه قلم پنسل اورا بلرزه نیاورده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 33 of 558

باوجود اینهم [ژه ده ثون] بعضی حالهای عجیب هم دارد . مثلا یك روزی میخواست که یك خبر را به اخبار خود روانه کند، از بهر آنکه آن خبر را خبرهای دیگر اخبارها پیشتر از اخبار « نیورك هرالد » نشر نتوانند بعد از انکه در تلگراف خانه خبر مذکور را به اخبار خود رسانید از پیش میز تلگراف برنخواست، و دو ساعت کامل فصلهای اول تورات شریف را به اداره خانهٔ اخبار خود به تلگراف نوشته کرد . اگرچه این کار برای ادارهٔ اخبار (نیورك هرالد) موجب دو هزار دولار مصرف شده است ، ولی این هم شد که خبر مذکور را پیشتر از وکسی نشر نتوانست !

(ژه ده ثون) بلند بالا ، قوی و توانا یك آدمیست . عمرش از چهل افزونتر نظرش مستقیم ، اطوارش جدی و مسترح است . هر چیزیرا زود می بیند ، وزود درك میکند .

(ژه ده ثون) از ده سال است که مخبر اخبار (نیورك هرالد) میباشد و در راه خبر ها ، وتصویرهائیکه فرستاده ؛ به اخبار مذکور خدمتهای بزرگی کرده است . چون که به سیاه قلم خیلی رسام ماهری هم هست . حتی در وقتیکه اسیر می افتاد به تصویر کشتی جنگ مشغول بود . ودر کتابچهٔ حوادث خود در هما نوقت بعد از انکه این عباره را : « یك عسکر جنوبی تفنگ خود را بسوی من دورداد ، این است که نشان میگیرد ..... » نوشت از جای خود برجهیده گله برزمینی که او ازان جهیده بود برخورده است . اما اگرچه گله خالی رفت ولی خود او نیز اسیر افتاد .

سیروس سمیت ، وژه ده ثون سبیله غائبانه یکدیگر خود را میشناختند اول بار ملاقات شان در شهر (ریشموند) که اسیر افتاده اند دست داده است . زخم مهندس درکم وقت جور شد . در اثنای اسارت خودباهم خیلی محبت میکردند ، وقدر وقیمت همدیگر خود را بخوبی میشناختند . فکر یگانهٔ شان نیز بجز فرار ، وبه اردوی خود رسیدن دیگر چیزی نبود .

اگرچه درمیان شهر آزاد وبند وزندانی نداشتند ، ولی چون شهر بکمال دقت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 34 of 558

ناب

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 36 of 558

درزیر محافظه ونگهبانی گرفته شده بود دایمامنتظریك فرصت میبودند .

سیروس سمیت ، یك خدمتکاری هم داشت . این خدمتکار دراصل زنگی بود ، وغلام بود ، ولی سیروس سمیت چون فکر آو قلباً همیشه طرفدار لغو کردن اسارت غلامان بود اورا آزاد کرده بود . اما غلام از بادار خود جدا شدن را قبول نکرده عهد کرده بود که تابوقت مرگ ازو دوری نکند . نام این زنگی (نابخت نصر) است ، ولی برای آسانی تخفیف کرده (ناب) میخوانندش .

وقتیکه ناب از اسیر شدن بادار خود خبر شد بطرف ریشموند روانه شد . بعد از انکه بسی حیله هاودسیسه هابکار برد ، وبقدر بیست بار زندگی خود را دوچار تهلکه نمود بشهر (ریشموند) بدر امدن کامیاب آمد . شادمانی که برای سیروس سمیت از آمدن ناب ، وفرحت وسروری که از دیدن مهندس برای ناب حاصل شد خارج تعریف وبیانست .

ناب اگرچه بشهر داخل شده توانست امابرامدن ازانجاخارج دایرهٔ امکانست . زیرا اسیرها به بسیاردقت درزیر نظر ونگهبانی گرفته شده است . بنابرین چارهٔ فرار در وقت حاضر مفقود است . مگرکه یك وسیلهٔ خارق العادهٔ ظهور نماید .

جنرال (غرانت) اگرچه حمله هاوهجومهای شدید برشهر می آرد ، ولی کامیاب نمیشود . (ژه ده ثون سپیله) بسببیکه ازداخل شهر به اخبار خود خبرهاوحوادثهانوشته نمیتواند بیك قهروغضب پرجوش وخروش درامده بود . اگرچه چند بار برفرار قرارداده بود ولی بموانع ومشکلات عظیمی برخورد .

محاصره لاینقطع بشدت دوام میورزد . عساکر محصورهٔ شهر نیزمانند اسیرها به تنگ آمده برای برامدن ازشهر ، وباردوهای دیگرخود شان یکجاشدن را آرزو میکنند ، واگرهیچ نباشد درباب احوال خود رابه اردوهای خود رسانیدن واز اردوهای خود شان احوال گرفتن چاره هامی اندیشند . علی الخصوص (ژونستان فورستر) نام یك برگدی درینخصوص بسیار اندیشه هامیدواند . اماچنانچه بیرون

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 37 of 558

برامدن اسیرها ممکن نبود اسیر کنندگان را نیز این امر محال افتاده بود . اسیران را عسکر داخل شهر ، وشهریانرا عسکر خارج شهر منع میکنند .

محافظ شهر بسیار آرزو داشت که باجنرال (لی) که سرقوماندان جنوبیها بود مخابره کرده مددطلب کند ولی بسبب نبودن واسطه و وسیله خیل دوچار اندیشه و مراق بود . این است که درین اثنا برگد (ژونستان فورستر) به این فکر افتاد که یك بالونی ساخته وبواسطهٔ آن بالون برهوا شده ازسراردوی محاصر بگذرد ، وبا اردوی جنرال (لی) التحاق کند .

محافظ شهر این تصور ژونستان فوروستررا خیلی پسندید . هماندم برای ساختن یك بالون بسیار بزرگ امر داده شد . درمیان سبد این بالون اسلحه ، خوردنی ، نوشیدنی ، ودیگرکار آمدنیها گذاشته شد .

ازین تدارکات ، (ژونستان فوروستر) ورفقایش چنان امید میکردند که درشب (۱۸) م مارت بایك شمال غربی حرکت کرده درظرف یکچندساعت به اردوی جنرال (لی) رسیده بتوانند . اما آن باد شمال غربی رفته رفته آنچنان یك شدتی نشانداد که ازباد گذشته به طوفان رو نهاد . البته که به اینچنین باد بلا بنیاد حرکت برروی هوا قابل نیست .

درمیدان واسع شهر بالون باهمه ضروریاتی که دران گذاشته شده حاضر ومهیا باریسمانها بزمین مربوط ایستاده بود درنوزدهم وبیستم ماه بادزیاده تر شدت نمود . حرکت بالون سراسر غیر ممکن شد .

اینستکه درینروزها یك روزی سیروس سمیت درکوچه بایك شخصی که هیچ او را نمیشناخت برخورد . این آدم سی سی و پنجساله یك آدم تنومند پر قوتی بود که نامش (پانقروف) وصنعتش کشتیبانی بود . پانقروف ازحال صباوت خود در دریا های امریکای شمالی گشت وگذار کرده درینوقتها برای یك کاری همراه (هاربر) نام پسرکپتان خود که آنرا ازاولاد خود زیاده تردوست دارد بشهر (ریشموند) آمده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 38 of 558

با نقروف کشتیبان

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 41 of 558

هاریس

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 42 of 558

است ، ولی چون شهر قلعه بند شده بمجبوریت در انجا محبوس مانده اند . فکر یگانهٔ این آدم نیز بجز اندیشهٔ فرار دگر چیزی نیست .

پانقروف ، سیروس سمیت را بخوبی میشناسد ، ومیداند که آرزوی یگانهٔ او نیز بجز فرار کردن دگر چیزی نیست . چون امروز در کوچه باو برابر آمد بلا تردد به او گفت:

— موسیو سیروس ! آیا از (: بشموند) دل تان تنگ نشده ؟

مهندس ، حیران حیران بکمال دقت بسوی پانقروف دیدن گرفت کشتیبان باز پرسید که:

— موسیو سیروس ! آیا میخواهید که فرار بکنید ؟

مهندس گفت — آیا چه وقت ؟

این سوال بی اختیارانه از زبان مهندس برامده باز بدقت بیشتر بروی مخاطب خود نظر کرد ، وعلامات سیمای او را بر صافی دلش دلیل یافته بیك صدای تیزی گفت :

— آیا شما کیستید ؟

پانقروف خود را شناختاند . مهندس پرسید که :

— خوب امابا کدام واسطه فرار خواهیم کرد ؟

پانقروف — واسطه را من یافته ام . بسیار ساده و آسان یك واسطه : این بالونرا ساختند ، بیهوده آنرا ترك کرده گذاشتند . این است واسطه ! . . .

مهندس فکر پانقروف را دانست . از دست او گرفته بخانهٔ خود برد . پانقروف در انجا فکر خود را تمام بیان نمود . این فکر حقیقتاً بسیار ساده و آسان یك فکری بود . چونکه بشدت طوفان التفات نکرده ، ویك دلاوری فوق العادهٔ بکار برده ، و در بالون نشسته فرار کنند .

سیروس سمیت بی آنکه سخن پانقروف را قطع کند سرا پا شنید . وچشمانش همیدرخشید . البته ، چارهٔ خلاصی که از بسیار وقت آنرا می پالیدند حاضر است . در تاریکی شب بشدت طوفان باد نظر نکرده ، وخود را بکسی نشان نداده ، ودر بالون نشسته ، و ریسمانهای آنرا بریده ، وفرار کردن هیچ کار دشواری نیست . اگرچه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 43 of 558

اگر بدست بیفتند مرگ برای شان محققست ، اما فرار هم ممکن است نی ؟

مهندس سمیت گفت که :

— اما من تنها نیستم .

پانقروف پرسید که :

— چند نفر هستید ؟

مهندس — سه نفر ، یکی خودم ، یکی دوست من (ژه ده نون) دیگری خدمتگار من ناب .

پانقروف — این سه ، دو نفر هم من وهاربرشد پنج نفر . حالا نکه بالون برای شش نفر ساخته شده .

مهندس — بسیار خوب فرار میکنیم .

وقتی که مهندس اینمسئله را به ژه ده نون گفت ، ژه ده نون هیچ علامت انکار نشان نداد . تنها به این حیران شد که آیا اینقدر یك فکر ساده و آسان چرا پیش از پانقروف برای خود او وارد نشد . آمدیم بر ناب : ناب مانند سایهٔ افندی خود است . افندیش هرجا که برود او برفتن با او حاضر است .

پانقروف گفت :

— چون چنین است امشب در میدان بالون باهم یکجا شویم .

مهندس — بلی بلی ، امشب ، یعنی بساعت ده . اما خدا کند که باد از شدت نیفتد .

پانقروف ، از مهندس وداع نموده برفت ، و در اقامتگاه خود در پیش هاربر بیامد . هاربر نوجوان نیز حقیقتاً جسور و دلاور یك بچه ایست . به بسیار بیصبری پانقروف را انتظار میکشید . چون از زبان پانقروف خبر راضی شدن رفقا را شنید خیلی ممنون شد . پس دیده میشود که هر پنج نفر اینها آدمان بسیار جسور و دلاوری هستند ، و عزم شان هم قویست .

طوفان باد دمبدم شدت مینمود که اینهم برای فرار بهاموجب مسرت میشد زیرا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 44 of 558

درچنین باد تندطبعاً (ژونستان فورستر) ورفقایش دربالون نمی نشینند . و بالون بدست پنج نفررفیق میدراید. تنهاخوفیکه برای مهندس هست همین است که بالون بشدت بادپاره نشود . مهندس تابوقت شام درمیدانی که بالون درانجامربوط بود گردش نمود، پانقروف نیزدستهای خود را بجیب پتلون خود انداخته ، وخمیازه‌ها کشیده مانند آدمان بیکار ازبالابپایان وازپایان ببالارفت و آمدکرد . وبی آنکه باهم آشنایی وسخن بگویند بالون راپاسبانی نمودند .

شام شد ، شب بسیارتاریك بود . ابرهای سیاه تیره بسطح زمین مالیده مالیده میگذشتند ! یك باران بابرف آمیخته همی بارید ! هواخیلی سرد بود . همه روی شهر رایك دمهٔ تیرهٔ فراگرفته بود ! گویابرای مانع شدن محاربه ازطرف حق امشب این طوفان دهشتناك برخواسته بود ! بجای صداهای طوپ صداهای مدهش طوفان قایم شده بود .

کوچه های شهرسراسرازانسان خالی بود . محافظ شهردرچنین طوفان شدید، برای بالون بهره گذاشتن رالازم ندیده بود . اگرچه اینهاهمه برای آسانی فرارفراریها فایده میرساند اما آیاباطوفان شدید چه باید کرد ؟

درساعت نه ونیم ازراههای مختلف هر پنج نفررفیق درجای ملاقات باهم یکجا شدند . تاریکی آنقدرتیره بودکه بالون باآن بزرگی نیزدیده نمیشد . هرپنجنفردرپیش سبد نشیمن که به بالون مربوط بود جمع شدند . هیچ کسی آنهارانديده بود . بعد ازینهم نخواهد دید . زیراآنهاازدیدن همدیگرخود نیزعاجزاند .

بی آنکه یك کلمه سخن بگویند سیروس سمیت ، ژه ده ثون سپیله ، ناب هاربر درمیان سبد درامدند . پانقروف بکشیدن توبره های ریگ که برای سنگینی بالون گذاشته بودند مشغول شد . این کارهم تمام شد . پانقروف کلاه خود را برسرخود بچق کرده گفت :

— اگرچه باد بسیارتند است امامددگارماخداست .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 45 of 558

اینرا گفته درسید درامد . بالون چون باریسمانها بزمین مربوط بود تنها بریدن ریسمانها . وبرامدن برطبقات هوا دیگر کاری نمانده بود . درین اثنا درمیان سبد بالون یك سگی برجهیده درامد . این (توپ) نام سگ مهندس است که مهندس ازبیم سنگینی بالون سگ صادق خودرا درشهر گذاشته بود . ولی (توپ) ریسمان خودرا بریده ازعقب افندی خود آمده است .

با نقروف گفت :

— اینهم باشد ! ازبودن یك سگ چه خواهد شد ؟

• اینرا گفته و یك دو توبره ریگ دیگر نیز بیرون براورد . وریسمانهارا بریده ، بالون بتأثیر باد ماثلاً ببالا شدن آغاز نهاد . در اول امر بیك چند دود کشهای خانه ها خورده وخراب کرده از نظر نهان گردید .

درین اثنا طوفان بصورت مدهش شدت خودرا زیاده نموده بود . مهندس در شب بالونرا بروی زمین نزدیك کردن نخواست . وقتیکه صبح شد درزیر پای خودشان اززمین هیچ اثر نیافتند . هر چار طرف شان بادمه های بسیار کثیف وغلیظی محاط بود . اینستکه بعدازان به پنجروز هوا یك قدری صاف شده پنجنفر رفیق بکمال دهشت درزیر خود بحر محیط را دیدند .

حالا خوانندگان گرامامیدانندکه ازین پنجنفر سیاح چار نفرشان بچه صورت و هایی یافته درروز بیست وچارم ماه مارت به خشکه افتاده اند و آدمیکه ازمیان شان غائب شده ، رئیس شان مهندس سیروس سمیت بود .

باب سوم

بجماعت بعدازوقت ظهر — آدم غائب شده — ناامیدی تاب —
یکسر بسوی شمال برجستجو — جزرومد — یکشب بسیار
غم انگیز — دیده شدن یك زمین — تاب شناوری
میکند — گذشتن از آبنا .

بیچاره مهندس ! طعمهٔ لطمه های امواج بحرها گردید . سگ وفادار آن

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 46 of 558

نیز درعقب آن خود را بینداخت !

ژه ده ثون ، بمجردیکه برخشکه قدم نهادصدا کردکه :

— بیالم ، بیالم ! بلکه بشناوری خود را بخشکه رسانیدن میخواهد ؟

هرچار نفر رفیق بیك زبان :

— بلی بلی ، بیالم !

اینرا گفته حرکت کردند . ناب بچاره از غائب شدن افندی خودکه از جان خود اورازیاده ترمیخواست زار زار میگریست . ازافتادن سیروس سمیت تابه اینوقت دو دقیقه گذشته است . لهذا ازرهایی یافتن مهندس نا امید نیستند .

ازینجا تا بجائیکه مهندس دردریا افتاده بقدر نیم میل مسافه دارد . درین اثنا ساعت (٦) بود دمه اگرچه برطرف شده بود ولی ، شب خیلی تاریك بود . چار نفر رفیق کنار ساحل را گرفته یکسر بجهت شمال پالیده پالیده روانه شدند . زمینی که بران میگذرند ریگزار وسنگستانست . ازسبزه ونبات هیچ اثری دران دیده نمیشود . دربعضی جاها آنقدر سخت وبی گذراست که چار نفر رفیق ازهم جداشده درپی یکدیگر برفتن مجبور میشوند . گاه گاهی بعضی مرغان بال بزرگ بسیار کلان نیزازپیش روی شان بکمال خوف میپرند .

درهرچند قدم قضازده گان بالون می ایستند . وبطرف دریا گوش مینهند که آیایك صدای انسانی ازانطرف می آید یانمی آید ؟ هرگاه مهندس بخشکه افتاده باشد وبفریادکردن مقتدرهم نباشد . توپ البته بصدای خود رفقارا رهنمایی خواهد کرد ؟ اما بجز صداهای مهیب موجهای بحر که باساحل مصادمه میکرد دیگر هیچ صدایی شنیده نمیشد .

بانقروف پرسید که :

— آیا شناوری میداند ؟

ناب — بلی میداند ، وهم توپ نیزبا اوست .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 47 of 558

ژه ده ثون — انشاء الله می یابمش !

ناب صدای هول انگیز بحر پر طلاطم را شنیده بکمال حسرت و ناامیدی سر خود را بجنبانید .

قضازده گان بچاره به ماندگی و بیتابی خود اهمیت نداده متصل پیش میرفتند، وهر چیزیکه در کنار ساحل بچشم شان برمیخورد بزودی وتلاش بران هجوم میکردند، وچون مطلوب خود را نمی یافتند بازمایوس میشدند .

بعدازانکه بقدر بیست دقیقه درمیان همین امیدها وناامیدی ها رفتار کردند خشکه تمام شده موجهای بحر راه رابرا نهابرید . پانفروف گفت :

— اینجا یك دماغهٔ تنگیست . پیش ازین راه نیست . باید که بازبرهمان سمتی که آمده ایم برگردیم .

ناب گفت :

— وای ! افندی من چه خواهد شد ؟ اگر هنوز در دریاباشد ؟

پانفروف — چون چنین است آواز کنیم !

پس هرچار نفر بیك آواز تا که میتوانستند بصوت بسیار بلند «سیروس سمیت» گفته فریاد کردند . ویکقدری خاموش شده هیچ جواب نیامد . بازهمه بیك صدا فریاد کردند . بازهمان سکوت !

چار رفیق ساحل دیگر دماغه را گرفته پس بسوی جنوب برگشتند . پانفروف درینطرف از جهت مقابل از بعضی سایه هاوعلامتها چنان تخمین وگمان نمود که درا نطرف دریا بعضی تپه های بلند موجود باشد . مرغهای بزرگ بال نیز درینطرف کم تر . وآب بحر نیز آرام وکم موجتر بود که ازینمسئله هم گمان وتخمین پانفروف افزونی میگرفت .

ازین رفتار خودسیاحان چنان میپنداشتند که ازین دماغهٔ تنگ بعدازانکه یکچند قدم بسوی جنوب بروند بازراه شان بسوی شمال برگردد . حالا آنکه چنین نشد، راه شان یکسر بسوی جنوب درازشده میرفت که سمت جنوب نیز بعکس سمتی ست

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 48 of 558

که مهندس از بالون به آنطرف افتاده.

باوجودیکه بقدریکنیم میل راه زدند ساحل بسوی شمال برنگشت، و متصل بسوی جنوب میرفت. بعد از کمی بازیك دماغه پیش روی شان برامده موجهای بحر راه شانرا برید که درجهٔ یأس وافسوس شان خیلی زیاده گردید. پانقروف گفت:

— ما بیك جزیره گك کوچکی افتاده ایم که چار طرف آنرا نیز دور ادور گردش کردیم.

این سخن کشتیبان راست بود. قضازده گان بیچاره دانستند که نه در یك قطعه، ونه در یك جزیرهٔ بزرگ افتاده اند. بلکه در یك جزیرهٔ کوچکی افتاده اندکه آنرا هم کاملاً دور کرده اند. درازی این جزیره رانیز بقدر چار کیلومتر تخمین کردند، وبر آنرا نیز خیلی سنگ دانستند زمین این جزیره گك سنگستان وریگستان بوده از گیاه دران اثری دیده نمیشود. این جزیرگك خشك وخالی که ملجأ وماوای بعضی مرغان بزرگ دریایی میباشد آیا از یك جزیرهٔ بزرگ دیگری جدا شده خواهد بود. یا آنکه همینقدر محصور ومحدود یك جزیره گکیست؟! اگرچه اول بارکه از بالون دیده بود یك خشکهٔ بنظرشان درامده بود، ولی بزرگی وکوچکی آنرا بخوبی ندانسته بودند.

ا. پانقروف کشتیبان میگوید که درجهت غربی اینموقع که هستند یعنی در آنطرف دریایی که کم موجز است یك خشکهٔ میبینم. اما دیگر رفقا هنوز برین قول پانقروف سراسر از شبهه خالی نمیباشند. زیرا آن خشکهٔ که او میگوید دیده نمیشود. بهرصورت اگر اینچنین یك خشکه باشد هم، در چنین شب تار وتاریك به آنجا رسیدن واز دریا گذشتن محال است. حتی بسبب تاریکی فوق العاده جستجو کردن مهندس بیچاره رانیز بفردا گذاشتن لازم است. زده ثون گفت:

— از پیدا نشدن هیچ اثر سیروس بسیار مأیوس نباید شویم. البته فردا چون بروشنی روز بخوبی جستجو کنیم بیك نتیجهٔ خوبی کامیاب خواهیم شد.

بعد ازین گفتهٔ زده ثون رفقا چنان مناسب دیدند که یك آتشی در داده به مهندس یك اشارت رهنمایی بدهند. اما هزار افسوس که این فکر خود شانرا اجرا کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 49 of 558

نتوانستند . زیرا در جزیره بغیر از سنگ وریگ دگر هیچ چیزی پیدا نمیشود .

درجهٔ غم و نا امیدی چارروفیتی که درباب پیدا نشدن سیروس سمیت برای شان حاصل شده خوانندگان گرام آنرا تصویر کنند . محبت و اعتمادی که برریس خود دارند دلهای شانرا در گرداب یأس والم انداخته . درهرحال تابصبح معلوم میشود که چیست ، یااین است که مهندس به شناوری خود را بساحل سلامت رسانیده دریك گوشهٔ خزیده است ، یاآنکه ابداً محوشده رفته است .

هوا بسیار سرد بود . تابصبح بمشکلات تمام وهزار گونه غم و آلام بسر آوردند . قضازده‌های فلاکت دیده ها گرسنه گی ، مانده گی ، تشنه گی ، خودرا هیچ نمی اندیشند . هرچار نفرشان خودشانرا فراموش کرده ، وبشدت سردی هوا ندیده بر این جزیره گك خشك و خالی ببالا وپایان گردش میکردند ، وباز درهمان نقطه ئیکه از بالون درانجا افتاده بودند جمع میشدند . فریاد ها میکنند ، آوازها میکشند ! اما هزار افسوس که هیچ جواب دهندهٔ پیدا نمیشود . گاه گاه صداهای شان بطرف مقابل برخورده یك آزانگهٔ عکس صدا حاصل میکند که اینهم نظر دقت قضازده ها را بخود میکشد .

هاربر ، این مسئله را بنظر دقت یا نقروف نشان داده گفت :

— چنان معلوم میشود که درطرف غرب به این نزدیکیها یك ساحلی موجود باشد .

کشتیبان بجای باور کردن کله جنبانی کرده تبسم نمود .

آهسته آهسته هوا از دمه ها خلاص شده کشاده گی میگیرد در نیم شب در آسمان بعضی سیارات دیده شد . اگر مهندس حالا درانجا حاضر میبود میدید که این سیاره ها از ان سیاره هایی نیست که از آسیا و اوروپا دیده شوند ، چونکه کوکب قطب شمالی در جای مخصوص آن پیدا نیست . بعوض آن نجم درخشان جنوبی پدیدار است .

شب گذشت ، روز دیگر یعنی روز (۲۵) م مارت بوقت صبح بساعت پنج قبهٔ سماء بروشنی آغاز نهاد . ولی بازدمه بدرجهٔ کثافت و غلاظت پیدا کرد که بیست قدم به آنطرف دیده نمیشد . درینوقت درجهٔ یأس و افسوس قضازدگان بیچاره افزونتر

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 50 of 558

یك ساحل بسیار لطیفی که بادر ختهای بسیار بزرگ و خرمی مزین بود در نظر فلاکزدگان جلوه نمود

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 52 of 558

گردید . زیرا باوجودیکه روزهم شد بازبدیدن هیچ چیزی کامیاب نمیشوند . ناب ، وژه ده ثون بطرف دریانظر دوخته اند ، که بلکه از رفیق ضایع شدهٔ خود شان یك اثری به بینند هاربر ، و پانقروف نیز بطرف جهت غربی نظر دقت خود رابسته اند که بلکه یك نقطهٔ سلامت وزنده گانی بیابند . حالآنکه هیچیکی شان چیزیکه آنرا میخواهند نمی یابند ، ونمی بینند .

پانقروف گفت :

— اگرچه بچشم نمی بینم امابخوبی حس میکنم که درپیش روی مایك قطعهٔ موجود است وهم ازین مسئله آنقدر امین وخاطرجمع که درنبودن خودم درریشموند !

والحاصل یکنیم ساعت بعدازطلوع شمس دهیکقدری برطرف شده هرطرف جزیره یکقدری پدیدارو آشکار گردید . رفته رفته هواخوب صاف شد . ازیکطرف چنانچه بحرمحیط که درپیش روی شانست بتمامهادیده شد ، ازدیگرطرف یك ساحل بسیارلطیفی که بادرختهای بسیاربزرگ وسبزوخرمی مزین بود درنظرممنونیت وشکر گذاری فلاکتزده گان بیچاره جلوه نمود .

بلی ! نقطهٔ سلامت درانجاست . درمابین این جزیره کسی که قضازده گان درانجاست ، وساحلی که درمقابل شان دیده میشود بفراخی نیم میل یك آبنایی موجوداست .

بمجرددیده شدن ساحل ، یکی ازقضازدگان بی آنکه باکسی مشورت کند دفعهٔ خود رادر آبنایی ناب نمود . این آدم ناب وفاماآب بودکه برای جستجوی بادارخود یك آن اولترخود رابه آنساحل رسانیدن میخواهد . تاه پانقروف اورا ایستاده کردن میخواست ناب خود رادر آب انداخت . ژه ده ثون نیزخواست که درعقب ناب خود رابه آب بیندازد . ولی پانقروف مانع آمده گفت :

— آیامیخواهیدکه از آبنایگذرید ؟

ژه ده ثون — بلی !

پانقروف — چون چنینست ازمن بشنوید . ناب برای معاونت افندی خود

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 53 of 558

درینوقت کافیست . اگر ماوشما نیز خود رابه آب بیندازیم جریان ما را گرفته میبرد چنان گمان میبرم که این جریان آبنا ازمد وجزری که در بحرهای محیط مخصوص است پیش آمده است . هرگاه یکقدری صبر کنیم بحراز جریان می افتد ، وجزر حاصل شده آب آبنا کم میشود . که درانوقت به بسیار آسانی آبنارا گذشته میتوانیم .

ژه ده ثون — راست است . صبر کنیم .

درین اثنا ناب بکمال دلاوری با جریان آبنا پنجه میداد . ناب جریان را مائلاً به شناوری قطع مینمود . اگرچه دایما از نقطهٔ حرکت خود پایان تر می افتاد اما بساحل مقابل نیز نزدیکشده میرفت . تا آنکه بعد از نیمساعت شناوری از جهت نقطهٔ حرکت خود یکچند میل پایانتر بساحل پیشرو بیرون برامد .

ناب در پیش یك سنگ بزرگی خود را از آبها کان داده بطرف شمال بدویدن آغاز نهاد ، ودرمیان خرسنگهای کنار ساحل از نظر نهان گردید .

سه نفر رفیق دیگر که درجزیره مانده بودند صداقت وفداکاری رفیق خود را بکمال اندیشه وبیم تماشا میکردند . وچون رسیدنش رابساحل سلامت دیدند خاطر جمع شده نظر خود شانرا بطرف زمینی که برای شان ملجاء ومأوا خواهد شد عطف نمودند . بعداز ان (استریدیه) هائیکه درمیان ریگهای ساحل پیدا کردند خوردند . [استریدیه ازحیوانات نوع صدفی بحریست که ازمیان غلاف گوش ماهی مانند آن یك مادهٔ خوردنی میبرآید] اگرچه این طعام مغذی کامل نیست ولی برای دفع گرسنه گی کافی است .

در پیش روی این سه رفیق ساحلی که دیده میشود یك کانهٔ بسیار واسعی تشکیل داده که درطرف جنوبی آن بایك دماغهٔ بسیار دراز وبی درخت وبی عافی نهایت یافته است . این دماغه بالاصل اراضی بیك صورت غریب وعجیبی یکجا میشود که درنقطهٔ بهم یکجا شدن شان سنگستانهای جسیم سنگهای غرانیت موجود است . وچون بطرف شمال آن نظر کرده شود ازساحل جهت غربی تابه شمال شرقی یك دماغهٔ دوشاخهٔ امتداد

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 54 of 558

میکند . درمابین این دودماغه مسافهٔ ساحل بقدر (۸) میل تخمین میشود . اراضی دراول امر باریکستان ، وسنگستان سیاهی آغاز میکند . از ساحل تابدامنهٔ سنگستان یك ریگ بسیار نرمی فرش شده است . درعقب این ریگزار از سنگهای غرانیت یك سنگستان بسیار جسیمی موجود دست که این سنگستان مانند یك دیوار طبیعی بسیار بلندی بالا برامده ، وبلندی آن از سه صد قدم کمتر تخمین نمیشود . این دیوار طبیعی سنگهای غرانیت کم از کم بقدر یك یك ونیم میل بطرف راست درازشده رفته است ، ودرانجا یکی یکبار بریده شده است . درانتهای افق چون مدنظر کرده شود یك جنگل بسیار غلوکه ازدرختهای جسیم بزرگ وانبوهی متشکل است دیده میشود . غیرازین در جهت شمال غربی [۲۰] میل دورتر یك کوه بسیار بلندی دیده میشود که زروهٔ آن بابرف سفید مستور است .

اما این زمینی که درپیش گاه نظر فلاکتزدگان بالون افتاده ، واوصاف آن تابکدرجه بیان گردید معلوم نیست که آیایك جزیره است یاآنکه یك زمینی ست که بیکی ازقطعات معلومهٔ روی زمین مربوط است ؟ با وجود اینهم هرگاه یك شخصیکه بفن (طبقات الارض) آشناباشد بصورت انتظام سنگهائیکه درساحل امتداد دارد نظر کندهما ندم حل میکند که این زمین (وولفانیك) یعنی (آتش فشانی) میباشد .

ژه ده ئون ، پانفروف ، هاربر این قطعه زمینی را که درپیشگاه نظر حیرت شان افتاده بکمال دقت تماشا کردند . که میداند ! دردلهای بیچاره گان چه نا امیدیها ، و چه حسرتها میگذرد . هرگاه درین نزدیکیها یك کشتی ازنجا نگذرد بااین بی اسبابی وبی اوضاعی که دارند بلکه این سرزمین قبرستان ابدی شان خواهد شد ؟

هاربر ، به پانفروف گفت :

— خوب ! چه میگویی به بینم ؟

پانفروف — چه بگویم . هنوز یك حکمی کرده نمیشود . این است که جزر آغاز نهاده ، یك ساعت بعد به آنطرف گذشته موسیوسمیت رامی یابیم ، به حال خود یك

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 55 of 558

چارهٔ می اندیشیم .

براستی که پا نقروف خطا نکرده بود . بعد ازیکساعت بموجب قاعدهٔ طبیعی مد وجزر آب آبنایی که مابین جزیره کك، وقطعهٔ مد نظر شان واقع است فرونشست ، وازجریان وجوش وخروش بازایستاد . وازهرطرف ریگهابمیدان برامد .

پیش ازپیشین بدوساعت هرسه نفررفیق کالای خود را کشیده و مانند عمامه برسرخود بسته ودرمیان آبنا که ازپنج قدم عمق آن تجاوز نمیکرد درامدند . درجا هائیکه چقوری آن بیشترمیبود هاربرمانند ماهی شناوری میکرد . درکم وقت بدون مشکلات بساحل پیش روی خودگذشتند ، و بعد ازانکه در آفتاب خودرا خشك کردندکالای خود شانرا پوشیده بکار آغاز کردند .

باب چارم

منصب یعنی جای آبریزش یك نهر — شمینه ها — دوام برجستجو — جنگل درختان سبز — آتش در دادن — انتظار جزر — قطار چوب — برگشتن بسوی ساحل .

ژدهٔون ، پانقروف درهمانجا ماندن شانرا تنبیه کرده خودش یکسر بسوی طرفیکه ناب رفته بودروانه شد وبعد ازکمی از نظر غائب گردید . هاربرنیز اگرچه بازدهٔون رفتن میخواست ، ولی پا نقروف مانع آمده گفت :

— توباش فرزند ! هرکس یك وظیفهٔ دارد . ناب وموسیوژه ده ثون برای معاونت وجستجوی موسیوسمیت کفایت میکند . برما وتوهم دیگروظیفه هاست . اولایك جای سرپناه ، ویك لقمه خوردنی تدارك کنیم . رفقای ما که مانده و هلاك بیایند به این چیزهااحتیاج کلی دارند . پیش ازانکه آنهابیایندماوتوایخدمتهارابکنیم .

هاربر — بسیارخوب ! من حاضرم پا نقروف .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 56 of 558

پانقروف — بسیار خوب، حالا بقاعده باید حرکت کنیم ، اول یکقدری خوردنی، ویك آتش برای مالازم است . درجنگل چوب بسیار است ، در آشیانهای مرغان تخم هم پیدا میشود ، میاندیك سر پناه نشیمن .

هاربر — آنهم چندان مشکل یك کاری نیست . در میان این سنگلاخ البته یك غاری یك سوراخی یافته دران خواهیم درامد .

پانقروف — چون چنینست ، یاالله ، مارش !

هردو رفیق از دامنهٔ سنگلاخ بر ریگهائیکه بسبب جزر بر کنار ساحل پدیدار شده بود برفتار آغاز کردند . وروی رفتن خود را بسوی جنوب گردانیدند . زیرا پانقروف از بعضی علامتها دانسته بود که یك کمی یا یا نزیك جوبی موجود خواهد بود . لهذا بطرف جنوب رفتند . واینراهم امید میکردند که بلکه جریان آب موسیوسمیت را به آنطرف انداخته باشد .

در سنگلاخ سه صد قدمی کنار بحر هیچ یك غار وسوراخی که قابل یك سرپناهی باشد بنظرشان برنخورد . این سنگلاخ مانند یك دیوار یست که از سنگهای بسیار سخت خرانیت بالاشده . حتی بسبب بسیار سختی صدمات امواج بحر نیز آنرا نخورده است . بر سر سنگهای بزرگ بسی مرغهای نول کج بزرگ جثه موجود بودند که اینمرغها از دیدن ونزدیکشدن پانقروف وهاربر هیچ ترس وبیم نشان نداده اگر بحثند که از این معلوم شد که اینمرغها گاهی انسان را ندیده اند ، واینهم معلوم شد که درین جهتها هیچگاه پای انسان نرسیده . درطرف زیر سنگلاخ دیوار مانند مذکور در یکجائی که در زمان مد در زیر آب بوده بر بعضی سنگها هار بر از نوع (میدیه) که آنهم از نوع حیوانات صدفیهٔ بحریه میباشد بسیار چیزها دیده پانقروف را آواز داده گفت :

— بفرمائید . دم نقد شما را یك طعام حاضر !

پانقروف — وای ! (میدیه) است ؟ چقدر اعلا ، این از تخم مرغ هم بهتر است !

هاربر — نی ، این میدیه نیست (لیتودوم) است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 57 of 558

پانقروف — آیاخورده میشوند ؟

هاربر — البته ، البته !

پانقروف — چون چنینست (لیتودوم) بخوریم .

هاربر نوجوان که هنوز عمرش به بیست نرسیده ، در علم تاریخ طبیعی صاحب معلومات زیادی میباشد . زیرا پدرش دایماً در باب تحصیل او به علوم طبیعیه سعی و کوشش ورزیده است ، واو هم در اسباب سعی و غیرت فوق العاده بکار برده در علم مذکور صاحب ید طولا شده است ، لهذا هر سخن او در خصوص علم حیوانات ، و نباتات ، و غیره سند درست است .

(لیتودوم) هائیزمانند میدیه هادر از ترك صدفی شکل است و بر سر سنگهای زیر بحر کوت کوت می چسپند ، و سختترین سنگهارا نیز کاویده ، دران جاهی کاویده گی خود میچسپند ، و هرقدر که بزرگ شوند دو طرف آنها لك کاله گی پیدا میکند ، و فرقی که درمابین میدیه ، و لیتودوم موجود است همین است .

هاربر ، و پانقروف لیتودومها را مانند میدیه ها باز کرده خوردن گرفتند . لیتودومها در طعم و لذت هم از میدیه ها فرق دارند چونکه لیتودومها یکقدری تندی فلفلی را هم دارند که ازینسبب از تدارك کردن نمك و فلفل هم آزاده است .

اگرچه بعد از خوردن [لیتودومها] هاربر و پانقروف گرسنه گی خود را برطرف کردند لکن حرارت تشنه گی شان زیاده شده بجستجوی آب نوشیدنی مجبور شدند ، و براهیکه داشتند به پیش رفتن آغاز نهادند .

دو صد قدم رفته بودند که صدای شرشر یك آبشاری بگوش شان برخورد . یکچند قدم بعد به پیش یك نهری رسیدند که در نجا گویا تیشهٔ صنعتکار طبیعت سنگلاخ را بیك قوهٔ شدیدهٔ از هم شکافته و یك نهری را که در نجا بقدر (۱۰۰) قدم وسعت دارد جاری کرده به بحر می آمیزاند .

پانقروف بمجردیکه نهر را دید فریاد بر آورده گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 58 of 558

— این است آب! اینهم جنگل! حالا کار ما برای پیدا کردن یك ماوا ماند.

آب نهر بسیار صاف وسرد بود. بحرهم چون بحالت جزر بود آب نهر با بحر نمی آمیخت که از اینسبب بکمال خوشگواری خود را از ان سیر آب نمودند. بعد از ان برای یك ماوای سرپناهی بجستجو افتادند. ولی زحمت شان بیهوده شد. زیرا در میان سنگلاخها هیچ یك مغاره مانند یك سوراخی پیدا نتوانستند. اما نومید نشده از پالیدن فارغ نشدند تا آنکه دفعتهً در بالای جای آبریزش نهر به بحر طاق نما مانند یك چیزی بنظر شان برخورد که این رواق یا طاق طبیعی از بهم ریختن خرسنگها بر روی همدیگر حاصل شده بود. در سنگستانهای غرانیت اکثر اینگونه رواقهای طبیعی دیده میشود که این گونه رواقها را (شمینه) مینامند.

(شمینه) ها از غلطیدن وتکیه کردن سنگپاره های بزرگ بر یکدیگر بوجود میآید که گاهی آنقدر بیك موازنت وبرابری عجیبی بر یکدیگر ایستاده میشوند وچنان رواقهای بوجود می آورند که انسانرا حیرت دست میدهد. در درون این شمینه ها که اگر سمچهای طبیعی نیز گفته شود جادارد تایکدرجه گذران یك انسانهای بیخانه ولانه میشود ولی چون از شکافها وسوراخهای گوشه وکنار آن ضیا وهوا وباد نفوذ میکند در درون آن دایما یك خنك شدیدی موجود میباشد. اما اگر یکقدری دستکاری شده وشکافها ومنفذهای آن بسته شود، وانسانها هم یکقدری از مردمان بی تکلف باشند قابل سکونت میشود.

پانقروف گفت:

— این است برای ما خانه. تا بوقتیکه خدا مهندس ما را پیدا کرده بیارد البته بهتر از ان را تدارك خواهد کرد.

هاربر — بلی پانقروف، موسیو سمیت میآید. هم چون بیاید باید که ما را در یك جای قابل سکنا بیابد. این شمینه را یکقدری اصلاح ودرست میکنیم شکافها وسوراخهای آنرا باچوب وسنگ وگل بند میکنیم. ویك سوراخ آنرا برای دودکش میسازیم

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 59 of 558

ودر زیر آن یك اوجاغ بخاری مانند برای آتش در دادن ساخته خانهٔ بسیار مکملی بو جود می آوریم .

هاربر وپانقروف بعد از انکه از شمینه ها برامدند ساحل چپ نهر را گرفته به پیش رفتن آغاز نهادند . آبهای نهر بسبب مد وجزر بحر هم به پیش وهم به پس حرکت میتواند که اینمسئله را پانقروف بنظر دقت گرفته برای سهولت حمل ونقل اشیای سنگین را بواسطهٔ آن بخوبی تخمین نمود . کشتیبان ، وهاربر بقدر یك ربع ساعت رفتار کرده تابه گوشهٔ که نهر در انجا بطرف چپ یك خمی پیدا کرده بود رسیدند . این است که سر ازین نقطه مجرای نهر در درون یك جنگلی که با اشجار لطیفهٔ سبز وخرمی مزین است میرود . درختان این جنگل از جنسیست که دایما سبز وخرم میباشد . باوجودیکه موسم زمستانست بازهم درختان جامهٔ سبز وطراوتناك خودرا از بر نکشیده اند . طبیعت شناس نوجوان درمیان درختان بعضی درختهای خوشبو وفائده مندرا بنظر کشتیبان عرض میکرد . زیرهای درختان با بوته های خاردار و غیر خاردار . وگونه گونه سبزه زارها مستور بود پانقروف چون شاخهای خشکیدهٔ بسیار یرا در زیرپای خود میدید که میشکند به هاربر گفت :

— فرزند من ! اگرچه من به این نمیدانم که این درختان در علم نباتات چه نام دارند ، اما اینقدر میدانم که این چوبهای خشك درعالم زنده گانی برای سوختاندن ، وگرم شدن ، وچیزی پختن به آن خیلی کار آمد یك نباتیستکه درینوقت برای ماهم لازم همین است .

هاربر — چون چنینست جمع کنیم .

کار چوب جمع کردن بسیار آسان بود . زیرا شاخهارا از درخت بواسطهٔ تبر وتیشه وارهٔ مفقوده به بریدن وکندن حاجت نبود چونکه چوبهای خشك روی هم بحال طبیعی افتاده بود . چوبهاهم بسیار خشك بود وچابك میسوخت لهذا بشمینه هازیاده تر باید برد . اما آیا بچه واسطه باید برد ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 60 of 558

پانقروف گفت :

— حالا اگر یك عرابه ، ویایك قایق میداشتیم بارمارا بخوبی برداشته میبرد .

هاربر — اگر آنها نیست نهر خودهست !

پانقروف — درست . اشیای خود را درینوقت بانهر میبریم در آینده به بینیم که چه میشود ؟

هاربر — بلی همچنین است ولی درینوقت چون نهر بسبب مد بحر به اینطرف معکوس در جریانست چوبهای مارا بطرف اقامتگاه ما برده نمیتواند .

پانقروف — یکقدری صبر میکنیم . هیچ ضرر ندارد . ماحالا بدیگر کارهای خود آغاز کنیم .

کشتیبان و نوجوان تابدرجه ئیکه وسع شان میکشید دسته های چوب خشك را جمع کرده ، و باعلفهای منجی خشك شده بسته یکنار نهر نقل دادند ، ودرانجایك خرمنی تشکیل دادند . دونفر رفیق از علامتهای این زمینها اینراهم میدانستند که درینجاها هیچگاه پای انسان نرسیده . بعدازان دوچوب بسیار درازی آورده و آنرا بشکل یك جالهٔ بامنجها بسته ، ودسته های چوب جمع کردهٔ خودرا بران بار کردند . این کارها تا بیك ساعت دوام نمود . جاله هم حاضر شد . حالا انتظار کشیدن جزولازم است .

چون برای زمان جزر هنوز دو ساعت دیگر باقی بود ، برای وقت خود رابه بیهوده نگذرانیدن بگردش آغاز نهادند . درمیان جنگل درطرف چپ نهر از میان سنگلاخها یك بلندی دیده میشود . هردونفر باچه هارا برزده برین بلندی بالا برامدن گرفتند ، وبرسر تپه واصل شدند . درانجا اول نظر خود رابطرف دریا عطف نمودند ، وبکمال دقت جهت شمال ساحل رااز نظر گذرانیدند . نقطه ئیکه موسیو سیروس سمیت بدریا افتاده بود در پیش نظرشان بود . هرطرف رابکمال تحقیق وتدقیق از نظر گذرانیدند ، ولی نه از بهندس ، ونه از بالون هیچ اثری ندیدند . زده ئون وتاب رانیز درانجهتها

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 61 of 558

ندیدند . هاربر گفت :

— چه میگویی پانفروف ؟ من گمان میکنم که موسیوسیروس ازچنان آدمهایی نیست که اینچنین زود زود هلاك شود . البته بیکساحل سلامت رسیده خواهد بود . آیا همچنین نیست پانفروف ؟

پانفروف که دیدن موسیوسیروس را امیدنداشت . وازحیات اوسراسر ناامید شده بود بکمال تأسف سرخود را جنبانیده . وهاربر را برای آنکه دوچار نومیدی نسازد گفت :

— البته . البته ! مهندس ما آدمی نیست که به اینگونه تهلکه هامیده شود .

کشتیبان ساحل بحر را بکمال دقت ازنظر گذرانید . چشمهایش بر ریگستان ساحل معطوف ماند که طرف چپ این ریگزار بایك سنگلاخ بزرگ دیوار آسایی نهایت یافته بود . طرف جنوب ساحل بایك دماغهٔ پنجه آسایی نهایت می یافت که ازانسو به آنطرف چیزی دیده نمیشد که اینهم کشتیبانرا بشبهه میانداخت که این زمین جزیره است یاقطعه ؟ درطرف شمال ساحل بایك ریگستان خالصی دراز شده رفته وبازیك کجی پیدا کرده معلوم نمیشد که به آنسو چه خواهد بود؟ بعد ازان بسوی غرب نظر کردند، چشمهای شان بکوه بلندی که بابرف مستور است برخورد که ازپنجاتابه آن کوه شش هفت میل مسافه است . درمابین اینجاوکوه جنگل واقعشده که درمیان این جنگل سبز آب نهر دیده میشد . کشتیبان گفت :

— آیا این یك جزیره خواهد بود ؟

هاربر — اگرجزیره هم باشد خوب بزرگ یك جزیره ایست .

پانفروف — هرقدر بزرگ باشد جزیره باز جزیره است .

اماباوجود اینهم اینمسئله هنوز حل نشده است . حل این بازبیکوقت دیگر موقوفست . اما هرچه که باشد اراضی زیاده منبت وبرکت دارد دیده میشود اطراف وجوانب آن نیزبسیارلطیف است . آب نهران نیزبسیار خوشگوار .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 62 of 558

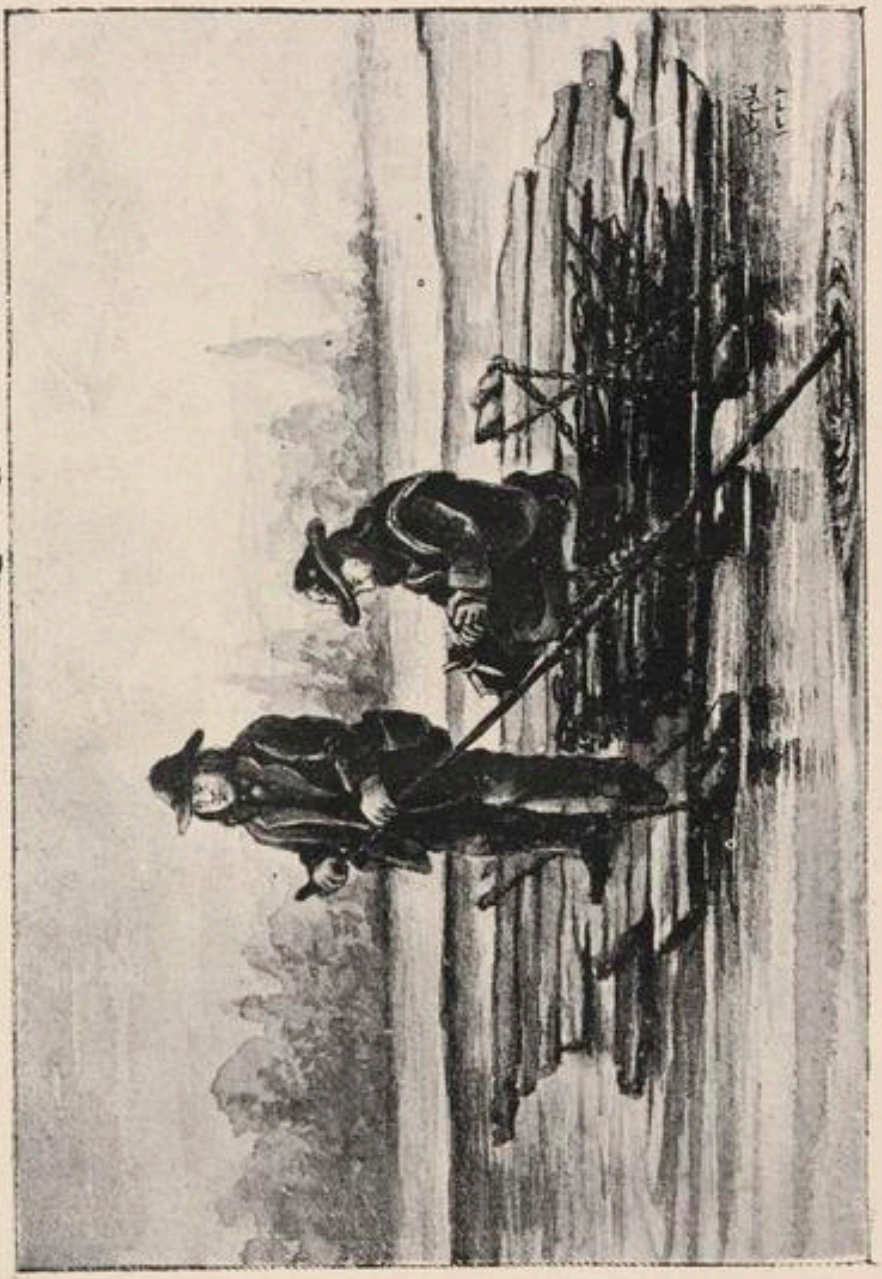

جالۀ پر از چوب خود شان را انده بسوی ماوای خودشان روان شدند

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 64 of 558

کشتیبان گفت :

— هیچ نباشد ازین جهت محروم نماندیم .

هاربر — هزار بار بخدا شکر باید کرد .

از جائیکه بودند آهسته آهسته فرو آمدن گرفتند . درمیان سنگستان غریب الاشکال اطراف، درشکافهای سنگها ، ولای های بوته ها به هزارها مرغها موجود بود هاربر آنهارا تور داده گریختاند و گفت :

— اینها کبوتران صحرائیست .

پانقروف — آیا خود شان ، وتخمهای شان خوردنی هست ؟

هاربر — هم خوردنی، هم بسیار لذیذ !

پانقروف — چون چنینست ، آشیانهای شانرا بیالیم .

لهذا پانقروف وهاربر درمیان سنگها پالیده پالیده یکچند درجن تخم کبوتر جمع کردند، ودر دسمال های خود شان بسته کردند .

پانقروف گفت :

— اوخ ! چقدر اعلا! مکمل یك تخم مرغ میپزیم .

هاربر — واه ، واه ! آیا با کدام قاب ؟

پانقروف — او ! توهم بسیار مشکل پسندی میکنی . اگر قاب نباشد درزیر خروج آتش کرده میپزیم .

هردو رفیق باز به پیش نهر آمدند که نهر درانوقت ازمد بحر رهایی یافته پس بجزر آغاز نهاده بود . وبسوی ساحل جریان گرفته بود . پانقروف یك ریسمان درازی از منجها ساخته به جالهٔ خود بست ، وهاربر نیز یك چوب بسیار درازی یافته جالهٔ پراز چوب خود را در نهر ویل کردند . پانقروف ریسمانرا بدست گرفته ، وهاربر باعصا چوب خود آنرا رانده بسوی مأوای خود شان روان شدند .

باینصورت پرکنار نهر بر ساحل نهر روان شده بعد از نیمساعت در پیشگاه شمینه ها

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 65 of 558

اتخاذ کرده اند جالهٔ خود را برسانیدند .

باب پنجم

اصلاح وتعمیر شمینه ها — مسئلهٔ مهمهٔ آتش — قوطی کبریت —
درساحل جستجو — برگشتن ژه ده ثون وناب — یکدانه گو
گردنازدانه — اوجاغ شعله افشان — طعام شب اول

— شب اول —

بعدازانکه جالهٔ چوب خود را خالی کردند کار اول پانقروف همین بود که شمینه های خودشانرا تعمیر واصلاح کنند تا آنکه برای سکونت شان تا یکدرجه قابلیت پیدا کند . زیرا یك اندیشهٔ بزرگ شان همین است که اگر موسیو سمیت را ژه ده ثون و ناب یافته بیارند یك جای گرم ویك طعام مغذی برای آنها حاضر باشد .

لهذا گل ، وسنگ وچوب وخاشاك جمع آورده شکافها ، وجاکهای شمینه ها راسد کردند . وتنها یك سوراخی برای دودکش ودرزیر آن یك اوجاغ بخاری مانندی بنا کردند . وباینصورت شمینه هارا بر چار پنج قسم تقسیم کردند . ولی اینرا هم بگوئیم که درین شمینه هاکه پانقروف آنرا اوتاقها نام نهاده است بسبب پستی سقف آن برپا ایستاده شدن ممکن نیست . درین اوتاقها یعنی شمینه هایك ریگ نرم بسیار لطیفی طبیعت فرش کرده بود .

پانقروف و هاربرهم به تعمیرات شمینه ها میکوشیدند و هم حرف میزدند . هاربر میگفت :

— بلکه رفقای ما از ما بهتر یکجایی پیدا کرده باشند .

پانقروف — اگر یافته باشند هم این کوشش بد نیست . زیرا اینهم محتملست که نیافته باشند .

هاربر — آه ! اگر موسیو سمیت را یافته بیارند ، چه قدر ممنون میشدیم ، وچه قدر به استراحت وقت میگذرانیدیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 66 of 558

پانقروف — بلی ! موسیو سمیت یك آدم نایابی بود .

هاربر — بود چرا میگوئید ، مگر از بودن آن امیدوار نیستید ؟

پانقروف — نی !

هاربر به یك اندیشه وهراس بزرگی فرورفت . تعمیرات خانه هم به انجام رسیده بود . که ازین رهگذر پانقروف بسیار ممنون شده گفت :

اگر رفقای ما بیایند ، البته یك ملجأ بسیار بالاستراحتی خواهند یافت .

حالا کار بیك اوجاغ ساختن ، و تخمهارا پختن مانده بود . اینهم بسیار کار آسانی بود . درزیر سوراخی که برای دودکش باز گذاشته بودند یك دوسنگی گذاشته آنرا بیك اوجاغی تحویل دادند . وچوبها وهیزمهای خشك رادران انداختند ، ودیگر هیزمهای خود رادریکی ازشمینه ها گدام کردند .

دراثنائیکه کشتیبان به اینکارها مشغول بودهاربر ازو پرسیدکه :

— آیا کبریت داری پانقروف ؟

پانقروف — البته دارم ! اما اگر کبریت نمیداشتیم کار ما بسیار خراب میشد .

هاربر — چه خراب میشد ؟ یکدو چوب خشك رابریکدیگر مالیده مالیده آتش بوجود می آوردیم !

پانقروف — ازچنین خیالها درگذر فرزند ، اینچیزی که تومیگوئی هیچوقت نمیشود ، وشدنی نیست !

هاربر — چرا شدنی نیست ؟ درنزد وحشیان جزایر اوقیانوس این اصول بسیار جاری بوده است .

پانقروف — آجان من ! یااین است که وحشیان درینباب یك قاعده واصول مخصوصی دارند ، ویااینکه درچوبهای آنها یك کرامتی موجود است ! زیرا من چند بار به این اصول آتش دردادن آرزو کردم ، اما هیچ کامیاب نشدم .

پانقروف این را گفته قطی کبریت خود راپالیدن گرفت . چونکه پانقروف

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 67 of 558

بسیار عملی توتون کشیست . از از و کبریت هیچ وقت از وجدا نمیشود . اما باوجودیکه هر جیب خود را پانزده بیست بار پالید ولی هزار افسوس که پالیدنی خود را نیافت . رفته رفته رنگ پانقروف میپرید ، دستهایش میلرزید ، دلش میطپید !

بصدای لرزان لرزان گفت :

— هاربر ! ... هاربر ! ...

— خیر باشد پانقروف ! چیست ؟

پانقروف — قطی خود را گم کرده ام ! فلاکت بزرگست ، آیا در پیش تو کبریت ، یاقاف ، یا دیگر چیز آتش دردانی نیست ؟

هاربر — نی !

پانقروف بیرون برامد . از قهر و تلاش بسیار جبین خود را مالیدن گرفت . هر دو رفیق در جاهائیکه بران گردش کرده بودند بجستجو آغاز کردند . ولی از قطی کبریت اثری نیافتند .

هاربر گفت :

— پانقروف ! در وقتیکه در بالون بودیم مبادا قطیت را انداخته باشی ؟

پانقروف — نی نی ، در آنوقت نینداخته ام . گم کرده ام . چونکه پیپ توتون کشی من هم نیست . هردو یکجا از جیبم افتاده .

و الحاصل هر طرف را بدقت تمام پالیدند ، نه جنگل کنار نهر ، ونه سرتپه ، ونه ساحل بحر را گذاشتند . همه را جستجو کردند هیچ فائده حاصل نشد . این مسئله یك مصیبت بزرگی برای فلاکتزدگان بیچاره شد . آتش که مدار زندگانیست آیا از کجا بدست خواهند آورند ؟

هاربر — پانقروف اینقدر افسوس مکن ، صبر کن که رفقای ما بیایند بلکه در پیش آنها کبریت میریت پیدا شود ؟

پانقروف — گمان نمیبرم . زیرا موسیو سمیت . وناب توتون کش نیستند موسیو

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 68 of 558

سیله بهمه حال کتابچهٔ حوادث نویسی خود را نگهداشته قطی کبریت خود را از بالون انداخته است .

هاربر جواب نداد . پانقروف بیچاره چنانچه از آتش محروم ماند از توتون کشی خود نیز قطع امید نمود . از همه بدتر که از یکطرف سردی هوا . از دیگر طرف خام ماندن تخمها . واندیشهٔ مانده و گرسنه آمدن رفقا . وموجود نبودن هیچ اشیا پانقروف بیچاره را سراسر پریشان داشت .

هر دو رفیق باز (لیتودوم) بسیاری جمع کردند . ونزدیك بوقت شام بشمینه ها برگشتند . بازدرون شمینه را بدقت پالیدند ولی بجز ناامیدی دگر چیزی حاصل نکردند .

هاربر برای دیدن وانتظار کشیدن رفقا بریك سنك بلندی برامده ساحل را دیده بانی میکرد . وقتیکه شمس تابان غروب میکرد از دور آمدن ژه ده ثون وناب را دید . وبه پانقروف خبرداد .

هر دوی شان تنها می آمدند ! ... هاربر چون سیروس سمیت را با آنها ندید دوچار یأس والم شدیدی گردید . بواقعیکه کشتیبان خطا نکرده بود ! یافتن مهندس درروی دنیا محال افتاد ! ...

مخبر ، بی آنکه یك کلمه سخن بگوید آمده بریك سنگی بنشست مانده گی گرسنه گی تاب وتوانش را محو کرده بود تاب بیچاره ، از شناخت برامده بود . چشمانش مانند کاسه های خون سرخ ، واطراف آنرا یك کبودی احاطه کرده بود .

ژه ده ثون کیفیت جستجو وپالیدن خودشانرا نقل نمود . هردوی شان تابقدر هشت میل برکنار ساحل گردش کرده اند . بدیدن هیچ چیزی کامیاب نشده اند ، وهیچ نشانه وعلامتی نیافته اند . حتی درجاهائیکه گردیده اند از موجود بودن انسان درین سرزمین نیز هیچیك اثری ندیده اند . پس معلوم شد که مهندس بیچاره درمیان امواج بحر غرق وناپدید گردیده ! ...

بنا برین سخن ناب برپاخواسته گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 69 of 558

— نی نی ، افندی من نمرده است ! او از کسانی نیست که بمیرد ، بهمه حال رهایی یافته است .

اینرا گفته به واویلا و فغانها بیتابانه بر زمین افتاده گفت :

— آه مجال سخن گفتن ندارم !

هاربر در پیش ناب دویده گفت :

— ناب ، موسیو سمیت را می یابیم تو غم مخور ، اورا خدایها عنایت میکند . حالا گرسنه و مانده شدهٔ . بگیرید یکقدری ازین (لیتو دوم) بخورید .

اینرا گفته و در پیش ناب یکچند دانه لیتو دوم گذاشت . باوجودیکه ناب از بسیار ساعتها قوت بدهنش نرسیده بود . باز هم از خوردن و آشامیدن روگردان شد . بیچاره خدمتکار ! بجز افندی خود دگر هیچ چیزی نمیخواهد !...

ژه ده ثون ، لیتو دوم هارا بکمال اشتها خورده در همانجا بر سر ریگها بخوابید هاربر به ژه ده ثون نزدیکشده گفت:

— موسیو سپیله ! ما یك اقامتگاه پیدا کرده ایم . در انجا خوبتر استراحت میکنید . فردا باز به اتفاق بجستجو آغاز میکنیم .

ژه ده ثون ، برپا خواست ، و در عقب هاربر به شمینه ها آمد . درین اثنا پانقروف به ژه ده ثون نزدیکشده از بودن و نبودن کبریت از و پرسید . ژه ده ثون بعد از انکه جیبهای خود را پالید گفت :

— داشتم لکن انداخته ام .

پانقروف از ناب هم پرسید . از و هم همین جواب را گرفت . پانقروف « لعنت » گفته فریاد کشید که بنا برین فریاد او ژه ده ثون به او نزدیکشده پرسید که :

آیا یکدانه هم نیست ؟

پانقروف — نی ، یکدانه نی بلکه نیم دانه هم نیست . بناءً علیه آتش هم نیست .

چار نفر رفیق بکمال حیرت یکی بروی دیگر نظر کردند . هاربر به ژه ده ثون نزدیك

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 71 of 558

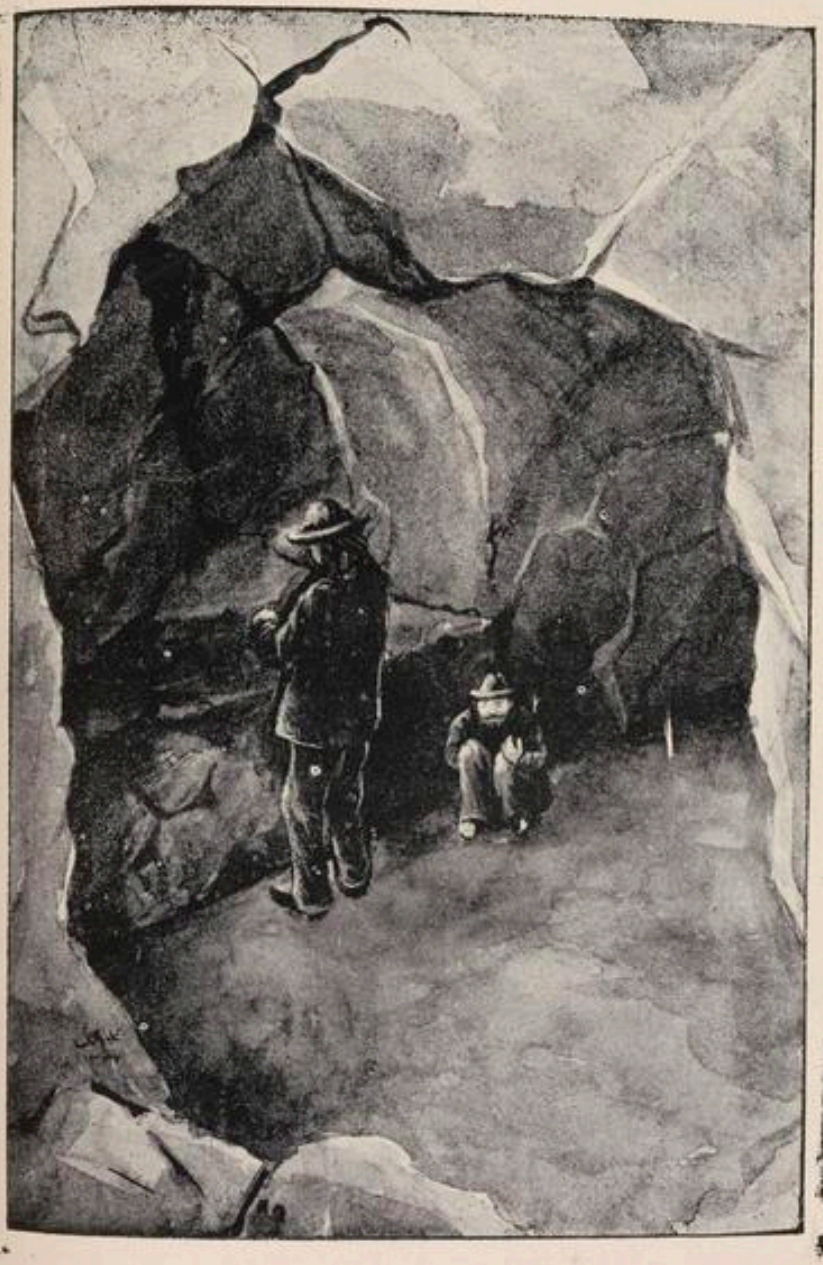

پانقروف دراول امر تخمهارا اندیشید

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 72 of 558

شده گفت :

— موسیو ژه ده ثون ! شما توتون کش هستید . البته یك دانه نیم دانه کبریتی در کدام جیب تان پیدا خواهد شد . یکبار خوب بپالید .

ژه ده ثون همه جیبهای خود را یکان یکان به بسیار دقت پالیدن گرفت . در یکی از جیبهای و از کت خود مانند کبریت یك چوبکی حس کرد . حالا کبریت یکدانهٔ نازدانه رای آنکه خراب شود براوردن لازم است . همه رفقاد ستهای شان میلرزید . دلهای شان میطپید ! هاربر گفت :

— باشید ، برای من بگذارید .

بکمال دقت واحتیاط انگشت شهادت ، وابهام خود را درجیب ژه ده ثون فرو برده به نوك دوناخن خود آن جوهر گرانبهای مدار یگانهٔ زندگی بشر را براورده ، کبریت یکدانهٔ نازدانه درست وسالم بود . پانقروف چون آنرا بدید (هورا) گفته فریاد براورده وگفت :

— یك دانه کبریت ها ! این برای مایك گنجیست گنج ! یك داش آتش است ، یکداش ! ...

پانقروف کبریت را گرفت . وبارفقای خود درپیش اوجاغ نزدیکشد . کبریت درهر جابکمال بیقیدی وبی احتیاطی صرف میشود درینجایکدانهٔ آن را به بسیاردقت واحتیاط استعمال کردن لازم است . کشتیبان بعداز انکه خشك بودن آنرا فهمید گفت :

— حالا یکقدری کاغذ لازم است .

ژه ده ثون بعداز یکقدری تردد از کتابچهٔ دفتر حوادث خود یك کاغذپاره کرده به پانقروف داد . پانقروف پارچهٔ کاغذرا گرفت . بدوزانوی ادب درپیش اوجاغ نشست درپیش خود هیزم ، وخاشاك خشکی کوت کرد . درمیان اوجاغ خاشاکها و هیزمها را بیك ترتیب بسیار آسان درگرفتن برچید . بعد ازان کاغذ را مانند پوش قند پیچانیده درمیان خاشاکهای خشك دراورد . وبدست خود یکپاره سنگ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 73 of 558

درشت وخشکی را گرفته . ونفس خود رابند کرده آهسته کبریت رابر سنگ مالید .
دراول بار کبریت آتش نگرفت .
پانقروف گفت :
— نی نی . من نمیتوانم . چرا دستهایم میلرزد .
اینرا گفته . وبرپا خواست وکبریت رابدست هاربربداد . هاربربه بسیار ترس ولرز کبریت را گرفته بسرعت برسنگ مالید . کبریت یك چرچرك کوچکی برانده ویك دود سفیدی براورده شعله کشید . به بسیار آهسته گی کبریت رابه کاغذنزدیك کرده آتش داد . بعدازیك ثانیه شاخهای خشك چوبهارا آتش گرفته بایك ولوله و غلغلهٔ مسرت انگیزی بسوختن آغاز نهاده . درداخل شمینه یك گرمی بسیار لطیفی انتشار یافت . حالااصل کار همین است که آتش راهیچ خاموش نکنند . چونکه اگریکبار خاموش شودباز دردادن آن محل اندر محال است اینهم آسان است . زیرا چوب بسیار است . دمبدم چوب انداختن و آتش رابخاموش شدن نگذاشتن لازم است .
پانقروف دراول امر تخمهارا اندیشیده پختن آنرا آرزو نمود . لهذابه آشپزی آغاز نهاده . زه دهنون بیك گوشهٔ خزیده به افکار فرو رفته بود آیا سمیت زنده خواهد بود ؟ اگر زنده باشد آیا چرایك اثری ازو معلوم نشد ؟ آمدیم برناب ! آن خدمتکار صادق بیچاره بکمال یأس وحسرت درساحل گردش میکند .
پانقروف طعام را حاضر کرد . ناب رابزور برای طعام آوردند . به اینصورت چار نفر رفیق فلاکتزده اول بار درینسرزمین مجهول طعام شب را تناول کردند . تخم مرغ چون همه مواد غذائیه را مالك است قضازدگان ازخوردن آن خوب استراحت کردند . اما اگر درینوقت هرپنج رفیق که از (ریشموند) فرار کرده اند یکجادرپیش این آتش میبودند مسعودیت واستراحت شان کامل میگردید . اما چه چاره که اصل رئیس شان مهندس سیروس سمیت ازمیان ضایع شده است که ازانرو مسعودیت همهٔ شان مبدل فلاکت گردیده .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 74 of 558

این است که روز (۲۵) مارت به اینصورت گذشته شب شد ، در خارج شمینه ها باد بشدت میوزد صدا های امواج بحر که بساحل بر میخورد حال هلاك شدن مهندس را درمیان آنها بخاطر رفقا داده موجب حسرت وزار نالئی شان میشود ، ژه ده ثون ، حوادث دیشبه را که در جزیره یك کوچك گذرانیده بود ، حوادث امروزه را جملهٔ از افتادن موسیو سمیت گرفته تا بواقعهٔ کبریت وغیره را در کتابچهٔ خود قید وثبت نمود ، وبعد ازان بسبب مانده گی وکوفته گی که داشت بخواب راحت فرو رفت .

هاربرهم بخواب رفت ، پانتروف برای خاموش نشدن آتش شب را درمیان خواب وبیداری بسر آورد ، یکی از قضازده ها بود که در شمینه ها استراحت نکرده است ، که آنهم خدمتکار صادق ناب وفامآب است که شب را تا بصبح بگردش کنار ساحل وآواز دادن اندی خود بسر آورده است .

باب ششم

دفتر اشیای موجودهٔ قضازده گان — جمع آن هیچ — گشت وگذار
در جنگل — درختان سبزه زار — جاقامار گریخت —
اثر نقش پای جانور — مرغان — یك شکار عجیب

اشیایی که قضازده گان بران مالك اند حساب آن بسیار آسان یك دفتری تشکیل میکند ، چونکه این بیچاره گان فاذکت زده گان در وقتیکه از بالون به این سرزمین غیر مسکون می افتادند بجز لبسهٔ که در سر و بر شان است از اسباب واشیا نام هیچ چیزی در پیش شان نیست .

تنها در پیش (ژه ده ثون سپیله) یك کتابچهٔ جیبی حوادث ، ویك ساعت باقی مانده باقی دیگر همهٔ اشیای خود شانرا مانند سلاح ، آلات فنی ، حتی یك کارد یك چاقو هرانچه که داشتند برای رهایی دادن جان خود شان وسبك ساختن بالون پرتاب کرده اند این بیچاره گان از چیزهائیکه روز مره به آن احتیاج دارند و برای دفع هر گونه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 75 of 558

لوازمات خود دمبدم به آن محتاج هستند هیچ چیزی را مالك نیستند . بساختن ویافتن هرچیزی سرازنو مجبور میشوند . یعنی حالشان به احوال ابتدائی خلقت نوع انسانی مشابهت میرساند . جمع حساب اشیای موجودهٔ شان (هیچ) میبراید .

اگر سیروس سمیت موجود میبود بسایهٔ معلومات فنیهٔ خود برای بسیار نواقصات خود شان چاره ها کشف و پیدا کرده میتوانست . ولی چون مهندس بیچاره ابداً محو وضایع گردیده برای این چار رفیق فلاکتزده بجز الطاف خداوند ، ومعاونت خود شان دیگر هیچ ملجأ وپناهگاهی نیست .

در اول امر مسئلهٔ مهمهٔ مشکل همین است که آیا این سرزمینی که قضا وقدر ایشانرا در ان انداخته جزیرهٔ ایست که ازهر طرف بابحر محاط است ؟ یا آنکه بیك قطعهٔ از قطعات خمسهٔ روی زمین مربوط است ؟ این است اول مسئلهٔ که حل وفصل آن ازضروریات لازمه شمرده میشود . بعد ازانکه این مسئله معلوم شود خط حرکت خود را تعیین کرده میتوانند که آیا چه کنند ؟ حل اینمسئله نزبه این میشود که بسیاحت برامده اطراف وجوانب را گشت وگذار نمایند . امارأی با نقروف این است که پیش ازانکه برای گشت وگذار برامده شود یکچند روز صبر باید کرد . زیرا در اول امر برای خود شان یك نشیمنگاه ، یك خرج خورا که تدارك باید کرد زیرا تایك زاد وتوشهٔ نباشد به اینقدر سیاحت دور ودراز چسان برامده میتوانند ؟ اگرچه شینه هایك نشیمنگاه دفع الوقتی شمرده میشود امابدرجهٔ احتیاج دفع گرماوسرما کافی نیست . درینوقت از همه بدتر اینکه مسئلهٔ بی آتشی هم بمیدان آمده که ازپیش اوجاغ دورشدن همان ، وخاموش شدن آتش همان ! آمدیم برمسئلهٔ تدارك کردن خورا که : دروقت حاضر لیتودوم ، وتخم مرغ بسیاراست . اینهم ممکنست که کبوتر وبوتری هم گرفته ویازده بتوانند . بلکه درمیان جنگل بعضی درختان میوه دارهم بیابند . لهذا یکچند روز درینجا اقامت کرده وازینگونه چیزهایك زاد وتوشهٔ بدست آورده . وبعد ازان برای معلوم کردن قطعه ویا جزیره بودن این سرزمین بیرون برامدن معقولتر وموافقتر شمرده میشود . پس

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 76 of 558

برهمین قرار همه رفقا اتفاق کردند .

ازین رأی واتفاق از همه بیشتر ناب خوشنود شد . زیرا بهیچصورت از همین جاها نیکه ضایع شدن افندی او در ان محتملست جدا شدن نمیخواهد، وباز اورا پالیدن میخواهد. در وقت صبح (۲۶) م مارت باز ناب از طرف ساحل شمالی برای جستجوی بادار خود حرکت نمود .

طعام صبحینهٔ امروز باز از تخم مرغ ، ولیتو دوم مرکب بود . هاربر از کنار بحر بر سر بعضی سنگها نمك ترسب شدهٔ بحر را نیز یافته بود که باین سبب طعام امروزهٔ قضا زده گان بیچاره خیلی لذت ناك شده بود . بعد از طعام پانقروف وهاربر برای تدارك کردن غذا و خوراکه بطرف جنگل روانه شدند . ناب هم همان بود که برای جستجوی یك خبر واثر افندی خود روانه شده بود . زه ده ثون نیز وظیفهٔ خاموش نشدن آتش را بعهده گرفت پانقروف گفت :

— هله هاربر! به بینیم که بقسمت ما چه میبراید ؟

وقت صبح ساعت (۹) بود . هوا تند شده میرفت . باد از طرف جنوب شرق میوزید . هاربر و پانقروف از شمینه ها برامده . از میان خرسنگها فرو آمدند . و بسوی دودهای آتش شمینه یك نظر ممنونیت و مسرتی انداخته از کنار نهر راه جنگل را گرفتند .

پانقروف دو خادهٔ بسیار دراز و راستی از درختها کنده . وهاربر نوکهای آنرا بر سنگهای سر تیز درشت سوهان مانندی مالیده تیز نمود . وهردوی شان برای پیدا کردن رزق در جنگل درامدند لکن برای آنکه راه خود را در جنگل گم نکنند از کنار نهر جدا نشدن شان لازم بود .

پانقروف بکمال دقت بسوی تشکلات ارضیه نظر کرده میرفت زمین طرف چپ نهر را میدید که نسبت بطرف دیگر پست تر است وهرچه بالا تر رفته شود بلند تر شده میرود . در بعضی جاها زمین تر ورطوبتناك دیده میشود . از زیر زمین بعضی رگهای

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 77 of 558

آب زاه زدهٔ پدیدار است که از اثر گهاما نند زاه چشمه سارها به نهر همیریخت . ساحل راست نهر سخت تر و خشك تر دیده میشد که درا نطرف جنگل زیاده تر غلو وانبوه بوده از انطرف هیچ چیزی دیده نمیشد .

این جنگلها نیزما نند کنار دریا از اثر پای و نقش قدم انسان سراسر خالی دیده میشد . اما درراهها ئیکه بران میگذشتند بعضی نقشهای قدم حیوانات چارپا را میدیدند که پانقروف نوع وجنس آنرا تعیین کرده نتوانست . اما بنابر قول هاربر این نقش قدم از پاهای بعضی جانورهای درنده گذاشته شده است . امادرینقدر راههائیکه رفت و آمد کرده اند درهیچ جایك اثر از اثرهای انسان ندیدند . مثلا درهیچ یکدرختی یك علامت تبر و تیشه ، ویادر یکجایی یك علامت آتش دردادن مشاهده نکردند که از ینهم معلوم میشود که این سرزمینها هیچوقت باانسان مسکون نبوده ، وقدم انسانها درینجاها نرسیده است . اینهم غنیمت است . زیرا درچنین قطعات جنوبیه بودن انسان از چیزهایی نیست که آرزو شود . چونکه اگر انسان درینجاها باشد بعوض آنکه به همجنسهای خود معاونت ومدد برسانند ضرر وزیان میرسانند . زیرا درچنین جاها اگر باشند هم مردمان وحشی وخونخوار خواهند بود .

پانقروف وهاربر باهمدیگر بسیار کم سخن میگویند . زیرا در راه بکمال زحمت پیش رفته میتوانند . باوجودیکه از یکساعت زیاده راه رفته اند بازهم بهیچ شکاری موفق نشده اند . درین اثناهاربر دریك جای آبگیر ما نندی از نوع مرغان نول وپای درازی دیده به پانقروف نشانداد وهم خواست که بمرغان مذکور نزدیك شود . پانقروف پرسید که :

— اینچه مرغست ؟

هاربر — اینرا (جاقامار) میگویند .

پانقروف — بسیار خوب اما آیا گوشتش خوردنیست ، آیا کباب آن چسان خواهد شد ؟ وازهمه راست تر اینکه آیا بدام ما خواهد افتاد ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 78 of 558

هاربر جواب نداده وبه بسیار درستی نشان گرفته یك سنگی برا نها پرتاب نمود. سنگ بربال مرغ خورده بزمین افتاد . ولی باز گریخته درمیان بوته ها وخاشاك ها غایب گردید .

پانقروف وهاربر از پیدا کردن وبدست آوردن مرغ جاقماز مأیوس شده برا هیکه داشتند دوام نمودند. هرچه که پیش میرفتند درختان لطیف و خوشنما ترشده میرفت . امابرین درختها ازجنس میوه هیچ یك اثری دیده نمیشد . پانقروف دایما درخت خرمارا میپالید. حالا آنکه آندرخت درین منطقه ها موجود نیست اکثردرختها ازجنس (ارچه) و (دوغلاس) نام درختهای بسیار بلنداست .

درین اثنایك سیل مرغکان کوچك خوش پرلطیف منظری ازمیان شاخهای درختان درپرواز آمدند . هاربر گفت :

— اینها (قوروقو) نام مرغانست .

پانقروف — هرچه که باشندباشند، چون گرفته نمیشوند بماچه ؟ اگر بجای همه اینها حالایك خروس خانگی میبود بسیار خوبتر میشد . امااینمرغکان آیاخورده میشوند؟

هاربر — خورده میشوند هم سخن است ! آنقدرلذیذیك گوشتی دارندکه حدنداره وبسیارزم خورنده هم نیستندکه اگر آهسته آهسته به آنهانزدیك شویم بلکه یکچند دانهٔ آنرازده بتوانیم .

هاربر وپانقروف درزیردرختیکه مرغکان مذکوربران نشسته بودندبه نرمی و آهستگی درامدند . مرغکان بردرخت نشسته ، وبرای گرفتن بعضی حشرات هوا ئیه که غذای شانست آماده شده بودند .

پانقروف وهاربر خوب بسخو کرده بریك شاخی که بصدهااز مرغکان صف بسته نشسته بودند خاده های خود شانرابیك مهارت تمام حواله کردند . بقدرصد دانه ازانها مانندباران برزمین ریخته باقیماندهٔ شان پرواز نمود . پانقروف مرغکانراجمع کرده بیك چوب باریکی درکشید . وبرراهیکه داشتند دوام ورزیدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 79 of 558

یگانه مقصد پانقروف ازین گشت وگذاری امروزی همین است که شکار بسیاری بشمینه ها ببرد . اگرچه صددانه مرغکان کوچك زدند ، ولی پانقروف به این قناعت نکرده میخواهد که یك چیز بزرگتری بدست آرد . اما درینجا برنبودن یك تفنك ، وسگ مهندس خیلی تأسف نمود . بعداز نیمروز بسه ساعت برکنار نهر بازبیك خیل مرغان برخوردند . درین اثنا مانند صدای طنبور یا چه خانه ها یکصدای بگوش شان برخورد که این صدا در امریکا از (تتراس) نامیك مرغی برمی آید . بعداز صدا ده پانزده دانه (تتراس) ها پدیدار شدند . پانقروف چون اینمرغهای بزرگ چرب رادید اشتهای شکار آنها اورا بیتاب نموده هاربر را گفت :

— شکار اینرا میگویند ! هرگاه ازینها یکدوسه دانه بدست آوردیم مارا هم شکاری میگویند .

هاربر — اما اینها ازان مرغانی نیست که بخاده چوبهای ما زده شوند ، یامارا بخود نزدیك کنند .

پانقروف — چون چنینست ، ماهم آنرا بخاده چوب خود نمیزنیم . بلکه خاده چوب خود را شست ماهیگیری ساخته آنهارا میگیریم . بس همینقدر شود که آشیانه های شانرا بیابیم .

هاربر — آیا اینهارا مانند ماهی گمان کرده اید ؟

پانقروف — نی ماهی گمان نکرده ام ، اما مانند ماهی آنرا شکار میکنم .

و الحاصل هردو رفیق عقب تتراس هارا گرفته آشیانهای شانرا پیدا کردند . بعد ازان ازانجا دور شده به ساختن قلاب ماهیگیری خود مشغول شدند . اولا از علفهای تار مانند دراز درازی یك ریسمانی تاب دادند درین ریسمان بفاصلهٔ یك یك قولاج خارهای بسیار بزرگ محکم وسرکجی که در جنگل بسیار بود با یکیك تار دیگری بسته وبران خارها کرمهای سرخ لب جورا خلانیدند .

پانقروف دام خودرا برداشته به آهسته گی واصول تمام درنزد اشیانهای تتراسها

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 80 of 558

بهار رودرپشت بکدرختی پنهان شدند

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 82 of 558

نزدیکشد ، و آنرا باصول تمام در پیش آشیانها بگسترانید نوك دیگر ریسمانرا بدست گرفته با هاربر در پشت یکدرختی پنهان شدند . هاربر چون در عمر خود اینچنین یك شکاری را ندیده بود کامیاب شدن این کار را امید نمیکرد .

بقدر نیمساعت انتظار کشیدند . درین اثنا یکچند عدد تتراسها در پیش آشیانهای خود بگردش آغاز کردند . شکاریان به بسیار دقت حرکات مرغانرا هوش میکردند . چون دیدند که مرغان بسوی کرمها هوش شان نیست آهسته ریسمانرا حرکت دادند .

به این سبب هوش مرغان بسوی کرمها شده سه عدد تتراس بیك یك حمله کرمهارا فرو بردند . پانقروف از صدای بال زدن آنها دانست که تتراسها گرفتار آمد . هالدم دویده هرسه آنهارا گرفتند .

هاربر چون چنین شکار را گاهی ندیده بود از شادی بسیار کف زدن گرفت . پانقروف گفت :

— این گونه شکار را من نو ایجاد نکرده ام . بلکه در ملك خود ما تتراسهارا همه کس بهمین اصول شکار میکنند ، حتی خود من نیز پنج شش بار بهمین اصول تتراس گرفته ام .

هاربر — بهرحال بسیار یك اصول اعلاست .

پانقروف شکارهای خودشانرا بصورت منتظم بر چوب درکشیده بسوی نشیمنگاه خود روان شدند . وقت شام که تاریکی شده بود بحال بسیار مانده گی بشمینه ها داخل شدند .

باب هفتم

ناب برنگشت — ملاحظات ژه ده ثون — طعام شب
— شب پرطوفان — صدای یك سك — مجادله
بمقابل بادوباران — ازمسکن هشت میل دورتر

درین اثنا ژه ده ثون سپیله در ساحل بر سر یك سنگی نشسته نظر خود را بیك نقطهٔ بحر محیط که بایك لکه ابر سیاهی اجتماع کرده بود عطف نموده بود که این ابر آفت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 83 of 558

آهسته بسوی جوسمابالاشده میرفت ، بادکه ازصبح به اینطرف تند میوزید باغروب آفتاب زیاده ترشدت نمود .

هاربر به شمینه درامد ، پانقروف به نزد ژه ده ئون رفته گفت :

— موسیوژه ده ئون ! این علامتهائیکه درهوادیده میشود چنان نشان میدهدکه امشب یك باران شدتناکی ببارد .

ژه ده ئون روی خود را گشتانده این سخن را گفت :

— موسیو پانقروف ! وقتیکه مابابالون می آمدیم آیا ازجائیکه موسیوسمیت بدریا می افتاد تاباساحل چقدر مسافه بود ؟

کشتیبان چون به اینچنین سوال هیچ منتظر نبود ، بعدازیکقدری ملاحظه جواب داده گفت :

— یقدر دوصد وچهل قولاچ .

ژه ده ئون — قولاچ چند قدم است ؟

پانقروف — پنج قدم .

ژه ده ئون — پس معلوم میشود که موسیوسمیت ازهزارودوصد قدم دورتراز ساحل بدریا افتاده بود .

پانقروف — تخمیناً همینقدر .

ژه ده ئون — سگ هم .

پانقروف — بلی .

ژه ده ئون — چیزیکه مرا بحیرت انداخته همین است که موسیوسمیت وسگش درینقدر مسافه بدریاغرق شده باشد ، وموجها آنرا بخشکه نیندا خته باشد . البته که نعش آنها بخشکه می افتاد .

پانقروف — درینجا شایان حیرت هیچ یك چیزی نیست درچنان طوفانیکه دریا بچنان موجهای بلاانگیزی متموج بود البته که جریانهای بحر آنهارا ازساحل به بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 84 of 558

دور هاانداخته است .

ژه ده ئون — پس معلوم میشود که شماهم بهمین قناعت حاصل کرده اید که رفیق ما در بحر غرقشده مرده است ؟

پانقروف — بلی ، فکر من همچنین است .

ژه ده ئون — اما بفکر من چنین نمیرسد که موسیو سمیت و سگش به اینگونه تلف بشوند ، و نعش شان بساحل نه برآید یك معمائیست که معنی آن هیچ دانسته نمیشود!

پانقروف — منهم اگرچه همچنین تصور کردن میخواهم ، ولی هزار افسوس که فکر من بعقل و منطق نزدیکتر است .

اینرا گفته و ژه ده ئون را باخود گرفته بشمینه ها آمدند . هاربر در اوجاغ یك آتش اعلائی افروخته بود . شعله های چوبهای کم دود خشك هرطرف را گرم و روشن نموده بود . طعام امشب خیلی خوب و لطیف بود که آنهم از کباب مرغان تتراس که گوشت بسیار چرب و لذیذی داشت تشکیل یافته بود . شب شد ناب هنوز برنگشته بود . پانقروف بسیار به اندیشه افتاده بود . میترسید که مبادا بیچاره ناب بیك قضائی افتاده باشد ، باز نومیدی و غم بسیار بیك کار ناگواری اقدام ورزیده باشد . هاربر نیامدن ناب را بدیگر چیز ها احتمال میداد . بنابر قول هاربر نیامدن ناب بر یافتن موسیو سمیت دلالت میکند . البته ! اگر ناب مظهر امید نمیشد آیا برنمیگشت ؟ این است که هاربر چنین می اندیشد . این فکر خود را برفقای خود نیز بیان کرد . ژه ده ئون ملاحظات هاربر را موافق حقیقت یافت . پانقروف بدل باور نکرده در ظاهر با آنها همساز شد .

هاربر با این ملاحظات خود بجوش آمده یکچند بار خواست که از عقب ناب روانه شود . اما پانقروف او را منع کرده گفت :

— در چنین شب تاریك طوفانی رفتن کار معقولی نیست . اگر تا فردا صبح ناب نیاید همهٔ ما یکجا میرویم .

هاربر سخن پانقروف را قبول کرد ، ولی این پسر عالیجناب از ریختن قطرات

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 85 of 558

سرشك خود نیزخود داری نتوانست . ژه ده ئون نیزهار برادر آغوش کشیده بر رقت قلب ، وصفوت وجدان آن عالیجناب پسر تحسین نمود .

هوا رفته رفته بسیار بد شده میرفت . باد از جهت جنوب شرقی بکمال شدت میوزید . آبهای بحر بیك جوش وخروش عجیبی آمده بیك صداهای گوش خراشی با ساحل مصادمه مینمود . باد طوفان نهاد رفته رفته حال وخیمی میگرفت . باران باریك آلودهٔ نیزباریدن گرفت ، آبهای نهر نیزشکل سیلاب را گرفت . در خارج شمینه هایك واویلای عظیمی برپاشده است . موجهای شدید بحر بشدت بسنگهای ساحل بحر خورده آوازهای مدهشی برمیخیزاند ، باد چون درمیان سوراخهای سنگ لاخ هامیدراید صفیرهاو ایشپلاقهای عجیب وغریبی میبرارد . بادبردودهای دودکش شمینهٔ فلاکتزده گان خورده شمینه ازدود پرمیشود .

بناءً علیه پانقروف بعد ازطعام آتش راخاموش کرده ، ویك چند آتشهای قوغ بزرگ رادرمیان خاکسترها خوب پنهان ساخته هریك بیك گوشهٔ خزیدند . هاربر درپیش پای پانقروف بخوابرفت ژه ده ئون نیزدریك گوشهٔ خزیده ولی درمیان خواب وبیداری به اندیشهٔ مهندس ونیامدن ناب بسرمیآورد .

هرانقدرکه شب بیشترمیگذشت طوفان نیزافزونی میگرفت . طوفان امشبی مشابه بطوفانیست که قضازده گانرا از (ریشموند) به اینجاانداخته بود شدت بادشمینه هارا بلرزه میدراورد . اما صد شکرکه سنگهای شمینه هابه یك وضعیت بسیارمتینی بر همدیگرتکیه کرده است . ولی بعضی سنگهای سنگلاخ که موازنهٔ شان درست نیست بشدت تمام باد مقاومت نتوانسته میغلطیدوبیك ولولهٔ عجیبی تابساحل میرسید . پانقروف این ولولهٔ غلطیدنهارا حس کرده دوچار خوف واندیشه میگردید . حتی یکباریك سنگ بزرگی غلطیده تابه پیش مدخل شمینه های شان افتاد . پانقروف ازشمینه بیرون برامده اطراف وجوانب را ازنظرتفتیش گذرانید ، وبرمحکم بودن شمینهٔ خود خاطرجمع شده بازپس درپیش اوجاغ خود برگشت .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 86 of 558

هاربر بسبب جوانی وماندگی روز بخواب راحت فرورفته بود، وازین غلغله و ولولهٔ طوفان بیخبر بود. پانقروف هم که به اینگونه طوفانها عادت دارد نیز بخوابرفته. تنها ژه ده ثون از اندیشهٔ بسیار خواب نرفته است. بسیار پشیمانست که چرا باباب یکجا نرفته است. زیرا ژه ده ثون باهاربر هم فکر است. میگوید آیاباب چرا نیامد؟ بلکه مهندس را یافته حالا در پیش او باشد؟ بلکه بیك معاونتی محتاج باشد؟ والحاصل به این گونه اندیشه ها بر ریگها از یك پهلو بدیگر پهلو غلطیده هیچ راحت نمیکند. حتی فکرش آنقدر مشغولست که بطوفان نیز حوالهٔ سمع اعتبار ندارد. یکقدری که چشمهایش بسبب ماندگی پوشیده میشود باز کشاده میشود.

شب در گذشتن بود. بعد از انکه دو ساعت از نیمشب گذشته بود پانقروف را بشدت از خواب برخیزاند. پانقروف ترسناك از خواب برخواسته پرسید که:

— خیرباشد، چیست؟

ژه ده ثون به تلاش تمام گفت:

— بشنو پانقروف، بشنو.

کشتیبان گوش نهاد. دید که با صدای طوفان یك صدای دیگری نیز آمیخته است. گفت:

— بگذار بابا، باد خواهد بود!

ژه ده ثون — نی، من چنان گمان میبرم که . . . .

پانقروف — چه؟

ژه ده ثون — صدای یك (سگ است).

پانقروف به تلاش از جای خود برجهیده گفت:

— آیا صدای سگ؟

ژه ده ثون — بلی عوعوهٔ سگ است.

پانقروف — نی بابا! این ممکن نخواهد بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 87 of 558

ژه ده ثون — این است بشنو .

پا نقروف بکمال دقت گوش نهاد . بواقعیکه از دور یك صدای سگ بگوشش برخورد .

ژه ده ثون پرسیدکه :

-- آیا شنیدی ؟

پا نقروف — بلی ! ... بلی ! ...

هاربر بشدت از خواب برخواسته فریاد براورد که :

— بخدا صدای (توپ) است .

هرسه رفیق به تلاش تمام از شمینه برجهیدند . باد بسیار به تندی میوزید ایستادن قابل نبود . سنگهارا محکم گرفته ایستادند . برسخن گفتن مقتدر نبودند . در اطراف یك ظلمت تیره و کثیفی حکمفرماست . بحر و سما و زمین در میان تاریکی باهم آمیخته شده است .

یکچند دقیقه هرسه رفیق در زیر باران و باد متأثر شده ایستادند در نجا باز صدای سگ بگوش شان برخورد . صدا از بسیار دور می آمد . این صدا مطلق صدای سگ مهندس است . توپ تنها خواهد بود . زیرا اگر ناب با او میبود برا بر بشمینه هامی آمد . از انرو تنها و نابلد است .

پا نقروف دست ژه ده ثو نرا فشار داده بشمینه درامد . و یکدسته شاخله چوب را مانند مشعل درداده بیرون برامد . شاخله هارا در تاریکی بهوا دور داده تیز تیز فریاد برکشید .

بنابرین صداها ؛ آواز سگ نزدیکشد . بعد از کمی در پیش پایهای پا نقروف یك سگ خود را بینداخت . هرسه نفر در شمینه درامدند . هماندم در اوجاغ یکدسته چوب خشك انداختند . شمینه هاروشن شد هاربر بمجردیکه سگ را دید (توپ) گفته فریاد کشید .

بحقیقت که این سگ (توپ) نام سگ صادق و ماهر مهندس است اما توپ تنهاست ،

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 88 of 558

مهندس ، وناب با اونیست . آیا توپ را کدام حس به اینجا رسانیده توانست . علی الخصوصی در چنین شب تاریك و پر طوفان! . . . این است یك معمائیکه دانسته نمیشود. از همه عجبتر که توپ نه ترشده است ونه مانده !!! . . . آیادر چنین باران ترنشدن ممکن هست ؟

هاربرسگ رادرمیان پاهای خود گرفته بنازدادن ودست بروکشیدن آغاز نهاده ژه ده ثون گفت :

— چون سگش پیداشد . افندیش را نیزمی یابیم .

پانقروف — انشاء الله ! برخیزیدکه برویم . توپ مارا رهنمائی میکند .

پانقروف یکدوکنده چوب را در اوجاغ انداخته و آتشها راخوب باخاکتر پوشانیده ، وطعام باقیمانده رابرداشته (مارش) گفته براه افتادند .

درین اثنا طوفان باد وباران بسیارشدت کرده بود . قرص قمر که بحال بدرتابود درزیر ابرهای کثیف پنهان بود . هر سه رفیق در پس توپ افتادند . دراثنای راه چنانچه سخن زدن ممکن نمیشد رفتار نیزخیلی مشکل بود . اما باوجود آنهم بادچون ازپشت قضازدگان میوزید رفتارشانرا سهولت میبخشید . دلهای قضازدگان بالید های بزرگی مالامالست . مشکلات راه راهیچپروا نکرده بکمال سرعت پیش میروند. به این یك قناعت حاصل کرده اند که ناب افندی وخود راپیدا کرده سگ را برای خبردادن اینهافرستاده است . زیراسگ متصل برهمان راهی که ناب رفته است میرود. اماشایان ملاحظه یك چیزیست که رفقارابه اندیشه می اندازد ! که آنهم این است که آیا ناب افندی خودرازنده یافته وسگ رابسوی ایشان فرستاده است ؟ یاآنکه درینوقت درپیش جسد بیروح سیروس سمیت به آه وفغان مشغولست ؟

بعد ازانکه ازسنگلاخ دیوار آسا گذشتند برای دم راست کردن یکقدری توقف کردند . درجائیکه ایستادند سنگلاخ مانع بادشده است که درینجا بقدریك ربع ساعت استراحت کردن خواستند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 89 of 558

بمکالمه آغاز کردند . در اثنای مکالمه چون نام سیروس سمیت ذکر میشد توپ بعضی صداهایی میبراورد که گویا رهایی یافتن افندی خود را میفهمانید هاربر به توپ میگفت:

— آیا سیروس سمیت رهایی یافته است توپ ؟

سگ باز همچنان صداها برمی آورد . سه رفیق باز براه افتادند . از نیمشب دو ساعت گذشته بود . قضازده گان وقتیکه از سنگلاخ گذشتند باز باد شدت نمود . رفقا بشدت باد که از پشت شان میوزید چابکی و تیزرفتاری پیدا میکردند . توپ نیز در پیش روی شان بلاتردد در دویدنست . دایما بجهت شمالی میروند . بعد از انکه بقدر دو ساعت رفتند قطع کردن پنج میل مسافه را تخمین کرده توانستند .

قضازده گان اگرچه از باران بسیار ترشده اند ولی هیچ آثار شکایت نشان نداده به امید یافتن رئیس خود در پی توپ گام میزنند بعداز نیمشب به نجساعت هوا یکقدری صاف ، وباد رو به آرامی نهاد ، سپیدهٔ صبح دم نیز بدمیدن آغاز کرد . درعقب آن درطرف افق یك خط ضیاداری پدیدار گردید . رفته رفته آفتاب جهانتاب برگوشهٔ افق ظهور نمود . از از نزو راه واطراف را بخوبی میدیدند .

بقدر یك ساعت دیگر راه پیمودند . ابرها بسرعت تمام پراکنده شده بسوی شمال میرفتند . از شمینه ها تا به اینجا بقدر شش میل دوری کردن خود را دانستند . درین وقت درمیان یك ریگزاری رفتار دارند . طرف دریا سنگستان ، وطرف چپ ریگ زار است . یکان یکان درخت هم دراطراف موجود است .

درین اثنا توپ بنای هیجان و اضطراب را نهاد . یکبار بسیار پیش میدود ، باز پس در پیش با نقروف می آید . گویا میگوید که زود برویم . توپ کنار ساحل را گذاشته بطرف تپه های ریگ برگشت سه قضازده نیز در پی سگ روان شدند . اطراف همه خالی وتنهاست . هیچیك مخلوق جانداری پدیدار نیست .

درین جاها از ریك بسی تپه ها حاصل شده است که ازمیان آنها راه راپیدا کردن بجز حس سگ دیگر کسی رامیسر نمیشود بعداز پنج دقیقه قضازده گان درزیر یك تپه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 90 of 558

این جسد سیروس سیمیت است

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 92 of 558

به نزدیك کاواکی مغاره مانندی آمدند . توپ درینجا بشدت عوعوه آغاز کرده

ژه ده ثون ، پا نقروف ، هاربر به این مغاره درامدند . ناب رادیدند که درپیش یك جسدی که برروی سبزه ها دردرون مغاره برزمین افتاده بود بردوزانو نشسته و دستهای خود را برروی خود گرفته آهسته آهسته میگرید !

این جسد (سیروس سمیت) است .

باب هشتم

آیا سیروس سمیت زنده است ؟ — حکایت کردن ناب — نقش پا
— اول سخن سیروس سمیت — معاینهٔ نقش های پا —
برگشتن بسوی شمینه ها — حیرت پا نقروف .

ناب از جای خود حرکت نکرد .

کشتیبان پرسید که :

— آیا زنده است ؟

ناب جواب نداد . ژه ده ثون سپیله و پا نقروف به اندیشه افتادند . هاربر دستهای خود را برسینه بست . و بحرکت بماند . اما اینهم اشکار است که زنگی بیچاره از غم و المی که دارد آمدن رفیقان خود را ندید . و نه حس کرده است .

ژه ده ثون ، درپیش جسد سمیت زانو زد ، سینه اش را باز کرده گوش بران نهاده معاینه بقدر یکدقیقه امتداد نمود . اما پنداشتی که یکعصر است !

ژه ده ثون بعد از معاینه برپا خواسته گفت :

— زنده است .

ناب از شنیدن اینسخن بهوش آمده متحیرانه بسوی رفقا نظر کرده زنگی بیچاره از شناخت برامده . ماندگی ، غم والم ، گرسنگی سراسر سیمای آن بیچاره را تبدیل داده . بگمان این خدمتگار صادق رسیده که افندیش مرده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 93 of 558

بعد ازان پانقروف معاینه نموده اونیزدر مهندس علایم حیات رامشاهده کرده .
بنابر اشارت ژه ده ثون هار بر بیرون برامد . دراطراف بجستجوی آب افتاد .
بقدر صد قدم به آنطرف اگرچه یك نالهٔ آبی یافت ولی ظرفی که دران آب بردارد
نیافت . لهذا دسمال خودرادر آب فروبرده وهردوکف خودرا کاسه ساخته دسمالرا
دران نهاد . وبدویدن خود رادرپیش رفقارسانید .
همین آب دسمال کفایت کرد . لبهای مهندس راتر کردند . ازدهن مهندس یك
نفس درازی برامد . ژه ده ثون گفت :
— بشارت ! زنده شد .
ناب ازینسخنهاامیدپیدا کرد . مهندس رابرهنه کردند . چونکه میترسیدند که
مبادادروجودش ازاثرخوردن بسنگهای ساحل زخم دارنشده باشد . امادرهیچ طرف
وجود مهندس اززخم ویاخراشیدگی هیچ اثری نبود . حالآنکه موجهامهندس
را بساحل انداخته ، ساحل هم همه گی سنگلاخ . پس لازم بودکه دریکجای آن اثر
زخم میبود . قضا زده ها به این حیران ماندند که بی هیچگونه زخم چسان ازمیان
سنگستان ساحل تابه انجا آمده باشد ؟ البته که این رابجز خودسیروس دیگر کسی واضح
بیان نمیتواند . حالااصل کاراین است که مهندس رابه صحت وعافیت رجوع دهند .
پانقروف ازناب پرسیدکه :
— آیاتوافندی خودرا مرده پنداشته بودی ؟
ناب — بلی ، اگرتوپ شمارا پیدا کرده دریخچالی آورده من افندی خودرادفن کرده
خود رانیز برقبرش میکشتم .
بعد ازان ناب به اینصورت حکایت خود رابیان نمود : ناب بعد ازانکه ازشمینه
ها برامده ازهمان راههائیکه هر روزمیگذشت بجهت شمال روانه شده است . اگرچه
امیدش برزنده گی افندیش نبود ، ولی میخواست که جسدافندی خودرا یافته بدست
خود دفن نماید . بقدر سی کیلومتر پیش رفته است ولی هیچ یك اثرونقش قدمی نیافته .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 94 of 558

برزمینها ئیکه گذشته همه را از اثر انسان خالی یافته ، ناب یکسر بسوی بالا رفتن میخواسته است . زیرا به این واقف بود که موجها یك جسم مغروقرا بهمه حال بساحل می اندازد . ناب بعد از انکه تا به اینجا حکایت نمود گفت :

— اینهمه زمینها را بار بار گردش کردم ، ساحلی را که در اثنای مدوجزر از زیر آب میبرامد هم بدقت میدیدم هیچ یك اثری نیافته بودم . تا آنکه دیروز بوقت شام بر سر ریگهای ساحل نقش پای انسان را دیدم .

پانقروف — نقش پای ؟

ژه ده ئون — این نقش قدم از سنگستان کنار ساحل آغاز کرده بود نی ؟

ناب — نی نی ، اصل از ریگهای زیر آب بحر که در وقت جزر بود از طرف خود دریا آغاز میکرد . من چون این نقشهای قدم را دیدم دیوانه شدم . نقشهای قدم را پیروی کردم ، یکچند دقیقه بعد صدای یك سگ بگوشم آمد . دیدم که توپ است . توپ هم مرا به اینجا آورد . در جاهرا نقدر کوشش کردم که افندی خودرا بهوش آرم کامیاب نشدم . پس دانستم که وفات کرده . بازباخود اندیشیدم که پیش از انکه دفن کنم شمارا نیز خبر بدهم . از ازر و توپ را بر راه سمت جنوبی برابر کرده و چند بار نامهای شمارا گرفته و بسمت جنوب اشارت کرده روانه نمودم .

ناب حکایهٔ خودرا تا به اینجا رسانیده سخن خود را ختم نمود . رفقا بحیرت افتادند . چونکه یافتن توپ شمینه هارا بیك قوهٔ خارق العادهٔ موقوفست . زیرا باوجودیکه شمینه هارا هیچ ندیده به یافتن آن کامیاب شده است هم بی آنکه در چنان باران شدید تر هم نشود !

رفقای ناب حکایه را بکمال دقت شنیدند . ازین حکایت از حیرت بحیرت می افتادند . آیا موسیو سمیت چسان از دریا بی آنکه موجها او را به سنگهای ساحل زده یك جایش را افگار کند برامده توانسته است ؟ شایان حیرت یك نقطهٔ دیگر اینست که موسیو سمیت بعد از انکه از دریا برامده به این مغاره که گویا از بسیار وقتها آنرا میشناخته و بقدر نیم میل از ساحل دور افتاده سر راست آمده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 95 of 558

ژده‌ئون از ناب پرسید که :

— معلوم است که افندی خود را تو به این مغاره آورده ؟

ناب — نی من نیاورده ام .

پانقروف — مطلق که موسیو سمیت تنها خودش درین مغاره آمده است .

ژده‌ئون — البته همچنین باید باشد امابا ور کردن این یکقدری مشکل مینماید ؛

این مسئله حل شدنی نیست . مگر که موسیو سمیت بسخن گفتن مقتدر شود .

رفقا دستها وپاها و وجود مهندس خود شانرا مالیده مالیده دوران دم آنرا آسانی دادند . مهندس بیچاره آهسته آهسته جان پیدا میکرد . اولا دستهای خود را. بعد ازان سر خود را حرکت داد . از دهنش بعضی سخنانی که دانسته نمیشد بر امدن گرفت . ناب به افندی خود نزدیکشده متصل سخن میگفت . مهندس نمیشنید . چونکه زنده گانی هنوز تماماً عودت نکرده بود .

پانقروف از موجود نبودن آتش بسیار متأسف بود . جیبهای مهندس را بالید که بلکه یك کبریتی پیدا کند، ولی وا اسفا که بجز یکساعت دیگر هیچ چیزی در جیبهای او موجود نبود . بنا برین قرار دادند که مهندس را بشمینه هابرند .

مهندس آهسته آهسته بجان گرفتن رو نهاد . یکقدری آب در حلقش ریز چکانیدند . بعد از کمی مهندس چشمهای خود را باز کرد . رفقا را یك مسروریت عظیمی استیلا نمود . ناب فریاد بر اورده گفت :

— هزار بار شکر ! افندی من . آه افندی من !

مهندس رفقایی که در اطراف او بودند یکان یکان از نظر گذرانید . وبسوی هر یك جدا جدا یك تبسمی نمود . باز همان سخنی را که قبل ازین گفته بود ودانسته نشده بود بر زبان راند اما این بار دانسته شد که میگفت :

— آیا جزیره است ، یا قطعه ؟

بنا برین سوال پانقروف تحمل نکرده گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 96 of 558

— اوموسیوسمیت ! حالا حیات شما برای ما لازم است جزیره باشد ، یاقطعه آن بما لازم نیست .

مهندس در مقام تصدیق سر خود را جنبانید ، وبخواب رفت . رفیقها اورا براحت گذاشته کناره کشیدند . وبه چارهٔ این افتادند که مهندس را بیك صورت راحتی به شمینه ها نقل بدهند .

ناب ، پانقروف وهاربر بیرون برامدند ، وبسوی تپهٔ ریگزاری که بران یکچند درختی معلوم میشد روانه شدند . در راه پانقروف دمبدم باخود میگفت :

— در وقتیکه انسان بزور وجبر نفس برارد آیا کسی این بخیالش میرسد که بگوید : « جزیره است ، یاقطعه » ؟ عجب آدمیست ! عجب مخلوقیست !

والحاصل پانقروف اینرا گفته ، وکله جنبانی تعجبانه نموده به تپه رسیدند . درانجا شاخهای مناسب درختانرا بریده ، ودو شاخ راست محکم ودرازرا به قدر یك گز ازهمدیگر دورتر موازی یکدیگر نهاده ، ودیگر شاخها را بعرض درمابین آن چیده ، و آنهارا باخمچه هاوشاخله هاخوب بهم ربط داده ، وبرسر آنهار گهاوشاخله هاگسترانیده یك سدیه یعنی زنبیلی که بیمارانرا بران برمیدارند بوجود آوردند . ساختن سدیه به چهل دقیقه تمام شد . وقتی که هر سه رفیق باسدیه در پیش زه دمثون آمدند بوقت ظهر دوساعت مانده بود .

درین اثنا مهندس ازخواب بیهوشی که یکقدری بیشتر دران رفته بود بیدار شده بر رویش که تابحال سراسر زرد وبیرنگ بود یکقدری رنگ پیدا شده بود . یك عطسهٔ زده دست لرزان لرزان خودرا بسوی رفقای خود پیش کرده بایکان یکان دست فشاری کرده گفت :

— یکقدری مرا راست کنید . ناب به آهستگی تمام ازپشت سر درزیر بغلهای مهندس درامده ، وپانقروف ازدستهایش گرفته یکقدری تکیه دادندش . زه دمثون گفت :

— موسیوسیروس ! بی آنکه برشما زحمت شود آیاسخن مراشنیده وجواب داده میتوانید

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 97 of 558

مهندس — بلی .

پانقروف — موسیوژه ده ثون ! من میگویم که اگر مهندس ما ازین گوشت تتراس یك کمتری بخورد ، سخن شمارا بهتر شنیده میتواند .

اینرا گفته از سینهٔ مرغ یك پارچه بدهن مهندس کرد .

مهندس گوشت مذکور را یکقدری جوید . دیگر با قیماندهٔ گوشت تتراس را بر ناب و دیگر رفقاکه از گرسنه گی بحال فلاکت رسیده بودند تقسیم شد . توپ را نیز فراموش نکردند کشتیبان گفت :

— هرچه که باشد ، درینوقت همینقدر ! هاموسیو سمیت : اینرا هم بشما بگوئیم که ما درجهت جنوبی یك خانهٔ بسیار مکمل داریم که اوتاقها ، وحولی وتحویلخانه ، وصندوقخانه وهمه چیزرا مالکست . یکچند درجن مرغهای شکار شده که هاربر آنرا (قو روقو) میگوید نیزداریم . برای شمایك سدیه نیزحاضر کرده ایم . درهروقتی که بخواهید شمارا به اقامتگاه خود برده میتوانیم .

سیروس — تشکر میکنم دوست من . خوب بگو به بینم ژه ده ثون چه میگوئید ؟

ژه ده ثون همه واقعه هائیکه برسرشان آمده بود ازوقت افتادن مهندس به بحر تا به ایندم همه رایکان یکان نقل وبیان نمود .

سیروس سمیت بایکصدای لرزانی پرسیدکه :

مهندس — لکن آیاشمامرابرسرسنگهای ساحل نیافته اید ؟

ژه ده ثون — نی ، ماشمارادرهمین مغاره یافته ایم .

مهندس — آیادرین مغاره شمامرانیاورده اید ؟

ژه ده ثون — نی .

مهندس — آیااین مغاره ازدریاچقدرمسافه دارد ؟

ژه ده ثون — بقدرنیم میل که ماهم این مسافه رادیده از آمدن شماتابه اینجا متحیر مانده بودیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 98 of 558

مهندس — اینمسئله بسیار عجیب است .

کشتیبان در نجا پرسید که :

— موسیو سمیت ! آیالطفاً بماحکایه میتوانیدکه بعدازافتادن تان بدریاچه حالهار شما آمده است ؟

سیروس سمیت یاد آوریهای خود راجمع کرد که آنهم بسیار مختصر یك چیزی بوده، بعد ازانکه بدریاافتاده بقدریکچندقولاج درزیردریافرورفته است وقتیکه برسطح بحر بالابرامده درپیش خودیك چیزدیگری رادرحرکت یافته است که آنهم (توپ) وفا داربوده ، وچون سرخودرابالاکرده ازباون اثری نیافته است ، ساحل راقدریست میل مسافه تخمین کرده بشناوری آغاز نهاده است ،امابعدازکمی بیك جریان شدتناکی گرفتار آمده موجهااورایکسربسوی شمال برده است . درانجاباتوپ یکجا غرقشده، ازخود درگذشته است . بعد ازان نمیداند که چه شده وچه نشده .

پانقروف گفت :

— بعدازازامن میگویم که چه شده ؟شمارا موجهای آب بخشکه انداخته شماهم تابه انجاپای خود روان شده آمده اید . چونکه ناب شمارابه اثرقدم شمایافته است .

مهندس به اندیشه فرورفت . بعدازان گفت :

— بلی . همچنین باید باشد . چونکه دیگرچیزی صورت نمیگیرد اما آیاشمادرنجاها هیچ اثرانسان راندیده اید ؟

ژه ده ثون — نی ، هیچ اثرانسان راندیدیم . هم اگرانسان شمارا رهایی میداد، بعد ازانکه درنجاآورده بود چراترك داده میرفت ؟

مهندس — راست میگویی دوست من ، ببین ناب! مبادا که تومرادرکناردریافته درنجاآورده نباشی وبازفراموش کرده باشی ؟

ناب تامیخواست که درمقام انکارچیزی بگوید ، مهندس سخن اورابریده گفت :

— منهم عجب سخنهایی میگویم . ناب ، مانند من غرق نشده بودکه عقل خودرا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 99 of 558

ضایع کرده اینچنین سخن بزرگیرا فراموش کرده باشد! خوب آیا اثر قدم من تابحال موجود است ؟

تاب — بلی ، دیگر نقشهارا اگرچه باد وباران خراب کرده اما در دهن مغاره هنوز یکدو نقش باقیست .

مهندس — ترا بخدا پانقروف، همین بوت مرا گرفته ببین که بران نقش برابر هست یا نی ؟

پانقروف برای اجرا کردن امر مهندس بیرون برامد . بعد از کمی پانقروف وهاربر درامده از برابر بودن بوت با نقش قدم خبر دادند . دیگر هیچ شبههٔ باقی نماند . چونکه معلوم شدکه نقش پا از بوت های خود مهندس بوجود آمده . بناءً علیه حکم شد که سیروس سمیت بپای خود به این مغاره آمده است و السلام !

مهندس بگرداب تفکر فرورفت . بعد از لحظهٔ برای قطع نمودن شبهه هاووسواس های رفقا سر براورده گفت :

— معلوم شد که دروقت آمدن خود درینجا بصورت وقتی قوهٔ مفکره ام را غائب کرده ام . ومانند یك آدمی که بنوم مقنا طیسی یعنی (خواب صنعی) گرفتار آمده باشد بی آنکه از حرکات خود خبردار باشد به اینجا آمده ام . زه بلد من هم توپ شده است . بیا ای سگ وفادار من بیا ! . . . .

حیوان وفا نشان به این گفتهٔ افندیٔ خود هماندم برزانو های افندیٔ خود بر جهید ، وبمسروریت تمام یکصدایی بر کشید .

بواقعیکه درباب رهایی یافتن مهندس بجز همین تأویل دیگر یك جهت معقولی پیدا نمیشود . نزدیك بوقت پیشین بودکه پانقروف از رفتن مهندس بسوی شمینه ها سوال کرد . مهندس خواست که برپا بخیزد . اما از بیقوتی بر شانهٔ هاربر به تکیه کردن مجبور شد . پانقروف گفت :

— زحمت مکشید موسیو سمیت . شمارا دردولی میبریم .

بعدازان سدیئرا که ساخته بودند آوردند . مهندس را بران خوابانیدند تاب وپانقروف

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 100 of 558

ازدوطرف آن گرفته براه افتادند . از نجا تا بشمینه ها ۸ میل مسافه دارد که بعد سدیه به شش ساعت قطع کردن آن لازم میآید بادا گرچه بشدت میوزید اماهوا صاف وباران ایستاده شده بود . مهندس بردست خود تکیه زده اطراف را از نظر تفتیش میگذرانید . بقدر دوساعت رفته بودندکه خواب بر وغلبه کرده ازخوددرگذشت.

نزدیك شام بودکه بشمینه هاداخل شدند . مهندس هنوزازبیهوشی نیکه دانن بهوش نیامده بود . پانفروف بکمال حسرت ونومیدی خرابیهاوزیانها نیکه طوفان درشمینه ها بهم رسانیده بود مشاهده کرد . چونکه موجهای بحردرداخل شمینه درامده آتش ومرغکان شکارشده ، وهیزم وهمه موجودات شمینه را پاك شسته رفته بود . پس ازین یك حسرت والم پانفروف را حساب بایدکرد !!! . . .

باب نهم

مهندس درنجاست — تجربه های پانفروف — آیا جزیره است یاقطعه ؟ — فکرهای مهندس — آیا کدام نقطهٔ بحرمحیط است ؟ — شکار — یك دود پرسود .

پانفروف بیك چندکله خبردهشت اثرمحوشدن آتش رابرفقافهانیداین واقعه برهریك ازقضا زده گان جداجداتاثیرها اجرانمود . تاب ازفرحت وسروریکبیان شدن افندی خود داشت پروا نکرد . هاربرتا یکدرجه به تأسفات پانفروف انزوا ورزید . آمدیم برژه ده ثون : اوبجواب پانفروف گفت :

— اگرراست میپرسی این مسئله چندان کاری نیست که موجب اینقدر اندیشه و افسوس باشد !

پانفروف — توچه میگویی بابا ! آتش نیست آتش ، بعد ازینهم بی آتش ماندیم.

ژه ده ثون — بگذار بابا ! اینچه سخن است که تومیگویی ! . . .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 101 of 558

پانقروف — میگویم که هیچ چارهٔ آتش دردادن هم نیست .

ژه ده ثون — عجب فکرها ...

پانقروف — اما موسیو سبیله ! خود تان هم میدانید که ....

ژه ده ثون سخن اورا بریده گفت :

— جان من پانقروف ! آیا مهندس درینجاست ؟ البته برای ما چارهٔ آتش دردادن رامی یابد اندیشه مکن .

پانقروف — آیا با چه چیز ؟

ژه ده ثون — باهیچ .

پانقروف به اینسخن یك جوابی نیافت . زیرا پانقروف را هم همین اعتقاد بود که مهندس چارهٔ آتش رامیکند . زیرا مهندس یك آدمیست که برهمه معلومات و فنون بشریه آگاهست . درپیش این چار نفر با مهندس دریك جزیرهٔ خالی یکجا بودن، وبی مهندس دریکی ازشهرهای متمدن امریکا بودن یکسانست . چون سیروس سمیت موجود باشد همه کارهای خود را تمام میدانند . چون او باشد بهیچ نومیدی نمی افتند . اگر یك کسی بیاید وبه ایشان بگوید که شما بریك جایی ایستاده اید که آنرا حالا یك زلزلهٔ مدهشی زیروزبر کرده درمیان امواج بحر محو وناپدیدش میسازد . اینها بجوابش میگویند باش تا ازمهندس بپرسیم .

اما درینوقت مهندس بخوابست ازوهیچ استفاده نمیشود . دراول امر مهندس را دراوتاق نخستین شمینه هابردند ، و ازعلفهای خشك برای اویك بستری ساخته بی آنکه ازخواب برخیزانندش آهسته بران خوابانیدند که این خواب برای مهندس درینوقت ازغذا نافعتر بود .

طعام شبینهٔ قضازدگان خیلی خفیف بود . یعنی تنها از (لیتودوم) عبارت بود . اما هاربرنوجوان یك نبات بحری ئیکه خیلی مغذیست نیزبا آن علاوه کرد که قضازده گان آنرا برسرلیتودوم جویده خیلی لذت ازان گرفتند . شب هوا خیلی سرد شد ، چون طوفان

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 102 of 558

دیشبه شمینه هارا خراب کرده بود ، وشکافهای آنرا که هاربر وپانقروف بسته بودند به آب شسته بود جریان هوا شمینه‌هارا خیلی سرد ساخته بود که اگر قضا زده کن مهندس خود را بالباسهای خود شان نمیپوشانیدند بیچاره بسیار خراب میشد .

رفته رفته سردی هوا بیشتر شده میرفت . از همه بدتر اینکه چارهٔ دفع آن که عبارت از آتش است نیز موجود نیست . پانقروف ازین حال بسیار مضطرب شده بچارهٔ پیدا کردن آتش آغاز نهاد . اولا یك دو سنگ خشك پیدا کرده آنهارا بیکدیگر زدن گرفت . ناب نیز بمعاونت برخواست هرانقدر که کوشش کردند هیچ یك شرریکه چیزی را سوزانده بتواند حاصل نشد .

پانقروف سنگهارا بقهر بیکسو افگنده یك دو پاره چوب خشك را گرفت وبشدت هرچه تمامتر بریکدیگر بمالیدن آغاز نهاد . بقدر یك ساعت کامل ناب واو به این عملیات مشغول شدند که از چوبها کرده خود شان زیاده تر گرم شدند . بیچاره هاربر میان عرق غرق شدند ولی هیچ فایدهٔ حاصل نشد پانقروف بغضب تمام چوبهارا بیکسو افگنده گفت :

— هرکس بگوید که وحشیان به اینصورت آتش در میدهند گوی اورا فشار خواهم داد . هرکس که بمالیدن چوبهارا بریکدیگر آتش در داده بتواند من خرد را در میدهم .

پارچه های چوبیکه پانقروف بیکسو افگنده بود هاربر آنرا گرفته بشدت زیاده تر ازان مالیدن گرفت . کشتیبان اینرا دیده از خنده خود داری نتوانسته گفت :

— هله ، هله شیربچه ، به بینمت !

هاربر — نی مقصد من آتش در دادن نیست بلکه خودم را گرم کردنست .

و الحاصل از آتش در دادن ناامید شده هرکس بیکطرفی افتاده بخواب رفتند .

روز دیگر یعنی در (۲۸) م مارت وقتیکه مهندس از خواب برخواست رفقای خود را دید که بدورش جمع آمده اند . امروز باز اول سخن مهندس همین بود که گفت :

— آیا جزیره است ، یا قطعه ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 103 of 558

پس دیده میشود که فکر یگانهٔ مهندس بر همین نقطه معطوفست . پانقروف گفت :

— موسیو سمیت ! این را از ما میپرسید . چرا که ما نمیدانیم .

مهندس — آیا شما تا بحال نمیدانید ؟

پانقروف — نی تا بحال نمیدانیم اما چون بگردیم البته خواهیم دانست .

مهندس — چون چنین است گردش کنیم .

اینرا گفته مهندس برپا خواست .

پانقروف — ماشاء الله ! این از همه خوبتر ! چقدر زود ! . . .

مهندس — بسیار گرسنه ام . اگر یکقدری خوردنی بمن بدهید ضعف و ناتوانیم سراسر رفع خواهد شد .

پانقروف بعد از یکقدری سکوت گفت :

— واحیفا که خوردنی نداریم . زیرا آتش موجود نیست . و هم امید پیدا شدن آنرا نیز نداریم .

اینرا گفته و مسئلهٔ آتش را از اول تا آخر بیان نمود . مهندس گفت :

— به بینیم ، اگر یك جسمی مانند قف و سنگ چقماق نیابیم !

پانقروف — خوب ، اگر نیابیم ؟

مهندس — کبریت میسازیم .

پانقروف — آیا کبریت مساله دار ؟

مهندس — بلی .

ژه ده ئون — دیدی پانقروف ! نگفتمت که اینقدر جای تأسف نیست ؟

اگرچه پانقروف این کار را چندان آسان ندید اما اعتراض هم نکرد . آسمان صاف بود . آفتاب طلوع کرده باشعاعات زرین خود اطراف را تزئین نموده بود .

مهندس بعد از آنکه بهر طرف یك نظری انداخت بر یك سنگی بنشست . هاربر پیش آمده یکچند دانه (مدیه) و یکقدری سبزهٔ بحری بمهندس تقدیم نموده گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 104 of 558

— این است موسیو سمیت ، خوراك ما عبارت از همین است .

— مهندس تشکر میکنم فرزند . برای امروز صبح کفایت میکند .

اینرا گفته و (مدیه) هارا که نیز از جنس حیوانات صدفیهٔ بحریست تناول نموده بر سر آنهم آبی که هاربر در میان پوست یك مدیهٔ بزرگ آورده بود نوشیده . بعد از آن برفیقان خود گفت :

— پس معلوم شد که شما نمیدانید که اینجا جزیره است یا قطعه ؟

هاربر — نی موسیو سیروس نمیدانیم .

مهندس — اینرا فردا بخود معلوم میکنیم که چیست ، و تا فردا دیگر هیچ کاری نداریم .

پانقروف — نی نی ، کار بسیار مهمی داریم .

مهندس — چه کار ؟

پانقروف — آتش دردادن !

مهندس — اندیشه مکن پانقروف آتش می یابیم . دیروز که مرا به اینطرف می آوردید در جهت شمالی یك کوهی بنظرم برخورده بود آیا شما هم آن کوه را دیده اید ؟

رفقا — بلی یك کوه بلندی را از دور دیده ایم .

مهندس — این است که فردا بر آن کوه بر آمده می بینیم که آیا این یك جزیره است یا قطعه ؟

پانقروف — آیا آتش چسان خواهد شد ؟

مهندس بمسئلهٔ آتش جواب نداد . وچنان معلوم میشد که به اینمسئله گویا هیچ پروا ندارد . بعد از آنکه یکچند مدت ساکت ماند سر بر آورده گفت :

— دوستان من ! اگرچه حال ما چنان یك حال پسندیدهٔ گوارایی نیست ، ولی خیلی ساده و آسان یك حالیست . زیرا از دو حال خالی نیست : یا اینست که در یك جزیرهٔ افتاده ایم یا در یك قطعه . اگر در قطعه افتاده باشیم راه زده زده آخر بیك شهر یا یك قصبهٔ میرسیم ، و اگر جزیره باشد باز هم از دو حال بدر نیست یا این جزیره با انسان مسکونست ، و یا از انسان خالی و غیر مسکونست . اگر مسکون باشد با ساکنان آن راست

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 105 of 558

آمده یك چارهٔ برای خود جستجو میکنیم . و اگر خالی و بی انسان باشد خود ما یك چارهٔ می اندیشیم .

پانقروف — الحق که بسیار ساده ، و بسیار آسان . اما آتش چسان خواهد ؟

باز در ینباب به پانقروف کسی جواب نداد . بچاره پانقروف یك آه سردی کشیده خاموش ماند .

ژه ده ثون — موسیو سمیت ، قطعه ، و یا جزیره بودن اینجا را فرداخواهیم دانست ، اما آیا اینرا چسان خواهیم دانست که در کدام نقطهٔ کرهٔ زمین خواهیم بود ؟

مهندس — بصورت محقق نمیدانم . اما از روی تخمین چنان گمان میبرم که در کنار بحر محیط کبیر هستیم . تا وقتیکه از ریشموند بهوا شده ایم باد از جهت شمال غربی بسوی جنوب شرقی در وزیدن بود . شدت وزش آن نیز اثبات میکند که از همین جهت وزش خود بدیگر جهت تبدیل وزش نکرده باشد . لهذا به این سبب حکم میشود که باد ما را در جزایر (پومو تو) یا (زه لاند جدید) انداخته باشد . پس اگر چنین باشد برگشتن ما بسوی وطن آسان میشود البته در ینصورت مینها یك معاونی برای خود پیدا خواهیم کرد . اما اگر در یکی از جزیره های خالی و غیر مسکون بحر محیط افتاده باشیم در انصورت میباید که چارهٔ معیشت و زندگانی خود را بصورتی که هیچ برامدنی نیستیم بیندیشیم که اینرا هم فرداخواهیم دانست .

ژه ده ثون — چه ! ! هیچ برامدنی نیستیم گفتید ؟

مهندس — البته ! اگر در یك جزیرهٔ خالی و غیر مسکونی باشیم بیهوده امید خلاصی را چسان بکنیم .

پانقروف — بسیار خوب ! اگر این یك جزیرهٔ خالی هم باشد ما چنان امید کنیم که از راه وابورها بیرون نیست . روزی از روزها خواهد شد که یك وابوری در ینجا بیاید و ما را رهایی دهد .

مهندس — اینرا نیز فردا که بر کوه برائیم خواهیم دانست .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 106 of 558

پانقروف — آیاوجود شما تحمل وتوانایی فردا برامدن کوه را خواهدداشت ؟

مهندس — امید دارم . امابشرطیکه امروز شکارهای خوبی برای ما بیارید .

پانقروف — موسیوسیروس ! هرگاه شما برین یك اعتماددارید که شکارهائیکه آورده شودبا آتش کباب کرده خواهد شد منهم بشما خاطرجمعی تمام میدهم که شکارهای خوب واعلابرای شمابیارم .

مهندس — چون چنین است بیغم باشیدکه کباب حاضراست .

بنابرین ژه ده ثون و مهندس درشمینه هاماندند ، پانقروف ، هاربر ، ناب توپ را باخود گرفته برای شکار وهیزم بسوی جنگل روانه شدند . هر سه رفیق بعداز طلوع بدوساعت براه افتادند . هاربر مستریح ، ناب مسرور بود . پانقروف باخودمیگفت:

— هرگاه بشمینه ها برگردیم و مهندس آتش افروخته باشد الحق که کرامت کرده خواهد بود !

وقتیکه به کج گردی نهر رسیدند پانقروف پرسیدکه :

— آیااول شکاری شویم ، یاهیزم کش ؟

ناب — اول شکاری ، ببینیدکه توپ ازحالابجستجوافتاده !

هاربر ، پانقروف ، ناب هریك ازیکدرخت بزرگ ارچه یکیك عصاچوب راست وصفائی کنده وسر آنهارابا سنگها تیزکرده ازعقب توپ درجنگل درامدند . درختهای جنگل همه ازنوع ارچه ، ونشتر وصنوبرمیباشد . حتی در بعضی جاها درختهای ارچه آنقدر بزرگی وجسامت پیدا کرده که اگر آنرا مهندس میدیدمیدانست که این سرزمین بکدام بقعه منسوبست . شاخهای خشکیدهٔ ازهم ریخته در بعضی جاها خرمنها تشکیل کرده بود . هرانقدر که پیشتر میرفتند جنگل غلوشده میرفت ، وراهرابرهروان دشوارمیساخت . ازراه هیچ اثری در جنگل دیده نمشود . وچنان معلوم میشودکه ازوقتیکه این جنگل خلق شده هیچ انسانی دران قدم ننهاده . لهذا پانقروف برای آنکه دروقت برگشتن راه را گم نکنند برتنه های درختها بعضی اشارتها

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 107 of 558

ونشانه ها میگذاشت .

بقدر یکساعت بهمینصورت در جنگل راه پیمودند . ولی هزار افسوس که بهیچ شکاری برنخوردند . کشتیبان خطای خودرا دانست . زیرا کنار نهررا گذاشته در میان جنگل درآمده بودند . لهذا بازپس گشته ساحل نهررا گرفتند . ناب پانقروف را خطاب کرده گفت :

— خوب پانقرف ! اگر شکاری که به افندی من وعده کردهٔ عبارت ازهمین باشد به آتش بسیار احتیاج ندارد !

پانقروف — صبرکن ناب ! تنهاشکار نی بلکه : ....

ناب — بلکه چه ؟

پانقروف — بلکه آتش هم موجود نخواهد بود !

ناب — مگرشما برسخن افندی من اعتماد ندارید ؟

پانقروف — دارم .

ناب — پس چرا بر آتش افروختن اوباور نمیکنید ؟

پانقروف — اگرراست بگویم تاآتش رابچشم خود نه بینم باور نمیکنم والسلام .

ناب — چون افندی من بگویدکه آتش افروخته خواهدشد البته کمی افروزد .

پانقروف — دیده خواهدشد !

شمس تابان هنوز ربع دایرهٔ سمارا تجاوز نکرده بود شکار نیز تا بحال پیدا نشده بود . ولی توپ ورفقا ازتجسس وتفحص وانه ایستاده بودند . درین اثنا نظرهاربر یکدرختی برخورده وفریاد براورده !

— آه به بینید ! درخت بادام .

الحق که درخت بادام بود، امابادام جنگلی ، وبادام بسیاری داشت . این نوع بادام جنگلی در اوروپا وامریکا بسیار پیدا میشود ، وخوب لذت دارد .

رفقا بردرخت مذکور هجوم بردند ، وبادام بسیاری جمع کرده جیبها وبغلهای خودرا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 108 of 558

پر کردند . پانقروف گفت :

-- برای کسانیکه در جیب شان یکدانه کبریت پیدا نشود اگر بجای گوشت (میبه) خام ، وبجای نان سبزهٔ دریایی ، وبجای میوه بادام جنگلی میسر شود بسیار است !

هاربر - شکر کنیم ، شکایت نکنیم .

پانقروف — اولاد ! من شکایت نمیکنم ! بلکه هزار بار شکر هم میکنم : اما چاید کرد که دلم بسیار کباب میخواهد ، آه . . . .

درین اثنا ناب آواز داده گفت :

— بخدا توپ یك چیزی دید ! اینست که گوشهایش تیز شده دویدن میخواهد .

هنوز این سخن را تمام نکرده بود که توپ عو عو کرده در یك سوراخ بغلهٔ (ر) خود را پرتاب نمود . واز سوراخ بعضی صداهای عجیب یك حیوان غریب برامدن گرفت .

پانقروف باهاربر وناب از پی سگ در میان بوته زارهای بهم پیوست پرگی و آب درامدند ، دیدند که سگ از گوش یك حیوان عجیب الخلقتی گرفته ، وحیوان دست وپا میزند که خود را برهاند . ناب تا میخواست که عصا چوب خود را بر حیوان حواله نماید حیوان گوش خود را بدهن سگ گذاشته فرار نمود . سگ از عقب آن دوید در اثنائیکه میخواست به او برسد حیوان در یك دند آبی که در ان جا موجود بود خود را بینداخت ، وغوطه خورده از نظر پنهان گردید .

این حیوان بطول دو نیم قدم بود . جامه اش خاکی بسیاهی مایل ، وپنجه هایش مانند مرغ آبی پرده دار ، ودمش مانند دم قوندز ، وپوزش بمنقار قوتان مشابه بود .

هاربر طبیعت شناس از روی درسهای تاریخ طبیعی که خوانده بود نام این حیوان را (اورنیتورنگ) بیان کرد که از نوع حیوانات (قاضمه) میباشد وهم از صنف (ذومعیشتین) است که هم در آب وهم در خشکه زندگانی میکند .

والحاصل اگرچه سگ خود را در عقب آن به آب بینداخت ولی حیوان چون در زیر آب غوطه خورده بود فائدهٔ حاصل نشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 109 of 558

هاربر گفت — صبر کنیم حالا برای نفس گرفتن بر روی آب میبراید .
تاب — آیا در زیر آب خفك نمیشود ؟
هاربر — نی این از حیواناتیست که هم در آب وهم در خشکه زیست میتوانند .
اما هرچند که در آب باشد باز برای نفس گرفتن مجبور است که بر سطح آب براید .
سخن هاربر راست برامد . بعد از یکچند دقیقه حیوان بر سطح آب بالا برامد .
توپ بیك حمله از گلوی حیوان گرفته بیرونش کشید . عصا چوب تاب نیز بیك ضربه اورا بر زمین غلطانید . پانقروف به آواز بلند گفت :
— هوررا ! اگر یك آتش خوب داشته باشیم چه اعلا کبابی خواهیم خورد !
هاندم شکار را بشانه انداخت . وقت چون قریب بعصر رسیده بود اشارت عودت را بداد . درخصوص رهنمایی بسوی شمینه ها توپ بسیار مددرسانی مینمود . زیرا جنگل آنقدر بهم پیوست وجر بود که رهروان راه آمده گی خود شانزاید شواری پیدا میکردند . بعد از نیمساعت بکنار نهر واصل شدند . در انجا به اصولیکه پیش ازین کرده بودند حالهٔ هیزم خود را تنظیم داده و آنرا پر از هیزم کرده در نهر انداختند . و ریسمان آنرا گرفته بر کنار نهر روانه شدند .
پانقروف چون از آتش امید وار نبود این زحمت هیزم کشی را بیهوده و نافله میپنداشت . اما چون بشمینه ها نزدیك شدند پانقروف بیحابا « هوررا » گفته فریاد برآورده شمینه هارا نشان داد که یك دود بسیار لطیف وشیرینی از میان سنگها بالا میبرامد .

باب دهم

یك اختراع مهندس — ملاحظات مهندس — جنگل —
اراضی و ولقانیك — گوسفند های کوهی —
سطح مایل — نخستین شب خوابیدن .

بعد از یکچند دقیقه شکارها در پیش یك اوجاغی که یك آتش بسیار اعلایی دران می

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 110 of 558

سوخت جمع آمدند ، مهندس ، ومخبر درانجابودند پانقروف شکار خود را بردوش داشته بی آنکه یك کلمه سخن بگوید بیك حیرت و الهانهٔ مسرورانه گاه بسوی آتش و گاه بسوی مهندس هینگریست .

ژه ده ثون به پانقروف گفت :

— چسان دوستم ! آیا خوب آتش نیست ؟ این شکاریکه آورده اید آیا به این آتش بخوبی پخته نمیشود ؟

پانقروف — از برای خدا بگوئید ، که درداد ؟

ژه ده ثون — آفتاب !

بواقعیکه جواب ژه ده ثون صحیح بود . آتش شانرا آفتاب درداده بود ، پانقروف زیاده تر بحیرت افتاده هیچ نگفت :

هاربراز مهندس پرسیدکه :

— آیادر نزد شما پرتوسوز یعنی ذره بین موجود بود ؟

مهندس — نی اولادم ! پرتوسوز موجود نبود لکن پرتوسوز ساختیم .

مهندس اینرا گفته و پرتوسوزیکه ساخته بود و آتش را به آن افروخته بود نشان داد .

این پرتوسوزی که مهندس ساخته بود از آئینه های روی ساعت خودش و ساعت ژه ده ثون مرکب شده بود که مهندس هر دو شیشهٔ ساعت را کشیده طرف محدب یعنی برامدهٔ آنها رابسوی بیرون آورده طرف مقعر یعنی طرف چقور آنها را همدیگر برابر آورده ، ودرون آنرا از آب پر کرده ، وکنارهای آنرا با کتیرهٔ چسپناك درختان جنگل باهم چسپانیده ، وخس و خاشاك بسیار باریك وخشك را باضیاء محراق پرتوسوز درداده این آتش رابوجود آورده است .

پانقروف بعد ازانکه این آله را تماشا کرد بکمال حیرت بسوی مهندس نظر کرد وازفرحت ومسرت بی اندازهٔ که به اوروی داده هیچ چیزی نگفته تنها به ژه ده ثون

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 111 of 558

همینقدر گفت :

— مخبر افندی ، اینرا بکتابچهٔ یاد داشت تان قید بکنید .

مخبر — خاطر جمع باشید قید شده است .

پانقروف شکاریکه آورده بود پوست کرد ، و پاك نمود بیك چوب محکمی در کشیده برروی آتش چرخ داده چرخ داده یك کباب بسیار مکمل واعلایی پخته کرده وقتیکه مهندس وژه ده ثون تنها مانده بودند غیر از آتش افروختن در خصوص مرمت کاری شمینه ها نیز بخوبی کوشش ورزیده خرابیهائیکه از طوفان دیشبه بظهور رسیده بود آنرا اصلاح کرده همه سوراخها وشکافهای شمینه را بند کرده بود .

بعد از انکه این کارها را به انجام رسانیدند ، سیروس سمیت بسوی کوهی که از دور بنظر می آمد عطف نظر کرده یك مدت نگریستن گرفت . وازین دیدنش چنان معلوم میشد که مسافهٔ آنرا تابه اینجا تخمین کردن میخواست . مهندس دوری این کوه را از جای خود شان بقدر شش میل وبلندی آنرا از سطح بحر بقدر ۳۵۰۰ قدم تخمین کرده توانست . پس یك آدمیکه برین زروه براید اطراف خود را در داخل یك دایره ئیکه بوسعت پنجاه میل باشد دیده میتواند . لهذا مهندس گمان میکرد که از انجا بحل کردن مسئلهٔ مهمهٔ که « آیا جزیره است یا قطعه ؟ » موفق وکامیاب آید .

امشب یك طعام بسیار مکملی تناول کردند . کباب بسیار لذیذ شده بود . بعد از کباب تخم مرغ ، وسبزهٔ دریائی ، ومیدیه ، وبادام جنگلی برای فلاکت زده گان بالون عادتا یك ضیافت ومهمانی بزرگی شمرده میشد . در اثنای طعام مهندس هیچ سخن نگفت ، فکرش باسیاحت فردائی مشغول بود .

پانقروف یکچند بار در باب بعضی کارهائیکه بعد از این بروی کار آید اگرچه یکچند فکر ورأی بیان کرد امامهندس سر خود را جنبانیده به این جواب اکتفا ورزیده گفت :

— فردا مسئله را بخود معلوم کرده بعد از ان بکار وحرکت آغاز خواهیم کرد .

بعد از طعام یك بغل چوب دیگر نیز در اوجاغ انداختند . همهٔ مسافران که سگ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 112 of 558

نیز با آنها داخل بود بیك خواب بسیار عمیق فرو رفتند . در ینشب هیچیك حادثه بوقوع نیامد . روز دیگر یعنی در ۲۹ م مارت چون بوقت صبح از خواب برخاستند هرکدام در وجود خود یك توانائی وقوت کامل برای اجرای کشفیات در خود حس میکردند .

باقی ماندهٔ طعام دیشب تابه بیست وچار ساعت برای سد رمق گرسنگی فلاکتزده گان کافی مینمود . اینراهم امید داشتند که در راه شکار هم بیابند ، واینرا نیز امیدوار بودند که در ینقدر راه دور و دراز سنگ چقمق نیز پیدا کنند . لهذا برای احتیاط با نفروق نصف یکدانه دسمال نازدانهٔ کتانیش را که در جیب داشت پاره کرد برای در گیران سوختاند وسوختهٔ آنرا باخود برداشت .

هنگامیکه فلاکتزده گان باعصاچوبهائیکه بر شانه داشتند از دروازهٔ شمینه های خود براه زدند هنوز توصبح دمیده بود . بنابر رأی پانفروق از راهیکه درداخل جنگل تابحال یکدوبار از ان گذشته اند رفته بکوه برایند ، ودر وقت برگشت از یك راه دیگری بشمینه های خود بیایند . برهمین رأی قرار بر حرکت داده کنار چپ نهر اگرفته تابجائیکه بجانب جنوب غربی نهر یك دورخمی پیدا کرده بود برفتند . واز انجا نهر را ترك داده درمیان جنگلی که تابه یکجای آن دیروز رفته بودند داخل شدند ، وبعد از یکنیم ساعت راه پیمائی کرده به نقطهٔ منتهای غربی جنگل رسیدند .

زمینهای مرطوب گل آلودیکه تابه اینجا دوام نموده بود تمام شده از انجا وپیش زمین یك بلندی خفیفی پیدا کردن گرفت گاه گاهی بعضی حیوانات عجیب و غریب نیز ظهور کرده از پیش روی شان بگریخت . توپ در پی آنها میدوید ، و ولوله آنرا میکرد اما مهندس سگ را فریاد داده از دویدن مانع میشد ، زیرا مهندس یك آدمیست که چون یکبار فکر وخیالش بیکچیزی مشغول شود ممکن نیست که بدیگر چیزی حواله سمع دقت نماید . درینوقت یگانه فکر وخیال آن آدم همین است که بر کوه بالا رامده مسئلهٔ مهمهٔ (آیا جزیره است یا قطعه ؟) را حل کند . شکارانی بلکه راهیانی را که

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 113 of 558

بران میگذرد نیز از نظر دقت خود نمیگذراند .

بعد از انکه بقدر دو نیم ساعت راه رفتند از جنگل بدامنهٔ دشت برامدند که ازین دامنه صورت تشکل اطراف و جوانب زمینها بخوبی بمیدان برامده کوهیکه درمقابل شان بود از دو زروه متشکل شده بود . زروهٔ اول آن که بلندی آن بقدر دو هزار و پنجصد قدم تخمین میشد بیك شکل غریب و عجیبی بر دیگر زروه ها موضوع شده بود . درمابین تپه هائیکه کوه ازان تشکیل یافته بسیار مجرا ها و شیله های تنگ تنگی حاصل شده است که میان این دره ها و شیله ها با درختان سبز و خرم جنگلی مزین شده است .

برسر زروهٔ اول یك زروهٔ کوچك مائل دیگر نیز موجود است که سطح خارجی این زروه از سنگهای سرخرنگی مرکب است . این است که فکر مهندس بالا برامدن همین زروه است در بجار فقایکقدری مکث و آرام نموده بر پشته ها و تپه های کوه بالا شدن گرفتند .

سیروس سمیت گفت :

— مادریك اراضی وولکانیك میباشیم .

درراه متصل بسنگهای بسیار بزرگ و جسیمی برمیخوردند که برای بالا برامدن و گذشتن ازان قضازده گان بمعاونت و مددکاری همدیگر خود محتاج میشدند . در میان سنگها درختهای بوته مانند غلو موجود است .

درراهیکه بران میگذشتند هاربرا ثر قدم بعضی جانوران بزرگ تیزپنجه را که بتازه گی ازانجا گذشته بودند نشانداد .

پانقروف گفت :

— چنان میپندارم که این آغایان محترم به آسانی این جاهای خود را برای ما وا گذار نشوند .

مخبرزده ئون که در هندستان شکار پلنگ ، ودرافریقا شکار شیر را باربار اجرا کرده بود بجواب پانقروف گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 114 of 558

— یك چارهٔ رهایی برای جان خود خواهیم یافت . اما حالا میباید که به بصیرت و آگاهی حرکت کنیم .

قضازده گان آهسته آهسته بالا میشدند . در راه به بسیار جا هائیکه گذشتن از ان خیلی دشوار مینمود تصادف مینمودند . حتی گاه بیکبار در پیش روی شان جان شکافته گیهای چقور چقوری میبرامد که بقدر ساعتها وقت خود را ضایع کرده بر دور آن بگردش مجبور میشدند . در وقت پیشین بود که فلاکتزده گان بالون برای طعام خوردن و استراحت کردن در زیر درختهای صنوبر بسیار بلند ، و در کنار یك جویبار کوچك بس لطیفی که شلاله ها و شرشره ها تشکیل داده در جریان بودن توقف و آرام ورزیدند که تا به اینجا تنها نصف سطح مایل نخستین را طی نموده بودند . و به اینحساب چنین تخمین میکردند که امروز همین سطح مایل نخستین کوه را طی بتوانند .

درین نقطه بحر خیلی فراخ در پیشگاه نظر سیاحان عرض وجود مینمود . اما این معلوم نمیشد که آیا این جزیره است ، یا از یکطرفی بخشکه مربوط است ؟ ازین سبب مسئلهٔ مهمهٔ که موسیو سمیت را بمراق فوق العادهٔ انداخته بود درینوقت حل نشد .

بعد از وقت پیشین بیکساعت باز به برامدن آغاز نهادند . یکسر بسوی جنوب غربی بالا برامدن ، و از میان بیشهٔ بهم پیوست درختهای بوته مانندی گذشتن شان ضروری گردید . در میان این بیشهٔ بهم پیوست بسیاری از (تراپوغان) نام مرغهائیکه از جنس ماکیان خانگی میباشند دیده شد . چیزیکه این تراپوغانها را از مرغ خانگی تفریق می داد این بود که در زیر گلو ، و بالهای این مرغان پرهای بسیار دراز دراز لطیفی موجود بود . مادهٔ این مرغان که بجسامت و بزرگئی خروس خانگئی بسیاری مایل ، و نر آن برنگ سرخ بسیار تیره میباشد که بران خالهای سفید افشان شده است ، بخون یك سنگی که بکمال مهارت زده ثون سبیله پرتاب نمود یکی ازین مرغان بدست آورده شده با نقروف که بسبب مانده گی بسیار گرسنه شده بود شکار نو خود را بکمال حرص و لشها بگرفت .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 115 of 558

بعد از انکه از بیشه زار برامدند خر سنگهای بسیار بزرگی که یك بر دیگر مانند دایهای دیوار موضوع شده بود در پیش روی شان برامد . سیاح ها یك بر دیگر معا وقت کرده ودست همدیگر را گرفته ویك بدیگر شانه داده بر سنگهای مذکور بالا شدن گرفتند . جاهائیکه بران میگذشتند از اشجار عاری بود . علامتهای وولقانی یعنی کوه آتشفشانی بودن این کوه معلوم میگردید . رفته رفته به تحقیق رسیدکه این کوه آتش فشان خاموش شده میباشد . به بسیار دشواری بالا میبرامدند . ازهمه بیشتر هاربر وناب میرفتند ، مهندس وژه ده ثون درمیان . پانقروف ازهمه عقبتر میبود . در راه هائیکه میگذشتند بعضی اثرهای قدم حیوانات بزرگ پنجه را میدیدند که در چنین جاهای سخت مشاهده شدن اینچنین اثرهای قدم البته از طرف جانوران بسیار مدهشی گذاشته میشود .

درین اثنا پانقروف بعضی حیوانات را دیده فریاد بر اورد که :

— وای گوسفند هارا ببینید .

سیاحها در پیشروی شش عدد حیوانهای گوسفند مانند پر پشم بزرگ جثهٔ شاخ تاب خوردهٔ خودرا یافتند . هاربر حیوانات مذکوررا شناخته گفت :

— نی پانقروف ! اینها گوسفند نیستند . (موفلون) نام حیوانات بیابانی ئیکه به گوسفند مشابهت دارند میباشند .

پانقروف پرسید :

— آیا از گوشت این ها کباب پخته میشود ؟

هاربر — بلی ، بسیار خوب گوشت دارند .

پانقروف — چون چنینست هیچ شبهه نیست که گوسفند است !

حیوانات مذکور بعد از انکه بکمال حیرت بسوی انسانهائیکه در پیش روی شان استاده بودند نظر کردند دفعتهً رم خورده وازسر سنگها جهیدن گرفته از نظر پنهان شدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 116 of 558

با نقروف گریختن آنهارا بدید گفت:

— حالا خوش آمدید! باز انشاءالله باهم خواهیم دید!

دیگر رفقا ازین سخن با نقروف خندهٔ خودرا منع کرده نتوانستند.

رفقای قضازده باز بر رفتار خودشان دوام ورزیدند. در جاهائیکه بران میگذشتند مجرا های مادهٔ سیاله ئیکه آنرا (لاو) میگویند و از دهنه های کوههای آتشفشان در اوقات فوران شعله فشانی شان جریان می یابد و بعد از ان سرد شده بخمالکهای آهن مانندی تشکیل میکند دیده میشد. اکثر به گودالهای معدن گوگرد نیز تصادف میکردند که بدور خوردن اطراف آن گودالها مجبور میشدند. در بعضی ازین گودالها گوگرد بحال تبلور دیده میشد.

هرانقدر که بالا شده میرفتند اشجار و نباتات کم شده میرفت. تابجائی رسیدند که بجز بعضی درختهای بسیار قوی هیکل (چام) که از جنس ارچه است در یکان یکان جا دیده میشد دگر هیچ درختی پیدا نبود که آنهاهم بهمه حال بسیار متین و محکم درخت هائی باشند که در چنان جاهای بلند پایداری توانسته اند. از طالع سیاحان هوا خیلی خوب بود بلکه یکقدری بسردی مایل هم بود. قبهٔ سما در هر طرف بسیار صاف و درخشان بود. در همه اطراف قضازده ها یك سکونت و سکوت عمومی حکمفرما بود. شمس تابان در پشت زروهٔ کوه درامده چشم های سیاحانرا از تماشای جسم منیر خود محروم ساخت. سایهٔ کوه این طرف کوهرا که سیاحان بران میبرامدند احاطه کرده بود. در جهت شرقی بعضی سحابیارههای بسیار خفیفی رونما گردید که آنهاهم از انعکاس شعاعات زرین آفتاب رنگهای مختلفه بوجود می آوردند.

تا بزروهٔ نخستینی که قضازده گان امشب بران رسیدن و شب را درانجا گذرانیدن میخواستند هنوز بقدر پنجصد قدم راه باقی مانده بود امابرای قطع کردن ایقدر مسافه دوهزار قدم راه رفتن شان ضروری دیده میشد. زیرا گودالهارا گردش کردن و از مجراهای لاو که دریك زمانی کوه آتشفشان آنهارا بوجود آورده گذشتن بهیچقدر راه پیمودن قضازده گانرا مجبور میداشت. و این مجراها چون اکثر از لاوهای انجماد یافته

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 117 of 558

برکانیه تشکل یافته بود بسیار براق وجلادار بود که ازین سبب درهردوسه قدم یکبار یکی ازقضازده گان بیچاره بران میلخشیدند .

آخرالامر بعدازانکه آفتاب غروب نمود سیروس سمیت بارفقای خود درحالتی که ازماندگی تاب وتوان شان زایل شده بود برزروهٔ مطلوب خود شان واصل شدند . یافتن یك غاری که شب را دران بسر آرند درمیان سنگهای آنجا آسان شد . پانقروف غاررا بدست آورده ویك اوجاغی دران ساخته ، وچوب وخاشاکی پیدا کرده ونیم سوختهٔ دسمالی که باخود آورده بود برای درگیران درمیان خاشاکهای بسیار خشکی مانده وبوط خود را ازباپراورد بواسطهٔ نعل آهنین وسنگ پارهٔ چقماقی که درراه یافته بودند آتش رابیفروخت .

این آتش تنهابرای روشن ساختن وگرم کردن درون مغاره خدمت نمود . مرغیکه ژه دهثون زده بود برای فردا گذاشتند . طعام شام شانرا باقیماندهٔ شکار دیروزی وبادام کوهی تشکیل نمود .

سیروس خواست که تاوقتیکه هنوزدنیا خوب تاریك نشده اطراف وجوانب را یك سیرودوری کرده راه بالابرامدن زروهٔ اصلی راکه اصل مطلوبست پیدا کند ، و کشفیات حل کردن مسئلهٔ جزیره است یاقطعه را بفردابگذارد . زیرا ازهمین طرفی که قضازده گان هستند چنان معلوم میشود که احتمال بالابرامدن بران نباشد ، واگر بران زروه بالابرامده نشود زحمتی که تابه اینجابرخود گوارا کرده اند بیهوده وهبامیرود ، و مهندس مسئلهٔ مطلوبهٔ خود را حل کرده نمیتواند . لهذا سیروس سمیت پانقروف وناب رابه حاضر کردن طعام وژه دهثون سپیله رابنوشتن وقوعات امروزی مشغول گذاشته خودش هاربررا باخود گرفته بیرون برامد .

شب بسیار لطیف وظلمت هم کمتر بود . سیروس سمیت وهاربر بی آنکه باهم سخن بگویند پهلوی همدیگر به پیش رفتن آغاز نهادند . تابجایی رسیدند که همه اطراف زروهٔ مطلوبه رادور کردند ولی راه بالابرامدن آن زروه راکه ازسنگ پاره های بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 118 of 558

جسیم روی همدیگر چیده شدهٔ مانند یك کاسه برج بسیار عظیمی بالا برامده بودنیافتند. ازا نرو توقف کردن شان ضروری گردید . اما یك حسن تصادف بداد شان رسیده برامدن شان برزروهٔ مذکور ممکن شد . زیرا درین اثنا یك غاری درمیان بوته های دامنهٔ زروه بنظر سیروس درامده شناخت که ازین غار تابسر زروهٔ برج مانند بالاشدن ممکن است . این غار ازغارهایی بود که دروقت فوران آتشفشانی کوه قوت لاو یعنی مواد مذاب شده که دهنهٔ وولقانرا پر کرده بعد ازان ازاطراف کوه جریان یافته این غاررا بوجود آورده است که این غار ایشانرا تابزروه رسانیده میتوانست .

بدهن غار آمدند . به تیره گی وتاریکی آن ندیده درامدند مواد مذاب شدهٔ معدنیه ئیکه دریك زمانی ازان ریخته وتصلب نموده یك زینهٔ طبیعی بوجود آورده بود . به احتیاط تمام ازان زینه هابدرون غاربالاشدن گرفتند . این غاردرمیان دهنهٔ تنورهٔ اصل مجرای وولقان که تابدرون مرکز زمین پایان رفته بسوی دهنهٔ مخرج زروهٔ تلاق کوه بالا برامده است . آمدیم بر مجرای این کوه آتشفشان درین هیچ شبهه برای مهندس وهاربر نماند که کوه مذکور ازسالهای بسیار درازی سراسر خاموش ومنطفی شده است . زیرادرون مجرای بزرگ عمیق مهیب اوکه تابجوف مرکز زمین فرورفته هیچ اثر دود دیده نمیشود . وصداهائیکه مخصوص کوه های آتشفشان میباشد ازدرون این مجرا برنمی آید . دردرون مجرا سکونت و آرامی مطلقه حکمفرماست . هوای نسیمی ئیکه درون مجرا ازان پراست سراسر صاف وبااجزهٔ معدنیه ئیکه مخصوص مجراهای کوه های آتشفشانست ممزوج نمیباشد . خلاصه این کوه آتشفشان سراسر خاموش میباشد .

سیروس سمیت بواسطهٔ این غاریکه بدرون مجرا بازشده است و بیك آب موری زیر برجهای قلعه هامشابهت میرساند چنان معلوم کرد که ازدهنهٔ مخرج برزروهٔ کوه برامده میتوانند . هرانقدرکه بالامیبرامدند داخل تنورهٔ مجرا فراخی پیدامیکرد . و درنقطه ئیکه مجرابازروه بهم چسپیده بود آسمان که پدیدارمیگردید رفته رفته بزرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 119 of 558

شده میرفت ، وستاره های درخشانی که در همان قسم سما معلوم میشدند رفته رفته بسیار میشدند .

به نصف شب چارساعت باقیمانده بود که مهندس وهاربر از مجرا برامده برزروه قدم نهادند .

بسببیکه ظلمت بسیار کثیف بود اطراف واکناف بصورت بسیار واسع دیده نمیشد . بازهم اینقدر معلوم میشد که سه طرف بحراست . تنها جهت غربی دریك تیره گی عمیقی مانده معلوم نمیشد که آیا بکدام خشکهٔ مربوط است یا آنهم بابحر محاط است؟

امادرین اثنادرافق محیط یك نقطهٔ ضیاداری پدیدار گردیدکه این ضیاراطلوع قمر تشر نموده ، اگرچه قمر بعدازطلوع خودبکمی پس غروب نمودولی بهمانقدر شعاعیکه تشر نمود نقطهٔ مجهوله رایکقدری ضیادار کرده توانست .

مهندس دست هاربررا گرفته گفت :

— مگرجزیره بوده !

باب یازدهم

زروهٔ کوه — درون مجرا — اطراف همه بحراست —
هرچه که می بینند دگرخشکهٔ بنظر نمی آید — آیاجزیره
مسکونست — نام گذاشتن جاها — جزیرهٔ
لینقولن .

بعد ازنیمساعت مهندس باهاربر ازراهیکه آمده بودند برگشتند ، ودرمغارهٔ خود برفقای خود پیوستند . مهندس گفت :

— رفقا ! طالع ناسازمارابیك جزیرهٔ انداخته . فردانظربه جزیره بودن اینسر زمین یك چارهٔ کاری برای خودمی اندیشیم .

قضازده هاطعام خود شانرابیك سکوتی خورده درمغاره ئیکه دوهزارو پنجصد

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 120 of 558

قدم از سطح بحر ارتفاع دارد بکمال راحت بخوابیدند .

فردای آنکه (۳۰) م ماه مارچ بود مهندس با همه رفقای خود باز بر زروهٔ کوه برامدن خواست . زیرا اگر این جزیره از جزیره های خالی و غیر مسکون بحر محیط باشد که از راه مرور و عبور کشتیها و وابورها بیرون افتاده باشد در انحال برای قضا زده گان بیچاره تا بوقت مرگ مسکن دایمی شان خواهد بود . پس مسکن دایمی خود را میباید که بخوبی به بینند و بدرستی بشناسند .

صبح وقت بود که مهندس با رفقای خود که سگ صادق هم داخل حساب بود از مغاره برامدند . مهندس امید میکرد که همه احتیاجات خود شانرا از جزیره تدارک کرده بتواند . زیرا جزیره را از هر چیزی توانگر یافته بود که همه موجودات آن بحال طبیعی بود . قابل استعمال ساختن آنها را بیك سعی و کوشش متمادی موقوف میدید . رفقای مهندس نیز بشرطیکه مهندس شان باشد از ان مرد مانی نیستند که از هیچگونه سعی و کوشش رو گردان شوند . علی الخصوص با نفروف بعد از مسئلهٔ آتش افروزی مهندس چنان اعتمادی بر مهندس پیدا کرده که نهایت ندارد .

سیروس برای بالا برامدن زروه بازها نراه دیشبه را گرفت . بعد از انکه همه اطراف زروهٔ برج مانند را دور کردند از غار مذکور داخل مجرا شدند . امروز هوا لطیف و بی ابر بود . مجرا بوسعت و بزرگی هزار قدم بیك قیقی مشابهت میرساند که کنارهای دهن قیف عبارت از زروهٔ کوه است . داخل مجرا از تصلب و انجماد معادن مذاب شده شکلهای بسیار لطیفی پیدا کرده بود . این یك معلوم نمیشد که آیا آخر مجرا بکجا ها فرو رفته باشد زیرا چونکه جقوری آن درمیان یك تاریکی تیره درونی گم شده رفته است .

بعد از نیمساعت هر پنج رفیق از دهن قیف مانند مجرای کوه آتشفشان بر کنارهای نرم و که باسنگ پاره های مخروطی مزین بود بالا برامدند . هر پنج رفیق به هر طرف نظر انداخته فریاد کشیدند :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 121 of 558

— هرطرف دریا ! هرطرف دریا :

بواقعیکه همچنین بود . هرطرف موقعی را که اینها بران بودند بحر محیط کبیر استیلا کرده بود . مهندس به این امید بود که بلکه بچشم روز در نزدیکیها یك خشکهٔ دیگری دیده بتوانم . حالآنکه در هیچ یکطرفی نه یك خشکه ، ونه یك وا پور ، ونه یك کشتی باد بانی دیده میشد . گویا در یك دائرهٔ بی انتهایی این نقطه افتاده است که آن دایره نیز از بحر متشکل بوده است .

مهندس ورفقایش یکچند دقیقه بی آنکه یك کلمه چیزی بگویند بکمال سکونت در اطراف بحر محیط کبیر نظر دوختند . چشمهای پانقروف بدرجهٔ یك دوربینی پر قوتست همه محیط افق را بکمال دقت از نظر گذرانیدند . هیچیك نقطه ئیکه بخشکه مشابه باشد دیده نشد . اول بار ژه ده ئون راه سخن را باز کرده گفت :

— آیا بزرگی این جزیره چقدر تخمین خواهد شد ؟ زیرا این جزیره که در میان ابحار محیط نامحدودی واقعشده آنقدر بزرگ یك جزیرهٔ نیست .

مهندس بعد از یك چند دقیقه ملاحظه گفت :

— اگر بگویم که این جزیره از (۱۸۰) کیلومتر زیاده تر وسعت را مالك باشد میپندارم که خطا نکرده باشم .

پس اگر سیروس سمیت درین تخمین خود خطا نکرده باشد چنان معلوم میشود که این جزیره به بزرگی جزیرهٔ (مالطه) یا (زانطه) خواهد بود . اما سواحل این جزیره خیلی درامده گیها و برامده گیهایی دارد که به آن سبب یك شکل منتظمی ندارد .

شکل این جزیره از ینقرار است که بیان میشود . ذاتاً ژه ده ئون سبیله به بسیار دقت نقشه وخریطهٔ جزیرهٔ مذکوره را که بحقیقت بسیار نزدیك بود در ورق کتابچهٔ خود بهمین صورت که بیان میشود رسم نمود :

نقطهٔ ساحلیکه قضازده گان دران افتاده اند بعد از انکه یکسر بسوی جنوب شرقی دراز شده میرود بایك دماغهٔ سرتیزی نهایت می یابد . باز از همان نقطه ئیکه بران افتاده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 122 of 558

اند چون ساحلرا بسوی شمال شرقی امتداد دهیم می بینیم که با دو دماغه نهایت می یابد که درمیان این دو دماغه یك خلیج بسیار تنگی واقعشده است که دماغه های مذکور و خلیج میان آن بدهن باز شدهٔ یك سگماهی مشابهت میرساند .

درحد وسط سواحلی که از شمال شرقی بجنوب غربی ممتد شده است زمین بی محدبی بزرگی پیدا کرده که کوه آتشفشان مذکور در طرف غربی این محدبی میباشد بعد ازین موضع محدب ساحل یك معقری پیدا کرده بایك دماغهٔ بسیار درازی که بدم یك حیوانی مشابهت دارد نهایت می یابد .

عرض این جزیره بقدر (۹) میل تخمین میشود . این عرض درمابین ساحلی که شمینه ها در انست ومحدبی که کوه در ان میباشد واقعشده است طول جزیره از دماغه ئیکه در طرف شمالست تابه دماغهٔ شبه جزیره مثالیکه درجنوبست بقدر (۱۰۰) میل تخمین میشود .

تشکیلات ارضیهٔ جزیره ازینقرار است: سه قسم زمینهای جزیره عبارت از سنگستان وریگستان غیر منبتیست . یك قسم دیگر آن سبزه زار وجنگل بهم پیوست پر درخت و آب دار است . قضازده گان این راهم بکمال حیرت دیدند که درمابین کوه آتشفشان و شمینه ها یك تالاب بسیار باصفایی موجود است . از زروهٔ کوه اگرچه این تالاب بسطح بحر برابر بنظر میخورد ، ولی مهندس بعد از ملاحظه دانست که تالاب از بحر تخمیناً بقدر سه صد قدم بلندتر است . با نقروف گفت :

— چنان معلوم میشود که آب این تالاب شیرین باشد .

هاربر — من چنان میبینم که یك جوی آب هم در تالاب میریزد .

مهندس — ها ، چون چنینست البته که آب تالاب بدررفت هم داشته باشد که آنرا دروقت بازگشت می بینیم .

سیروس سمیت ورفقایش بقدر یکساعت برزروهٔ کوه نشستند جزیره درپیشگاه نظرشان بتمامها جلوه گر بود . علی الخصوص سبزی وخرمی جنگل وزردی ریگزار

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 123 of 558

ساحل ، و آبی رنگینی تالاب ونهر ها یك منظرهٔ لطیفی تشکیل داده بود . حالا برای قضازده ها حل کردن یك مسئله مانده بود که آیا جزیره مسکونست یا خالی ؟ این سوال از طرف زده‌ئون پرسیده شد . بجواب این سوال از حالا گفته میشود که جزیره غیر مسکونست . زیرا سیاحان از وقتیکه بجزیره افتاده اند و تابحال هرانقدر که گردش کرده اند بهیچ یك اثر انسان تصادف نکرده اند . از زروهٔ کوه نیز بهر طرف که نظر می‌اندازند نه یك دودی ، ونه یك خانهٔ ، ونه یك بنائی که بودن انسانرا نشان بدهد پدیدار نیست . اما باوجود اینهم چون درونهای جنگل ، و آخرهای دماغهٔ جنوبی هنوز بخوبی دیده نمیشود یك حکم قطعی داده نمیتوانند .

حالا دو مسئلهٔ دیگر هنوز مانده که آیا جزیره بروا رفت و آمد وابور ها میباشد یانی ؟ آیا از جزیرهای نزدیك آن که گاهی در نجا مردمان بومئی اینسرزمینها می آید یانمیآید ؟ اینستکه جواب این سوالها درینوقت یکقدری مشکل مینماید . اگرچه در نزدیکیهای جزیره تابدجه ئیکه چشم کار میکند دیگر خشکهٔ معلوم نمیشود اما احتمال دارد که مردمان بومئی اینسرزمینها با کشتیهای خودشان آمده بتوانند . آمدیم بر مسئله ئیکه آیا راه وابورها برین جزیره هست یانی؟ اینمسئله آنوقت حل میشود که سیروس سمیت عرض وطول جزیره را تعیین بکند که آنهم بدون آلات حل نمیشود : ومهندس نیز آلات ندارد .

زده‌ئون خریطهٔ جزیره را کشیده وبه اتمام رسانیده بود . جنگلها ، نهر ها ، تپه ها همه مرقم گردید . در اثنائیکه از زروهٔ کوه میخواستند حرکت بکنند . مهندس گفت :

— دوستهای من ! حالا می‌بینید که طالع ناساز مارا بیك جزیرهٔ انداخته که همه اوصاف واحوال آن تایکدرجه برما ظاهر وهویدا گردید . از روش حال چنان معلوم میشود که تا بسیار وقتها در نجا ماندنی باشیم ، بلکه اگر کدام وابوری بایك تصادف فوق العادهٔ پیش نشود تابوقت مرگ در نجا بمانیم .

زده‌ئون — دوست عزیزمن ! اگرچه طالع ناساز مارا در نجا انداخته است ولی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 124 of 558

شکر است که همه یکجا هستیم . علی الخصوص که همهٔ ما از سخن شما بیرون نمیرائیم .
آیا همچنین نیست دوستهای من !

هاربر دستهای مهندس را گرفته گفت :

— من همیشه به شما مطیعم .

ناب فریاد برآورده گفت :

— من همیشه برای افندی خود بفدا ساختن جان خود مهیا میباشم .

پانفروف — سخن آمد بر من . من میگویم که از برکت علم و فن شما و سعی و کوشش ما این جزیره را در کم وقت مانند یکی از شهرهای بازینت امریکا آباد میکنیم . در بخانه ها میسازیم . تلگرافها و تلفونها بکار می اندازیم ، و بیک حال مملکت بسیار متمدنی در آورده روزی از روزها رفته بحکومت متبوعهٔ خودمان تقدیم میکنیم ! اما یک چیزی میخواهم که ما خود را در بخانه فاز ده نی بلکه مهاجرانی که برای آبادی اینجا آمده باشیم بدانیم .

سیروس سمیت ازین سخن پانفروف خندهٔ خود را منع نتوانست نمود . آرزوی پانفروف به اتفاق آراء قبول گردید . پانفروف گفت :

— چون چنینست برخیزید که برویم و بکار و بار خود آغاز نهیم .

مهندس — یکقدری به ایستید دوستان ! جزیرهٔ خود را دیدیم نقشهٔ آنرا گرفتیم . حالا چنان میپندارم که برای خود جزیره ، و نهرها ، و جنگل ، و کانه ها ، و خلیجها ، و دماغه های آن یک یک نامی بنهیم .

ژه ده نون — بسیار خوب میشود .

پانفروف — هم بسیار ضرور و لازم چیزیست . زیرا اگر نامهای اطراف معلوم نباشد بهر طرفیکه برویم بچه نام و چه عنوان خواهیم رفت ؟

هاربر — آیا نام شمینه ها نیز تبدیل خواهد یافت ؟

پانفروف — اگر برأی من باشد نام این مسکن اولین خود را تبدیل ندهیم .

سمیت — بلی ، پانفروف درست میگوید . شمینه بنام خودش باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 125 of 558

پانقروف — بسیار خوب . حالا ماهم چنانچه (روبنسون) کرده بود بکنیم مثلا (خلیج قدرت) (دماغهٔ قاشالو) (دماغهٔ نومیدی) نامها بگذاریم .

هاربر — ازینکه اینچنین کنیم چرا بنامهای موسیوسیروس ، وموسیوژه ده ثون ، وناب جاهارا نام ندهیم .

ناب دندانهای سفید خود رابخندهٔ دندان نمایی نشانداده گفت :

— بنام من هم ها ؟

پانقروف — البته ، چرانشود ! مثلا اگر (خلیج ناب) یا آبنای (ژه ده ثون) بگوئیم چه میشود .

ژه ده ثون — من چنان میپندارم که نامهای مشاهیر مردمان ملك خود ما را بنهیم که به اینصورت هیچ نباشد آنهارا یاد آوری میکنیم .

— سیروس — بلی ، برای آبنا . و خلیج ودیگر چیزهای کلان فکر ژه ده ثون مقبولست . مثلا این کمانهٔ بحری جهت شرقی را (کمانهٔ جماهیر متفقه) بگوئیم ، وکمانهٔ بزرگ جنوبی را (کمانهٔ واشینغتون) . این کوهیکه برسر آن هستیم (کوه فرانقلن) . این تالابی که دیده میشود (تالاب غرانت) بگوئیم چه ضرر دارد . ودیگر جاهای خورد وریزه رادروقت گشت وگذار نامهای مناسب شکل وموقع شان مینهیم .

این تکلیف مهندس به اکثریت آراء قبول گردید . ژه ده ثون در خریطهٔ که نقشه کرده بود کمانهٔ جماهیر متفقه . وکمانهٔ واشینغتون . وکوه فرانقلن . وتالاب غرانت راچنانچه مهندس گفته بود قید وثبت کرده گفت :

— این شبه جزیرهٔ جهت جنوبی را [شبه جزیرهٔ مار] ودماغه ئیکه درمنتهای آنست « دماغهٔ مار » بگوئیم . زیرا بمار بسیار مشابهت دارد .

مهندس — قبول است .

هاربر — خلیج جهت شمالی را که درمابین دودماغه مانند دهن حیوانی بازمانده است (خلیج سگماهی) بگوئیم چرا که بدهن سگماهی بسیار میماند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 126 of 558

پانقروف — اینهم بسیار خوب . به دو دماغه ئیکه در دوطرف آنست (دماغهٔ ماندیبول) گفته شود .

ژه ده ئون — امادماغه دوعدداست .

پانقروف — چه میشود ماهم ماندیبول جنوبی ، وماندیبول شمالی میگوئیم .

ژه ده ئون — بسیار مناسب . نوشته شد .

پانقروف — ایندماغهٔ طرف جنوب شرقی را چه نام بدهیم .

ناب — بگذارید که برای این دماغه من یك نامی بگذارم چونکه این دماغه به پنجهٔ یك جانوری میماند آنرا دماغهٔ پنجه) بگوئیم چه ضرر دارد .

همه قبول کردند . پانقروف ازین کار بسیار محفوظ مینمود . یك کمی سعی کرده برای نهریکه در پیش شمینه های شانست (نهر مرسی) ، وبرای جزیره ئك کوچکی که اول بران افتاده بودند [جزیرهٔ سلامت] ، و برای میدان بلندی که بر سرشمینه ها وسنگستان دیوار مانند لب دریا واقعشده (منظرهٔ وسیعه) ، برای جنگل (جنگل فاروست) نام نهادندکه به اینصورت جاهای مشهور جزیره تقسیم و توسیم گردید .

آمدیم بر مسئلهٔ تعیین کردن موقع جزیره که در کدام خط طول وعرض کرهٔ زمین واقعشده : این مسئله را نیز مهندس وعده نمود که فردا بسایهٔ طلوع وغروب شمس آنرا نیز تعیین میکند که تفصیلات آن بعد ازین ذکر خواهد شد .

این کارها همه کامل شد . در اثنائیکه میخواستند از کوه فرو آیند پانقروف بصدای بلند گفت :

— باشید کجا میروید ! حقیقتاً مایان هم بسیار مردمان بیفکری بوده ایم .

مهندس — چرا ؟

پانقروف — آیا جزیرهٔ خود را چه نام بدهیم ؟ آیا اینرا فراموش کردیم ؟

هاربرو دیگر رفقا جزیره را بنام مهندس موسوم کردن میخواستند اما سیروس سمیت گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 127 of 558

— دوستان من ! بر جزیرهٔ خود نام بزرگ ترین آدم مملکت خود ما نرا بنهیم ، و (جزیرهٔ لینقولن) بگوئیم .

این رأی نیز از طرف جمله رفقا قبول گردید .

این حادثه در (۳۰) ماه مارت سنهٔ (۱۸۶۵) جریان کرده است که (جنرال ابراهام لینقولن) مشهور از ین تاریخ پانزده روز بعد ترك حیات کرده بود .

باب دوازدهم

برابر کردن ساعت ها — پانقروف دیوانه است — دود — نهر فریق روز — مجموعهٔ نباتات جزیرهٔ لنقولن — مرغان کوهی — قانفو روها — تالاب غرانت — عودت بشمینه ها .

پنجنفر سیاحی که در جزیرهٔ (لنقولن) مهمانند از مجرای کوه آتشفشان فرو آمدند . بعد از نیمساعت به زروهٔ دوم سطح مایل واصلشدند . پانقروف از رسیدن وقت طعام چاشت خبرداد . مهندس وژه ده ثون برابر کردن ساعتهای خود شانرا لازم دیدند . ساعت ژه ده ثون یك (قرونومترو) ی مکملست که از ریشموند تا به انجا مکمل در رفتار ، و به افق شهر مذکور کامل العیار شده است . مخبر ژه ده ثون هیچگاه کوك کردن ساعت خودرا فراموش نکرده است . اما ساعت مهندس بسبب دو سه روز غائب بودن او طبعاً استاده شده بود . مهندس بوضعیت شمس نظر کرده عیار ساعت خودرا تخمیناً برابر نمود . ژه ده ثون نیز خواست که ساعت خود را برابر کند اما مهندس او را نگذاشته گفت :

— شما باشید عزیز من سپیله آیا ساعت شما عیار شهر ریشموند نیست ؟

گفت — بلی ، تبدیل نداده ام .

مهندس — بنا برین ساعت شمارا دائرهٔ نصف النهار شهر مذکور میدانیم که شهر ریشموند وشهر واشینغتون چنانست که بریك زمین واقع شده باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 128 of 558

ژه ده ثون — بلی هیچ شبهه نیست ! همچنین است .

مهندس — چون چنینست ساعت خود را بحال خودش بگذار بعقربش هرگز دست نزنید . چونکه این بما لازم میشود .

مرغ ترابوغانرا با نقروف یك کباب بسیار اعلائی کرده یك طعام بسیار مکملی خوردند . شکار موجوده ئیکه در دست داشتند تمام شد . اما با نقروف از نمسنه هیچ اندیشناك نبود . زیرا ازین یك خاطر جمع بود که تارسیدن بشمینه هانوب البته یك چیزی بدست خواهد آورد . وباخود میگفت که : « از مهندس رجا کنم که یك قدری بارون ، و تفنگ بسازد تا ازین مشکلات بی شکاری وارهیم . » عجب خیال خام ! یا نقروف دیوانه است !

در وقتیکه از سطح مایل حرکت میکردند سیروس سمیت رفتن خود شانرا بشمینه هاازیك راه دیگری تکلیف نمود . مهندس میخواست که تالاب بسیار لطیفی را که از بالا دیده بود از نزدیك مشاهده نماید . لهذا بهمانسو فرامده کنار یك نهر خوش جریان براق کوچکی را گرفته روان شدند . این نهر همان نهریست که به تالاب میریزد ، هیچ شبهه نیست که سیاحانرا بصوب مقصود شان میرساند . در اثنای راه باهمدیگر سخن زده واختلاط کرده میرفتند . اطراف جزیره را بنامهائیکه رفقا برانها نهاده بودند یاد میکردند . یانقروف بکمال مسروریت میگفت :

— هاربر ! راههای جزیرهٔ خودرا خوب آموختیم . مثلا اگر راه تالاب غرانت را بگیریم ، ویا از جنگل فاروست کنار نهر مرسی را بگیریم بهمه حال بمیدان منطرهٔ وسیعه وازانجا بکمانهٔ جماهیر متفقه میرسیم .

رفقا اینرا هم درمابین خودشان قرار دادند که تایك مادهٔ مهمی روندهد ازهمدیگر خود هیچگاه جدانشوند . درجزیره بسببیکه آثرهای قدم حیوانات درندهٔ وحشیه دیده شده ازانرو به احتیاط حرکت کردن لازم است ، وبرای آنکه نفس خودشانرا ازانها مدافعه کنند همیشه یکجابودن شان لازم است . درراه هاربر ویانقروف وآب توپ را به پیش روی خود انداخته پیشتر میروند . ژه ده ثون ومهندس ازعقب شان می

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 129 of 558

آیند . ژه ده ثون هر دیدنی خودش را در کتابچهٔ جیبی خود ثبت دفتر مینمود . مهندس چشمهای خودرا برزمینی که بران میرفت دوخته هر پارچهٔ معدنی یانباتی را که میدید برداشته معاینه میکرد وبعضی ازانهارا درجیب خود پر میکرد . با نقروف بدیگر رفقای خود گفت .

— ترا بخدا بگوئید که این موسیو سیروس ما از زمین چه جمع میکند من هرچه که می بینم هیچ چیزیکه ارزش داشته باشد نمی یابم .

درین اثنا هاربر واپس گشته به نزد مهندس بیامد . ژه ده ثون پرسید که :

— چیست اولاد ؟

هاربر — صدقدم پیشتر ازمیان سنگها بالا بر امدن دود را دیدم .

ژه ده ثون — یعنی معلوم میشود که درینجا آدم خواهد بود ؟

مهندس — تاخوب ندانیم که حقیقت چیست زنهار که خودرا نشان ندهیم . ازهمه پیشتر من ازوحشیهای این سرزمینها میترسم . آیا توپ کجاست ؟

هاربر — توپ ازهمه پیشتر میرود .

مهندس — آیا عوعو نمیکند ؟

هاربر — نی .

مهندس — خیلی عجب است . یکبار بخواهیمش .

اینرا گفته مهندس ، ومخبر ، وهاربر در نزد پانقروف وناب که پیش بودند رفته همهٔ شان در پشت یك سنگی پنهان شدند . در انجا بقدر صدقدم پیشتر ازمیان سنگها یك دود زرد رنگی را دیدند که بهوا بالا میبرآید . مهندس بایك ایشیلاق پستی توپ را آواز داد . رفیقهای خود را بمنتظر شدن امر نموده خودش تنها بطرف محلی که ازان دود میبرامد روان شد . چار نفر رفیق درحالتی که بازگشتن مهندس خود شانرا به بسیار بیصبری انتظار میکشیدند بنابر آواز دادن مهندس همه گی بسوی دود دویدند . مهندس ذاتاً ازبوی آن دانسته بود که دود از چیست ؟ چار نفر رفیق چون به نزد مهندس

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 130 of 558

بیامدند اول بقوهٔ شامهٔ شان یك بوی بسیار بدی رسید. مهندس گفت :

— دوستان ! دود ازین معدن کوگردیکه درینجاست میبراید . اگر امراض جلدیه داشته باشید بواسطهٔ غسلیکه درین آب بکنید دفع میشود .

پانقروف — بسیار افسوس میکنم که بهمچنین یك مرضی گرفتار نیستم تا بشرف غسل این آب دود آلود مبارك نایل میشدم . هیچ نمیبود ایکاش یکقدری ریزش کرده میبود .

قضا زده ها تا بجائیکه دود ازان بالا میبرامد پیش شدند . درانجا یك معدن کوگرد صوده داری دیدند که بصورت مایع یعنی آبگین . اززمین میبرامد . آب این معدن باهوا اختلاط کرده جوهر (مولدالحموضه) را که آنرا (ایدروژه ن) گویند بلع کرده (حامض کبریت ماء) جوهر بدبوئی را حاصل کرده نشر مینمود .

سیروس سمیت دست خودرا درمیان آب معدن دراورده دیدکه بدرجهٔ دست سوزانیدن نبود . مزهٔ آنرا چشیده دیدکه شیرین مزه است درجهٔ حرارت آنرا بدرجهٔ سی وپنج سانتیغراد یافت . هاربرپرسیدکه :

— ازچه دانستیدکه درجهٔ حرارت آن (۳۵) است ؟

گفت — وقتیکه دست خودرا در آب فروبردم هیچ یك گرمی وسردی حس نکردم که ازین دانستم که حرارت آب مساوی باحرارت وجود انسانی که عبارت ازحرارت غریزی میباشد هست که آنهم ۳۵ درجه است .

معدن کوگرددرینوقت برای مهاجرین جزیرهٔ لینقولن — بلی بعدازین قضایا که نزاینار تنسیب پانقروف مهاجرین مینامیم — هیچ فائدهٔ نمی بخشد . لهذا الحاصل بازبرراه خود روانه شدند ، ودریك درختزاریکه بسیاردرختهای صاف وبلندی داشت درامده کنار نهرمذکوری که بران می آمدند بیروی کردن گرفتند . زیرامهندس میدانست که این نهرکج وپیچ آخرایشانرا به تالاب غرانت خواهد رسانید . جوی مذکوردرمیان این بیشهٔ لطیف ازمجراهای مارپیچی درجریانست . بسببیکه درآب آن حمض حدید آمیخته شده است رنگش سرخ دیده میشودکه به آنسبب زود بنام

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 131 of 558

پیدا شده (قریق روژ) یعنی (جوی سرخ) نهادند . این نهر واسع وچقور یك نهر یست که آبش خیلی صاف و براقست . اگرچه اکثر مجرای آن ریگ است ولی در بعضی جاها از سنگلاخها جریان یافته شلاله های بسیار لطیف وخوشنمایی تشکیل میدهد . بقدر یکنیم میل امتداد نموده به تالاب میریزد . عرض آن بقدر سی قدم است . آب نهر خیلی شیرین وخوشگوار بود که به اینسبب آب تالاب نیز شیرین باید بود . اگر در کنار این تالاب یك جای قابل سکنا بیابند برای مهاجران یك نعمت عظمایی شمرده میشود .

درختانی که در کنار این نهر (قریق روژ) است بدرختانی که در کنار نهر (مرسی) میباشد مشابه نیست . این درختان از جنس درختان راست وبلندیکه سرهای شان مانند یکیك سایبان بزرگی ومخصوص منطقهٔ قطعه اوستراليا وتاسمانیاست میباشند ، ما درین ناول خود ما همیشه ماه مارت را که تقریباً مطابق ماه حمل است ذکر میکنیم که بخیال قارئین گرام خواهد رسید که موسم هم اول بهار خواهد بود . حالا نکه اینچنین نیست . در مملکتهائیکه در نصف کرهٔ جنوبی واقعست ماه مارت آن مقابل ماه ایلول است که مطابق ماه میزان نصف کرهٔ شمالیست . لهذا در جزیرهٔ لینقولن که در نصف کرهٔ جنوبی واقعست درینوقتی که قضازده گان دران افتاده اند موسم تیرماه است . برگهای درختان نوبه افتادن رو نهاده است . اکثر درختها از جنسیست که مانند نیشکر یك مادهٔ شیرینی بعمل می آورند . مهاجران درمیان درختها اگرچه درخت جوز هندی را جستجو کردند ولی نیافتند . بر درختان بیشه مرغان مختلف الجنس مخصوصی این منطقه ها مانند (قاقاتوئس) و (دودو) ، و [طوطی] و « فلوریه » بنظر برمیخورد .

دفعتهً از طرف درختهای بهم پیوست وغلوی جنگل یك صدای غیر منتظمی مرغان آمده هاربر شناخت که صدای (سوکاون) نام مرغیکه [مرغ دشتی] میگویند میباشد . لهذا احتیاط را فراموش کرده باناب به آنطرف دوید ، ویك دودانهٔ از انها را بسنگ وچوب بدست آوردند هاربر کبوترهای جنگلی ، ودیگر نوع مرغان خوش گوشتی نیز اگرچه در جنگل دیده بود ولی از بی اسبابی بیکی از انها نزدیکشده نتوانسته بود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 132 of 558

بعداز کمی بعضی حیوانات چارپای بسیار تیزدوی دیدندکه هاربر آنهارا شناخته گفت:

— وای قانغورو !

پانقروف — آیا گوشتش خوردنیست ؟

ژه ده ثون — اعلایك مهمانی شکمهاست .

بمجردیکه اززبان ژه ده ثون اینسخن برامد ، ناب و پانقروف درپی قانغوروها بدویدن افتادند . هرقدرکه رفقای شان فریادکردندکه گرفته نمیشود ولی آنها گوش نداده بردویدن دوام نمودند . بعداز چند دقیقه بیهوده مانده وخسته شده پس گشتند . توپ نیزبگرفتن چیزی کامیاب نشده بود . پانقروف نفسك زده بیك اضطراب مهندس را گفت :

— موسیو سیروس بهمه حال تفنگ ساختن لازم است . آیا این ممکن خواهدبود؟

مهندس — بلکه ممکن است اما دراول امر تیروکمان بسازیم بعدازان برای تفنگ می اندیشیم .

پانقروف — آیاتیروکمان ؟ اوه تیروکمان بچه کارمیآید ! آن یك کاربچه بازیست!!

ژه ده ثون — کبرنکنیم موسیو پانقروف . باروت وتفنگ هنوزازاختراعات دیرو ژه است . حالا آنکه تیروکمان ازصد ها عصر پیشترسلاح یگانهٔ جمعیت بشریه است . زیرا اگرچه آلات ناریه نویك چیزیست اما بکمال تأسف بیان میشودکه محاربه ها بسیارقدیمست .

پانقروف — حقدارید موسیو سپیله ... من همیشه همچنین سخنان بیفکرانه میگویم . مرامعذوربدانید .

هاربر — ذاتاً گرفتن اینحیوانات نیزبسیارمشکلست . چونکه این قانغوروها بقدردوازده قسم میباشندکه یك رقم آن سرخ ودیگر آن ...

پانقروف سخن هاربررابریده گفت :

— هاربر ! برای من بدنیایکنوع قانغوروستکه آنهم رقم خوردنی آنست والسلام .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 133 of 558

این اصول تقسیم پانقروف هر کس را بخنده آورد . لکن خنده کردن خود پانقروف محال بود . زیرا بسببی که شکار مکملی که طعام شام را بشکم سیری تشکیل بدهد موجود نبود اما طالع باز به امداد پانقروف رسید . چونکه توپ درین اثنا بکمال دقت هر طرفرا میپالید . اما از وضعش چنان معلوم میشد که درینده فعه سگ وفا کار برای نفس خود شکار خواهد کرد . ناب این وضع گرسنگی توپ را دانسته هیچگاه او را از زیر نظر دور نمیداشت . بعد از یك کمی سگ بتاخت شده خود را میان یك بوته زاری پرتاب نمود . هماندم بعضی صداهای چغچغ یك حیوانی برامد . ناب دانست که سگ شکاری بدست آورده است . او نیز بهمان طرف خود را پرتاب نمود . دید که توپ بر یك آشیان خرگوش هجوم نموده که سه چار چوچه های میانه سالی دارد . توپ بر دو سه چار چوچهٔ مذکور حمله آورده بضربهٔ دندان آنهارا زخمی کرده بود و یکی از انهارا خودش گرفته بکمال اشتها تناول مینمود . ناب سه چوچهٔ خرگوش که هریك از مرغ سوکاون بزرگتر بود بدست خود گرفته در نزد رفقا آمد . هاربر چون حیوانات مذکور را بدید گفت :

— اینها از جنس حیوانات قاضمه میباشد که خالهای سبز برانهاست و از خرگوش بزرگتر و سر لسر بیدم میباشد . و ....

پانقروف باز سخنش را بریده گفت :

— از گوشتش سخن بگوئید که چسانست ؟

هاربر — گوشتش از گوشت خرگوش بهتر است .

پانقروف — مطلوب همین است . جنس و نوع آنرا بعد از جویدن استخوانهای شان می اندیشیم .

قضا زده گان باز بر راهیکه داشتند دوام نمودند . نهر قریق روز درینوقت از زیر درختان بسیار جسیم (ساقز) که آنرا « مصطکی » میگویند ، و درختهای [بانقیاسی] در گذر بود . دیگر بعضی درختانی هم بود که طبیعت شناس نوجوان ما آنرا نمیشناخت .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 134 of 558

هرانقدر که پیش میرفتند نهر فراخ شده میرفت . سیروس سمیت دانست که ، آبریزش نهر نزدیکشده اند . بعدازکمی ازمیان بیشه زار آبریزش نهر که عبارت از تالاب غرانت است پدیدار گردید . نهر به تالاب می آمیخت . نقطهٔ آمیزش نهر در جهت ساحل غربی تالاب بود . این موقع که مهاجران به آنجا رسیده اند الحق که شایان تماشا یك جائیست . چارطرف این تالاب صفا ناب خوش آب با اشجار لطیفهٔ سبز وخرم محاط است . وسعت سطح خارجی آن بقدر دوصد جریب می آید . از میان درختان سبز یکه ساحل شرقی تالابرا دربرگرفته بحر معلوم میشود . در طرف شمال تالاب یك دایرهٔ منحنی رسم میکند . درساحل جنوبی آن برسر یك سنگ بزرگی که مانند یك جزیره در تالاب واقعشده بود بسی مرغهای آبی مختلف نشسته بودند که درمیان آنها بسی مرغهائیکه نظر شکار یانرا بخود جلب میکرد موجود بود .

آب تالاب شیرین ، وبسیار صاف ویك کمی سیاه رنگست در میان آن موجود بودن انواع ماهی دیده میشد . ژه ده ئون گفت :

— این تالاب بسیار لطیف است . در اطراف آن ساکن باید شد .

مهندس — ساکن میشویم .

مهاجران چون میخواستند که ازکوتاه ترین راهها بشمینه ها برسند ازاروپ ساحل جنوبی تالاب برفتن مجبور شدند . از میان نی زار کنار ساحل بزحمت برای خودشان راه پیدا کرده بسوی میدان (تپهٔ منظرهٔ وسیعه) متوجه شدند که ازانجا بشمینه ها فرو آمدن آسان بود . بعد ازانکه بقدر دومیل در کنار تالاب رفتند درختهائیکه تپهٔ منظرهٔ وسیعه را احاطه کرده بود پدیدار شد . این میدان تپه را که ازمیان قطع کنند برجای کج گردیٔ نهر مرسی فرو می آیند که ازانجا بشمینه رسیدن آسان مینماید .

مهندس به این مراق افتاد که بدورفت آب تالاب را پیدا کند که از کدام نقطه آبهای زیادی را که نهر قریق روز دران میریزد بخارج میبرارد . هیچ شبهه نیست که آب

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 135 of 558

های تالاب از میان سنگ های سنگلاخ بلندی که بطرف بحر است ومانند دیوار سنگی طبیعی بالا برامده بساحل ریخته بابحر خواهد آمیخت . مهندس خیال آنرا داشت که از نزول آب به این بزرگی ازینقدر موقع بلند قوت بسیاری حاصل میشود که در مآل از ن فائده گرفتن لازمست . لهذا ساحل بلند تالاب را که بطرف ساحل بحر است تیز کردش نمودند ولی از مجرای بدر رفت آب تالاب هیچ اثری نیافتند . بدیگر اطراف تالاب نیز نظر انداختند بازهم هیچ یك جویی یاشلالهٔ ندیدند .

ساعت چار شده بود . برای حاضر کردن طعام شام واستراحت کردن بشمینه ها رفتن لازم بود . لهذا قضا زده کان از ساحل تالاب پس عودت نموده ومیدان تپهٔ وسیعه را از میان قطع کرده برساحل چپ نهر مرسی فرو آمدند و از انجا بشمینه ها واصل شده هاندم آتش افروختند . پانقروف وناب بحاظر کردن طعام مشغول شدند . طعام حاظر شد ، وبکمال اشتها شکم سیر تناول کردند . در وقتیکه هرکس میخواستند بخواب بروند سیروس سمیت سنگ پاره هائیکه درراه جمع کرده بودیکان یکان از جیب برآورده گفت :

— دوستان من ! به بینید : این آهن است ، این از مرکبات کبریتیه است ، این گیل است ، این کلس است ، اینهم زغال سنگ . این است خزینه هایی که ما بران مالك می باشیم . پس اگر کوشش ورزیم از همهٔ اینها فائده میبردازیم .

باب سیزدهم

بر توپ چه پیدا میشود — ساختن تیر وکمان — دستگاه خشت پخته — داش کلالی — ظرفهای مختلف مطبخ — دیگ نخستین — قرنطل بیابانی — مطالعهٔ مهمه درباب علم هیئت .

روز دیگر بوقت صبح پانقروف پرسید که :

— خوب موسیو سمیت ! اول از کدام کار آغاز میکنیم ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 136 of 558

مهندس — از کار اول .

بواقعیکه مهاجران در هرچیزی از اول آن به آغاز کردن مجبوراند . در دست شان هیچ یك اسباب و آلاتی موجود نیست . دیگر آلاتی که به آن آلات بسازند نیز مفقود است . برای صبر کردن فرصت هم ندارند ، زیرا بهرچیزی بشدت احتیاج دارند . لازم است که بساختن اسباب دفع احتیاجات خود آغاز کنند . اما باچه چیز و کدام آلات ؟ آهن شان هنوز در میان خاك و سنگ . کاسه و کوزهٔ شان هنوز بحالت گیل ، والحاصل هر محتاج الیه شان « باده در تاك و شیشه در سنگ است » . بنابرین اول آهن باید حاصل کنند تا از ان آلات و ادوات بسازند ، و با آن آلات و ادوات احتیاجات خود را رفع کنند .

بواقعیکه مهاجران آدمان فوق العاده باغیرت و همت مردمانی هستند . معلوماتیکه هاربر در علوم طبیعیه دارد خیلی منفعت بخش میشود ، ناب یك مجسمهٔ صداقتست ، در هر کار مهارت دارد ، عاقلست ، مانده گی را هیچ نمیشناسد ، قوتمند و قوی البنیه است . یك کمی آهنگری هم میداند . پانقروف در هر بحر کشتیبانی کرده . نجار بسیار مکملیست . کشتی ساز است ، در وقتی که در عسکری رفته بود بخیاطی عسکری کار کرده است . بکشتکاری و باغبانی مراق زیادی دارد . و الحاصل مانند هر کشتیبان بهرچیز واقفست .

(کار اول) که مهندس گفته عبارت از یك اسبابیست که مواد نخستین کار را از حالی بحالی تبدیل بدهد . درینباب حرارت ، واسطهٔ بسیار بزرگ و یگانهٔ کارهاست . حرارت از آتش بحصول می آید که زغال سنگ و چوب در جزیره خیلی وافراست . اما چیزیکه اول لازمست همانا ساختن یك داشیست که آتش در ان افروخته شود .

پانقروف پرسید که :

— آیاداش برای چه بکار میآید ؟

مهندس — برای ساختن کاسه و کوزه ئیکه بآن احتیاج داریم .

پانقروف — آیاداش را باچه خواهیم ساخت ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 137 of 558

مهندس — با خشت پخته وچونه .

پانقروف — خشت پخته را از چه خواهیم ساخت ؟

مهندس — با کیل (۱) . برویم بخیر، و بکار آغاز کنیم . برای آسانی کار داش خود را درجائیکه کیل موجود است میسازیم . تاب خوردنی پیدا میکند . ماهم آتش را حاضر میکنیم .

ژه ده نون — چون اسباب شکار را نداریم اگر شکار بدست نیاید و گرسنه بمانیم چه خواهیم کرد ؟

پانقروف — هیچ نمیبود یك کارد اگر میداشتیم !

سیروس سمیت خود بخود گفت : « راستست برای بریدن یك کارد ضرور است » .

یکی یکبار چشمهای مهندس بدرخشید : وسگ خود را آواز داده گفت :

— توپ اینجا بیا .

سگ در پیش افندی خود دوید . مهندس سر سگ خود را گرفته تسمهٔ فولادیکه در گردنش بود بیرون براورد ، واز میان دوپاره کرده گفت :

— بگیر پانقروف ! دو کارد !

تسمهٔ گردن سگ از فولاد بسیار اعلا و نازکی ساخته شده بود که اگر دم آن را بر یك سنگی زده زده باریك سازند وباز بر یك سنگ صافی مالش داده داده بلو کنند اعلا کاردی میشود . پانقروف در حال فولاد پاره هارا بحال کارد در اورد ، ویك بلو سنگ اعلایی نیز از لب دریا براورده دم آنها را بآن تیز نمود . ویك سر آنرا بسنگ زده زده گول و تیز ساخت ، وبیك دو دستهٔ محکم چوبی در اورده کاردهای مکملی بوجود آورد که مهاجران بمالك شدن این دو کارد چنان گمان بردند که مالك یك خزینهٔ شده اند .

مهاجران براه افتادند . بساحل غربی تالاب که مهندس در انجا کیل یافته بود رفتند . در اثنای راه هار بر از شاخهای درختانی که وحشیان امریکا از ان کمان میسازند چوبهای مناسبی برید . ولی احتیاج بزهی که بران به بندند مانده بود . یکنوع درختی

(۱) کیل ، گل سرخ کلالی رامیگویند که بوته های آب ساختن فلزات و برای بسی چیزها بکاری آید .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 138 of 558

که هار بر نام آنرا (هیبلسوس) گرفت یافتند که پوست ایندرخت بسیار قوی و نرم است. پانقروف پوست ایندرخت را تاب داده وما نند زهی ساخته بر کمان ها به بست . حالا کار بر تدارك تیر بود . تیر هارا نیز اگرچه از خمچه های راست وصاف بعضی درختهای قوی بریدند ولی پیکانی که بر نوك آن بیندازند نیافتند . پانقروف گفت :

— آنرا نیز البته خواهیم یافت .

قضا زده گان بخانمان بجائیکه یکروز پیشتر مهندس نمونه جمع کرده بود واصل شدند . خاك این محل برای ساختن خشت پخته کار آمد وصالح بود که اگر این خاك با یك آمیخته شده خمیر کرده شود ، و با آتش پخته شود خشت پختهٔ اعلا بی ازان بوجود آورده میشود .

خشت پخته اگرچه در قالب خشك میشود ولی مهندس درینوقت بساختن خشت پخته را بدست اکتفا ورزید . چند روز متمادیاً مهاجران کوشش ورزیدند وسعی و غیرت فوق العاده بخرج دادند . عمله های ما هر خشت ساز بی آنکه دخل ماشین دران باشد در دوازده ساعت دوازده هزار خشت بوجود می آورد . حالا آنکه این غفر سیاح غیور ما باوجودیکه سه روز متمادیاً کار کردند بسبب بی قالبی و بی اسبابی تنها یکهزار خشت غیر منتظم بیك کلانی ساخته توانستند . حالا این خشتهارا میباید که بقدر سه روز بر حال خودشان ترك کرده بگذارند تا که خشك شوند ، بعدازان با آتش آنرا پخته کنند .

روز دوم ماه نیسان بود که سیروس سمیت به تعیین کردن موقع جغرافی جزیرهٔ لینقولن اشتغال نمود . یك روز پیشتر ازین سیروس سمیت زمان غروب آفتاب را به تمام دقت انتظار کشیده تحقیق نمود که بچند بجه غروب کرد . امروز نیز بوقت صبح باز بهمان وقت طلوع را بساعت برابر کرد که ازین معلوم کرد که درمابین غروب وطلوع ۱۲ ساعت و ۲٤ دقیقه مرور نموده بود . پس دانست که بعد از مرور ٦ ساعت و دوازده دقیقه شمس بدایرهٔ نصف النهار میدراید ودرانوقت نقطه ئیکه آنرا گرفته

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 139 of 558

باشد جهت شمال خواهد بود . لهذا سیروس سمیت دو عصا چوب راست و مستقیم را بزمین خلانیده سایهٔ چوب را در هر جائیکه می افتاد برهانجا بر زمین اشارت میکرد . به اینصورت ارتفاع موقع مذکور را گرفته یك دائرهٔ طول یا دایرهٔ نصف النهار بدست آورد که آنرا در عملیاتیکه بعد ازین در باب تعیین موقع اجرا کردن میخواهد استعمال کند .

درین دو روزیکه برای خشك شدن خشتها انتظار میکشیدند مهاجرین بجمع کردن چوب و هیزم اشتغال ورزیدند . بسیار چوبهای خشك از جنگل جمع آوردند . باوجود این کار از شکار هم فارغ نمیشدند . حتی دیروز ناب و پانقروف به معاونت توپ یك چوچهٔ گراز جنگلی را نیز شکار کردند هاربر از گوشت آن به دندانهای آن زیاده تر خشنود گردید زیرا دندانهای گراز بچه برای پیکان تیرهائیکه ساخته بود آنقدر نافع و مناسب یك چیزی بود که نهایت ندارد . دندانها به تیرها ربط گردید . هاربر و ژه ده ثون ماهرانه تیراندازی را آغاز نهادند . بنابرین هر نوع مرغهای شکار شده در شمینه ها جمع آمد . در روزها که کار میکردند و شام پس می آمدند مکمل طعام خورده اعادهٔ قوت مینمودند . شکارشان اکثر در ساحل چپ نهر مرسی در بیشه زاری که مذکور گردیده بود اجرا میشد که این بیشه را نیز (جاقامار) نام نهادند .

شکاری که میکنند همه را کباب کرده میخورند . قولونها ازین قسم طعام دلزده شدند حالا یك کمی دگر رقم طعام میخواهند ، ولی چه باید کرد باید تا چار دیگ و کاسه ساختن را باید انتظار بکشند . در اثنائیکه برای شکار گشت و گذار میکردند اثر پنجهٔ بعضی حیوانات را میدیدند که از دهشت آن بر خود میلرزیدند . مهندس بر رفقای خود احتیاط فوق العاده سفارش میکرد . بعد از دو روز یك سباع مدهشهٔ را دیدند که از میان جنگل گذر نموده . این حیوانرا هاربر شناخت که (ژاغار) نام (پلنگ) امریکاست که از پلنگ بسیار درنده تر و خونریزتر یك جانوریست . ژاغار بی آنکه بر مهاجران هجوم کند گذر نموده گذشت . ژه ده ثون و پانقروف باهم سخن را برین یك کردند که بعد از انکه بساختن باروت و تفنگ کامیاب آیند با این جانوران یك محاربهٔ باز کرده و

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 140 of 558

جود شان را از جزیره بردارند .

درینروزها به تعمیرات و ترمیمات شمینه های خود شان نیز سعی و کوشش ورزیده اند . زیرا تا بوقتیکه مهندس یك مسکن مناسبتر پیدا کند و یا بسازد اقامت کردن شان در شمینه ها ضروری دیده میشد . لهذا اطراف و سقف آنها را باسنگ و چوب و گل پوشیدند و زمین آنها را باریگ و لخ های بسیار نرم فرش کردند . روزهایی را که در جزیره افتاده اند حساب کردند . دیدند که (۱۲) روز تمام شده که بجزیره آمده اند .

در ششم ماه نیسان هر پنج رفیق در جائیکه خشت مالی کرده بودند جمع شدند . تا بوقت شام به خشت پزی مشغول شدند . از خشتهای مذکور یك اوجاغ بسیار بزرگی ساختند بوقت شام اوجاغ را آتش کردند . شب را بنوبت پهره دادند ، و در خاموش نشدن آتش کوشش ورزیدند . اوجاغ را تمام چهل و هشت ساعت بلا فاصله آتش کردند خشتها مانند سنگ پخته گردید . بعد از ان خشتها برای سرد شدن محل خود گذاشتند . مهاجران برفاقت مهندس خود شان در ساحل شمالی تالاب رفتند که مهندس در انجا سنگ چونه را یافته بود و آن سنگ از (کاربونیت کلس) مرکب بود . سنگهای مذکور را جمع کردند و تا بشام به نقل و حمل سنگهای مذکور مشغول شدند . سنگهای مذکور را در اوجاغ انداختند . جوهر حامض کاربون آن بسبب حرارت پرواز نمود ، تنها کلس یعنی چونهٔ خالص بماند . چونه را نیز باریگ آمیختند و یك مادهٔ بسیار گیرندهٔ از ان بعمل آوردند که به اینصورت برای ساختن داش کلالی خود شان یکچند هزار خشت و چونهٔ وافری بوجود آوردند .

تمام پنجروز کامل به بنائی مشغول شده یك داش دودکش دار یك اوجاقهٔ کلالی بوجود آوردند که درازی دودکش آن بدرازی بیست قدم بود دو روز دیگر سعی و کوشش نموده از معدن ذغالیکه مهندس در کنار قریق روز دیده بود ذغال بسیاری نیز جمع نمودند . داش را آتش کردند . در جزیرهٔ لینقولن از ابتدای خلقتش این اول بار است که دود سیاه سنگ ذغال از دودکش دراز که نشانهٔ مدنیت است در هوا بالا برامد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 141 of 558

خمیرهٔ گل کلالی خود شانرا ازگیل که مهندس آنرا در اثنای کشفیات خود یافته بود و میده گی چونه و میده گی سنگ چقماق ترکیب دادند و بکار آغاز کردند از دیگ بزرگ رخت شویی گرفته تا به پیوی تنباکو کشی هر نوع آلات وادوات محتاج الیه خود را مانند دیگ سرپوش کاسه طبق چمچه حتی قاشق همه گی را ساختند اگرچه اینچیزها ثقیل و کلفت چیزهایی بودند ولی چون بدرجهٔ بسیار بلند حرارت پخته شده بودند بسیار کار آمد و متین بودند . پا نقروف دروقت ساختن آلات مطبخ یکدودانه پیو نیز ساخته حسرت و تأسف توتون کشی خود را که بسبب نبودن توتون جگر کباب بود تازه نمود . خود بخود گفت :

— باشد بلکه آنرا هم بیابیم .

والحاصل مهاجران تمام ده روز کامل بصنعت کلالی گری اشتغال کردند . مهندس درخصوص کارها چون بسیار ماهر بود هر چیزی را بقاعده اجرا میکرد . روز دیگر عید پسقالیه بود . مهاجران آنروز را به استراحت قرار دادند .

در پانزدهم نیسان به صنعت کلالی نهایت دادند . همه معمولات صناعیهٔ خودشانرا برداشته بشمینه ها آمدند . روز دیگر بدگر صنعت آغاز میکردند . در وقت بازگشت مهندس یك نبات بسیار نافعی یافت که این نبات از نوع نباتات اسفنجیه (قاو) نام نباتی بود که در اصطلاح ملك ما آنرا (قف) میگویند . و بعد از خشك شدن به ادنا شرر در میگیرد . مهندس ازین نبات ده پانزده برگهای بزرگی که مانند پارچه های تعد بود کنده بپا نقروف پیش کرده گفت :

— بگیرید پا نقروف ! ازین تحفه بسیار ممنون خواهید شد .

پا نقروف برگهای پت دار مذکور را بدست گرفته گفت :

— این چیست موسیو سمیت ؟ مبادا توتون نباشد ؟

— مهندس — نی توتون نیست . (قاو) است که در گیران کبریت آسا ئیست .

بواقعیکه این در گیران بعد ازانکه خشك شد در باب آتش در دادن خدمتهای

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 142 of 558

بزرگی برای مهاجران ایفانمود .

امشب مهاجران درشمینه های خود شان یك طعام بسیار مکملی خوردند . تاب درمیان دیگهای نوساخته گی خود شان یك کواج بسیار اعلایی پخته بود . هاربر در پهلوی آن (قالودیوم) نام یك سبزهٔ نیز علاوه کرده بود . که جای نان رامیگرفت . ازوقتیکه قضازده گان از ریشموند برامده اند ازخوردن نان خشك محروم مانده اند .

بعد ازطعام مهاجران ازشمینه هابرامده برکنار ساحل آمدند ، شب لطیف هوا آرام بود . اگرچه کرهٔ قمر هنوز بحال بدر نبود که اطراف راضیا دار بتواند ولی نجوم لطیفهٔ درخشانیکه قبهٔ سمارا تزئین داده بود علی الخصوص کوکب قطبی که مهندس آنرا اززروهٔ کوه (فرانقلن) دیده بود بکمال لمعه نثاری بود . سیروس سمیت بعد ازانکه کوکب مذکور راتماشانمود از [هاربر] پرسید که :

— آیا ! امشب پانزدهم ماه نیسان نیست اولاد ؟

هاربر — بلی موسیو سیروس . درپانزدهم نیسان هستیم .

مهندس — فرداتساوی لیل ونهاریکه درسال دوبار بوقوع می آید خواهد شد یعنی فردا یك روزیست که شب وروز بدرازی یکی میشود . تساوی لیل ونهاریکه درماه ایلول ملك های مامیشود درینجا یعنی درنصف کرهٔ جنوبی درماه نیسان میشود . بناءً علیه فردادروقتیکه به زوال یکچندثانیه بماند شمس ازدایرهٔ نصف النهار میگذرد . اگرفرداهوا خوب باشد طول جزیرهٔ خود رابه صورت تقریبی تعیین میکنیم .

ژه ده ئون — آیابی اسباب و آلات ؟

سیروس — بلی ، ذاتاً شب بسیار روشنست . حالاازین صافی وروشنی شب استفاده کرده ارتفاع قطب جنوبی رایعنی مسافهٔ دوری قطب جنوبی رااز نجا حساب کرده عرض جزیرهٔ خودرا تعیین میکنیم . همچنین نیست رفیقان ؟ پیش ازانکه بکارهای بزرگ جدی آغاز کنیم میباید که بعد مسافهٔ جزیره خودرا از قطعات مسکونه بدانیم که چقدراست ، واینهم معلوم نمیشود مگر به تعیین کردن طول و عرض آن .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 143 of 558

ژه ده ثون — بلی بسیار درست . اگر بدانیم که بکدام قطعهٔ مسکونه نزدیك هستیم ازینکه در نجا بساختن خانه ودیگر چیزها مشغول شویم بساختن یك کشتی کوچکی مشغول میشویم .

مهندس — این است که منهم ازینسبب امشب عرض وفردا طول جزیره را تعیین کردن میخواهم .

اگر بدست مهندس (سکستان) نام آله موجود میبود تعیین مسافهٔ کوکب قطبی بسیار آسان میشد . ولی چه فائده که آن آله موجود نیست . مهندس بشمینه ها درا مده باکاردیك دوچوبی تراشیده ، وسرهای چوبرا بایك خاری بهمدیگر ربط داده نوعمایك پرکاری بوجود آورد . مسافه ئیکه ازروی افق تا بکوکب قطبی موجود است برای مساحه کردن آن لازم است که افق صرف از بحر متشکل باشد . حالا آنکه در جائیکه بودند افق جنوبی باد ماغهٔ پنجه مستور شده بود . اگرچه برای این عملیات بسوی جنوب جزیره رفتن هم ممکن بود ولی گذشتن از نهر مرسی لازم میآمد که آنهم یك کار مشکلی مینمود . لهذا مهندس اجرای عملیات خودرا در تپهٔ منظرهٔ وسیعه قرارداد .

مهاجران بر تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند که ازنجا بسوی جنوب بلا مانعه سطح بحر مشاهده میشد . سیروس سمیت یك نوك پرکار چوبی را که ساخته بود بسوی نقطهٔ افق که سما بالبحر یکی شده بود متوجه ساخت . نوك دیگر آنرا به نجمی که درزیر کوکب قطبی بود متوجه نمود که به اینصورت پرکار یك زاویهٔ تشکیل داد . بعد ازان از برای آنکه زاویهٔ مذکور خراب نشود یك چوب پارهٔ دیگری درمیان هردو پای پرکار نهاده پایهای پرکاررا بایك تار الخ بسته کرد . بعد ازانکه این زاویه بمیدان برامد کار پیمایش این زاویه متوقف ماند . برای این پیمایش در اول امر بلندی و دوری تپهٔ منظرهٔ وسیعه را که عملیات زاویه گرفتن بران اجرا شده پیمودن لازم است . بعد ازانکه این پیمایش هم اجرا شود از مساحهٔ زاویهٔ مذکور ارتفاع تپه ئیکه بران تعیین زاویه شده تنزیل می شود که مقدار باقی ماندهٔ آن مساوی و برابر مسافهٔ کوکب قطبیست با افق . وچون عرض

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 144 of 558

هر جامساوی بامسافهٔ قطب وافق آنجا میباشد ازانرو بنا بر آن زوی مهندس عرض جزیره دانسته میشود .

باب چاردهم

مساحهٔ سنگلاخ غرانیت — جهت تطبیق قاعدهٔ زوایای مساویه — عرض جزیره — یك سیاحتی بسوی شمالی جزیره — استریدیه — مرورشمس از نصف النهار — کیت وضعیهٔ جزیرهٔ لینقولن .

روزدیگر که روز یکشنبه ۱٦ ماه نیسان بود به سببی که یك روز معزز شمرده میشد مهاجران بوقت از شمینه ها برامده برخت شویی وجان شویی خود شان مشغول شدند . تابوقتی که مهندس موادیکه برای ساختن صابون بکار است بدست بیاردمیباید که باآب خالی شست وشو بکنند . آمدیم برتبدیل دادن البسه : دریذباب چنان قرار دادند که تاششماه دیگر همین البسهٔ شان کفایت میکند بعدازان دریذباب سخن خواهد گفت امروز هواخیلی خوب بود . ازروزهای لطیف موسم خزان یك روزی بود . آفتاب نوطلوع کرده اطراف را مستغرق انوار ضیانثاری کرده بود .

مهندس برای کامل ساختن عملیات دیشبهٔ خود اول خواست که ارتفاع تپه را پیمایش کند . هاربر گفت که :

— آیا برای اینکار نیز بکار دیشبه را استعمال میکنید ؟

مهندس — نی اولاد من ! بایك اصول دیگر این پیمایش را اجرا کرده بصحت نزدیکتر پیدا میکنم .

هاربر بسببی که درباب تطبیقات فنیه بسیار شایق و هوسکار بود ازمهندس جدا نشد . ژه د . ئون ، پانقروف ، تاب بدیگر کارها مشغول شدند . مهندس ازز سنگلاخ جداشده تابکنار ساحل آمد . مهندس بسببی که قد خود را میشناخت که

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 145 of 558

چند متر و کسور است از انرو به برابری قامت خود یك عصا چوبی برید ، چوب راست مذکور را به قدم پیمایش کرده بدست گرفت . هاربر نیز یك شاقولیکه عبارت از ربط شدن یك سنگی بیك تاری بود باخود گرفته از پی مهندس روان بود .

مهندس عصا چوبی را که در دست داشت بقدر دو قدم در زمین ریگزار کنار دریا بخلانید . بواسطهٔ شاقول عصا چوب را یك وضعیت مستقیمی که تماماً به افق عمود باشد بداد . محلی که بر سر تپهٔ منظرهٔ وسیعه بود از جائیکه حالا مهندس در انست پنجصد قدم مسافه در پیش واقعشده است .

مهندس بعد از انکه مسافهٔ مذکور را پیمود ، و عصا چوب را بر زمین خلانید بر سر ریگها راست دراز کشید . و همچنین بر سینه پس پس کشیده تا بجائیکه نوك عصا چوب ، و چشمهایش ، و سر تپه یکجا برابر گردید ، یعنی خط شعاع نظرش از نوك عصا چوب مرور کرده به تپه منتهی گردید یك وضعیتی گرفت که این وضعیت چنان بود که رویش بر زمین بود ، و از نوك عصا چوب سر تپه را مشاهده میکرد . سیروس به هاربر گفت :

— آیا خودت از قواعد اولیهٔ هندسه چیزی میدانی ؟

هاربر — یك کم و بیشی میدانم موسیو سمیت .

مهندس — آیا بیادمی آری که خواص دو زاویهٔ متساویه عبارت از چه میباشد ؟

هاربر — اضلاع متشابهه بایکدیگر متناسب است .

مهندس — آفرین اولاد ، حالا بنگر که من در نجاد و عدد زاویهٔ قائمه تشکیل کردم که یکی بزرگ و دیگرش کوچك است . یك ضلع زاویهٔ کوچك این عصا چوب عمودی ، ضلع دیگر آن از نقطهٔ بیخ عصا که بخاك فرو رفته تا بچشم من خط مستقیمی که کشیده شده است میباشد . آمدیم بر زاویهٔ دوم که زاویهٔ بزرگست : یك ضلع این زاویهٔ بزرگ این سنگلاخ عمودی ایست که آنرا پیمایش کردن میخواهیم . ضلع دیگر آن همان خطیست که از بیخ سنگلاخ عمودی تا بچشم من کشیده شده است .

هاربر نعرهٔ خوشی زده گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 146 of 558

— آه موسیو سیروس فهمیدم ! این چیزیکه شما تشکیل کردید دو زاویهٔ قائمه است، اضلاع زوایای قایمه هابایکدیگر متناسب است . بنابرین خطیکه از چشم شما تا بیخ عصا چوب است وضلع اول زاویهٔ کوچك گفته میشود با خطیکه از چشم شما تا به بیخ سنگلاخ کشیده شده است وضلع اول زاویهٔ بزرگ گفته میشود متناسب است . ضلع های دوم هر دو زاویه هایعنی ارتفاع عصاچوب باارتفاع سنگلاخ نیز متناسب است .

مهندس — شاباش اولاد ! حالا کارما وتوان است که این مسافه های اضلاع این زاویه هارا پیمایش کنیم .

اینرا گفته به پیمایش آغاز نهادند . خط اول که مسافهٔ مابین جای افتادن مهندس باقطهٔ بیخ عصاچوب است یا نزده قدم بود . خط دوم که بازازجای افتادن مهندس تا بیخ سنگلاخ بود بدرازی پنجصد قدم برامد .

بعدازانکه اینهارا پیمودند مهندس وهار بر بشمینه ها آمدند . مهندس هنگامیکه در کوه گشت وگذار داشت یك تخته پاره سنگ سلیت که در مکتبها ازان تخته مشق برای اطفال میسازند باخود آورده بود . بایك سنگ پارهٔ تیزی بعضی حسابهای علم جبر نوشته پرکار دیشبهٔ خود را گرفت . زاویهٔ که درین پرکار دیده میشد عبارت از مسافهٔ بود که درمابین نجم قطبی وسطح بحر واقع شده است . مهندس باهمان پرکار دایرهٔ رسم نمود . این دایره رابر (۳٦۰) قسم مساوی تقسیم نمود . زاویهٔ که پرکار تشکیل کرده بود به اینجا تطبیق نمود . زاویهٔ اول کوکب قطبی از خود قطب تیه (۲۷) درجه است . این مسافه را بر درجه ئیکه پرکار بر دایره نشانده بود علاوه نمود . ازان ارتفاع تیه را طرح وتنزیل نمود . حاصل طرح [۵۳] درجه برامد . این (۵۳) درجه را از (۹۰) درجه ئیکه مسافهٔ قطب از خط استوا است بیرون برآورده دیدکه (۳۷) درجه بوجود آمد . بنابرین سیروس سمیت حکم کرد که جزیرهٔ لینقوان تمام در (۳۷) درجهٔ عرض واقعشده است . اگر درحساب جزء ی یك خطایی پیش آمده باشد جزیره را بهمه حال درمابین (٤۰) و (۳۵) درجه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 147 of 558

های عرض جنوبی می یابیم .

حالا کار بر تعیین کردن درجهٔ طول مانده است که آنرا هم مهندس تام در وقت زوال تعیین خواهد کرد .

بنابر تنسیب مهندس رفقا برین قرار دادند که امروز را به گشت و گذار ساحل شمالی جزیره بگذرانند، و اگر ممکن باشد تا بخلیج سگهامی و دماغه های ماندیبول نیز گردش کنند . در تپه های ریگزاریکه مهندس در انجا پیدا شده بود طعام چاشت را خورده باز بشمینه ها عودت کنند .

بعد از تعیین کردن عرض بر کنار ساحل آبنایی که در میان جزیرهٔ لینقولن ، و جزیره گک سلامت واقع شده بود برفتار آغاز کردند . بر جزیرهٔ سلامت بعضی مرغهای جسیم الجثهٔ ثقیل صدایی دیدند که در آب غوطه میخوردند و باز میبرامدند . پانقروف از هاربر از چگونه بودن خوردن گوشت شان پرسیده دانست که اگرچه رنگ گوشت شان سیاهست ولی طعام شان بدنیست لهذا از بدست نیامدن آنها بسیار افسوس نمود .

در جزیره گک سلامت از جنس (فوق) نام حیوانات بزرگیکه هم در آب و هم در خشکه زیست دارند، وجود بود . پانقروف این حیوانات کلفت و غلیظ بزرگ جثه را میشناخت و از مستکره و بدئی گوشت آنها با خبر بود از انرو حاجت به پرسیدن از هاربر نداشت . اما چون مهندس از لازم بودن شکار آنها و یکروز بجزیره رفتن و شکار کردن آنها بحث نمود پانقروف را حیرت دست داد .

مهاجران در کنار ساحلیکه بر ان برامده بر قتند در کنارهای بحر از نوع حیوانات صدفیه چون استریدیه ، و میدیه ، و لیتودیوم وغیره به اشکال بسیار لطیفه در نظر شان جلوه گر میشد . چار میل از شمینه ها دور شده بودند که تاب در کنار بحر یك خرمن گاه استریدیه را پیدا کرد که بملیونها استریدیه در ان موجود بود . مهاجران از یافتن این خزینه بسیار ممنون شدند . پانقروف گفت :

— تاب امروز را بیهوده نگذاشت . آفرین تاب خوب نعمتی یافتی .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 148 of 558

تاب وتاقروف بکندن استرپدیه آغاز نهادند

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 150 of 558

ژه ده ئون — بواقعیکه این اعلا یك خزینه ایست . چنانچه میگویند اگر بر
ستی درهر سال هریك ازانها شصت هزار تخم بدهند این معدن استریدیهٔ که تاب پیدا
کرده الحق که یك خزینهٔ لایفنایی شمرده میشود .

هار بر — اما استریدیه بسیار مغذی یك غذایی نیست .

سمیت — بلی ، از مواد آزوتیه در استریدیه بسیار کمست . اگر کسی بخواهد
که تنها شکم خودرا به استریدیه سیر بکند میباید که کم ازکم درروزدوصد دانهٔ آنرا بخورد .

پانقروف — حالاازنجابرای طعام چاشت خود مایك پنجاه شصت دانه بردارم بعد
ازان شمامسائل فنیهٔ خود رامذاکره میکنید .

ناب وپانقروف بکندن استریدیه آغازنهادند . ودریك سبده ئیکه ازاثرچیره دستی
مهارت ناب ازخمچه هاولخهاساخته شده بود گذاشتندوبازبرراهیکه داشتنددوام ورزیدند .

سیروس سمیت برای دانستن رسیدن وقت زوال متصل بساعت خود نظرمیکرد
تابه عملیات تعیین درجهٔ طول به پردازد تابجائیکه کمانهٔ جماهیرمتفقه تمام شده دمانهٔ
ماندیبول آغازمیکند یك قسم جزیره تماماً غیرمنبت است . دراطراف آن ریگ پر
شده است . بغیرازپوستهای صدف و استریدیه و آثارسیالهٔ کوه آتشفشان که دریکوقتی
درانطرفهاسیلان نموده دیگرهیچ چیزی دیده نمیشود .

مرغهای بحری مانند مارطی وغیره درراه بسیاربودند . پانقروف برای تجربه
یکی ازانهارابه تیروکمان زدن خواست . ولی تیرش کارگرنیامده دماغش بسوخت .
ومهندس راخطاب نموده گفت :

— می بینید موسیو سیروس ، اگریکچند تفنگ شکاری بدست نیاریم حال ماداما
همچنین خواهد ماند .

ژه ده ئون — بسیارخوب اماکاربدست خودت است پانقروف ، برای میل تفنگ
آهن ، برای چقمقهای تفنگ فولاد ، برای باروت آن شوره وگوگرد وزغال ، برای
بناقی سیماب وحامض آزوت ، برای گله وصاچه سرب وافروبسیاری پیدا کرده میاید

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 151 of 558

من ضامن شما که موسیوسمیت بهمه حال تفنگ برای ما بسازد .

مهندس — همهٔ این چیزها شیکه گفتید درجزیرهٔ ما پیدا میشود . اما ساختن خود تفنگ آنقدر نازك یك کاریست که به بسیار آلات وادوات متعددی محتاج است . باز هم درینباب پسان یك فکری خواهیم کرد .

پانقروف — آه ! آه ! چقدر غلط کرده ایم . آیا چرا در وقت آمدن مایان همه آلات واشیای خود ما نرا بتمامها بدریا انداختیم ؟

هاربر — اگر ما آنهارا بدریا نمی انداختیم آنهارا بدریا می انداخت .

پانقروف — اینهم راستست . اما هر وقتیکه بیادم میآمد که (ژونستان فوروستر) چون صبح برخاسته باشد وبالون خود را در میدان نیافته باشد آیا چقدر بقهر شده باشد؟

هاربر — بخدا منهم بسیار مراق دارم که آیا چه گمان کرده باشند که بالون شان چه شد؟

پانقروف بیك عظمت وغرور گفت — علی الخصوص که این فکر فرار را بابالون اول من عطا نمودم .

ناب — الحق که اینچنین فکر عالی را افلاطون هم مالك نبود . حالا بنگرید که افکار عالی شمارا بچه جایی انداخت ؟

پانقروف — چه مگر خوشت نیامد ؟ بخدا در نزد من باموسیوسمیت واری یك آدم متفننی در یجزیره آزاد بودن هزار بار بهتر تر است ازینکه در دست جنوبیها اسیر ماندن .

هاربر — البته البته همچنین است پانقروف . ذاتاً چه کمبودی داریم که شکایت کنیم؟

ژه ده ئون — دیگر هیچ کمبودی نداریم مگر یك چیز .

پانقروف — آیا چه ؟

ژه ده ئون — از نجارهایی یافتن .

مهندس — اگر در نزدیکیهای جزیرهٔ ما دیگر یك قطعه ، و یا مسکون یك جزیرهٔ باشد از نجا بزودی رهایی می یابیم که اینرا هم بعد از یکساعت خواهیم دانست اگرچه خریطهٔ بحر محیط در دستم نیست اما تشکلات آن در ذهنم بخوبی مرتسمست . از قرار

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 152 of 558

عرضیکه دیروز یافته ام چنان گمان میبرم که جزیرهٔ لینقولن در جهت شرقی [زه لاند جدید] وجهت غربی ممالك شیلی باشد . حالا آنکه مسافه ئیکه درمابین ایندو محلست بقدر ده هزار میل می آید . حالا مسئلهٔ مهمه این است که درین مسافهٔ ده هزار میل و سعت موقع جزیرهٔ خود را یافته از انروکار خود را به بینیم که آنهم بعد از یکساعت بدانستن طول جزیره حل میشود .

درین اثنا مهاجران از شمینه ها بقدر شش میل دور ، وبه غاریکه مهندس درانجا یافت شده بود نزدیك شده بودند . درینجا برای استراحت نشستند . برای زوال نیمساعت باقیمانده بود . سیروس سمیت درساحل یك زمین صاف وهموار ریگزاری انتخاب نمود که آب دریا آنرا خوب هموار ساخته بود . مهندس برین زمین بدرازی شش قدم یك عصا چوبی را خلانید ، ویکقدری آنرا بسوی جنوب میل داد . هرگاه این تعیین طول درجهت شمالی کره میشد درانوقت مهندس این میل عصاچوب را بسوی شمال میداد هاربردرینجایك قدری دانست که مهندس تعیین طول را چسان میکند . مهندس زوال را از روی سایه ئیکه از چوب برروی ریگ می افتد استخراج کردن میخواهد .

سیروس سمیت بمجردیکه دانست که وقت زوال نزدیکشده برسر ریگها نشسته و بسایه ئیکه چوب برریگ انداخته بود حصر نظر دقت نمود . هرانقدر که سایهٔ چوب کوچکتر میشد هماندم بانوك کارد برریگ یك خط اشارت میکشید . ژه ده ئون ساعت بدست منتظر پرسیدن « ساعت چند ؟ » مهندس ایستاده بود زیرا سایهٔ چوب رفته رفته کوچك شده تابجایی میرسد که باز رو بدرازی مینهد که آنوقت تمام وقت زوال میباشد . لهذا ساعت ژه ده ئون که عیار آن بوقت زوال ریشموند و واشینغتون برابر است در وقت انتهایافتن کوچکی سایهٔ چوب به هرنجه ئیکه بود همان نجه را استاد گرفته تعیین درجهٔ طول آسان میشود .

آفتاب پیش شده میرود ، سایه نیزهما نقدر کوتاهی میگیرد . سایه حداصغر خود را حاصل کرد . بمجردیکه پس رو بدرازی نهد مهندس پرسید که ،

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 153 of 558

ساعت چند است ؟

زه ده ثون — از پنج یکدقیقه میگذرد .

بعد از انکه تعیین وقت زوال شد استخراج طول جزیرهٔ لینقولن آسان شد . حالا به بینید : که در جزیرهٔ لینقولن وقت زوال که تام به دوازده بجهٔ نصف روز بوقوع می آید درامریکا از روی ساعت زه ده ثون که عیار آنجاست وقت به پنج بجهٔ عصر رسیده میباشد که از زوال پنج ساعت گذشته است پس معلوم شد که درمیان امریکا و لینقولن پنج ساعت و پنجدقیقه فرق موجود است . حرکت ظاهری شمس بر اطراف ارض هر درجه را در چار دقیقه بر روی زمین قطع میکند که در ساعتی پانزده درجه را می پیماید . پانزده درجه را چون به پنج ساعت ضرب کرده شود (۷۵) درجه حاصل میشود .

درامریکا چون مبداء طول (غرونیویچ) اعتبار میشود مسافه ئیکه درما بین واشینغتون ، و (غرونیویچ) موجود است عبارت از (۷۷) درجه و (۳) دقیقه ، و [۱۱] ثانیه است . درمابین واشینغتون ، ولینقولن از روی حساب ساعات (۷۵) درجه بعد مسافه حاصل آمد که اینرا هم بران ۷۷ درجه ضم نموده به تحقیق پیوست که جزیرهٔ لینقولن در (۱۵۲) درجه طول غربی غرونیویچ کائن و موجود شده است .

سیروس سمیت انحساب خودرا به رفقای خود بیان کرده خواه در طول و خواه درعرض اگر یك غلطی و خطائی بوقوع آمده باشد آنرا هم تخمین کرده اخبار نمود که جزیرهٔ لینقولن درمابین (۳۵) و (۳۷) درجه عرض جنوبی . و (۱۵۰) و (۱۵۵) درجه طول غربی واقعشده است .

ازین عملیات ریاضئی امروزی بتحقیق پیوست که جزیرهٔ لینقولن ازهمهٔ سواحل روی زمین بدرجه ئیکه باکشتیهای کوچك قطع شدن آن ممکن نیست دور و بعید افتاده است . نزدیکترین سواحلیکه به این نقطهٔ طول و عرض لینقولن واقعشده جزایر « تاپتی » و (پومو تو) میباشد که بعد آن (۱۲۰۰) میل است . دوم درجه سواحل « زه لاند

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 154 of 558

جدید » است که (۱۸۰۰) میل بعد دارد . سوم درجه سواحل امریکاست که بمسافهٔ (٤۰۰۰) میل واقعشده است .

سیروس سمیت اینموقع جزیرهٔ لینقولن را چون در خریطه و نقشه هائیکه دیده بود بزیر نظر یاد آوری خود در اورد بهیچصورت درموقع مذکور وجود یك جزیره را یاد آوری نتوانست . معلوم شد که نام این جزیره درهیچیك خریطهٔ موجود نیست . و به اینسبب از راه رفتار جمله کشتیها بر کنار است .

باب پانزدهم

قطعیاً زمستانرا باید بگذرانند — مبحث استخراج معادن — شکار درجزیرهٔ سلامت — ماهیان فوق — مورچه — قوبا — ساختن آهن — فولاد چسان حاصل میشود .

روز دیگر که (۱۷) ماه نیسان بود پانقروف از ژه ده ثون سبیله این سوالرا پرسید که :

— خوب مخبر افندی ، امروز بکدام صنعت سلوك میکنیم ؟

ژه ده ثون — سیروس هرصنعتی را که بگوید بهمان صنعت .

مهاجران سرازامروز بکان کاری سلوك میکنند . امروز بعداز طعام صبح مهاجران از موقعیکه درجهٔ طولرا تعیین کرده بودند برخاسته ازمیان تپه های ریگ بر راه خود دوام نمودند ، وتابد ماغهٔ ماندیبول پیش رفتند سرازانجا تپه های ریگ تهم شده اراضی بازوولقانیك شده رفته است . بعوض سنگلاخهای منتظمی که دیوار آسا اطراف تپهٔ منظرهٔ وسیعه را دربر گرفته در نجابصورت غیر منتظم سنگهای غرائب جمع آمده است . تا به اینجاکه رسیدند مهاجران بازپس بسوی شمینه های خودشان عودت کردند . اما تا بوقتی که مسئلهٔ این زمستانرا درجزیرهٔ لینقولن گذرانیدن یا نگذرانیدن را حل نکردند و به نتیجهٔ مطلوبهٔ آن نرسیدند خواب نکردند .

جزایر (پوموتو) که نزدیکترین سواحل است به لینقولن (۱۲۰۰) میل راهست

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 155 of 558

که بسیار راه درازیست . که این راه را باقایقهای کوچك قطع کردن محال مینماید . برای ساختن یك کشتی بزرگ اگرچه آلات وادوات هم باشد بازهم بسیار مشکل یك عملیاتی میخواهد . حالا نکه به این بی اسبابی ئیکه دارند اولاباید آلات واوزار بسازندو بعد ازان بساختن کشتی شروع کنند که اینهم دروقت حاضر غیرممکن مینماید . ذاتاً موسم هم سرزمستانست بحرهاهمه متموج و طوفانیست . بناءً علیه برین یك قرار دادندکه ایموسم زمستانرا اچار ناچار درجزیرهٔ لینقولن بگذرانند ، واول کارشان همین باشدکه برای گذرانیدن سرماهای شدید جنوبی یك جای محفوظ وامینتری ازشمینه ها برای خود تدارك کنند .

حالااول کاریکه مهندس بران اقدام مینماید همینست که معدن آهن را که درشمال غربی جزیره کشف کرده آنرا استخراج کرده بحال آهن یافولاددرارد .

معادن درزیرزمین که باشند بحال صافیت وخالصیت معدنی خودنمیباشندبلکه بادیگر اجسام مختلفه مغشوش میباشند . این است که نمونهٔ دو معدن آهنی که مهندس پیدا کرده نیزهمچنین است . یکی ازین معادن (معدن آهن مانیه تیك) است که کاربون ندارد . دیگر آن باگوگردممزوج است که بحال (کبریتیت حدید) میباشد . معدن آهن مانیه تیك رامهندس زیاده تر پسندیده است که این معدن راقوت حرارت بسیار افزونی ازجوهر مولدالحموضهٔ آن وارها نیده استعمال میکند . وچون معدن زغال سنگ نیزنزدیك این معدن است برای مهاجران کار بسیارسهولت مییابد . پانقروف پرسیدکه :

— خوب حالابه براوردن آهن ازمعدن مشغول میشویم ؟

سیروس — بلی ، امابرای آغازکردن به آهنگری دراول امربجزیرهٔ سلامت رفته ماهی فوق شکارمیکنیم .

پانقروف به ژه ده نون رو آورده گفت :

— آیاماهی فوق شکارمیکنیم ندانستم ؟ برای آهنگری ماهی فوق آیالازم است ؟

ژه ده نون — چون مهندس میگوید البته که لازم است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 156 of 558

مهندس از شمینه ها برامد ، پانقروف نیز بی آنکه سبب شکار ماهی فوق را بداند برای رفتن حاضر شد . بعد از کمی مهاجران به کنار آبنای تنگی که در حال جزر گذشتن از ان قابلست واصل شدند . بسببی که بحر فرو نشسته بود مهاجران بعضی جاها را بپا و بعضی جاها را بشناوری از آبنا گذشته به جزیره گک برامدند .

سیروس سمیت اول بار و دیگر رفقایش دوم بار برین جزیره قدم نهادند . بر جزیره اگرچه بسی مرغهای بزرگ بزرگی موجود بود ولی از سببی که ماهیان فوق که به آنطرف ساحل بر ریگها افتاده بودند رم نخورند به احتیاط و آهسته گی تمام به آنطرف متوجه شدند .

در طرف شمال جزیره در سطح آب بعضی جسمهای سیاه سیاه بزرگی مانند سنگپاره های بزرگی دیده میشد که این جسمهای شناور ماهیان فوق است . ماهیان فوق در دریا بسیار سریع الحرکه شناوری میکنند که شکارشان در آب بسیار مشکلست . اما چون از نوع حیوانات است که در خشکه هم به برامدن مجبور میشوند در وقت برامدن شان بخشکه زود بدست آورده میشوند . پاهای ماهیان فوق کوتاه و راه رفتن شان بسیار بدشواری میشود .

پانقروف و هاربر آهسته آهسته و سنگها را پناه کرده بسوی کنار ساحلیکه فوقها از انطرف بخشکه برامده بودند برای بریدن راه شان روان شدند ژه ده ثون و مهندس و ناب نیز عصاچوبهای خودشان را برداشته بر فوقهای بیخبر هجوم بردند . فوقها به انسان هیچ ضرر رسانیده نمیتوانند . بسیار بیچاره و عاجز مخلوقی هستند . دو عدد از فوقها از طرف مهاجرین بقتل آمده ما بقی شان فرار نمودند . پانقروف در نزد مهندس آمده گفت :

— این است ماهیان فوق ، حالا بگوئید که اینرا چه میکنید ؟

— مهندس — ازین دم آهنگری میسازیم که کوره های آهنگری ما بی وجود آن هیچ ثمرهٔ نمی بخشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 157 of 558

پانقروف — آیادم ؟ پس معلوم شدکه این ماهیان بسیارطالعمند بوده اند .

ماهیان فوق بدرازی شش هفت قدم میباشند . سرهای شان بسرسگ میماند ، وجودهای شان کلوله ، وپوستهای شان بسیار محکم وقوی میباشد . فوقهارا بهمینصورت به شمینه هابردن مناسب ندیدند . لهذاناب وپانقروف به پوست کردن آنها آغاز نهادند . بعد ازیکچند ساعت عملیات پوست کردن تمام شد . مهندس دوتخته چرم بسیارعریضی بدست آورد . مهندس بی آنکه این چرمهارا آش بدهد میخواهدکه دم بسازد . مهاجران برای وقت جزریکچند ساعت دیگرنیزدرجزیره انتظارکشیدند . نزدیك بمغرب بود که ازآبنا گذرکرده به شمینه ها آمدند .

پوستهارا بتارهای الیاف پوستهای درختان باخارهای سرتیزقوی دوختن وبحال دم آنهارادراوردن چنان یك کارمشکلی بودکه حدندارد . بیچاره قضازده گان بجزدو کاردیکه ازتسمهٔ گردن سگ بدست آورده اندد گرهیچ آلاتی رامالك نیستند . تامسه روزکامل کوشش کردند . ازنتیجهٔ آن کوشش مالك یك دم بسیاربزرگی که برای معدن گری شان لزوم قطعی داشت گردیدند .

در (۲۰) ماه نیسان مهاجران آهنگرشدند . معدن آهن شان دردامنهٔ کوه فرانقلن که ازشمینه هاده میل مسافه داشت موجود بود . لهذابرای آنکه هرروزرفتن وآمدن شان مشکل مینمودبرین قراردادندکه درنزدمعدن ساکن شده شب وروز کوشش ورزند . ذاتاً زغال سنگ نیزدرپیش شان بود .

علی الصباح ازشمینه هاحرکت کردندناب وپانقروف دم جسیم خودشانرابریك چوبی انداخته دونفره بشانه گرفتند . دیگررفقانیزکاسه وکوزه وخوراکهٔ خودشانرابر داشته ازمیان جنگل (جاقامار) برساحل دست چپ نهرمرسی روانه شدند . جنگل مذکوررا ازجنوب شرقی بسوی شمال غربی مرورنمودند . دراثنای راه هاربریك بوتهٔ یافت که بیخ آن چون پخته شود یك طعام بسیارلذیذی ازان بوجود می آید . علی الخصوص که قابل اختمارهم هست که بعداز اختمار یك شراب بسیارلطیفی ازان بعمل

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 158 of 558

میآید . مهاجران ازین بیخ مقدار بسیاری جمع کردند .

رهپیمائی شان تابشام دوام ورزید . ولی بی فائده هم نگذشت دراثنای راه دوعدد قانغورو ، ویك دوسه مرغ ، ویك حیوان خارپشت مانندی که ازیك گربه بزرگتر بود ، وپوز بسیار درازی که حیوانات کوچك را به آن میگرفت شکار کردند . مهاجران درباب انحیوان که آیابچه میماند ؟ بمذاکره آغاز نهادند . پانقروف گفت :

— آیا وقتیکه بدیگ درآید بچه میماند ؟

هاربر — بگوشت گاو بسیار اعلا .

پانقروف — مطلوب کلی ماهم همینست . بهرچه که میماند بماند !

درراه اگرچه به بعضی گرازهای وحشی جنگل برابرشدند ، ولی این جانورها برمهاجران هجوم ننمود . به (قولا) نام حیوان بسیارتنبلی نیز تصادف کردند . پنج ساعت بعد از زوال مهندس اشارت براستراحت نمود . مهاجران ازصبح که روانه شده اند حالا ازجنگل برامده اند درنزدیکی بیشه زاری که ازدرختهای بوته مانندی تشکیل یافته بود ، وجهت شرقی دامنهٔ کوه فرانقلن را احاطه کرده بود یکچندقدم دورتر ازنهر (قریق روژ) توقف نمودند . درظرف یکساعت یك کلبهٔ کوچکی که سرآنرا باشاخها وبرگهای درختان پوشانیدند بوجود آورده ، ویك آتش خوبی درکلبهٔ مذکوره افروخته یك قانغورو را کباب کردند . مکمل یك طعامی خورده ، وبنوبت پهره داری خودرا کرده بخواب رفتند .

صبح وقت سیروس سمیت باهاربر بجائیکه نمونهٔ معدن را یافته بودرفت . درنزدیکی قریق روژ دردامنهٔ کوه فرانقلن معدن نمونهٔ مذکوره را یافتند که معدن درسطح ارض بحال طبیعی موجود بود . این معدن بمعدنهای آهن قورسیقا که آنهم برسطح زمینست مشابهت بهم میرساند که استحصال کردن آهن ازینگونه معدنهائیکه نسبت به معدنهائیکه بکندن حاجت داشته باشد آسانتراست . مهندس بسببیکه ازعملیات بسیاری رهائی یابد بجمع کردن پارچه های معدن وزغال سنگ رفقارا تشویق نمود . دوروز متادیاً کوشش ور

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 159 of 558

زیده ، مقدار وافری از معدن وزغال سنگ را در میدان نزدیك کلبهٔ خود شان خرمن کر دند . یکروز دیگر نیز بشکستن وکوچك ساختن آنها وپاك کردن آنها مشغول شدند . مهندس یك صف زغال سنگ ویك صف معدن روی همدیگر چیده یك مکعب بزرگی بوجود آورد .

مهندس بعملیات آغاز نهاد ، در دهن مشك دم یك نولهٔ گلین بخته ئیکه در وقت کلالی گری ساخته بود وپانقروف آنرا نشناخته بود که برای چیست ربط نمود . نولهٔ مذکور را در زیر مکعب معدن وزغال سنگ درون نمود ، بعد از ان یك سه پایهٔ بلندی از سه چوب ساخته بر سر دم استاده کرد ، بر دم یك تختهٔ گذاشتند بر روی تخته سنگهای سنگینی نهادند . تخته را یك ریسمان لخی ربط داده نوك ریسمان را از یك چوب لولهٔ گولی که بعوض چرخ مانیوله از سه پایه آویخته بودند گذرانیده به اینصورت به کش کردن ریسمان به دم گری آغاز کردند .

عملیات اگرچه خیلی مشکل شد اما بهمت وغیرت مهاجران کامیابی حاصل آمد . یك کلیچه آهن بزرگی که مانند اسفنج یعنی ابر سوراخ سوراخ بود بوجود آمد . حالا لازم شد که این کلیچه را بدرجهٔ حرارت زیادی گرم کرده جنیات معدنیهٔ آنرا بیرون برارند که آنهم بکوبیدن آهن را باچکش وسندان محتاج بود . حالا آنکه این آهنگران بیچارهٔ ما مانند همان اشخاصیکه اول آهنرا یافته بودند وهنوز چکش و سندانرا از ان بوجود نیاورده بودند بجای سندان یك سنگ پارهٔ محکمی وبجای چکش یك سوته چوب سرکلولهٔ بسیار سختی پیدا کردند . کوشیده کوشیده بهزار جگر خونی دو پارچه آهن بسیار غلیظ وکلفتی ساختند که یکی را بشکل سندان ودیگرش را بشکل چکش در اوردند نهایت الامر بعد از انکه چار روز دیگر شب وروز کوشیدند ده پانزده میل آهنین بوجود آوردند که آنهارا نیز بحال آتشگیر ، وانبور ، وچکش ، وخاك انداز وکفگیر در اوردند . اگرچه شکلاً بسیار ثقیل وبد نما بود ولی در کار خیلی نافع وکار آمد بودند که پانقروف و تاب برای این آلات وادوات بهیچصورت یك قیمتی تخمین کرده نتوانستند .

چیزیکه برای مهاجران خدمت بتواند تنها آهن معمولی نیست بلکه برای آنها

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 160 of 558

فولاد لازم است که آنهم بدوصورت بوجود می آید . یکی آنکه قاربون زیاد آهن را بیرون برارند . دیگر آنکه آهن معمولی را قاربون بدهند . سیروس سمیت چون آهن ریخته شده بدست ندارد از آنروقسم دوم را ترجیح داده آهن معمولی که بدست داشت آنرا باخاك زغال تسخین نموده به حاصلکردن فولاد موفق آمد . این نوع فولاد بسببی که بحرارت وبرودت تبدل نمیکند ازانروبعد ازانکه بدرجهٔ سرخ شدن گرم کردند برسندان آنرا کوفته تبروتیشه ، بیل ، کلنگ ، پیکانهای تیر ، آهن رنده ، یك دوسه عدد کاردهای قه مانند ، ومیخهای بسیاری ساختند که اینها کلاً چیزهایی کلفت وغلیظی بودند ولی قابل استعمال وکار آمد چیزهای بود .

درروز پنجم ماه مایس مهاجران همهٔ معمولات صناعیهٔ آهنگری خود شانرا برداشته بشمینه ها عودت کردند ، وموقتاً به آهنگری خودشان خاتمه کشیدند ، بعدازین بدیگر صنعت سلوك خواهند کرد .

باب شانزدهم

مسئلهٔ اقامتگاه — مراق یانقروف — درطرف شمال تالاب سباحت — جهت شمالی سطح مائل — مارها — منتهای تالاب — درتوپ تلاش — توپ شناوری میکنند — درمیان آب مجادله — دوغونق

روزششم ماه مایس شد ششم ماه مایس به ششم ماه تشرین ثانی نصف کرهٔ شمالی مقابلست . بناءً علیه هواها بخراب شدن ، وآهسته آهسته سردیها به رونمودن آغاز نهاده بناءً علیه از شمینه ها موافقتر ومحفوظتر یك اقامتگاهی تدارك کردن ضروری دیده میشود . اگرچه یانقروف بشمینه ها یك محبت مخصوصهٔ دارد ولی چون طوفان سخت روز های اولی بیادش می آید که موجهای آب دریا هجوم آورده آتش شانرا خاموش نموده بود مجبور میشود که به رأی دیگر رفقای خود تابع شود . سیروس سمیت گفت :

— غیر ازسردی سرما ذاتاً به دیگر بعضی احتیاطها نیز مجبوریم .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 161 of 558

ژه ده ئون — چرا ، در جزیره انسان نیست که از ان حذر واحتیاط نمائیم .

— اینمسئله اگرچه قطعیاً هنوز بمرتبهٔ ثبوت نرسیده ولی چون در جزیره جانور های پنجه تیزخونریز موجوداست برای محافظه کردن خود را از شر آنها وعلی الخصوص از شر رهزنان دریایی مالیزی یك مسکن محفوظ ومناسبی برای خودما بسیار ضرور است .

هاربر — وای ؟ از اراضی مسکونه به اینقدر چه دور جاها رهزنان دریایی آمده میتوانند ؟

سیروس — بلی اولاد من رهزنان دریایی مالیزی کشتیبانان بسیار جسور وسارق های بسیار خونریز ومدهشی میباشند . بناءً علیه به احتیاط کردن از انها از جانورهای درنده زیاده ترمجبوریم .

پانقروف — آیا اگر پیش از انکه بمحافظهٔ خود از حیوانات چارپا ودوپا آغاز کنیم یکبار هرطرف این جزیره را گردش کنیم چه خواهد شد ؟

سیروس — راست میگوئید پانقروف . اما از کوه فرانقلن دیدیم که در جهت جنوبی وغربی جزیره نه نهر موجود است ونه جنگل . ما مجبوریم که مسکن خود را در نزدیك آب وجنگل تدارك نمائیم که آنهم درمابین نهر مرسی وتالاب غرانت است .

پانقروف — چون چنینست در کنار تالاب یك خانهٔ بسازیم . تا بحال کلالی و آهنگری کردیم یك کمی نیز بنائی کنیم چه میشود . الحمدالله آلات داریم خشت پخته نیز موجوداست .

سیروس — آخر کار ما بهمین منجر خواهد شد . اما آیا در میان این سنگلاخ غرانیت یك مغاره یا یك غار وسوراخی بچشم تان برنخورده ؟

پانقروف — نی ندیده ایم ، آه ! موسیو سیروس ، اگر در میان این سنگلاخ دیوار مانند سنگ سماق یك مسکن بسیار بلندی ساخته بتوانیم چه سعادت خواهد بود !

هاربر به تمسخر خنده کرده گفت :

— بسوی دریا که پنجره های آنرا نزباز کنیم چقدر لطافت خواهد داشت !

ناب — برای بالاشدن آن یك زینهٔ نیز میسازیم :

پانقروف (بقهر) چه میخندید واه ! آلات داریم . سنگها را سوراخ میکنیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 162 of 558

موسیو سمیت هم باروت میسازد . یك چند سنگی که پراندیم کار میشود والسلام.

سیروس سمیت سخن بانقروف را شنید . سنگهای ساقی غرانیت را شکافتن و آنرا با باروتی که هنوز در کتم عدم است پراندن کار بسیار دراز یست لهذا مهندس بی آنکه به پانقروف یك جوابی دهد و یا یك تکلیفی بکند وصیت و تنبیه کرد که هر طرف این دیوار سنگی طبیعی را بنظر غور و تدقیق تفتیش و تحقیق نمایند .

در اطراف سنگلاخ غرانیت یا به تعبیر دیگر دیوارهای بسیار جسیم طبیعی که قدر دو میل امتداد نموده بود دور کردند . بهیچ یك مغاره و سوراخی برنخوردند . آشیان های کبوترهای صحرایی نیز در جاهای بسیار بلند دیوار بود . بعد از انکه تفتیشات شان به انجام رسید مهاجران به نقطهٔ منتهای دیوار سنگلاخ غرانیت رسیده بودند که از انجا تا بساحل تالاب یك بلندی ریگزار و سنگزاری امتداد میکند .

مهندس در بنباب بسیار به مراق و اندیشه افتاده بود که آیا آبهای زیادی که از نهر (قریق روژ) در تالاب غرانت میریزد از کجا پس برامده به بحر می آمیزد؟ هر انقدر فکر و اندیشه ئیکه در بنباب نموده بود از هیچ طرف هیچیك مجرایی برای آن نیافته بود.

مهندس از سر بالایی پر ریگ و سنگ مذکور برامده رفقای خود را بگردش سواحل شمال و شرق تالاب تکلیف نمود . تکلیف قبول شد . بعد از یکچند دقیقه هاربر و ناب بر سر بالایی مذکور برامدند . در عقب ایشان مهندس و ژه ده ثون و پانقروف می آمدند . دو صد قدم بیشتر از میان درختهای لطیف بهم پیوست منظرهٔ روحفزای تالاب صفاتاب مشاهده گردید . درختهای نونهال و اشجار کهنه سال که برگهای شان بتاثیر خزان زرد شده بود در بیشه های اطراف تالاب دگرگونه نظر ربایی داشت . بعضی تنه های خشکیدهٔ درختان فرتوت نیز دیده میشد که به اینطرف و آنطرف افتاده و سبزه ها و بوته و لخها اطراف آنرا پوشیده ، و سوراخهای کاواکی آنها برای مرغان (فقه ثوس) آشیان شده بود . بسبب بهم پیوستگی اشجار و بوته زار بیشه آفتاب درون آنرا ضیا دار نمیتوانست نمود . هر انقدر که پیش میرفتند درختها یك کشاده گی پیدا میکرد و راه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 163 of 558

رفتن آسان میشد. این است که درین نقطه نیکه این اول بار قدم نهادن مهاجران برانست رفقا تیروکمان خود شانرا حاضر گرفته به احتیاط تمام پیش میشدند. اگرچه درینجاها هیچ اثر قدم جانوران خونریز دیده نشد، ولی یك کمی بیشتر بدرازی پانزده قدم یك ماری در پیش روی توپ بایستاده تاب ماندم بضرب یك عصا چوب مکملی مار را هلاك نمود. مهندس بعد از معاینه دانست که این مار از جنس مارهای زهردار نیست بلکه از جنس مارهای بزرگ (بوآ) ست که بصورت مص حیوانات رافرو میبرد ولی چون بودن تیرمار و کفچه و غیره مارهای زهردار نیز ملحوظ بود توپ را مهندس از بشور آوردن مارها منع نموده بر راه خود دوام ورزیدند.

بعد از کمی مهاجران بجائیکه آب نهر قریق روز به تالاب میریخت رسیدند. در اول که از کوه فرانقلن فرو آمده بودند ساحل جنوبی آبریزش نهر مذکور را دیده بودند درینبار از ساحل شمالی آن آمدند. درینجا دیدند که آب نهر خیلی وافر و زیاد یك آبیست که به تالاب میریزد آیا اینقدر آب تالك مخرجی نداشته باشد که از تالاب برآید خود تالاب اینهمه آب را در جای خود محافظه خواهد توانست. مهندس دانست که بهمه حال تالاب باید یك مجرایی داشته باشد که آبهارا به بحر بریزاند. این است که آن مجرا را باید پیدا کرد زیرا از قوت آبریزش آن مهندس استفاده کردن میخواهد.

پنج رفیق از نهر عبور نموده بر ساحل تالاب برفتار خود دوام نمودند. در آبهای تالاب ماهیان بسیاری دیده میشد. پانقروف بدل خود مصمم نمود که یکچند قلابی ساخته ازین ماهیان شکار کند. هاربر درین اثنا از نوع کبك یك مرغی را به تیر زده در میان لغ زارها انداخت. توپ دویده آنرا آورد. مهاجران ساحل شرق تالاب را به تعقیب کردن دوام ورزیدند. مهندس چون درینطرف نیز مجرای آب تالاب را نیافت بحیرت افتاد.

درین اثنا توپ بنای بیتابی و اضطراب را گذاشت. در کنار ساحل میدود، بشدت عوعوه میکند، میرود، و باز می آید، زمین را بپاهای خود میکند باز یکی یکبار خاموش

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 165 of 558

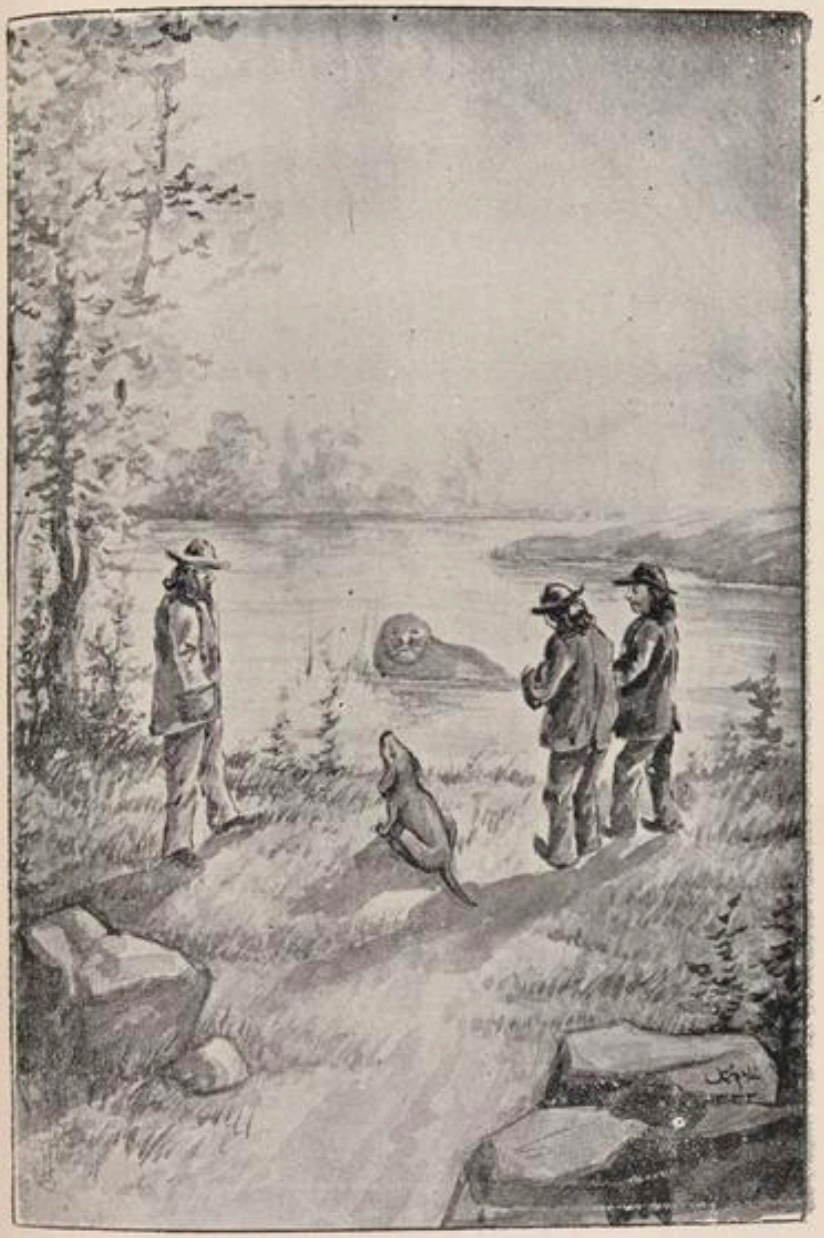

گفت : — خرس بحریست

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 166 of 558

شده چشمهای خود را بتالاب میدوزد .

دراول امر اگرچه مهاجران به این خلجان وهیجان توپ هوش نکردند ولی چون صداهای سگ شدت کرد مهندس سگرا آواز داده گفت :

— چیست توپ ؟

سگ در پیش صاحب خود دویده ، وباز یکچند بار بسوی تالاب جهیده ، وبی آثار هیجان نشانداده دفعتهً خودرا در آب پرتاب نمود . مهندس از بیم آنکه مبادا بسگ چیزی ضرری برسد سگرا آواز داد ، توپ بصدای صاحب خود باز از آب برآمد ولی از آثار هیجان وجوش وخروش وانه ایستاد . پانقروف بسطح آب نظر کرده پرسید که :

— آیا در آب چه باشد ؟

هاربر — گمان میبرم که توپ در آب یکحیوان بزرگی را حس کرده است ؟

ژه ده ثون — بلکه تمساح امریکا باشد .

مهندس — گمان نمیبرم ، زیرا تمساح امریکا درین منطقه زیست ندارند .

یکچندبار مهاجران توقف نموده بدقت بسوی تالاب نظر دوختند . اما هیچ چیزی ندیدند . مهندس زیاده تر بمراق افتاده گفت :

— تا به آخر تالاب برفتن دوام نمائیم .

بعد از نیمساعت ساحل جنوب شرقی تالاب را نیز گذر کرده به میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه نزدیك شدند . مهندس درینطرف نیز مجرای بدر رفت آب تالاب را یافته و حیرتش زیاده تر گردیده گفت :

— بهمه حال این تالاب را یك مجرایی خواهد بود . اگر در ظاهر نباشد مطلقاً از زیر سنگها بدر رفت داشته خواهد بود .

ژه ده ثون — عزیز من سیروس ! آیا درباب یافتن مجرای تالاب بسیار مراق گردید ؟

مهندس — بسیار . زیرا اگر آبهای تالاب از زیر این سنگلاخ یك مجرایی پیدا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 167 of 558

کرده باشد بمجردیکه آبهای تالاب را بدیگر طرف بگردانیم آن سوراخ مجرا را بیرون بر آورده قابل سکونت یك مسکن و مأوایی را مالك میشویم .

هاربر — موسیو سیروس ، آیا آبهای تالاب تا از زیر تالاب یك مجرایی نداشته باشد ؟

مهندس — ممکنست اگرچنان باشد که شما میگوئید آنوقت بساختن خانه برای خودمان مشغول میشویم .

وقت چون بشام نزدیکشده بود مهاجران بنای عودت را گذاشته بودند که توپ باز بیتاب و پر اضطراب گردید ، ودرینبار بصدای افندی خود حوالهٔ سمع دقت نکرده بیك عوعوه وولولهٔ پر هیجانی خودرا در تالاب پرتاب نمود . هاربر وپانقروف در پی توپ بکنار تالاب دویدند ، وتوپ را فریاد کردند . سگ از کنار بقدر بیست قدم دور شده تام درهمین وقت بود که درهمان محل که بسیار چقور نمینمود سر مدهش یك جانور بسیار بزرگی پدیدار گردید . این سر را که چشمهای بسیار بزرگ ودهن فراخ اطراف پر موی آن خیلی پر دهشت مینمود هاربر شناخته گفت :

— خرس بحریست .

مهندس — بلی از همان نوعست ولی چون سوراخهای بینیش بر روی بینی اوست این حیوانرا (دوغونق) میگویند .

این جانور مدهش عظیم الجثه بمجردیکه دید سگ به او نزدیك شد هماندم بر سگ حمله آورده توپ را بربود . و هر دوی شان بیکبارگی در زیر آب فرو رفته از نظر غایب شدند .

ناب میخواست که برای رهانیدن توپ خود را در آب انداخته باجانور مدهش دست وگریبان شود ولی مهندس خدمتگار صادق خود را منع نمود . درین اثنا در زیر آب یك مجادلهٔ مدهشی بوقوع می آمد که چنان معلوم میشد که این مجادله باسگ نیست زیرا سگ با آنچنان حیوان مدهش بزرگ جثه مدافعه ومجادله نمیتواند ، وبیك

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 168 of 558

حمله دردندانهای بزرگ و مدهش آن محوشده هلاك میشود . بنا برمجادله ئیکه در زیر آب میشد روی آب تالاب تموج زیادی پیدامیکرد . یکی یکبار سطح آب یك موج انگیزی شدیدی پیدانموده اززیر آب بیك قوت فوق العادهٔ سگ برهوا گردیده وبعد ازانکه ازسطح آب بقدرده یا نزده قدم بالا پرید پس برسطح آب افتاده وبی آنکه بکجا یش زخمی شده باشد شناوری کرده بساحل سلامت برامد .

مهاجران به این حادثهٔ خارقه نما بکمال حیرت می بینند ! نامفهوم یك مسئله ! حالاهنوز مجادله درزیر آب دوام دارد . امامجادله بسیاردوام نمود . یکی یکبارسطح آب سرخ گردید . درعقب آن دوغونق مرده بمیدان برامد . و نعشش دریکطرف ساحل نزدیك شده درلخ زارکنارتالاب که آبش کم بود درگل بند ماند .

مهاجران به آنطرف دویدند ، دوغونق بدرازی ۱۵ ، ۱٦ قدم ولااقل به قدر یك خرواریك جانورمدهشی بود . درزیر گلوگاهش یك زخمی که گویاکاردبسیار تیزی کشاده شده باشد موجود بود .

آیااین چسان جانورمدهشی بوده که دوغونق رابااینچنین یك ضربهٔ مدهشهٔ هلاك کرده است ! این معمائیست که حل نمیشود . سیروس سمیت ورفقایش نیزاین مسئله را ملاحظه کرده بشمینه هاعودت کردند .

باب هفدهم

رفتن بتالاب — جریان آب — تصورسیروس سمیت — روغن دوغونق — مرکبات کبریتیهٔ شیشیسی — کبریتیت حدید — غلیسیرین چسان ساخته میشود ؟ — صابون — شوره — حامض کبریت — حامض آزوت — شلالهٔ نو —

روزدیگرسیروس سمیت نابرابرای پختن طعام گذاشته خودش بازده ثوندیا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 169 of 558

بمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند. هاربروپا نفروف برای چوب آوردن بجنگل رفتند. مهندس ومخبر بعد از کمی بجائیکه نعش دوغونق افتاده بود واصل شدند. از حالا بصدها مرغان لاشه خوار بر دوغونق جمع آمده جسدش را منقار کوبی داشتند. هر دو رفیق مرغان را بسنگها زده دور کردند. زیرا مهندس بکشیدن روغن آن امیدها میپروراند که بسی کار بکند. گوشت دوغونق مخصوص پرنسهای مالزیایی یك طعام بسیار نادری شمرده میشود. لهذا برین قرار دادند که یك پارچهٔ آنرا بریده به تاب حواله کنند تا تجربه شود.

واقعهٔ دیروزهٔ دوغونق هنوز از یاد مهندس نرفته است. هردم خود بخود میپرسد که «آیا چگونه یك جانور مدهشی دوغونق را باینصورت هلاك کرده است؟» سیروس سمیت سطح آب را بدقت نظر میکند. هیچ چیزی نمی بیند. درجائیکه دوغونق بود آبها بسیار تیره امارفته رفته چقور شده میرفت. ژه ده ثون گفت:

— از نجا چیزی معلوم نمیشود نی؟

مهندس — نی عزیز من، حیرانم که این واقعهٔ عجیبه را برچه حمل کنم.

ژه ده ثون — بواقعیکه زخم دوغونق بسیار عجیب است. علی الخصوص پرانیدن توپ را از زیر آب زیاده تر جالب مراقست. چنان پنداری که یك دست پرقوتی بعد از انکه سگ را بیرون پرتاب نمود همان دست باخنجریکه داشت گلوی دوغونق را بشکافت.

مهندس — همچنین معلوم میشود. اینرا بگذار، آیا رهایی دادن من از بحر و بمغاره آوردن من چه میگوئید! خلاصهٔ کلام در نجزیره یك سری حکمفرماست که دانسته نمیشود. درینخصوص درینوقت فکر تازی و خیال بازی نکنیم بکار خود به بینیم.

سیروس سمیت اینرا هنوز ندانسته بود که آیا آبهای تالاب از کجا بدر رفت دارد. درینبار درجائیکه بودند در آب تالاب یك جریانی حس نمود. در آب یك چوبی بینداخت. جریان چوب را بردن گرفت، دو رفیق نیز آنرا پیروی نمودند تا آنکه باچوب بمنتهای جنوبی تالاب واصل شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 170 of 558

جریان تابه اینجادوام ورزیده در نجا آبهایك جوش زیروزبر شدنی گرفته جریان آب منقطع میشد. سیروس سمیت گوش خود را بر زمین نهاده یك صدایی که از جریان شدید یك شلالهٔ برابد شنید. مهندس برپاخواسته.

گفت — این است که آبهای تالاب از نجا میرود. مطلقا در میان سنگلاخ های دیوار مانند غرایت یك مجرایی دارد. از انجا بدریامی آمیزد من ازان مجرا استفاده کردن میخواهم.

مهندس یك شاخ دراز چوبی را از درخت کنده برگهای آنرا بکند و در جائیکه بودند در آب فرو برد. از سطح آب دو قدم پایا نتریك سوراخ فراخی رایافت که از ان سوراخ آبها بشدت روان بود. بدرجهٔ شدید یك جریانی بود که چوب را از دست مهندس ربوده ببرد مهندس گفت:

— این است که یافتیم. اینجادهنهٔ مجرائیست که آبهای تالابرا میبرد. من این دهنه را بمیدان میبرارم.

ژه ده نون — آیاچسان؟

مهندس — آبهای تالابرا دوسه قدم فرو آورده...

ژه ده نون — آبهای تالابراچسان فرو آورده میتوانید؟

مهندس — برای تالاب دیگر یك مجرایی کشیده این مجرارا ازو میستانیم.

ژه ده نون — ازکجا مجرا میکشید؟

مهندس — ازنزدیکترین جاهائیکه بساحل بحرباشد.

ژه ده نون — آن ساحلیکه شما میگوئید سراسر سنگ است.

مهندس — منهم آن سنگهارا برانیده مجرا میکشم، واین سوراخ رابمیدان میبرارم.

ژه ده نون — عجب کاری میشود. درنقطه ئیکه آبهای تالاب بساحل بریزد یك شلالهٔ بلند وبزرگی نیزبوجود می آید.

مهندس — بلی ازان شلاله نیزاستفاده میکنیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 171 of 558

اگر از نقطه ئیکه سوراخ دهنهٔ مجرا است یکقدری بسوی پیش یعنی بسوی ساحل بحر رفته شود بر سر سنکلاخهای بلندیکه مانند دیوارهای طبیعی از طرف ساحل بحر بلند شده است میرسیم . پس معلوم میشود که آبهای بحر از میان همین سنکلاخ برای خود یك مجرای یافته از زیر زمین بدریا التحاق مینماید . این سنکلاخ غرانیت که برساحل بحر عموداً بلند رفته خیلی بلنداست . و از سطح بحر تابه بیخ دیوار سنکلاخ دو صدقدم مسافه موجوداست . مهندس بارفیق خود از کنار تالاب جدا شد . ژه ده ئون در خصوص نیز از کامیابی مهندس اصلا شبهه نمود . اما به اینقدر چه آلات ناقص این قدر سنگ پارههای بزرگ را برهوا کردن ، و برای آبهای تالاب یك مجرای نوی تشکیل دادن ، و به اینصورت آبهای تالاب را فرو آوردن ، و مجرای قدیم زیر زمین را بیرون براوردن حقیقتاً مشکل کارها نیست .

سیروس سمیت ، و ژه ده ئون وقتیکه بشمینه ها برگشتند دیدند که پانقروف و هاربر بخالی کردن جالهٔ هیزم خودشان مشغولند . پانقروف پرسید که :

— موسیو سیروس ، هیزم کشی را تمام کردیم . آیا بنایی را چه وقت آغاز خواهیم نمود؟

مهندس — حالا بنایی نی بلکه کیمیاگری میکنیم .

ژه ده ئون — بلی ، جزیره را برهوا میپرانیم .

پانقروف — چه میگوئید ؟ جزیره را چسان برهوا میکنیم ؟

ژه ده ئون — اما همه جزیره را نی یك حصهٔ آنرا .

مهندس — از من بشنوید دوستان من :

اینرا گفته ملاحظات امروزیهٔ خود را یکان یکان بیان نمود . نظر به قول مهندس آبهای تالاب از دهنه ئیکه دو قدم از سطح آب تالاب فروتر است در زیر تپهٔ منظرهٔ و سبعه درمیان دیوار سنکلاخی طبیعی یك مجرای بسیار جسیم و فراخی برای خود کشاده از زیر زمین بزیر سطح آب بحر بابحر می آمیزد . لهذا درمیان این مجرا البته یك یك مغارهٔ موجود است که آبهای تالاب را فرو آورده آن سوراخ را بیرون براوردن

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 172 of 558

لازم است که ازان سوراخ درآمده مغارهٔ مذکوره را بحال یك مسکنی درآوردن ممکن است .

مجرای نور اسیروس سمیت میخواهد که ازمیان سنگهائیکه بساحل نزدیکست بیرون آرد . لهذا برای این کار ازباروت کرده زیاده تر بیك اجزای نارهٔ قویه احتیاج کلی دارند . آیا آن اجزارا چسان باید ساخت ؟

این تصورات سیروس سمیت بسیار خوش پانقروف آمده است . سنگهارا پراندن سرازنویك شلالهٔ براوردن ، مغاره ها کشف کردن آیا چقدر شیرین کارهای ساختن تیریست ؟ پانقروف میگوید که (مادام که مهندس گفت که کیمیا گرشویم ماهم میشویم ، حتی اگر بخواهند ، من معلم رقص هم میشوم) اینرا گفته ویکدوسه چرخ رقص مسرت نمود .

ناب وپانقروف برای کشیدن روغن دوغونق ، وپاره پاره کردن گوشت آن مأمور شدند . هماندم حرکت کردند . سیروس سمیت وژه دهتون وهاربر بجائیکه معدن زغال سنگ بود متوجه شدند که مهندس ازانجا ازمرکبات کبریتیه یك نمونه آورده بود .

آنروزرا تابشام بجمع کردن ونقل دادن مرکبات مذکوره کوشش ورزیدند وبدرجهٔ کافی ازان درشمینه ها جمع آوردند . روز دیگر مهندس بعملیات کیمیویه آغاز نهاد . این مرکبات کیمیویه که اززمین استخراج شده اززغال ، وسیلسیوم ، وآلومین وکبریت حدید مرکب است که کارآمدنی ترین آنها درینوقت کبریت حدید است که مهندس آنرا به کبریتیت حدید تحویل داده ازان (حامض کبریت) حاصل میکند .

حامض کبریت که آنرا (تیزاب) میگویند ازچندان وسایط کیمیویه ایست که در عالم صنایع بیشتر ازهمه چیز استعمال میشود . مهندس ازجسم مذکورا گرچه بعدازین برای شمع ساختن وچرمهارا دباغی کردن نیز استعمال خواهد کرد اما درینوقت برای دیگر چیز استعمال میشود .

سیروس سمیت درپشت شمینه هایك جای صاف وهموارى راانتخاب کرده چنین

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 173 of 558

وهیزم فراوانی درانجاخرمن نمود . برسر آن چوبهاازنوع سنگ قایغان (شیست) نام سنگهارا که بامرکبات کبریتیه بهم آمیخته با معدنها آورده شده بود وضع نمود . وبر سر آن مرکبات کبریتیه رابقدرفندق خورد خوردکرده یك صف بریخت . بعدازان چوبهارااز هرطرف آتش دادند ، بحرارت آتش سنگهای شیست که زغال وگوگرد داشت نیز آتش گرفتند . بازیك صف دیگر نیزازمرکبات کبریتیه علاوه نمود . وبعدازانکه چوبهاسوخته ویك خرمن آتش بوجود آمد روی آنرا باخاك وشاخ وبرگ پوشیدند تاازهوامحفوظ بماند . این خرمن رابرحال خود ترك نمود . زیرابعدازانکه مدت دوازده روزاین خرمن همچنین بماندکبریت حدیدیکه درانست بالامتزاج به (کبریتیت حدید) ، وآلومینی که دران موجود است به (کبریتیت آلومینه) تحول میکند . و سیلسیوم ، وزغال موجودهٔ آن سوخته محومیشود .

بعدازانکه خرمن مذکوررابرای حاصل شدن امتزاجات کیمیوی ترك نمودند سیروس سمیت بادیگررفقای خودبدیگرکارهامشغول شدند . زاب وپانقروف روغنی راکه از (دوغونق) کشیده بودند آب کردند وصاف ساختند . مقصد مهندس این بودکه روغن مذکوررا تحلیل نموده غلیسیرینی که دران موجود است بیرون براردکه این عملیات هم نمیشود مگراینکه روغن مذکوررابه حال صابون تحویل دهند .

برای براوردن غلیسیرین رااز روغن وتحویل دادن آن بصابون تنهاتنهامعامله کردن آن باچونه یاصودا کفایت میکند . چونکه اگرباچونه یاصودا روغن معامله شود در حال غلیسیرین راجدامیکند وروغن را بصابون تبدیل میدهد . وچیزیکه برای مهندس بکاراست غلیسیرین آنست برای حاصلکردن غلیسیرین چون روغن باچونه معامله شود صابونی که ازان حاصل میشود در آب حل نمیشود . حالاآنکه اگرباصودا معامله شود صابون معمولی ئیکه میشناسیم بوجود می آید . حالاصودارا ازکجابیابند ؟

درساحل بحربعضی نباتات بحری که ازجنس صباریه بودجمع آمده خرمن تشکیل کرده بودندکه این نباتات خلقةً صودارا حاوی میباشد . لهذا ازین نباتات استحصال

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 174 of 558

کردن صودا بسیار کار دشواری نیست . اولا ازین نبات مقدار بسیاری جمع کردند و در آفتاب انداخته خشك کردند . بعدازان یك چقوری کنده دران پر کردند و آتش دادند . وتابوقتی که بغبار منقلب میشد دوام نمودند . که این غبار را علی العموم (صودای طبیعی) تسمیه میکنند .

این است که مهندس غبار مذکور را با روغن دوغونق معامله کرده قابل استعمال یك صابونی بامقدار کافی غلیسیرین حاصل نمود . حالا یك جزو مهم دیگر بکار دارد که آنهم عبارت است از (آزوتیت پوتاس) یعنی شوره !

برای استحصال آزوتیت پوتاس لازم است که بعضی نباتاتی را که کاربونیت پوتاس را حاوی میباشد باحامض آزوت معامله بکنند . آیا حامض آزوت را از کجا تدارك کنند این است که این مسئله جداً مشکل یك مسئله ایست . مهندس حیران مانده ولی بر طالع مهاجران مدد کاری کرده در دامنهٔ کوه فرانقلن ها بر معدن آزوتیت پوتاس خالص را پیدا نموده کار تنها بر صاف کردن آن شوره ئیکه طبیعت حاصل کرده بود مانده

خلاصهٔ کلام این کارهای مختلف کیمیا گری بقدر هشت روز دوام نمود . پیش ازانکه مدت معینهٔ دوازده روزهٔ تحویل یافتن کبریت حدید به کبریتیت حدید به انجام رسد همهٔ مواد لازمه ئیکه مهندس را بکار بود حاضر گردید . برای بسر رسیدن مرکبات کبریتیه که در زیر خاك برای امتزاج یافتن پوشیده شده مانده بود هنوز سه روز دیگر باقی بود که مهاجران این سه روز را نیز بیکار نگذرانیده بساختن بوته و دیگر بعضی ظروف و اوانی که برای تقطیر وغیره عملیات کیمیا گری بکار بود در داش کلالی خود ساختند . حتی یك داش بسیار فنی ئیکه برای تقطیر کبریتیت حدید لازم بود نیز بوجود آوردند . هر چیز در ۱۸ ماه مایس به انجام رسید . ژه ده ئون ، پا نقروف ، هاربر ، نلب بسایهٔ مهندس خود شان در عملیات کیمیویه عمله های بسیار ماهری شده بودند .

بعدازانکه تحول مرکبات کبریتیه ختام یافت ماده ئیکه حاصل شد مرکب از کبریتیت حدید ، کبریتیت آلومین ، وخاکستر سیلیس وزغال بود که اینها را در یك حوض آب

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 175 of 558

چونه شده ئیکه خود شان برای همین کار حاضر کرده بودند انداختند . آب راشور داده . اده مرکبات را خوب بهم آمیختند . بعد از ان گذاشتند تاته نشین شده آبرا از حوض مذکور در تغاره ها گرفتند . خاکستر سیلیس وزغال چون در آب غیر محلول بودند در زیر بماند . در آبیکه گرفته شد کبریتیت حدید با کبریتیت آلومین محلول بود . این محلول چون تحلیل شد بلورهای کبریتیت حدید ترسب نموده تنها کبریتیت آلومین با آب آمیخته بماند .

حالا در پیش سیروس سمیت مقدار بسیاری از کبریتیت حدید موجود شد که اصل مقصد از ینها استحصال کردن حامض کبریت بود . در عالم صنایع برای استحصال حامض کبریت دستگاههای مخصوصیکه بمصارف گرانی ساخته شده است موجود میباشد . اگرچه برای اینکار یك فابریك بزرگ ، آلات مخصوصه ، ادوات بلاتینی ، حجره های سربی که حامض بران تاثیر نکند وبسی چیزهای دیگر لازم دارد که از هزاریکی ازان آلات وادوات را قضازدگان بیچاره مالك نیستند . امامهندس چون در [بوهمیا] یك اصول بسیار آسانی دیده بود که خود او نیز همان اصول را پیروی میکند .

سیروس سمیت برای استحصال حامض کبریت در قابهای سرپوشیده کبریتیت حدید را تکثیف کرده حامض کبریتی که ازان حاصل میشود بحال بخار صعود میکند که این بخار تبع کرده اجزای مطلوبه را بوجود می آورد . این است که مهندس برای این کار بوته های سرپوشیده وداشهای مخصوصی ساخته است املاح کبریتیت حدید را در درون بوته های سرپوشیدهٔ مذکور گذاشته در داش تسخین نموده شد . خلاصه بعد از دواز ده روز تمام حامض کبریتی که مطلوب بود بمیدان برامد .

آیا سیروس سمیت این حامض را چه میکند ؟ مهندس میخواهد که شورهٔ موجودهٔ خودش را با آن معامله کرده حامض آزوت استحصال کند سمیت نزدیکشده که بمطلب خود نایل شود . مهندس غلیسیرینی که پیش ازین آنرا تکثیف کرده بود با حامض آزوت معامله نمود . ازان یك مایع زرد رنگی حاصل شد . مهندس این عملیات آخری خود را از شمینه هادورتر وتنها بسر خود ساخته است . زیرا این اجزائیکه بوجود

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 176 of 558

آمده بسیار تهلکه ناك یك چیزیست .

مهندس پرفنون از اجزای مستحصلهٔ خود دریك ضرف گلی شیشه ساخت یك مقداری آورده برفقای خود گفت :

— عزیزان ، این (نیتروغلیسیرین) است !

بواقعیکه این مایع زردرنگی که مهندس استحصال کرده نیتروغلیسیرین بود که قوهٔ تخریبیهٔ آن ده بار بیشتر از باروت است . نیترو غلیسیرین مانند باروت به آتش درنمیگیرد ، ولی به تماس وضرب آتش میگیرد . بنابرین استعمال آن بسیار تهلکه ناکست . پانقروف بکمال بیقیدی پرسید که :

— آیاهمین مایعك زردك آن خرسنگهای سخت غرانیت را میبراند ؟

مهندس — بلی رفقا ! هم قوهٔ نیتروغلیسیرین چنان قوتیست که هرا نقدر چیزهای سخت مانندسنگهای غرانیت تصادف کند هانقدر زیاده ترشدت خودرا اجرامیکند .

پانقروف — آیااین چه وقت اجراخواهد شد ؟

مهندس — فردا ! بعدازانکه درسنگها یك سوراخی کنده این مایع محفرزردرنگی رادران پرسازیم !

روزدیگر یعنی در (۲۱) ماه مایس کیمیا گران ما در نقطهٔیکه درمابین ساحل تالاب غرانت وسنگلاخ موجود بود رفتند . این نقطه ازسطح تالاب پست تر است . آبهای تالاب بواسطهٔ خرسنگهای بزرگ کنار ساحل تالاب ایستاده شده است که اگر آن خرسنگها رفع شود آبهای تالاب از مجرائیکه کشاده شود ازسنگلاخهای دیوار آسای غرانیت که [۲۵۰] قدم ارتفاع دارد بپایان ریخته ازانجا بدریا می آمیزد . واین مجرای جدید چون بسیار بزرگ میشود آبها بکثرت ریختن گرفته بزودی مجرای مطلوبیکه همهٔ کارها برای آن شده بمیدان میبراید .

پانقروف بزیرنگرانی مهندس درمیان سنگهائیکه براندن آن لازم است بکندن یك سوراخی مشغول گردید . سوراخ درمیان سنگها ازیك نقطه آغاز کرده یکسر بطرف

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 177 of 558

تالاب ماثلاً کشاده میشود . این عملیات درازشد مهندس میخواهد که بقدر ده لیتر نیتروغلیسیرین استعمال کرده یك نتیجهٔ مدهشهٔ حاصل کند . رفقا بیك کوشش بسیار بلیغی تابه چاربجه سوراخ مطلوب را کشادند .

حالا کار بر دردادن نیترو غلیسیرین موقوف ماند . کفاندن نیتروغلیسیرین بیك ضربهٔ شدیدهٔ محتاجست . زیرا اگر به آتش دردادن بخواهند بی آنکه بکفد آهسته آهسته سوخته میرود . اگرچه آسانترین کفاندن نیتروغلیسیرین همین است که یکچند قطره نیتروغلیسیرین بران سنگ انداخته وبایك چکشی محکم بران بزنند . حالا آنکه اینگونه کفاندن آن موجب پاره پاره شدن زنندهٔ آن نیز میگردد که آنهم بدرد مهاجران نمیخورد .

سیروس سمیت برسر سوراخی که درسنگ کنده بودند یك سه پایهٔ چوبی بلندی برپا نمود ، وازلحها وپوست سند مانند بعضی نباتات یك ریسمان بسیار درازی ساخته یکسر آنرا ازسر سه پایهٔ مذکوره گذرانیده یك سنگ بسیار سنگینی رابر محاذی سوراخ مذکور بیاویخت . سردیگر ریسمانرا بقدر سی چهل قدم دورتر برده ریسمانرا با کوکرد وشوره معامله نمود بمقام فتیل قایم نمود که به اینصورت ریسمان سوخته تابجائیکه نوك ریسمان برسر سه پایه گره یافته میرسد وگره راسوختانده سنگ پاره رابر نیتروغلیسیرین می اندازد .

مهندس بعدازانکه سه پایه را ، برپاوفتیله هارا تنظیم نمود ، سوراخیکه درسنگ کنده شده بود تابدهن آن با نیتروغلیسیرین پرومملو نمود . درروی سنگ نیز بعضی قطرات نیتروغلیسیرین راچکانیده سی چهل قدم دورتر آمده فتیله راآتش داد و بتاخت دویده دویده ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه فرو آمده بشمینه هادرامدند .

ازروی حساب فتیله تمام به بیست دقیقه تابجای مطلوب میسوخت بواقعیکه بعد ازبیست و نجدقیقه بیك دهشتی که تصویر آن ممکن نیست نیتروغلیسیرین کفید . چنان گمان شدکه جزیره تاازته دای بلرزه درامده سنگهاچنانچه ازدهنهٔ یك کوه آتشفشانی که اول بفوران می آید برروی هواپریدن گرفت . درجوهوا حرکت بدرجهٔ شدت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 178 of 558

نمود که سنگهای شمینه هارا بلرزه در اورد و مهاجران را بی اختیار بر زمین غلطانید .

مهاجران برپاخواستند . برای دیدن نتیجهٔ سعی وغیرت چند روزهٔ خودشان بسوی تالاب دویدند . از دهن همهٔ شان بیکبار . کی یك ندای حیرت ومسرت برامد! سنگلاخ غرانیتی که حایل آبهای تالاب بود بصورت بسیار واسعی ازهم کشاده شده و آبها ازان مجرا بیك شدت فوق العادهٔ یك جریانی تشکیل داده ، وبعدازانکه از روی سنگها کف کرده تابکنار دیوار سنگلاخ روانی میگیرد از انجا از (۲۵۰) قدم ارتفاع بپایان میریزد . وازانجا بقدر دوصد قدم یك نهری تشکیل داده بدریامی آمیزد!

باب هجدهم

پانقروف ازهیچ چیزی شبهه نمیکند — مجرای اول تالاب — تحت الارض گشت وگذار — درمیان غرانیتها یك راه — توپ گم شد — مغارهٔ میانه — چاه — اسرار — عودت —

سیروس سمیت به تشبث خود موفق شده است ، اما مهندس بنابر عادتی که دارد اصلا علامت ممنونیت نشان نداده وچشمهایش بشلاله معطوف مانده بی آنکه چیزی بگوید ایستاده بود . هاربرنوجوان کفها بهم زده آثار شادمانی مینمود . ناب ازخوشی برمیجهید . پانقروف بیك شیوهٔ مخصوص خودش میگفت :

— اوه ! برای خدایی بگوئیم . حقیقتاً مهندس ما بسیار پرفنون یك آدمیست!

بواقعیکه نیتروغلیسیرین از مطلوب زیاده تر خدمت کرده است . مجرای نوی که برای تالاب باز شده آنقدر واسع وفراخ بود که نسبت بمجرای قدیم ازینراه سه برابر آن آب بدر میرفت . بنابرین بعدازکمی بهمه حال آبهای تالاب فرومی نشیند .

مهاجران بشمینه ها برگشته بیل وکلنگ وچکش وریسمان لحمی خود شان را داشته بازبکنار تالاب آمدند . درراه پانقروف بمهندس گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 179 of 558

— اما موسیو سمیت ! اگر با این مایع زرد رنگی که ساختید اگر بخواهیم که جزیره را برهوا کنیم میتوانیم نی ؟

مهندس — بیشك میتوانیم، کار بمقدار اجزاء موقوفست. کرهٔ ارض نیز پراند. میشود.

پانقروف — آیا این اجزاء را در تفنگ استعمال کرده نمیتوانیم ؟

مهندس — خیر پانقروف، شدت نیترو غلیسرین خیلی زیاداست. اسلحه را پاره پاره میکند. اما چون در دست ما حامض آزوت، شوره، کوگرد، زغال موجوداست باروت را نیز به آسانی ساخته میتوانیم. ولی چه سود که تفنگ بدست نداریم.

پانقروف — بگذارید بابا! یکقدری که سعی و کوشش کردیم آنرا نیز میسازیم والسلام.

چنان دیده میشود که پانقروف از کتاب لغت جزیرهٔ لینقولن کلمهٔ (غیر ممکن) را بیرون براورده است.

مهاجران چون بر میدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه واصل شدند یکسر بطرف مجرای قدیم تالاب که بیرون برامدن آنرا تخمین میکردند دویدند. بواقعیکه از کنار سنکلاخ به کنار تالاب دهنهٔ مجرای قدیم آن بمیدان برامده بود. بسببیکه آبها فرو نشسته بود از کنار سنکلاخ تا به پیش دهنهٔ مجرا فرو آمدن آسان گردید. دهنهٔ مجرا اگرچه بدرازی یعنی به بلندی بقدر بیستقدم می آمد ولی بر آن از دو قدم بیشتر نبود. ازینقدر بر درامدن مهاجران ممکن نبود. لهذا پانقروف و تاب کلنك و چکش و قلمهای سنگ کنی خود را گرفته در ظرف یکساعت بقدریکه یك انسان درامده بتواند دهنهٔ مجرا را باز نمودند.

مهندس در دهن غار نزدیکشد. دیدکه در درون مجرا یك سر نشیبی که بران فرو آمده شود موجوداست. اگر چنانچه حالا دیده میشود بلندی آن پستی نکند تا بسطح بحر ازین مجرا رفتن ممکنست و غیر ازین در پایانتر ها بلکه مانند مغاره یك محل واسعی پیدا شود که قابل نشیمن باشد.

پانقروف گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 180 of 558

— خوب موسیو سیروس برای چه ایستاده اید؟ نمی بینید که سگ درون درامد؟ سقف هم بلند درون مجرا هم مانند دهنه اش تنگ نمی نماید .

مهندس — بلی میدرائیم ، امادرون غار بسیار تاریکست . تاب رفته یك چند دست لخ وچوب خشك بیارد که آنرا افروخته درائیم .

تاب وهاربر هماندم بکنار تالاب دویده چند دسته چوبهای خشك شاخهدار ازچه کنده بیاوردند . آنها را مانند مشعله افروخته در حالتیکه توپ ومهندس به پیش بودند بمجرا درامدند .

مجرا برخلاف ملاحظهٔ مهاجران رفته رفته وسعت پیدا میکرد بعداز کمی بی آنکه خودشانرا خم بکنند قد راست راه میرفتند . دردرون مغاره از زمانهای نامحدودیکه این آب جاری بوده بسیار سبزه های آبی که آنرا (یوصون) میگویند پیدا شده بود که راه رفتن مهاجران را دشوار مینمود . بناءً علیه مهاجران به بسیار احتیاط روبه نشیبی پیش میرفتند . یوصو نهائیکه از سطح فوقانی مجرا رو بپایان آویخته شده بودهنوز قطرات آبها ازان درچکیدن بود . جاهائیکه بران میگذشتند مهندس آنرا بکمال دقت معاینه میکرد . مهندس از بسی علامات دانست که این مجرا از جریان آب حاصل نشده بلکه از شدت آتش مرکز زمین یعنی از تأثیرات کوه آتشفشان بوجود آمده بعد از انطفای مدید آن آب تالاب دران جاری شده رفته است .

درمجرا هرانقدرکه پایان شده میرفتند مهاجرانرا یك ترسی پیدا شده میرفت ، واگرچه بایکدیگر چیزی نمیگفتند ولی بدل هریك حادثهٔ دوغونق آمده درهرقدم قوهٔ مخیلهٔ شان پنهان بودن یك جانور مدهشهٔ دریایی را درنظرشان تجسم میداده .

معمافیه توپ درپیش پیش مهاجران میرود ، اگریك تهلکهٔ به بیند چلك خبر میدهد . بعدازانکه بقدرصد قدم پیش رفتند مهندس توقف نمود . رفقایش نیز بدورش جمع آمد . این جائیکه ایستاده بودند تایکدرجه خوب یك مغارهٔ بزرگی بود که ازسقفش هنوز قطرات آب درچکیدن بود . هوای این مغاره اگرچه یکقدری آلوم

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 181 of 558

مینمود ولی هیچ اثر تعفنی دران دیده نمیشد. ژه ده ثون گفت :

— عزیزم سیروس ، این جاخیلی پنهان وناقابل پیدا کردن یك جائیست . ولی قابل سکنائیست .

پانقروف — چراقابل سکنائیست ؟

ژه ده ثون — زیراهم بسیار تاریك ،وهم یکقدری تنگ است .

پانقروف — آیا اگر یکقدری کوشش کنیم آنرا بزرگتر نخواهیم توانست ؟ ویکچند سوراخی برای روشنی کشاده نخواهیم توانست ؟

مهندس — مابر راه خود دوام بکنیم . بلکه درپایا نهاجاهای موافقتر پیدا کنیم .

هاربر — چنان تخمین میکنم که هنوز از بلندی دیوار سنگلاخ از سه حصه یك حصهٔ آنرا قطع کرده باشیم .

سیروس — بلی ثلث راه راپیموده ایم . زیرا ازدهنهٔ مجرا تاباحال صد قدم آمده‌ایم که هنوزدرصد قدم پایانتر . . .

درین اثناناب پرسیدکه :

— توپ کجاست ؟

درون مغاره راپالیدند . سگ موجود نبود .

پانقروف — بلکه سگ پیشتررفته باشد .

سیروس — هله بسگ خودرابرسانیم .

مهاجران پنجاه قدم دیگرفرو آمدند . درین اثنا ازپیش بعضی صداهای عجیبی شنیدند . هاربر گفت :

— اینصدا که شنیده میشود صدای توپست .

پانقروف — راستست ، هم به بسیارقهرعوعوه میکند .

مهندس — تیرهای پیکان آهنین مابدست ماست به احتیاط پیش شویم .

مهاجران برای امداد سگ خودشان چابکی نمودند . سگ رفته رفته عوعوه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 182 of 558

را بیشتر میکرد . آیا به پنجهٔ کدام جانور مدهش افتاده ؟ مهاجران یکچند دقیقه بعد شصست قدم پایانتر توپ را یافتند .

جائیکه سگ را دران یافتند بسیار لطیف و واسع یك مغارهٔ بود . نایب و هاربر مشعله های خود شانرا تکان داده درون مغاره را روشن کردند . سیروس سمیت ، وژه ده ثون و پانقروف تیرهارا بزه کرده آماده ایستادند .

این مغارهٔ جسیمه سراسر خالی بود . مهاجران اطراف آنرا تماماً گردش کردند ، هیچ چیزی ندیدند . اما سگ حالا برعوعوهٔ خود دوام دارد . سخنها و نوازشهای مهندس هیچ فائده نمیکند . مهندس گفت :

— اینجایك مغارهٔ بزرگ پیش از ینهم راه نیست هرطرف بادیوارهای سنگی غرانیت محاط . مطلقا برای آب یك مجرایی بایدباشد .

پانقروف — بلی موسیو سیروس . دقت کنیم مبادادر کدام غارماری نیفتیم .

مهاجران پیش پای خود شانرا دیده دیده به احتیاط تمام بسوی آخر مغاره که سگ درانجا عوعوهٔ بسیار میکرد روانه شدند . درانجایك چاهی دیدند که درمیان سنگهای غرانیت کشاده شده بود که آبهای تالاب ازراههائیکه مهاجران بران گذر کرده آمده اند تابه این مغاره آمده و بعد ازانکه این را مانند حوض انباری پر کرده بوده ازدهنهٔ این چاه به بحر میریخته است . این چاه ازچاههای معمولی کنده گی دست بشر هیچ فرقی نداشت . بدرون آن درامدن غیر قابل مینمود . مشعله هارا بدهن غار گرفتند دردرون آن چیزی ندیدند . مهندس یك پاره چوب در گرفتهٔ رانجاه انداخت . شطهٔ چوب پارهٔ مذکور دیوارهای درون چاه را روشن کرده تابه پایان رفته ازجزی که کرده معلوم شد که به آب بحر تماس نمود .

اززمان سقوط چوب شعله ور مهندس عمق چاه مذکوره رانودقدم تخمین نموده سیروس سمیت گفت :

— این است که اینجابرای ما مسکن بسیار عالی میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 183 of 558

زه ده ثون — امامهندس افندی اینراهم بدانیدکه اینجا مسکن دیگر جانور بود !

مهندس — چه کنیم ، آن جانور ازین چاه فرار نموده ، ازوا گاه خودرا بما گذاشت!

پانقروف — درین وقت بجای توپ ، سگ بودن خودرا آرزو میکنم تابدانم که سبب عوعوهٔ او چیست .

سیروس سمیت بسوی سگ خود دیده آهسته تر گفت :

— بلی توپ در بسیار چیزها ازما کرده زیاده تر واقف میباشد .

حالا قسم اعظم آرزوی مهاجران گویا بسر رسید . هرچند بسبب کمئی روشنی مشعله ها جسامت وقابلیت آن بخوبی دانسته نمیشود ولی بازهم معلوم میگردد که بادیوار هائیکه دران بزنند براو تاقها و دالانها تقسیم آنها ممکن است اگرچه درینوقت مغاره مرطوبست ، ولی چون بعد ازین آب دران نمیآید درکم وقت رطوبت آن زایل میشود .

حالا دو نقطهٔ مشکل میماند : یکی مسئلهٔ روشن کردن مغاره . دوم آسان کردن درامد و برامد آن . از سقف مغاره سوراخ کشادن ممکن نیست . زیرا برسر آن به ستبری صد متر سنگلاخ موجوداست . اگر بشود باید که از جهت جبهه یعنی ازطرف دیواری که بسوی بحراست پنجره باز شده ضیا گرفته شود . مهندس از وقتیکه از مدخل مغاره درامده مسافهٔ راکه قطع نموده بذهن خود حساب کرده دانستکه دیوار مغاره بطرف دریا بسیار کافت وستبر نیست . هرگاه پنجره باز کردن ازینطرف ممکن شود درواز ، وزینهٔ خروج ودخول نیز آسان میشود . مهندس این فکر خودرا برفقای خود بیان کرد . پانقروف گفت :

— موسیو سیروس بکار آغاز کنیم . آلات تم بامنست . من راه سوراخ کردن این دیوار را پیدا میکنم . آیا ازکجا بزدن آغاز کنم .

مهندس چقور تر وفرو رفته ترین جاهارا نشان داده گفت :

— ازینجا .

کشتیبان تنومند بکوشش جانسپارانهٔ بکار آغاز نهاد بقدر نیمساعت کوشش نمود سنگ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 184 of 558

های بسیاری را بهر طرف پراند . بعد ازان کلنگ را ناب گرفت . آنهم چون مانده شد زه ده تون بسنگ کنی آغاز نهاد بقدر دوساعت این عملیات دوام ورزید . کار بدرجهٔ رسیده بود که مهاجران نومید شوند که درین اثنا یك ضربهٔ میل آهنین زه ده تون سنگرا شکافته میل از سوراخ بخارج افتاد .

همه مهاجران بیك زبان (هورا ! !) گفته فریاد برا وردند صداهای شان در سقف مغاره طنین انداز گردید . کلفتی دیواریکه سوراخ شده بود درینجا سه قدم بود . مهندس از سوراخ بخارج نظر انداخت . از ساحل بقدر نود قدم بلند بودند . ازین دیوار طبیعی سنگلاخ بقدر دوصد قدم یك میدان ریگزار صاف و همواری تالب دریا دوام مینماید . بعد ازان آبنای کوچك ، بعد ازان جزیرهٔ سلامت ، بعد ازان بحر محیط جلوه گر بود .

از سوراخ یك ضیای شدتناکی درامده مغاره را بصورت بسیار لطیفی لمه دار نموده طرف چپ مغاره بدرازی صد قدم ، وعرض وارتفاع سی قدم بود . طرف راست آن خیلی وسیعتر و بلندی سقف آن بقدر صد قدم می آمد که درینطرف ستونهای سنگی طبیعی بسیار عجیب وغریبی نیز موجود است . اگرچه سقف و دیوارها وصحن وستونهای این مغاره بصورت منتظم وهندسهٔ مکمل صنعی نیست ولی هیئت مجموعهٔ آن خیلی لطف قلبخشاست .

مهاجران از بسیاری حیرت و اله شده اند . در حالیکه امید یافتن یك مغارهٔ کوچکی را داشتند یك قصر طبیعی دلفزایی یافتند . ازدهن هرکس ندا های مسرت میبرامد . سیروس سمیت گفت :

— رفقای عزیز من ! بعد ازانکه این مغارهٔ خودرا بدرجهٔ کافی روشن ساختیم در طرف چپ اوتاقها وتحویلخانه های خودرا میسازیم . ومیدان جسیم طرف راست رابرای خود مادالان تجربه خانه وموزه خانه اتخاذ میکنیم .

هاربر — آیااین جاراچه عنوان خواهیم داد ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 185 of 558

مهندس — غرانیت هاوز . [یعنی قصر سماقی .]

درین اثنا مشعله هابه تمام شدن رسیده بود ، لهذا پیش ازانکه مشعله هاخاموش شود برامدن لازم است . بقیهٔ کاررا برای روز دیگر میگذارند پیش ازرفتن سیروس سمیت بازبرسرچاه مذکور بیامد . بدقت گوش بران نهاد ولی هیچ چیزی نشنید . درمیان آن بازیك مشعلهٔ انداخته داعی شبیه یك چیزی ندید . پس چنان معلوم میشود که جانوریکه درین مغاره بود وتوپ بران عوعوه میکرد خود را بچاه انداخته بسبب منقطع شدن آب ازچاه به بحر فرارکرده رفته است .

اما مهندس بحیرت بسوی چاه مذکور نظر دوخته هیچ چیزی نمیگفت . پانقروف به اونزدیکشده گفت :

— موسیو سیروس مشعله هاخاموش میشود .

مهندس — چون چنینست برویم .

مهاجران ازراهیکه فرو آمده بودند پس ببالاشدن آغاز نهادند توپ در پیش پیش میرفت بمشکلات براه میرفتند . تابه مغارهٔ نخستین بالایی رسیدند درانجایکقدری مکث وآرام نموده بازبرفتن آغاز نهادند . هرانقدر که بالامیبرامدند هواسردترمیشد . در دیوارهاو بوصو نهاقطره هـای آب باقی نمانده بود . مشعله ئیکه بدست ناب بود خاموش گردید . مهاجران به استعجال مجبورشدند . مشعلهٔ دیگر نیزروبخاموشی نهاده بود که مهاجران ازدهنهٔ مجرای قدیم تالاب غرانت برامدند .

باب نوزدهم

نقشه ویلان سیروس سمیت — برون غرانیتهاوز — زینهٔ ریسمانی — تخیلات پانقروف — سبزه های خوشبو — تبدیل مجرای آب — نظارت بحیرهٔ غرانیتهاوز — آب جاری درغرانیتهاوز

روزدیگر مهاجران به اصلاح مسکن نوخودشان یعنی (غرانیتهاوز) گذرا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 186 of 558

نیدند . مهاجران درباب ترك کردن شمینه هاو آمدن به این مسکن جدیدخودشان که دست قدرت آنرادرمیان اینچنین یك دیوارسنگی غریبی که ازهرگونه تعرض وباد وباران وبحر محفوظ ومصون است انشانموده خیلی آرزوواستعجال میکردند. امافکر مهندس اینست که شمینه هارانیزسراسر ترك نکنندو آنرابرای بعضی عملیات جبه یك کارگاه جسیمی اتخاذ کنند .

کارنخستین مهندس این شدکه بسوی ساحل رفته دیوارطبیعی سنگلاخ غرانیترا ملاحظه کنندکه سوراخ غرانیتهاوزدرکدام جای ساحل تصادف میکند. آهنی که از دست ژه ده ئون خطا خورده بساحل افتاده بود رهبر آشکاری برای مهاجران بودکه بواسطهٔ آن تعیین موقع آسان گردید. آهن به آسانی یافت شد. درجائیکه آهن افتاده بود هشتاد قدم بلندتر ازان دردیواریك سوراخی مشاهده میشد. که ازحالابعضی کیو تران دران رفت و آمدرابنا نهاده بودند .

فکرمهندس این بود که مغاره رابپنج قسم ویك صالون تقسیم کند. ازطرف ساحل پنج پنجره ویك دروازه بازکند . پانقروف لازم بودن پنجره هارا تصدیق و قبول نمود ، امامعنای لزوم دروازه راندانست که چیست . زیرادروازهٔ غرانیتهاوزرا عبارت ازمدخل مجرای تالاب که دربالاست میداند . مهندس گفت :

— دوستان من. فکرمن آنست که آن مدخل رابتمامها سد وبندکنیم که هیچکس آنرانه بیند وندانند. حتی دروقت لزوم درپیش مجرای جدیدی که بازکرده ایم یك سدی ساخته مدخل قدیم راسراسردرزیر آب پنهان سازیم. زیراچنانچه ما ازین راه رفت و آمد میتوانیم برای دیگران نیز آسانست .

پانقروف — خوب ازکجارفت و آمدکنیم ؟

مهندس — ازینطرف یك زینه میسازیم. وقتیکه زینه رابرداریم آمدن هیچکس درینجاممکن نمیشود .

پانقروف — آیابه اینقدر احتیاط ازچه لزوم می بینید ؟ تابحال ازجانورها چیزی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 187 of 558

ضرری بما نرسیده . جزیرهٔ ما نیز مسکون نیست که از مردم وحشی بومی آن اندیشه کنیم .

مهندس — آیا ازین بخوبی امین هستید ؟

پانقروف — چون همه اطراف جزیره را گردیدیم قطعیاً امین میشویم .

مهندس — بسیار خوب ، گیریم که در جزیره انسان نیست اما از خارج آمده میتواند . اینطرفهای بحر محیط بسیار تهلکناک است . بنابرین باحتیاط حرکت کردن اولاتر است .

پانقروف رای مهندس را پسندید ، و بکار آماده گردید . نقشهٔ مهندس درباب تعمیرات غرانیت هاوز ازینقرار است : اولا در دیوار طرف پیش روی مغاره پنج پنجرهٔ بسیار مکملی بالك دروازه باز کردن . و در صالون یعنی دالان بسیار بزرگ طرف راست مغاره نیز یك پنجرهٔ بزرگی کشیده هر طرف مغاره را خوب ضیادار ساختن . این پنجره ها چون نام بجهت نقطهٔ شرق ناظر میباشد شعاعات نخستین شمس خاوری همیشه دران انعکاس میکند غرانیتهاوز چون درمابین سنکستانی که شمینه ها را تشکیل داده . و خم نهر مرسی واقعشده لهذا بادهای مدهش شمال شرقی معروض نمیباشد . ذاتاً مهندس پنجره ها را چون باچوکاتها و پله های محکم تزئین میدهد از ازو به بسیار مضبوطی سد و بسته میشود که بادها مقاومت میتواند .

اول کاریکه مهاجران به آن شروع کردند سنگ کنی بود که پنجره ها را باز کنند . سنگهای دیوار غرانیتهاوز خیلی سخت بود که با آهن و کلنگ شکافتن آنها مشکل و دیر میشد . لهذا از نیتروغلیسرینی که بدست مهندس موجود بود مقدار کمی استعمال کرد پنج پنجره و یك دروازه ، و یك پنجرهٔ بزرگ را باز کردند . سوراخهائیکه باز شده بود اطراف و کنارهای آنرا یك شکل منتظمی دادند و بعضی جاهای آن که بگل و خشت محتاج بود تعمیر نمودند . در ظرف یکچند روز همهٔ این کارها را به انجام رسانیده پنجره های باز غرانیتهاوز ضیا و هوای صافی را در مغاره جاری ساخته رطوبت و عفونت آنرا سراسر زایل نمود .

بنا بر پلان مهندس مغاره بر پنج قسم تقسیم میشود . قسم اول عبارت از جائیست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 188 of 558

که دروازه وزینه در آنست واین قسم مانند دهلیز خانه شمرده میشود بعد از آن غرفه سی قدم یك مطبخ ، وبوسعت چهل قدم یك اوتاق طعام خوری ، وبوسعت پنجاه قدم یك اوتاق خواب ، ودر پیش دالان بزرگ یك اوتاق مهمان خانه .

این تقسیمات طرف چپ مغاره را سراسر پر نمود . لهذا در مابین اوتاقها ، ومغاره یك رو هروی مانده آنطرف را برای تحویلخانه ئیکه هر نوع ماکولات ومشروبات را دران نگهدارند مخصوص نمودند . مهاجران یك مغارهٔ دیگری نیز بر بالای این مغاره دارند که آنجا را برای گدام چوب وزغال وهر نوع ارزاق تخصیص کردند .

برای اجرا یافتن این پلان مهندس مهاجران باز بخشت مالی وچونه سازی آغاز کردند . چند روز مشغول شده خشت وچونهٔ بسیاری در زیر دیوار غرایتها وزهم آوردند . تا بحال برای رفتن و آمدن غرایتها وزاولا برتیهٔ منظرهٔ وسیعه را مدن وبعد از آن بدرازی دو صد قدم محرار افرو آمدن بیهوده وقت شان صرف میشد . مهندس هاندم فکر خود را بتوقع اجرا نهاده بساختن یك زینهٔ متینی آغاز نهاد .

در اول امر دو سه روز بریسمان سازی مشغول شدند . ریسمانهای گوناگون باریك وکافت و دراز وکوتاه از لیفهای درخت (کوی زوانق) که خیلی محکم وبیجان است ساختند . ریسمانها را در پیش دیوار غرایتها وزآوردند . ویك زینهٔ فراخ با پته پایه های آنرا از چوب محکم درخت سرو ساخته بودند از دروازهٔ غرایتها وزآویخته یك ریسمان باریکتر دیگری را نیز از یك مغارهٔ (١) گذرانیده برای بالا کردن خشت وگل وغیره استعمال کردند . خشتها وچونه ها وچوب وآب وسائر لوازمات را با آن بالا کشیدند وبکار بنائی خود شان آغاز کردند . بعد از یکهفته درون مغاره بموجب پلان وضع مهندس بر اوتاقها ودالان ومطبخ وغیره تقسیم یافت .

همهٔ این عملیات در زیر نظارت مهندس از طرف همهٔ مهاجران بکمال شوق وهمت شطارت اجرا میشد . علی الخصوص با نفروف که گاهی ریسمان سازو گاهی بنا وگاهی سنگ کن میشد بذله گوئیها ولطیفه ها ومزاحهائی میکرد که رفقا را قهقهه ها می آورد .

(١) مغاره چرخهای کوچك غلطك داری را میگویند که برای بالا کردن اشیا را بجاهای بلند بکار آید وریسمان بران به آسانی کش میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 189 of 558

پانفروف بدرجهٔ بر مهندس امنیت واعتماد پیدا کرده که مسئلهٔ ملبوسات وتنویرات راهیچ بخاطر نیاورده تا بساختن راه آهن وتلگراف فکر خودرا دراز نموده بود .

مهندس سخنان پانفروف را بلذت میشنید ، ونیتهای مبالغه کارانهٔ اورا خراب کردن نمیخواست . اما گاه گاهی بیك اندیشهٔ بسیار دور ودرازی فرو میرفت که آنهم عبارت از اندیشهٔ چسان رهایی یافتن شان بود از بجزیرهٔ خالی وتنهایی که از همه راههای کشتیها بر کنار افتاده حتی نام آنهم در خریطه هامذکور نیست که کشتیها به آن نام در انجا بیاید.

در اثنای عملیات هاربر کوشمندی وغیرت خود را نشانداد که تاچه درجه جوهر قابلیت ، نوجوان ، وکوشمند یك پسریست ، زود میفهمد ، زود اجرا میکند .

مهندس رفته رفته به این پسر محبتش زیاد میشد . هاربر نیز بمقابل مهندس روز بروز حس احترامکارانه اش رامی افزود .

تاب بازهان نابست . دا پاصداقت ، جسارت ، وغیرت مجسمه است . افندی خود رابدرجهٔ پرستش دوست میدارد . باپانفروف بزودی عقد رابطهٔ محبت نموده ، ودرمابین شان یك دوستی صمیمی حاصلشده بی تکلف به مصاحبه آغاز نهاده اند .

ژه ده ثون نیز بسیار غیور است هرکار از دستش می آید . زینهٔ غرانیتها وزدر روز بیست وهشتم مایس قطعیاً جابجا گردید . این زینه که بدرازی هشتاد قدم بود بر صد پته پایه تقسیم یافت . مهاجران بزودی بر بالاشدن وفرو آمدن زینه عادت گرفتند .

پانفروف بسببی که در کشتیها بواسطهٔ اینچنین زینه هابرد گلهای بلند بلند بالاوپایان شده درینباب معلم اول دیگر رفقاشده بزودی وآسانی مهارت ومهارسه پیدا کردند ، اما توپ بچاره بسیار بزحمت ودشواری به آن عادت گرفت . تابسیار وقتها حیوانرا برشانه بالاوپایان میکردند . ذاتاً مهندس فکر آنرا داردکه بقوت آب شلاله یك ماکینهٔ جر اثقال ساخته خود راورفقای خود را ازین عذاب بالاوپایان شدن وارهاند .

درین اثنای کارهای متنوعه موسم زمستان نیز نزدیکشده بود . مهاجران درپی ذخیرهٔ آزوقهٔ زمستان خود افتادند . هرروز ژه ده ثون وهاربر یکچند ساعت بشکار

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 190 of 558

مشغول میشوند . صید وشکار خود شانرا اکثردر (بیشهٔ جاقامار) اجرا میکنند، هنوزیك واسطه ئیکه از نهر (مرسی) گذر کرده بتوانند نیافته اند ازانرودرجنگل بزرگ (فاروست) رفته نتوانسته اند . گشت وگذار جنگل مذکوررا برای بهار آینده گذاشته اند . دائاً در بیشهٔ جاقامار نیزشکارهای متعددقانغورو، وگراز، وانواع مرغها موجود میشد . هاربر نیزدرین اثنا دریك طرف جنوب غربی بیشه یك جزاری یافته که دران هرگونه نباتات خوشبو، ونباتات طبی موجود بود . ازهرنوع ورقی آن که برای سینه ، وتب، ومسهل وغیره نافع است بغل بغل درغرابیتها وزمی آورد پانقروف چون اینهارا دید پرسید که :

— این سبزه هابچه کارمی آید هاربر ؟

هاربر — خود رابا آنها تداوی میکنیم .

پانقروف — آیاچه وقت ؟

هاربر — هروقتیکه ناخوش شویم .

پانقروف — مادامیکه درجزیرهٔ ماحکیم نیست چرابیمار بشویم ؟

این سخنرا پانقروف بچنان یك طور جدی وحقیقی گفت که مزح ازو معلوم نمیشد، مگر به فکر پانقروف محقق همین است که ناجوری وبیماری راحکیمها درملکها باخودمی آرند . هاربر اگرچه بجواب پانقروف یك سخنی نیافت ولی برکارخود دوام ورزیده بسی نباتات نافعی دیگر نیزدرغرابیتها وزجمع نمود . حتی درمیان نباتات مذکوره (اوسوه غو) نام نباتی نیز آورده بود که بعد از جوش دادن اعلا یك چای سبزی میشد

دراثنائیکه صیاد هاربر شکار خود دوام داشتند یك روز بیك ملك خرگوش تصادف کردند که بهزاران غارهای خرگوش راحاوی بود . هاربر فریاد برآورده گفت :

— وای ، آشیانهای خرگوشهارابه بینید .

ژه ده ئون — آیاپر خواهند بود یاخالی ؟

ژه ده ئون وهاربر درنزد آشیان هانزدیك شدند . ازانجادفعةً بقدرصدها

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 191 of 558

خرگوشها بهر هرطرف بدویدن شدند . بچنان سرعتی بدیگر غارها وطرفها پنهان شدند که توپ نیزیکی ازانها را گرفته نتوانست . ژه ده ثون خیلی بهوس گرفتن یکچند دانهٔ ازانها افتاده خواست یك دامی در پیش آشیان آنها بگذارد ، ولی دام راباچه بسازد ؟ هیچ ! والحاصل باوجود آنهم ازسعی وکوشش وانه ایستادند تا بهمت توپ وتك ودو خود چارعدد خرگوش راتلف کرده توانستند .

بوقت شام محصول شکار خود را بغرانیتهاوز آوردند . طعام شام راهمین محصول تشکیل نمود . وهم چون به آشیان بزرگ آن ره بلدی پیدا کرده اند ممنون شدند که هروقت ازانجابدام آورده میتوانند . در (۳۱) مایس پله های پنجره هاودروازه ها راساختند . کار برفرش کردن او تاقها ماند که آنرا هم برای شبهای دراز زمستان گذاشتند . درمطبخ یك اوجاغ خشت پخته نیزساختند . دودکش آنرا نیزازیك تنهٔ درخت کاواك شدهٔ ساخته وسر پنجرهٔ مطبخ رایك سوراخی کرده سردودکش رابیرون براوردند .

مدخل قدیم مجرا راباسنگهای بزرگی سدکردند وبسی چوب وخاشاك وگل و پوصون بران ریخته سراسربند نمودند . ولی نیت مهندس که آبرا پس بالا کرده مدخل راسراسردرزیر آب پنهان نماید درینوقت معطل ماند .

مهندس ازمجرای قدیم نیز استفاده نمود . اززیر مدخل یك سوراخی باز کرده واز تالاب آب دران جاری نمود . راه جریان این آب را نیز خوب تسویه کرده یك جویچهٔ کوچك بسیارلطیفی دردرون غرانیتهاوز جاری ساخت . آب مذکور درپیش مطبخ دریك حوضی جمع می آمدواز انجادریك نالهٔ تاپجاه آخر مغاره رفته به بحر میریخت .

هرچیزی تمام شد . زمستان نیزشدت خودرانشان داد . مهندس آشینه سازی را بیکوقت دیگری ماندہ درینوقت پله های پنجره های خودشانرا تنها باتخته حفظ وستر نمودند . ژه ده ثون دراطراف پنجره ها ازنوع عشق پیچان بعضی نباتات خوش گل خوشبویی کاشته اطراف پنجره هارا به آن تزئین نمود . مهاجران حقیقتاً ازبخت خود شان ممنون هستند . اگرهرچه میکردند به این درجه محفوظ وموافق یك اقامتگاهی پیدا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 192 of 558

نمیتوانستند. منظرهٔ بحره‌ها نیز خیلی لطافت بخشاست. برکانهٔ جماهیر متفقه، دماغهٔ مانیول، دماغهٔ بنجه نظارت دارند. علی الخصوص که جزیرهٔ سلامت نیز در پیش چشم شانست.

باب بیستم

موسم باران — مسئلهٔ ملبوسات — شکار فوق — شمع سازی —
کارهای داخلی غرانیتهاوز — دویل کوچك — رفتن بمعدن
استریدیه — هاربر در جیب خود چه می یابد؟

بداخل شدن ماه حزیران زمستان نیز داخل شد. بارانهای بسیار شدید و بادهای مدهش ظهور نمود. مهاجران قدر و قیمت غرانیتهاوز را حالا شناختند. شبها در چنین هواها ناقابل سکنا نیست. حتی در ایامهای طوفان های بحر در اثنای مد موجهای بحر تا بدرون شمینه درامدن نیز ممکنست. بناءً علیه سیروس سمیت آلات وادوات آهنگری خود شانرا در یك جای محفوظی جا بجا کردن خواست. در ماه حزیران مهاجران بکارهای متنوع مشغول شدند. شکار خشکه و ماهیگیری آب را نیز ترك نکردند. با نقروف از لیفهائیکه ازان ریسمان ساخته بودند دامهای متعدد خرگوش، وقلابهای ماهیگیری ساخت. مطلقا هر روز یکچند خرگوش و ماهی میگرفت. باب شکارهای مذکوررا به پاك کردن، و نمك زدن وقاق کردن مشغول میگردید.

درین اثنا مسئلهٔ ملبوسات بموقع مذاکره درامد. هنوز بهمان یك یك دست البسه ئیکه ازریشموند در برداشتند هستند. اگرچه البسهٔ خود شانرا تابه اینوقت محافظه کرده وپاك نگهداشته اند ولی چون بسردیهای سخت زمستان وبارشها کافی نمی آید مهاجرانرا به اندیشه انداخته است.

تابه اینوقت مهندس به تدارك مسکن و ماکولات مشغول بود، برای اندیشیدن ملبوسات وقت نیافته بود. وحالا نیز چون موسم زمستانست برای تدارك کردن البسه وقت وفرصت نیست. بهمه حال این موسم زمستانرا باید بسر آرند. درسال آینده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 193 of 558

گوسفندهای کوهی را که در کوه فرانقان دیده بودند بدست آورده از پشم آنها البته مهندس یك چارهٔ یافته قماش برای پوشاك خواهد ساخت .

پانقروف گفت — بگذار بابا ! در اتاقهای خود چوب بسیاری افروخته خود را به آن گرم میکنیم .

زه ده ئون — ذاتاً اینقولن ما در گرمترین منطقهٔ متعدله از قرار طول و عرض واقع شده . زمستان بسیار شدتناك نمیشود . در طرف نصف کرهٔ شمالی به این عرض اسپانیا وانا طول واقعشده .

سیروس — بلی همچنین است امادر اسپانیا وانا طول نیز گاهی بزمستانهای بسیار شدیدی تصادف میشود . در نجا نیز ملحوظست که همچنان زمستانهای سخت پیش شود . معافیه چون انجا جزیره است درجهٔ حرارت بسیار تنزل نمیکند .

هاربر — آیا چرا ؟ موسیو سیروس ؟

مهندس — اولاد من ، بحر حرارت صیف را بلع میکند ، و بمثابهٔ یك انبار خانهٔ بسیار جسیمیست که حرارت را در تمام موسم تابستان در خود ذخیره میکند . در موسمهای زمستان آن حرارت را افراز میکند . واز ین است که در جزیره های میان آب ویا سواحل بحر بسیار سردیهای فوق العاده پیش نمیشود .

پانقروف — اینسخنهارا پسان می اندیشیم . حالا اینرا بگوئید که شبها دراز شد . باید یك چارهٔ برای روشنی بیابیم .

مهندس — این آسانست .

پانقروف — آیا مذاکرهٔ آن ؟

مهندس — نی حل کردن آن .

پانقروف — چه وقت آغاز میکنیم ؟

مهندس — فردا .

پانقروف — چسان ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 194 of 558

مهندس — ماهی فوق را صید کرده .

پانقروف — آیا ماهی فوق کاس میسازیم ؟

مهندس — واه ! واه ! توهم چهامیگویی . شمع میسازیم شمع .

این است که فکر مهندس از شکار ماهی فوق گرفتن روغن آنست برای شمع ریزی که قابل اجراست . روغن ماهیان فوق از حد افزونست . چونه وحامض کبریت نیز موجود است . لهذا شمع ساختن آسانست .

روز چارم حزیران روز یکشنبه ویوم مقدسی بود از انرو مهاجران تعطیل اعمال نمودند . مهاجران از نعمایی که به آن مظهر شده اند دعاهای شکر گذاری خود شانرا رفع بارگاه ایزد متعال کردند .

روز دیگر اگرچه هوا مغشوش بود باز هم مهاجران برای شکار فوق بجزیرهٔ سلامت برفتند . آبنارا در حالت جزر عبور نمودند . واز امروز قرار دادند که برای گذشتن این آبنا و گذشتن نهر مرسی یك کشتی کـــکی بسازند .

در جزیرهٔ کك سلامت ماهیان فوق بسیار بودند . صیادها عصاچوبهای برچه دار خود شانرا به اصول وقاعده ئیکه کشتیبان قوماندهٔ میداد استعمال کرده پنج شش عدد آنهارا تلف نمودند . ودر همانجا پوست کرده وروغن شانرا در پوست شان پر کرده بغرانیتها وز آورد ند . پوستهای آنهابرای پاپوش های شان بسیار کار آمد یك پوستی بعمل می آرد . روغنی که ازانها حاصل آمد بقدر سیصد کیلوغرام بود .

شمع سازی به بسیار آسانی بموقع اجرا درامد . سیروس سمیت برای شمع سازی بعملیات دور و دراز ی مراجعت نکرده روغن را باچونه به صابون تبدیل کرد . صابونرا نیز باحامض کبریت معامله کرده در حال کبریتیت کاس آنرا ترسب داد . باقیماندهٔ آن بالطبع سه حامض زیت شد که آنهاهم [حامض اوله ئیك] ، (حامض مارغاریك) ، و (حامض سته ریك) بود . اول آن چون بحال مایعیت بود بواسطهٔ تضییق تفریق گردید . دوحامض دیگر که باقی ماند جسم سوزندهٔ شمع را تشکیل نمود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 195 of 558

شمعسازی در بیست و چار ساعت به انجام رسید. بعداز بسیار مذاکره و مشاوره قنیل شمعهار الزلیتی که از ان ریسمان بافته بودند ساختند. قنیل را مانند قنیلهای شمعهای (اسپرمه چت) با حامض بور معامله کرده شمع بران ریختند.

شمعهائیکه ساخته شد اگرچه سیاه و غیر منتظم بود ولی از شمع های چربوی عادتی بار بار مکملتر بود. درین ماه نزدیک درون غرانیتها و کارها تعطیل نیافت. مهاجران بار به نجاری شروع کردند. بعضی اشیائیکه به آن احتیاج داشتند ساختند. به بسیار زحمت دو عدد قیچی ساخته توانستند که بغیر از ناب و هار بر دیگر رفقا موهای خودشانرا با آن بریدند. بعداز بسیار جد و جهد دو عدد ارّه های دستی ساختند که با آن ارّه ها تخته بریدن ممکن شد با آن تخته چوکی، میز، الماری، آرام چوکی خواب ساختند که اینها اگرچه بسبب بی اسبابی کلفت و غیر منتظم بودند ولی کار آمد و متین چیزهائی بودند.

بسترهای خواب مهاجران از (نردستر) نام نبات بحری مرکب است که این (نرد ستر) در کنار های بحر پیدا میشود و یکنوعی از یوصون است. مهاجران ازین نبات مقدار بسیاری آورده بر روی تخته هائی که بمقام چارپائی برای خودشان ساخته اند فرش کردند. مطبخ را نیز بیک حال مکملیتی دراوردند. با اوجاقهای بلند خشت پخته بی، وظروف و اوانی متعدد گلی اشجی باشی ناب بکمال جدیت ایفای وظیفه میکند.

آبهای تالاب غرانت بسبب مجرای نویکه برایش باز شده بر میدان تیهٔ منظرهٔ وسیعه، وریگزار کنار ساحل یکیك جوبی بعمل آورده رفقه مهاجران را بسوی شمال به تعویق می اندازد. لهذا قرار دادند که دو پل برانها به بندند یکیك پلی که بدرازی بیست بیست قدم باشد برانها به بندند. سه چهار روز به این کار مشغول شده پلها را ساختند. اول ناب از پل گذشته به کدام خانهٔ استریدیه که پیش ازین کشف کرده بود رفت. با یك عرابهٔ دستکی ئیکه ساخته بودند از ان استریدیه هائیکه طعام شان بسیار لذیذ میشود یکچند هزار دانه بار کرده بیاورد. استریدیه هارا در آب کم کنار دریا ریختند تا تازه بماند هر روز

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 196 of 558

بقدر لزوم از انجا گرفته صرف میکردند .

پس دیده میشود که جزیرهٔ لینقولن باوجودیکه هنوز همه اطراف آن پالیده نشده بازهم هرگونه احتیاجات مهاجر از ادفع میکند . اگر خوبتر جستجو شود البته بسی مواد لازمهٔ دیگر نیز پیدا شود .

قولونها برای مأکولات ومشروبات خود بسی چیزها تدارك کرده توانسته اند . حتی از اسفندان نام یك نباتی شکر نیز استحصال کرده اند . وبعضی بخهار اختمار کرده یکنوع شرابی نیز از ان حاصل کرده اند . اما یك چیزی کمبودی دارند که علاج آن دروقت حاضر خارج امکانست که آنهم تابحال هیچیك موادی نیافته اند که بجای نان گندم قایم شود . این یك را امید میکردند که اگر در جنگل جنوب جزیره گشت وگذار بکنند البته بعضی اشجاری که مواد مغذیهٔ را که خواص آرد دران باشد پیدا بکنند ولی تایافتن آن از خوردن نان قطعیاً محروم میباشند .

درخصوص نیز عنایت الهی به امداد قولونها رسید که آنهم یافت شدن یکدانه گندم است در جیب هاربر . هاربر یك روزیکه چاك وپارهٔ البسهٔ خود را میدوخت در دامن جاکتش درمابین استر وروبهٔ دامن یك جسمی کوچك سختی حس کرد بکار دآنجا را پاره کرده دید که یکدانه گندم است . رفقاهمه یکجا نشسته بودند وازمسئله های مختلفه بحث میراندند . هاربر گفت :

— موسیو سیروس بفرمائید شما را یکدانه گندم بدهم .

مهندس — چه ؟ یکدانه گندم ؟

هاربر — بلی ، موسیو سیروس ؛ اما چه فائده یکدانه گندم .

پانقروف — خوب اولادمن ! آیا با این یکدانه گندمك تان ماچه ساخته میتوانیم .

مهندس — ما با آن یکدانه گندم نان ساخته میتوانیم نان !

پانقروف — قح ، قح ، قح !!! چرا نمیگوئید بگوئید نان ساخته میتوانیم ؛ حلوا ساخته میتوانیم ، بقلوا ساخته میتوانیم . علی الخصوص حلیم ! درموسم زمستان چه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 197 of 558

اعلاطعامیست ! ! هاهاها !

هاپرتامیخواست که دانهٔ گندم را بیندازد ، سیروس سمیت از دستش ربوده بعد ازانکه خوب معاینه کرده و درست وسالم بودن آنرا دانسته ازپانقروف پرسیدکه :

— آیامیدانیدکه یك دانه گندم چند خوشه حاصل میکند ؟

پانقروف — یك خوشه .

مهندس — نی ، ده خوشه . آیامیدانیدکه دریك خوشه چند دانه گندم است ؟

پانقروف — اگرراست بگویم نمیدانم .

مهندس — حدوسطئی آن هشتاددانه است که به ایخساب هرگاه ماهمین یکدانه گك گندم رابکاریم هشتاددانه گندم حاصل میگیریم . و چون دیگربار بکاریم ششصد و چهل دانه میگیریم . درسوم بارکه کاشتیم یکصد ودوازده ملیون دانه ، درچارم بارچار صد ملیاردانه بوجودمی آیدکه درانوقت آسیاوانئی تانرا به بینیم که چه میکند !

رفقای سیروس سمیت سخنان اورا شنیده دوچارحیرت میشدند مهندس برسخن خود دوام نموده گفت :

— این است عزیزان ، برکت محصولات زمین به ایندرجه بافیض است ، علی الخصوص برکتی که درمحصول خشخاش وتوتونست ازگندم بارباره علاوه تراست . زیرا یك دانه تخم خشخاش سی ودوهزاردانه حاصل میکند . خوب این رابگوئید پانقروف که آیامیدانیدکه چارصد ملیاردانه گندم چند پیمانه است ؟

پانقروف — نی نمیدانم چیزیکه میدانم ، احمق منست وبس .

مهندس — ازسه ملیون پیمانه زیاده تر .

پانقروف — چه ؟ سه ملیون ؟

مهندس — بلی .

پانقروف — آیادرچارسال سه ملیون پیمانه ازیکدانه گك ؟

مهندس بلی ، درچارسال . وچنانچه من امید میکنم اگردرسال دوبارمحصول

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 198 of 558

برداریم دردوسال .

پانقروف برینـخن یك (هورراراا !)ی بسیار مدهشی براورده سکوت نمود.

مهندس — این است هاربرکه تو بایك خدمت بزرگی کردی ، دوستان من به این یك خوب بدانیدکه هرچیز برای مابکارمی آید ، هرچه که بیابیدفوائد آنرا از نظر دور نکنید . خوب هاربر ، آیا این گندم درلای جاکت توچسان درامده ؟

هاربر — درریشموند پانقروف یکدوکبوترصحرایی برای من آورده بود ، برای آنهاازبازار دانه خریده درجیب می آوردم البته کدام دانه ازسوراخ جیبم درخارج درامده باشد!

پانقروف — امین باشید موسیوسیروس اگرهمچنین یك دانه گك تخم توتون بدستم بیفتد بازخواهید دیدکه من آنراچسان محافظه خواهم کرد ؟

مهندس — حالا میدانیدکه این دانه گك نازدانه گك راچه میکنیم ؟

هاربر — این دانه گك نازدانه گك را میکاریم نی ؟

ژه ده ثون — هم به بسیاردقت وکمال اعتنا زیرا ذخیرهٔ ماهمین دانه گك نازدانه گك است.

پانقروف هماندم بکار آغاز کرد . درمنظرهٔ وسیعه بسیارمناسب یك جای انتخاب کردند . خاك رابسیار خوب کندند سنگ وخاشاك وعلف بیگانهٔ آنرابدقتی که گویاباغ رامی چینند پاك کردند . حتی از بسیاری احتیاط که کدام کرم مرمی نباشد بچنند . یك قدری چونه نیزباخاك آمیختند . دانه گك نازدانه گك رابه بسیارچف وکف درخاك وطوبتناك زمین فروبردند . دراطراف آن یك کتارهٔ معتنایی نیزکشیدند . پانقروف یك (مترس) ترسناکی نیزبران برای ترسانیدن مرغان برپانمود .

مهاجران این کارهاراتاچه درجه هیجان قلب ، و اضطراب جان اجرامیکردند که به بیان نمی آید . پانقروف اگرچه مسئلهٔ کبریت یکدانهٔ نازدانه را بیادآورد ولی این یکدانه گك به آن یکدانه گك نمیماند . زیرا اگرمحصول ندهد دگرچیزی نیست که جای آنرابگیرد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 199 of 558

باب بیست و یکم

یکچند درجه پایانتر از صفر — گشت وگذار جبه زار جنوب شرق — منظرهٔ بحر — مکالمه دراستقبال بحر محیط کبیر — منفسها — کرهٔ زمین چه خواهد شد ؟ — شکار — تادور — مد وجزر .

پانقروف نام موضع کشت دانه گك نازدانه را « کشتزار گندم » نهاده هیچ روزی نبود که یکبار آنرا زیارت نکند . وای بر حال کرمی ویا دیگر خزنده ئیکه درانحوالی دیده شود !

در آخر ماه حزیران هوا زیاده سردی پیدا کرد . درجهٔ حرارت سانتیمزاد از صفر یکچند درجه فروتر آمد . فردای آن سی ام حزیران بود که برابر با [٣١] کانون اول منطقهٔ شمالی می آید . معلوم است که فردا سرسال میلادیست .

سرسال بسیار هوا سرد شد . تالاب غرانت بتمامها انجمادیافت یك قسمی از نهر مرسی یخ بست . چندبار مهاجران بجمع کردن هیزم مجبور شدند . پانقروف از بیشهٔ جاقامار وکوه فرانقلن چوب وزغال سنگ بسیاری درغرانیتهاوز جمع آورده بود که قدر وقیمت آنرا مهاجران درماه تموز شناختند . زیرا درچارم ماه مذکور سرما بدرجهٔ شدت نمود که سانتیمزاد از صفر به (١٣) درجه تنزل نمود . مهاجران در دالان نانخوری غرانیتهاوز یك بخاری خوش اختراع بزرگی ساختند . روزها را در کنار بخاری مذکور بسر می آرند .

درموسم سرما قدر وقیمت مهندس در نظر رفقای شان بیشتر گردید زیرا اگر آن جویك آب را از زیر تالاب غرانت بدرون غرانیتهاوز نمی آورد مهاجران تشنه می ماندند . چونکه آب تالاب تنها سطح خارجی آن یخ بسته از زیر آن دایما آب جاری درغرانیتهاوز می آید وحوض باصفای غرانیتها وزرا پر کرده ازانجا بجاه میریزد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 200 of 558

باوجود سردی هوا ها ، مهاجران برای برامدن وگشت وگذار کردن حاضر و آماده شدند . جائیکه میروند جبه زاریست که درمابین نهر مرسی ، ودماغهٔ نجه واقعشده . درین جبه زار البته که مرغ های آبی مختلفه بسیار است . بلکه شکارهای تازهٔ خوبی بدست آرند .

جائیکه رفتن آنرا آرزو دارند هشت نه میل مسافه دارد . که برای برگشتن نیز هانقدر مسافه را پیمودن لازم می آید . دیگر اینکه به اینطرف هنوز نرفته اند ، وراه وجاه آنرا نمیدانند . بنا برین قرار دادند که همه یکجا بروند . بوقت صبح تیرها وکمانهای خودشانرا بدوش انداخته ، وعصا چوبهای سرنیزه دار خودشانرا بدست گرفته ودل های خودشانرا باچیزی مأکولات نیز فراموش نکرده وسگرابه پیش انداخته حرکت نمودند .

برای رفتن بمحل مطلوب کوتاه ترین راهها گذشتن بر روی یخها از نهر مرسیست . ژه ده نون گفت :

— حالا اگر چه میگذریم اما این گذشتن مادر وقت یخ بندیست انجا رابی پل ماندن جائز نیست . لهذا این کار پل ساختن نیز در میان نقشهٔ کارهائیکه بعد ازین بسازند نیز داخل گردیده .

مهاجران در موقع جزیره که درختان آن بابرف مستور وباوجود آنهم مانند زمرد سبز اند این اول بار است که قدم مینهند . هنوز بقدر یك میل نرفته بودند که از بیشه زار بهم پیوست یك گله حیوانات چارپا برامده بسرعت فرار نمودند ، هاربرجون انحیوانات رادید شناخته گفت :

— اینها (کولیو) نام روباه هائیست که از روباه های عادتی بزرگتر وهم موذی تر میباشند که درمابین (۳۰) و [٤٠] درجه های عرض پیدا میشوند . توپ جین تاحال انچنین حیوانات را ندیده بود حیران بسوی آنها دیده در پی آنها ایستاده پانقروف پرسید که :

— آیا خورده میشوند ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 201 of 558

هاربر — نی خورده نمیشوند . زیرا طبیعیون برای جدا کردن اینهارا از جنس سگ هنوز کامیاب نشده اند . چونکه هنوز معلوم نشده که حدقهٔ عینیهٔ اینها آیا مضی میباشد یا مظلم؟

مهندس از شنیدن این مطالعهٔ فنیهٔ هاربریك تبسمی کرده بر ذکای خارق العادهٔ او حیران ماند . پانقروف چون همهٔ حیوانات را از نقطهٔ نظر خوردن می بیند به این مضی و مظلم هاربر هیچ فکر ندوانید . اما اینقدر به اندیشه افتاد که اگر بسال مرغانچه ها ساخته شود و مرغان دران به پرورانند از دست این دزدهای چارپاها به احتیاط حرکت باید کرد .

ازدماغهٔ اول که دور نمودند مهاجران بیك ساحل بسیار بزرگی واصل شدند . ازوقتیکه حرکت کرده اند تابحال دوساعت گذشته است . سیروس سمیت ورفقایش بسببی که راه رفته اند سردی را هیچ حس نکرده بودند . آسمان بسیار صاف ودرخشان بود . باد نبود . شمس از کنار افق بحر محیط طلوع نموده بود ، ولی شعاعات زرینش هیچ گرمی نداشت .

بحر راکد بود . لطافت رنگ دریا نیز شایان تماشا بود که ضیای شمس باسطح آن امتزاج نموده یك منظرهٔ روح فزایی تشکیل مینمود . دماغهٔ نجه چارمیل پیشتر نمایان بود . جبه زار طرف دست چپ ما بر تو آفتاب یك شکل آتشینی گرفته بود . چارمیل بطرف غربی گفته درختهای انبوه جنگل فاروست نمایان میشد . درینطرف جزیره درزمان طوفان هیچ یك کشتی نزدیك شده نمیتواند . زیرا ازهرطرف بباد معروض است ، وازرنگ آب آن نیز چنان استدلال میشود که آبهای اینطرف فوق العاده عمیق وچقور باشد . انسان درنجا در موسم خود را در یك جزیرهٔ خالی بحر منجمد شمالی گمان میبرد . مهاجران طعام صبح خود شانرا درهمین موقع صرف نمودند . تاب بزودی از خس وخاشاك یك آتشی افروخته گوشتی که باخود برداشته بودند گرم کردند . چای (اوسوه غو) رانیز حاضر کردند .

درانثنای تناول طعام متصل اطراف را از نظر تدقیق میگذرانیدند . ژه ده نون

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 202 of 558

میگفت که :

— اگر ما اول به اینطرف می افتادیم ، در حق جزیرهٔ خود اعتقاد بدی پیدا میکردیم .

مهندس — بلکه جزیره را پیدا هم کرده نمیتوانستیم . زیرا بحر اینطرف بسیار عمیقست . دیگر اینکه در ینطرف مانند شمینه هایك سر پناهی نیز نمی یافتیم . اگر بدریا می افتادیم محو میشدیم .

ژه ده ثون — باوجودیکه جزیره خیلی کوچك است ، باز هم در اراضی آن موجود بودن اینقدر تضاد طبایع شایان حیرت یك مسئله ایست . جهت غربی جزیره عادتاً اراضی مکسیقا میماند . و اینطرف آن به صحراهای افریقا مشابهت میرساند !

مهندس — بلی ژه ده ثون منهم حیرت کردم . هم شکل این جزیره نیز شایان دقتست . اگر بگویند که این جزیره در یکوقتی قطعه بود و بعد از ان خورد شده شده جزیره شده است باور میشود .

پانقروف — اما عجب چیزها میفرمائید ! در میان چنین بحر محیط آیا قطعه چسان میشود ؟

مهندس — چرا نمیشود ، اوسترالیا ، وایرلاند جدید و دیگر جزیره ها در یکوقتی یکیك قطعهٔ بودند بعد از ان بسبب حرارت مرکزیهٔ ارض قسم اعظم آنها در زیر آب فرو رفته بسیاری از جزیره ها بوجود آمده است .

پانقروف — پس چنان معلوم میشود که جزیرهٔ لینقولن نیز از همچنان جزیره هائیست که قطعه بوده و باز جزیره شده است .

مهندس — محتملست ، زیرا در جزیرهٔ ما اینهمه اختلاف طبایع اراضی و محصولات نیز بران دلیلست .

هاربر — علی الخصوص باوجود کوچکی جزیره به اینقدر چه موجود بودن حیوانات مختلفهٔ وافر را در ان چه میگوئید ؟

مهندس — بلی اولاد من ، گفتهٔ شما راستست . اینقدر کثرت حیوانها ، واختلاف انواع آن دلیلست برینکه این جزیره نیز در یکوقتی قطعهٔ بزرگی بوده و بقوهٔ برکانیهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 203 of 558

حرارت مرکزیهٔ ارضیه قسم اعظم آن درزیر بحر درامده کوچك شده است .

پانفروف — دگر اینراهم بگوئید که یك روزی از روزها قسم باقیماندهٔ آن نیز محو شده خواهد رفت .

مهندس — های های ! هیچ شبهه نیست که یك روزی محو شده درزیر دریا رود . ولی مزدورکاران چابکدست طبیعت دیگر بسی جزیره هایی خواهد ساخت !

پانفروف — وای ، وای ! این را بشنوید ! مگر این چنین صنعتکاران ومزدور کاران جزیره سازنیز در دنیا موجود بوده است وما خبر هم نداریم ! قاح ، قاح ، قح ، قح ، قح .

مهندس — خنده مکن پانفروف . (قورای) نام بعضی حیوانات کوچکی موجود است که آنها درزیر دریا حاصل میشوند . به بسیار زودی افزونی میگیرند ، وزود بجان میشوند . همان قسم بجان آن مانند سنگ تصلب میکنند و برهمدیگر چسپیده بمرور زمانهای بیشمار جزیره ها تشکیل میدهند . در بحر محیط جزیره هائیکه از (قورای) متشکلست خیلی بسیار است . مثلا جزیرهٔ (فالر مون لوز) از جزیره هائیست که از (قورای) تشکیل یافته است . نمك بحر ودیگر موجودات بحریه نیز با آنها منظم آمده در زیر بحر بعضی اجسام صلبه بوجود می آید که سختئی آن باسختی سنگ غرانیت معادلست . جزیره های ارض در اولها بتأثیر حرارت مرکزیهٔ زمین بوجود می آمدند . اما چون درینوقت دیده میشود که بسی کوههای آتشفشان خاموش شده اند از همسئله استدلال میشود که حرارت مرکزیهٔ زمین شدت خود را تنقیص کرده است . بناءً علیه بعد ازین قطعات وجزایر باتأثیر حرارت نی بلکه بسایهٔ جمع آمدن بسیاری از حیوانات (میقرو سقو پیك) بمیدان می آید بنابرین بعد از بسیار عصرها درداخل بحر محیط اراضی ئیکه از خرمنهای [قورای] متشکل شده بظهور می آید ، و مسکون شدن آن نیز قطعیاً داخل احتمالاتست .

پانفروف — اما بسیار دیر بعد میشود !!

مهندس — برای عمر ما وشما دیر است اما برای عمر کائنات دیر نیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 204 of 558

هاربر — اما کرهٔ زمین بدیگر قطعه چه احتیاج دارد . قطعه های موجوده امروز روز برای جمعیت بشریه کافی بلکه زیاده هم هست .

مهندس — درست میگوئید اما درینجا هم یك مسئلهٔ مهمهٔ دیگری هست که آنرا برای شما بیان کنم .

رفقا — میشنویم .

مهندس — ارباب فن چنین حکم میکنند که حرارت موجودهٔ زمین رفته رفته سر زایل میشود که درانوقت بران هیچ مخلوق باقی نمیماند اما درمابین آنها قطعهٔ منازع فیه است جهت ورود برودت است . بعضی میگویند که بعد ازچند هزار سال جهت شمس این برودت وارد میشود ، بعضی را افکار برینست که بسبب غیبوبت حرارت مرکزیهٔ زمین بوقوع می آید که خودمن هم بهمین فکر هستم . مثلا کرهٔ قمر درینباب برای ما یك نمونه ایست که مشاهده میشود ، قمر دراوایل مسکون بوده وبسبب غیبوبت حرارت مذکورهٔ مرکزیه اش برودت گرفته ازذیحیات سراسر خالی ومحروم مانده است وباوجودیکه شمس همه حرارت خودرا بران می تابد ولی هیچ فائدهٔ حیاتیه بران حاصل نمیشود . پس من هم میگویم که یك روزی خواهد آمد که کرهٔ ارض نیز کسب برودت کند . اما این فعل تبرد خیلی آهسته بوقوع خواهد آمد . درانوقت دیده خواهد شد که درقطعه های مسکونهٔ منطقهٔ معتدله نیز همان انجمادیکه درمنطقه های قطبیه بظهور میرسد . وقتیکه برودت بظهور نمودن آغاز نهد درروی زمین یك مهاجرت بزرگی بوقوع می آید . جمعیت بشریه مانند سیلابی که بجریان آید ازطرفهای شمال وجنوب ومنطقه های معتدله یکسر بسوی خط استوا که گرمترین جاهادرانوقت میباشد هجوم می آورند . درانوقت حوالی خط استوا قطعه های مسکون روی زمین میشوند لاپونها ، صامویدها بسواحل بحر سفید التجا میکنند . مردمان قطعه های معتدله بحوالی خط استوا می آیند که آنحوالی گنجایش اینهمه مردمانرا نمیداشته باشد . لهذا حکمت حضرت خلاق کائنات این جزیره های نو برامد یکه (قورای) نام حیوانات صغیره را برای

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 205 of 558

ساختن آنها مأمور فرموده برای مهاجرت عمومی مردمان آنوقت است که در انوقتها بران ساکن شوند. بناء علیه مردمانیکه بسیار عصرها بعد ازین بیایند بحرهای امرو زه روز را قطعه ، قطعه ها را بحر میبینند حتی کوههای [هالایا] را که در آسیا ست یك جزیرهٔ خواهند یافت . مانند قریستوف قولومب برای کشف کره خواهند برامد، چه میکنید رفیقا ، مسئله را دراز کردیم . میخواستیم از قورا بها بیان کنیم به بعضی مسئله های مهمی که از اسرار خالق کائناتست نقل کلام نمودیم .

ژه ده ئون — این فرضیات توعین حقیقت است سیروس .

مهندس — خالق کائنات میداند .

پانقروف — همهٔ اینها خوب ، اما اینرا بگوئید که آیا اینجزیرهٔ ما نیز از خرمن قورای تشکیل یافته است ؟

مهندس — نی جزیرهٔ ما وولقانیك است .

پانقروف — یعنی محتمل است که روزی از روزها حرارت مرکزی او را باز غائب کند .

مهندس — بلی البته .

پانقروف — در انوقت انشاء الله ما هم در ینجا نخواهد بودیم .

مهندس — امین باش پانقروف ، انشاء الله در ینجا نخواهد ماندیم ، رهایی خواهیم یافت .

ژه ده ئون — اما ما در هر حال میباید چنان حرکت بکنیم که در ینجا ماندنی عمری میباشیم .

در ینجا مکالمه منقطع شد . طعام هم به انجام رسیده بود . مهاجران در جای جبه زار داخل شدند . درازی این جبه زار تا بدماغهٔ جنوبی جهت شرقی امتداد مینماید . سطح آن بقدر بیستهزار قدم مربع می آید . جبه زار از گل ولای ، و نباتات مختلفهٔ نی ولخ وغیره ودر بعضی جاها آبهای دندمرکب است . درین جبه زار هیچ یك جویی یا یك نهری جاری نیست . اینقدر آبهای دند بسیار از باران هم حاصل نمیشود . مطلقا در درون خود جبه زار بعضی چشمه هایی موجود خواهد بود .

در اطراف ودرون جبه زار خیلها خیل از مرغان متنوعه ئیکه اشتهای شکم پروری

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 206 of 558

شکاریا نرا بجوش آرد درپرواز بودند . اگر بدست یك تفنگی میبود قسم اعظم این مرغان زده میشد . اماچه چاره که تفنگ نداشتند با تیروکمان مهاجمه کرده بکم شکارا کتفا کردند . ممیافیه صدای تیرچون بالا نمیشود مرغان رم نکرده بخوبی نشان گرفته میشدند وخوب زده میشدند . مهاجران به اینهم قرار دادند که از مرغان بدام آورده ودرکنار تالاب غرات مرغانچه هاساخته مرغان مذکوررا خانکی بسازند واز تخم وچوچه گیری شان استفاده کنند درین جبه زار چون (تادورن) نام مرغها بسیار بودنام آنرا (جبه زار تادورن) نهادند . نزدیك شام بود که مهاجران بعودت حاضر شدند یکساعت از شام گذشته بغرانیتها وزدرامدند .

—﴿ باب بیست ودوم ﴾—

دام — روباه ها — باد شمال غربی — طوفان برف — سبد
سازی — خنکترین زمانها — شکراسفندان — اسرار
چاه — گشت وگذار — یکدانه صاچه .

درجزیرهٔ لینقولن سردیهای شدیدتابه پانزدهم آغستوس دوام نموده درجهٔ حرارت اصلابالاشدن پدیدار نشد دایمادرتنزل بود . درروزهائیکه بادنمیبود اگرچه تایکدرجه بخنك طاقت میشد ولی بعضی روزهائیکه باد میشد خیلی شدت میکرد . پانقروف بسیار افسوس میکرد که از خرسهای پرموئیکه پوستهای شان درچنین موسمها بسیار فائده مند است درجزیره چراموجود نیست ومیگفت :

— البسه هائیکه خرسهاپوشیده اند بسیار گرم پوشاکست اگردرین جزیره تشریف میداشتند پوستینهای شانرا بعاریت از پیش شان میگرفتم .

ناب — خوب اگر خرسهالباس دوش خودرابتودادن نمیخواستندچه میکردی؟

پانقروف — بزورمیگرفتیم ناب آغاچه میشد .

بواقعیکه درجزیرهٔ لینقولن خرس موجود نبود . یابود ولی مهاجران ندیده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 207 of 558

بودند . هاربروتاب و پانقروف احتیاطاً برتبهٔ منظرهٔ وسیعه دامها نهادند . به این دامها وتلکها هرحیوانی که بیفتد مظهر حسن قبول میشود .

این دامها وتلکهای هاربروپانقروف عبارت ازیکیك چقوری بودکه روی آنهارا خس پوشك کرده طعمه بران نهاده بودند . واین چقوریها رادرجاهائیکه نقش های قدم حیوانات بسیار تردیده میشدکنده شده بود . چندروزمتمادیاًدرین دامهاازکو لیو) نام روباه هاافتادند .

پانقروف چون سوم بار نیزافتادن روباه رادران نظرکرد فریادبراورده گفت :

— چه عجب کار! بجزروباه دگرچیزی نخواهیم دید ؟ اینهاچه کارمی آیند ؟

ژه ده ثون — چه میگوئید ؟ آیاپوشاك اینهارانه می پسندید ؟ دیگراینکه وجود شان برای دیگرحیوانات طعمه میشود .

پانقروف ازتارهانیزدامهای خرگوش گیری ساخته درجائیکه مملکت خرگوشها رازه ده ثون یافته بود وضع نمود . لااقل روزیك خرگوش میگرفتند .

درتلکهای بزرگ نیزبقرارگفتهٔ ژه ده ثون لاشه های روباه هارا گذاشته بسی حیوانات مختلفه افتادن گرفتند . درین دامهاازگرازهائیکه درجزیره دیده بودند نیز می افتاد . (به قاری) نام یکنوع حیوان فربه وخوش گوشتی نیزدرافتاد .

دریانزدهم آغستوس حال هوا تبدیل نمود . بادیکی یکبار بسوی شمال غربی گذشت . اگرچه درجهٔ حرارت زیاده شدولی یك برف دهشتناکی باریدن گرفت . باریدن برف سه روزمتمادیاًدوام گرفت . جزیره یك لباس بیضایی دربرکرد . بعد ازسه روزباد طوفان نهادی ظهورکرد . ازغرانیتهاوزتالاطم شدتناك امواج بحرشنیده میشد . بادبرفهارا بهرهرسومی افشاند . درخشکه گردبادهای برف بظهورمی آید . غرانیتهاوزازین دهشتهای سرمامحفوظ مانده بود . مهاجران دایماًبحمد وشکرالهی میپرداختند . زیرااگرغرانیتهاوزنمیبود حال شان بچه منجرمیشد . اگرازخشت وگل خانه میساختند به این بادهاوبرفهاطاقت آوردن آنچنان کلبه های بی اسباب مشکل

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 208 of 558

مینمود . شمینه هااز حالا بلطمه های امواج معروض ماندہ . موجهای شدید جز جزیره گک سلامت راسراسر مستور نموده است .

مدت پنجروز مهاجران مجبور آدر غرانیتها وز محبوس ماندند . زیرا به انجیدن هاوسردیها بالباسیکه داشتند مقاومت کردن ممکن نبود . اماباز هم اوقات خودشان بیکار بسر نیاوردند . نقصانهای کارهای نجاری درون غرانیتها وزرا اکمل کردند بعد از ان به سبد سازی آغاز کردند . درینکار هم ترقیات خوبی نشاندادند . درطرف شمال تالاب غرانت نیهای بسیار نافعی برای سبد سازی یافته بودند . آنهارا آورده وزر کرده انواع سبد هاوصندوقها ، وبکسها ازان ساختند .

درروزهای آخر ماه آغستوس هوا سرازنو تبدل نمود . سردی زیاده شد . طوفان باد خفیفتر شد . مهاجران هاندم ازغرانیتها وزر امدند . اگرچه بقدر دوجب برف برزمین بود ولی چون بسبب سردی منجمد شده بودند . رفتن بران آسان بود . مهاجران برمیدان تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند . چه تبدلات ! همهٔ اطراف ودرختها بایك برف کثیفی مستور شده بود . تالاب غرانت . کوه فرانقلن جنگل فاروست همه را برف باهم در آمیخته بود . شلالهٔ جدید بصورت غیر منتظم یخ بسته شده و ستونهای بلوری درازو کوتاه عجیب وغریبی بظهور آورده بود .

مهاجران گرگ دامها ، وتلکها ، و دامهای خود را دیدن خواستند بسبب که در زیر برفها شده بودند یافتن شان مشکل شد . علی الخصوص اگر درجاهیکه خبر کنده بودند خودشان می افتاد بسیار عجیب یك کاری میشد ! بعداز بسیار تفحص یافتند درون همهٔ آنها خالی بود . ولی بازهم برسر برفها اثر قدم بسیار حیوانات دیده میشد . حتی هاربر درمیان اثرهای قدم حیوانات نقش پنجهٔ یك جانور خونریزی را که از جنس (فلیه ن) نام پلنگ است شناخت . پانقروف پرسید که :

— فلیه ن چیست ؟

هاربر — پلنگ است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 209 of 558

پانقروف — آیا پلنگ در چنین جاهای سرد پیدا میشود ؟

مهندس — بلی ، در امریکا نیز در همین منطقه ها پلنگ میباشد .

هوا رفته رفته کسب اعتدال نمود . برفها رو به آب شدن نهاد باران نیز بارید . برفها را کاملاً شست . مهاجران در پی ارزاق و مأکولات دویدند . چوب زغال ، بادام جنگلی ، چای ، اسفندان و شکارهای متنوع نقل نمودند . در راهائیکه میگذشتند ، خرابیهای طوفان را میدیدند . در جنگل بسیار درختها را دیدند که از بیخ و بن برافتاده . داش کلالی خودشان را باکورهٔ آهنگری ، ودستگاه کیمیاگرئی شان به تعمیرات زیادی محتاج یافتند . شمینه ها از موجهای دریا زیر و زبر شده بودند . اما آلات وادوات آهنگری وغیره که مهندس آنرا در یك جای بلندی محفوظاً نگهداشته بود بسلامت بودند .

مهاجران زغال وچوب ومأکولات خودشانرا باعرابهای دستگئی که ساخته بودند نقل میدادند . به این ذخیرئیکه دوم بار جمع آوردند بسیار پسندیده ومعقول یك کاری کرده بودند زیرا در اواخر ماه آغستوس که مقابل ماه شباط منطقهٔ شمالیست برودت باز کسب شدت نمود . در [۲۵] ماه آغستوس بعد از انکه برف وباران زیادی بارید ، باد یکی یکبار بجهت جنوب شرقی در امده سردی بدرجهٔ نهایت رسید اگر مهاجران میزان الحرارهٔ میداشتند تخمین مهندس را که سانتیگراد را (۲۲) درجه پایانتر از صفر حکم مینمود موافق صحت می یافتند .

مهاجران بمجبوریت از خرابیتها و از بیرون نبرامدند . اکثر اوقات خود شانرا برای صرف نشدن شمع بسیار در کنار بخاری که در دالان گذاشته بودند میگذرانیدند . چند بار اگرچه آرزوی برامدن را کردند ولی نتوانستند . زیرا ریسمان وتخته های زینهٔ شان یك یکباره یخ بسته بود دستهارا میسوزانید . سیروس برای رفقای خود بازیك کار پیدا کرد .

چنانچه تا بحال شکر را تنها بجوش دادن وغلیظ ساختن اسفندان اکتفا میکردند . درینبار مهندس از بیکاری بیگاری را ترجیح داده قند ساختن را پیشه گرفت . اسفندان

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 210 of 558

راخوب بقوام آوردند ودر قالبهاریخته تبلیر دادند قند اعلایی خوش طعمی بعمل آمد سردیهاتابه پانزدهم ماه ایلول دوام نمود . مهاجران دلتنگ شدند . اگرمهاجران یك کتبخانه میداشتند گویایکی از لوازمات عالم تنهایی شان مکمل میبود . امابه این حاجت نداشتند . زیرا مهندس شان یك کتابخانهٔ جاندار وروانی بود . مهندس دایماً از لطیفان فنون اباصنایع بحث رانده افکار رفقای خود راتنویر مینمود .

ازشدت برودت ازهمه زیاده ترتوپ به تنگ آمده است حیوان صادق . در غرانیتهاوز بهیچ صورت نمیگنجید . هر وقتیکه توپ بسوی چاه غرانیتهاوز میرفت بعوعوء آغازمیکرد . سرپوش تخته یی که برروی آن نهاده شده برداشتن میخواست که این حالهای سگ نظر دقت مهندس راخیلی بخود جلب مینمود . مهندس هیچ نمیدانست که درین چاه آیاچه اسرار است . آیاازین چاه بدیگر طرف جزیره کدام رابطه موجود است؟ آیا گاه گاه کدام جانور بزرگ دریایی درین چاه آمده تنفس میکند؟ این است که اینهمه اسرار مجهول مانده . تنهاچیزیکه معلوم است آثار تلاش و هیجان توپ است ازانجاه . آیا تایك سببی نباشد سگ چرا این تلاش وهیجان رانشان میدهد؟

نهایت سردیها منقطع شد . باران وبرف بارید . طوفان شد اما آنهاهم رفع گردید . در نهایت ماه ایلول مهاجران شکار بسیاری کردند . یا نقروف همیشه برای تفنگ ساختن ازمهندس رجامیکرد . ژه ده ثون نیزمیگفت :

— اگراین جانورهای خونریزیکه اثرهای قدم شانرادرجزیره می بینیم موجود باشند به تفنگ احتیاج کلی دیده میشود زیرا محو کردن آنهاراازجزیره قطعیاً لازم باید شمرد .

حالا آنکه فکرمهندس تفنگ رابسببی که آلات وادوات ساختن آن مفقود است بدرجهٔ دوم وسوم لازم میداند . ازان کرده ملبوسات راالزم میشمارد . لباسهائیکه دربردارند بدرجهٔ رسیده که ازپوشیدن برامده است . بهمه حال یك چارهٔ آنرابایدانديشید . مهاجران به فکرملبوسات بودندکه یك واقعهٔ دیگری ظهورکرده هرکس رابمراق واندیشهٔ بزرگی انداخت .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 211 of 558

واقعهٔ مذکور از بنقرار است که در ۲٤ تشرین اول پانقروف در اثنائیکه دامهارا معاینه میکرد در میان یکی از چقور یهای کرگ دام یك په قاری ماده و دو چوجهٔ آنرا یافت.

کشتیبان بکمال ممنونیت بفرانیتهاوز آمده بنابر عادت مزاحانه ئیکه داشت گفت :

— موسیو سیروس ، اعلا یك ضیافت میکشیم . چسان موسیو ژه ده ئون ، شما هم درین ضیافت داخل هستید یانی ؟

ژه ده ئون — بسیار خوب امادرین ضیافت چه میخوریم ؟

پانقروف — په قاری تازه .

ژه ده ئون — بگذار بابا! منهم گمان کردم که درین ضیافت با کیکهای پر کردهٔ سمارو ق دار میخورانی !

پانقروف — چه ؟ مگر شما گوشت په قاری را نمی پسندید ؟

ژه ده ئون — چرا نمیپسندم ، ولی خورده خورده دلزده شدم .

پانقروف — اخبار نویس افندی ، وقتیکه اول بجزیره افتاده بودید برای یك تکه گوشت (په قاری) جان میدادید حالا بدرجهٔ رسید که گوشت په قاری را نمی پسندید !

ژه ده ئون — شما هم دانستید نی ، انسان هیچ وقت شاکر نمیشود !

پانقروف — شما باشید که من و ناب درباب پختن آن مهارت آشپزی خود را صرف کنیم باز به بینید که اگر پنجا های تانرا با آن نخوردید باز بگوئید .

دروقت شام در دالان طعامخوری فرانیتهاوز مهاجران بکمال خوشی و شطارت برسفرهٔ طعام جمع آمدند . کباب و کواج گوشت په قاری بسیار لذیذ شده بود . ناب یکنوع شیرینی بقلوا نمایی ازبادام وقند نیز ساخته بود .

در اثنای جویدن لقمه یکی یکبار پانقروف فریاد براورده گفت :

— وای ، دندانم شکست ! وای ، وای !!

مهندس — چرا ، آیا درمیان گوشت سنگ بود ؟

پانقروف — همچنین معلوم میشود که سنگ باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 212 of 558

(جزیرهٔ پنهان) بنام دیگر (جزیرهٔ الفلوتین)

طول غربی ۱۵۰ درجه ۳۰ دقیقه

عرض جنوبی ۳۴ درجه ۵۷ دقیقه

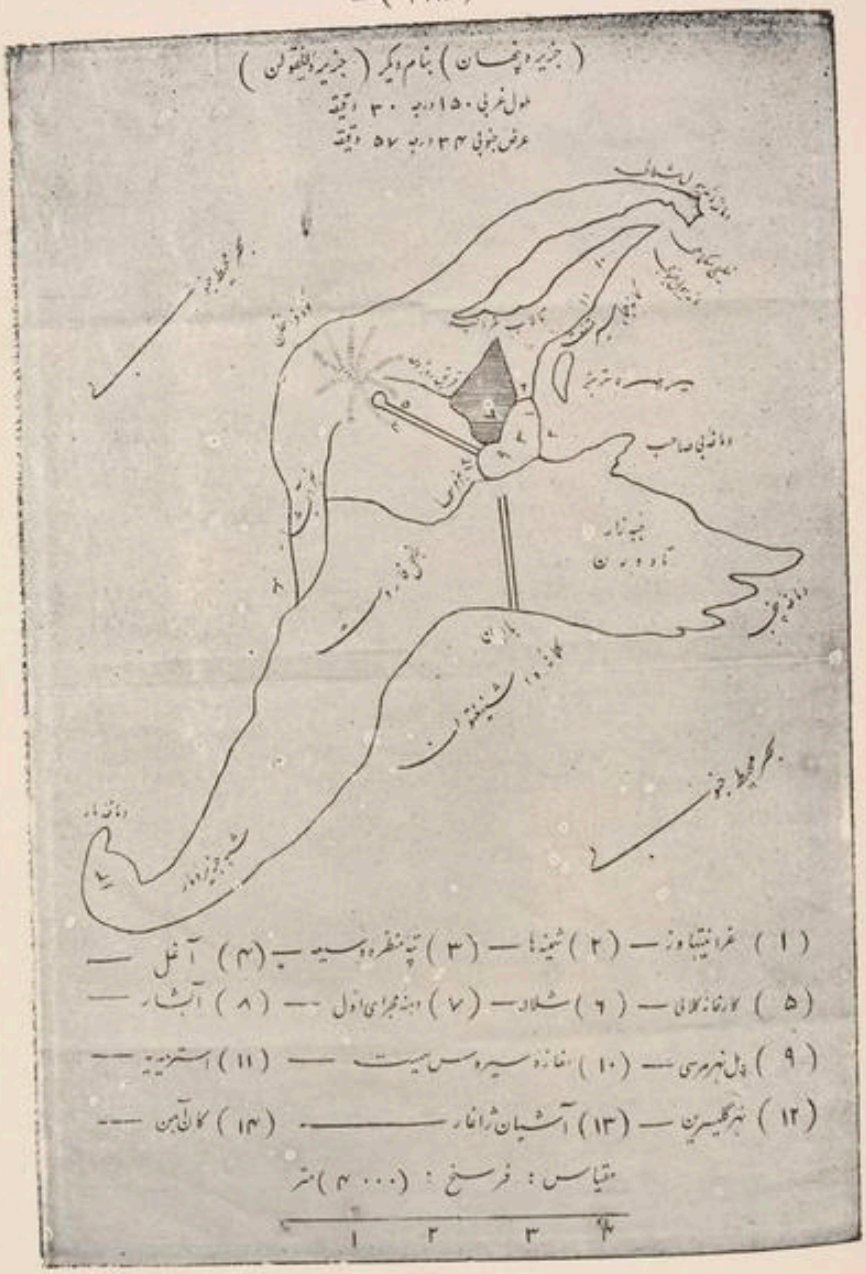

(۱) غرانیتیاوز — (۲) شیفتا — (۳) تپه منظره وسیعه — (۴) آغل —

(۵) کارخانهٔ کلای — (۶) شلال — (۷) دهنهٔ مجرای اول — (۸) آبشار —

(۹) دل نهر مرسی — (۱۰) خانهٔ وسیع وسیع — (۱۱) استریه —

(۱۲) نهر گلیسرین — (۱۳) آشیان ژانار ——— (۱۴) کالی آهن —

مقیاس : فرسخ : (۴۰۰۰) متر

۱ ۲ ۳ ۴

هشتهٔ جزیرهٔ پنهان

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 214 of 558

اینرا گفته وچیزیکه درمیان سوراخ دندانش رفته بود بیرون براورد .
چیزیکه با نقروف از دندان خود بیرون براورده بود . سنگ نی بلکه یك دانه گوهر نی کوچك تفنگ بود .

انتهای

کتاب اول

محمود طرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 215 of 558

جزیرهٔ پنهان

کتاب دوم آدم متروك

باب اول

دانهٔ گله — ساختن یك کشتی — شکارها — تپه — هیچ اثری
ازانسان نیست — شکار ناب وهار بر — سنگ پشت چیه
شده — سنگ پشت گم میشود — ملاحظهٔ مهندس

§

ازوقتیکه مهاجران به جزیرهٔ لینقولن افتاده‌اند تمام هفت ماه میشود. ازابتدای آمدن شان بجزیره تابه اینوقت هر طرف راپالیده اند ، جستجو کرده اند درجزیره هیچ یك اثری که بودن انسانرا نشان بدهد پیدانشده است. حتی از بسیار علامات چنان دیده شده که نه جزیره مسکونست ونه هیچوقت پای انسان بران رسیده است . اما حالا کار یك رنگ دیگری پیدا کرد : چونکه درمیان گوشت ران یك حیوانك کوچکی یك دانه صاچمهٔ کوچکی پیداشد که به این سبب همه افکار مهاجرانرا از روز بر کرده .

این یك مسئلهٔ اشکاریست که یك دانهٔ گله البته ازمیل یك تفنگی برآمده و آن تفنگ هم مطلقاازطرف یك انسانی انداخته شده است .

پا نفروف صاچمه‌راازدندان خود کشیده برمیزماند. رفیقانش همه به حیرت افتادند.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 216 of 558

سیروس سمیت دانهٔ صاچه رابدست گرفته معاینه نموده پرسید :

— آیابفکر شما که اینحیوانکی که این صاچه ازوجودش برامده سه ماهه یك حیوانیست؟

پانقروف — بلی موسیو سیروس ، زیراوقتیکه ازدام گرفتمش هنوزازسینهٔ مادرش شیرمیخورد .

مهندس — چون چنینست هیچ شبهه نیست که از سه ماه به اینطرف درجزیرهٔ مایك تفنگ انداخته شده است .

ژه ده ئون — نی بلکه ده تفنگ انداخته شده است تایك صاچهٔ آن برحیوان اصابت نموده است .

مهندس — پس ازین معلوم شدکه یاجزیرهٔ ما مسکونست ویاآنکه درمیان این سه ماه به اینجایك کشتی بی انسان برامده است ، واین را هم میدانیم که جزیرهٔ ما مسکون نیست . آمدیم برسنکه بجزیره انسان آمده است : آیا این انسانها برضای خود آمده اندیا اینکه طوفان آنهارادرینجاانداخته است ؟ اینمسئله بسیاریسانهامعلوم خواهدشدآیا آیندگان اوروپائیست ، یامالیزیایی ؟ یعنی دوست هستند، یادشمن ؟ اینهم بعدازدیدن آشکارخواهد شد . آیادرینوقت درجزیره هستند یارفته اند ؟ اینست که مادراول امر به تحقیق اینمسئلهٔ اخیره کوشش بایدورزیم . زیرا این مسئله مارابه تحقیق که بسیار اندیشناك میکند .

پانقروف — نی موسیوسیروس، شماهیچ اندیشه مکنید، جزیرهٔ ما مسکون نیست، اگرمیبود بهمه حال یك علامتی ازانسان میدیدیم .

ژه ده ئون — معمافیه اینهم محققست که این حیوانك این گله را ازشکم مادرباخود نیاورده است .

ناب — بلکه دردهن موسیوپانقروف ....

پانقروف — وای ، وای ناب ! مقصدت این است که گویامن ازهفت هشت ماه به اینطرف ازریشموند بدهن خود یك دانهٔ گله رانگهداشته و هیچ خبرنشده ام ها !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 217 of 558

ما شاءالله به این فراست . بیابین اگر درسی و دو دندانم یکش را چنان خراب یافتی که دانهٔ صاچمه دران بگنجد دوازده دانهٔ آنرا بکشیدن شرط میکنم .

مهندس — فکر ناب سراسر خطاست . بجز اینکه بگوئیم در ظرف این سه ماه در همین جزیرهٔ ما یك تفنگ انداخته شده و آن تفنگ هم از طرف انسان انداخته شده دگر هیچ سخنی معقولی نمی‌یابیم . آیا حالا آن انسان در کجاست ؟ و تابحال در نجا هستند یا رفته اند ؟ این است که این را باید حل کنیم .

ژه‌دئون — هم مجبوریم که درینباب بسیار احتیاط باید کنیم .

مهندس — بلی ، باید همچنین کنیم . زیرا مأمولست که اینها رهزنان مالیزیایی باشند .

پانقروف — موسیو سیروس اگر پیش از انکه برای کشفیات برائیم یك کشتی کك کوچکی بسازیم ، واول با آن کشتی در داخل نهر مرسی میان جنگل یك سیاحتی اجرا کنیم ، ودیگر ساحلهارا نیز با آن یك گردشی اجرا کنیم بد نخواهد بود ؟

مهندس — فکرت خوبست پانقروف ، اما وقت برای انتظار کشیدن نداریم . زیرا تا مایك صندال بسازیم لا اقل یکماه میگذرد .

پانقروف — بلی صندال مکمل ومنتظم همچنین است که شما میگوئید . اما من برای گردش نهر مرسی یك صندال عادتی را در ظرف پنجروز میتوانم بسازم .

ناب — آیا در پنجروز ؟

پانقروف — بلی ناب ، به اصول هند یك صندال .

ناب — آیا از چوب ؟

پانقروف — بلی از چوب اما از پوست درخت . موسیو سیروس شما مرا پنجروز مهلت بدهید در پنجروز صندال را از من حاضر بگیرید .

مهندس — بسیار خوب در پنجروز حاضر کن به بینم .

هاربر — درین پنجروز ما هم خودمانرا بدقت محافظه کنیم .

مهندس — بلی به بسیار دقت . حتی شکار راهم از اطراف غرانیتها وز به بیرون

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 218 of 558

نباید اجرا کنیم .

به اینصورت بر خلاف امید پانفروف ضیافت امشبه به بسیار کدورت واندیشه در گذشت . ازین دانهٔ صاحبه به تحقیق پیوست که در جزیره بهمه حال غیر از مهاجران دیگر ساکنان هم موجود است که اینهم برای مهاجران مدار اندیشهٔ بسیار بزرگی شمرده میشود .

سیروس سمیت وژه ده ثون پیش از انکه بخوابند درینباب بسیار مذاکره ومباحثه کردند . بعداز انکه درباب واقعهٔ رهایی یافتن مهندس واین مسئلهٔ دانهٔ گله که آیا درما بین این هردو مسئله یك رابطهٔ هست یانیست بسی گفتگو کردند آخر الامر مهندس گفت:

— عزیزم سپیلله آیا فکر مرا میخواهید که در خصوص بچه مرکز است ؟

ژه ده ثون — بلی میخواهم بدانم .

مهندس — چون چنینست محقق بدانید که اگر هرطرف جزیره رازیر وزبر سازیم هیچ کس را نخواهیم یافت .

پانفروف روز دیگر بکار آغاز نهاد . صندالیکه اومیسازد بسیار آسانست . درختان بزرگ تنه بی را که باد بر زمین غلطانیده پوستهای تنهٔ آنهارا بطرف دوسه روز بآب جدا کردند وپارچه های آنهارا بایکدیگر ربط داده ومیخ کاری وپرچیکاری آنرا به انجام رسانیده صندالرا حاضر نمود .

در اثنای کشتی ساختن پانفروف ژه ده ثون وهاربر بر شکار دوام میورزیدند و اگرچه از اطراف تالاب غرانت دوری نمیکردند باز هم بشکار بسیاری موفق میشدند . هاربر وژه ده ثون دایما در اثنای شکار درباب دانهٔ گله بحث میکردند . هاربر میگفت :

— موسیو سپیلله ، اگر در جزیره بعضی مسافرانی افتاده میبودند . آیا به اینطرفها دیده نشدن آنهاشایان حیرت نیست ؟

ژه ده ثون — بلی اگر تابه اینوقت در جزیره باشندشایان حیرت است واگر نباشند ؟

هاربر — یعنی شمابه این فکرید که رفته خواهند بود ؟

ژه ده ثون — همچنین است میگویم . زیرا اگر نمیرفتند البته یك حادثهٔ که از

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 219 of 558

وجود شان نشان بدهد ظهور مینمود .

هاربر — اما میدانید که موسیو سیروس بجای اینکه از ورود انسان بجزیرهٔ مامنون شود بالعکس خیلی اندیشه ناك و غمگین میشود ؟

ژه ده ثون — بلی مهندس میگوید که مطلقا از هزبان دریائیست و از انسبب در بیم می افتد .

در اثنائیکه این مکالمه میشد هاربر و ژه ده ثون در زیر درختان بسیار بلند جنگل رسیده بودند که آن درختانرا (قوری) مینامند و در بلندی مشهور اند هاربر بسوی این درختان نظر کرده گفت :

— اگر برین درختها بالا برایم تا بسیار جاها را خواهد دیدم .

ژه ده ثون — بسیار خوب اما درختها بسیار بلند است آیا برامده میتوانید ؟

هاربر — شما یکساعت صبر کنید تا یك تجربه بکنم .

اینرا گفته بر درخت برامدن گرفت . بعد از چند دقیقه بجستی و چالاکی که داشت تا رتالاق درخت بالا برامد . قسم اعظم جزیره از تالاق درخت پدیدار بود . یعنی از حد دماغهٔ تجه تا بدماغهٔ مار همه اطراف معلوم میشد . تنها جهت شمال غربی با کوه فرانقلن پوشیده شده بود .

هاربر نوجوان اولا بسوی بحر چشم خود را بدوخت ، در هیچ طرف هیچ یك چیزی که علامت کشتی را نشان بدهد ندید ، در طرف جنگل فاروست و دماغه مار و تجه نیز چیزی معلوم نشد . پس هرگاه جزیره مسکون میبود در هیچ طرف هیچ یك دودی که از لوازمات بشر است دیده نمیشد ؟

هاربر از درخت فرو آمد . هر دو شکاری بغرانیتها وز آمدند . سیروس سمیت سخنان هاربر را در باب مشهود اتش شنید . بی آنکه چیزی بگوید سر خود را شور داد .

روز دیگر یك واقعهٔ دیگری ظهور یافت که حل آن نیز مشکل یك معمایی شد :

هاربر و ناب از غرانیتها و زبرای آوردن استریدیه بساحل رفته بودند . در راه هاربر یك سنگ پشت بسیار بزرگی را در ساحل دید . برناب که پس تر بود فریاد کرد که زود خود

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 220 of 558

را برساند . هردو نفر باعصاچو بهائیکه داشتند راه سنگ پشتك را از دریا بریدند . ناب فریاد براورده گفت :

— واه واه ! چه خوب حیوانست . آیاچسان بگیریمش ؟

هاربر — بسیار آسانست ناب . سنگ پشت راچون یکبار به پشت بگردانیم دوباره خودرا راسته کرده نمیتواند . هله چه کنیمش .

سنگ پشت چون دراطراف خود نظر کرد خود را درکاسهٔ خود پنهان کرده مانند یك سنگپارهٔ ساکن بماند . ناب وهاربر بهزار جد وجهد سنگ پشت را به پشت چپه کردند . این حیوان بقدر یك متردرازی داشت که ثقلتش بقدر چارهزار کیلو تخمین میشد . ناب گفت :

— این است یك مائدهٔ نفیسه . آیا نقروف چقدر ممنون خواهد شد .

بواقعیکه گوشت سنگ پشت بسیار لذیذاست . ناب و هاربر از برنگشتن سنگ پشت خاطر جمعشده وبرای احتیاط دردور آن یك دیوارك سنگی کشیده بسوی غرابه‌ها روانه شدند تاعرابهٔ دستکی را آورده حیوانرا ببرند . هاربر از مسئلهٔ سنگ پشت به پانقروف چیزی نگفت . میخواست که یکی یکبار پانقروف رانشانداده حیرانش کند . امابعداز انکه عرابه را گرفته بجائیکه سنگ پشت راچپه کرده بودند بیامدند از حیوان اثری نیافتند . ناب پرسید که :

— مگر سنگ پشتها خودرا راسته میتوانسته اند ها ؟

هاربر — (بحیرت) ظاهر همین است که میبینم . اما موسیو سمیت بسیار حیران خواهد ماند به بینیم که اینرا چه گونه حل خواهد کرد !

هردو رفیق باعرابهٔ خالی پس های سرخودرا خارانیده درجائیکه کشتی میساختند آمدند رفقا آنجا بودند . هاربر مسئله را بیکم وکاست بمهندس بیان نمود .

پانقروف — آه چه قدر بود لا آدمانی هستید . نجاه بشقاب طعام را برایگان از دست دادید ها !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 221 of 558

ناب — قباحت برما نیست ، زیرا ما سنگ پشت را چپه کردیم . راسته شدن سنگ پشت چپه شده را کسی ندیده چکنیم ؟

پانقروف — مطلق شما خوب چپه نکرده اید ؟

هاربر — خوب چپه نکرده اید هم کپ است ؟ حتی در اطراف آن سنگ غاله هم کردیم .

پانقروف — چون چنینست درین مسئله یك معمایی موجود است .

هاربر — موسیو سیروس ، آیا سنگ پشت را چون یکبار چپه کنند خود بخود را سته شدنش محال هست یا نی ؟

سیروس — همچنین است اولاد من .

هاربر — چون چنینست آیا چسان شد که خود را راسته توانست ؟

مهندس بعد از ملاحظه پرسید که :

— جائیکه شما سنگ پشت را گذاشته بودید از دریا آیا چقدر دور بود ؟

هاربر — بقدر پنجاه قدم تخمین میشود .

مهندس — وقتیکه سنگ پشت را چپه میکردید آیا بحر فرو نشسته بود یعنی در حالت جزر بود یا نی ؟

گفتند — بلی .

مهندس — چون چنینست اگر چه سنگ پشت در خشکه راسته نمیشود ولی در آب راسته شده میتواند . زیرا بعد از انکه شما آمده اید دریا بالا برامده سنگ پشت را شنا ور کرده است .

ناب — براستیکه ما هم یك بودلایی بوده ایم .

پانقروف — من هر وقت بخدمت شما راست بودن اینسخن را گفته کسب شرف مینمودم آقای من ! که شبهه دارد که شما بود لا نیستید !

مهندس مسئلهٔ سنگ پشت را نیز به اینصورتی که بیان شد حل نمود . لکن آیا خود او به این حل خود قطعیاً قانع است یا نی این است که این معلوم نیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 222 of 558

باب دوم

تجربهٔ نخستین صندال — اشیائیکه درساحل یافت میشود — ربط دادن اشیارا بکشتی — دماغهٔ بی صاحب — آلات ، اسلحه ، ادوات ، ملبوسات ، کتاب وغیره — کبود یا نقروف چیست ؟ — انجیل .

در (۲۹) تشرین اول صندال پوست تنهٔ درخت یا نقروف حاضر شده بود در طرف سرودنبال این کشتی تخته های محکمی برای نشستن ربط شده است . دو چند پرهای کلفت و یك سکان از جمله متممات این صندال است . انداختن کشتی رابدریا بسیار آسان بود . صندال رادر اثنای جزر دریا بر ریگهای کنار ساحل دریا در پیش گرانیتها وز نهادند بمجرد شروع مد آب در زیر کشتی درامده شنا ورش ساخت . یا نقروف هماندم در کشتی جهیده وبکمال مسرت نعره زده گفت :

— هورا !! هورا !! بااین صندال دور ....

— عالم میخواهید بکنید ؟ .... چه قدر مبالغه !

— نی تو بگذار که من سخن خود را تکمیل کنم . دور عالم نی دور جزیره میکنیم . برای صفرهٔ آن یکچند سنگ میگذاریم ویك بادبانی هم ازقماشیکه بعد ازین موسیو سیروس بسازد چون کشیدیم دور جزیره رابخوبی بااودور کرده میتوانیم . حالاجرا ایستاده اید در اثید که به بینیم که آیاهر پنج مارا برداشته میتواند ؟

یا نقروف بیك پر صندال را بساحل نزدیك نمود . هر پنج رفیق در صندال درا مدند . وقرار دادند که تابدماغهٔ اول جنوب رفته یك تجربهٔ اجرا کنند .

صندال از ساحل دور شدن گرفت . امروز هوا بسیار لطیف بحر مانند یك حوض صاف و آرام بود . صندال بکمال سهولت به پیش رفتن آغاز نهاد . هاربرو ناب پرهارا بدست گرفتند . یا نقروف سکانرا بدست گرفته بعد ازانکه آبنای مابین جزیره گك سلامت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 223 of 558

وجزیرهٔ لینقولن را عبور نمود سر کشتی را بسوی دماغهٔ اولی که درطرف جنوبست متوجه نمود . صندال را بقدر دو میل از ساحل دور کردند زیرا مهندس میخواست که جزیره را وعلی الخصوص کوه فرانقلن را از خارج بنظر غور تماشا کنند .

پانقروف باز بسوی ساحل میل کرد . دماغه ئیکه جبه زار (تادورن) رادر بر گرفته بود دور نمودن گرفتند . بسعی وهمت پرزنهای باغیرت صندال بکمال انتظام بساحل نزدیك شده میرفت . بعدازانکه بقدر دو ساعت رفتند بدماغه ئیکه مطلوب بود رسیدند . مهندس بطرف وضعیت اراضی دیده بگرداب حیرت فرو رفته بود در اثنائیکه میخواستند دماغه رادور کنند هاربر فریاد بر اورده گفت :

— به بینید . در کنار ساحل یك چیز سیاهی می بینم آیاچه باشد ؟

همه رفقا نظرشان به آنطرف متوجه شد . مخبر گفت :

— بلی راست میگوید در انجایکچیزی هست . چنان گمان میبرم که یکبار بستهٔ دور یك فرورفتهٔ باشد .

پانقروف — من شناختم که چیست ؟

ناب — چیست ؟

پانقروف — پیپ است . آه اگر پر باشد !

مهندس — همان بساحل نزدیك شویم .

بدو پر صندال بکنار دریا نزدیك شد . کشتی نشینان بساحل پر جهیدند . حقیقتاً پانقروف خطا نکرده بود . بواقعیکه دو پیپ بزرگ بود که باریسما نهایك صندوق بسته شده بود که آن صندوق را این دو پیپ خالی شناور ساخته بساحل انداخته ودر ریگها گور نموده است . هاربر پرسید که :

— آیا ازین معلوم نمیشود که کدام کشتی درینطرفها غرق شده واین بار از ان باشد ؟

ژه ده ئون — درین هیچ شبهه نماند .

پانقروف — آیا درین صندوق چه خواهد بود ؟ صندوق بسته ، اسباب باز کردن

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 225 of 558

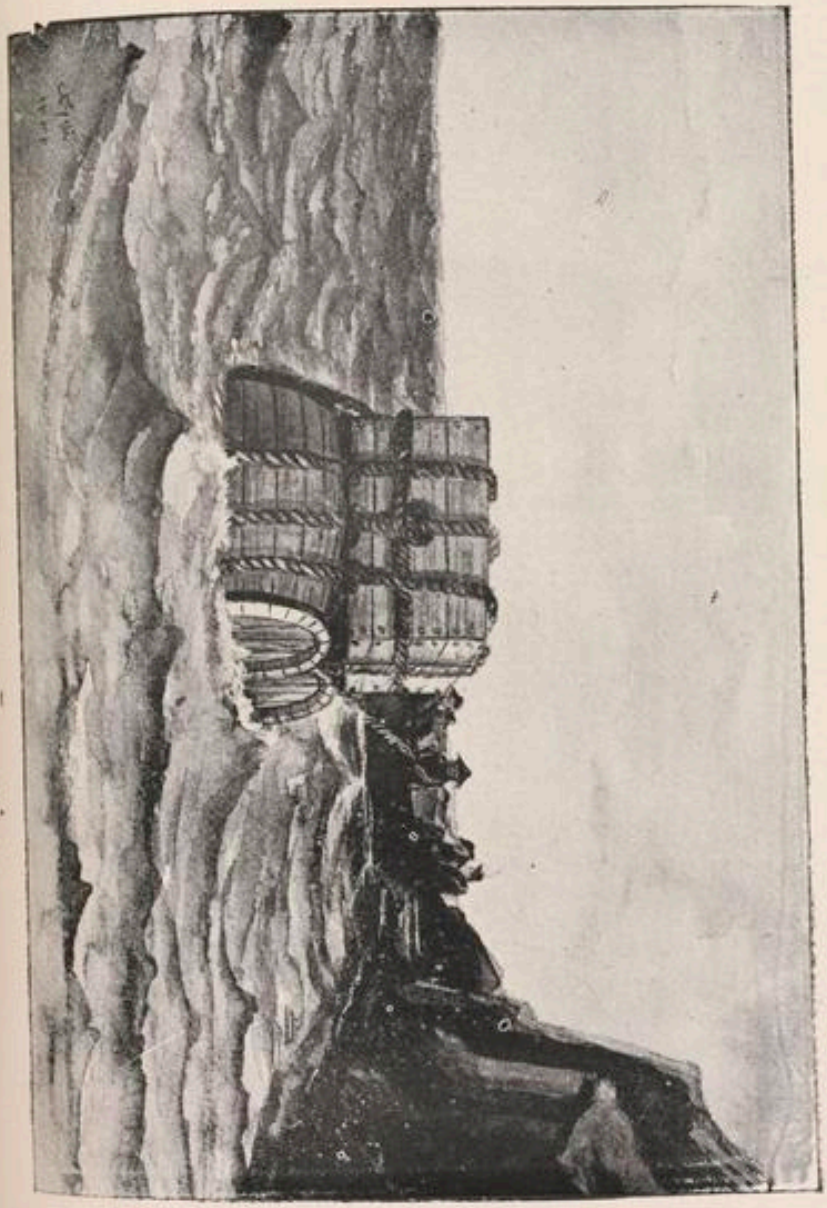

دریچهٔ آبگیر سد آبگار زیاده بود و آب تابیده صندوق آبگیر بود

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 226 of 558

آن نیز در پیش ما نیست .

اینرا گفته و یك سنگ بزرگی را گرفته میخواست که صندوق را بشکند ولی مهندس مانع آمده گفت :

— دوست من یکساعت صبر کنید .

پانقروف — اما موسیو سمیت ، بلکه درین صندوق اسبابیکه ما را لازم است موجود باشد ؟

مهندس — خوبست نی ، ما هم آنرا بخود معلوم میکنیم . این صندوق را بفرابنها وز میبریم . در انجا بی آنکه بشکنیم باز میکنیم . مادام که صندوق را بپیهای خالی ما به انجا شناور نموده آورده است چون باز بدریا بیندازیم ، و با یك ریسمانی بکشتی خود ربط دهیم تا بساحل غرانیتها وز به آسانی نقل میدهیم .

پانقروف — حق دارید موسیو سمیت . من مجهول یك آدمی هستم .

آیا این صندوق از کجا آمده باشد ؟ این است مسئلهٔ مهمهٔ مشکله ! مهاجران چار طرف صندوق و بیهارا از نظر گذرانیدند . در هیچ طرف ساحل دیگر هیچ چیزیکه بساحل افتاده باشد نیافتند . هاربر بر سر یك سنگ بلندی برامده بهر طرف نظر انداخت . نه در دریا نه در خشکه هیچ یك علامتی که غرق شدن یك کشتی را نشان بدهد دیده نشد .

این یك محققست که یك کشتی غرق شده ! و این صندوق به آن کشتی بوده ، زیرا خود بخود این صندوق از هوا نیفتاده . بلکه مسئلهٔ این صندوق با دانهٔ صاحبه یك مناسبتی دارد . بلکه صاحبان صندوق بدیگر طرف جزیره برامده باشند ؟ بلکه هنوز تا بحال در جزیره باشند ؟ اما اسقدر دانستند که بیکانکان نوی که در جزیره برامده اند در هزتان مالیزی دریایی نیستند . چونکه در پیش آنها اینچنین صندوق پیدا نمیشود .

مهاجران در نزد این صندوقیکه بدرازی پنج قدم و عرض سه قدم بود آمدند . صندوق از چوب بیشه ساخته شده بود . بر روی آن چرم گرفته شده بود و به بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 227 of 558

دقت میخ شده بود . دو پیپ سر بسته ئیکه از زدن آن وصدائیکه ازان میبرامد خالی بودن آن معلوم میشد باریسمانهای بسیار کلفت و محکم از دوطرف به صندوق مربوط شده بود . پانقروف چون به گره ریسمانها دید فهمید که گره کشتیبانانست . اینرا هم دانستند که اشیای درون صندوق به بسیار خوبی محفوظ باشد . زیرا صندوق از هیچ طرف زده وزخمی نشده بود اینرا هم استدلال نموده توانستند که این صندوق در بحر بسیار وقت نمانده باشد . و هم معلوم میشد که یك قطره آب هم در درون صندوق ندرامده باشد .

از قرار تخمین مهاجران چنان معلوم میشود که صاحبان کشتی چون دیده اند که کشتی شان غرق میشود اشیای لازمهٔ خود شانرا درین صندوق انداخته وباد وپیپ خالی آنرا بسته بدریا انداخته اند که اگر بساحل برسند بی اسباب نمانند . مهندس گفت :

— حالا ما این بار را تا به غرانیتهاوز کش کرده میبریم در انجا آنرا باز کرده می بینیم . باز جزیره را دور میکنیم . اگر در دیگر طرف جزیره آدم یافتیم وصاحب صندوق بودند اشیای شانرا بدست شان میدهیم ، واگر نیافتیم .....

پانقروف — برای ما میماندنی ؟ اما آیا در میان صندوق چه خواهد بود ؟

درین اثنا بحر بمد آغاز نهاده بود . آب تا زیر صندوق و پیپها آمده بود . یکی از ریسمانهائیکه بار به آن بسته شده بود باز کرده شد ، و ریسمان بکشتی ربط گردید . ناب وپانقروف دیگبار از اطراف باریس کردند . هرکس به صندال سوار شدند ، وکشتی رارانده بار را باخود کشیدند . نام این دماغه را (دماغهٔ مال بیصاحب) نهادند .

بار خوب سنگین بود . پیپها صندوق را بدشواری بر روی آب نگهمیداشت . پانقروف ازبیم آنکه مبادا ریسمان کنده شده بار بدریا غرق شود برخود دهمیلرزید . نهایت بعد از یکنیم ساعت بساحل غرانیتهاوز واصل شدند . بحر چون بجزر آغاز نهاده بود کشتی با بار در ریگهای کنار دریا نشسته توقف نمود . ناب بتاخت شده انبور و چکش را از غرانیتهاوز بیاورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 228 of 558

پانقروف بسیار به تلاش است . اولاد و پپ را از صندوق باز نمود . بعد از آن قفل صندوق را پراندند . سرپوش صندوق باز شد . در درون صندوق یك صندوق نازك جستی دیگر موجود بود . ناب نعره زده گفت :

— آیا این چه باشد که به اینقدر دقت محافظه شده است ؟ آیا از خوار که پر خواهد بود ؟

مهندس — گمان نمیبرم .

کشتیبان — اگر هیچ نباشد اینکاش چیز میبود ...

ناب — چه چیز ؟

پانقروف — هیچ .

صندوق جستی را از میان بریدند . و بدو طرف لوله کردند . از صندوق اشیای مختلفهٔ متنوعه برامدن گرفت که هریك از آنها که میبرامد . کشتیبان (هورا !) گفته فریاد میبراورد . ناب هرپارچه اشیارا که بدست میگرفت یك رقص مسرتانه میکرد . هاز بر کفهای شادی بهم میزد . از صندوق برای طبیعت هرکس موافق اشیا میبرامد . ژه ده ثون قلم و کتابچهٔ خودرا گرفته اسامی اشیای موجوده را از سقرا ثبت دفتر نمود :

آلات	عدد	آلات	عدد
چاقوی هزار پیشه	۳	چکش	۳
تبر فولادی چوب شکنی	۲	پیچ	۳ پاکت
تبر نجاری	۲	پیچ بزرگ	۳ پاکت
رنده	۳	میخ عادتی	۱۰ خریطه
تیشهٔ خورد	۲	ارهٔ بزرگ و کوچك	۳
تیشهٔ دو دمه	۱	قطئی سوزن	۲
انبور آهن بر	۶	قطی نخ	۳
صوهان	۲		

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 229 of 558

اسلحه	عدد	اسلحه	عدد
تفنگ چقمقی	۲	زیرپیراهنی ازقماش علی دریایی	۲٤
تفنگ بتاقی	۲	جراب ازهمان قماش	۳٦
تفنگ چره انداز دورنشان	۲	دیگ مسی	٥
شمشیر وقمه	٦	قاب چودنی	٥
پیپ باروت دوسیره یی	۲	قاشق، پنجه، کارد ازهریك پنج پنج	۱٥
قطئی بتاقی	۱۲	چاینك	۲
سکستان نام آلت فن هیئت	۱	کارد بزرگ	٦
دوربین	۱	تورات شریف	۱
دوربین بزرگ	۱	کتاب اطلس مکمل	۱
صندوقهٔ پرکارمکمل اسباب باقلمهای سربی	۱	لغت زبان مالیزی	۱
بوصله یعنی قطب نمای مکمل	۱	شش جلد لغت فنون طبیعی	۱
میزان الحراره	۱	کاغذسفیدسه دسته	۳
میزان الهوا	۱	کتابچهٔ سفید	۲
ماکینهٔ فوتوگراف باهمه لوازماتش	۱	قلم پنسل	۳۰

اسبابهائیکه ازصندوق برامد عبارت ازهمین چیزهای بودکه ژه دهئون آنرا در دفترخود بموجب سیاههٔ مافوق قید وثبت نموده گفت که :

— صاحب این صندوق حقیقتاً که مرد بسیار تجربه کاری بوده است که ازهمه جنس اشیای لازمی صندوق خود راپرکرده است گویا بخوبی میدانست که درچنین جزیرهٔ خالی غیرمسکونی خواهدافتادواین صندوق دفع احتیاجات اوراخواهدنمود .

سیروس سمیت یکقدری تفکروملاحظه نموده گفت که :

— حقیقتاً که هیچ چیزی کم نیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 230 of 558

هاربر — این یك بخوبی معلوم شد که صاحب این صندوق رهزنان دریائی مالیزی نیست.

ژه ده ثون — بگمان من می آید که یك سفینهٔ اوروپائی یاامریکائی در بنطرفها افتاده باشد، صاحب سفینه چون غرقشدن کشتی خود را دانسته این صندوق را به اسباب های لازمی پر کرده بدریا انداخته تا آنکه در خشکه آنرا یافته دفع ضرورت نماید.

پانقروف بیك طور استهزا کارانه و تمسخرانه گفت:

— بلی بلی! ماکینهٔ فوتوگراف را نیز در چنان وقت تنگ غرقشدن در صندوق مانده تا فوتوگراف غرقشدن کشتی خود را بگیرد!!

— اینست که منهم لازم بودن این آلت را ندانستم که چرا در صندوق نهاده اند؟

— آیا بر اسباب و اشیائیکه ازین صندوق برامده یك نشانی یا نمبری نخواهد بود که بدانیم از کدام جهت و کدام مملکت وارد شده است؟

مهاجران همه اسباب و اشیا را یکان یکان از نظر گذرانیدند. بر هیچ یکی از آنها هیچ علامت و نشانی نیافتند.

حالا نکه بر چنین اسبابها عادتست که نام شهر و نمبر ماشینخانه که دران ساخته میشود نوشته میباشد و هم این اسباب و اشیا خیلی نو هیچ استعمال نشده است. علی الخصوص که هرگاه این اسباب در وقت طوفان و زمان غرق شدن کشتی و صندوق گذاشته میشد باینقدر چه منتظم و به ترتیب جابجا نمیگردید، و صندوق آهن حلبی باینقدر خوبی و محکمی لهیم نمیشد که اینمسئله هانیز افکار مهاجرانرا خیلی متحیر و سرگردان میساخت کتابها اگرچه بزبان امریکی نوشته شده ولی نام مؤلف و چاپخانهٔ که دران چاپ شده باز معلوم نیست. اطلس نیز بزبان فرانسوی فصیح نوشته شده بود و هرقسم کرهٔ زمین جداجدا بصورت بسیار مکملی نقشه شده بود ولی دران نیز نام مؤلف و چاپخانهٔ آن تصریح نشده بود. الحاصل هیچ معلوم نشد که این اسباب از کارخانه های کدام ملکها بعمل آمده حتی اینهم مجهول ماند که آیا این صندوق از وابور یا سفینه کدام قوم و ملت بدریا انداخته شده باشد. لاکن هرچه که باشد و از هرجائیکه آمده باشد اشیای مذکوره

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 231 of 558

بسیار دردهای مهاجرانرا دوا و از آنها بسی منفعت و فایده ها حاصل میشود. تا به اینوقت مجبور بودند که تنها بسعی و غیرت خود احتیاجات خودرا رفع و دفع نمایند اما حالا به پیدا شدن این صندوق مظهر معاونت الهیه نیز گردیدند .

درمیان مهاجران تنها پانقروف بسیار مسرور و خشنود نگردیده گفت :

— همهٔ اینچیزها ئیکه صندوق بما داد خیلی خوب و بسیار اعلا اما یکچیزی که مرا بکار بود دران پیدا نشد .

ناب — اما توهم خیلی مشکلپسندی میکنی . توچه میخواستی که پیدا نشد ؟

— هرگاه یکقدری توتون هم میبود آنوقت نشاط و سرور مرا تماشا میکردی .

مهاجران برین یك قرار دادند که هرطرف جزیره را گردش کنند ، و اگر قضا زده گان نوی بیابند به آنها مدد برسانند و اسباب شانرا نیز بخود شان بسپارند و اگر نیابند اسباب مذکوره را بکمال آزادی بمصرف خود رسانیده با آلات نجاری نوی که پیدا کرده اند بنای ساختن کشتی مکملی را بگذارند . لهذا اسباب های مذکوره را یکان یکان بغرانیتها و زنقل دادند و به احتیاط تمام آنهارا در المار یها و دولابهائیکه داشتند محافظت و نگهبانی کردند .

— باب سوم —

— فهرست —

برامدن برای گشت و گذار — مد — درخت سیاه چوب —
نباتات مختلفه — منظرهٔ جنگل — درخت اوقالیپتوس —
گلهٔ بوزینه — آبشار — منزل .

روز دیگر یعنی در ۳۰ ماه تشرین اول مهاجران برای سیر و گردش اطراف جزیره حاضر گشتند . این فلاکتزدگان بیچاره که تا بحال خود شان بمعاونت و مددکاری دیگران محتاج بودند امروز خود شان برای مدد رسانی دیگر ابنای جنس فلاکت رسیدهٔ خویش که بودن شان را در جزیره گمان و تخمین کرده اند میبرایند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 232 of 558

چنان قرار دادند که با کشتی پوست درختی خود اول تا بسر چشمهٔ نهر مرسی روند که ، اینوسیله دو طرفهٔ نهر مذکور را تا بجائیکه آب نهر گنجایش کشتی رانی را داشته باشد تنظیف کنند. باینسبب هم از ماندگی و امیر هندو هم تا بجهت غربی جزیره که تا بحال نرفته اند میروند لهذا در میان کشتی خود شان آذوقهٔ سه روزهٔ خود شانرا مانند گوشت خشک کرده ، وشراب ، وچیزی شکر ، وسبزهٔ که آنرا بجای چای استعمال میکنند و منقل وچلمانی را که از صندوق کشیده اند بار کردند. مهندس مدت گشت وگذار خود را زیاده از سه روز امید نمیکرد اما اگر زیاده هم بشود در راه تدارک کردن غذا را با گوشت شکار امید وار بود . برای راه کشادن در جنگل دو تبر بزرگ را نیز برداشتند قطب نما و دوربین را نیز فراموش نکردند . به دو تفنگ چاقماقی و یك تفنگ چره انداز دور نشان و یك شمشیر وچهار قه خود را مسلح ساختند. اگرچه تفنگ بتاقی هم داشتند ولی بسبب صرف نشدن بتاقی سرفه جوئی کرده تفنگ چاقماقی را برداشتند چراکه سنگ چاقماق در جزیره بسیار است . یکمقدار باروت نیز برداشتند. مهندس چون امید ساختن بارون را دارد از آنرو با سراف کردن باروت خود داری نمی کنند . مهاجران چون به این صورت مسلح باشند . از چه پروا دارند ؟

صبح وقت کشتی را بدریا فرو آوردند. پنج رفیق که توپ هم با ایشان بود در کشتی نشستند، و بر کنار کنار ساحل رانده تا بجائیکه نهر مرسی بدریا می آمیخت رسیدند. باز ده دقیقه برای مدباقی مانده بود صبر کردند . تا مد بحر حاصل شد لهذا بی تکلف بر کشیدن در مجرای نهر داخل شدند . و در ظرف چند دقیقه بجائیکه پیش از هفتهٔ اول بار با نقروف جالهٔ هیزم کشی را ترتیب داده بود واصل گشتند . از این نقطه هر چه که به بالا رفته میشود دو طرفهٔ نهر بدرختان بسیار بزرگ بزرگی مزین میگردید . و مجرای نهر رفته رفته بسوی غرب جنوبی میل مینمود . منظرهٔ نهر مرسی حقیقتاً خیل لطیف و نظر رباست . مهاجران هر چه که پیشتر میراندند بمنظره های بسیار روحفزایی برمیخوردند . در بعضی جاها شاخهای سایه دار درختان تا بروی آب نهر آویزان شده مهاجران

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 233 of 558

بفرو آوردن سرهای خود مجبور میشدند بر بعضی شاخهای فرو آمدهٔ درختان گونا گون آشیانهای مرغکان بوقلمون دیده میشد که به نزدیکشدن کشتی صداهای مخالف آهنگ عشاقانه ، ونواهای راستی آونگ صباحانه براورده پرواز میگرفتند .

جنگل فاروست رفته رفته خیلی غلو و بهم پیوست میگردید . درختان نیزانواع مختلف پیدا میکرد . درختانی که چوب شان برای کشتی سازی بکار می آید ودر آب بسیار مدت می پایدیده میشد . و درختان شمشاد و آبنوس ، ویکنوع درختی که از پوست آن بسیار ریسمانهای محکم ساخته میشود ، ویکجنس بادامی که روغن بسیار قیمتداری ازان میبراید بکثرت پیدامیشد .

گاه گاه کشتی رابکنار نهر نزدیك میکردند . ژه ده نون ، و هاربر ، وناب توپ را به پیش انداخته به جنگل میبرامدند . وبا تفنگ های خوشنمای خود شکار بسیاری کرده ، ونباتات بسیار فائده مند مختلفی جمع نموده بکشتی می آوردند . مثلا ازنوع سوزی پالك ، وسیب زمینی ، ودیگرانواع سوزی کاری بیابانی را باریشه وگل برکنده می آوردند که درتپه منظرهٔ وسیعه برده بکارند ، وبعد ازتربیه وپرورش باغچهٔ سبزی کاری مکملی بوجود آرند . مهندس بتفکرات و ملاحظات دور ودرازی فرو رفته اصلاازکشتی بیرون نمیبراید . پانقروف نیزبه آرزو وخیالات شیرین توتون کشی مستغرق گشته باخود رأی میزدکه : هرگاه ازصندوق یافت شده گی شان یك عرابهٔ منتظم اعلا بایك جوره اسپان ویلهٔ تیزرفتار ودوسه پاکت توتون ظهورمی یافت دگرهیچ نقصان و کمبودی برای شان باقی نمیماند !!!

ژه ده نون یك جفت مرغان قازمانند آبی رازنده بچنگ آورده پایهای شانرابسته درکشتی گذاشتند تاآنکه درغرایتها وزبرده پرورش دهندوچوچه گیری کنند . هاربر نام ایغرغانرا « تیناموو » نشانداد .

بعد ازچهارساعت کشتی رانی بیك کنارهٔ نزدیکشده ازکشتی برامدند . در زیردرختان بلند آبنوس وشمشاد طعام چاشت خود راتناول کردند . بر نهر مرسی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 234 of 558

رفته رفته کمشده میرود . تابه ایجابر نهر درمابین شصت و هفتاد قدم میبوده است ، وچقوری آب آن تا بحال هیچگاه از پنج شش قدم کمتر نشده است . در نهر مذکور آب دیگر جوهای کوچك کوچکی از اطراف نیز ریخته آب مرسی را زیاده میگرداند . جنگل فاروست از دو طرفهٔ نهر مذکور تابجا یی که چشم کار میکند بصورت بسیار غلو درختان بهم پیوست دراز شده رفته است که آخر آنرا چشم دیده نمیتواند . در هیچطرف جنگل از آثار و علاماتی که وجود انسانرا نشان بدهد دیده نمیشود ، وبخوبی آشکار است که هیچگاه انسان در جزیره داخل نشده باشد . چرا که هیچ نشانهٔ تبر بریده شدن شاخی در درختان جنگل دیده نمیشد هرگاه بعضی بچارگانی در جزیره افتاده هم باشند معلومست که تا بحال از کنار ساحلی که افتاده اند جدا نشده اند . بناءً علیه مهندس میخواهد که یك آن اولتر بساحل غربی برسد و اگر فلاکتزدهٔ در انجا بما ونت محتاج باشد زود تر مدد رسانی کند . ازین جائیکه مها جران مکث و آرام کرده اند تا بساحل غربی تخمیناً پنج میل مسافهٔ دیگر باقی مانده است . رفقا بعد از طعام خوردن و یکقدری در جنگل گردش کردن باز در کشتیکك خود نشسته رو براه عزیمت گردیدند . هرچه که بالاتر میبرامدند مجرای نهر از طرف ساحل غربی بسوی کوه فراقلن دور مینمود و بر نهر نیز کمتر شده میرفت جریان آن نیز شدت پیدا میکرد چرا که زمین رو بسر بالائی مینهاد . خرسنگها نیز در مجرای نهر یکان یکان ظهور می یافت . مهاجران مجبور میشدند که دو دو نفر بهر یو کشتی چسپیده پر کشتی نمایند . رفته رفته درختان جنگل نیز از غلو و بهم پیوستگی آزاد میشد ، و یکه یکه شده کمتر شده میرفت . درختان هرا نقدر که کمتر میشد آنقدر جسامت و بزرگی پیدا میکردند که مها جران را بحیرت می انداخت . بزرگترین درختان جزیرهٔ زه لاندجدید ، و قطعه ، اوسترالیا دیده میشد . حتی درخت (اوقالیتپوس) نام که تابسه صد قدم بلند میشود ، و تنهٔ آن به کلفتی بیست قدم میشود نیز دیده شد . هاربرچون این درخت را دید فریاد بر اورده گفت که :

— موسیو سمیت ، درخت معتبر اوقالیتپوس را به بینید .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 235 of 558

پانقروف — بغیر از بزرگی وکلفتی چه اعتبار دارد که آنرا معتبر میگویی پسر من .

هاربر — اوقالیتپوس از فصیله وجنس درختانیست که درختان بسیار نافع وکار آمدنی درین فصیله میباشد . قرنفل ، دارچینی ، فلفل ، و غویاد نام میوهٔ که ازان شراب بسیار مفید ومنفعت بخشی بعمل میآید وامثال آنها همه گی از درختانیست که بهمین فصیلهٔ قالیتپوس منسوب میباشند .

زه ده ئون — چوب خود درخت اوقالیتپوس نیز برای کارهای بسیار لطیف و نازك نجاری بکار میآید .

مهندس — درخت اوقالیتپوس چنان یك منفعت وخدمتی دارد که حقیقتاً انکار شدنی نیست .

پانقروف — به بینیم که آن خدمت جناب اوقالیتپوس آقای ما چه خواهد بود ؟

مهندس — آیا میدانی که این درخت را در زمالاند جدید واوستراليا بچه نام یاد میکنند؟

— نی ، نمیدانم موسیو سمیت .

— اینهارا درخت تب مینامند .

— یعنی بسببی که تب آور است .

— نی ، بسببی که دفع کنندهٔ تب است .

— موجود بودن این درخت در جزیرهٔ مادلیل بزرگیست بر لطافت هوای او ، من چون جبه زار تادورن را دیده بودم خیلی به هراس افتاده بودم که در موسم گرما هوای جزیرهٔ ما را خیلی زهرناك خواهد ساخت وتبهای مزمنی بعمل خواهد آورد ولی چون درختهای اوقالیتپوس را دیدم دانستم که مضرت ووخامت هوا را این درختهای نافع رفع ودفع خواهد نمود . در بعضی شهرهای اوروپا که تب بسیار داشت از افریقا ازین درختها آورده کاشتند وفایدهٔ بسیاری ازان حاصل شد .

— واه ، واه ! چه جزیرهٔ با ثمر مفیدیست ! تنها یکچیز نقصان اوست که توتون ندارد .

— آنرا نیز خواهیم یافت پانقروف .

بقدر دو ساعت دیگر نیز بکشتی رانی دوام ورزیدند . تا بدرجهٔ که رفتار کشتی خیل

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 236 of 558

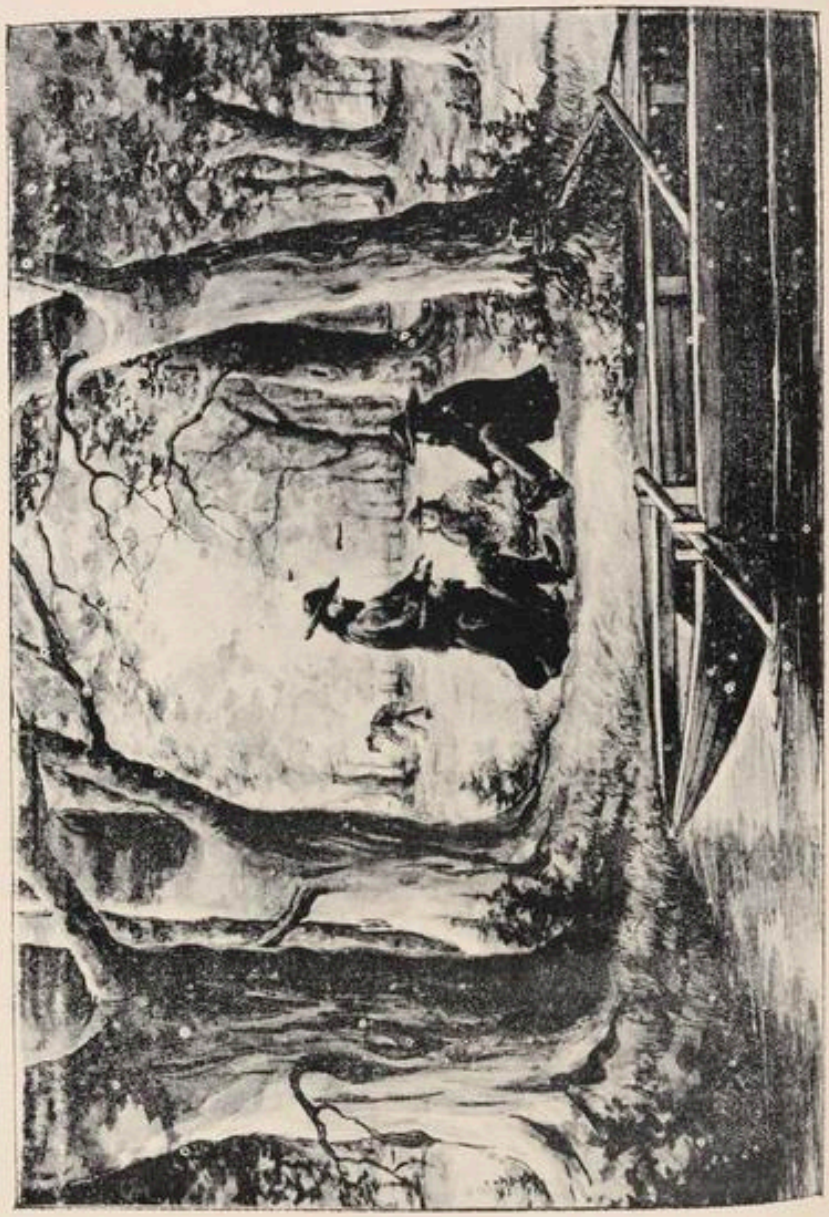

کشتی را بیك کنار بهر بسته کرده خودشان بیرون برامدند

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 238 of 558

بدشواری رسیدزیرا رفته رفته مجرای نهر بلندی وشلاله پیدا میکرد آب نیز کمتر شده میرفت . سنگهانیز درمجرا بسیار میشد . باز جنگل غلو وپیوستگی پیدا کرده دریکطرف نهر میان درختان غلوی جنگل یك گلهٔ بوزینه های بزرگ بزرگی دیده شد . که ازوضع وهیئت دیدن آنها بسوی مهاجران چنان معلوم میشدکه این اول باراست که انسان رامی بینند . زیراهیچ آثار خوف واحتراز نشان نمیدادند، ونمیدانستندکه انسانها چگونه مخلوقیست . پانقروف خواست تایکچند ازانها راهدف گلوله نماید ولی مهندس مانع آمده گفت که :

— بوزینه ها بهیچ کار می آیندنه گوشت شان خورده نیست ونه پوست شان کار آمدنی، علی الخصوص که این بوزینه هاازجنس اورانغ اوتانست که بزرگترین اجناس بوزینه می باشند ، و خیلی قوتمند اندکه هرگاه ضرری به آنها برسانیم همه گی اتفاق کرده با ضرر کلی میتوانند رسانید . نزدیك شام بودکه پیش رفتن کشتی درمیان نهر مشکلات افتاد سنگها ، وریگهادرمجرای نهر بسیار شد . پانقروف گفت :

— بعدازیك ربع ساعت به ایستادن مجبور خواهیم شد . موسیوسیروس .

— بسیارخوب . ماهم می ایستیم . شب رادرانجامیگذرانیم پانقروف .

هاربر — آیاازغرایبتهاوزچقدر دورشده خواهیم بود ؟

— گمان میبرم که بقدرهفت میل دورشده خواهیم بود .

بعد ازکمی کشتی سراسرازرفتار بماند . چراکه هم یك آبشار بلندی به پیش آمد و هم زیرکشتی بریگهای درون نهر بندشد . لهذا کشتی رابیك کنار نهربایك درختی بریسمان محکم ومضبوط بسته کرده خود شان بیرون برامدند .

مهاجران وقتیکه ازکشتی برامدند آفتاب بغروب کردن نزدیکشده بود . درجائیکه برامدند درزیردرختان بسیار بزرگ وبلندی یك چمزار بسیار لطیفی بوددرانجاآتشی افروخته گذرانیدن شب خودرادرانجاقرار دادند . ازدرون جنگل بعضی صداهای مدهشه جانوران درنده شنیده میشد . لهذابرای رم دادن، ونزدیك نماندن جانوران

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 239 of 558

مذکور دورا دور منزلگاه خود شانرا تابصبح آتش بسیار بزرگی افروختند . زیرا معلوم است که حیوانات وحشیه از آتش خیلی رم میخورند . طعام شام خود را بکمال اشتها تناول کردند . شب را بنوبت پاسبانی کرده بکمال راحت بیواقعه وحادثهٔ بسر آوردند صبح بوقت از خواب برخواسته قرار دادند که کشتی را در همین جا بسته گذاشته بسوی ساحل غربی حرکت نمایند .

باب چهارم

فهرست

حرکت بسوی ساحل غربی — حیوانات چاربا — یك نهر نو —
بجای ساحل یك جنگل — دماغهٔ میلان — تانی ودرنگ ژده‌ئون

مهاجران چای وطعام صباحی خود را صرف نموده براه افتادند . آیا چه وقت بساحل خواهند رسید ؟ معلوم نیست اگرچه مهندس دو ساعت تخمین نموده ولی اینهم بهمواری وخوبی راه موقوفست . اینطرف جنگل فاروست همه‌گی بیشه‌زار بهم پیوست پر از خاشاکست که به تبر راه کشادن دران لازمست ، وهرگاه جانورانی که دیشب صداهای آنهارا شنیده‌اند ظهور نمایند با آنها نیز جنگ ومقاتله کردن ضروری دیده میشود .

برای احتیاط کشتی خود را بایك ریسمان دیگری باز محکمتر بسته ، وبقدر دو روزه خوراك واسلحه و لوازمات ضروریهٔ خود را برداشته یکسر بسوی غرب بره پیمائی آغاز نهادند . مهندس قطب نمارا بدست گرفته رهنمائی میکرد ، پانقروف ، و ناب به تبرها راه میکشادند ، ژده‌ئون وهاربرتفنگهارا حاضر داشته پاسبانی میکردند هر چه که پیشتر میشدند زمین یك میلی بسوی نشیبی پیدا میکرد بیشه زار نیز بهم پیوسته‌تر میشد . درهرچند قدم یك گلهٔ بوزینهٔ دیده میشود ، ولی بی آنکه حمله وتعرضی برمهاجران نمایند بنظر حیرت ودیدهٔ تعجب بسوی شان نگریسته بیکسو میشدند پانقروف گفت :

— بلکه اینهارا همجنس خود ویا تناسخ خود میشمارند که باینقدر حیرت بسوی ما مینگرند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 240 of 558

غیر از بوزینه بسی حیوانات دیگر مانند گرگ از جنگلی وقا نغورو، و آهوان جنگلی، وقولاوغیرهم را نیز دیدند ولی چون مهندس رفقا را از تفنگ انداختن وشکار کردن در وقت حاضر منع کرده است از اروپا نقروف بسوی آنها بیکنظر حسرتی دیده گفت:

— ای دوستان گوشت فربه من! هنوز وقت شکار شما نرسیده، حالا شما بکمال آزادی و خرمی خیزان و پویان باشید و خود را خوب فربه سازید. بعد ازین بسیار باهم ملاقات خواهیم کرد.

بعد از انکه یك ساعت راه پیمودند دفعةً در پیش راه شان یك جوی آبی ظهور نمود که تا بحال مهاجران از وجود آن آگاه نبودند. آب این نهر به بسیار تندی وتیزی در جریان بود، و بر آن بقدر سی قدم و چقوریش خیلی افزون مینمود. مجرای این نهر چون همه گی پر از سنگ، و آبش نیز از بالائی به نشیبی به بسیار شدت و سرعت جاری میباشد از انسبب با کشتی در ان سیر وسیاحت نمیشود. ناب گفت:

— افسوس که در نجا ماندیم چرا که این جوی مارا گذر نخواهد داد.

هاربر — چرا بمانیم ازین نهر کوچك که ما به آب بازی نگذریم دگر چه خواهیم کرد.

مهندس — نی، جان من! حاجت به آب بازی نیست. زیرا آب این جوی رفته رفته البته به بحر میریزد که ما هم کنار جورا گرفته تا بساحل بحر به پیروی آن خواهیم رسید.

ژدهئون — اما برای این نهر باید که یك نامی بگذاریم تا نقشهٔ جغرافی جزیرهٔ ما ناتمام نماند

پانقروف — راست گفتی موسیو سپیله.

مهندس — پسر من هاربر! برای این نهر تو یك نامی بگذار.

هاربر — هرگاه تا بجائی که آب نهر بدریا میریزد برویم و بعد از ان یك نامی بر ان بنهیم خوبتر نخواهد بود؟

سیروس — اینهم خوب. نه ایستیم برویم تا زودتر برسیم.

پانقروف — یکقدری صبر کنید.

ژدهئون — چرا؟ چیست؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 241 of 558

پانقروف — آیا در هرگاه شکار را منع کرده اید ماهی گیری را خو منع نکرده اید . صبر کنید که یکچند تا ماهی بگیرم .

سیروس — وقت هم نیست اسباب ماهیگیری هم نیست رویم .

پانقروف — صاحب من ، شما یك پنج دقیقه صبر کنید به بینید که من چه ماهیانی برای شما بگیرم .

مگر پانقروف در کنار نهر یك آبگیری در میان دو خرسنگ بزرگی دیده بود که بایك دهنهٔ تنگی با نهر پیوسته بود ، وماهیان بسیاری در ان گرد آمده بود . بچابکی تمام یك سنگی را بدهنهٔ مذکور انداخته راه گریز ماهیا نرا بند گردانید ، ودستهای خود را در آبگیر مذکور فرو برده بدو سه بار بقدر ده پانزده ماهیان بزرگی را بیرون آورد . باب نیز بچابکی از خمچه های باریك درختان یك سبدهٔ ساخته ماهیا نرا در ان بینداخت . زه ده ثون گفت :

— الحق که بهمین قدر صبر می ارزید . هم چقدر ماهیان خوب واعلائیست .

پانقروف یك آهی کشیده گفت :

— جزیرهٔ ما هر چیزش خوب واعلاست ولی هزار افسوس که توتون ندارد .

مهاجران کنار نهر را گرفته به پیش رفتن آغاز نهادند . در راهائی که میگذرند هیچ اثری از قدم انسان دیده نمیشود . تنها اثر پنجه های بعضی حیوانات درندهٔ بزرگ پنجه که برای آب خوردن بکنار نهر آمده دیده میشد پس چنان معلوم میگردد که دانهٔ ساچمهٔ که از گوشت ران آهو بره در دهن پانقروف برامده از ینطرف انداخته نشده است .

سیروس سمیت بسوی جریان نهر نظر کرده گفت که .

— حالا وقت مد بحر است ، پس هرگاه بدریا نزدیك میبودیم آب نهر باینقدر چه شدت وسرعت جریان نمیداشت . زیرا آب نهر البته با بحر متصل میشود وهرگاه بحر در مد باشد آب نهر دمه پیدا کرده رو بالا پس میزد ولی چون در جریان علامت دمه وپس زدن دیده نمیشود معلومست که ساحل بحر هنوز بسیار دور خواهد بود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 242 of 558

ژه ده نون — حال آنکه هرچه پیشتر میرویم مجرای نهر کشاده گی و وسعت پیدا میکند که ازین نزدیك بودن بحر معلوم میشود .

سیروس — منهم باین تعجب میکنم .

بعد از نیمساعت هاربر که در پیش میرفت فریاد براورد که :

— دریا ! دریا !

ازین فریاد هاربر سیروس سمیت بسیار متحیر شد چرا که از نبودن علامات مد در نهر باینقدر چه نزدیك بودن بحر راهیچ منتظر و امیدوار نبود . بواقعی که بعد از چند دقیقه مهاجران بر کنار دریا واصل شدند .

چه عجب حالیست ! درمابین این ساحل و آن ساحل که مهاجران اول باردران افتاده اند چقدر فرق وضدیتی موجود است ! این ساحل بادریا اصلا و قطعیاً بایك ریگ زاری و کنار هموار ی بسته گی ندارد و بلکه ساحل عبارت از یك زمین بسیار بلندیست که بیکبار گی از بحر بمانند یك دیواری بلند بر آمده است ، و دریا در پای آن دیوار در موج زنی میباشد . اما این کنار بیشه زار پر از اشجار بداندر چه از آب دریا بلند است که اگر هرقدر امواج بلند کوه آسا از طوفان حاصل شود باز هم یك قطرهٔ ازان بکنار نمیرسد . این کنار به درختان بسیار بلند و لطیفی زینت یافته که ریشه های بعضی از انها از خاك بیرون بر امده بطرف دریا آویزان شده و شاخهای بعضی از انها نیز میلی بسیاری بسوی بحر پیدا کرده .

درین جائی که مهاجران رسیده اند چنان گمان میشود که بر یك بام بسیار بلندی ایستاده اند ، و دریا در زیر آنست . در نجا دریا یك حوضه گك کوچکی تشکیل داده است که آب نهر مذکور از بلندی شصت هفتاد قدم بیکبارگی مانند دهنهٔ ناوه در میان حوضه گك مذکور میریزد . منظرهٔ این آبشار ، و لطافت دریای ذخار ، و بهم پیوستگی اشجار بیشه زار کنار بلندی آثار آنقدر جلوهٔ بدیع و ظریفی دارد که انسان از مشاهدهٔ آن بحیرت می افتد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 243 of 558

این آبشار از آبشاری که بقوت نیترو غلیسرین از تالاب غرانت مهندس بعمل آورده خیلی بلندتر و آبش هم بیشتر و خیلی پرقوت تر است . در اثنای آمدن پیدا نبودن علامت مددر نهر بسبب همین آبشار بوده که از انرو مهندس را بغلط انداخته بود . هاربر نام نهر مذکور را بسبب همین آبشار (فالس ریور) که معنی « نهر آبشار » را میگیرد نهاده . زه ده ثون نیز در نقشهٔ جزیره اسم این نهر را « نهر آبشار » قید و ثبت کرد .

از جائیکه نهر را دیده اند تا به انجائی که آبشار حاصل شده جنگل خیلی بهم پیوست وغلو میباشد . بعد ازین نقطه کنار بلندی ساحل بقدر دو میل بطرف شمال یعنی بسوی کوه فرانقلن بهمین بلندی و جنگلی اما کم درخت تر امتداد یافته است . مسافهٔ که از حد آبشار تا بدماغهٔ مار دراز شده رفته است نیز بقدر دو سه میل همچنین کنار بلند و پر درخت است ، ولی بعد ازین رفته رفته زمین هموار و خالی از اشجار میشود . و ساحل با آب دریا متصل شده ساحل ریگزاری بعمل میآرد . هرگاه انسان های فلاکتزدهٔ مادر جزیره افتاده باشند در همین طرف ملجأ و ماوائی پیدا کرده میتوانند . دیگر طرفها همه گی زمینهای خشك بی آب و علفست .

هوا بسیار لطیف و آرام ، آسمان نیز صاف و براق بود . مهاجران بریك جای بلندی بر کنار آبشار نشسته بهر طرف نظر انداز دقت کردیدند . هیچ یك علامت و از انسان انه در دریا و نه در صحرا و نه در جنگل دیده توانستند . اما مهندس تا دماغهٔ مار را گردش نکند به نبودن انسان قناعت حاصل نمیکنند . طعام چاشت را در انجا خورده بر کنار ساحل بلند بیشه زار بسوی دماغهٔ مار رهسپار گردیدند . مهاجران هم قطع مسافه میکنند ، و هم بطرف دریا نظاره . بلکه یك دیرك ، و یا تخته پارهٔ کشتی غرقشدهٔ بنظر شان برخورد . اگر بگوئیم که هیچ کشتی بعمرها درین جزیره نیامده ، و پای هیچ انسانی بخاك آن برنخورده غلط نخواهد بود چرا که بسیار دلایل و امارات درینباب پدیدار است . ولی چون یکبار بسوی صندوق پری که یافته شده ، و واقعهٔ دانهٔ ساچمه نظر کرده شود این فکر را سراسر زیر و زبر میسازد . چرا که دانهٔ ساچمه بصورت قطعی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 244 of 558

اثبات میکند که پیش از سه ماه بهمه حال یك تفنگی در یخچیره انداخته شده است .

از وقت زوال پنج ساعت گذشته بود . مهاجران بهمین ملاحظه ها و افکارها قطع مسافه کرده میرفتند . تابه مار دماغه دو میل دیگر باقی مانده بود . این مسافه را بنزلی نموده قریب بغروب بود که بدماغهٔ مذکور رسیدند شب را در انجا بسر آوردن لازم آمد . آزوقه و خوراکهٔ کافی هم دارند . شکار هم در جنگل بسیار است دگرچه کست مگر تدارك یك مأوائی !

ازین دماغهٔ عجیب الشکل با آنطرف شکل وهیئت ساحل تبدل ورزید . تاحال زمین خاکی وچمنی بود امابعد ازین سنگلاخی وریگزاری شده میرفت . مهاجران منزلگاه خود را درهمین جا که منتهای دماغه بود قرار دادند . هاربر درمیان درختان درخت باتس را از درینطرف دیدکه بسیار است . پانقروف را مخاطب نموده گفت :

— این درخت بسیار درخت قیمتدار فوائد نثار است پانقروف .

— چه قیمت وچه فائده دارد ؟

— از پوست این درخت تراشه های باریك ونازك کشیده سبد هاو صندوقچه هاو قطیها ، و زوبهای چوکی ، وکلاه ها ، وبسی چیزهای دیگر ساخته میشود . واگر میده کرده بحالت خمیر در اید از ان کاغذ بسیار اعلا بعمل میآید . از شاخهای باریك آن چوبهای دست ، و لوله های توتون کشی وهزاران چیز دیگر ساخته میشود ، از ستونهای کافت او دیرکهای خیمه ، ولوله های نل آب ، واگر تخته بریده شود برای سقفها ودیوارهای خانه ها چوب بسیار محکم ومتینی که اصلا کرم آنرا نزند بوجود میآید اینرا هم بتو بگویم که در هندستان شاخهای نازك وتازهٔ آنرا میخورند . دیگر اینکه هرگاه ترکه های نازك آنرا در سرکه بگذارند برای بعضی مرضها دوای بسیار نافعی میشود از برگهای نورستهٔ تازهٔ آن یك شراب بسیار خوبی نیز بعمل می آید .

— آیا دگرچه میشود ؟

— همینقدر مگر کافی نیست پانقروف ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 245 of 558

— اینرا بگو که آیا مانند سیگاره کشیده میشود ویانی ؟

— واالسفا که این نمیشود .

— چون چنینست بیك پسه هم قیمت ندارد چرا که دردمرادوا نمیکند .

بعدازین محاوره هاربروپا نقروف دربی تدارك محل ومأوای شب گذرانی خود شان افتادندودرینباب بسیارزحمت نکشیدند زیرادرساحل بسیارمغاره هایی یافتند که موجه های بحربمرورایام آنراخورده و بعمل آورده بود . دریکی ازین مغاره ها که نسبت بدیگرمغاره هابزرگترومکملترمینمود میخواستندکه داخل شوندکه ناگهان از درون مغاره یك صدای مهیب ودهشت آوری برامده ایشانرابخوف ودهشت انداخت . پانقروف گفت :

— پس بگریزیم هاربر . چرا که تفنگهای مابه ساچمه پراست ، و این جانوری که این صدارا کشیده نه آنچنان مدهش جانوریست که به ساچمه هلاك شود .

اینرا گفته وازبازوی هاربربشدت کشیده درمیان سنگهای سنگلاخ پنهان شدند . درین اثنایك حیوان بسیاربزرگ چثه مهیبی برون برامد این جانور « ژاغار » نام پلنگ بسیارخونریزی بودکه موهای پوستش سفید ، و خالهای سیاه بران بود . در حالتیکه چشمهایش برگشته ، وموهایش برخواسته ودمش را کج کرده بود غریدن آغاز نهاد ، وچنان معلوم میشدکه این اول بارنیست که انسان را دیده باشد بلکه میشناسد که انسان چه مدهش ، وازخود اوچقدر بیشترخونریزتراست .

درین اثناژه ده ثون ازکناریك سنگی روبروی جانورمذکوربرون آمده هاربر چون اینحالت رادید چنان گمان کردکه ژه ده ثون ژاغاررانديده است لهذا خواست که فریاد دهد . ولی ژه ده ثون اورابخاموشی اشارت کرده روبروبرجانورمدهش پیش رفت ، بدرجهٔ که ده قدم فاصله درمابین اووژاغارباقی ماند . ژاغارخود راجمع نموده ، ودهن خودرابقدریکوجب ازهم بازکرده ، ودندانهای مدهش خود را بریکدیگر سائیده بردشمن مقابل خود بنای حمله آوری را نهاد . بمجردیکه میخواست برجهد

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 246 of 558

تفنگ ژه ده ئون فریاد کرده حیوان مدهش بر خاك بغلطید .

رفقا بتلاش تمام در پیش جسد حیوان خونریز دویدند که تفنگ ژه ده ئون در مابین دو ابروی ژاغار خورده مغزش را از هم پاشانیده بود . ژه ده ئون از شکاریان بسیار پخته و ماهریست که در هندوستان و افریقا در بسیار شکارهای شیر و پلنگ ایران شجاعت و مهارت نموده است . هار بر اظهار حیرت نموده ژه ده ئون را گفت :

— سبحان الله ! این چقدر بی پروائی و درنگ! و چقدر توانائی و دلاوری بود که از شما ظهور نمود . بخدا که خیلی حیرت کردم .

— پسر من آنچیزی که من کردم شما هم میتوانید .

— آیا من ؟

— بلی ! هر گاه بخیال خود محکم گردی که این ژاغار نیست آهوست ، و بهمان تصور نشان گرفته آتش دهی تو نیز مانند من خواهی توانست .

پانقروف — اگر چنین باشد چه آسان کاریست .

ژه ده ئون — بغیر از این دیگر چیزی نیست پانقروف . دوستان من ! حالا ایستادن بکار نیست . شام هم شد ، ژاغار هم مغارهٔ خود را تا ابد بما وا گذارشد . ما هم باید مغاره را ضبط کرده شب خود را بکمال راحت در ان بسر آریم .

— اما اگر دیگر ژاغارها بیایند ؟

— در دهن مغاره آتش بزرگی می افروزیم جانوران درنده از آتش رم میخورند و بما نزدیك نمیشوند .

مهاجران بسوی مغاره متوجه شدند . تنها تاب به پوست کردن ژاغار مشغول ماند . چونکه پوست ژاغار برای مفروشات غرائیتها و زفرش گرانبهائی شمرده میشود رفقا چوبهای خشکی بسیاری بدهن مغاره گرد آوردند درون مغاره پر از استخوان بود . استخوان هارا بیکسو افگنده مغاره را پاك کردند . تفنگهای خود را نیز به گه پر کردند . چوبهارا نیز آتش دادند . طعام شام خودهارا بکمال اشتها تناول کرده ، و یك

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 247 of 558

یك نفر به نوبت به پاسبانی مقرر گردیدند .

سیروس سمیت از چوبهای خشك بانس نیز بسیار گرد آورده در آتش انداخت . چوبهای بانس در اثنای سوختن بر هر بندی که میرسید مانند یك تفنگی صدا میبر آورد که این صداها برای نزدیك نگذاشتن حیوانات وحشیه علاج کافی دیده میشود . این ترتیب واصول نوی نیست که سیروس سمیت تنها امشب آنرا بروی کار آورده است . بلکه تاتاریان در آسیای وسطی از عصرها برای دفع کردن حیوانات و حشیه چوب بانس را میسوزانند . پا نقروف چون اینصداهای گوش خراش چوب بانس را شنید هاربرد را گفت که :

— این فائدهٔ درخت بانس را نیز بقیمت بهائی آن بیفزا ! ..

[باب پنجم]

{ فهرست }

عودت بر کنار ساحل — شکل وهیئت ساحل جنوبی — درخت قماش
میوه — یك لیمان طبیعی کوچك — رسیدن به نهر مرسی
در نیمشب پیدا شدن کشتی شان .

سیروس سمیت و رفیقانش در مغاره ژاغار بکمال استراحت تا بصبح بخوابیدند . صبح بوقت هرکس از خواب برخواسته بکنار ساحل فرو آمدند . دیده های خودرا بسوی دریا و کنار ساحل تا بجائی که نظرشان کار میکرد بدوختند . مهندس بادوربین بهر طرف بکمال دقت تماشا کرد ولی هیچ یك اثری از وجود کشتی ویا انسانی که باینطرفها افتاده باشد نیافت .

حالا در جزیره تنها یك سمت جنوبی باقی مانده که دیده نشده است . و باقی همه اطراف گردش شده . درین دفعه که برای گشت و گذار برامدند بواسطهٔ کشتی در نهر مرسی بسوی غرب جزیره برامده وجود قضا زدگانی را که تخمین کرده اند در ساحل غربی جستجو کردن خواستند . حالا آنکه ساحل غربی را سراسر گردش کردند از

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 248 of 558

وجود قضازده گان مظنون اثری نیافتند بلکه ساحل رانیز بیك وضعیتی دیدند که هیچ کشتی در انطرف نزدیکشده نمیتوانند . ژه ده ثون گفت .

— اگر بخواهیم که مسئلهٔ مشکلهٔ وجود داشتن قضازده گانرا در جزیره حل وفصل نمائیم میباید که ساحل جنوبی رانیز تمامها گردش کرده از راه دماغهٔ نجه به غرانیتهاوز برویم . آیاتابد ماغهٔ نجه از نجاچقدر مسافه تخمین خواهد شد موسیوسیروس ؟

— در آمدگیها و برامدگیهای ساحل راهم که داخل حساب کنیم بقدر سی میل تخمین میشود .

هاربر — اماازدماغهٔ نجه تابغرانیتهاوز نیزبقدر ده میل مسافه موجوداست .

ژه ده ثون — همه راچهل میل فرض کرده برهمین راه رهسپار گردیم بهتراست . چرا که باینواسطه هم سواحلی را که تابه اینوقت ندیده ایم تحقیق وتفتیش میکنیم وهم مسئلهٔ را که فکرمارا سراسرمشوش وپریشان داشته حل وخاتمه میدهیم .

پانقروف — بسیاردرست وخوب فرمودیداما کشتی خودمانرا که در نهرمرسی گذاشته ایم چه خواهیم کرد ؟

ژه ده ثون — کشتی ماازبیست وچار ساعتست که درهمانجا که بسته ایم مانده یك دوروز دیگرهم اگربماند چه ضرردارد . چونکه دزددرجزیرهٔ مانیست که بترسیم که مبادادزدی شود .

— امامن هروقت که مسئلهٔ سنگ پشت رابخاطرمی آورم درنبودن دزدشبهه ناك میشوم .

— جان من توهم چه فکرهامیدوانی ، مگرکاسه پشت راآب دریاراسته کرده نجه ده بود ؟ همچنین نیست موسیوسیروس ؟

مهندس برینسخن کلمهٔ «که میداند» رادرمیان لبهای خودزمزمه کرده دگرچیزی نگفت . ناب دهن خود رابرای چیزی گفتن خواست باز کند ولی باز خاموش ماند مهندس گفت :

— بگوناب چه میگفتی ؟

— اینراعرض کردن میخواستم که هرگاه ازراه ساحل جنوبی بغرانیتهاوزرفتن

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 249 of 558

خواهیم در پیش راه ما نهر مرسی میآید که از ان بچه خواهیم گذشت ؟

ژه ده ثون — یا به آب بازی ویایك جالهٔ ساخته میگذریم . از ینکه دلهای ما همیشه بوسوسه باشد اگر یکقدری ترشویم باکی نیست .

همه رفقا برهمین یك قرار دادند که ساحل جنوبی را تمامها گردش نموده از راه دماغهٔ بچه بغرا نیشها وزبروند . لهذا صبر کردن هیچ جایز نیست باید که بزودی براه افتند. چونکه چهل میل راه کم راهی نیست . نیمساعت پیش از طلوع مهاجران براه افتادند . تفنگهای خودرا با گله پر کردند . توپ مانند هر وقت در جلوا فتاده روانه شدند . از دماغهٔ ماریقدر پنج میل مسافه را بر ساحل محدب طی نمودند در ینقدر مسافه بهیچ اثر انسان ویاشکسته پارهٔ کشتی نیافتند ، قسم محدب ساحل رابی مانده گی ومشقت قطع کردند تابقسم معقر ساحل که آخر های کانهٔ واشینغتونست واصل شدند . تابه این حدود قسم ساحل جنوبی جزیره را تمام نمودند که از ین حد به قسم جنوب شرقی جزیره داخل شدند . تابه نصف کانهٔ واشینغتون ساحل تمامها ریگزار است که یکن یکن درخت نیز دیده میشود . بعد از ان تابد ماغهٔ بچه زمین ساحل سنگستان غیرمنتظمی میشود . مهاجران اینطرفها را این اول بار است که می بینند . پانقروف گفت که :

— ساحل درینطرفها برای کشتیها بسیار ناهموار وتهلکه ناکست . هر کشتی که درینطرفها نزدیکشود بهمه حال در ریگ می نشیند و غرق میشود .

ژه ده ثون — اگر غرق هم شود البته که یك تخته پارهٔ یا دیرکی از ان معلوم خواهد شد .

— اگر کشتی در ساحل ریگزار غرق شود هیچ اثری از ان معلوم نمیشود . اما اگر در سنگلاخ غرق گردد پاره های آن معلوم می شود .

— چرا ؟

— چونکه در ریگزار به بسیار زودی کشتی ناپدید میگردد .

بعد از ظهر بیکساعت مهاجران در وسط کانهٔ واشینغتون رسیدند که تابه اینجا تمام

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 250 of 558

بیست میل مسافه را پیموده اند . مهاجران برای طعام خوردن و استراحت کردن یکقدری آرام کردند . بعد از نیمساعت باز براه افتادند . هم راه میزنند وهم هرقطعهٔ ساحل را بدقت از نظر میگذرانیدند . هر چیزیکه بنظر ناب و یا نقروف میدرامد همان دویده آنرا ملاحظه و تدقیق میکردند . اما در هیچ طرف هیچ اثری از کشتی قضازدهٔ نشان نمی یافتند . اگر کدام کشتی در بنظر فهامی آمد و یامی شکست چنانچه صندوق تا بساحل رسیده یك تخته پارهٔ یا یك علامهٔ دیگر نیز پیدا میشد اما آن اثر و علامه بکلی بعد از دو ساعت ره پیمائی در کنار ساحل باب یك لیمان یعنی حوض طبیعی دریائی رسیدند که در میان سنگلاخها بیك وضع بسیار لطیفی پنهان شده مانده بود که این حوض نیز مانند حوض آبشار جهت غربی مینمود و لی در بحوض هیچیك نهر آبی نمیریخت . در پشت این حوض یك بلندی موجود بود که این بلندی بتدریج بلند گردیده در میان جنگل تا بمنظرهٔ وسیعه که نزدیك غرابیتها و زاست امتداد می یابد . رفقا بر سر همین بلندی بر کنار حوض طبیعی دریائی بر امده یکقدری آرام کردن و طعام خوردن را قرار دادند مهاجران بسبب ماندگی وره پیمائی باز بطعام خوردن مجبور گشتند . در جائیکه طعام میخوردند یك جائی بود که از سطح بحر شصت هفتاد قدم بلند یك زمین بلندی بود . و از طرف شرق بحوض طبیعی ، و از طرف غرب بجنگل محاطه بود . از نجا هر طرف مشاهده میشد . مهندس بادوربین بهر سو نظر انداز دقت گردید . هیچیك علامه و نشانی نیافت . ژه ده ثون گفت که :

— در جزیره هیچ کس بغیر از مایان موجود نیست لهذا کسی که صندوق یافتگی مارا دعوا کند وجود ندارد . ما هم بکمال آزادی بر استعمال کردن اشیای صندوق حق داریم .

هاربر — اما دانهٔ ساچمهٔ که از دهن یا نقروف بر امده آنرا چه کنیم ؟

— اینهم مسئلهٔ مشکل ! در بنباب چه بگوئیم ؟

مهندس — در بنباب میگوئیم که پیش از سه ماه یك کشتی در نجا آمده و از طرف همجنسان ما تفنگی انداخته شده ، و ساچمهٔ آن بران آهو بره خورده و باز عودت کرده در قاب

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 251 of 558

ناب — پس معلوم شد که طالع نارسا مارا با اینها ملاقی نمود که باینسبب چارهٔ یگانهٔ عودت وطن رانیزازدست بدادیم .

پانفروف — چون چارهٔ عودت وطن ازدست برامد حالاباید که چارهٔ رسیدن بمسکن خود را بیندیشیم . برخیزید که براه افتیم چرا که وقت باقی نماند .

رفقا برپاخواستند ، وازکنارجنگل براه افتادند . درین اثنا توپ فریادزده بتاخت ازطرف جنگل درپیش صاحبان خود بیامد که بدهنش یك پاره قماش گل پری گرفته بود . پانفروف ازدهن سگ قماش را گرفت مگراین قماش یك تکه سان بسیارکلفتی بود . توپ بشدت فریاد میکرد . و بحرکات خود چنان میفهمانید که بسوی جنگل برویم . مهاجران درپی سگ پیروی کردند ، وتفنگهای خود را حاضر گرفتند . در جنگل هیچ نشانهٔ انسان واثرقدمی ندیدند . توپ بقدرپنج شش دقیقه رفته درپای درختی بایستاد ، وفریاد وفغان خود را بیشتر کرد .

مهاجران هرطرف رادیدند وپایدند هیچ چیزی نیافتند . پانفروف دفعةً فریاد براورده گفت :

— من دیدم ودانستم که چیست .

— چیست ؟ کجاست ؟

— برزمین نه بینید بالا نظرکنید بالا .

هرکس نظرخود رابسوی بالادوختند . مهندس گفت :

— دانسته شداین همان قماش بالون ماست که بقیهٔ آن راباد آورده دربند درختان بند کرده است .

پانفروف بکمال ممنونیت فریاد براورده گفت که :

— اینست سان بسیاراعلاو محکمی که سالهاازان پیراهن وزیرجامه ساخته بتوانیم وهیچ تمام نشود . امااست بگوموسیوسپیله چنین جزیرهٔ که درختان آن سان باربدهد پسندآن نیست ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 252 of 558

بحقیقت که پیداشدن قماش سان بالون برای مهاجران یك نعمت غیر مترقب شمرده میشود. برای رهائی دادن بالونرا از شاخهای درختان وفرو آوردن آن خیلی جد وجهد بعمل آوردند. ناب، وهاربر، و پانقروف بر درخت بالا برامدند، وبسیار زحمت کشیدند تا آنکه بدو ساعت تمام ریسمانها، وسان، واسباب آهنی ولنگر آهنین آنرا همه رهائی داده بزمین انداختند. پانقروف گفت که:

— موسیو سیروس! هرگاه از جزیره برامدن خواهیم معلومست که با این بالون نخواهیم برامد. زیرا دانستیم که ببالون انسان بجائی که دلش میخواهد رفته نمیتواند. اگر از من میشنوید یك کشتی محکم ومتینی یکخرواری بسازیم وازین سان یك بادبانی برای او ببریم. باقی آنرا نیز برای لباسهای خود صرف کنیم.

— این کارها را بعد ازین خواهیم اندیشید پانقروف حالا اینهارا در یکجای خوبی بخوب صورت نگه داریم.

بواقعی که بالونرا با جملهٔ آلات ولوازمات آن تا بغرانیتها وزبردن محالست چراکه همهٔ آنها بسیار سنگینست برای نقل دادن آن تا بوقتیکه عرابه بسازند وعرابه را آورده بالونرا ببرند باید که آنرا در یکجائی حفظ کنند.

مهاجران به بسیار کشش وکوشش بالونرا تا بحد سنگلاخهای ساحل رسانیدند و درمیان سنگلاخها یك شکاف بسیار بزرگی یافته بالون را باهمه لوازمات آن دران گنجا نیدند، وهرطرف آنرا با تخته سنگها وشاخه ها پوشانیدند. تا بساعت شش به این عملیات زحمت کشیده واین حوضه را نیز «حوضهٔ بالون» نام نهاده راه دماغهٔ نجه را پیش گرفتند.

پانقروف با مهندس در راه از کارهائیکه بعد ازین ساخته میشود بحث رانده میگفتند که: اول یك پلی برروی نهر مرسی ساخته، یك سرك مکملی نیز از بیشهٔ منظرهٔ وسیعه تا بحوضهٔ بالون کشیده میشود ویك عرابهٔ سبك ومحکمی بعمل آورده خودما آنرا به نوبت تا بحوضهٔ بالون کشیده، بالونرا دران بار کرده بغرانیتها وز نقل میدهیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 253 of 558

بعد ازان یك کشتی باد بان دار بسیار مکملی بعمل می آریم ، و بواسطهٔ آن دور و پیش جزیره را گردش میکنیم هنوز چها ! چها !

بوقت شام بدماغهٔ بیصاحب که صندوق اشیاء ایافته بودند رسیدند . درینجا نیز هر طرف را بکمال دقت بالیده هیچ اثری نیافتند .

ازانجا نیز بی درنگ براه افتادند . هنگامیکه بکنار نهر مرسی رسیدند از نصف شب گذشته بود . درینجا نهر بقدر هشتاد قدم وسعت داشت . مهاجران ازین مانعهٔ نهر مرسی بسیار دلتنگ شدند . چونکه بسیار راه پیموده اند ، و از سبب کوشش بلیغی که برای فرو آوردن و گنجانیدن بالون بعمل آورده اند از حد زیاده مانده شده اند . حالا دگر هیچ چیزی آرزو ندارند مگر اینکه در غرانیها وزدر امده بخواب راحت درایند . حالانکه درچنین حالت ماندگی خود را در آب سرد انداخته بشناوری درچنین شب تیره گذشتن خیلی مهلك است . لهذا پانفروف بنا بر وعدهٔ که کرده لازمست که یك چارهٔ تدارك نماید .

پانفروف و ناب بدون تأنی ودرنگ یك درختی را انتخاب کرده به تبرزدن آغاز نهادند . سیروس سمیت ، وزه ده ثون دریك کناری نشسته ، به انتظار ماندند . هاربر نیز بکنار نهر بگردش بود .

درین اثنا هاربر به نزد رفقای خویش دویده روی آب نهر را نشان داده گفت که :

— برروی آب به بینید ، این جسم سیاهی که میآید چه چیزاست ؟

پانفروف کار خود را گذاشته بکنار نهر آمد ، وبدقت تمام برروی نهر نظر انداخت ، وبعد از لحظهٔ که ملاحظه نمود فریاد براورد که :

— کشتیست ! کشتی !

همه رفقا بسوی جسم مذکور متوجه شده دیدند که بحقیقت یك کشتی کوچکیست که آب آنرا می آورد پانفروف بصدای بلند فریاد براورد که :

— اووو ! ... کشتی والا !! .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 254 of 558

هیچ جوابی از طرف کشتی نیامده لحظه بلحظه نزدیکشده میرفت. تا آنکه بجائیکه مهاجران بودند کشتی نزدیکشده برسید . پانقروف چون خوب نظر کرد فریاد برآورده گفت که :

— وای ! این کشتی خود ماست ! به بینید که چه کشتی وفادار است . ریسمان خودرا بریده دویده دویده آمده است .

مهندس — آیا صندال خود ماست ؟

پانقروف — بلی ! ببینید که بچه وقت و زمان مناسب خود را رسانیده است .

بحقیقت که این کشتی خود مهاجرانست که در نزدیك سرچشمهٔ نهر مرسی بدو ریسمان بد و درخت بصورت بسیار محکم بسته کرده مانده بودند . پانقروف و ناب بدو عصا چوب دراز کشتی را کشیده بکنار رسانیدند . از همه پیشتر مهندس در کشتی جهیده ریسمانی که کشتی را بآن بسته بودند معاینه نمود . دید که ریسمان بریده و خورده نشده بلکه باز گردیده است . دیگر رفقا نیز در کشتی سوار شدند . ژه ده ثون چون حال ریسمان را بدید گفت :

— اینست مسئلهٔ که . . . .

مهندس — بسیار حیرت آور است !

ژه ده ثون — هم بسیار بسیار حیرت آور !

بواقعی که اینمسئله خیلی غریب است . هرچه که باشد دم نقد برای مهاجران نعمت بسیار بزرگی شد . اما از همه غریبتر اینکه باینچنین وقت لازم و موقع ضرورت رسیدن کشتی مسئله ایست که بجز کرامت و خارقه بردیگر هیچ چیز حمل نمیشود . هرگاه یك قدری اولتر از رسیدن مهاجران میرسید البته که آنرا آب بدریا می انداخت .

اگر این واقعه در زمانهای پیش واقع میشد و از جای مهاجران هم مردمان کم عقل میبود همان لحظه حکم میشد که اینجزیره پر طلسم است . و یا از دیو و پریست ولی مهاجران ما از انگونه اشخاصی نیست که باینگونه چیزها باور کنند البته سبب حقیقی و

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 255 of 558

معقول آنرا باید بیابند دردم حاضر سبب معقول آن اگرچه مجهولست اما آخر پیدا خواهد شد . بیك چند پرکشی کشتی را بآنطرف نهر رسانیدند کشتی را بخشکه کشیده برزمین مناسبی نهادند . وبجابکی تمام بطرف زینهٔ غرانیتهاوز متوجه شدند . درین اثنا توپ بشدت ولوله فغان برداشت . ناب که از همه پیشتر بزیر غرانیتهاوز رسیده بود فریاد برآورد که :

— زینه بجای خود نیست !

—﴿ باب ششم ﴾—

فهرست

قهر وغضب بانفروف — شب گذرانیدن درشمینه ها — فکر
سیروس سمیت — یك مسئلهٔ غیرمنتظر — درغرانیتهاوز
چه چیزها شده — بخدمت مهاجران چسان یك
نوکری نوی میدراید .

سیروس سمیت ازگم شدن زینه خیلی اندیشه ناك و اندوهگین گردیده مبهوت ایستاد . رفقای دیگر بگمان آنکه مبادا باد زینه را بیکطرفی انداخته باشد بپالیدن و جستجو آغاز نهادند . هرطرف راپالیدند زینه رانیافتند . شب هم چون خیلی تاریك بود . هیچ چیزی دیده نمیشد .

بانفروف — اگرزینه راکسی بطریق لطیفه و مزاح برداشته باشد ، لطیفهٔ شیرین ومزاح نمکینی نیست ! بعدازین قدر ماندگی وخستگی به پیش خانهٔ خود بیائیم و زینه رانیابیم ، چقدر مشکل ؟

ناب — درجزیرهٔ لینقولن معلوم است که چیزهای خارق العادهٔ ناشدنی بوقوع می آید .

زه ده ئون — درین باب چیز خارق العاده نیست وقتی که مانبوده ایم دیگر کسی آمده درخانهٔ مادرآمده ، وزینه رابیالا کشیده است .

بانفروف — آیادیگر کسی ؟ آندیگر کس کیست ؟

زه ده ئون — مگر دانهٔ ساچه رافراموش کردی ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 257 of 558

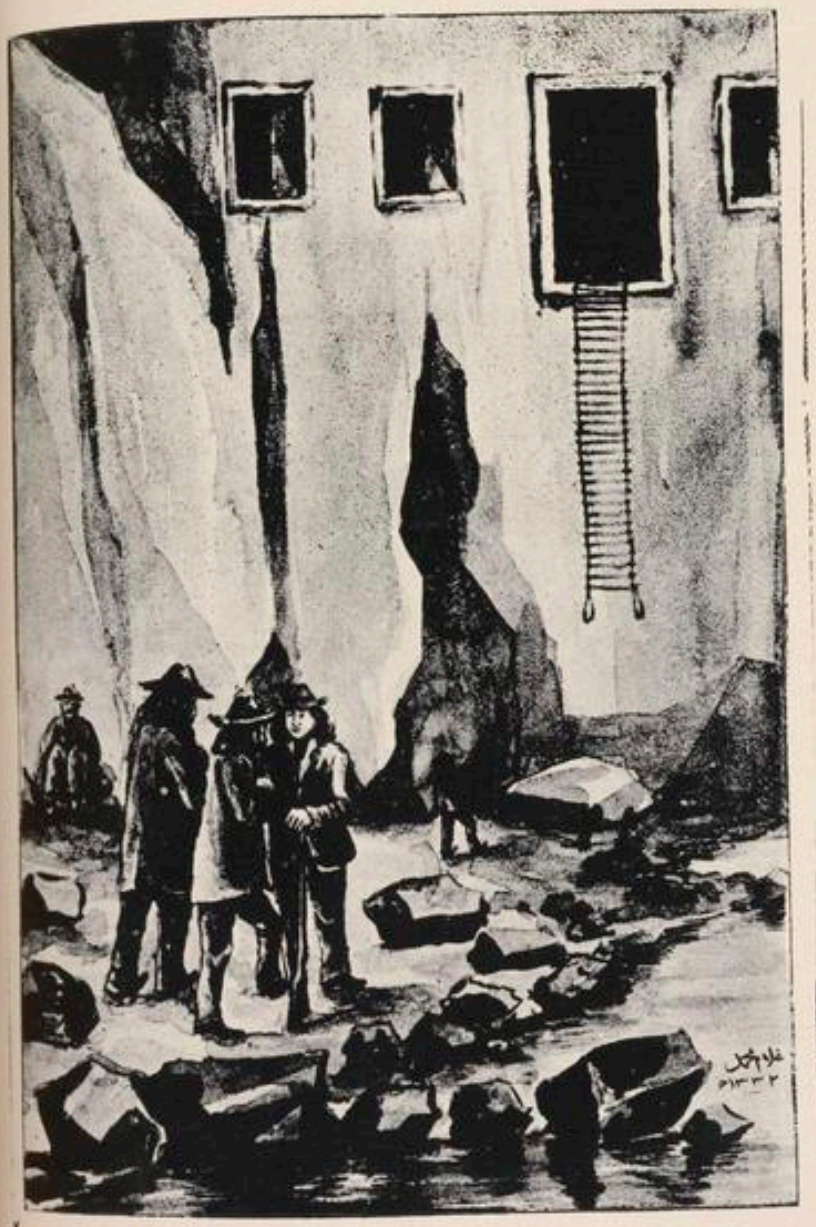

زینه واسباب بالا کردن را نیز از جهت پایان نوك آنها را بالا کشیده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 258 of 558

پانقروف — هرگاه که میگوئید در بالا کسی هست یك فریادی کنیم بلکه جواب بدهد.
کشتیبان این را گفته و بیك صدای بسیار بلندی (اوووو) گفته فریاد برآورده
مهاجران بجواب گوش گرفتند . اگرچه بعضی صداهای که ندانستند چیست
از غرانیها وزمی آمد ولی صدای پانقروفرا کسی جوابی نداد . حقیقتاً که اینشب
تنها مهاجرانرا نی بلکه هرقدر دلاور اشخاصی که باشند دوچار خوف وحیرت میسازد
مهاجران بیچاره مانده گی ومشقت خود را فراموش کرده بغم ازدست برامدن اقامتگاه
نازنین خود افتادند . حالا آنکه غرانیتهاوز تنها اقامتگاه شان نی بلکه بتنا بهٔ خزینهٔ
بی بهای شانست . درین هشت ماه هرچیزی که ساخته ، ویافته اند همه گی در انجاست
که اگر آنها ازدست شان برآید سر از نو آنهارا بوجود آوردن چقدر مشکل ومدهش
است . سیروس سمیت گفت :

— برادران ! هرچه که آمدنی بود آمد . امشب را میباید که بشمینه هارفته بسر آریم
وتابصبح انتظار بکشیم . فردا که روشنی شود به بینیم که چه میشود .

پانقروف — بسیار خوب ! امامن به این حیرانم که این آدم بی ادب لاابالی کیست
که اقامتگاه مارا ضبط کرده است ؟

اینسخن را پانقروف به نهایت قهر و غصب وروی خود را بسوی پنجره های
غرانیتهاوز گردانیده بآواز بلند گفت . والحاصل این بی ادب هرکس که باشد امشب
میباید که مهاجران بشمینه هابروند ، وتابفردا صبر کنند . لهذا توپ را درمیان سنگهای
زیر دیوار غرانیتهاوز دریکجای مناسبی گذاشتند که اگر واقعهٔ ظهور کند بجا بکی آمده
مهاجرانرا خبردار گردانند ، وخود شان بسوی شمینه هاروانه شدند .

اگر بگوئیم که مهاجران بیچاره شب را براحت گذرانیدند غلط محض است . بیچاره
هاتمام شب راتابصبح بیصبرانه وناآرامانه بهزار گونه عذاب گذرانیدند . هرساعت
بیرون میبرامدند که مبادا توپ غفلت نماید ، ویك حادثهٔ ظهور کند . سیروس سمیت
ازوقتیکه بجزیره آمده تابه اینوقت بچنین پریشانی خاطر گرفتار نیامده ، زده ون

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 259 of 558

نیزبامهندس هم افکار است چند بار آهسته آهسته باهمدیگر در خصوص اسرارهائیکه درجزیره مشاهده شده ومیشود سخن هاراندند. البته که درجزیره یك سری موجود است. آیااین سررا چگونه کشف نمایند؟ هاربر نیزبخیالات گوناگونی افتاده تصورات عجیب وغریبی میپروراند. باب بسببی که اینگونه کارهابه افندیان اوراجمع و عائد است خود راتنها برای کاروخدمت ومعاونت آنهاحاضرو آماده داشته ازینگونه افکارات سراسر آزاده وبیك گوشهٔ خزیده بکمال راحت خوابیده است پانقروف خیلی بقهر وغضب است. هرساعت خود بخود میگوید:

— این بازیکه باما کرده اند هیچ خوش من نیامد. اگر کنندهٔ آن یکبار بدستم بیاید وای برحال او!

سپیدهٔ صبح دمید..مهاجران تفنگهاراحاضر کرده وقه هارابکمر آویخته بساحل دیگراریش روی غرانیتهاوز آمدند. بعد ازکمی ضیای شمس پرتوافشان گردیده پنجره های بستهٔ غرانیتهاوزرا ازمیان سبزه هانمودارگردانید.

اگرچه پنجره ها چنانچه که خود شان بسته گذاشته اند بحال خود است ولی در وازهٔ غرانیتهاوزرا که دروقت برامدن محکم بسته بودند بازیافتند که ازین یك بخوبی معلوم شدکه یکی آمده ودروازه راباز کرده بغرانیتهاوزداخل شده است. زینه، و ریسمان اسباب بالا کردن انیزازجهت پایان نوك آنهاراکشیده بآستان دروازه گذاشته اند که یك قسم بالائی ریسمان زینه نیزیکقدری آویزانست که ازین هم معلومست که غاصبان چگونه مردمانی هستند اینمسئله هنوزهیچ معلوم نیست زیراهیچ کسی معلوم نمیشود. پانقروف بازفریاد براورد: بازهیچ کسی جواب نداد. پانقروف غضبناك گردیده فریادبراورد:

— اووو! خاینهای ملعون! گویا که درخانهٔ پدرخود نشسته اید که هیچ جواب نمیدهید. ای غاصبان مال مردم! ای دزدان دریائی! ای رهزنان مالیزی! اگرمرد باشیداول بیائیدبامردان بجه بدهیدبعدازان خانهٔ شانرا غضب کنید! ای ژون بول زاده ها!

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 260 of 558

پانفروف هرگاه کسی را باصول امریکا ژونبول زاده طعن وتشنیع کند بدانید که قهر وغضبش بدرجهٔ نهایت شدت گرفته ولی این شدت وحدت اورا هیچ جول دهندهٔ پیدا نشد حتی مهاجران بشبهه افتادند که بلکه کسی نباشد اما از بالا بودن زینه بواقعی معلوم میشد که این شبههٔ شان خطاست . هاربر بفکر آن افتاد که اگر یك تیری را بریسمانی بسته وتیر را بواسطهٔ کمان بیکی از پته پایه های زینه پرتاب کنیم که تیر ریسمانرا از پته پایهٔ زینه بگذراند امید است که بکشیدن ریسمان زینه را فرو آورده بتوانیم . این رأی هاربر را همه رفقا پسندیدند تیر وکمان و ریسمان درشمینه ها موجود بود تب دویده آنهارا بیاورد . پانفروف ریسمانرا به تیر بسته کرده به نوجوان بداد . هاربر یکی از پته پایه های زینه رانشان گرفته تیر را پرتاب کرد . تیر بمجردیکه از خانهٔ کمان رهید به نشانگاه مطلوب برخورد ، یعنی بیکی از پته پایه های نزدیك دروازه برابر آمده ریسمانرا از ان بگذرانید . هاربر ازین کامیابی خود شادان گردیده همان ریسمانرا گرفته میخواست که بکشد که دفعةً یکدستی از دروازه برآمده تیر را ربوده بدرون کشید پانفروف فریاد برآورده گفت که :

— وای خائن! وای! دیدمش که چیست وکیست آخ ! اگر بیك گله پایانت نپرداختم آدم نخواهم بود !

اینرا گفته بسوی تفنگ دوید . ناب گفت :

— کرامیزنی ؟ کیست ؟

— وای مگر تو ندیدی ولی نشناختی که که بود ؟

— نی ! یکدستی دیدم ونشناختم .

— آن دست ، دست بوزینه بود . مگر وقتی که ما برآمده ایم بوزینه گان آمده اقتنگه ما را ضبط واستیلا کرده اند . زینه رانیز آن ملعونان بالا کشیده اند .

درین اثنا بچره های غرانیتها وزباز گردیده چهار پنج بوزینه های بزرگ قوی الجثه پدیدار گردیدند . گویا صاحبان کهنهٔ غرانیتها وزرا سلام میکردند . پانفروف گفت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 261 of 558

— من گفته بودم که این یك بازیئیست که باما کرده اند امانمیدانند که بامن بازی کردن چیست .

اینرا گفته وتفنگ رابرداشت . نشانگرفته یکی از میمونها را بپایان انداخت وباقی آنها گریخته بدرون درامدند . بوزینهٔ که بپایان افتاد از بزرگترین جنسهای بوزینه هاست که شکل آن نیزبه انسان بسیار مشابهت دارد . هاربرچون این بوزینه رادید گفت که :

— این نوع بوزینه را درعلم حیوانات « اورانغ اوتان » میگویند که بزرگترین اجناس بوزینه شمرده میشود ، ومانند انسان بدوپاراه میروند دم هم ندارند .

پانقروف — هربلا که باشند باشند ! حالاوقت درس خواندن علم حیوانات نیست! من باین حیرانم که حالادرغرانیتهاوزچسان خواهیم درامد .

سیروس — صبرکنیم! این حیوانات باماباسیار وقت ایستاده گی وطاقت نمی آورند . آخریك چارهٔ برای دفع آنهاپیداخواهیم کرد . شکراست که هزنان دریائی مالیزی نیست .

— موسیوسیروس ! من تابه اوتاق خود ندرایم هیچ باور نمیکنم که بازغرانیتهاوز راصاحب شویم . چونکه بقدردوسه درجن بوزینه بالاست . راه برامدن مارانیز یکقلم ازماسلب کرده اند . هم که میداندکه چه خرابیهارسانیده اند ؟

ژه ده ثون — هرگاه بازیك تیری بیندازیم بلکه زینه رابپایان آریم .

هاربازتیررا بخانهٔ کمان کرده پرتاب نمود . بازاگرچه تیربه بته پایهٔ زینه رسیدولی چون زینه رابوزینه گان سراسربدرون کشیده بودند بمجردکشیدن طناب ریسمان ازهم کسیخته زینه بپایان نیفتاد . پانقروف ازقهروغضب کف برلب آورده هزارهزار کفرمیگوید . بحقیقت که حال مهاجران بسیار مشکل ولی خیلی خنده آوریك حالتیست .

دوساعت گذشت ، میمونها دوباره درمجرها معلوم نشدند . اما گمان نشود که رفتند ، چراکه راه بدررفت شان بجززینهٔ غرانیها وزدگرراهی نیست . وهم گاه گاه دستها ، وسرهای شان ازگوشه وکنار پدیدار میشود که هانلحظه به گله تفنگ نشان گرفته میشدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 262 of 558

مهندس — مابیك گوشهٔ پنهان شویم . ژه ده ثون وهاربر در پشت یك سنگی پنهان شده تفنگهای خود را حاضر و آماده دارند بلکه میمونها باز معلوم شوند .

این رأی و فکر مهندس قبول گردید ، ژه ده ثون وهاربر یك سنگی را سپر کرده تفنگ بدست حاضر نشستند دیگر رفقا برای شکار و تدارك کردن غذا بجنگل رفتند چرا که خوردنی هم ندارند .

دو ساعت دیگر نیز گذشت . باز اثری از بوزینه گان معلوم نشد . چنان معلوم میشود که بسبب کشته شدن یکی از آنها ، وصدا های دهشتناك تفنگهارم خورده در اوتاقهای غرانیتهاوز پنهان گردیده اند . یا آنکه ذخیره خوردنی و نوشیدنی مهاجران بیچاره را بچنگ آورده بخوردن و نوشیدن مشغول گردیده اند . مهاجران چون هر بار تلف شدن اسباب و ذخیره های خود را بدست این خبیثان می اندیشند دوداز دماغ شان میبراید . ژه ده ثون گفت :

— اینکار را باید خاتمهٔ بدهیم چرا که بسیار دراز شد .

پانقروف — هیچ چارهٔ برای دفع این خبیثها نمی یابم . آیا چسان بالا برامده خواهیم توانست ؟

— من یك راه و چارهٔ اندیشیده ام .

— راه و چاره را چون شما اندیشیده اید منهم حکم میکنم که بغیر از همان چاره دگر چارهٔ هیچ نیست !

— من میگویم که از راه مجرای اول غرانیتهاوز که آنرا در تالاب بند و سد کرده بودیم باز کرده داخل شویم .

— آی خدا از شما راضی شود ! حقیقت که خوب اندیشیده اید . این راه هیچ بخاطر من خطور نکرده بود . بواقعی که برای داخلشدن غرانیتهاور و دفع کردن بوزینه گان غیر ازین هیچ چاره نیست . اگرچه مجرای مذکور از طرف مهاجران به بسیار محکمی بند شده است ولی ناچار باید که باز شود . این فکر از طرف همهٔ رفقا قبول گردیده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 263 of 558

همان بکار آغاز کردند . بعداز پیشین بود که مهاجران ازشمینه هابیل وکلنگهارا بر داشته اززیر نجره های غرانیتهاوز گذر کرده بسوی تالاب غرانت روانه شدند . توپ را برای پاسبانی درانجا گذاشتند هنوز بقدر پنجاه قدم دور نشده بودند که یکی یکبار ولوله وفغان شدید توپ بلند گردید . مهاجران توقف نمودند . پانقروف گفت که :

— بدویم به بینیم که چیست ؟

همه رفقا بتاخت واپس گشتند . سبحان الله ! چه تبدلات غریب از نجره های غرانیتهاوز مانند باران بوزینه باریدن گرفته است .

آیاچه خوف ودهشتی برای میمونها درداخل غرانیتهاوز حاصل شده که چنین بی اختیارانه وخوفناکانه خودرا ازدروازه . ونجره هاپرتاب کرده می اندازند ؟ حتی باوجود ذکاوتی که بوزینه ها دارند هیچ اندیشهٔ مرگ خود را نکرده بی تأنی وبلا درنگ یکی بردیگرخود را ازنجره ودروازه پرتاب کرده می انداختند حالآ نکا اکثر شان درزیردیوار غرانیتهاوزدست شکسته وپاشکسته وسرشکسته می افتادند . آیا ایچه بلای مبرم ، وترس دهشت توامی درغرانیتها وزبرینهاوارد آمده که مرگ را ازان آسانترمیشمارند ؟

والحاصل این غریبه وخارقهٔ عجیبه رامهاجران بیك نظرحیرت و دیدهٔ عبرت تماشا کرده برای غرانیتهاوز آمدند ، واز آرامی وسکوتی که حاصل آمد دانستند که هیچ یك بوزینهٔ درداخل غرانیتهاوزباقی نمانده است . درپای دیوارغرانیتهاوزبقدر ده پانزده بوزینه بصورت نیمجان وبعضی مرده افتاده بودند . پانقروف پی هم «هورراه های شادیانه راباآواز بلندتکرارمیکرد ژه ده ئون گفت که :

— پانقروف ! آنقدر آنارشادمانی منما .

— آیاچرا ؟ مگرهمهٔ شان مردارنشدند ؟

— همه گی رامرده پندار ! امابرای ماچه فایده که هنوزراه برامدن غرانیتهاوز برای مابیدا نیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 264 of 558

— بمجرای اول بتازیم .

مهندس — بلی ، باید که بمجرای کهنه مراجعت کنیم اما ایکاش اگر یك چارهٔ دیگری پیداشود .

درین اثنا گویاسخن مهندس راجواب بودکه دفعةً زینه ازدروازه بپایان افتاد، پانقروف چون این رادید بطرف مهندس نظر کرده گفت :

— دیدید موسیوسیروس ! اینست مسئلهٔ که هیچ عقل بآن نمیرسد .

مهندس — بواقعیکه همچنینست پانقروف .

اینرا گفته و بر زینه بالاشدن گرفت . پانقروف گفت :

— موسیو سیروس ! مبادا که هنوز ازان خبیثها کدام دانه موجود نباشد و بشما ضرری نرساند . . .

— خواهیم دید .

رفقانز مهندس را پیروی کردند . بعدازکمی همهٔشان بغرانیتهاوز واصل شدند، هرطرفرا گردیدند هیچ کسی را نیافتند . پانقروف گفت :

— آیانخواهیم دانست که این زینه را برای ما که انداخته باشد ؟

درین اثنا یك صدای خر خری بگوش شان آمد . مگریك بوزینهٔ بزرگی از مطبخ برامده درپیش روی پانقروف بدویدن آغاز نهاد . پانقروف تبری که بدست داشت بالا کرده خواست که برمیمون حواله کند . ولی مهندس مانع آمده گفت :

— مزن پانقروف .

— وای این موذیٔ خبیث راچسان بگذارم ؟

— بگذار چراکه زینه رااو برای ما انداخته خواهدبودچراکه دیگر کسی نیست .

پانقروف تبررا انداخته بمعاونت ناب وهاربردرپی بوزینه افتادند، وبمشقت بسیاری اورا گرفته باریسمان محکم بستند . بعدازانکه ازگرفتن وبستن آن فارغ شدند پانقروف یك (اوخ) درازی براورده گفت که :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 265 of 558

— حالا اینرا چه خواهیم کرد ؟

هاربر — اینرا خدمتکار خواهیم کرد .

هاربر اینسخن را بطرز لطیفه و مزاح نگفت بلکه باو معلوم بود که این جنس بوزینه اگر تعلیم و تربیت شود مانند انسان کار میتواند . هاربر و دیگر رفقایه بوزینه نزدیکشدند هاربر جنس این بوزینه را بنام « اورانغ اوتان » نشانداد مهاجران دیدند که اینحیوان به انسان بسیار مشابهت دارد زاویهٔ وجههٔ این بوزینه بازاویهٔ وجیه مردمان هوتنتو ها ، واوستراليائیها بسیار نزدیك و برابر است . آثار وحشت ، و بی فکری ، و بی صبری وتلاکی که در دیگر بوزینه گان دیده میشود درین جنس بوزینه دیده نمیشود . این جنس بوزینه که مانند انسان بر پاهای خود راه میروند هرگاه در خانه ها تربیه و تعلیم شود بکارهای جاروب کردن خانه ، و گذاشتن سفره ، و برس زدن کالا ، و رنگ دادن بوت وبسی ازینگونه کارها خیلی بکار میآید . بکار دو پخته نان خوردن ، و شراب نوشیدن نیز زود مألوف میگردد (بو فون) نام حکیم مشهور طبیعی ازین جنس یك بوزینهٔ را در زیر تعلیم و تربیه گرفته بسیار سالها خدمتکار صادق او شده مانده است .

این بوزینهٔ که مهاجران آنرا بسته گرفتار کرده اند به بلندی شش قدم ، و وجودش قوی ، و سینه اش فراخ ، کاسه خانهٔ سرش مدور ، پشمهایش نرم ، چشمهایش کوچك و از دکاوت دران پدیدار ، دندانهایش سفید ، از دم و سرین سرخ نیز محروم ، دستهایش دراز یك بوزینهٔ بود . در ذقنش یك کمکی ریش سرخ رنگی نیز موجود است باغروف گفت :

— یك خدمتکار تنومند باهوشی معلوم میشود ، اما ایکاش که بزبانش میفهمیدیم که اجرت نوکری اورا باو کوتاه و فیصله میکردیم .

ناب از مهندس پرسید که :

— آیا افندی من براستی این بوزینه را بخدمتکاری خود قبول خواهند فرمود ؟

— آری ناب اما تو میباید که رشك نبری .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 266 of 558

هاربر — من امید قوی دارم که خدمتکار بسیار امین وصادق خواهد شد، هنوز جوانست تربیه وتعلیمش بسیار آسان، هرگاه جبروزور برو نکنیم، وخوب پرورش دهیم او نیز بما مربوط گردیده میماند، وجدائی نمیخواهد.

پانقروف کین وغضبی را که به بوزینه گان پیدا کرده بود فراموش کرده گفت که:

— پرورش وتربیهٔ بوزینهٔ خود رامن بعهده میگیرم.

بعد ازان بسوی بوزینه دیده گفت:

— ای رفیق نوما! بگو به بینیم چه طور هستی؟

بوزینه بیك خرخری جواب داد. پانقروف بازپرسید که:

— خوب ای رفیق بعدازین توهم ازمامهاجران شمرده میشوی؟ آیاخدمتگاری موسیوسیروس راقبول میکنی؟

بوزینه بازیك خرخری کرده کله جنبانی نمود.

پانقروف — اما تخواه منخواه نیست. تنها شکمت را سیر میکنیم.

بوزینه بازدر مقام تصدیق خرخری بعمل آورد.

ژمده ئون — خدمتکار ما بسیارکم گو افتاده.

پانقروف — بسیار خوبست. چونکه بهترین خدمتکاران کم گو ترین آنهاست.

اینستکه باینصورت یك مخلوق نوی دیگر نیز درمیان مهاجران آمیخته گردید، پانقروف نام این بوزینه را بنابر رعایت بوزینهٔ کوچکی که درمملکت خود داشت (ژوپیتر) نهاد که برای تخفیف تنها (ژوب) فریاد کرده شود. این نام هم ازطرف همه قبول گردید. استاژوپ نیزریسما نهایش بازگردیده درغرا نیتهاوزباقی ماند.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 267 of 558

باب هفتم

فهرست

پل بر نهر مرسی — تحویل پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را به جزیره — پل
عاریتی — حاصل گندم — جای — پلهای کوچك —
مرغانچه — کبوترخانه — گرفتار کردن دو گورخر —
ساختن عرابه — رفتن به حوضهٔ بالون .

مهاجران بسببی که بدون باز کردن مجرای کهنه به اقامتگاه خود در آمده توانسته اند، وبی آنکه بزد و خورد با بوزینه گان مجبور شوند خود بخود از شر آنها وارهیدند خیلی شاکر و مسرور میباشند. و بحقیقت که اینمسئله شایان شکران و ممنونیت یك مسئله ایست. درحالتی که بیل و کلنگ را برداشته برای کشادن راه مجرای قدیمی میرفتند در انحالت گرفتار آمدن بوزینه گان بیك خوف و دهشت مجهول سببی و انداختن خود را از پنجره های غرابتها و زحقیقتاً که هم شایان حیرت، و هم سزاوار ممنونیت یك حادثه ایست.

آنروز را تمامها به نقل دادن لاشه های بوزینه گان را از پیش غرابتها و انداختن آنها را در نهر مرسی مشغول گردیدند. وقت شام به اقامتگاه خود آمده به انتظام دادن جای خود ها پرداختند. بوزینه گان بسیار خرابی در غرابتها و زرسانیده بودند، و هیچ چیزی را نشکسته بودند. تنها اشیا و اسباب را از زیر و زبر کرده بودند. تاب به ساختن و ترتیب دادن خانه ها مشغول شده بیکساعت باز هر چیزی را پس بجایش نهاده، و او جاغها را آتش کرده به حاضر کردن طعام سرگرم شد.

مهاجران چون خیلی مانده و گرسنه شده بودند بکمال اشتها شکمهای خود را سیر کردند. ژوب را نیز که نوکر نوشانست فراموش نکرده از خوردنیهای خود بسیار چیز ها در پیش بریختند که او نیز بیك طور شکر گذارانه خوردن گرفت. بعد از طعام مهاجران بر گرد میز گرد آمده از بعضی کارها ئیکه ساخته شود، و نقشه ها ئیکه کشیده شود مذاکره و مشاوره کردند.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 268 of 558

مهمترین کارهائیکه اولتر ساختن آن ضروری دیده میشود همانا ساختن یك پلست برروی نهر مرسی که بواسطهٔ این پل پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را باجهت جنوبی جزیره ربط نمایند . دوم کاریکه اجرا شود بوجود آوردن بعضی مرغانچه ها ، وکبوترخانه هاست که دران مرغ وکبوتر پرورانند واز تخم وگوشت آنها فایده برگیرند . ودیگر اینکه برای پرورانیدن گوسفندان کوهی که در کوه فرانقلن دیده اند یك آغیل بسازند تا از جوچه گیری وشیر وپشم آنها منفعت بردارند .

روز دیگر مهاجران برای آغاز کردن بکار پل سازی جملهٔ اسبابهای نجاری ، ومیخها وپیچها را برداشته بساحل فرامدند . ژوب را درغرانیتهاوز گذاشتند وبرای احتیاط که مبادا بگریزد یك زولانه چوبی اختراع کرده گلی خود یافقروف را به پایش انداختند ، وهم برای احتیاط که مبادا زینه را ببالا بکشد در زیر غرانیتهاوز یکدو میخ چوبی بسیار محکمی برزمین زده زینه را بآن محکم به بستند وبکنار نهر مرسی آمدند . درجائیکه نهر کج گردی پیدا کرده مهندس توقف نمود زیرا پیش ازین مهندس آنجارا برای پل ساختن موافق یافته بود . و بحقیقت که به این محل هرگاه پل ساخته شود تابه حوضهٔ بلون سه میل مسافه باقی میماند که تا آنجا راه را نیز یکقدری هموار وبرابر ساخته تابطرف جنوبی راه رفت و آمد ونقلیات بسیار آسان میشود .

سیروس سمیت درینجا از مسئلهٔ که از بسیار وقتها در انباب تصور وتفکر دوانیده برفقای خود بیان نمود . تصور مهندس اینست که پشتهٔ منظرهٔ وسیعه که شمینه ها و غرانیتهاوز ، وکشتزار گندم ، وچیزهائیکه بعدازین ساخته میشود مانند اغیل گوسفند وکبوترخانه ، ومرغانچه همه گی درداخل آنست بحالت جزیره تحویل دهند تا آنکه از مهاجمه و تعرض حیوانات وحشیه وغیرهم محفوظ ومصون بماند . صورت اجرای اینکار نیز بسیار آسانست . چونکه دروقت حاضر سه طرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه باب محاطست . باینصورت که درطرف شمال غربی از حد مجرای کهنه تا بحد مجرای نو را آب تالاب غرانت احاطه داشته است . جهت شمالی را نیز آب مجرای نو که بواسطهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 269 of 558

آبشار بر کنار ساحل جوی آبی تشکیل داده است ، و بسببی که بواسطهٔ نیتروغلیسرین مهندس آنرا بعمل آورده نام آنرا « نهر غلیسرین » نهاده اند احاطه کرده است جهت شرقی از حد آمیختن نهر مرسی تا بحد نهر غلیسرین با بحر محاطه است جهت جنوبی نیز با نهر مرسی گرفته شده است . ماند یك جهت غربی که اگر از تالاب غرانت تا به نهر مرسی یك جوئی یا خندقی کنده شود پشتهٔ منظرهٔ وسیعه از هر طرف با آب محاط گشته شکل جزیرهٔ مکملی را میگیرد . و از هر گونه تعرضات و مهاجمات محفوظ میماند . این جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه را باسه پل متحرك عاریتی که شب برداشته شوند و روز گذاشته با اطراف سائره متصل میگردد .

سیروس سمیت برای آنکه فکر و تصور خود را خوبتر برفقای خود بفهماند نقشهٔ تپهٔ وسیعه را کشیده تصورات خود را بخوبی نشانداد که همه رفقا بخوبی دانستند و از طرف همگی باتفاق آرا و کمال ممنونیت قبول کردند . پانقروف از شادی بسیار برجهیده گفت :

— اول از پل ساختن آغاز کنیم .

مهاجران بکمال شوق و گرمی به پل سازی ابتدا کردند . از جنگل ستونها بریدند . بقدر لزوم آنها را تقسیم نمودند . این پل بدو قسم تقسیم میابد که قسم جهت تپهٔ منظرهٔ وسیعه ثابت ساخته میشود ، و قسم طرف جنگل متحرك یعنی که در وقت لزوم گذاشته و برداشته شود . بر نهر مرسی بسبب پربری او پل سازی یکمدت درازی میخواهد . ولی هر گونه تخته و ستون و چوبهای کار آمدنی در جنگل فاروست بسیار است . آلات و ادوات نجاری شان نیز مکملست . مانند مهندس یك کارفرمائی و مانند رفقای مهندس مزدورانی هم موجود است که به این سببها هیچ مشکلاتی دیده نمیشود .

سه هفته کامل بی فاصله مهاجران سعی و کوشش بعمل آوردند ، هوا هم خیلی خوش و موافق بود تنها در وقت خواب بغرانیتها و ز میروند باقی تمام روز را بساختن پل صرف مینمایند . در ظرف اینمدت ژوپ بمهاجران خیلی از خیلی آموخته گردید . اما پانقروف هنوز زولانهٔ پای او را برنداشته . سراسر آزاد ماندن ژوپ را معطل

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 270 of 558

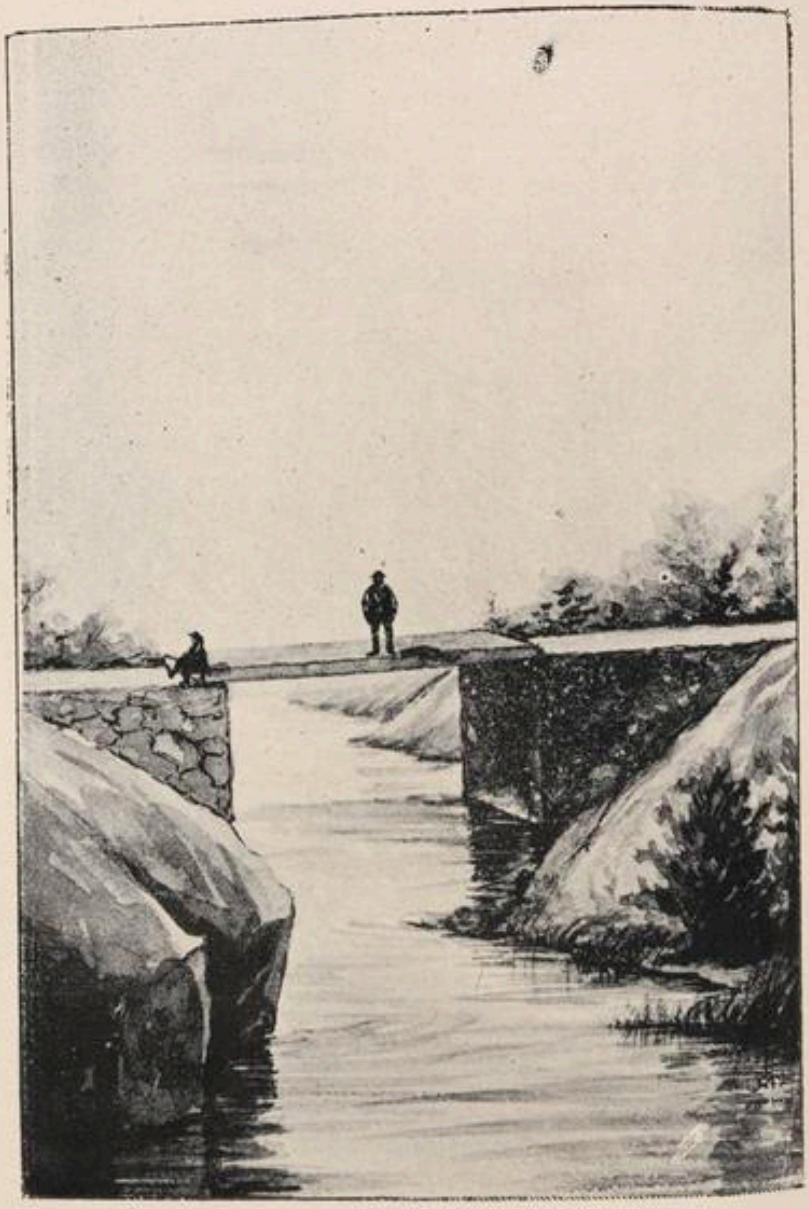

در ۲۰ ماه تشرین اول پل به اتمام رسید

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 272 of 558

مانده اند تا آنکه منظرهٔ وسیعه حالت جزیره را بگیرد . توپ نیز باژوب خیلی خوب الفت پیدا کرده بدوستی گذران میکنند . ژوپ درخصوص چوب آوردن وازه کشی وغیرهم بسیار معاونت به مهاجران میرساند .

در ۲۰ ماه تشرین ثانی پل باتمام رسید . قسم متحرك آن به بسیار آسانی برداشته وگذاشته میشود . هر وقتیکه برداشته میشود بقدر بیست قدم یك کشاده گی حاصل می آید . بعد از انکه پل تمام شد مهاجران بالون را آوردن خواستند ، ولی آوردن بالون موقوف بدو چیز دیگر است ، اولا ساختن راه دوم ساختن عرابه . باوجود آنهم تاساخته شدن این دو چیز تاب ویا نقروف یکبار به حوضهٔ بالون رفته بالون را معاینه و مشاهده کردند در جایی که حفظ کرده بودند دیدند که هیچ آسیبی بآن نرسیده و همچنان بحال خود مانده است .

روز دیگر با نقروف گفت که :

— آیا کشتزار گندم خود ما نرا فراموش کردیم ؟

حالا آنکه وقت درو رسیده است .

بواقعیکه دانهٔ گندم بکمال رسیده بود ، چنانچه مهندس گفته بود همان یکدانه گندم ده خوشه بعمل آورده بود که باینواسطه مهاجران صاحب هشتصد دانه گندم گردیدند . محصول گندم چون در شش ماه بسر رسیده است ازین معلوم گردیده در سال دوبار حاصل گرفتن ممکن است . مهاجران پنجاه دانه گندم را برای احتیاط نگه داشته هفصدو پنجاه دانهٔ دیگر آنرا در زمین شدیار کردهٔ که به بسیار دقت و احتیاط حاضر کرده بودند کاشتند . با نقروف دور ادور مزرعهٔ گندم را یك دیوار خاریست بسیار محکمی کشیده . وهم برای نزدیك نشدن مرغان وضرر نرسانیدن پرندگان به شکلهای مختلف وصورتهای مدهش چشمار وها ساخته در هرجای کشتزار بخلانید .

در ۲۲ تشرین ثانی سیروس سمیت نقشهٔ خندقی که در طرف غربی پشتهٔ منظرهٔ وسیعه کندن آن تصور شده است حاضر نمود . در انطرف چون سنگستان موجود بود

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 273 of 558

باز به نیتروغلیسرین مراجعت کردند . بعداز پانزده روز سعی وکوشش یك جر بسیار کنارهٔ مطلوب موافق باز گردید ، واز تالاب غرانت آب درین جر جاری گردانیده تا به نهر مرسی جوی جاری بعمل آوردند . نام این جر را نیز (جوی غلیسرین) نهادند .

دوسه روز دیگر نیز بساختن پل متحرك آن کوشش ورزیده در پانزدهم ماه کانون تمام کارهای جزیره ساختن پشتهٔ منظرهٔ وسیعه باتمام رسید وبنا بر تصوری که مهندس کرده بود چار طرف پشتهٔ منظرهٔ وسیعه با آب ویلهای متحرك محاط آمد .

در ماه کانون اول هوا خیلی گرم گردید . ولی مهاجران بازهم ازکار وعمل فارغ نه نشستند . به ساختن مرغانچه وکبوتر خانه ها آغاز نهادند .

جای مرغانچه وکبوتر خانه را در جهت جنوب شرقی تالاب انتخاب کردند . بقدر نیم جریب زمین را بیك دیوار چوبی خار بستی جدا کرده درمیان آن چند عدد مرغانچه وکبوتر خانه بنا کردند .

در مرغانچه ها از نوع کلنگ ، ومرغ آبی ، وقاز یك یك جفت گذاشتند که آنهارا نیز باقروف وتاب به بسیار سهولت بواسطهٔ دامها وتلك ها گرفتار آوردند . کبوترهارا نیز ازمیان شکافهای سنگلاخهای کنار مرسی بدام آورده درکم مدت درکبوتر خانه ها آنهارا آموخته کردند .

تهیهٔ منظرهٔ وسیعه ازوقتیکه بحالت جزیره تحویل نموده زولانه را ازپای زوب را وردند . بوزینه به افندیان خود یك رابطه ودوستئی عجیبی رسانیده که هیچ خیال جدائی وگریختن را ندارد .

دراول ماه کانون ثانی یك واقعهٔ عجیبی ظهور نمود : درحالتیکه مهندس ، وژه ده ثون ، وباقروف وهاربر درغرانیتهاوز مشغول به بعضی کارها بودند وتاب ، وژوب ، وتوپ در جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه گردش میکردند . دفعتهً صداهای تاب و توپ بیك ولولهٔ شدیدی بگوش مهاجران برخورد . مهندس ورفقا بجا بکی برامدند . دیدندکه یك دوحیوان بسیار خوش شکل و ظریف جابکدوی که به بزرگی یك خر بزرگ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 274 of 558

می آمدند باینطرف و آن طرف بدویدن بودند و ناب و توپ وزوب در پی آنها افتاده « بگیرید ! بگیرید ! » گفته فریاد و ولوله میکردند مگر اینحیوانها در وقتیکه پل نهر سی بند بوده داخل جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه گردیده اند و چون پلها برداشته شده در جزیره اسیر گشته باقی مانده اند . اینحوانها از اسپ خوردتر ، و از خر بزرگتر متناسب الوجود و خیلی چست و چالاك چارپایانی بودند . هاربر بمجردیکه آنهارا دید گفت که :

— اینها اوناغاست ! اوناغا !

ناب — خر خواهد بود !

هاربر — نی ناب ! اینهارا اوناغا میگویند . اگرچه از جنس خر شمرده میشود ولی نمی بینی که گوشهای اینها از خر کوتاه تر و درجثه و تنه بزرگتر و توانا تر هستند .

پانقروف — هرچه که هست باشد . برای ما بسیار لازم و کار آمدنی میباشند . توقف لازم نیست بگیریم بدویم چونکه برای کشیدن عرابه مارا بسیار بکار است .

ناب و پانقروف دویده یك دور ریسمان آوردند . و از ان کمندی ساخته بعد از بسیار تك و تاز یکی از انهارا گرفتار آوردند . پایها و گردن آنرا بسته در دایرهٔ که برای مرغ نجه ها و کبوتر خانه ها ساخته بودند در یك گوشهٔ میخ کردند . مادهٔ آن بعد از کمی خود بخود داخل دایره گردیده در پهلوی نر خود بایستاد آنرا نیز بآسانی ریسمان بند کرده از دست و پا بمیخها بسته کردند .

مهاجران چند روز متصل بساختن و هموار کردن راه سرك مانند حوضهٔ بلون کوشش ورزیدند . از حد پل مرسی تا بحوضهٔ مذکور بقدر سه میل مسافه موجود است سنگ ها و درختها ئیکه پس کردن و زدن آنها لازم دیده میشد برطرف کرده چقورها و بلندیها را بقدر ضرورت هموار و برابر ساخته بر کوتاه ترین راه ها یك سرك مکمل بوجود آوردند .

چند روز دیگر نیز بساختن گادی بارکشی بسیار سبك و محکمی مشغول گشتند . بمهارت نجاری پانقروف و مدد رسانی رفقا آنهم بحسن صورت انجام یافت . ماند کار

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 275 of 558

ساختن جوت ولجام ودیگر اسباب عرابه که آنرا نیز بیك طور سردستی وکار گذرانی بانفروف ومهندس بدوسه روز حاضر کردند.

درظرف اینچندروز هاربر وناب ازتیمار وتربیهٔ اوناغها یعنی گوره خرها نیز فارغ نه نشسته حیوانات مذکوره را بخوبی رام و آموخته گردانیدند . در پنجم ماه کانون ثانی گوره خرهارا بعرابه بستند . دراول امر راندن آنها خیلی مشکل شد ولی عنادبانفروف وقمچین نواختن بانفروف رفته رفته گوره خرهارا مجبوراً براه آورده بعد بعدازانکه یکچندبار درزمین های صاف پشتهٔ منظرهٔ وسیعه باینطرف و آن طرف دوانیدند بانفروف لجام آنهارا گرفته . ومهندس وژه ده ثون وهاربر در عرابه نشسته وناب گوره خرهارا قمچین زده راه حوضهٔ بالونرا گرفتند ودرکم مدتی بیواقعه وحادثه بحوضهٔ مذکور واصل شدند بالونرا باجملهٔ لوازمات آن درعرابه بارکردند . وتابزیر دیوار غرانیتهاوز رسانیدند . وقتیکه مهاجران بغرانیتهاوز رسیدند شب شده بود. بانفروف اوناغهارا ازعرابه بازکرده وبجای شان بسته کرد، و آب وعلف وتیمار آن رابجاآورده بغرانیتهاوز آمد .

بانفروف هنگامیکه دراوتاق خود درامد برخوابگاه خود درازکشید . چنان (اوخ!) دور ودرازی براورده که عکس صدای آن درمیان سنگهای غرانیتهاوز بقدردوسه دقیقه طنین انداز گردید .

باب هشتم

فهرست

ساختن کالا — ساختن پابوش — ساختن باروت — کشت کاری —
شکارماهی — خرمن تخم سنگ پشت — ترقی کردن زوب —
شکارگوسفند وبزکوهی — نباتات ومعادن نوپیدا —
یادآوری وطن .

هفته اول کانون ثانی رابدوختن وبریدن لباسهای خود حصر کردند . قماش

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 276 of 558

سان بالونرا از همدیگر باز کردند و آنرا تخته تخته ساخته در اول امر با جوهر اختار و پوتاس پوست موم جامه گی آنرا برداشتند . بعدازان آب بسیاری گرم کرده باصابون آنرا بصورت مکملی شسته مانند تخم مرغ سفید کردند . بعداز خشکشدن ازان باشنون، وجاکتها ، و پیراهنها و جرابهاحتی پوشهای نهالین ، ومتکا ، ولحاف نیز بریدند، و آنها را باسبزه های خشکیدهٔ دریایی پر کرده برتختهای خواب خود انداختند ولباسهای پاك سفید خود را پوشیده ، وشکرهای عظیمی بدرگاه خالق کارساز ادا نموده استراحت کردند .

مهاجران از پوست ماهی فوق بوت های بسیار محکم ومتین کار آمدنی که از زنگ عاری بود ولی راه رفتن به آن خیلی آسان وراحت مینمود نیز ساختند .

گرمیهای بسیار شدید جزیرهٔ لینقولن نیز آغاز نمود . درز بر درختهای بهم پیوست جنگل بر کنار نهر مرسی شکار خیلی خوش و لذت آوری بعمل میآمد . تفنگ زده ئون هیچ تیرش بخطا نمیرفت ها ربرو پانقروف نیز خیلی در نشان زدن مهارت پیدا کرده اند . مهندس اگرچه شکارانداز بسیار ماهریست ولی به شکار مشغول نمیشود چونکه بدیگر تصورات مشغولست .

سیروس سمیت به این فکر افتاده که یك چیزی بجای باروت بسازد چونکه گفتن کردن باروت یافته گی خود شانرا میداند . بسببی که معدن اسرب درجزیره نیست مهندس از دانهٔ آهن گله وساچه ساختن را تصور کرده . ولی برای باروت همه مواد موجوداست که ساختن آنرا مهندس آسان میداند . اماباوجود آن هم چون ساختن باروت بسیار دقت و احتیاط میخواهد مهندس خواست که جسم دیگری بعمل آرد تابجای باروت قایم گردد ، وهم کار آسانترشود ، وهم قوت آن از باروت بیشتر باشد . پانقروف پرسید که :

— بعوض باروت چه چیزرا استعمال خواهیم کرد ؟

— پیروقسیل .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 277 of 558

— پیروقسیل چه چیزاست ؟

— باروت پنبه .

— باروت پنبه باید که از پنبه ساخته شود ، پنبه کجاست ؟

— نی پانقروف ! باروت پنبه از پنبه ساخته نمیشود . بلکه از جسمیکه آنرا سللوز میگویند ساخته میشود که این جسم نیز در جزیرهٔ ما بسیار است .

— سللوز چیست .

— سللوز تارهای غبار مانند یستکه برلیفهای اولئی پوستهای نباتات موجود است . وچون این تارهای غباری دربوست بوته پنبه بیشتراست از انسبب اکثر از ان جمع می کنند . اما در جزیرهٔ ما اگرچه بتهٔ پنبه نیست ولی دیگر نباتاتیکه این مواد را دارد بسیار است . حتی درخت بیلسان نیز درنجا موجوداست که مواد سللوز بران بسیار است .

— بسیار اعلا ، باروت سازی را بنا کنیم .

مهندس رفقای خودرا بجمع کردن لیفهای درخت بیلسان امر نمود . رفقانیز بسیار شاخهای نبات مذکوررا گرد آوردند ، وتارهای غباری لیفهای اولئی اینهارا جدا ساختند . حالا این سللوزهارا پیروقسیل ساختن لازمست که آنهم موقوف برتدا رك کردن جوهر حامض آزوتست . وچون حامض کبریت نام جوهررا مهندس پیش ازین برای نیتروغلیسرین حاضر کرده بود وحالا مقدار کافی از ان جوهر بدست دارند و شورهٔ خالص نیز بسیار است لهذا جوهر حامض کبریت را باشوره معاملهٔ کیمیویه داده جوهر حامض آزوت که مطلوبست بعمل آورده شد . بعد از حاضر شدن حامض آزوت سللوزهارا در حامض مذکور بقدر یکشبانه روز بخوابانیدند . وبعد از ان کشیده وبآب شسته خشك کردند که باینصورت پیروقسیل بوجود آمده حاضر گردید . این قسم باروت از باروت عادتی بشدت وقوت باربار افزونتراست . وهم در رطوبت خراب نمیشود ، وهم تفنگ را چرك نمیکند دودش نیز خیلی کم ورنگ آنهم سفیداست . اما علتی که دارد قوت وشدت فوق العادهٔ اوست که باینسبب هرگاه یکقدری از درجهٔ لازمی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 278 of 558

آن بیشتر گردد تفنگ را از هم می کفاند . برای دفع این علت دقت و احتیاط را پیشه گرفتن لازمست . اینست که باینصورت خیلی باروت مهاجران را بدست آمد .

بقدر دو جریب زمین را از تپهٔ منظرهٔ وسیعه جدا ساخته بخوبی شدیار کردند ، ودیگر طرفهای آنرا برای چراگاه بحالت چمزار گذاشتند . سرکها و راهها منتظم و کرد بست های گلکاری نیز در جاهای مناست تپهٔ منظرهٔ وسیعه بوجود آوردند . در زمین شدیار شدهٔ خویش که غیر از کشتزار گندم مست انواع نباتات سبزه کاری مانند سبزی پالك ، وپنیرك ، وسیب زمینی وغیرهم که هاربر آنها از جنگل فاروست ودامنهٔ کوه فراغان بحالت بیابانی وخود روئی یافته جمع کرده بود کاشتند ، و آنهارا تربیه وپرورش کرده محصولات خوبی ازان حاصل آمد در کرد بستهای گلکاری نیز انواع تخمهای گلهای خود روی بیابانی را کاشته بعد از تربیه وپرورش خیلی گلهای اعلای باغی بعمل آمد . سرکها نیز رفته رفته بسبب گردش ومرور عرابه پخته ومحکم گردید . والحاصل پشتهٔ جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه حالت زمینهای متمدنی را پیدا کرد . در یکطرف کرد بستهای گلکاری یك صفهٔ هشت رخ و برسر آن یك چیری بسیار منتظم خوش هندسه نیز برای تنزه خود بنا کردند .

در کرگ دامها ، وتلکهای که پانقروف در بیرون جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه ساخته همیشه ، خرگوش ، و آهو ، ودیگر جانوران گرفتار می آمد . که از آنها یك نر و مادهٔ آنرا برای پرورش و چوچه گیری نگاه میداشتند . وغیر ازین بادامهای اختراع کرده کی پانقروف از تالاب ماهیگیری نیز میکردند .

مهاجران یك روزی برای سیر وسیاحت بطرف دماغهٔ ماندیبول رفته بودند . در انجا درمیان ریگها بسیاری از تخم کاسه پشت یافتند . کاسه پشتهای دریائی چون از حیوانات بزرگ میباشند ازان و تخمهای آنها نیز خیلی بزرگ وبسیار لذیذ ومغذی میشود . کاسه پشتها انجارا گویا برای تخمدادن ، وچوچه کشیدن خودشان یك دارالولادهٔ قرار داده اند که بهزاران تخم در انجا دیده میشد . زیرا یك سنگ پشت در یکسال قدر

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 279 of 558

دوصد و بیست دانه تخم مینهد که از نحساب مهاجران درهر وقتی که دل شان بخواهد ازین دار الولاده تخم برداشته میتوانند .

مهاجران بقدر لزوم تخم سنگ پشت را با یك دو عدد خود سنگ پشت جمع و شکار کرده عودت نمودند . ژوب درین روزها بقدر یك پیشخدمت بسیار مکملی در کار وخدمت ترقی ورزید، بوزینه رفته رفته بکار وخدمت ونان ونعمت افندیان خویش محبت و آموخته گی پیدا میکنند . برای ژوب از قماش بالون یك جاکت وپانتلون سفید نیز ساختند که بوزینه از جیبهای این لباس خود بسیار مسرور وممنون گردید . همیشه دستهای خود را در جیبهای خود گذاشته بدا نصورت راه میرفت . علی الخصوص که جیبهای او را از بادام جنگلی نیز پر میساختند . هرگاه کسی بجیبش دست دراز کند از بیم آنکه مبادا جیبش را بگیرند خیلی بد میبرد . ناب ژوب را بکارهای مطبخ نیز آشنا و ماهر گردانید . در مابین ناب وژوب الفت ومحبت خالصانهٔ پیدا شده که ژوب بنابر همان محبت ووداد هر چیزیکه از ناب می بیند ومیشنود بزودی می آموزد واجرا میکند . علی الخصوص یك روزی بود که ژوب سفرهٔ طعام را بخاطر کردن آغاز نهاد . مهاجران از مشاهدهٔ انحالت ژوب بسیار مسرور گردیدند . ژوب آنقدر بمهارت ودرستی طبقها، وکاسه ها را میبرد ودو میگذارد که از افندیان خود صدها آفرین میشنود . در اثنای طعام خوردن با فروف میگوید :

— ژوب ، گوشت بیار .

بوزینه همان مطبخ دویده از پیش ناب در بشقاب گوشت گرفته میآورد .

— ژوب ، یکقدری شوربا بیار .

بوزینه باز بمطبخ دویده کاسهٔ شوربا را میآورد .

— ژوب ، یك بشقاب خالی بیار .

بوزینه هامدم بشقاب را گرفته وبدسمالی که در کمرش آویزانست پاك کرده میگذارد . والحاصل ژوب بسیار خدمتگار کارگذار چالاکی برامد آرزوی فرار کردن نیز

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 280 of 558

یکقلم ازدلش برامد . بمهاجران یك محبت و اخلاص عجیبی بهم رسانیده درجنگ با ایشان یکجامیرود . وعصاچوب کلفتی که پا نقروف برای اوساخته برشانه خودگرفته خیلی بناز وغروری براه میرود . هرگاه عرابه ازراه براید ویادرجائی بند نماند تنه های قوی خود آنرا تیله داده براه میآورد . برشاخهای بسیار بلند درختان بکمال آسانی برامده میوه . یااز آشیانه های مرغان تخم هاراجمع کرده وجیبهای خودرا پرساخته فرومی آید .

در آخر ماه کانون ثانی به بعضی کارهای مهم دیگر نیز آغاز کردند . اولاازجدیل جوی غلیسرین تابدامنهٔ کوه فرانقلن یك سرك خوشنمای دیگر کشیدند چند روزمتوالیاً درینراه کار کردند . بعدازان دردامنهٔ کوه برای پرورانیدن حیوانات پشم دار شبوار مانندبزو گوسفند کوهی که گرفتار آوردن آنهارا مهندس تصورکرده ساختن آغیل بزرگی را بنا کردند . برای این آغیل دردامنهٔ جنوبی کوه فرانقلن یك چمزار وسیع خوش هوا وبافضائی را انتخاب کردند . این چمزار خیلی لطیف و دلکشایك موقعیست . یکی یکان درختان خوشنمانیزدران موجوداست یك جوی کوچك آبی نیزازنهر (قریق روژ) جدا گشته ازمیان این چمزار گذر کرده پس به نهرمذکورمی آمیزد . کارتنها کشیدن یك دیوار چوبی خاربستی محکمیست که براطراف این چمزار ساخته شود . مهندس نقش دیواری راکه کشیده میشود برزمین خط کشید . چوبهائی که برای دیوار لازم بود بریدند . وبرخطی که مهندس رسم کرده بودچوبهارا بفاصلهٔ ده ده قدم خلانیده ومابین یك چوبرا تادیگرچوب شاخله های برگ دار پرخاررا باهمدیگربسته درظرف پنج شش روزیك دیوار محکم و مکملی که به بلندی یکقد آدم بود برپا کردند . در یکطرف آغیل مذکوریك دروازهٔ مضبوط چوبی نیزساختند . درداخل این دیوار جابجاچیزهای سرپوشیدهٔ پیچیدهٔ زمستانی نیزبوجود آوردند . همهٔ این کارهابقدرسه هفته دوام ورزید . درظرف این مدت مهاجران صبح وقت درعرابه نشسته برسرك هواداری که برکنار نهرقریق روژ کشیده اند درزیردرختان سایه دار می آمدند

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 281 of 558

وتا بشام کار کرده باز بغرا نیتها وز برمی گشتند تا آنکه آغل بسیار مکمل ومحکمی بوجود آمد .

حالا کار برشکار گوسفندان وبزهای کوهی ماند . گله های گوسفندان پرموی را دردامنه های کوه بسیار بارها دیده بودند . مهندس برای گرفتار آوردن آنها نیز یك تصور بسیار خوبی کرده در ۲۵ ماه شباط بنا برتیب نقشهٔ مهندس هاربر وژه ده تون براوتاغها سوار گشته وتوپ وژوب با آنها رفیق شده درپشت یك گلهٔ بزرگی از گوسفندان افتادند ورفقای دیگر ازینطرف وآنطرف دسته های چراغ چوب رابدست گرفته وما نند مشعله ها آنهارا درداده گوسفندان مذکوررا از برامدن کوه مانع میشدند تا آنکه آهسته آهسته آنهارا براه آغل برابر کردند . بعدازان مهاجران وتوپ وژوب بیك وضع مناسبی براطراف وپشت گله منقسم شده رفته رفته دایرهٔ فرار آنها را تنگ میکردند وچون نزدیك دروازهٔ آغل رسیدند بیکباره گی با مشعله ها وصداهای تفنگ ها ، وفریادها وفغانها برگله هجوم بردند . گلهٔ گوسفند ازین هنگامه وولوله رم خورده بدویدن آغاز نهادند . بقدر دوصد حیوانیکه درگله موجود بودند تار ومار گردیده هر یك بیکطرفی گریختند امامهاجران چالاکی وکوشش ورزیده بقدر سی دانه ازانهارا ازگله جداکرده وازهرطرف راه را برآنها بریده جبراً بدروازهٔ آغل سرراست توانستند . حیوانات مذکوره نیز آنجارا راه نجاتی برای خودشان پنداشته درامدند وباینصورت گرفتاردام آغل گردیدند .

درینحیوانات اکثرشان ماده وکم ترشان نربود و غیر ازگوسفند بز کوهی نیز موجودبود . اگرچه بسیار زحمت کشیدند ، وخیلی مانده شدند امامکافات زحمت خود راهم یافتند . دروازهٔ آغلرا محکم بند نمودند بغرا نیتها وز عودت کردند . آنشب رابکمال استراحت وممنونیت بسر آورده علی الصباح درعرابه نشسته به آغل آمدند . دیدند که گوسفندان اگرچه برای برامدن از آغل وبرجهیدن ازدیوارها بسیارسعی وکوشش کرده اند ولی به برامدن کامیاب نشده اند . چند روز متمادیاً بالفت دادن

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 282 of 558

وانسیت پیدا کردن حیوانات مذکوره کوشیدند. تا آنکه بعضی از آنها را بیکدرجه رام توانستند که به رام شدن دیگران نیز امید واری شان پیدا شد.

مهاجران بیکار نشستن را برای خودشان یکمذابی میشمارند. بعد ازانکه سرك راه حوضهٔ بالون وسرك راه آغل را بخوبی پخته کاری وانتظام دادند یك سرك دیگری نیز بجهت غربی تا بحوضهٔ نهر آبشار نیز براوردند و چند روز را متصل در بنکار بسر آوردند که این سرك از سرك آغل وسرك بالون بیشتر بزحمت بسر رسید در جزیرهٔ لینقولن جای نامعلومی باقی نمانده که مهاجران برای کشف آن مجبور باشند. تنهایشهٔ رازنی ولغ کوتاه درخت شبه جزیرهٔ ما راست که درمابین جبه زار تا دورن، و جنگل فاروست واقعشده است زه دمئون این بیشه را از بعضی علامات آن بخوبی میداند که دران بسیار حیوانات درندهٔ وحشی خواهد بود. ازاز وحرص شکارش روز بروز برای رفتن آنجا افزونی میگیرد ولی منتظر فرصت میباشد.

کار کشتکاری شان نیز یومافیوم در ترقیست مزرعهٔ گندم شان سبز وخرم ایستاده مزرعهٔ سبزی وترکاری شان نیز بکمال خرمیست.

در آخرهای موسم تابستان مرغان مرغابچه ها وکبوتران کبوترخانه ها کثرت و تنوع پیدا کرده مطبخ ناب هیچ روزی نیست که از طعامهای گوناگون لذیذه خالی نماند.

اینست که بدینصورت مهاجران فلاکتزدهٔ جزیرهٔ لینقولن بهرچیزیکه رخ آوردند وکوشش ورزیدند مظهر عنایت ربانی گردیده موفق وکامیاب آمدند. وبنا بر ضرب المثل مشهوری که گفته شده «یك بدیگر معاونت کنید تا که خدا نیز بشما مدد کند» این آدمان دلاور باغیرت وکوشش نیز اولا بایکدیگر معاونت میکنند، وبعد ازان مظهر عنایت ربانی میشوند.

در روزهای گرمی بوقت شبها در پیش باغچهٔ گل کاری خود شان آمده بر سر صفه در زیر چپری خود در عالم مهتاب می نشینند. شیرین شیرین صحبتها میکنند. در اثنای مصاحبت و طن خود شانرا بخاطر میآورند. هرکس اقربا و تعلقات خود را بخاطر

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 283 of 558

آورده اشکریز حسرت میشوند . گاهی نتیجهٔ محاربهٔ جنوبی و شمالی را که تا تمام گذاشته آمده اندمی اندیشند . ژه ده ثون برای رسیدن یك نسخهٔ نیورك هرالد درینوقت خیلی حسرتکش میباشد چونکه یازده ماه تمامست که از همه دنیا جدا افتاده اند وبغیر از روی همدیگر خودشان روی دیگر هیچ انسانیرا ندیده اند .

سیروس سمیت وقتیکه رفقایه مکاله ومصاحبه مشغول میشوند خاموش وساکت میماند، وتنها نکته های هاربرو لطیفه های پانقروف یك تبسمی میکند زیرا مهندس همه وقت خود را به اندیشه وفکر پیدا کردن اسرار عجیبه وغریبه که در جزیره گاه گاه بظهور آمده مصروف میدارد .

—﴿ باب نهم ﴾—

فهرست

بد شدن هوا — ساختن ماشین بالا شدن و پایان آمدن — ساختن شیشه — پرورش گوسفند وبز — بزرگ شدن گله — یك سوال مخبر — خط ترتیب جزیرهٔ لینقولن — تکلیف پانقروف

درهفته اول ماه مارت هوا تبدل ورزید . درهوا الکتریك بسیاری موجود گردیده مهاجران دانستند که طوفان هوائی ظهور خواهد نمود لهذا لوازم احتیاط را از دست ندادند . بعد از کمی باد بسیار شدیدی با رعد و برق بوزیدن وغریدن ولمعه پاشی آمد . باران بسیار شدیدی باریدن گرفت . مهاجران به بستن پنجره ها ودروازه های غرانیتها وز مجبور گشتند . رفته رفته شدت رعد و برق بیشتری گرفت . باران نیز به جاله تحویل یافت . پانقروف چون باریدن این جاله مدهشی را که به بزرگی تخم کبوتر بود بدید گندم را اندیشیده خیلی غمگین گردید . لهذا موم جامهٔ بزرگ باقی ماندهٔ بالون را بریسمانهای آن بدوش کرده بجلدی تمام از غرانیتها وز فرو آمد . ناب وهاربر نیز لوا پیروی کردند تا آنکه دوان دوان به پیش گندم زار گندم برسیدند . گندمها خوشه های سبز سبز تازهٔ براورده بودند . موم جامه را بر روی آنها از سر دیوار خاربستی که بر

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 284 of 558

اطراف آن کشیده بودند در کشیدند که باینصورت گندم هارا از آسیب جاله وارهانیدند، اگرچه بخوبی ترشدند و بسیار زحمت کشیدند ولی بمطلوب خودهم واصل شدند.

این هواهای طوفانی تمام هشت روز دوام نمود در عدها و برقها از غرش و درخشندگی هیچ وانه استاد. حتی چندبار صاعقه های بسیار مدهش نیز افتاد یکبار صاعقه بر سر درختهای بلند کنار تالاب غرانت نیز بیفتاد.

تابوقتیکه هواهای بد دوام ورزید، مهاجران نیز در درون غرانیها وز به تکمیل کردن بعضی نواقصات خود دوام نمودند. یك انباری مکملی برای گذاشتن اسلحهٔ خود ساختند که به اسلحهٔ شان بواسطهٔ این دولاب بکمال خوبی و پاکیزه گی نگهبانی شد، مهندس یك اسباب خراطی نیز ساخت که بواسطهٔ آن برای کالای خود شان دوکه های بسیاری ساختند زیرا از بی دکه گی بسیار به تنگ آمده بودند. برای ژوب نیز یك اوتاق جداگانهٔ مخصوصی ساختند. والحاصل در بیرون هرانقدر که صداهای رعد و برق حکمفرما میبود در درون غرانیتها وز نیز صداهای اره و تیشه و رنده و کمان خراطی دوام میورزید.

ژوب نیز روز بروز درکار و خدمت، و پیشه و صنعت در ترقی بود. باقرون ناب را مخاطب کرده میگفت.

— ژوب بسیار خوش من می آید. چقدر بخوبی و درستی کار میکند. هیچ زدد و سرکشی هم ندارد آیا همچنین نیست ناب؟

— بلی اول شاگرد من بود ولی حالا در هر کار با من برابر است.

— نی بیك چیز از تو هم بهتر است. چونکه تو بسیار یاوه گوئی میکنی ولی او کاری کند و سخن نمیگوید.

حقیقتاً که ژوب هر کار را بخوبی اجرا میکند. کالای مهاجران را پاك کرده بدرستی قات میکند سیخهای کباب را چرخ میدهد. خانه را جاروب و صفائی میدهد. سفره را حاظر میسازد. در وقت نان خوردن بشقابهای طعام را میبردارد و میگذارد. چوب

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 285 of 558

هارا بدرستی میچینند . برسر اینهمه پاهای پانقروف را نیز در وقت خواب چاپی میکنند .
حال صحت مهاجران نیز بکمال خوبی و تندرستیست . هوای جزیرهٔ لینقولن بسیار صاف و از هرگونه عوارض آزاده است خوردنیهای خیلی مغذی و خوبی میخورند . ریاضت بدنیهٔ شان نیز بسیار است پس جسان به صحت و تندرستی نباشند .

در نهم ماه مارت طوفان هوائی برطرف گردید و لی ابرها هنوز جو سمارا تیره داشته بود . درین اثنا مادهٔ اوناغاها یك چوچهٔ زائید . درمیان گوسفندان نیز بسیار برهها تولد یافت . شیر وماست وپنیر وروغن مسکه وامثال آنها برمهاجران کثرت پیدا کرد . گوشت برههای تازه بالاتر .

یك روزی بود که پانقروف مهندس را گفت :

— شمایکوقتی گفته بودید که یك ماشینی خواهید ساخت که بواسطهٔ آن ماشین از عذاب برامدن وفرامدن زینه رهایی خواهیم یافت . آیا آن ماشین را فراموش کردید یا آنکه از ساختن آن صرف نظر کردید ؟

— ساختن آن آسانست . اماشما آیا آنرا بسیار ضروری ولازم میدانید ؟

— البته لازم میدانم . چونکه هرگاه چارهٔ آسان برای برامدن وفرامدن غرانیتهاوز دردست داشته باشیم برامدن براینقدر زینه های دور ودراز وزحمت کشیدن چه معنی دارد .

— بسیار خوب پانقروف . چوستو آرزو میکنی ماهم بکار آغاز میکنیم .

روز دیگر مهندس بکار ساختن ماشین برامدن و فرامدن آستین همت برزد . اولا جویچه کك آبی را که در غرانیتهاوز آورده بودند بقدر نیم گز دیگر چقورتر کنندند ومجرای آبی را که از غرانیتهاوز برای آب این جویچه سوراخ کرده بودند فراختر کرده بقدر یك ناوهٔ آسیا آب را در جوی داخل غرانیتهاوز جاری ساختند . و آب جو را در جاییکه بآخر غرانیتهاوز موجود است بصورت آبشار روان کردند . اینکار چون تمام شد مهندس از تخته چوبها یك چرخ پروانه دار مضبوطی ساخته بر دهن چاه ربط نمود که این چرخ را نیز بر چهار چوب دار مانندی استوار ساخت بصورتیکه شدت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 286 of 558

آب آبشار بکمال سهولت و آسانی چرخ مذکور را بواسطهٔ پروانه ها بسرعت و تیزی بدور می آورد . یکسر محور این چرخ پروانه دار را از دروازهٔ غرانیتهاوز بیرون براورده یك ریسمان محکم زینه را باز کرده و یك تختهٔ متینی که یك آدم بلکه دو آدم بران نشسته بتواند مانند پلهٔ ترازو بسه ریسمان کوتاه محکم بیك نوك ریسمان کلفت به بست . نوك دیگر ریسمانرا به محوریکه از دروازه بیرون براورده بود ربط نمود . وقتیکه قوت آب چرخ را بدور میآورد محور نیز بدور افتاده ریسمانرا بالا میکشید و هرچیزیکه در تخته نشسته باشد بکمال آسانی بر می آمد . و یك حرکت دیگری نیز برای محور ساخت که در وقت فرو آمدن به آهسته گی و تدریج فرو آید که باینصورت ماشین صعود و نزول حاضر و آماده گردید . در هفدهم ماه مارت اول بار ماشین بکار افتاد . مهاجران به بسیار آسانی و سهولت خودشانرا و اسباب خودشانرا بالا و پایان کردن گرفتند . ازین اصول نوازهمه زیاده تر توپ ممنون و مسرور گردید . زیرا توپ مانند ژوب در فن بالا برامدن بر پله های زینه مهارت ندارد . علی الاکثر بر پشت ژوب یا بر شانهٔ ناب بالا و پایان میشد ولی حالا بواسطهٔ ماشین مذکور بکمال راحت و سهولت میبراید .

مهندس بعد از ساختن ماشین صعود و نزول ساختن شیشه سازی را بنا نهاد . چونکه برای حجره های غرانیتهاوز شیشه بسیار ضروری مینمود . لهذا در بیست وهشتم ماه مارت داش کلالی را سر از نو آتش دادند . و بدرجه ئیکه هرچیزیرا دران آب و مذاب بتوانند گرم کردند . صد حصه ریگ ، سی و پنج حصه تباشیر ، چهل حصه کربنیت سودا ، دو حصه خاکهٔ زغال را باهم آمیخته در بوتهٔ بزرگ گلئی که مخصوص برای این کار ساخته بودند بریختند . بقوت حرارت اجرای مذکوره باهمدیگر آب و مذاب شده بقوام یك معجونی در امده . مهندس یك عصای آهنین دراز میان خالی با یکی که پیش ازین برای همین کار حاضر و آماده ساخته بود در میان بوتهٔ معجون مذکور فرو برده یکمقداری از انرا بر نوك عصای مذکور برداشت و آنرا بر روی لوحهٔ آهنین گرمی که برای کار شیشه سازی از پیش در داش حاضر شده بود دور داده تا شکل مطلوبی که مهندس میخواست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 287 of 558

پیدا کرد . بعدازان عصای میان خالی مذکور را به هاربرداده گفت که :

— درین عصا هرانقدر که نفست کار میکند دمیدن گیر .

هاربرلولهٔ آهنین را بدهن گرفته بشدت تمام دمیدن گرفت . معجون مذکور نیز آماسیده میرفت وباز معجون مذکور مهندس بران علاوه میکرد ، وهاربرید میدن دوام میورزید تا آنکه بقدر یك هندوانهٔ گردید . مهندس عصارا از دست هاربرگرفته باطرف وآنطرف بچرخ دادن آغاز نهاد تا آنکه معجون مذکور شکل اسطوانهٔ را پیدا کرد . دونوك این اسطوانهٔ مخروطی بود که هر دو نوك آنرا با یك کارد باآب تر شدهٔ بریدند و اسطوانهٔ مذکور را برلوحهٔ آهنین گرم شدهٔ گذاشته باهمان کارد ازمیان پاره کردند . ولوحه مذکوره را گرم کرده بالولهٔ آهنین گرم شد چنانچه خمیر برای آش پاره هموار میسازند . معجون مذکور را برلوحهٔ آهنین سطح و هموار نمودند . بعد از سردشدن وهموار گشتن لوحه های بلوری بسیار مکملی بوجود آمد . برای پنجره ودر وازه والماری های غرانیتهاوز بقدر پنجاه لوحهٔ بلوری لازم بود که به پنجاه بار همین گونه عملیات لوحه های بلورین مذکور را بعمل آورده بغرانیتهاوز رفتند . وپنجره های خود شارا بهمین آئینه هامزین ساختند . اگرچه این شیشه هابسیار سفید ومنتظم نبودند ولی بدرجهٔ که انسانرا ازباد وباران وهواهای مخالف محافظه کند ومانع نظارهٔ بیرون هم نشود وضیارا هم بخوبی داخل گرداند بودند که مطلوب مهاجران هم همینقدر است .

یك روزی در اثنای گشت وگذاری که درجنگل فاروست میکردند بیکدرختی برخوردند که ازین درخت نیز فایدهٔ کلی برای مهاجران حاصل آمد . این درخت که (سیفاس رمده لوتا) نام دارد درمیان درون شاخهای آنها یك موادی موجود است که عیناً خاصیت ورنگ ولذت آرد گندم را دارد . ودرهمه زبانها ایندرخت را (درخت نان) میخوانند . مهاجران جای وراه ایندرخت را نشان وعلامه کرده بغرانیتهاوز عودت کردند . روزدیگر عرابهٔ دستکی خود را به پیش درخت مذکور آورده ازچوبهای مذکور بار کردند وبغرانیتهاوز برده . مواد آردی آنرا ازمیان شاخهای مذکور کشیدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 288 of 558

از آرد مذکور آشپزماهر،ماناب بغیر از نان خشك دوسه رنگ بقلوا و پرانه وشیرینیها پخته کرده بر سر سفرهٔ طعام شام در پیش روی افندیان خود بنهاد . اگرچه نان وحلوا ئیکه ازین آرد پخته شده بقدر آرد گندم لذت ندارد ولی بازهم از آردیت سرلسر بد نیست . پانقروف از خوردن این آرد خیلی ممنون ومسرور شده گفت :

— آیا این یك را باور نکنیم موسیو سیروس که خدا برای قضازده گن فلاکتزدیده جزیره های مخصوصی خلق نفرموده باشد ؟

— مقصدت راندانستم پانقروف !

— من چنان میگویم واعتقاد میکنم که خداوند ما برای بندگان خود بعضی جزیره های مخصوصی خلق فرموده که هرگاه بعضی بندگان فلاکتزدهٔ خود را درانجا بیندازد هرچیزیکه بکارشان باشد درانجا بیابند .

— بلکه همچنین باشد .

— (بلکه) نمیخواهد ! جزیرهٔ لینقولن برای اینسخن من شاهد عادلست .

اینست که باینصورت هرکار مهاجران درجزیرهٔ لینقولن بخوبی سرانجام میگرفت . اگرچه ازوطن خود بیك صورت بسیار فلاکتانگیزی دور گردیده اند ولی جزیرهٔ لینقولن را وطن ثانی برای خود شمرده یك محبت صمیمئی بآن پیدا کرده اند لهذا باوجود آنهم بازوطن یك چیزیست که آرزوی آن گاهی ازدل انسان بیرون نمیرود لهذا اگرامروز یك وایوری ازپیش جزیره بگذرد هما نلحظه به ترك کردن جزیره و عودت کردن بوطن خود حاضر میباشند . وهم ازین یك ترس واندیشه دارند که مبادا یك نتیجهٔ وخیمهٔ ظهور یابد واحوال استراحت شان بیك فلاکتی منجر نشود .

ازوقت ورود شان بجزیره تابحال یکسال وچیزی بالا میشود . مهاجران هرروز بعداز طعام درزیر چیری که درمیان باغچهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه ساخته اند جمع می آیند وهمیشه ازجزیرهٔ لینقولن بحثها میرانند . یك روزی بود که بازمهاجران برصفهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه گرد آمده ازاحوالات جزیرهٔ لینقولن مباحثه و مصاحبه میکردند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 289 of 558

ژه‌ده‌ئون پرسید که :

— موسیوسیروس ! آیا با آلت سکستان که از میان صندوق برامده هیچ یکبار حد و قع و محل جزیره را معین کرده اید یانی ؟

— نی .

— اگر یکبار بواسطهٔ آن آلت طول و عرض جزیرهٔ خود را از روی حقیقت تعیین نمائیم بدنخواهد بود . چونکه بواسطهٔ آلت فنی البته صحیحتر و راستتر معلوم کرده خواهیم توانست .

پانفروف — ازین چه فایده حاصل خواهد شد ، زیرا این یك معلومست که جزیرهٔ ما پای نکشیده باشد ، و از جائیکه بود براه افتاده دیگر جا رفته باشد .

— نی پانفروف البته که جزیره پای کشیده نمیتواند و بدیگر جا رفته نمیتواند . اما من میگویم که مبادا در تعیین طول و عرض اولئی ما خطائی پیش نشده باشد .

مهندس — راست گفتی ژه‌ده‌ئون ! من اینمسئله را باید از اول می اندیشیدم . اما باز هم اگر خطائی پیش شده باشد از پنج درجه بیشتر نخواهد بود .

ژه‌ده‌ئون — که میداند . بلکه بیکی از زمینهای مسکونه نزدیك باشیم ؟

مهندس — این را فردا خواهیم دانست .

پانفروف — موسیوسیروس در تعیین خود هیچگاه خطا نکرده است . هرگاه جزیره از جای خود حرکت نکرده باشد جزیرهٔ خود را در همانجائیکه یافته بودیم خواهیم یافت .

— به بینیم .

روز دیگر مهندس طول و عرض جزیره را با آلت سکستان تعیین نمود .

در تعیین اول چنین یافته بود .

طول غربی از : ۱۵۰ تا ۱۵۵ درجه .

عرض جنوبی از : ۳۰ تا ۳۵ درجه .

حالا چون با آلت سکستان معین کردند چنین برامد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 290 of 558

طول غربی : ١٥٠ درجه و ٣٠ دقیقه .
عرض جنوبی : ٣٤ درجه و ٥٧ دقیقه .

پس معلوم شد که مهندس در معلوم کردن طول وعرض جزیره تنها در دقیقه ها فرق کرده امادرجه را هیچ فرق نداده است . ژه ده ثون گفت :

— حالا در نقشهٔ اطلسی که بدست داریم نیز یك نظری بیندازیم . به بینیم که برین خط طول وعرض دیگر جزیره نزدیك ماهست یانی !

هاربر دوبده خریطه را از غرانیتها وزبیاورده مهندس خریطه را در پیش روی خود باز کرد . پرکار را بدست گرفته موقع جزیره را معین نموده مهندس دفعتهً متحیرانه توقف نموده گفت که :

— وای ! درین نقطهٔ بحر محیط یك جزیرهٔ در خریطه نوشته شده است .

پانقروف — آیا هست ؟

ژه ده ثون — اگر باشد جزیرهٔ خود ما خواهد بود .

مهندس — نی جزیرهٔ ما نیست ! چرا که از جزیرهٔ ما دو نیم درجه بطول غربی و دو درجه بعرض جنوبی دورتر افتاده است .

هاربر — آیا اسم انجزیره راچه نوشته اند ؟

— جزیرهٔ (تابور)

— آیا از جزایر مسکونهٔ معموره است ؟

— نی ، بلکه در نجزه نیزپای انسان هیچ وقت نرسیده .

پانقروف — ما میرویم ، درین جزیره قدم مینهیم .

— آیا ما ؟

— البته ما ، یك کشتی بزرگترك بادبان داری که ساختیم ، وکپتانی آنرا نیز من بعهده گرفتم . فعلن بجزیرهٔ تابور چه چیز است . آیا از نجا چقدر مسافه دارد ؟

— از نجا تا بجزیرهٔ تابور بجهت شمال شرقی ١٥٠ میل مسافه دارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 291 of 558

— یکصد و پنجاه میل مسافه چه چیزاست هرگاه کشتی خوبی باشد در چهل وهشت ساعت اینمسافه را قطع خواهیم کرد .

ژه ده ثون — اما ازین رفتن چه فایده ؟ چونکه جزیره خالی ست ، و مسکون نیست .

بعد ازین مکالمه قرار دادند که یك کشتی بسیار مکمل و خوبی بسازند .

— باب دهم —

فهرست

ابتدا کردن بساختن کشتی — حاصل برداشتن از گندم — یافتن نبات
بسیار نافع — ماهی بالینه — پاره پاره کردن ماهی بالینه —
جهت استعمال دندانهای بالینه — خوشی پانقروف

پانقروف هرگاه بریك چیزی قرار بدهد حکماً آنرا اجرا میکند . حالا دیدن جزیرهٔ تابور را قرار داده تانه بیند امکان ندارد . وچون دیدن ورفتن جزیرهٔ تابور متوقف بر ساختن کشتیست مطلق باید که کشتی ساخته شود .

درباب ساختن کشتی مهندس وپانقروف قراری که داده اند باینصورتست :

طول این کشتی ۳۵ قدم باید شود . وعمق آن شش قدم . روی این کشتی سراسر پوشیده باید بود برای فرو آمدن بزیر کشتی دو دریچه از روی کشتی باز شود زیر این کشتی بر دو اتاق تقسیم باید شود . سه بادبان کوچك وبزرگ برای آن ساخته شود . چوبی که کشتی ازان ساخته شود یا از سیاه چوب ، ویا از چوب ارچه باید بود .

بعد از قرار دادن باینصورت پانقروف ومهندس بکار کشتی سازی مشغول گشتند . ژه ده ثون وهار بر نیز بکار شکار سرگرم شدند . ناب از مطبخ هیچ نباید که برآید . ژوب هم شاگرد ناب است . توپ البته که از شکاریان جدا نمیشود .

مهندس وپانقروف در جنگل در آمده درختهائی که چوب آن برای کشتی بکار بود انتخاب کردند . تخته ها وچوبهای مکملی بریدند بر کنار دریا مابین شمینه ها وسنگلاخ یك

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 292 of 558

جای مناسب را برای کشتی سازی منتخب کرده بکار آغاز نهادند هشت روز تمام به اره کشی و تبرزنی سرگرم شده بطول سی و پنجقدم استخوان بندی کشتی بمیدان برآمد، ولی به اتمام رسیدن آن چنان معلوم میشود که بقدر دو ماه کار خواهد خواست، پا نقروف یکدقیقه از سرکار خود دور نمیشود . و میخواهد که یك آن اولتر کشتی به اتمام برسد، امادرین اثناوقت درو گندم رسیدلهذاپا نقروف یك دو روز به ترك کردن کشتی سازی مجبور گردید . دریا نزدهم ماه نیسان ازدرو گندم بقدریکه پیش ازین تخمین کرده بودند گندم حاصل آمد، یعنی پنج پیمانه که عبارت ازشش لك و پنجاه هزاردانه باشد، بازیکقدری برای احتیاط نگاه داشته باقی آنرا بکاشت، که ازینحساب بدیگردرو چهار هزارپیمانه گندم میبردارند .

پا نقروف کشتزار نو گندم خود رابخوبی ودرستی شدیار وبارو تربیه کرده، وگندم را دران کاشته ومترسهارا دران خلانیده پس برسرکار کشتی سازی خود بیامد، ژه ده ثون نیز باهاربر ازشکار بیکار نمی نشستند . هر روز به جنگل فاروست رفته از هر گونه شکار بدست می آرند .

یکروزی درانثنای گشت وگذار ژه ده ثون در میان جنگل یك نبات بسیار نافع ومفیدی کشف نمود . در ۳۰ ماه نیسان در آخر جنگل فاروست شکاریان گردش داشتند، ژه ده ثون یك بوی سبزهٔ آشنائی بدماغش رسیده برزمین نظر کرد، وبعضی برگهای نبات را جمعکرده به هاربر گفت :

— به بین هاربر ، این نبات رامیشناسی ؟

هاربر که چند قدم پس تر از ژه ده ثون بود نباترا گرفته ومعاینه کرده گفت :

— این را ازکجا پیدا کردید ؟

— درینجاپیدا کردم ، وهم بسیار است .

— موسیو ژه ده ثون شمابه این کشف خود پا نقروف راتاابد منت دار خودکردید .

— مگراین توتونست ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 293 of 558

— بلی تو تونست . اگرچه ازجنس بسیار اعلا نیست ولی بدگفتنی هم نیست .
— بگو که پانقروف مسعود وبختیار گردید . لکن همه را به او نمیدهیم . برای خود نیز چیزی نگاه میداریم .
— موسیو سپیله، من دیگر چیزی فکر کردم پانقروف راهیچ خبرندهیم ، توتونهارا ازنجا جمع کنیم ، بعدازانکه آنرا خشك ومیده کردیم یکروز بیخبر دریك پیپوئی پرکرده بپانقروف پیشکش کنیم .
— بسیارخوب گفتی هاربر ، بعد ازیافت شدن توتون هیچ آرزوی پانقروف باقی نماند زه ده ثون سپیله وهاربر مقدار وافری جمع کرده بغرانیتهاوز آمدند ، وبکمال دقت آنهارا پنهان کردند وتابوقت خشکشدن ومیده کردن آنهاهمیشه بپنهان کردن ، ونشان نه دادن آنرا به پانقروف کوشش ورزیدند . گویا که پانقروف مامور گریزی گرفتن توتون بوده باشد که اینها درپنهان نمودن توتونرا ازواینقدر احتیاط ودقت می کنند . وچون پانقروف همیشه بکار کشتی سازی خود سرگرم میباشد، وتاشب نشود بغرانیتهاوز نمی آید ازاینرو مسئلهٔ پنهان کردن توتون آسان میشد .

درپنجم ماه مایس یك شکار بسیار بزرگی پیش آمد که همهٔ مهاجران برای این شکار دست بك کردند . این شکار عبارت ازیك ماهی بزرگ « بالینه » بود که چندروز باینطرف درمیان دریا به نزدیکیهای جزیره درگردش وجولان میبود . معلوم ست که ماهیان بالینه درتمام حیواناتیکه خداوند عظیم الشان دربر وبحر خلق فرموده بزرگترین وجسیمترین آنهاست . یك ماهی بالینه بقدر چهل فیل جسامت دارد . مهاجران که بهوس شکار آن افتاده اند محض ازبرای فایده برداشتن ازروغن واستخوانهای دندان اوست که درهمه اطراف انحیوانرا ازبرای همین دو چیز فایده مند او شکار میکنند . پانقروف گفت :
— آه ، اگراین ماهی را بدست آورده میتوانستیم چه قدر نعمت بزرگی میبود ، راستی اینستکه ازهنگام دیدن این بالینه چشمانم را آنقدر حرص شکار آن دود آلود ساخته که هیچ کار کرده نمیتوانم . زیراوقتیکه درملك خود بودم بسیار بارها به شکار بالینه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 294 of 558

موجود گشته ام . آه اگر حالا یك کشتی متین ویك زیپقین یعنی تیر بالینه شکار بدستم میبود بلامحابا در پی آن می افتادم .

ژه ده ثون — بخدا که منهم بسیار آرزوی دیدن تیر اندازی ترا داشتم . چسان باقر وف ! آیا شکار بالینه ذوق آور شکاری هست یانی ؟

سیروس — خیلی ذوق آور وشایان تماشا ست اما تهلکه ناك هم هست . چراکه منهم یك دوبار در کشتی بالینه شکاران برای تماشا سوار شده ام . اما بسبب بی اسبابی محققست که حالا ما بشکار این بالینه کامیاب نخواهیم شد لهذا بهتر آنست که ازین شکار صرف نظر کرده بکار خود مشغول گردیم .

ژه ده ثون — من از دیدن بالینه را درین دریا ها متحیر شدم . چراکه اینماهیان اکثر در بحرهای محیط شمالی وجنوبی پیدا میشود .

هاربر — نی موسیو سپیله ! دریای محیط هندی از حد افریقای جنوبی تابه جزیرهٔ زه لاند جدید خرمن بالینه شمرده میشود ، و چون ما هم درهمین خط میباشیم از بسیار ندیدن بالینه متحیر باید شویم .

پانقروف از سبب بی اسبابی وکامیاب نشدن به شکار ماهی یك آه سردی کشیده بسر کار کشتی سازی خود بیامد . دیگر رفقانیز امروز مددکاری پانقروف را بکار اره وتیشه ورنده برخود لازم شمردند . اما این یك شایان دقت وتعجب است که ماهی بالینه چند روز است که از اطراف جزیره هیچ دور نمیشود . در مابین کانهٔ جماهیر متفقه ودماغهٔ ماند بیول گاه ببالا وگاه بپایان ، وگاه آهسته وگاه خیلی بسرعت رفت وآمد دارد . گاهی به جزیره گك سلامت بسیار نزدیك شده همهٔ وجود آن پدیدار میشد که از سیاهی رنگ و هواری سر آن معلوم میشد که از نوع بالینه های اوستراليا ست . در اثنای گردش از شکافهایی که در پیش سوراخ بینیش موجود است مانند دو فوارهٔ بسیار بلندی آب با آنکه بخار مأدر فوران میبود . اینرا آب یا بخار مأ ازینسبب گفتیم که هنوز درینباب یك حکم قطعی از طرف حکمای طبیعت داده نشده که آیا این آبست یا بخار که از منفذهای بالینه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 295 of 558

فوران می‌یابد . اما اکثر برینست که بخار است امابعد از برامدن وتماس کردن بهوا به آب تحویل می یابد .

پیداشدن بالینه در آبهای دریای جزیره فکر مهاجرانرا مشغول ساخت . پانقروف دراثنای کار دفعتاً اره یاتیشهٔ که بدست اوست گذاشته بسوی بالینه نظر میکند . ناب نیز هرگاه بالینه بخشکه نزدیك میشود کفگیررا انداخته به تماشای آن میدود . هاربرو ژه‌دهٔون از شکار صرف نظر کرده ، ودوربین بدست گرفته متصل بطرف دریا مینگرند . علی الخصوص فکر پانقروف بدرجهٔ بابالینه مشغول گردیدکه در خواب نیز خود را بشکار کردن بالینه دیده « ژیپقین ! ژیپقین » گفته از خواب برمیجهد .

دردهم ماه مایس صبح ناب چون برای دیدن بالینه بلب پنجره آمد یك فریادی زده رفقا را طلبید . مهاجران دویدند . دیدند که ماهی بالینه سه میل دورتر از غرانیتهاوز دردماغهٔ بیصاحب بخشکه افتاده است . همانلحظه همهٔ مهاجران تبرهاوتیشه وکاردهارا برداشته بسوی دماغهٔ بیصاحب بتاخت شدند .

اگرچه میدانستندکه هرگاه ماهی بالینه یکباردرخشکه بیفتد دوباره خودرارهائی نمیتواند داد بازهم ازشوق وهوس بسیار مهاجران میدویدند تاآنکه به نزدیك بالینه رسیدند . ناب بمجرددیدن رم خورده فغان براورده گفت :

— وای ! اینچه بلاجانوریست !

این تعبیر ناب بسیار صحیحست چراکه ماهی بدرازی هشتادقدم، وبزرگی وجسامت چهل فیل یك بالینهٔ بزرگی بود . اما این جانور همچنانکه افتاده هیچ حرکت نمیکند، وبرای رهانیدن جان خودکوشش نمیورزد . مهاجران ازنحالت بالینه به تعجب افتادند . وقتیکه جزرحاصل شد وتمام وجود بالینه از آب بیرون برامد سبب بیحرکت بودن ماهی معلوم گردید . مگر بالینه مرده است : درگردهٔ چپ اونوك چوب ژیپقینی هویداست . ژه‌دهٔون گفت :

— گمان میبرم که درین نزدیکیها کدام کشتی شکاریان بالینه گذرکرده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 296 of 558

پانقروف — ازچه دانستید ؟

— مگر تیررا نمی بینی !

— ازین حکم نمیشود که ماهی این تیررا درین نزدیکیها خورده باشد زیرا بالینه اگر در دریای شمالی تیر بخورد تا بدریای جنوبی شنا وری کرده میتواند بیاید .

مهاجران به پاره پاره کردن ماهی بالینه آغاز کردند . پانقروف چون بارهاشکار بالینه را کرده در فن پاره پاره کردن بسیار ماهر است . همهٔ رفقا باشکار دست یك کرده همان جاهای روغندار آنرا جدا کردن گرفتند . مهندس وهاربر بکشیدن دندانهای آن مشغول شدند . تمام سه روز اشکار امتداد ورزید . دیگهای بزرگ گلی خودرا درانجا آورده بروغن کشیدن آن آغاز کردند تنها اززبان و لب زیرین آن بقدر شصت سیر روغن حاصل آمد . ازپوست خود ماهی بمهارت ناب وپانقروف مشکهای بزرگ و مکملی دوخته بقدر یکنیم خروار روغن ماهی رادرانها پر کرده ودندانهای آنرا نیز که هریك بدرازی شش قدم در عرض دهن آن موجود بود کشیده بواسطهٔ عرابهٔ خویش بغرانیتهاوز رسانیدند وباقی آنرا برای مرغان لاشه خوار گذاشتند . مهندس گفت:

— اینست برادران که بعدازین سالها برای شمع ریزی ، وغلیسرین سازی بروغن محتاج نخواهیم شد .

مشکهای روغن رادر مغارهٔ بالائی غرانیتهاوز که آنرا چوب خانه و زغال خانه قرار داده اند نگاه داشتند . مهندس ازدندانهای بالینه که درتاب وپیچ خوردن مانند پی نرم ودرطبیعت وخاصیت مثل استخوان سختست بساختن بعضی میلهائی مشغول گردید که هردوسر آنرا بسیار تیز میکرد . رفقا حیران شدند که آیا این میلها رامهندس چه خواهد کرد . هاربر پرسید که :

— موسیو سیروس ! اینهارا چه خواهید کرد ؟

— گرگ ، وروباه حتی ژاغارهارا با آن تلف وهلاك خواهیم کرد .

— آیا حالا ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 297 of 558

— نی ، وقتیکه یخ بندی شود .

— ندانستم ، چسان ؟

— بدانانم ، که چسان میشود پسر من ! اینکار اختراعکردهٔ من نیست . در طرفهای ممالك شمال بسیار مردمان اینکار را بعمل میآرند . هردونوك این میلهارا قات کرده بهمدیگر میرسانم ، بعد ازان در آب فرو برده آنرا یخ می بندد ، و یخ همان کجی و حلقه گی آنرا حفظ مینماید . بعد ازانکه خوب یخ گردید اطراف آنرا چربی و گوشت گرفته برروی برفها میگذارم . حیوانات وحشیه آمده آنرا فرو میبرد وقتیکه در معدهٔ شان فرورفت یخ آب گشته دفعتهً هر دو نوك آن بشدت باز میشود و معدهٔ حیوانرا دوپاره میسازد . حیوان در حال هلاك میگردد ، و به این سبب گله و باروت ما سرفه میشود .

پانقروف — بخدا این عجب شکار خوب و آسانیست !

ناب — از دام هم آسانتراست .

پانقروف — حالا خدا زمستانرا زود بیارد .

کار کشتی سازی پانقروف نیز روز بروز رو به ترقیست پانقروف بشدت و سرعت فوق العاده کوشش میورزد اصلا اثر ماندگی نشان نمیدهد . از صبح وقت که بر سر کار می آید بعد از شام بغرانیتها و زعودت میکند . در ۳۱ ماه مایس از طرف رفقای پانقروف یك مکافات بسیار بی تکلف و سادهٔ برای کشتیبان ترتیب گردید : باینصورت که در آنروز همه رفقا در پیش دستگاه کشتی سازی گرد آمده طعام چاشت را باهم یکجا تناول کردند بعد از طعام در اثنائیکه از سفره بر میخواستند از پشت سر پانقروف ژه ده ئون بر شانه اش دست نهاده گفت :

— استا پانقروف ! برمخیز یکقدری هنوز صبر فرما . آیا بعد از طعام یکقدری میوه نمیخورید ؟

— تشکر میکنم دوست من ، بمیوه میل ندارم بگذار تا بکار مشغول شوم .

— آیا یك فنجان قهوه هم نمینوشی ؟

— نی ، آنرا هم آرزو ندارم .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 298 of 558

— چون چنینست بفرمائید ، بشما یك پیپو توتون پیشکش کنم .

پانقروف رنگش زردشده ، ووجودش بلرزه آمده برپا خواست . زیرا پیپوی خوشنمائیکه ژه ده ئون پیش کرده بود ، و آتشیکه هاربر بدردادن آن گرفته بود چشمان پانقروف را بدرخشیدن آورده بود . پانقروف خواست که چیزی بگوید . ولی گفته نتوانست همان پیپو را حمله کرده بدهن خود برد . هاربر نیز آتش را بران بگرفت ، و شش بار بلا فاصله کشیدن گرفت دود پیپو بالا برامد . درمیان دو داین سخن شنیده شد :

— صحیح توتونست ، توتون ، توتون ، هاهاها ! ! !

مهندس — بلی ، پانقروف ، هم ازجنس بسیار اعلا توتونست .

— آه یارب ، هزاران شکر دیگر هیچ کمبودی برای ما نماند .

اینرا گفته ومتصل بکشیدن پیپو مشغول گردید . بعدازمدتیکه کیف خودرا حاصل کرد گفت :

— خوب ، حالا بگوئید که اینرا که یافت ، آیا تو یافتی هاربر ؟

— نی پانقروف ، من نیافتم . موسیو سپیله یافته است .

پانقروف بشدت مخبررا بسینهٔ خود کشیده ، وفشار داده گفت :

— آیا موسیو سپیله یافته ، موسیو سپیله ؟

ژه ده ئون بزور نفس خود را کشیده گفت :

— اوف ! پانقروف خفکم کردی . قسم بزرگ تشکر خود را به هاربر اداکن که نبات را اوشناخت ، باز بموسیو سیروس که نبات را به توتون تحویل نمود بعدازان به ناب که آنرا ازتو پنهان ساخت .

— دوستان من ! بمن عنایت بزرگی کردید . بهمهٔ تان تشکرها میکنم .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 299 of 558

باب یازدهم

فهرست

رسیدن موسم زمستان — پشم — ماشین — فکر پانقروف —
دندانهای بالینه — مرغ آلباتروس بچه کاری آید — توپ
وزوپ — طوفان — خرد شدن — گشت وگذار
درجبه زار — تنهاماندن سیروس سمیت —
تفتیش چاه غرانیتها وز.

درماه حزیران علامات زمستان در جزیرهٔ لینقولن هویدا گردید . در نصف کرهٔ جنوبی که ماه حزیران باشد . در نصف کرهٔ شمالی ماه کانون اول میباشد . مهاجران اول کاری که لازم دانستند ساختن لباسهای گرم بود .

گوسفندهائیکه در آغل بودند پشمهای بسیار خوب وکار آمدنی دارند . کار موقوف برساختن قماشست ازانها . سیروس سمیت چون آلات وماشینهائیکه پشمها را بریشد، و ببافد ندارد لهذا مجبور است که پشمها را درزیر تضییق وفشار آورده قماش عبابعمل آرد .

مهندس بمعاونت رفیقان خویش بکار عباسازی آغاز کردند . پانقروف بالمجبوریه کارکشتی سازی را ترك نمود در اول امر پشمهای گوسفندانرا بریدند . مقدار وافری پشم حاصل آمد . بعدازان پشمهارا در آب گذاشته بهفتاد درجهٔ حرارت جوشانیدند . بیست وچهار ساعت درهمین درجهٔ حرارت نهادند . بعدازان در آب سودا یعنی اشقار آنرا خوب شستند، وبه آفتاب آنرا انداخته خوب خشك کردند، حالا کار ماند برساختن اسبابیکه پشمهارا به آن تضییق وفشار داده بحالت قماش عبادرآرند . مهندس سیروس سمیت درینکار بازمدد رسانی نمود . ازقوت جریان آب چنانچه ماشین صعود ونزولرا ساخته بود این بازبرای سفت ساختن وبهم مزج کردن پشم ماشین تضییق یعنی فشار دادنرا بعمل آورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 301 of 558

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 302 of 558

این اسبا بیکه مهندس آنرا بساخت عبارت از یك میل محوریست که بقوت آب آبشار تالاب غرانت دور میکند، این میل محوری بیك میل دندانه دار دیگر مربوطست که آن دندانه هایك لوحهٔ بزرگ چوبی را که روی زیرش خیلی صاف وهموار وروی بالای آن بیك تخته سنگ سنگینی گرفته شده بالا براورده بصورت لایقطع بر لوحهٔ چوبی هموار دیگری که پشم بران گذاشته شده بشدت فرومی آورد . وبدین کیفیت پشم همیشه درزیر فشار وکوفتن مانده میده وباهم مزج وچسپیده میشود که باینواسطه قماش عبای نمدئی بسیار صاف ولی یکقدری غلیظ بعمل می آید .

مهاجران مدت بیست روز کامل را بساختن ماشین وقماش صرف کرده برای هریکی از خودشان بقدر یك یك دست دربشی زمستانی قماش حاصل کردند . اگرچه این قماش در اورو پاوامریکا هیچ قیمت والتفاتی ندارد امادر جزیرهٔ لینقولن برای اینگونه مهاجران بیچارهٔ برهنه در موسم زمستان خیلی گرانبها ومقبولست . اینستکه باینصورت یك صنعت دیگر نیز درصنایع جزیرهٔ لینقولن ضم وعلاوه گردید . چندروز دیگر نیز درغرانتیا وز درامده بدوختن وبریدن لباسهای خود مشغول شدند .

برف اول زمستان جزیرهٔ لینقولن باریدن گرفت . آغل گوسفندان، وطویلهٔ گوره خران ، ومرغانچهٔ مرغانرا مهاجران پیش از باریدن برف به بسیار دقت وخوبی پوشانیده ومحافظه کرده بودند علفها وسبزه های بسیاری نیز بادانه های مختلفهٔ نباتات جنگی ذخیره کرده بودند . در بیست وچار ساعت یکبار بنوبت یکی از مهاجران رفته تیمار وغم آب ودانهٔ آنهارا میخوردند . گرگ دامها ، وتلکها نیز ساختند . ترتیب مهندس که برای دندانهای بالینه تصور کرده بود نیز اجرا گردید . دندانهای مذکور را حلقه کرده در آب گذاشتند تا آنکه یخ بست . بعدازان پیه وگوشت بران گرفته بیرون جزیره منظرهٔ وسیعه بر روی برفها گذاشتند وبه اینواسطه بقدر دوازده روباه ، وهشت گراز ، ودو پلنگ را برروی برفها مرده وهلاك یافتند .

درروز ۳۰ ماه حزیران یکی ازمرغان بسیار بزرگ جثهٔ تیز بال دور پرواز که آنرا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 303 of 558

« آلباتروس » مینامند در روی هوا دیده شد . هاربرهمان تفنگ خود را برداشته مرغ هوا را نشان گرفت که برپای مرغ مذکور رسیده برزمین افتاد . هاربردویده مرغ آلباتروس را زنده گرفت . بالهای اینمرغ ازده قدم زیاده تربزرگ بودکه بواسطهٔ قوت وبزرگی این بالها ازروی بحرهای محیط درگذشته مسافات بسیارعظیمه راطی میتوانندکرد . هاربرمرغ مذکوره راکه بسیارکم مجروح شده بودزخم آنرا شسته وتیمارکرده التیام پذیر نمود . وخواست که آنرا باخود آموخته کرده نگهدارد . ولی زه ده ثون گفت :

— نی هاربر ، این عجب فرصتی بدست آمده بلکه بقوت این مرغ بقطعات مسکونه یك خبری ازخود فرستاده بتوانیم .

زه ده ثون حالا یك مقالهٔ مخصوصهٔ مجملی ازکیفیت احوال خودها بنام جریدهٔ نیورك هرالدنوشت ، وآن کاغذرا درمیان یك کاغذ دیگری که درانهم استرحامنامهٔ باینمضمون : که هرکس این کاغذ رابیابدبه جریدهٔ نیورك هرالدبرساند نوشته شده بود بود به پیچانید . وهمهٔ آنرادریك موجامه پیچانیده بگردن مرغ ربط نمود . مرغرا تحویل کرده بهوا کردند . مهاجران بکمال حسرت ازپی مرغ نظر کرده تا ازچشم شان پنهان گردید . هرگاه این مقاله به اداره خانهٔ جریدهٔ نیورك هرالد برسد چقدر شرف وسعادت بزرگی خواهد بودوهم برای رهائی دادن مهاجرانرا ازیجزیرهٔ تك وتنها البته کوشش خواهدنمودچونکه طول وعرض جزیره رانشانداده بانقروف پرسیدکه :

— آیامرغ نامه برمابرکدام راه وکدام استقامت میرود ؟

هاربر — براستقامت راه زه لاند جدید .

بانقروف — خداسلامت دهد .

درموسم زمستان بازدرغرائیتها وزکارها ، و صنعتها گرمی وپیشرفت گرفت . مهاجران بکارخیاطی مشغول گشتند پنبه وپارهٔ البسه های قدیمی ، وبریدن و دوختن کالاهای نوخود رابکمال شوق وذوق اجرامینمودند . علی الخصوص برای دوختن و

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 304 of 558

ساختن باد با نهای کشتی شب و روز کوشش میورزیدند .

در ماه تموز سرد بها بسیار شدت نمود . سیروس سمیت یك اوجاغ دیگری تزدیك میان دالان غرانیتهاز بساخت . مهاجران همیشه اوقات خود را در پیش بخاریهای دالان غرانیتها وز بمکالمه ها و صحبتهای شیرین شیرین میگذرانند . گاه گاهی بمطالعهٔ کتاب ، و گاهی بحکایات و خاطره های وطن ، و گاهی بمباحثات علمی وفنی امرار اوقات مینمایند . درمیان این دالان سنگ سماقی که بشمعهای متعدد روشن ، و به بخاریهای مکمل گرم گشته طعامهای گوناگون خود را خورده ، وشراب و چای وقهوهٔ اختراعکرده گی خود شانرا نوشیده ، و بپیوهای توتون خوش دود خود را کشیده ، ولباسهای گرم پشمی خود ساخته گی خود شانرا پوشیده ، از پشت آئینه های پنجرهٔ قصر سماقی خود گردله های بارید ن برف ، وشدتهای وزیدن باد را بکمال بیقیدی و بی پروائی تماشا میکردند . یك روزی ژه ده ثون سپیله بسیروس گفت که :

— موسیو سیروس ، اینحرکات جسیمهٔ تجاریه وصناعیه که دروقت حاضر در قطعات متمدنه حکمفرما میباشد آیا یکروزی دوچار تعطیل وانقطاع نخواهد شد ؟

— چرا دوچار تعطیل شود ، وبچه سبب منقطع گردد ؟

— بسبب تمام شدن معدنهای زغال سنگ که قیمتدارترین جملهٔ معادن شمرده میشود .

پانقروف — اوه ! موسیو سپیله ، اینچه سخنست که شما میگوئید ! اول زغال سنگ چرا تمام شود ، وکیرم که تمام شود آیا الماس مگر از جنس زغال سنگ نیست ؟ بعد از تمام یافتن زغال الماس میسوزانند .

رفقا بر ینسخن پانقروف خندهٔ بسیاری کرده مهندس گفت که :

— نی دوست من ! چنین نیست . معدنهای زغال بسیار بزرگ وتوانگر است بدین زود بها تمام نمیشود .

ژه ده ثون — یعنی چقدر مدت دیگر دوام خواهد ورزید ؟

مهندس — تا سه صد سال دیگر هنوز خوب خواهد چلید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 305 of 558

پانقروف — برای ما خوب ، اما برای نواسهٔ نواسه های ما بسیار زحمت و مشقت خواهد شد . چرا که اگر یکبار این معدن سیه روی پر نور از عالم مدنیت و داع نماید عالم را یك ظلمت ، وعطالت کلی فرا خواهد گرفت .

زمده ثون — البته ، البته ! ماشین ها ، کارخانه ها ، شمند وفرها ، واپورها ، رو شنیهای شهرها همه کی از عالم برطرف خواهد شد .

هاربر — چه مدهش حال !

مهندس — بلکه یك واسطهٔ دیگری برای سوزانیدن خواهند یافت .

هاربر — آیا بجای زغال چه چیز قایم خواهد شد ؟

مهندس — آب .

پانقروف — ماشاء الله مهندس افندی ! دگر چیزی نیافتند مگر آب ! هه هه هه !! هاها !! بگوئید که آب را با آب گرم کرده بخار حاصل میکنند ! اح اح اح !! قح قح قح !!!

تاب — بسیار خنده مکن پانقروف ، مبادا که دلت را درد بگیرد !

مهندس — هرقدر که خنده میکنی بکن پانقروف ! من باز میگویم که آب بجای زغال سنگ قایم خواهد شد وهم آب دریا های محیط مانند معدنهای زغال سنگ بیم تلفی هم ندارد . ولی چنان گمان نشود که همان آب بحر را از دریا برداشته ویك کبریتی زده دربدهند ، نی چنین نیست ، بلکه بواسطهٔ الکتریك آب را تحلیل کرده جوهر های ولدالماء وولدالحموضهٔ آنرا میسوزانند که قوت حرارت این دو جوهر بار بار از حرارت آتش سنگ زغال بیشتر وقویتر است . بعد از تمام یافتن سنگ زغال واپورها وشمند و فرها ، وماشینها بجای سنگ زغال در آتشخانه های خود آب برخواهند کرد ، وآن آب را بقوت الکتریك حل نموده جوهرهای آنرا خواهند سوخت لهذا آبهای بحر محیط زغال استقبالست !

پانقروف — خیلی افسوس میکنیم که ایکاش اینحال را من میدیدم .

تاب — چون چنینست بسیار وقت از خواب بیدار شدهٔ پانقروف .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 306 of 558

این است که مهاجران در دالان گرم روشن قصر غرانیتهاوز باینگونه کلامها و صحبتها بسر میآوردند که درین اثنا باز توپ بقرار عادتی که دارد در اطراف چاه آخر غرانیتهاوز به ولوله و عوعوه آغاز نهاد، و در چار طرف چاه مذکور بشدت گردیدن گرفت، و دستهای خود را در زیر تختهٔ روی چاه فرو برده بالا کردن میخواست. پانقروف گفت:

— آیا این سگ درین چاه چه حس میکند؟

هاربر — ژوب را به بینید، او نیز با توپ همداستان گردیده در اطراف چاه گردش و خرنش دارد؟

بحقیقت که این هر دو حیوان در اطراف چاه به اندیشه و تلاش گردش میکردند. ژه ده ثون گفت:

— این چاه بسببیکه با دریا اتصال دارد بهمه حال از جانوران بحری گاه گاهی درین این چاه آمده نفس میگیرد.

پانقروف — اینمسئله بجز همین تأویل دگر چیزی قبول نمیکند. توپ! توپ! ساکت شو، ژوب تو هم برو بجایت آرام بنشین!

حیوانات مذکور خاموش شدند. ژوب به کوتهٔ خود در آمد. توپ اگرچه از عوعوهٔ شدیدی که داشت ساکت شد ولی از غرزدن فارغ نشد. اگرچه از اینمسئله دیگر بحثی و سخنی رانده نشد اما ذهن و فکر مهندس را خیلی مشغول ساخت.

در آخرهای ماه تموز بارانهای شدیدی باریدن گرفت. سردیها نیز شدت پیدا کرده اما امسال مانند پارسال زمستان سردی نداشت. درجهٔ حرارت در زیر صفر از سیزده نگذشت. ولی آنقدر طوفانهای بادهای شدیدی بعمل آمد که دهشت بخش دلها گردید بحر آنقدر موجهای بلند و بزرگی پیدا کرد که به بیان نمی گنجد شمینه ها و جزیرهٔ سلامت در زیر موجها پنهان گردید. مهاجران از پشت آئینه های پنجره ها به کمال استراحت شدت و طلاطم بحر را تماشا کردند. بحر از صد قدم بیشتر موجهای بلندی حمل میکرد که ساحل ریگزار پایان غرانیتهاوز را نیز در زیر کفهای سفید موجها پنهان می

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 307 of 558

ساخت . حتی بعضی موجها بشدت تمام بساحل برخورده جبه های آن تابه نصف دیوار غرانیتهاوز میپرید ، حتی قطرات آب تابشیشه های پنجره هامیرسید .

این طوفان بقدر سه چهار روز متصلاً دوام ورزیده مهاجران بالمجبوریه درین مدت پایان شده نتوانستند . دردوم ماه آغستوس طوفان کسب آرامی نمود . مهاجران بجا بکی برای خبرگیری مرغانچه ها ، وکبوتر خانه ها ، و آغل گوسفندها ، وطویلهٔ گوره خرهای خود بشتافتند . اگرچه آغل وطویله را چیزی آسیبی نرسیده بود ولی مرغانچه ها وکبوتر خانه هارا خسارت بسیاری رسیده بود . ترمیمات لازمی آنهارا کرده ، وغم دانه ، وتیمار آب وعلف حیوانات خود راخورده واپس آمدند .

درسوم ماه آغستوس مهاجران کمرهمت رابرای یك شکار گاه بزرگی چست بستند . وبطرف جبه زار تادورن رفتن راقرار دادند . بغیر از مهندس که یك بهانهٔ پیش گرفته نرفت دیگر همه رفقا حتی توپ وژوب نیز رهسپار عزیمت گردیدند . مهندس میخواست که تصوری که از بسیار وقتها آنرا اجرا کردن آرزو داشت اجرا نماید لهذا تنها ماند .

تصور مهندس آنست که درچاه غرانیتهاوز درامده کشف نماید که آیا درینچاه چه چیزاست که توپ همیشه دراطراف آن ولوله . واظهار تلاش واندیشه نشان میدهد ؟ علی الخصوص که ژوب نیزبا توپ دریندباب اشتراك ورزیده . آیا ازینچاه بغیر ازدریا بدیگر طرف جزیره راهی ورابطهٔ خواهد بود ؟ اینست که مهندس اینچیزهارا بخود معلوم کردن میخواهد .

مهندس زینهٔ ریسمانی را که پیش ازماشین صعود ونزول بدروازهٔ غرانیتهاوز آویزان بود برداشته بکنار چاه آمد . بیکدست خود طبانچهٔ شش لولهٔ که ازصندوق یافته گی خودشان برامده بود گرفته ، وبکمر خود یك قهٔ آویخته ، وبدست دیگر شمعدانی گرفته یکطرف زینهٔ ریسمانی را بکنار چاه بیك چیز محکمی بدرستی ربط نموده آهسته آهسته ازپله های زینه فرو آمدن گرفت . دیوارهای اطراف چاه بطرز مخروطی الشکل منتظمی وبپایان دوام مینمود ، ودرهرجاسنگهای برامدهٔ قدمه مانندی در دیوارها

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 308 of 558

پدیدار بود که فرو آمدن ویابرامدن بران آسان مینمود مهندس چون این رابدید بدقت بهرطرف نظر کرد . هیچ اثر قدمی که نوباشد یا کهنه نیافت . بپایان فرامدن دوام ورزید ، وهرطرف رابدقت میدید . هیچیك چیزشبهناکی بنظرش برنمیخورد . تاآنکه رفته رفته به آب رسیداطراف رابکمال دقت معاینه نمود . هیچیك سوراخی یا منفذی که ازسطح آب بخارج راه داشته باشد معلوم نگردید آب هم آب بحربودکه بسیار آرام وصاف وهموار مینمود مهندس بانوك کاردهرطرف دیوارهای چاه رازدن گرفت دیدکه این چاه ازیکپاره سنگ سماقی سخت مانند ریخته گی وبرمه شده گی مینماید . مهندس دانست که این چاه بغیرازبحربدیگرهیچ طرفی راه ورابطهٔ ندارد، واگرکسی ازراه اینجاه بیایدوبالابرامدن خواهد مطلق که ازراه بحروازز یرآب بایدبیایدکه اینهم برای هیچ کسی ممکن نمیشود مگرحیوانات بحری حالآنکه بجزانسان دیگرهیچ حیوان بحربرسنگهای برامدهٔ قدمه مانند چاه بالابرامده نمیتواند . وچون هیچ انسانی که درزیربحرزیست کند هم متصورنیست ازاثرومسئله ولوله کردن توپ ، وتلاش نمودن ژوب درپیش مهندس مجهول بماند . اینهم حل نشد که آیاآخراین چاه درزیرآب تابکجاامتدادیافته است ؟

سیروس معاینهٔ دقیقانهٔ خودرااجرانموده ازچاه برامد، زینه رانیزبرداشته بجایش نهاد ، سرچاه راباتخته پس پوشانیده درحالتیکه بسیارمتفکروانديشه ناك بود به دالان آمده درپیش بخاری برسرکرسی خود بنشست . وباخودگفت که :

— اگرچه من چیزی ندیدم امامطلق حکم میکنم که درین چاه یك اسرارعجیبی هست !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 309 of 558

باب دوازدهم

فهرست

دیرکها و بادبانها — هجوم روباه ها — زخمدار شدن ژوب — مداوات
کردن ژوب — جور شدن ژوب — کامل شدن کشتی —
کامیابی پانقروف — بوناد وانتور — اول تجربهٔ
کشتی بطرف جنوب — پیدا شدن یك شیشه در بحر

بوقت شام شکاریان از شکارگاه عودت کردند . هر کس بقدر قوت خود شکار برداشته بودند . حتی توپ وژوب نیز بشکار بار شده بودند . بقدر کفاف چهل روزهٔ مهاجران شکار حاصل شده بود . ناب گفت :

— افندی من ! کار بر من بسیار شد . اینهارا باید پاك کنم نمك بزنم ، جابجا کنم ، لهذا یك مددکاری لازم دارم آیا تو با من مددکاری میکنی پانقروف ؟

پانقروف — نی ناب ، من بکار بادبان و دگل کشتی مشغول میشوم .

ناب — آیا شما با من کار میکنید موسیو هاربر ؟

هاربر — نی نمیشود ، من فردا به آغل میروم .

ناب — چون چنینست شما البته با من معاونت خواهید فرمود موسیو سپیله !

ژه ده ثون — بسیار خوب ناب من با تو کار میکنم بشرطیکه اگر به اسرار آشپزیت آگاه گشتم رشك نبری .

بنابرین ژه ده ثون و ناب در مطبخ بکار آشپزی مشغول شدند . همهٔ مرغان شکار را پاك و ستره و نمکزده نگاه داشتند ، و بعضی از انها را برای تازه خوری در جاهای مناسب بیاویختند . در ظرف اینهفته پانقروف بمعاونت هاربر بادبانهای کشتی را تمام نمود . دگلهای کشتی نیز در هفته گذشته ساخته شده بود . ریسمانهای بالونرا باز کرده بدگلها و بادبانها بسته کردند . لنگر آهنین بالونرا نیز با بعضی اصلاحات به کشتی خود آویختند چرخهای ریسمانها ، ولنگر کشیدنرا نیز مهندس بیك اصول وصنعت خوبی ساخته در جاهای

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 310 of 558

لازمی کشتی نصب نمودند او تاقهای زیرین کشتی بقدر گنجایش رفقا با بعضی اسباب لازمی آراسته و مکمل گردید . یك مخزن کوچکی برای گذاشتن پیپهای آب وخوراکه چند روزه را نیز در طرف بینی کشتی حاضر و آماده ساختند . پانقروف علاوه برهمه کارها یك بیرقی نیز بعلامت نشان دولت امریکا ساخته ، و برنگهای نباتی جزیره آنها را برنگ سرخ و بنفش که رنگ بیرق دولت امریکاست رنگداده بر دیرك بزرگ کشتی برافراخت . در بیرق جماهیر متفقهٔ امریکا نشان سی وهفت ستاره موجود است که هر یك ستاره علامت یك حکومتی از حکومتهای متفقه میباشد . پانقروف بر بیرق کشتی خود یك ستاره دیگر که علامت جزیره لینقولن است نیز زیاده و علاوه کرده ستاره ها را به سی وهشت عدد ابلاغ نمود .

سردیهای زمستان رو به کمی نهاد مهاجران برای بعضی کارها ، وعملهای نو حاضر و آماده گشته بودند که درین اثنا جزیره تیهٔ منظرهٔ وسیعه دوچار هجوم یغما و غارت گردید : کیفیت اینکه در شب یازدهم ماه آغستوس در حالتیکه مهاجران بکمال راحت و آسایش بخواب شرین بودند دو ساعت بعد از نیم شب دفعتهً بولولهٔ شدیدهٔ توپ از خواب برجهیدند . اما توپ این بار بر کنار چاه درون غرانیتها وزولوله ندارد بلکه در پیش دروازهٔ بزرگ روی خود را بطرف بیرون گرفته بشدت ولوله و فغان میکند ، و بدرجهٔ تلاش وهیجان مینمایاند که میخواهد خود را به بیرون بیندازد . ژوب نیز با توپ به تلاش و خرخرده ساز وهم آواز است . اول پانقروف از خواب برخواسته گفت :

— توپ ، چه خبراست ، چه دیدی ؟

سگ بولوله وفغان افزونی نمود . سیروس سمیت پرسید که :

— چه شده خواهد بود ؟

همهٔ مهاجران به تلاش وهیجان افتاده به پیش دروازهٔ غرانیتها وزدویدند . بسبب تاریکی درپایان بجز سفیدی برفها هیچ چیزی دیده نشد اما صداهای عجیب بعضی حیوانات بگوش شان از طرف نهر مرسی رسید که ازین صداها چنان معلوم میشد

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 311 of 558

که یك گلهٔ بزرگی از کدام حیواناتی بر منظرهٔ وسیعه هجوم آورده باشند . پانقروف پرسید که :

— آیا این صدای چه خواهد بود ؟

ناب — یا صداهای گرگ ، یا ژاغار ، یا بوزینه خواهد بود .

ژه ده ثون — وای ! اگر بر جزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه برایند ؟

هاربر — حال مرغانچه ها ، وکشتزارها چه خواهد شد ؟

پانقروف — خراب . اما ندانستم که آیا این ملعونها از کدام راه داخل جزیرهٔ منظرهٔ وسیعه شده باشند ؟

مهندس — مطلق کدام پل را بسته گذاشته خواهید بود !

ژه ده — براستی که این قباحت بر منست . زیرا پل طرف ساحل را من فراموش کردم که باز کنم .

پانقروف — بسیار خوب کاری کرده اید آفرین !

مهندس — هرچه که شدنی بود شد حالا چارهٔ دفع آنرا باید اندیشید .

مهاجران همانلحظه اسلحهٔ خود را گرفته از غرانیتها وز فرو آمدند . زیرا غفلت ودرنگ بکار نیست . پیش از انکه چیزهائی را که به اینقدر زحمت ، وکوشش بسر رسانیده اند خراب وتلف گردد یك علاجی باید کرد .

صداهای حیوانات رفته رفته شدت ونزدیکی میگرفت . مهاجران از صداهای حیوانات مذکور شناختند که اینها کولیونام روباه های بزرگ جثهٔ میباشند که یکدوبار گلهای آنهارا در انطرف نهر مرسی دیده بودند . سیروس سمیت گفت :

— برادران ! این نوع حیوانات هرگاه بسیار باشند ، وهم گرسنه شوند هجوم شان تهلکناکست باید که بر جانهای خودتان هوش کنید چرا که از صداهای شان هم گرسنگی وهم بسیاری شان معلوم میشود .

اما رفقا بلاتردد وبی پروا بر گلهٔ کولیوها هجوم بردند ویکچند دست تفنگ انداخته راه کشادند . سیروس سمیت وهاربر وناب وژه ده ثون وپانقروف در مقابل هجوم گلهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 312 of 558

توپ — ژوپ

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 314 of 558

بزرگ کولپوها که بقدر دوصد دانه تخمین میشدند یك یك جائی مناسبی برای خود شان گرفته ، وتوپ وزوب نیز بمقام پیش جنگها در پیش رو افتاده راه مرور کولپوها را سد نمودند .

شب بسیار تاریك وهوا ابر بود . مهاجران به تفنگ اندازی آغاز کردند . صف اول روباه ها چون هدف تیر تفنگهای مهاجران میگردید از پی آن دیگر صف هجوم میآوردند . بعد از تفنگ جنگی مهاجران با کولپوها به تبر وقه بجنگ کردن مجبور شدند چرا که کولپوها هجوم خود را بیشتر وشدیدتر کردند . ده یا نزده کولپو بریك آدم هجوم میبردند ولی مهاجران بعد از کمی مجروح شدن آنها را سلاحی کرده بر خاك هلاك می انداختند . توپ دهن فراخ خود را باز کرده بهر حمله یکی از کولپوها را هلاك میگردانید . زوب باچوب کلفت زخ دار خویش سر کولپوها را میده میساخت . بوزینه بسبی که در تاریکی قوهٔ نظرش بخوبی کار میکند در هر جائیکه جنگ و هجوم کولپوها بیشتر میبود خود را میرسانید . یکبار دیدند که زوب را چند عدد کولپوها از هر طرف بچانیده ولی او به بسیار دلاوری باسوطهٔ دهشتناك خود با آنها بجنگ وجدال پایداری میکند محاربه بقدر دو ساعت دوام ورزید . آخر الامر به کامیابی و مظفریت مهاجران خاتمه یافت . کولپوها از راهیکه آمده بودند بگریختن آغاز نهادند . تاب همان لحظه دویده پل را بردانست .

بعد از کمی روشنی صبح جهان را روشن ساخت .

مهاجران بقدر بجاء لاشهٔ روباه را بر خاك هلاك خفته یافتند . با فروف درین اثنا فریاد بر آورد که :

— زوب . زوب کجاست ؟

مگر زوب بیچاره غائب شده بود . مهاجران به تلاش افتاده بجستجوی زوب افتادند . بعد از پالیدن بسیار بوزینهٔ دلاور را در میان لاشه های روباه ها یافتند که هنوز سوطهٔ خود را که از میان پاره شده بود در دست داشت . در چار اطراف او لاشه های کولپوها دیده میشد که بعضی سرش و بعضی کمرش شکسته افتاده بودند . پس مردم

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 315 of 558

گردیدکه بوزینهٔ بیچاره بسبب شکستن چوبش بخوبی مدافعه نتوانسته لهذا کولیوها برو غلبه یافته درسینهٔ بیچاره زخمهای بسیار مدهشی زده اند . ناب از دیدن اینحالت رفیق خود بنهایت رجه اندوهناك گردیده سر بوزینه را برداشته بر سینهٔ خود بنهاد ، چون دیدکه هنوز نفس دارد فریاد براورده گفت :

— هزاران شکر . هنوز زنده است ، زنده .

پانفروف — برای زنده گی او کوشش و خدمت میکنیم . چنان پرستاری کنیم که برای یکی از خود ما یان میکنیم .

ژوب گویا اینسخن پانفروف را دانست که در مقام تشکر سر خود را برداشته بر سینهٔ پانفروف تکیه داد پانفروف ، ودیگر رفقا نیز مجروح شده اند ولی جراحتهای آنها بسبب اسلحهٔ مکملی که داشتند نسبت به جراحت ژوب هیچ نیست . جراحتهای مهلك را میمون بیچاره برداشته است . ناب وپانفروف بوزینهٔ وفادفنیه را بریك زنبیلی انداخته بفرانیتها وزبردند . از دهن حیوان بیچاره نفس بسیار خفیفی میبراید . رفقا زخمهای حیوان را بخوبی دقت ومعاینه کردند . اگرچه بجگر و دیگر اعضای داخلیش ضرری نرسیده ولی چون خون بسیاری ضایع کرده است وجود بیچاره را خیلی بیتاب و توان ساخته ، وحرارت تب بسیار شدیدی بر وجودش مستولی گردیده است .

زخمهای اورا با آب خوب شستند ، وبکمال دقت واعتنا بخوبی تربند کردند ، و بر فرش نرمی به احتیاط تمام بخوابانیدند . هیچ طعام ندادند . بعضی دوا های نباتی که برای تفریح دماغ وحرکت خون نافع بود نوشانیدند . ژوب بخوابرفت اگرچه در اول امر خوابش منتظم نبود ولی رفته رفته کسب استراحت مینمود . ژوب را بهمینصورت بحال خودش گذاشتند . توپ صداقت توپ هر لحظه در اطراف فراش ژوب گردش مینمود وهر طرف خوابگاه اورا بوکشیده دستهای رفیق خودرا که از زیر لحاف بیرون برامده بکمال حسرت ومحبت میلیسید .

هماروز مهاجران پوستهای روباه ها برای پوستین وکلاه بیرون کشیده لاشه های شانرا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 316 of 558

درجنگل فاروست درمیان گودالها انداخته باخاك پوشانیدند . ازین شبخون کولیها که موجب خسارت بزرگی برای کشتزارها و مرغانچه های تپهٔ منظرهٔ وسیعه میشد مهاجران عبرت گرفته بعدازین قرار دادند که تاهمهٔ پلها را برندارند هیچگاه بفرانیتهاوز برنیایند .

ژوب که دراول امر حال مرضش خیلی موجب اندیشهٔ مهاجران گردیده بود آهسته آهسته برمرض غلبه نمود . تبش کمتر گردید ، زخمهایش نیزکمترکی روبه التیام نهاد . ژه ده ثون که یکقدری بطبابت آشنائی داشت ازرهائی یافتن ژوب ازتهلکه امید وارگشت . در ١٦ ماه آغستوس ژوب به طعام خوردن ابتدا نمود . ناب نیزبرای رفیق صادق خویش طعامهای چرب وشیرینی حاضر میکرد . ژوب یك قصوری که داردپر خواری وشکمپروری اوست . گاه گاهی که ژه ده ثون سبیله ازپرخواری ژوب به ناب شکایت میکرد ناب بجواب میگفت که :

— بوزینهٔ بیچاره بجزخوردن دگرهیچ ساعت تیری ندارد ، چراآورا ازین ساعت تیری محروم نمائیم . ژوب بعدازانکه ده روزکامل برفرش بیماری افتاده بودبرپاخواست ، مانند هربیماری که ازبیماری نومیخیزد او نیزاشتهاش بازشد . زخمهایش نیزسراسر التیام پذیر گردید . ژه ده ثون چون میدانست که حیوانات بواسطهٔ خوراك بقوت می آیند ازاروهرچه که خواهش میداشت به بوزینه میدادند . ناب چون اشتهای باز ژوب رامیدید طعامهای گوناگون رادرپیشش خرمن کرده میگفت :

— بخورای صادق وفاشعار بخور ! تودرراه خدمت ماخون خود رارختی ، وظیفهٔ ماحالا اینست که آن خون راپس بجای بیاریم .

دربیست وپنجم ماه آغستوس ناب دیگررفقا رافریاد کرده بقهقههٔ بسیاربلند ژوب را نشان داده گفت :

— به بینید ، ببینید !

رفقادیدند که ژوب بریك چوکی درپیش پنجرهٔ غرانیتهاوزتکیه زده نشسته ومانند

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 317 of 558

عملی های پخته پیپوی پانقروف را بدهن گرفته دودهای توتون را بهوا میکرد. پانقروف گفت:
— این چه؟ واه واه ژوب! پیپوی مرا گرفته میکشی! بسیار خوب بکش من این پیپو را بتو بخشیدم، من دیگر پیپو دارم.
ژوب هر نفسی که از توتون میکشید، ودود آنرا از دهن میبراورد در رو وچشمهایش خیلی آثار فرحت وسرور پدیدار میگردید. سیروس از نحال میمون تعجب نکرد چرا که بسیار میمونهای خانه پروری را دیده بود که مبتلای توتون کشی شده بودند.
سر از امروز پیپوی کهنهٔ پانقروف برای ژوب مخصوص گردیده باخریطهٔ توتون بدیوار اوتاق او آویختند. پیپو را خودش پر میکند، آتش را خودش بران گرفته در میدهد. عملی شدن بوزینه به توتون موجب زیادتی محبت پانقروف، وبوزینه گردید.
درماه ایلول زمستان سراسر برطرف گردید. باز بکارها آغاز نمودند. کارهای کشتی به بسیار سرعت پیش میرفت. تا آنکه در هفتهٔ اول ماه تشرین اول جملهٔ لوازمات کشتی از بادبان تادکل، ولنگر وبیرق، وذخیره وغیرهم بادوبر بسیار بزرگ جملهٔ کامل وحاضر گردید. مهاجران خواستند که برای دانستن وامتحان کردن کشتی که آیا در آب مقاومت میتواند یا نی در اطراف جزیره یك دور وسیاحتی اجرا کنند. لهذا در دهم تشرین اول کشتی را در دریا فرو آوردند. کار فرو آوردن را نیز به بسیار آسانی اجرا کردند چونکه کشتی را بر سر غلطکها نشانده تا بر سر ریگهای کنار ساحل در وقت جزر آورده بر سر ریگها گذاشتند. وقتیکه مد حاصل شد آب دریا در زیر کشتی در امده کشتی را بالا برداشت. مهاجران علی الخصوص پانقروف چون شناوری کشتی را بر روی آب بکمال مقاومت و عظمت بدیدند خیلی مسرور وممنون شدند. پانقروف هم مسرور وهم مغرور مینمود. زیرا هم کشتی را ساخته وهم حالا قپتان کشتی میشود.
حالا کار ماند بر نام گذاشتن کشتی. بعد از مذاکره ومشاورهٔ بسیار به اتفاق آرا چنان قرار داده شد که تخلص پانقروف که «بونادوانتور» است بر کشتی نهاده شود لهذا نام کشتی را «بونادوانتور» نهادند. بونادوانتور چنانچه بر روی آب بخوبی شناوری میکند شکل

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 318 of 558

وهیئت آن نیز خیلی خوشنما معلوم میشود . تجربه را همانروز قراردادند . هواخیلی خوش ، دریانیز بسیار آرام بود . بادچون بطرف جنوبی دروزیدن بود سیر وسیاحت بطرف جنوبی آسان مینمود . پانقروف گفت :

— سوارشویم ، سوارشویم !

اما مهاجران پیش ازاینکه سوارشویم طعام صبح راتناول کرده، وبرای احتیاط چیزی خوردنی برداشته درحالتیکه ژوب وتوپ هم بودند پیش اززوال به یکنیم ساعت درکشتی نشستند . پانقروف بکمال سرور وغرور زمام قپتانی کشتی را بدست گرفت . ناب وهاربر خدمت نفری خلاصئی کشتی را درعهده گرفتند . لنگر برداشته بادبانهارا کشاده براه افتادند . بیرق جزیرهٔ لینقولن برفرق دیرك بوناد وانتور بموجزنی آغاز نهاد . کشتی دراول حرکت خوبر فتاری وتیزروی ، وقوت ومقاومت خودرادرآب نشانداد . دماغهٔ بیصاحب ، ودماغهٔ نجه را به بسیار زودی وحسن صورت گردش نمودند . کشتی نشینان بونادوانتور خیلی ممنون ومسرور بودند چونکه دانستندکه این کشتی بسیار بکارشان خواهد آمد . علی الخصوص درین هوای لطیف این سیاحت خیلی تفرمشیرینی شد .

پانقروف بعداز لیمان بالون کشتی خودرا ازساحل بقدرسه چهار میل دوردرمیان قعر دریا براند . هیئت عمومیهٔ جزیرهٔ لینقولن درنظر مهاجران جلوه گر گردید . منظرهٔ کوه فرانقلن ، وجنگل فاروست ، وتالاب غرانت ، وجبه زارتادورن بسیارخوش نما لوحه ها تشکیل میدهد . هاربر گفت :

— سبحان الله ! چقدر خوشنماجزیره ایست !

پانقروف — حقیقتاً که جزیرهٔ مابسیارمزین ولطیفست . اینجارا قدروالدهٔ مرحومهٔ بیچارهٔ خوددوست میدارم چراکه مارا عریان وبرهنه چنانچه نوبدنیا آمده باشیم درآغوش شفقت خودگرفت ، ببینیدکه حالاچه کمکی داریم !

ناب — هیچ کمبودی نداریم قپتان هیچ !

ژه ده ثون به دیرك کشتی تکیه زده به تصویر گرفتن جزیره مشغول بوده سیروس

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 319 of 558

سمیت بکمال سکوت و تحیر بسوی شکل و هیئت جزیره نظر دوخته بود . پانقروف پرسید که :

— خوب موسیو سیروس ! بفرمائید که بونادوانتورا چسان دیدید ؟

— حالا خیلی خوب دیده میشود .

— من چنان امیددارم که بیك سفر دور و درازی نیز کشتی ما تحمل بتواند . مثلا تاجزیرهٔ تابور بخوبی رفت و آمد باین کشتی ممکن مینماید .

پانقروف اینرا گفته کشتی را باز بطرف ساحل نزدیک کردن خواست و روی توجه بوناد وانتورا بطرف حوضهٔ بالون گردانید . زیرا حوضهٔ مذکور را برای ایستگاه دائمی بونادوانتورا پانقرف قرارگاه انتخاب کرده لهذا راه درامدن و برامدن حوضهٔ مذکور انخوبی دانستن میخواهد زیرا درمدخل حوضهٔ مذکور خرسنگها و ریگزارها بسیار است که از آنرو تهلکهٔ خوردن کشتی بسنگ و یا نشستن آن در ریگ همیشه در پیش روست .

بساحل نیم میل مسافه باقی مانده بود . هاربر که در پیش بینی کشتی ایستاده بود دفعةً فریاد برآورده گفت :

— ایستاده کن ، پانقروف ، که یك چیزی یافتم !

— چرا ؟ مگر سنگ منگی در پیش است ؟

— نی ، تو بایست . یکقدری بدست راست بگردان هاربر اینرا گفته برکنار کشتی بروخوابید ، ودست خود را بطرف آب دراز کرد درحالتیکه بدستش یك شیشهٔ بود برباخواست و گفت :

— یك شیشه یافتم . اما خالیست .

سرشیشه با کاك محکم بود . سیروس سمیت بی آنکه چیزی بگوید شیشه را از دست هاربر گرفت . کاك آنرا باپیچ تاب چاقوی هزار پیشهٔ که درجیب داشت باز نمود . از درون شیشه کاغذی برآورد که بران کاغذ اینعبارت نوشته شده بود :

(قضا زده .... درجزیرهٔ تابور . طول)
(غربی ۱۵۵ عرض جنوبی ۳۷ درجه ۱۱)
[دقیقه . دریابید ، مددرسانید فقط *]

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 320 of 558

باب سیزدهم

فهرست

قرارداد رفتن بجزیرهٔ تابور — تخمینات — حاضری — نفر رفقای
سفر — شب اول — شب دوم — جزیرهٔ تابور — پالیدن
درساحل — پالیدن درجنگل — هیچ کسی نیست —
حیوانات ونباتات — یك کلبهٔ خالی .

سیروس سمیت چون مضمون کاغذ درون شیشه را با واز بلند بخواند با فروق فریاد براورده گفت :

— واه واه ! درجزیرهٔ تابور که یکصد وپنجاه میل ازمادوراست ازابنای جنس ما قضازدهٔ موجودباشد ومابمعاونت ومددگاری او نشتابیم! انچه بی مروتی خواهدبود! آه موسیوسیروس ! البته که برای این سیاحت ممانعت نخواهید نمود !

— نی پانقروف ! هیچ ممانعت نمیکنم . بلکه هرقدر که ممکن باشد چابکتر بروید .

— فردا .

— بسیارخوب ، فردا .

مهندس کاغذ مذکور رابعد ازانکه یکچند دقیقه تدقیق وتأمل نمود گفت :

— دوستان من! ازینکاغذ چنان معلوم میشود که قضازدهٔ که اینرانوشته بفنون بحریه خیلی آشنامعلوم میشود . چرا که طول وعرض جزیرهٔ خود را به بسیاردقت وخوبی نشانداده است . وچون بزبان انکلیزی نوشته چنان معلوم میشود که یاانکلیزاست یاامریکائی .

ژه ده ئون — صحیح فرمودید . منهم میگویم که این آدم خیلی طالعمند است . زیرااولاپانقروف بفکر کشتی ساختن افتادن وثانیاامروز گردش مادر نجادلیل وانجی برخوش بختی اوست . اگریك روزپس ترمی آمدیم مطلق که شیشه بسنگها خورده پارچه میشد وماهم رهوبی اورانمی یافتیم .

هاربر — بحقیقت که این هم ازحسن اتفاقات عجیبی شمرده میشود که هنوزشیشه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 321 of 558

بساحل نرسیده بوناد وانتور از نجا بگذرد !

مهندس ساکت شده بگرداب تفکر فرو رفت در اثنای این مکالمه پا نقروف روی کشتی را از طرف حوضهٔ بالون گردانیده بسوی ساحل غرانیتهاوز سرراست کرده بود . و تمام بادبانها را کشاده کشتی را سرعت داده بود . هر کس بفکر قضازدهٔ جزیرهٔ تابور افتاده بود . چونکه اینمسئله نیز برای مهاجران از حادثه های بزرگی شمرده میشود . بعد از یقدر مدت مدید خط و کتابت یکی از ابنای جنس خود را ببیند ، واو هم محتاج مددکاری و معاونت باشد ، و در حالتیکه خودشان هم قضازده و فلاکت رسیده باشند بمعاونت و مدد او در خود قوت و استعداد مشاهده کنند حقیقتاً از مسائل عجیب و غریبی شمرده میشود .

بوناد وانتور از وقت زوال چهار ساعت بعد در پیشگاه نهر مرسی واصل شده لنگر اقامت انداخت مهاجران از کشتی برامده بغرانیتهاوز آمدند . آنشبرا بغذا کرده و مشاورهٔ سفر جزیرهٔ تابور بسر آوردند و چنان قرار یافت که پا نقروف و هاربر که هردو بفن ملاحی آشنا و توانا میباشند بجزیرهٔ تابور رهسپار عزیمت شوند . فردا یعنی در ۱۱ ماه تشرین اول هرگاه براه افتند با این باد موافق ۱۵۰ میل مسافه را در چهل و هشت ساعت قطع میکنند . در جزیرهٔ تابور هر کامیك روز بمانند و بازعودت کنند در ۱۷ تشرین اول واپس بجزیرهٔ لینقولن می آیند . هوا هم خیلی خوش بود . میزان الهوا همیشه بالا میبراید . در باد هیچ علایم شدت معلوم نبود . والحاصل هر چیزیه مطلوب موافق بود .

در اول امر اگرچه مهندس وژه ده ثون وناب در غرانیتهاوز ماندنی مقرر شدند ، ولی ژه ده ثون بسببیکه مخبر جزیرهٔ نیورک هرالد میباشد از چنین سیاحت پس ماندن برای او خیلی عیبی بزرگی شمرده میشود . لهذا ژه ده ثون گفت ،

– هرگاه مرا درین سیاحت شریك نکنید خود را در دریا انداخته بشناوری خواهم رفت ، چرا که در خصوص اگر به جزیرهٔ خویش معلومات ندهم نقصان کلی خواهد بود .

وقت شام در بوناد وانتور خوردنی ، و اسلحه و جبه خانه و قطب نما و دیگر لوازمات را جابجا کردند . آن شب را بصحبتها ، و حسرتهای جدائی فردا بسر آورده علی الصباح

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 322 of 558

درمیان پنج رفیق مصافحه ها و معانقه ها وقوع یافته ازهمدیگر بسیار دلسوزانه یك وداعی بعمل آورده سه نفر رفیق درکشتی نشسته باد بانکشای عزیمت گردیدند . بوناد وانتور بقدر یك ربع میل دورشده بودکه ازپشتهٔ منظرهٔ وسیعه مهندس وناب بادسها لنهابطرف ژه ده ثون ویا نقروف وهار برسلام میدادندوکشتی نشینان نیزمقابله میکردند. ژه ده ثون فریاد براورده گفت :

— ای عزیزان ! این نخستین بارجدائی نیست که بعد ازپانزده ماه درمابین ماوشما بوقوع آمده .

آنروزتمام روزتابشام بونادوانتوراز جهت جنوبی جزیرهٔ لینقولن دیده میشد. ازکشتی جزیره مانندیك سبدسبزی درمیان دریامعلوم میگردیدهرچه که دورترمیشدند وضعیت جزیره چنان هیئتی میگرفت که نظرهیچ کشتی رابطرف خود جلب نمیکرد. ورفته رفته جزیره سراسردرپس پردهٔ افق مستوروپنهان گردید .

بوناد وانتوربراه خود بخوبی دوام مینمود ، بموجهاعتنات تمام سینه میداد، باد بانهاراهمه کی کشاده اند . رفتاربونادوانتورخیلی بسرعتست . بموجب رهنمائی قطب نما کشتی همیشه بریك استقامت یعنی یکسر بطرف جنوب غربی راه میزد . گاهی هاربر وگاهی پانقروف زمام سکان کشتی رابدست گرفته کشتیرا میراندند. گاه گاهی ژه ده ثون نیزدرکشتیرانی مددمیرسانید. بعدازشام کرهٔ قمر که بحالت بدرتام میباشدطلوع نموده ژه ده ثون درشب بخواب رفته پانقروف وهاربرهریك دودوساعت بنوبت زمام سکانرا گرفته کشتی رانی میکردند . پانقروف ازکشتی راندن هاربرخاطرجمع بود کشتی بقدریکسرمواز راهی که لازم است تخالف نمیکند .

شب گذشت ، روزدیگرنیزبی عارضه مرورنمود. چون همیشه براستقامت جنوب غربی رهسپارعزیمت میباشند امیداست که بعد ازکمی بجزیرهٔ تابوربرسند .

این دریائی که بوناد وانتوردران سیروسفردارد سراسرخالیست. بجزبعضی مرغان بزرگ بالی که دردامنهٔ افق دیده میشوند دیگرهیچ اثری ازجانداری معلوم نمیشودهاربرگفت:

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 323 of 558

— امادر نموسم کشتیهای شکاریان ماهی بالینه درین جهتهای بحر محیط بایدکه موجود میبود ، آیاچرا اینطرفها بدینصورت خالیست ؟

بانقروف — وای ! بخیال شما که درینجاها هیچ کشتی وانسانی موجود نیست ؟

ژه ده ئون — البته نیست ، ما که نمی بینیم !

بانقروف — جانمن ! مگر بونادوانتورا کشتی ومارا انسان نمیشمارید ؟ مگر بخیال شما که کشتی ماپوست نارنج وماهم سه تا مگسی هستیم که بران نشسته ایم ؟

ازین لطیفهٔ بانقروف رفقاهمه بخنده افتادند . نظر بحساب بانقروف ازوقت حرکت بونادوانتوراز جزیرهٔ لینقولن یکصدوبیست میل مسافه را قطع نموده ، وچون اینقدر مسافه رابه سی وشش ساعت طی کردندبدینحساب درهر ساعت سه میل ویك ربع راه رفته است . لهذافرداصبح وقت بجزیرهٔ تابورسیدنرا امید واراند .

امشب کشتی نشینان ما هیچ خواب نکردند . درجهٔ هیجان و اضطراب شان خیلی افزونست . چراکه امکان داردکه درینسیاحت شان بسیار غلطیهاوخطاهاپیش آید ! آیاجزیره تابوربه ایشان نزدیکست ؟ درجزیرهٔ تابور آیاآن قضا زده موجود خواهد بود ؟ آیا این قضازده کیست وچگونه آدمست ؟ آیابه آوردن این آدم راحت و آسایش جزیرهٔ لینقولن مختل خواهد شد ؟ اینست که بسبب فکرواندیشهٔ این تصورات ، وخیالات هرسه رفیق تابصبح چشم بهم نزدند . چشم همهٔ شان بسوی افق معطوف مانده بود . بعدازانکه شمس خاوری طلوع نمود بانقروف دفعتهً فریادبراورده گفت :

— خاك ! خاك !

بانقروف چون خیلی دوربین وتیزنظر بود درینباب خطا نکرده بود . بحقیقت که بقدربانزده میل دورتر جزیرهٔ تابور پدیدار گردید . سرکشتیرا قپتان بطرف میان جزیره متوجه گردانید . آفتاب هرچه که بلند تر میشد ، وکشتی نزدیکتر تپه ها ودرختهای جزیره نیززیاده تر معلوم میشد . هاربرگفت :

— ازظاهرحال این جزیره چنان معلوم میشودکه ازجزیرهٔ لینقولن بی اهمیت تر

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 324 of 558

وخالیتر باشد .

رفته رفته هیئت عمومیه جزیرهٔ تابور در پیش نظر دقت رفقا جلوه گر میگردید، درختهائیکه مشاهده میشود از جنس درختان جزیرهٔ لینقولن است اما شایان ملاحظه اینست که از هیچ یك طرف جزیره هیچ دودی بر نمیخواست که اثر بودن انسانرا نشان بدهد . حالا نکه کاغذیکه از میان شیشه برامده موجود بودن قضازده رادر جزیره براستی ودرستی نشانداده است . پس میباید که آن قضازده شب وروز به انتظار باشد و آتش بزرگی افروخته داشته باشد .

پانقروف هرچه که بجزیره نزدیکتر میشد کشتیرا آرام تر میکرد تامبادا بسنگی بخورد یادر زمینی بنشیند . هاربرز مام سکانرا بدست گرفته در دنبال کشتی نشسته و پانقروف ریسمان بادبانرا بدست گرفته در بینی کشتی ایستاده است . تمام وقت ظهر بود که طرف سر کشتی به خشکه برخورد . هماندم پانقروف ریسمان بادبانرا بهم کشیده بادبانرا فرو آورد، هاربر نیز بجابکی لنگر انداخته بوناد وانتور را ایستاده کردند، بادبانها را بجا نیده وکشتی را باریسمان بخشکه ربط داده هرسه رفیق بخشکه برامدند .

هیچ شبهه نیست که اینجزیرهٔ تابور باشد، چراکه نوترین خریطه هایعنی نقشه های روی زمین درین دریاها بجز تابور نام جزیره دیگر هیچ نام جزیرهٔ انمینویسد طول وعرض جزیره نیز بهمین جا موافقست . بعداز محکم کردن کشتی مسلح شده بر تپهٔ که در پیش روی شان بود بالا برامدند بلندی این تپه بقدر سه صد متر می آمد ژه ده ثون گفت :

— از سر این تپه هرطرف جزیره بخوبی معلوم میشود چراکه بلندترین جاهای جزیره همین تپه میباشد ما باید که بر سر این تپه برائیم وهرطرفرا نظر انداخته جستجوی خود را از انقرار بعمل آریم .

— یعنی مانند موسیو سیروس که بر کوه فرانقلن برامد ماهم برین تپه میبرائیم .

— البته ، ازین بهتر اصولی نیست !

سه رفیق اینچنین گفتگو کرده بدامنهٔ تپه بالا شده میرفتند که زمین همه بیك چزاری

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 325 of 558

متصل بود . کبوتر های صحرائی ودیگر گونه مرغان جنگلی از پیش پای شان پرواز کرده میگریختند . از پشت بعضی بوته ها مانند خرگوش وروباه ودیگر حیوانات فرار میکردند . اما هیچ اثر قدم انسان دیده نمیشد . تا آنکه بر سر تپه رسیدند و بهر طرف نظر انداختند . دیدند که این جزیره بقدر شش میل بزرگی دارد ، وبیضی الشکل یك جزیره ئیست که درامده گی وبرامده گیهای سواحل هم ندارد . زمین این جزیره ما نند جزیرهٔ لینقولن که یکطرفش ریگزار ویا سنگلاخ وغیر منبت باشد ، ویك سمتش جنگل وپر آب وسبزه زار باشد نیست بلکه همه اطرافش سبز وخرم است . اگرچه دو سه تپه های پست سبز وخرمی دارد ولی کوه بلند سنگستانی دران دیده نمیشود . از دامنهٔ همین تپه که پران ایستاده اند یك جوی آب کوچکی بسوی غربی جزیره در جریان میباشد که در آخر ساحل سمت غربی بدریا میریزد . هاربر گفت :

— این جزیره بنظر ما خیلی کوچك ومحدود بر میخورد .

بافروف — هم غیر مسکون دیده میشود .

هاربر — راستست ، هیچ یك آثار وعلامتی که بر بودن انسان دلالت کند دیده نمیشود .

ژه ده ثون — فرو آئیم ، همهٔ جزیره را گردش کرده بیائیم .

هر سه رفیق از تپه فرو آمده قرار دادند که اول ساحل جزیره را از یکسر تا دیگر سر دور وگردش کرده باز بداخل جزیره در آیند . لهذا در پیش کشتئی خود آمده خورا که وگه و باروت بقدر کفاف برداشته بسمت ساحل جنوبی برفتار آغاز نهادند . ساحل دریا چون همه گی ریگزار است سیر وسیاحت آسان مینماید . در هر هر جا مرغها از پیش روی شان بهوا میشد . ماهیان فوق از سر سنگها خودرا بدریا می انداختند . ژه ده ثون گفت :

— از وضع وحرکت این حیوانات چنان معلوم میشود که مانند حیوانات جزیرهٔ لینقولن انسانرا اول بار نمی بینند بلکه انسانرا پیش ازین نزدیده وترس خورده اند .

بعد از یکساعت به نقطهٔ منتهای جنوبی واصل شدند از انجا بطرف شمال بر گشتند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 327 of 558

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 328 of 558

اینطرف ساحل نیز ریگزار ودر بعضی جاها سنگستانست . درهیچطرف اثر قدم انسان دیده نشد . درظرف چهارساعت هرچار طرف جزیره را گردش نموده باز به پیش کشتی خود رسیدند . درانجا طعام خورده ویکقدری استراحت کرده درداخل جزیره سیر وگردش را قرار دادند . وازطرف شرق بسوی غرب بجزیره داخل شدند . درپیش راه شان حیواناتیکه میآمد بجلدی وچابکی فرار میکردند . ازان جمله بیك دوسه بز وگوسفندی نیز برخوردندکه این بزها وگوسفند ها ازجنس بز وگوسفندان اوروپا تربیه کرده شده معلوم میشد نه از جنس صحرائی وجنگلی که ازین یك معلوم شدکه اینها ازاوروپا درینجا آورده شده است . قراردادند که دروقت برگشتن یك دوجفت ازینها رابه لینقولن باخود ببرند . دردرون جزیره ازبسیار علامات معلوم گردیدکه درینجزیره بسیاروقت انسان موجودبوده است . زیرا بعضی راههای کوچك کوچکی ، وبعضی درختهای باتبر بریده شدهٔ پدیدار میگردید . ولیکن چنان معلوم میشد که آن مردمانیکه درینجا آمده اند یا ازبسیار سالها وفات یافته محوشده اند یا آنکه پیش ازبسیار زمانها واپس عودت کرده اند . چونکه راه هاراسبزه هاوعلفها پوشانیده ، وجاهای تیرزدگی نیز خیلی کهنه وقدیم بوده سر از نونشانه وعلامهٔ تبروتیشه ، معلوم نمیشود . ژه دفون گفت که :

— چنان معلوم میشودکه درینجزیره انسان آمده وبسیاروقت درینجامانده است . آیااینها که بوده ؟ وچند نفربوده ؟ وحالاچندنفراز آنها باقی مانده ؟

هاربر — درکاغذیکه ازمیان شیشه یافته ایم تنهاازیکنفر قضازده بحث میراند .

یانقروف — اگرهنوزدرجزیره باشد مطلق که اوراخواهیم یافت .

— سه رفیق برهر وی دوام ورزیده تاآنکه بکنارجوئی که درمیان بیشه مایلاً جریان داشت برسیدند . درینجاها کثرت حیوانات اهلیه و زمینهای کردبست شدهٔ کشتکاری شدهٔ متروك مانده اثبات میکردکه انسان درینجاها یکوقتی موجود بوده است . علی الخصوص نباتاتی که کشت شده اکثرمانند سیب زمینی ، وباقلی ، وکرم ، وترب و

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 329 of 558

امثال آنها بودکه بخوبی واضح میساخت که انسان اوروپائی آنرا کاشته است هاربراز دیدن این سبزه‌کار یها بسیار ممنون ومسرور گردید . پانفروف میگفت :

— اوه اوه ! برای تاب کار آشپزی بسیار شد جانمن ! اگر قضازده رانیابیم هم حالا سیاحت خود رابیهوده نمیشماریم ، چرا که نباتات بسیار نافعی بچنگ آمد .

زه ده ئون — من چون بحال این نباتات نظر میکنم چنان حکم میکنم که جزیره ازبسیار وقت خالی وغیر مسکون مانده است زیرا حالت این نباتات رفته رفته حال خود روئی وبیابانی گشتن را کسب نموده .

هاربر — راستست ! اگر ازانها تنها یك آدم باقی میبود ، این سبزیهای خوردنی خود راچنین متروك نمیگذاشت .

پانفروف — بلی ، آن قضازده مطلق که جزیره راترك کرده رفته است .

— هیچ شبهه نیست . که بفریاد قضازده یا کشتی ویاواپوری آمده اورا وارهانیده است .

— پس معلوم میشودکه شیشهٔ یافته کی ماازبسیار زمانها برروی دریا شناوری کرده تابه جزیرهٔ ماواصل شده است .

— درین هیچ شکی نیست . لکن حالاوقت شام نزدیك شد . بیائیدکه به کشتی خود عودت کرده شب رابگذرانیم صبح بازبه پالیدن وجستجو آغازمیکنیم .

برهمین فکر ونیت قرارداده میخواستندکه برگردندکه هاربر درمیان درختان یك کلبهٔ رانشان داده گفت :

— ببینید ، درمیان آندرختان یك خانه‌گك کوچکی معلوم میشود .

چون دقت کردند دیدندکه براستی یك کلبهٔ اقامتگاه کوچکی ازچوب وتخته درمیان درختان بنایافته است . رفقابسوی اقامتگاه مذکور روانه شدند . دروازهٔ کلبهٔ مذکور رانمیازیافته پانفروف بیحابا آنراتیله داده بازکرد . رفقا داخل اقامتگاه گردیدند . ! اقامتگاه راخالی وبی انسان یافتند ! ....

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 330 of 558

باب چاردهم

فهرست

اسبابها — شب گذرانیدن — یکچند حرف — دوام برپالیدن —
نباتات وحیوانات — دوچارشدن هاربر به تهلکهٔ بزرگ —
شب گذرانیدن برگشتن — هوای دمه آلود — گمکردن
راه دردریا — به امداد رسیدن یك ضیاء

پانقروف، ژه ده‌ثون، هاربر در اقامتگاه مذکور در تاریکی متحیرانه ایستاده‌ماندند. پانقروف بصدای بلندفریاد براورده گفت :

— اووو صاحب خانه ! ...

کسی جواب نداد ! پانقروف از کبریتهای ساخته گی مهندس که باخود آورده بود درداده شمع پارهٔ که باخودداشت دربداده بواسطهٔ این روشنی درون اقامتگاه مذکور روشن گردید . دریك طرف اوتاق مذکوریك اوجاغی بودکه چوبهای خشك برای دردادن دران چیده شده بود . دریکسویك فراش خوابگاهی بهن شده بودکه رنگ لحاف و نهالین آن سراسر پریده وزردشده‌بود . و آنقدر خاك وگرد وتار عنکبوت بران جمع آمده بودکه بیکنظر دانسته میشد که ازبسیاروقتها بآن دست نخورده . دریك کنار یك دیگ زنگ زدهٔ مسی . ویك چای جوش چپه شده درمیان خاکها افتاده بود . دریکطرف یك دولابی که دران بعضی لباسهائی کوبه زدهٔ کشتیبانی دیده میشد . دریکجا یك میزچوبی کلفتی که برسر آن یك پتنوس معدنی . ویك تورات فرسوده شده و یك دوپیاله وبشقابی موجود بود . دریك گوشه یك یك بیل وکلنگ وتبری استاده بود . برسررف دوعدد تفنگ شکاری که یکی شکسته ویکی درست بودبادوعدد پیپهای کوچکی که درمیان یکی باروت ودریکی گله بود . ویك خریطهٔ که سنگ چاقماقی بسیاردران بود پدیدارمیشدکه ازخاك وغباروتارهای عنکبوتی که بران هادیده میشد بخوبی آشکاربود که ازسالهادست به آن نخورده است . ژه ده ثون گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 331 of 558

— معلوم است که این اقامتگاه از سالهای بسیاری متروك مانده است .

— بلی از بسیار وقتها .

— موسیو بیله! هرگاه امشب را درین اقامتگاه بسر آریم چیزی ضرری نخواهد داشت .

— بسیار خوب میشود ، اگر صاحب خانه هم بیاید مهمانهای خود را دیده ممنون خواهد شد .

— امامن میگویم که صاحب خانه هیچ نخواهد آمد .

— یعنی شما حکم میکنید که قضازده از جزیره رفته باشد ؟

— نی چنین حکم نمیتوانم . زیرا اگر میرفت بهمه حال این اسبابهارا با خود بتمامها میبرد . چراکه در پیش قضازده گان اسبابهای زمان فلاکت شان بسیار عزیز شمرده میشود .

— اگر نرفته باشد هم مرده خواهد بود . زیرا اگر زنده ودر جزیره میبود خانهٔ اقامتگاه خودرا بدینحال متروکیت نمیگذاشت .

— گیرم که مرده باشد . خود راخود دفن کرده نمیتواند البته جسد فرسودهٔ او دریکطرفی پیدا خواهد شد !

دراقامتگاه مذکور شب بسر آوردن را قرار دادند چوبهای خشك بسیاری که در بیرون کابه دریکطرفی از اطراف خانه جمع آمده بود آورده دراوجاغ انداختندو آتش فراوانی افروختند ، و دروازه رابسته بنشستند . اضطراب وهیجان شان بسیار بود هوش وگوش شان همه بردرمانده بود . این اقامتگاهی که از هرچیز آن متروك بودن آن ظاهرو آشکاراست درین اثناهرگاه دروازهٔ آن بازشده ویك آدمی داخل شودچه قدر موجب حیرت وتعجب هرسه رفیق خواهد شد .

حالآنکه نه دروازه بازشد ونه کسی داخل گردید . سبحان الله ! این شب چه قدردراز گردید جملهٔ شان منتظر صبحست که کی صبح بدمدتا درجستجوی صاحب خانه بیفتند . بغیرازهاربرکه بسبب جوانی وصباوت یکدوساعتی بخوابرفت ژه دهتون وبانفروف اصلاچشم فرونه بست .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 332 of 558

صبح شد سه رفیق بمعاینه کردن مد قفانهٔ اقامتگاه پرداختند . اقامتگاه بر دامنهٔ یك تپه کك کوچکی بنایافته، اطراف آنرا پنج عدد درخت بسیار بزرگ مستکی احاطه کرده است . پیش روی اقامتگاه باتیر و بیل خوب صاف و هموار شده است . و یك سرکی از پیش اقامتگاه تابکنار جوی کشیده شده که دو طرفهٔ آن بایك کنارهٔ چوبی گرفته شده.. از معاینهٔ دیوارهای تخته‌ئی اقامتگاه اینهم معلوم شد که این تخته ها از باقی کشتی شکستهٔ ساخته شده است . مطلق که کدام کشتی در ینسا حل افتاده وشکسته است . بغیر از یکچند نفری دیگر همهٔ کشتی نشینان غرق شده اند . آن چند نفر باقی مانده از باقی ماندهٔ کشتی این اقامتگاه را بعمل آورده اند . اینمسئله به این ثابت گردید که ژه ده ثون بریکی از تخته های اقامتگاه اسم « برتانیا » را خواند که بعضی حرفهای آن پاك شده بود، واین تختهٔ که این لفظ بران نوشته شده از تخته های دنبالهٔ کشتیست که همیشه نامهای هر کشتی در انجا نوشته میشود . پانقروف گفت :

— از ین نام جنسیت و ملیت کشتی نشینان معلوم نمیشود چرا که به این نام بسیار کشتیها موجود است .

— بلی ، اینسخن همچنینست ! بر ما پالیدن جزیره است هرگاه از طایفهٔ کشتی برتانیا کسی را یافتیم البته ملیت ، وقومیت اورا هم خواهیم دانست . اما پیش از آغاز کردن به پالیدن یکبار رفته بونادوانتور را به بینیم چرا که دلم بسیار پریشانست .

— راست گفتی پانقروف ! برویم .

هرسه رفیق بطرف کشتی خود متوجه شدند . بعد از بیست دقیقه راه رفتن بساحل رسیده کشتی خود را بسته وبحال خود یافتند . پانقروف از دیدن کشتی خود را صحیح و سالم یك (اوه) دور و درازی کشیده اظهار مسروریت نمود . البته باید مسرور شود چونکه این کشتی را پانقروف مانند اولاد خود عزیز میشمارد . هیچ پدری تصور می شود که هرگاه از جگرپارهٔ خود دور شود برای او هزار گونه اندیشه نیفتد ؟

رفقا بر سطح کشتی خود برامده بکمال خوبی یك طعامی تناول کردند . بعد از طعام

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 333 of 558

ازکشتی فرو آمده باز به جستجو وپالیدن آغاز نهادند . این سه رفیق برزنده یافتن قضا زده که ساکن جزیره میباشد هیچ امید وار نیستند . بلکه بحقیقت جسد مردهٔ اورا میپالند . تابوقت پیشین هرطرف جزیره را پالیدند هیچیك اثری نیافتند . مطلق که عجز وفات یافته وجسداورا نیز حیوانات درنده پاك خورده تمام نموده است . دوساعت بعدازپیشین درزیریك درختی برای استراحت بنشستند . پانقروف برفقای خود گفت :

— فردابوقت صبح باید که حرکت کنیم .

هاربر — اسبابیکه دراقامتگاه یافته ایم البته باخود خواهیم برد ؟

ژه ده ثون — البته ، چرا که میراث خوار قضا زده بجز قضازده که خواهد شد .

هاربر — ازتخمهاو نهالهای سبزه هانیزمیبریم .

پانقروف — بلی بلی ، حتی یك یك جفت ازبزهاوگوسفند هانیزمیبریم .

ژه ده ثون — پس وقت خودراضایع نباید کرد ، برخیزیم بکار آغاز کنیم . هاربر به نباتات مشغول شود ، ماوتوهم بگرفتن حیوانات .

اینرا گفته رفقا برپاخواستند هاربر بطرف مزروعات روانه شد . ژه ده ثون و پانقروف نیزبسوی جنگل رفتند . پانقروف وژه ده ثون دوبزرا گیرکرده هان بگرفتن آنهامشغول بودندکه بناگهان یکصدای مدهش خرخرهٔ ازطرف هاربر که بقدرصد قدم دورترازیشان بود بگوش شان برخورد . پانقروف فریاد زده گفت :

— بخدا صدای هاربراست !

— بدویم .

هردورفیق بتاخت شدند . چون نزدیکشدند دیدندکه یك جانورعظیم الجثهٔ بسیار بفیق هاربررا برزمین خوابانیده . هماندم پانقروف وژه ده ثون خود را برجانور مذکورانداخته جانوررا ازسرسینهٔ هاربر برزمین غلطانیدند وباریسمانی که برای گرفتن بزهاخود حاضرداشتند اورامحکم به بستند . اگرچه بستن جانوریکقدری بزحمت اجرایافت ولی چون پانقروف خیلی پرقوت وتوانابود ، وقوت وحکمت ژه ده ثون

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 334 of 558

نیزبااو منظم گردید بسهولت انجام یافت . ژه ده ئون بجابکی بسوی هاربر پیش شده پرسید که :

— جایت افکار نشده هاربر ؟

— نی موسیوژه ده ئون .

پانقروف — توراست بگو هاربر ! بلکه این میمون بد هیبت یك جایت رازخمی کرده باشد ؟

هاربر — نی بیغم باش هیچ زخم مخمی بمن نرسیده اماشما اینرابوزینه قیاس مکنید، خوب ببینید که چیست .

پانقروف ، وژه ده ئون بنابرینسخن هاربر بسوی مخلوقیکه بسته برزمین افتاده بود نظر کردند . بحقیقت که این جانور بوزینه نی بلکه یك آدمی بوداماچه آدم ؟ آدمی که لفظ «وحشی» هرانقدر معانی راکه دربرگیرد همه آن معانی راوجود اینشخص تفسیر مجسم مینمود .

موهای بدنش راست برخواسته . ریشش ازناف پایان تر آویخته ، موهای سرتا بکمرش درازشده ، وجود سراسر عریان ، چشمها درمیان موهای رو وابرو پنهان وچون مشعل شعله زنان دستها بزرگ ودرشت ناختهامانند چنگال شیرسرتیزوکلفت، پوست بدنش سیاه پایهایش مانند سنگ پا .

اینست حالت این مخلوقیکه بضرورت آنراانسان باید بگوئیم . هاربر گفت :

— مگرقضا زدهٔ که ماآنراجستجومیکردیم همین است !

ژه ده ئون — بلی همینست! اماواسفاکه سالهاسالها تنهائی اوراوحشی گردانیده ، و از آدمیت بیرون براورده است .

حقیقتاً که سخن ژه ده ئون راستست . اینمخلوق نیزدرحالتیکه یك شخص متمدن بوده بسبب تنهائی وبی همجنسی رفته رفته کسب وحشت ورزیده، وازمخلوقات چنگی گردیده! از خنجره اش بعضی اصواتی که هیچ دانسته نمیشود میبراید . دندانهایش ازحالت اصلی طبیعی برامده برای خوردن گوشت خام مانند حیوانات گوشتخوار تیزی وکجی پیدا کرده . قوهٔ حافظه اش از بسیار وقتها غائب گردیده . اسباب واشیائی که داردرته

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 335 of 558

رفتاصول استعمال آنهارا فراموش کرده ترك داده است، حتی آتش را نیز نمیداند که چگونه وچسانست ! اگرچه وجودش خیلی کلفتی وتوانائی پیدا کرده ولی بعوض توسیع باقی اعضای بدنیه حسیات عقلیه اش محو وضایع گردیده است .

ژه ده ثون به آدم وحشی یکچند سخن گفت . در وحشی هیچ علامت فهمیدن وشنیدن معلوم نشد ژه ده ثون بدقت وتحقیق بطرف مردمکهای چشمش نظر کرده یك کمی آثار ذکاوترا در چشمش مشاهده کرده امیدوار گردید که بعداز انسیت وتربیه به انسانیت رجوع خواهد نمود .

وحشی برای رهانیدن خیش دست وپا میزند، وهیچ آرزوی گریختن نشان نمیدهد . همچنان بسته که افتاده ساکت و آرام مانده ، وچشمان خودرا بیکطرز حیرت وتعجب بطرف سه رفیق دوخته مبهوت مانده است . آیا ازدیدن همجنسان خود بعضی احوالات، وبادداشتهای هنگام انسانیت خود راحس میکند؟ ویا آنکه قوای عقلیه وحسیات انسانیه اش کم کم چیزهابد ماغش نقش میکند؟ ژه ده ثون چون یکمدتی بسوی وحشی مذکور بدقت ملاحظه نمود گفت :

– وظیفهٔ انسانیت ماهمینست که این مخلوق خدارا که ازنوع خود ماست بجزیرهٔ لینقولن باخود برده تاسعی داشته باشیم درراه آدم کردن او کوشش ورزیم .

هاربر – بلی بلی ، بلکه مهندس قوهٔ عقلیه اورا واپس بسرش آورده بتواند ، و یك چارهٔ برای آدم کردن او بیندیشد .

پانقروف شبهه ناکانه یك کله جنبانی کرده بارفقاموافقت نمود ، وبردن وحشی را بجزیرهٔ لینقولن قرارگیر گردید . پانقروف پرسید که :

– آیا همچنین بسته بماند ؟

هاربر – اگرپاهایش راباز کنیم بلکه باماخودبخودبراه برود !

پانقروف پاهای وحشی را بکشاده وحشی خود بخود برپا خواست ، وبطرف آنهائیکه بالاوست بازیکنظر متحیرانه انداخته باایشان براه افتاده امااز اوضاعش هیچ

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 336 of 558

معلوم نمیشد که بداند که منهم یکوقتی مانند ایشان بودم . ژه ده ثون گفت :

— اول اورا باقامتگاهش ببریم بلکه خانه واسبابهای خود را به بیند حال اولش بیادش بیاید؛ لهذا اول اورا به اقامتگاهش بردند . وحشی هیچ علایم شناسائی باخانه واسبابهای خود نشان نداد .

گفتند بلکه آتش را به بیند یك چیزی بخاطرش بیاید ویك تاثیری بروبکند . از انرو در اوجاق آتش افروختند وحشی در اول امر بسوی آتش یك نظری انداخت ولی بازروی خودرا گردانیده حالت اصلی خودرا گرفت .

تنهائی وبی همصحبتی سالها این آدم بیچاره رابدرجهٔ نهایت وحشت رسانیده است که جملهٔ حواس خمسه اش معطل وبیکار مانده است .

حالا بجز بردن وحشی را بکشتی دگر کاری باقی نماند هر سه رفیق وحشی را به پیش انداخته وریسمان آنرا پانقروف بدست گرفته بکشتی بردند وپانقروف بااو در کشتی مانده هاربر وژه ده ثون واپس بجزیره آمدند . بعد از چند ساعت آنها نیز اسبابهای اقامتگه را بایك جفت بزو تخمها و نهالهای نباتات برداشته بکشتی آمدند . شب را درمیان کشتی گذرانیده صبح که مد آغاز نمود براه افتادند .

وحشی را در اوتاق طرف پینی کشتی گذاشتند در انجا متفکر وساکن بماند . پانقروف چیزی خوردنی در پیش وحشی بنهاد ، ولی چون طعام پخته بود نخورده . اما چون یك کبوتر شکار شدهٔ خام را به او نمود ، هما نلحظه آنرا از دست پانقروف ربوده خام خام بخورده پانقروف از نحال وحشی سر خود را جنبانیده گفت :

— آیا شما هنوز امید وارید که این وحشی بازپس آدم شود ؟

— البته ، زیرا بسبب تنهائی به انحال گرفتار آمده بعد ازین تنها نمانده از انرو انحال او نیز رفته رفته تبدل میورزد .

— به بینیم که چه میشود ؟ دانستن فکر موسیو سیروس را در حق این وحشی آرزو دارم که آیا او چه خواهد گفت . ما برای جستجوی آدم در نجا آمدیم حالا آنکه بعوض آدم جانور میبریم

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 337 of 558

شب گذشت. این یك معلوم نشد که آیا وحشی خوابید یا نخوابید؟ اما هیچ حرکتی نکرد. سرکشتی را بجانب شمال شرقی سرراست کردند که باینصورت راست بسوی جزیرهٔ لینقولن میرود. روز اول سفرشان بی حادثه و واقعهٔ بپایان رسید. وحشی در کمرهٔ سرکشتی ساکت و ساکن یك بغله افتاده بود. اما ژه ده ثون که لحظه بلحظه هرحرکت و وضعیت وحشی را درزیر نظر دقت و ملاحظه میداشت دید که از رفتار کشتی و حرکت امواج دریا در چشمهای وحشی علایم مسرت و فرحتی پیدا میشود. لهذا دانست که قوهٔ حافظه اش یکقدری بحرکت آمده حسیات کشتیبانیش بیادش می آید.

روز دیگر باد از سوی شمال برخواسته دریا موج پیدا کرد. بوناد و انتور با موجها دست و گریبان گردید پانفروف بادبان را قدری سست کرده از احوال دریا به اندیشه بیفتاد ولی اندیشهٔ خود را از رفقا پنهان مینمود کشتی لحظه بلحظه از استقامت مطلوبه بیرون می افتاد، و بر راهیکه لازم بود نمیرفت باد و موج او را از استقامت راه لینقولن بدر میکشید. پانفروف دانست که اگر هوا بهمینصورت دوام ورزد رسیدن بجزیرهٔ لینقولن خیلی بطول خواهد انجامید.

در ۱۷ ماه تشرین اول از وقت حرکت بوناد و انتور از جزیرهٔ تابور مدت چهل و هشت ساعت گذشت ولی هنوز از جزیرهٔ لینقولن اثری معلوم نیست. درخصوص تعیین کردن جهت استقامت نیز بمشکلات افتادند چراکه باد بصورت غیرمنتظم میوزد. بیست و چار ساعت دیگر نیز مرور نمود باز هم از لینقولن اثری پدیدار نشد. باد هم ساعت بساعت زیاده شدت میورزید درین اثنا یك موج بسیار بزرگی به کشتی برخورد که تمام کشتی را از آب مملو نمود، و اگر کشتی نشینان خود را محکم نمیداشتند همه بر دریا میریختند. در ینواقعه از وحشی یك مددگاری بسیار عجیبی بعمل آمد چنانچه بمجرد برخوردن موج با کشتی و پرشدن کشتی از آب وحشی بجلدی و چابکی تمام از کمرهٔ خود برآمده بیك لگد یك تختهٔ دیوار کشتی را برکند و برای آب مجرای باز کرده کشتی را از آب خالی ساخت بعد از ینکاری آنکه چیزی بگوید به کمرهٔ خود پس داخل شده گویا درینوقت حسیات

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 338 of 558

کشتیبانی وحشی عودت کرده است .

رفقا به بسیار حیرت به این حرکت وحشی نظر کردند و امیدواری کلی به بازگشتن حال اصلی او حاصل نمودند .

رفته رفته کار کشتی نشینان کسب وخامت مینمود یا نقروف از گمکردن راه درمیان این عمان بیپایان خیلی بهراس افتاده بود .

در ۲۰ ماه تشرین اول باد آرامی وسکونت پیدا کرد ، ولی هوا خیلی دمه حاصل نمود ، وتاریکی وسردی بسیاری بعمل آمد . آنشب رارفقا به بسیار اضطراب واندیشه وناآرامی میگذرانیدند . سمت حرکت شان یکقلم مفقود بود ، کشتی رابه تخمین بطرف جزیرهٔ خود میراندند . بسبب دمه بیم آنرا نیز داشتند که بیخبرو نادیده بجزیره رسیده کشتی شان بسنگی برخورده ازهم پاره پاره شود . یا آنکه جریان شدید کشتی رابه بسیار دور جاها کشیده ببرد .

یا نقروف بنابرین اندیشه هاوتصورهاخیلی متأثر واندوهناك زمام سکان کشتی را بدست داشته ناامیدانه در تاریکی تیره درون شب دیدن نقطهٔ سلامتی رامنتظر بود . بعد از نیمشب دفعتهً برپاخواسته فریاد براورد که :

— آتش ! آتش !

بواقعیکه یا نقروف درجهت شمال شرقی یك ضیای بسیار شدیدی دیده بود که بقدر بیست میل مسافه دور مینمود . ژه ده ثون گفت :

— جزیره در انجاست . این ضیا مطلق از آتشیست که مهندس برای رهنمائی مایان افروخته است .

بونادوانتور یکسر بسوی شمال رفتار داشت .

یا نقروف روی توجه آنرا بسوی نقطهٔ تابناك بزرگی که در افق شرقی بقدر یك ستارهٔ بسیار درخشندهٔ بزرگی مینمود . متوجه ساخته وبادبان رابخوبی باز کرده بسرعت برفتار آورد . تاآنکه بوقت دمیدن شفق بعد از انکه مدت چهار روز بر روی آب دریائی شده بودند بسلامت در کنار ساحل آمیزش نهر مرسی بادریا بونادوانتور بخشکه توقف نمود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 339 of 558

باب پانزدهم

فهرست

مذاکره — سیروس سمیت با شخص مجهول — حوضهٔ بالون —
صداقت مهندس — یك تجربهٔ مؤثر مهندس برشخص
مجهول — قطرات سرشك .

سیروس سمیت وناب بسبب درازشدن مدت سفر رفقاوظهوریافتن طوفان دردریا بسیارمضطرب وپریشان شده پیش ازشفق برپشتهٔ منظرهٔ وسیعه برامده منتظرومترصد نشسته بودند تاآنکه ازدور بادبان سفید بوناد وانتوررا درافق دیده فریاد های سرور وشادمانی براوردند . بوناد وانتورچون بساحل توقف نمود مهندس فریاد براورده گفت :

— خداراهزاران ثنا ! که بسلامت رسیدید . ناب ازشادی بسیار برقص آغاز نهاده بود، مهندس چون رفقای خود را حساب کرد تمام یافت . باز یك شکری بجا آورده بفکر آن افتادکه یارفقاقضازده رانیافته اندیاآنکه قضازده باایشان به آمدن راضی نشده است! زیراقضازده درکمرهٔ کشتی بود، وبرسطح کشتی تنهاسه نفررفیق موجودبودند. کشتی چون بساحل نزدیك شد هنوزرفقانبرامده بودندکه مهندس گفت :

— عزیزان من ! بدیر آمدن خود مارابسیارپریشان کردید . انشاء الله چیزی فلاکتی ومصیبتی برشما نرسید ؟

زه ده ثون — نی ، الحمدالله هیچ چیز ناگواری بظهورنرسید . حالاهمه حکایات خودرا مفصلاً بیان میکنیم .

— امامیبینم که کامیاب نشده اید چراکه شماراسه نفرمی بینم چارم کسی باشمانیست؟

بافروف — عفوبفرمائید موسیوسیروس ! ماسه نفرنی بلکه چهارنفرمیباشیم .

— آیاقضازده رایافتید ؟

— بلی .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 340 of 558

— با خود آوردید ؟

— بلی .

— آیا زنده وسالم ؟

— بلی زنده .

— کیست ؟ وکجائیست .

— دریناباب همینقدر گفته میتوانیم که بحقیقت یك آدم قضازدهٔ بوده است .

بعدازین محاوره همهٔ وقوعاتی که درین سیاحت دیده و مشاهده کرده بودند همه را یکان یکان بمهندس بیان نمودند . در آخر حکایت با نقروف گفت :

— حتی ، اینراهم نمیدانیم که آیا آوردن اینچنین جانوررا باخود خوب کردیم یا بد؟

— اینهم سخنست ! بسیار خوب کردید . اگر نمی آوردید جنایت کرده بودید .

— اماچه فائده که آن بیچاره ازعقل محروم ، وانسانیت درو معدومست .

اگرچه حال همچنین است لکن پیش ازچند ماه او نیزمانند مابوده است ! هرگاه همهٔ مابمیریم و یکی ازمادر نجزیره تنها بماند او نیزبعد ازچند سال بهمین حال دوچار خواهد شد . تنهائی کلی انسانرا درمدت کمی دیوانه میسازد .

هاربر پرسید که :

— آیا ازچه دانستید که حال وحشت این آدم ازچند ماه بوقوع آمده است ؟

— ازکاغذیکه اونوشته است . چراکه نوشتهٔ کاغذ نواست .

ژه ده ثون — بلکه این آدم رفیق داشته ، واواینکاغذ رانوشته ، وبعد ازنوشتن وفات یافته است امااین آدم ازسالها بهمین حال بوده است !

— این نمیشود موسوسبیله ! زیرا اینحالت اوراسبب یگانهٔ تنهائی کلی اوست هرگاه یك رفیق دیگربا اومیبود به اینحال نمیشد . دیگراینکه درکاغذ یافته گی ما تنها ازیك آدم بحث میراند ذکردو آدم نیست .

هاربر حکایت طوفان، ومدد رسانی شخص مجهولرا درا ثنای بازگشت نیزبیان نموده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 341 of 558

مهندس از حکایت مسرور گشته گفت :

— ازین عمل او امیدواری کلی بر شفاپذیری او پیدا میشود . بیچاره آدم محض بسبب تنهائی و ناامیدی به اینحالت دوچار گردیده است . امابعد از چند وقتی که در نجاما نند خود آدمانرا به بیند روحش تازه شده حسیات عقلیه اش پس عودت میکند .

شخص مجهول را از کمرهٔ بونادوا نتور بر اوردند . بمجردیکه بر خاك قدم نهاد آرزوی گریختن را نمودار گردانید اما سیروس سمیت به او نزدیکشده بر شانه اش دست نهاده بیك طور آمرانهٔ برویش عطف نظر نمود، و یك تبسم لطیف و شیرینی بطرفش کرده ساکن شدنش را اشارت کرد . هما ندم آدم وحشی یکنظر اطاعتکارانهٔ بسوی مهندس انداخته ساکن و آرام ماند . وسر خود را فرو آویخته هیچ سرکشی نموده . مهندس بر فقار و گردانیده گفت :

— بیچاره آدم متروك !

مهندس بکمال دقت شخص مجهول را معاینه کرد . چنانچه ژه ده ثون گفته بود بحقیقت که در چشمانش اثر ذکاوت پدیدار بود . مهاجران برین یك قرار دادند که شخص مجهول را در یکی از اوتاقهای غرانیتهاوز جای دهند چراکه هم از نجا فرار کرده نمیتواند . وهم رفته رفته با انسانها مانست پیدا میکند . لهذا همهٔ مهاجران با شخص مجهول بغرانیتهاوز بر امدند .

در اثنای طعام خوردن هاربر و ژه ده ثون وقوعات را بتفصیل بار دوم نیز بمهندس حکایه کردند به اتفاق آرا حکم کردند که شخص مجهول یا انکلیز است یا امریکائی . زیرا نام «برتانیا» اینمسئله را ثابت میکند وغیر ازین مهندس چون بفن علم سیمای اقوام خوب دسترس دارد در سیمای شخص مجهول صفات «آنگلوساقسون» هارا جامع یافت . ژه ده ثون هاربر را گفت :

— هاربر تو با خوب حکایه نکردی که باینوحشی چسان برخوردی ؟

هاربر — من بجمع کردن نباتات مشغول بودم ناگهان یك جسم بسیار کلفت و

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 342 of 558

غلیظی از سر درخت بسیار بلندی که در پشت سر من واقع شده بود بر زمین افتاد تا که روی خود را گردانیدم که به بینم چیست این شخص بر من هجوم نموده مرا بر زمین بخوابانید . اگر با نقروف ، وژه ده ثون نمیرسید کار مرا تمام نموده بود .

سیروس — پسر من ! بواقعیکه تهلکهٔ بزرگی برسرت آمده بود . شکر که بخیر گذشت ، اما اگر این تهلکه نمیبود با این آدم نیز بر نمیخوردید . هرچه که باشد خیر بود .

ژه ده ثون — سیروس ! آیا امیدوار هستید که این وحشی را آدم بسازید ؟

— بلی !

بعد از طعام مهاجران از غرانیتها وزیر آمده بساحل فرو آمدند ، اسبابهای کشتی را بیرون کشیدند . مهندس اسلحه و آلات ، و اشیا را معاینه کرده هیچ یك فکری برای هویت ، وشخصیت شخص مجهول پیدا نتوانست . حیواناتی که از جزیره آورده بودند به آغل برده برای زیاده شدن ذریت آنها را انداختند . باروت ، وگله را نیز بکمال ممنونیت قبول کردند ، بعد از انکه حمولهٔ کشتی را بیرون بر آوردند با نقروف گفت :

— موسیو سیروس ! بوناد وانتور را در یکجائی بسیار محفوظ و امینی باید نگهداشت ؟

— در جائی که آب مرسی بدریا میریزد چسانست ؟

— آنجا نمیشود چرا که بادهای تند کشتی را بسنگها زده خراب میکند .

— پس بخیال تو کدام جا مناسب میآید ؟

— حوضهٔ بالون ، چرا که از هر طرف بادیوارهای سنگلاخی بلند محاطست موج و باد در انجا هیچ تاثیر نمی بخشد .

— اگرچه یکقدری دور است اما چون تو آنجا را پسندیدهٔ و مناسب دانستهٔ آنجا برده لنگر انداز اقامت میگردانیم .

هاربر با نقروف در کشتی نشسته کشتی را به لیمان حوضهٔ بالون بردند ، و در آبهای ساکت و آرام حوضهٔ مذکور لنگر کرده باریسمانهای محکم مضبوط به بستند .

شخص مجهول در اول امر برای آزادی و بیقیدی که در جزیرهٔ تابور داشت دست

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 343 of 558

وپازده خیلی حدت وشدت نمود . امارفته رفته در حالش سکون و آرامی حاصل آمده علامات حیرت وتعجب در حالش پیدا شد . گاهی بطرف خودو گاهی بطرف رفقا بیک نظر حیرت دیدن آغاز نهاد ، وبعضی آههای سرد کشیدن گرفت . گوشت وطعام پخته را نیز بیکوضع حیرت ویکنوع لذت بخورد . مهاجران از نحالت او یك امید بزرگی بشفا یابی او حاصل کردند . دستهاو بازوهایش را باز کردند .

سیروس سمیت در وقتیکه شخص مجهول بخواب رفته بود موی سر وروی وریش اورا برید آرایش وپیرایش بداد که باینسبب دهشت پر وحشت چهره وسیمایش کسب لطافت انسانیت ورزید . یك دست لباسی نیز باو بپوشانیده سراسر شکل انسانیت را حاصل نمود . شخص مجهول بعداز انکه از خواب برخاسته خودرا به آنحالت بدید وضع حیرت وتعجبش بیکوضع اند و هکینی وشرمساری مبدل گردید . علایم ذکاوت در چشمانش زیادهتر هویدا گردید . این آدم مگر در وقتیکه متمدن بود خیلی خوش شکل یك آدمی بوده است .

سیروس سمیت هر روز بقدر چند ساعت باشخص مجهول می نشیند . در پیش روی اوکار میکند . تابلکه نظر دقت اورا بیکچیزی نی بیکچیزی جلب وجذب نماید . بواقعیکه برای جاندادن وروشن ساختن فکر اوکه در پردهٔ ظلمت وحشت ومجهولیت مستور مانده یك تاثر یا تذکار داشت ، ویك مهمیز تحطرات قدیم کافی دیده میشود . چونکه اثر آن در زمان طوفان در کشتی نیز دیده شده است .

سیروس سمیت برای حرکت یافتن قوهٔ سامعهٔ او نیز کوشش میورزد ، بصدای بسیار بلند از مسئله های کشتیبانی حکایه ها وبحث ها میراند ، گاه گاهی بیچاره آدم از سخنان سیروس خیلی متأثر میشد ، ویکحالت بسیار عجیبی برو پیش می آمد ، وگوش وچشم خود را بطرف مهندس میدوخت که ازین معلوم میگشت که بعضی سخنان را درك وفهم میتواند . گاهی در چهره اش علایم کدر والم ظاهر میشود که ازینهم معلوم میشود که بیك عذاب وجدانی ، وکدورت روحانی نیز گرفتار میباشد . ولی هیچ سخن

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 344 of 558

نمیگوید. امابا وجود آنهم باز یکدو بار دهن خود را برای سخن گفتن باز کرده میخواست که چیزی بگوید، ولی باز سر خود را فرو افگنده خاموش میماند.

بیچاره آدم خیلی ساکن و مکدر است! در پنجند روز متمادیاً در غرانیتها و زبلها جران یکجا مینشیند، بر یك سفره طعام میخورد، یکنوع چیزها میبیند، خوب میپوشد، خوب میخورد، خوب چیزها میشنود، زوب، و توپ را که از نوع حیوانات است به الفت و انسیت با انسانها میبیند. البته که بواسطهٔ این چیزها طبیعتش آهسته آهسته او را بحال اصلیش رجعت میدهد.

بقول مهندس آدم متروك یك بیماریست که قابل مداوا است. و از ینسبب که مهندس خود را طبیب این بیمار مقرر نموده، هر حال و حرکت او را در زیر نظر تدقیق و تحقیق میدارد، و هر گونه مداوات روحانی را بر او اجرا میکند، هیچ یکدقیقهٔ از سعی و کوشش وانمی ایستد، و بهر صورتیکه باشد او را شفاپذیر کردن میخواهد. بغیر از پانفروف که هیچ امید بر انسان شدن شخص مجهول ندارد دیگر رفقا به این وظیفهٔ انسانپروانهٔ مهندس و امید و اعتماد او مشترك میباشند.

شخص مجهول از اول خیلی فرق و تبدیل نمود، اما سکوت و شرمساریش روز بروز در تزاید است.

و بمهندس روز بروز یك ارتباط و اطاعت احترام کارانهٔ حاصل میکند. سیروس سمیت خواست که بیچاره را از غرانیتها و زفر و آورده بر کنار دریا ببرد و جنگر ابه او نشان بدهد. تا تجربه کند که بر حواس او چگونه تاثیر می بخشد؟ ژه ده ثون گفت:

— آیا اگر او را باز و آزاد فرو آورده بجنگل ببریم فرار نخواهد کرد؟

پانفروف گفت — اینچه سخنست! بخدا بمجردیکه وحشی خانه خراب خود را آزاد بیابد دم خود را بر پشت خود قرقره کرده بدویانی بلکه بجهار پا فرار میکند!

مهندس — گمان نمیکنم.

ژه ده ثون — یك تجربه بکنیم به بینیم که چه میشود؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 345 of 558

روز اول ماه تشرین ثانی بود که از آمدن شخص مجهول بغرائیتها و تمام ده روز گذشته ، هوا خیلی لطیف و آفتاب گرم بود . سیروس سمیت و پانفروف به اوتاقی که برای شخص مجهول مخصص کرده بودند داخل شدند . دیدند که در پیش پنجره دراز کشیده بطرف آسمان نظر دوخته است . مهندس اورا آواز داده گفت :

— رفیق! برخیز بیا!

شخص مجهول هماندم برپا خواست . و نظر خود را بطرف مهندس دوخته از بی اوروانه شد . در پیش دروازه بچاره را در ماشین نزول وصعود بنشاندند . ژه ده ثون و ناب ، و هاربر در زیر منتظر ایستاده بودند . مهندس و پانفروف باشخص مجهول فرو آمدند .

مهاجران از دور بچاره یکقدری دور شدند .

بچاره آدم یکچند قدم بطرف دریا پیش رفته توقف نمود چشمهایش بدرخشید . بسوی برخوردن موجها بساحل نظر دوخت ، ولی آرزوی فرار نشان نداد ! ژه ده ثون گفت :

— این صحیح نیست ! چونکه در پیش رویش دریاست از انرو جای فرار نمی بیند .

— بلی ، بر منظرهٔ تیهٔ وسیعه برآریم ، در انجا ببینیم که چه میکنند !

ناب — بلهام بازاست . گریخته نمیتواند .

پانفروف — اوهو . هو ! وحشی خانه آباد ازین گونه جو یها پروادارد ؟ همین که دم خود را قرقره کرده بیك خیز دیدی که بآنطرف جویست !

سیروس — به بینیم که چه میشود !

وقتیکه در پیش اول درختان جنگل رسیدند شخص مجهول توقف نموده ، و بیکطرز بیهوشانه و مستانانه هوای نسیم روح افزائی را که شاخهای درختانرا باهتزاز آورده می آمد استشمام کرده خواست که بدویدن آغاز نهد . ولی بازپس گردیده بایستاد ، و بطرف رفقا دیده قطرات بزرگ بزرگ سرشك از چشمان شعله فشانش باریدن گرفت . مهندس چون اینحالت اورا دید گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 346 of 558

— چون گریه کردی معلوم است که انسان شدی مبارك باد !

باب شانزدهم

فهرست

اول سخن شخص مجهول — اقامت دوازده ساله درجزیرهٔ تابور —
اعتراف — غیبوبت — اعتماد سیروس سمیت — ساختن
آسیای بادی — نخستین نان — یك خدمت صاد
قانه — دستهای با ناموس .

بنابر تعبیر مهندس شخص مجهول بسایهٔ گریه انسانیتش بازگشت نمود . بحقیقت که گریه چیزیست که مخصوص انسانیت است .

مهاجران شخص مجهول را یکمدتی بر پشتهٔ منظرهٔ وسیعه تنها گذاشتند، ویکقدری ازو دور شدند . دیدند که هیچ خواهش گریختن ندارد . بعد ازمدتی که باچشمان گریه آلود درانجا گردش نمود مهندس اورا برفتن غرانیتهاوز اشارت نمود . اونیز بدون سرکشی با ایشان روانه شده بغرانیتهاوز عودت کرد . بعد ازینواقعه بدو روز آثار کلی زنده گی وهوشیاری در شخص مجهول نمودار گردید . هرچیزرا بخوبی میشنود ومیداند ، ولی ازسخن گفتن بامهاجران اجتناب میورزد . مهاجران هرچه که باو سخن میگفتند اوسر فروانداخته بغیرازباریدن اشك وسر جنبانی دگرهیچ جوابی نمیداد .

یکشبی بودکه بانقروف ازاوتاق شخص مجهول صدای سخن گفتن بگوشش رسید . آهسته آهسته درپی اوتاق او آمده گوش نهاد شنیدکه باخودتکرار نموده میگفت :

— من لایق سخن زدن ، وبودن با اینهانیستم اصلانیستم ! یکقلم ! .....

کشتیبان چیزیکه شنیده بودهمه را یکان یکان بهرفقای خود حکایه نمود . مهندس گفت :

— ازینسخن اومعلوم میشودکه یك سر بسیارکدر انگیزی دارد .

مهاجران ازقید محافظت وپاسبانی شخص مجهول وارهیدند . چونکه شخص

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 347 of 558

مجهول بغیر از یك سخن گفتن بدیگر همه حالات انسانیت رجعت نمود . بیل و کلنگ را خود بخود گرفته اکثر اوقات خود را به تنهائی در پشتهٔ منظرهٔ وسیعه به باغبانی و آبیاری کشت زارها بسر میآورد . اکثر اوقات که از کار فارغ میشود وقت خود را به تفکرات و ملاحظات دور و دراز میگذراند . اگر یکی از مهاجران به نزدیکش برود آنچار اترك داده دورتر میرود . و بشدت تمام بگریه آغاز میکند . آیا این حال او را عذاب وجدانی سبب شده است یا چیست ؟ ژه ده ثون گفت :

— بنظر می آید که سبب سخن نگفتن او از آنست که گفتنیهای بسیار عذاب انگیز مدهشی دارد .

— صبر کنیم ، به بینیم . !

یکروزی بود که شخص مجهول در اثنای بیل زدن دفعتهً بیل را از دست گذاشته باز بگریه آغاز نهاد .

سیروس سمیت که از دور بحال او دقت میکرد بسیار متأثر شده به پیشش نزدیکشد ، و بر شانه اش دست گذاشته گفت :

— دوست من !

شخص مجهول بسوی سیروس نخواست که ببیند مهندس دستش را خواست که بگیرد . شخص مجهول بشدت دست خود را بکشید . سیروس سمیت بیکصدای تیز و مؤثری گفت :

— دوست من ! بمن دردت را بیان کن ! چرا اینقدر متأثری بسوی من نظر کن !

شخص مجهول بسوی مهندس بدید اما آنچنان یکدیدن متأثرانه که تصویر آن ممکن نیست . دورویش تبدل حاصل شد ، چشمانش بدرخشید ، وجودش بلرزید ، زیاده صبر نتوانست ، دستهای خود را بر بازوهای خود بهم پیچانیده بیکصدای خفه و سنگینی پرسید که :

— شما کیستید ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 348 of 558

— مانند توقضا زده‌گان ! ببین که ترا درمیان همجنسان ، وهمدردان تو آورده‌ام .

— آیا همجنسان من ؟ .... من همجنس ندارم ! ..

— درمیان دوستان خود هستی ...

— آیادوستان من ؟ بمن دوست ها ! ..

اینرا گفته وسر خود رادرمیان دودست خود گرفته :

— نی ! نی ! ... نیست ! ... نیست ! بگذارید بگذارید ... مرا ترك کنید ! .. لایق نیستم !

بعد ازان دفعتهً دویدن آغاز نهاده بسوی آخر منظرهٔ وسیعه که بجهت دریابود برفت ، ودرانجا یکمدتی متحیر وبحرکت ایستاده ماند . مهندس به پیش رفتا آمده چیزیکه درمیان او وشخص مجهول وقوعیافته بود حکایه کرده با تعروف گفت :

— اینچه عجب آدمی راباخود آوردیم . آدم نی بلکه یك پیپ سربستهٔ اسرار است ! مهندس ما هم به اسرار او حرمت ورعایت میکنیم . اگر بعضی گناها وخطاهائی کرده باشد جزای آنرا نیز بصورت بسیار مدهشی داده پاك شده است . ودرنظر ما حالا او پاك ومعفو دیده میشود .

شخص مجهول بقدر دوساعت درانجا ایستاده بماند . مطلق که درزیر تاثیرات خاطرات ویادداشتهای مدهشهٔ احوالات گذشتهٔ خویش زبون ودلخون مانده است . مهاجران آدم بیچاره راباحال خودش مانده در پیشش نزدیك نشدند ولی اززیر نظرهم دور نگرفتند .

بعداز دوساعت گویا یکقراری باخود داده در پیش سیروس سمیت بیامد . چشمهایش بسبب گریهٔ بسیار سرخ شده بود . اما حالا گریه نمیکرد . در رویش بسیار آثار خجلت وشرمساری مشاهده میشد . چشمهای خود را بر زمین دوخته بسیار ترسان ولرزان ازمهندس پرسیدکه :

— افندی ! شما ورفیقان شما آیا انگلیز میباشید ؟

مهندس گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 349 of 558

— نی ، برادر ! ما امریکائی هستیم .

— خوب !

بازدرمیان لبهای خود باخود سرود .

— این هنوز خوبتر !

مهندس پرسیدکه :

— شما چه هستید ؟

— انکلیز .

گویا گفتن اینکلمه یکعذاب بسیار بزرگی برای او بود که اینرا گفته بازدورشد و برکنار نهرمرسی رفته بازبقدمزدن آغاز نهاد . بعد ازان هاربرکه درانجاها گردش میکرد شخص مجهول به اونزدیکشده پرسیدکه :

— درکدام ماه هستیم ؟

— درماه تشرین ثانی .

— سنه چیست ؟

— ۱۸۶۶

— امان یاربی ! دوازده سال ! سبحان الله ! دوازده سال ! وای‌وای !....

اینرا گفته بازدوری گرفت . هاربر به نزدرفقا آمده ایمحاورهٔ شخص مجهولرا حکایه نموده ده ثون گفت :

— بیچاره آدم ازروزهاوماها بیخبرمانده .

هاربر — بلی،هم ازینسخنش معلوم میشودکه تمام دوازده سالست که دران جزیره میباشد.

سیروس — پس انصاف کنیدکه تنهائی کلی دوازده ساله عقل انسانرا چسان اخلال نکند ؟

بانفروف — من میگویم که این آدم ازاثر قضا درجزیرهٔ تابورنیفتاده است بلکه بجزای جنایتی که کرده دیگران اورا آورده درانجاانداخته اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 350 of 558

مهندس — دوستان من ! درینباب به تدقیقات وتحقیقات اگر نیفتیم بهتراست . من میگویم که این بیچاره آدم هرقدر گناه بزرگی که کرده باشد جزای آنرا بیشتر از گناه خود دیده است . ما اورا بحکایه کردن سرگذشت او مجبور نکنیم البته یك روزی او خودبخود سرگذشت احوال خودرا آمده بما حکایه خواهد کرد .

پانفروف — یك نقطهٔ هست که من آنرا ندانستم !

— چیست ؟

— هرگاه این آدم ازدوازده سال درجزیرهٔ تابور مانده باشد معلوم است که پیش از چهار پنج سال باین حال وحشت گرفتار آمده خواهد بود .

— احتمال قوی همین است که تومیگوئی پانفروف اما مقصدت چیست ؟

— مقصدم اینست که کاغذی که مادر شیشه یافته ایم خیلی نونوشته شده ، وازخود شیشه هم معلوم میشود که نواست وبسیار وقت دردریانمانده است .

سیروس بفکر افتاده گفت :

— حقیقتاً که درینمسئله یك نقطهٔ مبهمی موجود است که هیچ فهمیده نمیشود . هم خط وشیشه نواست وهم طول وعرض جزیره رابچنان خوبی ودرستی نشان داده است که ازدست هرکشتی بان نمی آید . امابرمالازمست که صبرکنیم تارفیق نومابسخن زدن بیاید آنوقت همه احوالها خود بخود هویدامیگردد .

یکچند روز شخص مجهول هیچ سخن نگفت ، وازتپهٔ منظرهٔ وسیعه هیچ جدا نشد . همهٔ اوقات خودرا بباغبانی ودهقانی صرف میکند . هیچ فارغ نمی نشیند ، دایما بیل بدست بکار مشغولست . اماهروقت ازمهاجران دوری واجتناب میورزد . شبها نیز بغرا نیتها وزنمی آید .

دهم ماه تشرین ثانی بود که مهاجران درجزیرهٔ پشتهٔ منظرهٔ وسیعه درزیر چیزی که داشتند نشسته بودند . شخص مجهول درحالتیکه چشمهایش بیکطرز غریبی بدرخشیدن بود ، وازهمه اطوارش شدت وحشت هویدا مینمود درنزد مهاجران بیامد . مهاجران

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 351 of 558

دانستند که بیچاره آدم درزیر تأثیر هیجان واضطراب شدیدی میباشد . دندانهایش برهمدیگر میخورد ، وبدنش میلرزد ، اشکهایش میریزد . رفقا از نحالت او بحیرت افتادند آیا بیچاره را چه حال پیش شد ؟ آیا باز حال وحشتش بر وغلبه نمود ؟ مهاجران باین فکر بودند که آدم وحشی بسخن آغاز نهاده گفت :

— چه حق داشتید که مرا از جزیرهٔ من در نجا آوردید ؟ مرا با شما چه مناسبت است ؟ آیا شما میدانید که من کیستم ، وچه کرده ام ، ودران جزیره چرا ، و بچه جرم ترك شده وتنها مانده ام ؟ آیا شما میدانید که من چه قدر ملعون وکافر نعمت یك بدبختی هستم ؟ بگوئید نی ! چرا مانند من یك نجس ملعون ناپاك را بچه دلیل و چه سبب باین جزیرهٔ پاك خود آورده اید ؟

مهاجران اینسخنان شخص مجهول را بکمال آرامی وسکوت بشنیدند سیروس سبت به شخص مجهول نزدیکشده خواست که باو یکدو کلمهٔ گفته اورا تسکین وتسلی دهد . اما وحشی بشدت وحدت خودرا واپس کشیده گفت :

— نی ! ... نی ! ... یك سخن بگوئید ، آیا من اسیر وبندی شمایم ، یا آنکه آزادم ؟

— نی ، خدانکند که تو بندی باشی آزادی !

— چون چنینست بخدا سپردیم !

اینرا گفته ومانند دیوانگان رو بجنگل بفرار آغاز نمود . اگرچه رفقا در پی او رفتن خواستند ولی مهندس مانع آمده گفت :

— بگذارید ، بحال خودش ترك کنید !

پانفروف — این حریف دیگر هیچ نخواهد آمد !

مهندس — نی پانفروف . می آید .

ازینواقعه بسیار روزها گذشت ، از وحشی مذکور هیچ اثری معلوم نشد . اما مهندس میگفت این عصیان آخری طبیعت شدید اوست .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 353 of 558

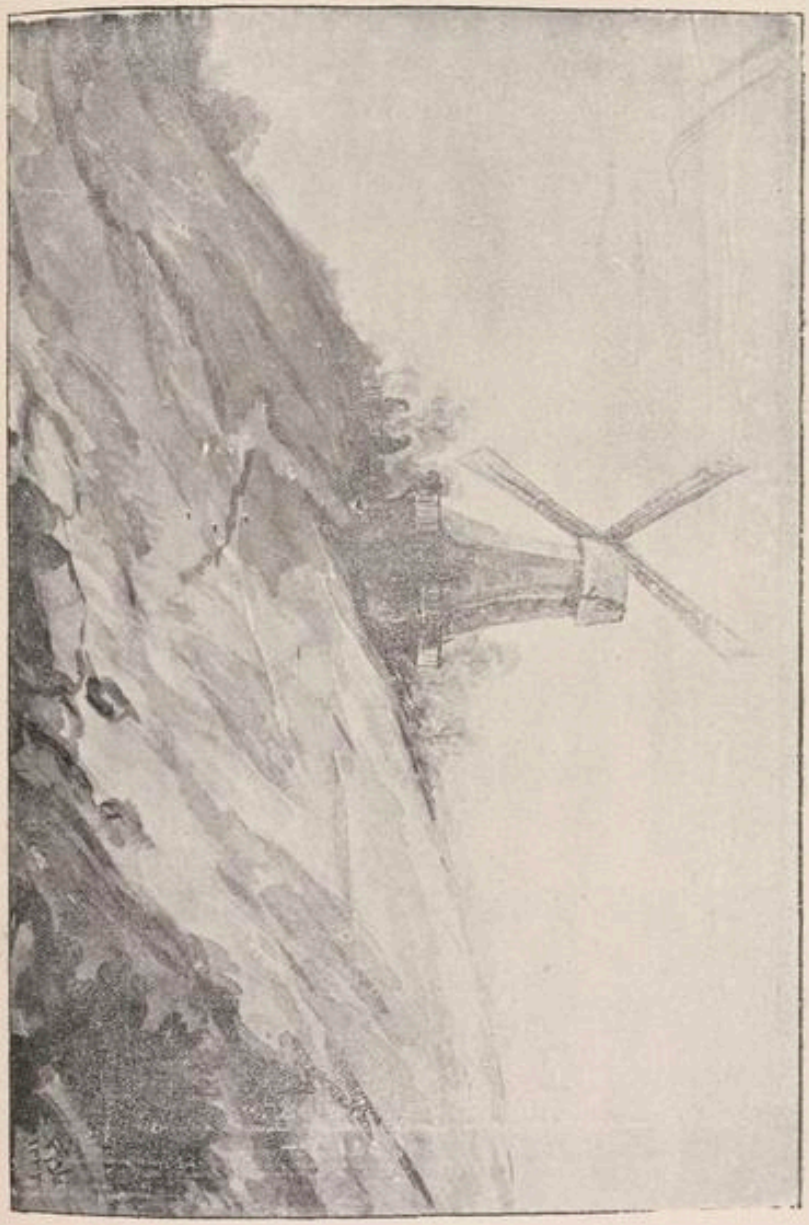

اسیای بادی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 354 of 558

— حکماً می آید. عذاب وجدانی اورا در زیر حکم آورده است. بعد ازین از تنهائی دوچار خوف وهراس میشود، وبحالت قدیم خود طاقت نمیآرد.

درین مدت هرنوع بناها وکارها خواه در منظرهٔ تپهٔ وسیعه وخواه در آغل بکمال گرمی دوام نموده. تخمها و نهالیهای نباتات که هار برا ز جزیرهٔ تابور آورده بودبه بسیار دقت و اعتنا کاشته شد. کشتزار گندم نیز خوشه بسته باد نسیمی در هر وزیدن اورا بموج میآورد. روی منظرهٔ تپهٔ وسیعه تماماً یکحالت مزرعهٔ بزرگ بسیار سبز وخرم وسیعی را کسب نمود، چار طرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه با آب محاطست، اوناغها بکمال آزادی وبیغمی درمیان چمنزار های تپهٔ منظرهٔ وسیعه چرا وگردش میکنند و در وقت لزوم بدون سرکشی در زیر کار وبار می آیند.

در پانزدهم ماه تشرین ثانی مزرعهٔ گندم را دفعهٔ سوم درو کردند. اینست که درظرف هجده ماه از یکدانه گندم بقدر یك جریب گندم حاصل برداشتند. در پنجاه چهار هزار پیمانه گندم بعمل آمد. از گندم حالا توانگری کلی پیدا کردند. از چهار هزار پیمانه که پانزده پیمانه را بکارند بقدر پنج جریب زمین را کفایت میکند که حاصل آن بسیار سالهای مهاجران را کفاف مینماید. ازین حاصل امساله نیز آنقدر گندم حاصل برداشته اند که بقدر دو سال شانرا به بسیار خوبی کفایت مینماید.

تا به آخر ماه تشرین ثانی بدرو کردن، وخرمن ساختن، و باد کردن مشغول شدند. حالا کار دیگری نماند مگر اینکه آسیائی بعمل آرند تا گندم را آرد بسازند. مهندس در اول امر خواست که بر نهر غلیسرین آسیا را بسازد. چراکه بر آبشار تالاب خرانت کارگاه قماش سازی بنایافته امابعد از مذاکره ومشاوره چنان قرار دادند که یك آسیای بادی بر تپهٔ منظرهٔ وسیعه بسازند. چراکه ساختن آسیای بادی هم آسان وهم چابك بوجود میآید، وغیر ازینها منظرهٔ شکل وهیئت آسیای بادی نیز خیلی خوش و نظر ربا می افتد.

همهٔ مهاجران دست یك کرده بکار آغاز کردند. چوبهای لازمی آنرا انتخاب کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 355 of 558

ازجنگل بریدند وبرعرابه هابار کرده آوردند . درپیش کبوترخانه هایك جای بلندی راکه همیشه بادبران میوزید انتخاب کردند . سنگهای بزرگی که دراطراف تالاب غرانت موجود بود برای سنگ آسیا انتخاب گردید . چرخ بزرگ پروانهٔ آسیارا از قماش بالون که هیچ تمامی ندارد ساخته شد . پانقروف ، وناب درفن نجاری بسیار مهارت پیدا کرده اند ازاز ودرظرف چند روز بنابر نقشهٔ مهندس یك آسیای بادی چوبی به بسیار آسانی وساده گی بوجود آوردند .

بسعی وکوشش همهٔ مهاجران درپنجم ماه کانون اول کار آسیا اتمام پذیر شد . پانقروف ازین اثر مهارت خویش نیز خیلی ممنون شده گفت :

— حالا کار ماند بروزیدن یك بادخوبی که گندم مارا آرد کند .

هاربر — برای آرد کردن گندم بادبسیار تند برای آسیای ما بکار نیست . بادشمال شرقی بخوب صورت دروزیدنست . بمطلوب ما کافیست .

درخصوص آرد کردن گندم تاخیر کردن ومعطلی روا داشتن جایز نیست زیرا مهاجران برای خوردن نان گندمی خیلی خواهشگر هستند همان روز یك چند پیمانه گندم را آرد کردند . درروز دوم برروی سفرهٔ طعام نان گندمی خمیری بسیار اعلا اثبات وجود نمود .

اینهم حرف زائدیست که بگوئیم مهاجران بچه مسرت فوق العاده نان را خوردند چرا آنجا که عیانست چه حاجت به بیانست !

شخص مجهول هنوز معلوم نشد که کجاست وچه میکند ؟ یکچندبار هاربر وزهده نون درجنگل گردش کردند ولی با او برنخوردند . مهاجران برای آدم بیچاره پریشان واندیشناك گردیدند . امامهندس هنوز به امید برگشتن اوهست و میگوید که :

— حکماً می آید درنجا میداند که مانند جزیرهٔ تابور تنها وبی همجنس نیست لهذا حل وحشتش به این امید برو بر نمیگردد ، وچون یکقدری جرم خودرا بما اعتراف کرد باز آمده تمام حکایت خودرا خواهد گفت .

درهشتم ماه کانون اول هاربر از غرانیتها وزدامهای ماهی را برداشته درکنار تالاب

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 356 of 558

غرانت برای صید ماهی رفته بود . و بسببیکه در بنطرفهای جزیره تابه ایندم حیوانات وحشیهٔ درنده دیده نشده است هاربر بی سلاح رفته بود .

ناب ویانقروف در مرغانچه ها برای جمع کردن تخمها . و آب ودانه دادن جوجه مرغها بکار مشغول بودند مهندس وژه ده ئون نیز در شمینه ها بصابون سازی مشغول بودند چرا که صابون تمام شده بود .

درین اثنا یك فغان وواویلایی از طرف کنار تالاب بگوش ناب ویانقروف رسید . مگر این فغان وفریاد هاربر بود که (مدد ! مدد !) گفته نعره میزد ناب ویانقروف بتاخت شدند .

هاربر در پیش روی ژاغار نام حیوان درنده که یکی از انها در شبه جزیره مارپاتیر تفنگ ژه ده ئون کشته شده بود بی سلاح و بیمدد کار افتاده بود . جانور مذکور همان خود را جمع کرده برای حمله کردن و پاره پاره کردن هاربر حاضر شده بود که به ناگهان شخص مجهول جزیرهٔ تابور که هیچ امید نبود که او در انجا باشد از نهر قریقروز برجهیده مانند برق خود را به امداد هاربر رسانید . جانور مذکور چون شخص مجهول را نزدیکتر از هاربر در پیش روی خود بدید همان حملهٔ که برای هاربر حاضر کرده بود بر او اجرا نمود . جانور درنده بیك غرش بسیار مدهشی بچالاکی برجهیده وهر دو پنجه های مدهش سر تیز خود را بر هر دو شانهٔ شخص مجهول بکمال شدت وقهر فرو آورد . شخص مجهول قوت و مهارت فوق العادهٔ را مالك میباشد . لهذا بغم فرو رفتن چنکالهای ژاغار در گوشت خود نیفتاده بیکدست بر قوت خویش از گلوی ژاغار گرفته وبدست دیگر باکاردیکه مهاجران به او داده بودند بر جگرگاه جانور درنده چنان بشدت بزد که ژاغار همانندم بر زمین افتاد . شخص مجهول چنکالهای درنده را بقوت از گوشتهای شانهٔ خود بیرون کشیده واز خود او را بدور انداخته باز بفرار کردن آغاز نهاده بود که مهاجران رسیدند . هاربر دامن شخص مجهول را محکم گرفته گفت :

— بعد ازین محالست که بروی ! نی ، نی ! ایستاده باش .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 357 of 558

سیروس بسوی شخص مجهول روانه شد. خون مانند جوی از شانه هایش روان بود ولی او هیچ به آن پروا نمیکرد. سیروس گفت:

- دوست من! حالا باشما یکعهد شکران و منتداری عقد کردیم. چرا که اولاد مارا از مرگ رهانیدی، و حیات خودرا برای او به تهلکه انداختی!

- حیات من! آیا حیات من چه قیمت دارد؟ مرگ هزار بار اشرفتر است از نحیات!

- زخمی شده اید. هیچ نباشد بگذارید که زخم تانرا مداوات کنیم.

- چه پروادارم! من به این زخم مستحقم!

- آیا دست تانرا هم نمیدهید که مصافحه کنم، و بمحبت بفشارم؟

اینرا گفته پیش شد که دست شخص مجهولرا بگیرد اما آدم مجهول دستهای خود را بر سینهٔ خود چپراس کرده گفت:

- شمایان کیستید؟ برای من چه تصور دارید که چه کنید؟

معلوم شد که آدم وحشی میخواهد که اول سرگذشت مهاجران را بخود معلوم کند. آیا بعد از آنکه سرگذشت ایشانرا بشنود سرگذشت خودرا نیز خواهد گفت یا نی؟

سیروس سمیت احوال خودشانرا از هنگامیکه از ریشموند برامده اند تا بوقت حاضر مختصراً بیان کرد. حتی از ترجمهٔ احوال خود و رفقای خود نیز بیان کرد که کجائی و چه صنعت دارند وحشی بکمال دقت میشنید. مهندس گفت:

- در جزیره از وقتیکه آمده ایم بهترین و مسرت آورترین روزهای خودمان روز دانیشماریم که از جزیرهٔ تابور برگشته و مانند شما یك رفیق دیگری را بدست آوردیم.

از این سخن رخسار وحشی سرخ گردید، چشمانش باز گریه آلود شده سر خودرا بزیر افگند و در حالش آثار حسرت و تأثر پدیدار گردید. سیروس سمیت گفت:

- حالا مارا شناختید. بدهید دست خودرا که بفشاریم.

- نی! نی! ... شمایان آدمان اشراف و با ناموس هستید. اما من! ... نی! نی! این دست لایق آن دستها نیست! ...

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 358 of 558

باب هفدهم

فهرست

همیشه جدائی طلبی — طلب شخص مجهول — دوازده سال پیش ازین —
سرعملهٔ کشتی برینا نیا — متروك ماندن در جزیرهٔ تابور — دست
سیروس سمیت — کاغذ اسرار انگیز شیشه .

این سخن آخری شخص مجهول ظاهر گردانید که در ماسبق احوال این آدم مطلق یك جرم شدیدی موجود است که بعد از سنهمه مجازات مدهشی که دیده، واز طرف این همجنسان خویش نیز عفو شده باز هم وجدانش اورا عفو نمیکند اما آثار پشیمانی وندامت وتوبه کاری از هر وضع وحرکتش ظاهر ونمایان است . ازینسبب است که هرگاه دست خود را دراز کند مهاجران بیمحابا بکمال محبت میفشارند ولی از بسکه وجدان اورا در اشکنجه وعذاب دارد آن دست را بدست نامو سکاران نمیتواند که دراز کند .

شخص مجهول بعد از مسئلهٔ ژاغار بجنگل برنگشت . زخمهای خود را خود به تر بندی وگذاشتن بعضی نباتات تداوی کرده دست مهاجران را نگذاشت که بجانش بخورد اکثر اوقات خود را بر پشتهٔ منظرهٔ وسیعه در زیر چیری میگذراند . آیا این آدم چه اسرار دارد ؟

یکچند روز بدینمنوال گذشت . مهندس وژه ده ثون باهمدیگر یکجا کوشش وکار میکنند . گاه بکارهای کیمیا گری وگاه بکارهای حکمتی مشغول میشوند اجزاهای بسیار مفید ومساله های خیلی نافع برای بسیار کارها ساختند . ناب وپانقروف گاه در آغل وگاه در مرغانچه وگاه باهار بر بشکار سرگرم کار میباشند . شخص مجهول نیز وظیفهٔ باغبانی وبرزگری را بکمال سعی وکوشش اجرا میکند . زمینهای بسیار را بایل شد یار کرده برای زراعت گندم حاضر ساخته است .

در پانزده هم ماه کانون اول شخص مجهول در نزد موسیو سمیت آمده بیکطور

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 359 of 558

خجالت وشرمسازی گفت :

— افندی من ! ازشما یکچیزی آرزو طلبدارم .

مهندس — بگوئید ، ولی دراول امر رخصت بدهید که من یکچیزی بشما بگویم .

ازینسخن شخص مجهول رنگش پرید ، بدنش لرزید چرا که بگمانش آمد که از احوال ماسبق اوخواهد پرسید . خواست که ازپیش مهندس دورشود اما مهندس مانع آمده گفت :

— اینرا بخوبی بدانید که ما بشما دوست ومهربانیم . اینست که گفتنی من بشما همین بود که گفتم حالا بفرمائید هر چه که میخواهید بگوئید .

شخص مجهول چشمان خودرا از اشك پاك کرده گفت :

— افندی من ! ازشما یك لطفی استرحام دارم .

— بگوئید چیست ؟

— دردامنهٔ کوه برای حیوانات وموا شئی خود یك آغلی دارید ، برای خدمت وسرپرستی حیوانات مذکوره یك آدمی بکار است پس اگر لطف بفرمائید که مرا اذن بدهید که درانجا باشم هم خدمت حیوانات شمارا میکنم وهم درانجا میخوابم .

مهندس — دوست من! در آغل یك جای مناسبی نیست که شمادرانجا بخوابید !

— برای من کافیست .

— دوست من ! ماشمارا نمیخواهیم که بی راحت باشید . چون خودشمابدور بودن ازما ، ودر آغل بودن خود راضی هستید بسیار خوب ! ولی صبر کنید که برای شما یك اوتاق درانجا بسازیم .

— تشکر میکنم افندی من .

مهندس اینمکالمه را برفقای خود بیان کرد . رفقا نیز ساختن یك کوتهٔ چوبی را درآغل برای او قرار دادند .

همانروز رفقا آلات وادوات لازمه را برداشته به آغل رفتند . بعد از یکهفته یك

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 360 of 558

خانه کك تخته‌ئی کوچك خوشنمائی بوجود آمد . درخانهٔ مذکور یك میز وچوکی و یك دولاب ویك تفنك ومقدار کافی گله وباروت . وخوابکاه وکاسه وکوزهٔ لازمی ومأکولات ومشروبات را نیز برده گذاشتند . شخص مجهول تا بوقتیکه رفقا در آغل کوشش میورزیدند اصلا به آنها نزدیك نشده در تپهٔ منظرهٔ وسیعه بکار زراعت وکشت کاری مشغول گردید . با نفروف میگفت :

— چون اینقدر از آدم کریزان بود چرا مدد کاری میخواست ، کاغذ را چرا در شیشه گذاشته برای طلب معاونت بدریا انداخته است ؟

سیروس — اینرا نیز خواهد گفت .

در بیست و دوم کانون اول مهندس حاضر بودن اقامتکاه اورا بشخص مجهول خبر داد . وبرای ناراحت نشدن او اورا آزاد گذاشته بغرانیتهاوز برامدند . دردالان بزرك گرد آمده نشستند . از شب دوساعت گذشته بود که دروازهٔ صالونرا یکی آهسته دق الباب نمود بعد از اذن گرفتن شخص مجهول داخل دالان گردیده گفت :

— افندیان ! از شما جدا میشوم ، لهذا میخواهم که سرگذشت خود را حکایه کنم تا بدانید که من لایق صحبت ومعاشرت شما ندارم . اینست که اسرار خود را میگویم .

اینسخن مهاجران را بسیار متأثر نمود . مهندس بریا خواسته گفت :

— دوست من ! ما از شما چیزی نمیپرسیم . بر اسرار شما آگاه شدن نمیخواهیم . سکوت کردن داخل حق خود شماست .

— گفتن وظیفهٔ منست .

— بنشینید . بگوئید .

— نی بپا ایستاده میگویم .

شخص مجهول در کنار دالان بپا ایستاده ، وسر خود را برهنه کرده ، ودست های خود را بر سینهٔ خود چپراس کرده ، وبر نفس خود اجبار کرده ، وچشمهای خودرا از اشك پاك نموده بحکایت سرگذشت خود آغاز نهاد رفقا نیز بی آنکه چیزی بگویند ساکتانه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 361 of 558

به شنیدن گوش نهادند . شخص مجهول باینصورت بسخن دهن کشاد .

— «درسنهٔ ۱۸۵٤ در ۲۰ ماه کانون اول »

«دونقان » نام وابور تنزه « لارد گلناروان » در « بندر » « برنویشی » که در ۳۷ درجهٔ عرض بساحل غربی جزیرهٔ بزرگ « اوستر الیا » واقعست لنگر انداز اقامت گردیده بود درین وابور خود لارد گولناروان ، وزوجهٔ او ویك کرنیل انکلیزی ، ویك عالم جغرافیه شناس فرانسوی ، ویکدختر ویك پسر نوجوان ، و کپتان اول ، و کپتان دوم ، وپانزده نفر عمله موجود بود . ایندختر وپسر نوجوان اولادهای « غران » نام شخصیست که کپتان کشتئی « بریتانیا » بود که یکسال پیش ازان تاریخ با عمله واشیای خود غرق گردیده بود .

سبب لنگر انداختن وابور تنزه دونقان درلنگرگاه بور « توئیپی » اینستکه پیش از شش ماه ازان تاریخ یك کاغذی درمیان یك شیشه در دریای ایرلانده بدست لارد گولناروان که درکشتی دونقان سیروتنزه مینمود افتاده بود . این کاغذ ازطرف کپتان کشتی بریتانیا کپتان غران نوشته شده ، ودرمیان شیشه هابدریا انداخته شده است که درین کاغذ کپتان غران کیفیت رهایی یافتن خود را بادو نفر عملهٔ خود بعداز غرق شدن کشتی خویش نوشته بود ، وطول وعرض موقعی را که درانجا افتاده اند نشانداده بود . اگرچه طول وعرض جای بودن خود را کپتان غران خوب نشانداده ولی درجهٔ عرض موجود ، ودرجهٔ طول را آب دریا گل کرده بود .

درجهٔ عرض که نشانداده بود ۳۷ درجه و ۱۱ دقیقه عرض جنوبی بود . درجهٔ طول مجهول بود لهذا هرگاه همین درجهٔ عرض را پیروی کرده برکرهٔ ارض دور شود البته بجائیکه کپتان غران موجود است رسیده خواهد شد .

وزارت بحریهٔ دولت انکلیز ازینگونه پالیدن وجستجو کردن مجهولانه ابا ورزید . لهذا لارد گولناروان بادونقان نام وابور تنزه خصوصی خویش به پالیدن وجستجو کردن کپتان غران اقدام نمود . « ماری » نام دختر کپتان غران را با « روبر » نام پسرك

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 362 of 558

اوباخود برداشت. دو نقان برای سیاحت بسیار دور و درازی حاضر گردید. از بندر «غلا سقو» که در «ایرلند» است حرکت کرده از گلوگاه «ما جلان» که در آخر امریکای جنوبیست گذر نمود. از انجا یکسر به اراضئی «پاتاغونیا» که در امریکای جنوبیست را مده خط ۳۷ درجهٔ عرض جنوبی را گرفته تمام قطعهٔ امریکای جنوبیرا از غرب بشرق برهمان خط عرض از خشکه قطع نمود. از ینسفر فکر لارد این بود که مبادا کپتان غران در ینسرزمینها بدست وحشیان افتاده باشد. ولی هیچ اثری در ینسرزمین از کپتان نیافت باز از ساحل شرقی زمین مذکور در دو نقان سوار شده پالیدن خود را در بحر محیط آغاز نهاد. بعد از انکه جزیره های «تریستان واکونهاد» و «آمستروام» که برهمین خط عرض واقعست گردش و پالش نمود از کپتان اثری نیافته برابر بسوی «اوسترالیا» حرکت ورزید تا در قطعهٔ مذکور امر پالیدن را بر خط عرض مذکور اجرا نماید. لهذا چنان چه گفتم در ۲۰ کانون اول سنهٔ ۱۸۵٤ در لنگرگاه بورنوئیپی لنگر انداز اقامت گردیده بود. فکر لارد این بود که اوسترالیارا نیز مانند پاتاغونیا بر خط دایرهٔ عرض ۳۷ گردش نماید. سیاحها از ساحل روانه شده بخانهٔ یك زمینداری که از مردم ایرلانده میباشد فرو آمدند. لارد بزبان ایرلاندی بصاحب زمین سبب آمدن خود را به اوسترالیا و گردیدن و پالیدن خود را بیان کرد و پرسید که آیا از کشتی بریتانیا اورا خبری هست یانی. زمین دار مذکور از بیخبر بودن خود بیان کرده ولیکن از خدمتکاران زمینداران یکی برپا خواسته گفت:

— لارد صاحب! بجناب باریتعالی شکر بکنید اگر کپتان غران زنده باشند مطلق در اوسترالیا خواهد بود.

— شما کیستید؟

— من هم از مملکت شما یعنی از اسقوچیا میباشم. در سفینهٔ بریتانیا در زیر امر کپتان غران سرعمله بودم. از رفقای کپتان غران میباشم.

نام این آدمیکه به لارد گولنار وان خود را از رفقای کپتان غران و عمله باشی کشتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 363 of 558

بریتانیا شناسانید (آیرتون) میباشد. این مدعای خود را با کاغذ های رسمی که با خود داشت اثبات نمود. لارد گفت:

- در وقتیکه کشتی بریتانیا غرق میشد آیا شما در کشتی بودید؟

- بلی لارد من! کشتی در ساحل شرقی اوسترالیا غرق گردید. من بشناوری در یک گوشهٔ برامدم و تا بحال خبر نداشتم که کپتان غران زنده رهایی یافته باشد اما حالا که شما از زنده گی او خبر دادید گمان قوی دارم که در ساحل شرقی اوسترالیا برامده بدست بومیان وحشی آنسرزمین اسیر افتاده باشد، پس میباید که در انطرف رفته پالیده شود. این آدم چنین گفته طور صداقت و ناموسکاری به لارد گولناروان نشان داده بود. لارد و همراهان او از سخن او براستی و صداقت او هیچ شبهه نکردند زمیندار ایرلندی نیز بر خوبی و درستی این آدم که آیرتون نام دارد و از مدت یکسال بخدمت او نوکر میباشد شهادت و ضامنی نمود. لارد گولناروان نصیحت و رهبری آیرتون را قبول کرده قرارداد که اوسترالیا را از غرب بشرق گذار نماید. لهذا لارد، و زوجهٔ او، و عالم فرانسوی، و گرنیل، و اولاد های کپتان غران، و کپتان اول و اپوردونقان و یکچند عمله در زیر ادا ره، و رهبری آیرتون براه افتادند. دونقان نیز بزیر افسری کپتان دوم و اپور به بندر که [مالبورن] رفته منتظر امر لارد ایستاده میماند.

در ۲۳ ماه کانون اول سنهٔ ۱۸۵٤ قافله در زیر نظارت و دیده بانی آیرتون براه افتاد.

در نجا اینرا نیز بگویم که آیرتون از جانی های بسیار بزرگ و شقاوت پیشه کان خیلی بنیست. اگرچه در کشتی بریتانیا عمله باشی بودنش صحیحست ولی بسبب عصیان دادن و بلوا کردن عملهٔ کشتی را بر کپتان در ۸ ماه نیسان سنه ۱۸۵۲ از طرف کپتان غران به ساحل اوسترالیا برا ورده ترک شده است. از وقتیکه به اوسترالیا برامده نام آیرتون را گذاشته (بجوئیس) بر خود نام نهاده است، و سرکرده گی مجرمهای شقاوت پیشهٔ قزاق را گرفته بسی شقاوتها، و جنایتها بعمل آورده است. و حالا در خدمت ایرلندی نیز برای اجرای بعضی خیانت و شقاوت درامده، و منتظر فرصت نشسته است تا آنکه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 364 of 558

لارد گولناروان بچنگش درافتاد ، آیرتون بنام دیگر بنجو یس از غرقشدن سفینهٔ بریتانیا هیچ خبر و آگاهی نداد . این خبررا از حکایت لارد آموخته است . مقصدش درینوقت این است که لارد را بساحل شرقی اوسترالیا براند ، واز کشتیش دوراندازد ، ودونقانرا بهرحیلهٔ که باشد ضبط وتصرف کرده بواسطهٔ آن رهزنی وقطاع الطریقی دریائی را پیشه گیرد .

درینجا شخص مجهول یکقدری توقف نمود . صدایش بلرزه افتاد . باز بحکایه آغاز نموده گفت :

— هیئت قافله حرکت کرد . درراه ساحل شرقی اوسترالیا برهسپاری دوام ورزیده شد راه بالطبع خراب بود چرا که آیرتون بعونه وتابعان خود خبر داده آنها هم گاهی ازپیش وگاهی ازپس قافله را پیروی میکردند ، وهزار گونه مشکلات در راه می انگیختند .

دونقان حاضر شده بلنگرگاه مالبورن رفته بود . حالا کارموقوفست بر ینکه دونقان را بساحل شرقی اوسترالیا بکشند چرا که درانجا بدست آوردن آن آسان مینماید . آیرتون قافلهٔ لاردرا ازبیراهه های مهلکی بکشیدن آغاز نهاد . بعد ازان در خصوص آوردن دونقانرا ازلنگرگاه مالبورن به ساحل شرقی یك کاغذی ازلارد بنام کپتان دوم دونقان که « توم اوستن » نام دارد بدست آوردن لازم شد . اینمسئله نیز چون طبیعی و ضروری دیده میشد لهذا لارد قرارداد که مکتوبی برای کپتان دونقان نوشته بدست آیرتون بدهد که او بمالبورن رفته دونقانرا بساحل شرقی بیارد تا آنکه بمجرد رسیدن قافلهٔ لارد بساحل شرقی کشتی خودرا حاضریافته سوار شود .

اگرچه دروقتیکه مکتوبرا میخواستند به آیرتون تسلیم بکنند خیانت وشقاوت آیرتون از بسیاردلایل وبراهین برلارد وهمراهان او ثابت وواضح گردید اما آیرتون هزارگونه حیله ودسیسه بعمل آورده مکتوب مذکوررا بدست آورده بعدازدو روز خودرا بمالبورن رسانید ، و مکتوبرا به کپتان تسلیم نمود کپتان واپور دونقان بمجردیکه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 365 of 558

مکنوبرا بخواند لنگر برداشته روانه گردید .

آرتون بدل بسیار خوشنود بود ، وکامیابی خودرا تصور نی بلکه محقق میدانست چراکه میدانست که بمجرد رسیدن بساحل شرقی همهٔ عونهٔ او حاضرو آماده برای ضبط کردن دونقان خواهند بود . امادوروز بعد دیدکه دونقان بطرف ساحل شرقی اوستزلیا بلکه بطرف ساحل شرقی (زه لاند جدید) میرود . ازین حرکت وابور آرتون بحیرت افتاده با کپتان وابور مخالفت ومجادلت آغاز نهاد کپتان همان مکتوب لارد راکه خود آرتون آورده بود نشان داد که دران مکتوب راستی همچنین نوشته شده بود که وابور باید بساحل شرقی زه لاند جدید برود . مگرعالم فرانسوی دروقتیکه مکتوبرا مینوشت بنابر طبیعت متفکرانه که داشته فکرش به این مشغول بود که کپتان غران درزه لاند جدید خواهد بود . لهذابجای اینکه ساحل شرقی اوسترالیا بنویسد ساحل شرقی زه لاند جدید نوشته .

ازین خطای سراسر صواب کاتب نقشهٔ افکار ملعنت آثار آرتون سراسر برهم خورده خواست که عصیان نماید کپتان وابوراورا بندی نمود . دونقان بساحل شرقی زه لاند جدید آمده لنگر انداخت ، ومنتظرورود لاردیا خبرلارد بماند . وابور نشینان ازلاردوهمراهان اوهیچ آگاهی ندارند .

ودونقان تابسوم ماه مارت درساحل زه لاند ایستاده ماند . آرتون درانروز ازجنگ بندی بود صداهای توپ راشنید . این توپ ازوابوردونقان انداخته میشد . بعدازکی لاردوهمراهان اوبه وابور آمدند . مگرلاردکولنارو ان بعدازانکه کاغذرا برای کپتان فرستاد ، وشقاوت ، وخیانت آرتون به ایشان معلوم شد محقق دانست که دونقدرا آرتون وعونهٔ اوضبط کردند . لهذابعد ازبسیارزحمت وفلاکت وتهلکهٔ خود نیزبساحل شرقی اوسترالیا رسانیدند . درانجا چون ازدونقان اثرنیافتند زیاده تر بشبهه افتادند .

باوجود اینهم بازازفکربالیدن کپتان غران فارغ نشد . ازانجانیزبیک کشتی بادی

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 367 of 558

قیافت (آیرتون) دراوستراليا بهمرکابی ورهنمایی لارد [گولنارواں]

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 368 of 558

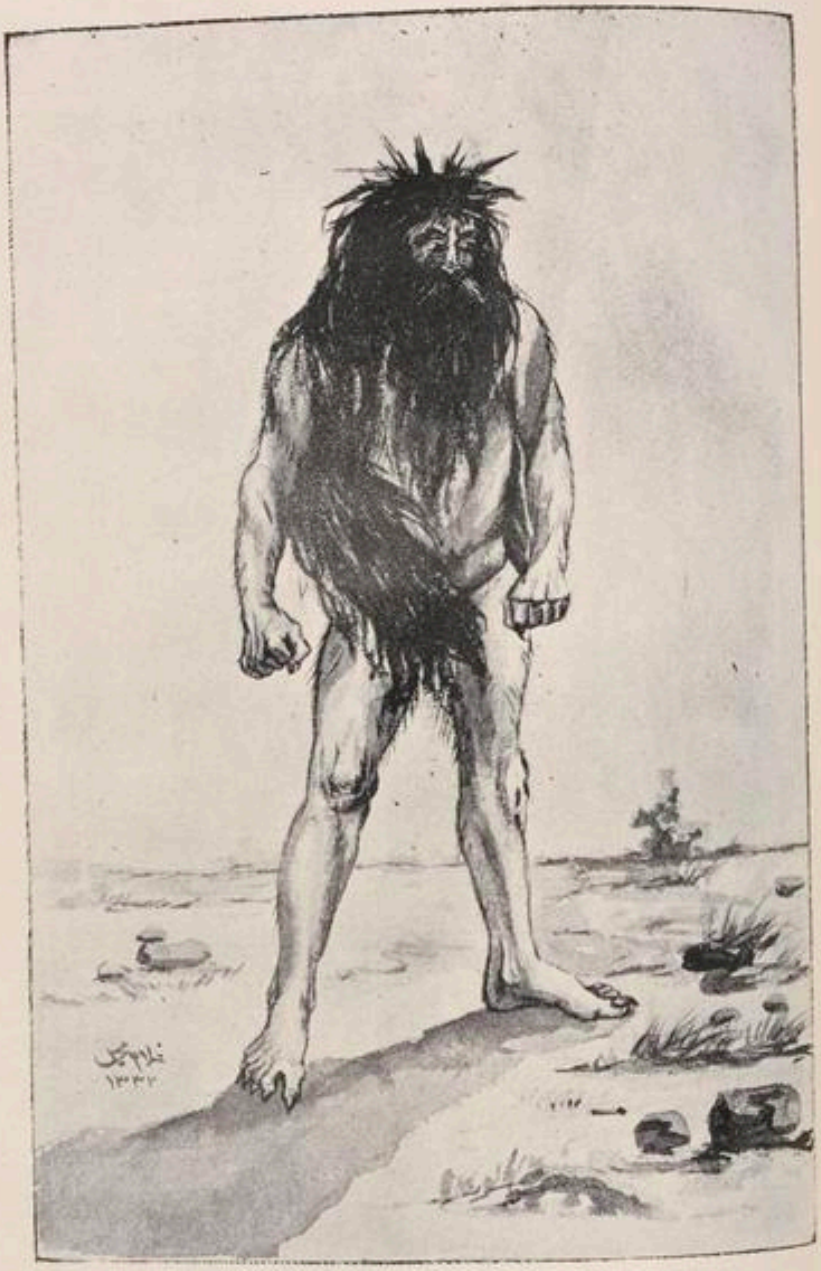

قیافت « آپرتون » در جزیرهٔ « تابو » بعد از کسب نمودن حال وحشیگری

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 370 of 558

کراهی سوار شده برای پالیدن کپتان غران بساحل غربی زه‌لاند جدید برامدند . قطعهٔ زه لاند جدید را نیز بر دایره درجهٔ ۳۷ عرض از غرب بشرق قطع نمودند . از کپتان غران باز هیچ اثری نیافتند . چون بساحل شرقی رسیدند از طرف بومیان وحشی آنجا نزدیك بود که اسیر شوند ولی از آثار عنایت ربانی بود که بقوت توپهای دونقان رهائی یافته به واپور رسیدند .

وقتیکه لارد به واپور بیامد آیرتون را بحضور خود طلب نمود و در خصوص کپتان غران از و معلومات بخواست . آیرتون هانقدر که خبر داشت براستی بگفت لارد از خیانتی که به کپتان غران و خود لارد کرده بود آیرتون را بجزای متروك کردن از دنیا ، و تجرید نمودن از عالم انسانیت محکوم نمود . لارد بر خط عرض مذکور باز رهسپار گردید . تا آنکه بجزیرهٔ تابور که برهمان دایرهٔ عرض واقع بود برسید . لارد آیرتون را درهمین جزیره به پاداش کارهایش میخواست که برساند . واپور را در پیش اینجزیره لنگر کرده آیرتون را کشید که در انجا متروك گرداند . از حسن اتفاق کپتان غران و رفقایش نیز در اینجزیره بودند .

لارد کپتان غران و رفقای او را در واپور برداشته آیرتون را در انجزیره ترك کرد .

افندیان من ! آدم متروك در جزیرهٔ تابور در اقامتگاهی که کپتان غران برای خود ساخته بود اقامت نمود . روز بروز دوچار ندامت شده میرفت ، تنهائی و وحدت هر لحظه او را بر قبایح اعمالش مطلع میگردانید ، ذات اقدس خلاق کائنات در هر طپش دلش او را از بدیهای کردارش باخبر میگردانید . او نیز توبه و ندامت میکرد . و باخود میگفت :

— آیرتون ! تو میباید که سعی کنی که خود را لایق جمعیت بشریه بسازی تا اگر یکوقتی بیایند و ترا ببرند کسب لیاقت دیدن انسانهارا کرده باشی والحاصل بیچاره آدم متروك بسیار عذابها کشید ، در بسیار کارها کوششها ورزید ، شبهای بسیاری را تا بصبح بدعا گذرانید . گریه ها کرد عباد تها نمود . ولی باز هم نظرش همیشه بسوی افق دریا معطوف بود که کی یك بادبان کشتی از افق معلوم گردد تا او را از ینحال عذاب و فلاکت وارهاند امان

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 371 of 558

بلی! وحدت وتنهائی برای دوچار شده کان عذاب وجدانی چقدر مدهش است!

البته جناب حق میخواست که اورا زیاده تر جزا بدهد که رفته رفته از حال انسانیت کنده بوحشیتش گرفتار نموده تاسه چهار سال احوال خود را خبر دارد وبعد از ان از هیچ حالات خویش خبر نیست.

افندیان من! گمان میبرم که دیگر حاجت به این نباشد که بگویم آرتون ویا نجوئیس که بود! سیروس سمیت، ودیگر رفقای اودر آخر حکایه بیاخواستند، همهٔ شان از شنیدن این حکایه بسیار متأثر شده بودند. در پیشگاه نظرشان یك لوحهٔ فلاکت وسفالت بسیار حزن آوری تجسم کرده بود. مهندس گفت:

— آرتون! شما بحقیقت که یك شقی بسیار بزرگ بوده اید اما جناب حق مجازات شما را کافی دیده فلاکت شمارا نهایت بخشید که شمارا در میان ما انداخت آرتون شما را خدا عفو فرموده است. حالا باز از شما میپرسم: آیا میخواهید که رفیق ودوست ما بشوید؟

آرتون پس خزیده روی خود را بدستهای خود پنهان گردانید. مهندس گفت که:

— اینست که دست محبت خود را بسوی شما دراز میکنم.

آرتون دویده هردو دست مهندس را گرفته ببوسید وسیلابهٔ سرشك خود را بران دستها باریدن گرفت. مهندس پرسید که:

— آیا ما یکجا بودن را هنوز آرزو نخواهید کرد؟

آرتون گفت — موسیو سیروس! یکچند روز دیگر هنوز مرا در آغل بگذارید.

— بسیار خوب، باشید!

آرتون وداع کرده میخواست که برود، مهندس گفت:

— آرتون از شما یکچیزی سوال میکنم.

— بفرمائید، افندی من! بپرسید!

— اینرا میپرسم که شما چون اینقدر تنهائی وگوشه گیری را آرزو داشتید پس چرا کاغذ رانوشته در شیشه انداختید، وامداد طلب کردید؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 372 of 558

— من هرگز نه کاغذی نوشته ام ، ونه در شیشهٔ انداخته ام !

اینرا گفته وسلام داده از دروازه برامد .

— باب هجدهم —

فهرست

مکالمه — سیروس وزه ده ثون — تلگراف — الفبا — موسم
خوب — معموری لینقولن — فوتوگراف — برف — دوسال .

هاربرتانه دروازه . از پس آیرتون آمده آیرتون چون بلماشین نزول وصعود فرو آمد هاربرو اپس آمده گفت :

— رفت .

سیروس — بازمی آید !

پانقروف — من به این حیران ماندم که شیشه رابدریاکه انداخته ؟ آیرتون میگوید که من نینداخته ام چون اونینداخته باشد پس که انداخته خواهد بود ؟

ناب — مطلق که خود اوانداخته امابیچاره فراموش کرده است ! چراکه بیچاره بحال وحشت بوده است .

پانقروف — ازوقتیکه اورابجزیره ترك کرده اند تابقدر چهار پنجسال کسب وحشت نکرده است پس هرگاه دروقت انسانیت خودکاغذ را نوشته باشد اولاامکان ندارد که فراموش کند چراکه همه حالات پیش ازوحشتش رامکمل میداند وگیرم که فراموش کرده باشد دراحال میباید که اینکاغذ رایش ازهفت هشت سال نوشته ودرشیشه کرده بدریاانداخته باشد که هرگاه چنین باشد ازکاغذ وشیشه یکقلم اینقدر کهنه گی معلوم نمیشود .

مهندس — اینسخن بجزاینکه بگوئیم که آیرتون درین نزدیکیها بوحشت گرفتار آمده وخوداو کاغذ را نوشته دگر تأویلی قبول نمیکند والسلام !

اینرا گفته وسخن رابدگرواد یها گردانیده این بحث را خاتمه داد .

در ۲۲ ماه کانون اول مهاجران ازغرانیتهاوز فرو آمدند وبرمنظرهٔ پشته وسیعه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 373 of 558

برامده از آیرتون در انجا اثری ندیدند دانستند که شب را در آغل گذرانیده رفقا نخواستند که به آغل رفته اورا ناراحت کنند . هاربر ، وناب وبا نفروف بکارهای هر روزهٔ خود مشغول گشتند . سیروس وژه ده ثون نیز در شمینه ها رفته بکار کیمیا گری سرگرم شدند . در انجا ژه ده ثون گفت :

– عزیزمن ! تأویلی که دیشب درباب شیشه فرمودید من هیچ باور نکردم . آیرتون کاغذ انوشته باشد ، وبدریا انداخته باشد ، وباز فراموش کرده باشد اینهم چیزیستکه باور شود ؟

– اینواقعه را نیز بر دیگر بعضی واقعه هائیکه تاحال بحقیقت آن پی نبرده ایم علاوه باید کرد ، و بهمینقدر اکتفا باید ورزید .

– بواقعیکه کارهای مبهم وپنهانی در جزیرهٔ ما بسیار شد . اولا کیفیت خلاص شما ، باواقعهٔ دوغوتق وتوپ ، باز پیدا شدن صندوق پر اسباب بیصاحب باز رسیدن کشتی دانپر مرسی بوقت ضرورت ما ، حالا نیز ظهور یافتن این شیشه . . .

بحقیقت که معما هائیست بسیار عجیب ! آیا یکوقتی خواهد بود که این معما های پر اسرار حل شود ؟

– عزیزمن ! تو میدانی که من نه بروایات اساطیر الاولین پریهای یونانیان ، ونه بحکایات بیدار از عقل پاسان وقسیسان باور واعتقاد داشته باشم . بلکه محقق میدانم که بی سبب وبی جهت معقول مادی هیچ چیزی بعمل نمیآید . اسرار مسرار را نیز نمیدانم . هرچیز پوشیده را دانستهٔ که باشد البته برای آن یك اسبابی خواهد بود . ما حالا بکار خود مشغول شویم . یکروزی خواهد آمد که سبب های اینکارهای پنهانی خود بخود بمیدان بروز خواهد نمود .

ماه کانون ثانی داخل شد . سنهٔ ۱۸۶۶ نیز تمام شد . سنهٔ ۱۸۶۷ آغاز نهاده . مهاجران کمال غیرت واقدام بکارهای تابستانی خود شان آغاز نهادند برای ذخیرهٔ زمستان به هرگونه تدارکات لازمی وضروری کوشش ورزیدند . آیرتون در خانهٔ که به آغل ساخته

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 374 of 558

شده اقامت میکند رمه های گوسفند ، وبزی که در زیر دیده بانی وتربیهٔ او میباشد به بسیار خوبی ودقت پرورش می بینند . مهاجران نیز اکثر برای دیدن وملاقات او میروند . آیرتون خیلی صاحب اخلاق حسنه یك آدم عاقل خوب و معین ومددگار مرغوبی برای مهاجران شده است .

ژه ده ثون وسیروس از ظهور یافتن بعضی وقایع غریبه گاه گاهی در جزیره به آیرتون خبرداده تنبه کردند که هرگاه یك حادثهٔ پیش شود بزودی وچابکی به مهاجران خبر بدهد . اما برای ظهور یافتن واقعهٔ غریبهٔ که متعلق به اسرار جزیره باشد خبردادن آیرتون باید که به بسیار سرعت وچابکی بعمل آید لهذا سیروس سمیت ساختن یك واسطهٔ مخابرهٔ بسیار سریعهٔ را قرار داد . در ۱۰ ماه کانون اول مهندس فکر خود را برفقای خود بیان کرده پانقروف گفت :

— این واسطهٔ مخابرهٔ سریعه را چسان خواهید ساخت ؟ مگر خیال تلگراف ، ساختن را نداشته باشید ؟

— البته ، تلگراف خواهیم ساخت !

هاربر — آیا بالکتریك ؟ یعنی برق ؟

مهندس — بلی بالکتریك ! چرا که برای ساختن پیلهای تلگراف ، وخود الکتریك هرگونه اجزا بدست داریم تنها سیم تلگراف مارا لازمست . یك ماکنهٔ که برای سیم ساختیم آنهم بعمل میآید والسلام .

پانقروف — معلوم شد که برای ساختن شمندوفر یعنی ریل نیز چیزی باقی نماند .

مهاجران بکار تلگراف ساختن آغاز ورزیدند . اول بکار دشوارترین آن که سیم سازیست کمر همت بستند . معدن آهنی که در جزیره موجود میباشد از جنس بسیار اعلا ست . سیروس سمیت اول بکار ساختن یك ماشینی برای ساختن سیم شروع نموده اولا یك لوحهٔ آهنین مخروطی الشکل بعمل آورد ، و دران لوحه سوراخهای کوچك و بزرگی کشیده لوحهٔ مذکوره را آبداری بسیار قوی داده فولاد بسیار سخت ومتینی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 375 of 558

بساخت . ودر پیش آبشار بزرگ آنرا بصورت بسیار محکم ومتینی درمیان دو چوب دارمانند کوتاه وکلفتی ربط کرد بعد از ان چند روز کامل کوره آهنگری خود را گرم داشته چند عدد میلهای آهنین نازك نازکی بساختند ونوك این میل راباسوهان باریك ساخته ازسوراخ بزرگترین لوحهٔ پولادی بگذرانیدند و آنرا باآسمه های کلفت چرمی که ازپوست ماهی فوق بعمل آورده بودند ربط داده بچرخ بزرگی که درانجا برای ماشین قماش سازی ساخته بودند بسته کرده چرخرا بقوت آب بدور آوردند . میل باریك مذکور بقوت ازسوراخ سیم کش بدر آمده صورت سیم کلفتی را گرفت بعدازان ازسوراخ باریك تر گذرانیده وازانهم باریکتر کرده تا آنکه بدرجه سیم تلگرافش رسانیدند . مسافهٔ که درمابین چرخ ولوحهٔ آهنین بود بقدر چهل قدم می آمد لهذا بدرازی چهل چهل قدم چند عدد سیم بوجود آوردند که سر آنهارا هم با یکدیگر جوش داده بقدر درازی مسافهٔ آغل تابغرا نیتها وزیك پاره سیم بسیار درازمتینی بوجود آوردند . اینکار سیم کشی سه روز دوام نمود مهندس درین سه روز رفقارا بکار سیم کشی مشغول گذاشته خودش برای حاضر کردن پیل وامتزاج دادن دیگر اجزاو مساله های تلگراف مشغول گشت.

اولا یك پیل ثابت جریانی ساختن لازمست این یك معلومست که پیل همان ظرف های چوبی یاشیشه ئی را میگویند که اجزاو مسالهٔ حاصل شدن الکتریك یعنی برق دران موجوداست . این اجزا نیز معلومست که مرکب ازجس ، ومس ، وزغال ، وبعضی حامضات میباشد این را نیز پیش ازین گفته بودیم که مس درجزیرهٔ لینقولن موجود نیست ، زغال هم اگرچه موجود است ولی زغالرا قابلیت دادن برای تلگراف به بسیار کارهای دور ودرازی موقوفست که اینهم خیلی مشکل میباشد . ولی جس درصندوق یافته گی مثل چنانچه گفته بودیم که در درون صندوق چوبی یك صندوق ازجس نیز موجود بوده است . دیگر حامضات واجزاها نیز حاضر است .

سیروس بعد ازتفکر وتصور زیادی قرار داد که تلگراف خودرا به اصول تلگراف «بکرل» نام کیمیا گری که درسنهٔ ۱۸۲۰ ازپیلهای بسیار سادهٔ ازتکلف آزادهٔ بوجود

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 377 of 558

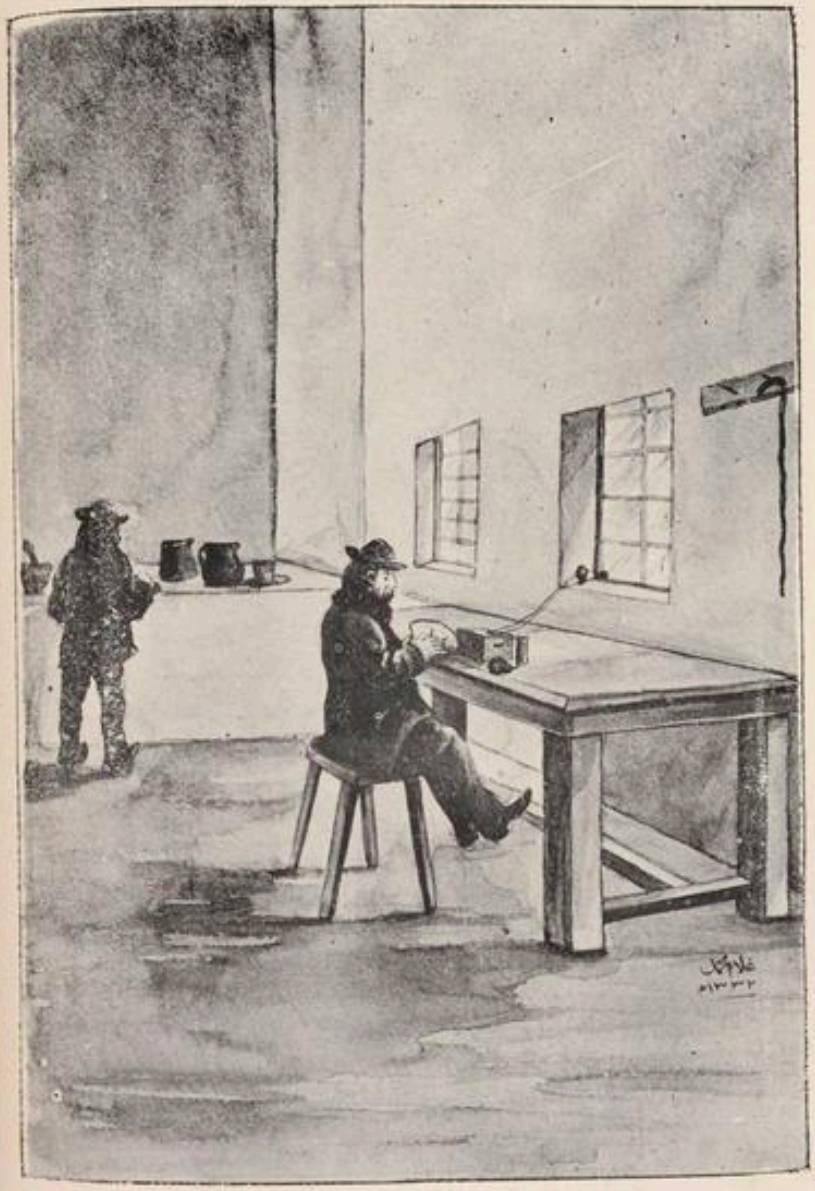

همانروز سیروس سعیت برای آیرتون یك تلگرافی کشید

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 378 of 558

آورد بسازد چنانچه در اول امر بازداش شیشه سازی را گرم کرده یکچند عدد بوتلهای دهن فراخ شیشه ئی بعمل آورد . ودر میان آنها حامض آزوت پر کرده دهن شیشه های مذکور را باچوبهای کاك محکم کرده از وسط آن کاکها یك لولهٔ میان خالی شیشه ئی دیگر را که یکطرف آن باقماش وگل پخته گرفته شده بود داخل گردانید . از طرف بازلوله هابوتاس نام جوهریکه مهندس از بسیار نباتات حاصل کرده بود ریخت که باین ترکیب پوتاس وحامض آزوت بواسطهٔ گل پخته بایکدیگر رابطهٔ پیدا کردند .

بعد از ان دو عدد میلهای جسی باریك را یکی در میان لولهٔ پوتاس ویکی را در میان شیشهٔ حامض آزوت فرو برده در حال یك جریان الکتریکی حاصل آمد که از میل جس شیشه در میل جس لوله برفتن آغاز نهاد این دو میل جسی را نیز بدو سیم آهنینی که حاضر شده بود مربوط نمود که یك سیم الکتریك منفی ویك سیم الکتریك مثبت گردید .

اینست که پیل تلگراف باینصورت ساده ولی بسیار ماهرانه بعمل آمد که بواسطهٔ این پیلها غرانیتها وزبا آغل مربوط میگردد .

در ٦ ماه شباط چوبهای تلگراف را از غرانیتها وزتا به آغل به مسافهٔ صد صد قدم از همدیگر دور بزمین نشاندند . وبر هر دو یك یك شیشهٔ که آنرا « آلت تجربه » مینامند نصب کرده سیم ها را بران پیچانیده تا به آغل کشیدند . چند روز بعد غرانیتها وزو آغل بایك سیمی بهم مربوط گردید که جریان الکتریکی در هر ثانیه بسرعت صد هزار میل بران سیم بدور وسیر آمد . یکعدد پیل برای غرانیتها وزیکعدد پیل برای آغل ساخته سیمها بدان مربوط نمودند . حالا کار موقوف بر ساختن « ... سیتور » یعنی آلت تلگراف گرفتن و « مانیپلاتور » یعنی آلت تلگراف دادن ماند که آنرا نیز مهندس ماهر فنون شناس بطرز بسیار ساده و بسیطی بعمل آورد . در هر دو مرکز یعنی آغل وغرانیتها وزسیم تلگراف را در حالتی که مجرد بود بر روی « الکتروئه مان » نام آلتی که عبارت از آهن پارهٔ زمی بود به پیچانید که به اینواسطه بمجردیکه جریان از پیلها آغاز کند الکتریق از سیم مجرد گذشته وبر آهن دور کرده بواسطهٔ زمین باز پس به نقطهٔ که از انجا ظهور

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 379 of 558

برمیگردد. آهن نرم مذکور که به اصطلاح تلگرافیان آنرا «الکتروئه مان» میخوانند خاصیت مقناطیسی یعنی آهن ربائی را میگیرد، و جریان الکتریکی را چون استاده کنند حال مقناطیسیت نیز در حال مندفع میگردد. پس هرگاه در حالت جریان الکتریك در پیش الکتروئه مان یك آهن پارهٔ گرفته شود بهمانلحظه از طرف الکتروئه مان جذب میشود، چون جریان توقف نماید آهن پاره باز جدا شده بزمین می افتد. لهذا این آهن پاره را مهندس بر لوحهٔ چوبی در مقابل الکتروئه مان نصب نمود که باینصورت در اثنای جریان الکتریك آهن پارهٔ مذکور بقوت مقناطیسیت الکتروئه مان بحرکت آمده بر یك دائرهٔ که حروف الفبا بران نوشته شده و هر حرف از خود یك سوزن مخصوصی دارد که بر محورهای متحرکی سوار است. پس باینصورت بحرکت دادن هر سوزن از آغل تا بغرانیتهاوز مخابره کردن برای سیروس سمیت خیلی آسانست.

در ۱۲ ماه شباط همه کارها تکمیل شد همانروز سیروس سمیت برای آیرتون یك تلگرافی کشید که کارهای تان چسانست. بعد از دو ثانیه جواب رسید که خیریت است.

با فروف از مسرت بی اندازهٔ که از ساختن تلگراف اورا حاصل شده در لباسهای خود نمیگنجد. هر صبح و شام برای آیرتون تلگراف میکشد و جواب میگیرد. از وجود یافتن تلگراف دو خوبی برای مهاجران حاصل شد. یکی احوال آغل و حوادثی که رودهد زودی برای مهاجران معلوم میگردد، دیگر آیرتون خودرا در انجا تنها و وحشت نمی بیند. باوجود آنهم سیروس و رفقا در هفته یکبار به آغل رفته آیرتون را می بینند. او نیز بغرانیتهاوز آمده با رفقا ملاقات میکند.

موسم تابستان به اینگونه کارهای گوناگون در گذشت محصولات حیوانات و میوه کاری شان هر روز زیاده شده میرفت. علی الخصوص تخمهائیکه از جزیرهٔ تابور آورده اند امسال محصول بسیار خوبی بخشید. منظرهٔ تپهٔ وسیعه بسیار خوب و لطیف شده است. از دروا این دفعه گندم حاصل بسیار کافی و بارکتی بعمل آمده. محققست که دیگر فکر کسی برای حساب کردن چهار ملیارد دانهٔ گندم نخواهد رفت. اگرچه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 380 of 558

یا نقروف اینحساب رانیز آرزو نمود ولی مهندس گفت که :

— اگر در هر دقیقه سه صد دانه حساب کنی در یکساعت نه هزار دانه حساب خواهی توانست که به اینحساب برای تمام کردن حساب همهٔ آنها تقریباً پنجهزار و پنجصد سال میباید که مشغول شوی .

درین اوقات حال مهاجران مابسیار معمور است مرغان مرغانچه ها بسیار افزونی گرفته لهذا برای گذاشتن آنها ابیك حداعتدال صبح و شام دو سه دانه از آنها ابیخورند . بزهائی که از جزیره تابور آورده اند نیز چوچه ها داده شیرهای آنها ابخوبی مینوشند گوره خرها نیز دو چوچه آورده و چوچه ها نیز بزرگ شده اند که اکثر ژوه ده ثون وها ربر آنها سوار شده تره میکنند بسیار وقتها نیز بعرابه بسته زغال و چوب و دیگر چیزها را بغرانیتها وزمیآورند .

بنابر تشویق ژه ده ثون چند بار نیز بداخلیهای جنگل بهم پیوست فاروست برای شکار ژاغار نیز رفتند و باژاغارها بصورت بسیار مدهشهٔ اعلان حرب نموده بسیاری از آنها را تلف ساختند . هنوز از حالا اوتاقهای غرانیتها وزبه بیست عدد پوست ژاغار تزئین و تفریش شده است که اگر بهمینصورت محاربه دوام ورزد در جزیره هیچ اثری از نحیوان باقی نخواهد ماند .

رفقا هر وقتیکه بطرف جاهائیکه هنوز گردش نشده است میرفتند مهندس نیز بایشان مرافقت میورزید . مقصد مهندس از رفتن و گردش نمودن بجاهای مجهول جزیره آنست که بلکه اثری برای وقایع مجهول جزیره که چند بار واقعشده بدست آرد . اما در انجاها توپ وزوب هیچ آثار هیجان و تلاش نمیکردند . وخود مهندس نیز هیچ گونه علامت و نشانی پی نمیبرد . اما باوجود اینهم باز توپ وزوب بر کنار چاه درون غرانیتها وزاز آثار هیجان و تلاش در هرچند روز یکبار فارغ نمیشوند .

ژه ده ثون باماشین فوتوگرافیکه از صندوق برامده ، وتاحال معطل مانده بنای عکاسی را نهاد ، وچند قطعه فوتوگرافهای جزیره را از هر طرف بگرفت . آلات

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 381 of 558

ماشین فوتوگراف خیلی مکملست . ژه ده ئون وهاربر درکم مدتی عکاس بسیار کامل وماهری برامدند . از تپهٔ منظرهٔ وسیعه هر طرف جزیره را قطعه های بسیار خوش نمای عکسی بعمل آوردند . تصویرهای جملهٔ مهاجران رانیز گرفتند . پا نفروف ازین مسئله خیلی ممنون شده گفت :

— خدا راضی شود از کسیکه این ماشین فوتوگراف را درصندوق نهاده بود . چرا که اگر این آلت نمیبود مایان کی اینقدر بسیار میشدیم حالا هریکی ازما دو آدم شدیم .

خوبترین قطعه های عکس تصویر ژوب برامده ژوب بیکطرز مغرورانهٔ جدیت پرورانهٔ ایستاده . تصویرش بخودش مشابه برامده است .

باوجودیکه ژوب بسیار مشکل پسند افتاده است اما از تصویر خود خیلی مسرور وممنون مینماید که هربار در پیش تصویر خود آمده می ایستد . وبتماشا مشغول میشود . و بوضع خود یك ندای مسرت میبرارد .

موسم گرما یا ماه مارت یکجا تمام گردید . هوا اعتدال خریفی را پیدا کرد . حتی در ۲۱ ماه مارت مهاجران چون صبح از خواب برخاستند دیدند که جزیره گك سلامت وکنار ساحل یکسر سفید گردیده که زمین و سنگها هیچ معلوم نمیشود . هاربر از پنجره نظر کرده گفت :

— وای ! برفباریده ! جزیرهٔ سلامت سراسر درزیر برف پنهان مانده .

ژه ده ئون برخواسته چون نظر کرد گفت :

— بسیار عجیب است ! درینموسم وبرف !

پانفروف — بحقیقت که برفست !

ناب — یکچیزیست که به برف میماند .

ژه ده ئون — امامیزان الحراره از صفر ۱٤ درجه بالا تراست که هیچ هوای باریدن برف رانشان نمیدهد .

پانفروف — فرو آئیم که کشتزار خود رایك علاجی کنیم !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 382 of 558

پانقروف و ژوب هماندم درماشین نزول نشسته فرو آمدند . بمجردیکه قدم ژوب برزمین رسید برفها اززمین برخواسته به پریدن آغاز نهادند . هاربرچون اینرا دیدفریادبرآوردکه :

— وای ! این مگر برف نبود مرغانست !

بحقیقت که این هامرغان بسیارسفیدکوچك کوچکی بودندکه بصدهاهزاربرجزیرهٔ سلامت واطراف ساحل فرو آمده نشسته بودند . بمجردیکه مهاجران برزمین قدم نهادند همه گی بیکبارگی به بسیارسرعت پروازنموده بهوا شدند. بداندرجه شدت پریدندکه مهاجران بزدن یکی ازانها کامیاب نشدند هاربرجنس آنهاراهم نشناخت .

بعد ازین واقعه بدوروز ٢٦ مارت داخل شدکه ازنحساب ازافتادن قضازده گان بجزیرهٔ لینقولن تمام دوسال کامل میشود .

باب نوزدهم

فهرست

طالع — تفتیش سواحل جزیره — شبه جزیزه مار — ساحل غربی — هواهای بد — شب شد .

دوسال کامل شدکه مهاجران ازهیچ طرف نه مددی ونه ازهیچ کس ازابنای جنس خودخبری واثری ندیده اند . دوسالست که درینجزیرهٔ پنهان بینشان ازهمه ممالك متمدنه دوروومهجوراافتاده اند . وچنان گمان میبرندکه درروی زمین نی بلکه دریکی ازسیارات صغیرهٔ عالم شمس درفضای نامتناهی سماافتاده اند .

آیادرمملکت شان چه شده، وچه میشود ؟ ازاولادوعیال واقربا وتعلقات خود هیچ خبری ندارندوقتیکه میبرامدند محاربهٔ مدهشهٔ جنوبی وشمالی بکمال شدت حکم فرمابود . آیا نتیجهٔ آن بچه منجر گردید ؟ اینست که مهاجران بیچارهٔ آواره همیشه به اینگونه افکارهاواندیشه هامشغول میباشند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 383 of 558

درین دوسال از پیش جزیره هیچ کشتی نگذشت ، یك بادبان هم دیده نشد ، اینجزیره از راه تمام کشتی ها دور افتاده ، درهیچ یك خریطه و نقشهٔ نام اینجزیره نوشته نشده . زیرا اگر نوشته میبود بهمه حال کشتیها برای آب شیرین گرفتن در اینجزیره گاه گاهی می آمدند . پس ازینسببها این بیچاره گان امید برگشتن وطن را سراسر از دل برآورده اند .

درهفتهٔ اول ماه نیسان مهاجران یکجا گرد آمده از جدائی وطن و ناامیدی باز گفتن وامثال اینگونه سخنها مذاکره و مباحثه میکردند . ژه ده ثون گفت :

— اگر یك چارهٔ خلاصی باشد آنهم ساختن یك کشتی بزرگیست که یکچند صد میل راه را در دریاطی بتواند نمود ، بوناد وانتور را که ساخته توانستیم البته از انهم بزرگتر را ساخته خواهیم توانست .

هاربر — وهمچنانکه تا بجزیرهٔ تابور با بونادوانتور رفته توانستیم با آنهم تا بجزیرهٔ « پوموتو » خواهیم رفت .

پانفروف — من نمیگویم که نمیشود اما اینرفتن به رفتن جزیرهٔ تابور نمیماند . چرا که تا بجزیرهٔ پوموتو مسافهٔ خیلی بعیداست و هم هیچ بندری و مرسای سلامتی درما بین نیست بلکه سراسر در قعر دریا باید برود .

ژه ده ثون — هرگاه یك سبب مجبری پیش شود آیا باهمین بونادوانتور برفتن جزیرهٔ پوموتو رخواهی خواست یا نقروف ؟

پانفروف — شما میدانید موسیو سپیله که من از هیچ چیزی نمیترسم و بر هر چیزی اقدام خواهم کرد . علی الخصوص که مانند آیرتون یك کشتیبان دیگری هم با من رفیق و معاون باشد .

تاب — صحیح یك کشتیبان دیگری هم داریم .

مهندس — دوستان من ! این فکر محالست با بوناد وانتور بجزیرهٔ پوموتو رفتن ممکن نیست . درمیان امیدهای خلاص شدن امید کشتی دونقان لاردکولنار وان را نیز از نظر دور نباید داشت . چرا که لاردبا آیرتون وعده کرده که بعد از ختام مدت محکو

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 384 of 558

تیش آمده اوراخواهد برد .

ژه ده ثون — هم به این زود بها خواهد آمد . زیرا مدت دوازده سال نزدیکست که تمام شود .

پانقروف — من هم بهمین فکرم که لارد میآید اما بجزیرهٔ تابور میآید نه بجزیرهٔ لینقولن .

هاربر — البته همچنینست! چراکه جزیرهٔ مادر خریطه ها و نقشه ها نزد داخل نیست .

مهندس — چون چنینست میباید که مادر صدد چاره آگه کردن لارد را بر بودن خود و آرتون در بجا بیفتم .

ژه ده ثون — اینهم آسانست . باز بجزیرهٔ تابور میرویم و در کلبهٔ اقامتگاه آرتون یك کاغذی نوشته میگذاریم و احوال خود را مفصل دران مینگاریم و طول و عرض جزیرهٔ خود را مکمل دران نشان میدهیم .

پانقروف — بسیار خطا کردیم که در اول بار همچنین کاغذی نوشته نگذاشتیم .

هاربر — تو هم چه چیزها میگوئی ! در انوقت آیا ما بر سرگذشت آرتون واقف بودیم که چنین کاغذی میتوانستیم بنویسیم ؟

ناب — اما در یموسم سفر دریا بسیار خطرناك است .

مهندس — بلی ، بواقعیکه همچنین است . باید که اینکار را به اول بهار اجرا نمائیم .

پانقروف — اما اگر تابه آنوقت وابور لارد بیاید و آرتون را نیافته واپس برود ؟

مهندس — لارد در یموسم زمستان به اینطرفها نمیآید . ولی اگر پیش ازیکه که آرتون در بجا بوده آمده باشد البته که او را نیافته برگشته خواهد بود . اما اگر تابه حال نیامده باشد آمدنش را به اول بهار امید وار گشته صبر کنیم .

ناب — اگر دونقان بجزیرهٔ تابور آمده و باز رفته باشد حقیقتاً شایان تأسف یك مسئله ایست .

مهندس — گمان نمیبرم که چنین شده باشد . جواب حق این امیدیگانهٔ ما را زدست ما نخواهد گرفت .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 385 of 558

زه‌ده‌ئون — وقتیکه در اول بهار بجزیرهٔ تابور برویم البته خواهم دانست که لارد بجزیره آمده یا نیامده زیرا بهمه حال یك علامتی خواهیم دید .

مهندس — بلی ، راستست ما حالا میباید که بکمال صبر و متانت بهار را انتظار بکشیم اگر لارد آمده و رفته باشد برای خلاصی خود دگر چارهٔ پس از ان خواهیم اندیشید .

پاقروف — اگر از جزیرهٔ لینقولن برویم هم بسبب براحتی و پریشانی نخواهیم رفت .

مهندس — نی پاقروف ، رفتن ما از جزیرهٔ لینقولن بسبب پریشانی و زحمت ما نخواهد بود بلکه بسبب اشتیاق وطن و اهل و اولاد ما خواهد بود .

پس از مشاوره ساختن کشتی بزرگ را برای رفتن جزیرهٔ بوموتو در وقت حاضر موقوف گذاشتند . بکارهای دیگر خود مشغول گشتند . تنها برین یك قرار دادند که پیش از ینکه زمستان داخل شود با کشتی بوناد وانتور در اطراف جزیرهٔ لینقولن یك سیاحتی اجرا کنند . زیرا هنوز دور ادور جزیره را بتمامها بخوبی کشف و معاینه نکرده اند . علی الخصوص در حق جهت شمالی و غربی جزیره معلومات شان سراسر مفقود است .

این فکر سیاحت دور جزیره را در اول امر پاقروف در میان آورد . مهندس و دیگر رفقا بکمال ممنونیت قبول کردند .

یوم حرکت خود شانرا در ۱۶ ماه نیسان قرار دادند . بونادوانتور را برای سفر چهار نجروزه به ذخیره و لوازمات حاضر ساختند . سیروس سمیت اگرچه آیرتون را نزد ینسیاحت برفتن تکلیف کرد ولی آیرتون امتناع نموده باژوب در غرانیتهاوز گذاشته شدند . در ۱۶ نیسان مهاجران باتوپ یکجا در بونادوانتور سوار شدند . باد از طرف جنوب غربی چون بوزیدن بود پیش رفتن بونادوانتور بطرف دماغهٔ ماربه آسانی بوقوع آمد . هنگامیکه دماغهٔ ماررا گردش کردند شب هم داخل شد . مهندس چون این سواحل را میخواهد که بنظر روز ببیند در شب از ساحل یکقدری دورتر کشتی را لنگر انداخته شب را در کشتی گذرانیدن را مناسب دید . لهذا در پیش دماغهٔ مذکور پاقروف کشتی را لنگر انداز اقامت گردانید . باد نیز چون باغروب آفتاب مقطوع گردید از انرو

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 386 of 558

بوقت پیشین به پیش آبشار بلندی رسیدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 387 of 558

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 388 of 558

شب را بکمال سکون و آرامی بسر آوردند . غیر از پانقروف که به پاسبانی مشغول بود دیگر فقادر کمرهٔ کشتی بکمال راحت بخوابیدند .

روز دیگر بوقت صبح پانقروف بوناد وانتور را براه انداخت . باد چون موافق بود از نزدیك خشکه قطع مسافه مینمود . مهاجران این خشکهٔ بسیار بلند را پیش ازین بگردش پیاده روی نزدیده اند وحالا از طرف بحر می بینند . مهاجران به لطافت و هیئت بسیار عجیب این ساحل حیران ماندند . کشتی را به بسیار آرامی از نزدیك ساحل میراندند . حتی یکدوسه بار به لنگر انداختن نیز مجبور شدند چونکه زه دهئون تصویر بعضی منظره های ساحلرا گرفت . بوقت پیشین به پیش آبشار بسیار بلندی که از ریختن نهر آبشار بدریا حاصل آمده است رسیدند . در پیش این منظرهٔ لطیفه نیز یکقدری توقف نموده وعکس آنرا گرفته روانه شدند بعد ازین درختهای پشتهٔ ساحل رو بکمتری نهاد . ساحل بطرف کوه فرانقلن هرچه که نزدیك شده میرفت کسب بلندی میگرفت . وهیئت مجموعهٔ آن چنان یك منظرهٔ غریبهٔ عجیبهٔ پیدا میکرد که در هیچ طرف دنیا امثال آن دیده نمیشد . مهاجران اینجا هارا از سر کوه فرانقلن ندیده بودند . وتاحال به این طرفها هم نیامده اند . کوه فرانقلن ازینطرف مانند دیوار سنگئی سر بفلك کشیده رفته است که جهت پایان این دیوار سر راست در برابر سطح دریا مغاره ها ، وطاق نماها ، وشنکها ، وقبه ها ، وگنبذها ، وپلهای سنگئی طبیعی قدرتی بوجود آمده که حدو حساب ندارد بدایع گوناگون طبیعت خارج قوهٔ مخیله آثار غریبهٔ عجیبه در نجا رونما کرده است در بعضی جاها آنقدر کاواکیها وسوفهای تاریك ودرازی از سطح بحر در زیر کوه درآمده است که از دیدن آن انسانرا حیرت ودهشت دست میدهد . مهاجران این منظره های عجیبه وغریبه را بکمال حیرت تماشا کرده ساکتانه وساکتانه برراهیکه دارند دوام میورزند . که این سکوت ، وسکونت شانرا عوعوهٔ توپ در نجا ها خلل پذیر مینمود . ولولهٔ صدای سگ در گنبذ های طبیعی سنگی طنین انداز آواز میگردید . مهندس عوعوهٔ توپ را در نجا مانند ولولهٔ که در کنار چاه غرانیتها وز می انداخت

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 389 of 558

مشابه یافت .

بوناد وانتور تابوقت شام به آهسته گی واحتیاط رفتار نموده وقت مغرب بجهت شمالی کوه فراغلن در یك حوضهٔ طبیعی کوچکی لنگر انداخت . آب های بحر درینطرف بسیار عمق وجقوری دارد . باد چون آرام شده شب را خیلی براحت گذرانیدند .

بوقت صبح پانقروف باز بادبانهارا کشاده بطرف ماندیبول شمالی رو براه عزیمت گردیدند . امروز باد یکقدری تندی پیدا کرده پانقروف گفت :

— من دیشب بوقت غروب از بعضی علایم دیده دانسته بودم که امروز بیك باد شدید غربی سرد دوچار خواهیم شد .

مهندس — چون چنینست چابکی کرده خودرا یك آن اولتر به نالهٔ درامده گئی سگماهی برسانیم چراکه درانجا از خطر فارغ خواهیم شد .

هاربر — در نالهٔ درامده گئی سگماهی غیر از شب اگر روز دیگر راهم بگذرانیم بدنه خواهد شد . چراکه آنجا نیز بحقیقت شایان تماشا میباشد .

پانقروف — اگر هوا خوب باشد در ناله درامده خواهیم توانست . اما در شب ، وهوای ناساز در چنین جاهای تنك و آبهای ناشناس گردش کردن هیچ بدرد من نمیخورد .

مهندس — پانقروف ! کپتان ما تو میباشی هرچه که مناسب به بینی همچنان کن همهٔ ما تو تابعیم .

پانقروف — شما خاطرجمع باشید موسیو سیروس ! اگر صخره سنگی بخواهد که بزرگ کشتی من برخورد من حاضرم که آن سنگرا بسر خود پاره پاره کنم .

پانقروف یکقدری توقف کرده پرسید که :

— ساعت چنداست ؟

— ساعت ده .

— تابدماغهٔ ماندیبول چقدر مسافهٔ از نجا خواهد بود ؟

— بقدر پانزده میل تخمین میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 390 of 558

— پانزده میل دونیمساعت راهست که بانحساب بعداز پیشین ما دردهنه نالهٔ مذکور خواهیم رسید و چون درانوقت زمان جزر بحراست آب های ناله به برامدن آغاز دارد که به اینسبب درامدن در ناله محالست .

— دردهن مدخل ناله آیا لنگر انداخته نمیتوانید ؟

— نمیشود ، چراکه درهوای بد به نزدیك خشکه لنگر انداختن مهلکست .

— پس چه خواهید کرد ؟

— دور از خشکه میان دریا لنگر می اندازیم و به مد انتظار میکشیم وقتیکه مد ابتدا کرد اگر روشنی بود میدرائیم وگرنه تابطلوع آفتاب صبر میکنیم .

— من گفتم ترا پانقروف ! ماهنوز تابعیم .

هاربر — البته احتیاط لازمست چراکه درینبار مهندس مانیز در بیرون کشتی نیست که برای رهنمائی ما آتش بیفروزد .

ژه ده ثون — صحیح ! خوبشدکه بیادم دادی بخدا موسیوسیروس اگر آن آتشرا نمی افروختید ماجزیره را نمی یافتیم .

مهندس بسیار متحیرشده پرسیدکه :

— کدام آتش ؟

پانقروف — وای مگر فراموش کردید ! دروقتیکه ما ازجزیرهٔ تابور میآمدیم ، درشب آخری بسبب دمه وطوفان راهرا یکقلم گمکرده بودیم ، ویکسر بطرف شمالی راندیم که دران اثناءحت ومعاونت شمابفریادمارسیده آتش بسیارروشنی درخشندهٔ افروختید ومارا رهنمائی نمودیدکه آنشب هم بیستم ماه تشرین اول بود .

— بلی بلی . خوب فکر کرده بودم که آن آتش را برای رهنمائی شما افروختم !

بعد ازیکچند دقیقه مهندس بطرف پینی کشتی بازه ده ثون تنهامانده گفت :

— دوست من سپیله ! در دنیا یکچیزی بسیار معلوم و ظاهریکه باشد آنهم همینست که من در بیستم تشرین اول یاپیشتر ویاپستر در هیچ جای جزیره هیچ آتشی نیفروخته ام !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 391 of 558

باب بیستم

فهرست

شب گذرانیدن دردریا — نالهٔ سگماهی — مذاکره — حاضری
برای زمستان — هواهای بد — سردیهای شدید — کارهای
داخلی — بعد از ششماه — آئینهٔ فوتوگراف — حادثهٔ غریبه

هوا بحقیقت چنانچه پانقروف گفته بود ابتر گردید . باد رفته رفته کسب شدت میورزید . بوناد وانتور وقتیکه بدهنهٔ نالهٔ سگماهی رسید بسببی که جزر آغاز نهاده بود داخل شدنش قابل نشد ، لهذا دور از ساحل بلنگر انداختن وشب گذرانیدن قرار دادند . اگرچه باد بسیار شدید بود ولی دریا موج کمتر داشت که اگر موج هم بسیار میبود مانند بوناد وانتور کشتیهای کوچك را طبعاً دوچار تهلکه میگردانید . پانقروف بملاحظهٔ اینکه مبادا موج بسیار شود شبرا تا بصبح به دیده بانی وپاسبانی گذرانید .

امشب ژه ده ثون ومهندس تنها نشدند که دربارهٔ مسئلهٔ آتش یك سخنی بگویند . درجزیرهٔ لینقولن یکدست مجهولی همیشه آثار عجیبهٔ بظهور میآورد آیا کیست؟ وچیست؟ ژه ده ثون تمام شب به این افکار افتاد ، وآتشیرا که دروقت آمدن ازجزیرهٔ تابور دیده بود پیش نظر آورده بملاحظه افتاد . آتش را تنها خود او نی بلکه رفقای او نیز عیاً دیده بودند ، وبروشنی همان آتش خود را بجزیره رسانیده توانستند ، وهمه را تصور این بود که آتش را مهندس افروخته است . حالا نکه مهندس میگوید که من نیفروخته ام ! آیا که افروخته ؟ واین اثر لطف ومروت را که نمودار کرده ؟ ژه ده ثون باخود قرار داد که این بار چون بجزیره برآید با جملهٔ رفقا هر طرف جزیره را بکمال دقت واعتنا جستجو وپالیدن گیرند .

امشب را مهندس وژه ده ثون بهمینگونه افکارها وملاحظه ها ، وپانقروف به دیده بانی وپاسبانی ، ونابوهار بخواب بسر آوردند . امشب هیچ اثر آتشی از جزیره ظهور نیافت .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 392 of 558

باطلوع آفتاب باد آرام شد . پانقروف باد بانهارا کشاده بکمال احتیاط دماغهٔ ماند بیول شمالی رادور نموده بدهنهٔ نالهٔ سگماهی داخل شدکه این جایك حوض طولانی بزرگیست که از « لاو » نام مواد مذابیهٔ معدنیهٔ کوه آتشفشان ترکیب وتشکیل یافته است . پانقروف گفت :

— اینست حوضهٔ لنگرگاه بسیار امین ومحفوظی که دسته های بزرگ کشتیهای جنگی نیزدران پناه گرفته میتواند .

مهندس گفت — این حوضهٔ طبیعی ازدوشاخ لاو یعنی مواد آب گشته و مذاب شدهٔ که دروقت اشتعال و آتشفشانی کوه فرانقلن ازدهنهٔ تنوره کوه مذکور ازمرکز زمین برامده وسیلان نموده بعمل آمده است .

پانقروف — ازهر چیزیکه بعمل آمده باشدباشدمن ایحوضهٔ طبیعی رابدولت خود پیشکش میکنم . آیابرای دسته های کشتی جنگی حکومت جماهیر متفقه دربحر محیط بهتر ازین لنگرگاه امین ومحفوظی تصور میشود ؟

ناب — پانقروف . توحالا آنسخن را بگذار اینرا بگو که حالا ما تابدرون دهنهٔ سگماهی نیستیم ؟

هاپر — بلی بلی ، تابدرون دهن آن ! امامترس ناب ، سگماهی دهن خود رابهم آورده مارا فرو نمیبرد .

ناب — نی ازین نمیترسم ، امابا وجود آنهم ازینجاهیچ خوشم نمیآید ، میخواهم که یك آن اولتر ازینجابرائیم .

پانقروف — به بینید ، ببینید ، من میخواهم که این حوضه رابحکومت متبوعهٔ خود پیشکش کنم ناب ازحالااورابه ناپسندی بد نام میکند .

اطراف ایحوضهٔ طبیعی رادیوارهای صخره سنگهائیکه ازمواد آبشدهٔ معدنی بعمل آمده وازسطح بحر بسیار بلندی پیدا کرده تشکیل داده است که هیچ راه مرور وبالا شدن برانهادیده نمیشود ، دورادور حوضهٔ مذکور را گردش کرده بازروی بونادواتوررا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 393 of 558

بسوی دهنهٔ ناله سر راست کرده دوساعت بعد از پیشین از حوضهٔ مذکور برامدند تاب چون برامدن کشتی را از نالهٔ سگماهی دید بکمال ممنونیت وخشنودی یك « اوه » دور ودرازی کشید. گویا زنجنی بیچاره بحقیقت خود را در دهن سگماهی میپنداشت که به ترس افتاده بود .

از نالهٔ سگماهی تابجای ریختن نهر مرسی بدریا بقدر هشت میل راه است . بوناد وا تنور از ساحل بقدر یك میل دورتر بسوی غرانیتها وزباد بانکشای عزیمت گردید . بعد از گذشتن از پیش روی سنگلاخهای بزرگ ساحل تپه زارهای ریگزاریکه مهندس دران پیدا شده بود نمودار گردید . ساعت چار با نقروف جزیره گك سلامت راور کرده به نهر مرسی داخل گردید ودر انجا لنگر انداخته مهاجران بخشکه برامدند .

آرتون ، وژوب در ساحل منتظر بودند . ژوب از دیدن افندیان خود بسیار صداهای شوق ومسرت براورد .

مهاجران مدت سه روز کامل شدکه از غرانیتها وزبرامده اند . درین سه روز هر اطراف جزیره را گردش کرده هیچ جای نامعلومی در سواحل جزیره باقی نمانده هرگه در جزیره بغیر از مهاجران کسی دیگر موجود باشد یا در گوشه وکنار جنگل فاروست ویا در بستهٔ جزیرهٔ ما خواهد بود ! چراکه هنوز باین دوجا کاحفهٔ بهر طرف آن گشت وگذار نشده .

ژه دهئون با مهندس بعد از بسیار مذاکره ومحاوره قرار دادندکه نظر دقت رفقا را نیز بسوی اینواقعه هائیکه گاه گاه در جزیره رو نمای ظهور میشود جلب وجذب نموده درباب کشفیات آن یکقراری بدهند . لهذا در ۱ ماه نیسان مهاجران بر منظرهٔ وسیعه دروزبرچوبی خود گرد آمده مهندس بسخن آغاز نهاده گفت :

— عزیزان من ! در جزیرهٔ ما بعضی وقایع عجیبهٔ ظهور می یابد که میخواهم نظر شمارا بسوی آنها جلب نموده در انباب از شما رأی طلب کنم چراکه اینوقایع چیزها ئیست که خارج طبیعت است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 394 of 558

پانقروف دودهای توتونرا ازدهن خودکشیده گفت :

— وای ! مگر جزیرهٔ ما خارج از طبیعت یکجزیرهٔ بوده است ؟

— نی جزیره ازدایرهٔ طبیعت خارج نیست . اما بعضی کارهای پنهانی اسرار انگیزی دروظهور می یابد که خارج طبیعت شمرده میشود که اگریکان یکان آنواقعاترا برای شما بیان کنم وشماهم برای آنهایك سبب معقولی نیابید جزیرهٔ ما اسرار انگیز وپنهانی آمیز یك جزیرهٔ میشود والسلام !

پانقروف — بگوئید موسیو سیروس ! ببینیم که چیست ؟

— خوب اول اینراچه معنامیدهیدکه من بدریا بیفتم وغرق شوم وبعد ازان بمسافهٔ یك ربع میل دور ازساحل درمیان یك مغارهٔ پیدا شوم ! ؟

— میگوئیم که بیهوش شده بودید ، وبه بیهوشی تابه مغاره آمده اید .

— این تاویل هیچ قبول نمیشود . بگذاریم . اینرا چه میگوئید . ازمغارهٔ که من دران افتاده بودم تابه شمینه های شما که بقدرهشت میل مسافه است توپ چسان آمده توانسته است ؟

هاربر — به ذکاوت ودرایتی که سگهادارند . . .

ژه ده ثون — عجب درایت ! باوجودیکه باران بسیارشدید ، وطوفان هم بود سگ درشمینهٔ ماخشك وبی ترشدن رسید . ؟

سیروس — ازینهم بگذریم . آیادرخصوص مجادلهٔ سگ بادوغونق وبالاپراندن سگ ، وتلف شدن دوغونق چه میفرمائید که بشنویم ؟

پانقروف — براستی که اینمسئله هیچ دانسته نشد وهم زخم دوغونق بسیارعجایب بود!

سیروس — ازینهم گذاشته پیداشدن دانهٔ ساچه رادرگوشت آهوبره چه بگوئیم ؟ پیداشدن صندوق پرازاسباب ضروری خودما ترابی آنکه ازکشتی قضارسیدهٔ آن بیابیم چه تفسیرکنیم ؟ رسیدن کشتی خود را دروقت ضرورت در نهرمرسی چه بگوئیم ؟ وقتی که بابوناد وانتورگردش میکردیم دفعتهً پیدا شدی شیشهٔ راکه مارابرو

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 395 of 558

دن آرتون در جزیرهٔ تابور آگاه کند چه تاویلی دهیم ؟ بخوف وهراس غریبی افتادن وخودشانرا از نجره‌های غرانیتهاو زبیان انداختن بوزینه کانرا باافتادن زینه چه معنادهیم؟

سیروس سمیت همه وقوعات غریبهٔ را که ازوقت آمدن شان تابحال درجزیره بوقوع آمده است بی آنکه یکی از انهارا فراموش کند یکان یکان بیان کرده ناب وهاربر وبافروف حیران ماندندکه چه بگویند ! بافروف گفت :

— براستی که دانستن این مسئله ها خیلی مشکلست دربنباب حق بدست شماست .

— دوستان من ! حالا یکواقعهٔ دیگری پیش آمده که دانستن وفهمیدن آن ازهمه زیاده تر مشکل گردیده است !

— آن کدام واقعه است موسیوسیروس ؟

وقتیکه ازجزیرهٔ تابور می آمدید آیادرجزیرهٔ ما آتش افروخته دیدید یانی !

— بلی دیدیم .

— آیا ازدیدن خود بخوبی امین هستید ؟

— همچنین امینیم که ازدیدن شما امینیم .

— توهم آتش رادیدی هاربر ؟

— بلی موسیوسیروس ! آتش مانند یك سیارهٔ بزرگی بدرخشیدن بود .

— خوب فکرکنید ! مبادا که براستی سیارهٔ بوده باشد ؟

— نی سیاره نبود ! چراکه آسمان سراسربا ابرهای سیاه وتیرهٔ مستوربود . موسیو زه‌دنون نیزدیده است .

زه‌دنون — بلی من هم دیدم . حتی بچشم من ازروشنی آتش زیاده تر بروشنی ضیای الکتریك برخورد ، وچنان گمان بردم که یك چراغ بزرگی برقی بدرخشیدن آمده است .

هاربر — بلی ، بلی هم برسربام غرانیتهاوزبود .

مهندس — بسیار خوب دوستان من ! حالا تحقیق بدانید که درآنشب نه من ونه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 396 of 558

ناب هیچ آتشی در جزیره نیفروخته ایم!

پانفروف بحیرت تمام گفت :

— چه میگوئید ؟ آیا شما نیفروختید ؟

— محقق بدانید که اگر آتشی افروخته دیده باشید آن آتش از دست ما افروخته نشده است چرا که ما در انشب از غرانیتها و زهیچ بیرون نبرامده ایم .

رفقا از این سخن مهندس خیلی بحیرت افتادند چرا که آتش را بر أی العین دیده بودند .

براستی که در این مسئله هایکچیزی هست ! معلوم است که یك قوت پنهانی ناقابلی در جزیرهٔ لینقولن حکمفرما میباشد . اگرچه اینقوت برای مهاجران نافع و مفید حرکت میکند باز هم در چه بودن ، و که بودن آن خیلی بپریشانی خاطر و تشویش افکار افتاده اند!

سیروس سمیت از ولوله انداختن و هیجان توپ و ژوب بر کنار چاه ، و فرو آمدن خود در چاه ، و نیافتن چیزی نیز بیان کرده . بعد از این مکالمه همهٔ مهاجران باتفاق آرا قرار دادند که هر طرف جزیره را بکمال دقت و باریك بینی بیالند . و هیچ نقطهٔ جزیره را بی تفحص و جستجو نگذارند .

بعد از امروز پانفروف خیلی اندوهگین شد . و بی اندیشه نماند . کشتیبان قهرمان ما که تا بحال جزیره را یگانه مال خود میشمردند ، و خود شانرا حاکم مطلق آن میدانستند حالا یك آمر دیگری برای آن پیدا شدن خیلی بر طبعش گران آمده است ، و شوق و نشه اش یکقلم بریده است .

ماه مایس داخل گردید . زمستان نیز واصل شد مهاجران بکارهای زمستانی خود آغاز کردند . مهاجران در زمستان خیلی پروا ندارند . لباسهای پشمی نمدی بسیار دارند . پشم و ماشین قماش سازی شان نیز حاضر است .

آیرتون نیز لباسهای پشمینه را پوشید ، و بنابر رجای مهندس زمستان را با مهاجران در غرانیتها و زبسر آوردن قبول نمود . اگرچه با ایشان بهر گونه معیشت اشتراك میورزد ولی همیشه مایوس و مکدر میباشد . بساعت تیریها ، و سرورها با آنها اشتراك نمیکند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 397 of 558

مهاجران دریزمستان که سوم زمستان شانست هیچ ازغرانیتهاوز نبرامدند .
طوفانهای بسیار شدید شدیدی ظهور نمود . بحر بسیار طلاطم پیدا کرد موجه های
بزرگ آن تابه پای دیوار غرانیتهاوز رسید . نهرمرسی نیزسیلابهای شدیدی بعمل
آورد مهاجران پلهای تپهٔ منظرهٔ وسیعه را محکم بندی خوبی کردند .
در اثنای طوفانها بمرغانچه ها ، و آسیا بسیار خسارت رسید که اگرمهاجران
زودزود خبرگیری وسرپرستی نمیکردند سراسر محو وتلف میشدند .
در موسمهای سردی در خارج تپهٔ منظرهٔ وسیعه یکچند زاغار ودیگر حیوانات
وحشی دیده شد . مهاجران برمرغانچه ها وطویلهٔ حیوانات خود شان ترسید .
یکچندبار باز با آنها محاربه آغاز کرده متعددحیوانات را تلف نمودند . زمستان بهمینصو
رت بسیارشدیدانه گذشت . شدت هوا بغرانیتهاوز اصلاضرری نرسانید . آغل
نیزبسبب بادپناهئی کوه فرانقلن بسیار خسارت نکشید . خرابی جزوئی آنهارا
آرتون تعمیر میکرد .
درزمستان هیچیك حادثهٔ اسرار انگیزی ظهور نمود . اما مهاجران همه وقت
ازاتوقعات غریبهٔ اسرار انگیز مذاکره ها ومباحثه ها میراندند ، وقرار قطعی میدادند
که درموسم بهار همهٔ اطراف جزیره راوگوشه وکنارهای آنرا دوروتفتیش نمایند .
بدخول ماه تشرین اول هواهای خوب وموسم لطیف بهار نیز داخل گردید . مها
جران تصوردوروتفتیش جزیره را مصمم کرده بودندکه درین اثنایك حادثهٔ نودیگری
که نتیجهٔ آن خیلی مهلك ووخیم بود ظهوریافت که بدینسبب ازتصور گردش جزیره
فارغ شده درصدد چارهٔ حال خود افتادند این حادثهٔ غریبه رانیز آئینهٔ فوتوگراف
بظهور آورد باینصورت که در ۱۷ تشرین اول هاربرهوارا خوب ومساعدیافته خواست
که یکقطعه فوتوگراف همهٔ کانهٔ جماهیرمتفقه رابردارد . که این قطعه منظرهٔ تمام کانه
راازحد دماغهٔ ماندیبل تابحد دماغهٔ پنجه همه را دربرمیگرفت . آنروزهواصاف دریا
م آرام بوده ماشین فوتوگراف راهاربردریکی ازپنجره های غرانیتهاوز گذاشته ساحل

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 398 of 558

وبحر را در دائرهٔ رویت او در آورد . بعد از انکه فوتوگراف را گرفت در خانهٔ تاریك غرا نیتها وزیرای شستن آئینهٔ فوتوگراف در آمد وشیشه راشسته پس بروشنی بر آمد . دید که در نقطهٔ التصاق هوا و دریا یعنی منتهای افق بحر در عکس یك لکهٔ سیاهی موجود است . بخیالش آمد که در شیشه این لکه خواهد بود باز آئینه را بخانهٔ تاریك برده هرچه کشت لکه پاك نشد . ذره بین بزرگ را برداشته نقطهٔ مذکور را بدقت معاینه کرده . بعد از معاینه دفعتهً یك ندای حیرتی بر آورده آئینه را با ذره بین به پیش مهندس دوانیده بر دو گفت:

— به این نقطه ببینید .

سیروس سمیت به نقطهٔ مذکور با ذره بین بدقت نظر کرده آئینه را بجایکی بنهاد . و دوربین بزرگ را برداشته بسوی بحر دوید .

مهندس با دوربین هر طرف افق را معاینه کرده بر نقطهٔ که در آئینهٔ فوتوگراف مانند لکهٔ سیاهی پدیدار بود توقف نموده . و فریاد بر آورده گفت که :

— یك کشتی راست باینطرف می آید .

ژه دهتون و پاقروف نیز دویده دوربین را گرفته دیدند . براستی که یك کشتی بزرگی بطرف جزیرهٔ لینقولن به سرعت در آمد نست .

— انتهای کتاب دوم —

— مترجمش —

محمود طرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 399 of 558

اعلان

کتاب دوم رومان ما که بعنوان «آدم متروك» بود بعون الله تعالی رسیدهٔ حد ختام گردید و حالا بکتاب سوم آن که «اسرار جزیره» است آغاز میکنیم. آدم متروك که عبارت از آیرتون نام شخصیست، و از طرف مهاجران از جزیرهٔ تابور بجزیرهٔ لینقولن آورده شده. اگرچه یك کمی از سرگذشت احوال او درین کتاب دوم رومان جزیرهٔ پنهان بیان گردید ولی تفصیلات کلی وقوعات حالات لارد گولنارزوان، و کپتان غران، و وایور دونقان، و خود این آیرتون رومان مستقل مخصوصی دارد که نام آن رومان (اطفال کپتان غران) میباشد. اطفال کپتان غران نام رومان نیز از تألیفات مولف جزیرهٔ پنهان ژول ورن فرانسویست که باز مستند برفن میباشد. رومان مذکور از یك سیاحت خارق العادهٔ بسیار عجیبی که برسی وهفتم درجهٔ عرض جنوبی بر تمام کرهٔ زمین دور و گردش شده است بحث و بیان میراند، و از جزیرهٔ پنهان بزرگتر یك کتابیست. اطفال کپتان غران هم از طرف احمد احسان بك بزبان ترکی عثمانی بجملهٔ تصاویر، و نقشه های مکمل آن ترجمه و نشر شده است. هرگاه این زحمت و جگرخونی که در راه ترجمهٔ جزیرهٔ پنهان را بزبان پارسی برخود گوارا ساخته ایم بهدر و عبث نرود، و این اثر ما از طرف قارئین کرام وطن عزیز ما مظهر حسن قبول گردد، و عمر هم وفا کند انشاء الله تعالی به ترجمهٔ رومان اطفال کپتان غران نیز آغاز خواهم کرد. ومن الله التوفیق. (محمود طرزی)

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 400 of 558

جزیرهٔ پنهان

کتاب سوم اسرار جزیره

باب اول

فهرست

ضیاع باخود سلامت — آیرتون را بخواهیم — مذاکرهٔ مهمه — دوفان
نیست — کشتی مشکوك — تدابیر — کشتی نزدیك میشود —
صدای یك طوب — لنگر انداختن کشتی — شب شد

تمام دو نیم سالست که مهاجران بیچارهٔ قضازدهٔ فلاکتر سیده بجزیرهٔ لینقولن افتاده اند، ودر ظرف اینمدت باعالم انسانیت بهیچ مخابرهٔ اصلا کامیاب نشده اند. اگرچه ژه ده ثون یکبار احوال خود شانرا مختصراً نوشته بگردن مرغ بزرگی که هاربر گرفته بود بسته ومرغرا بهوا کرده بودند اما این مخابره هم چیزی نیست که بنظر جدیت وصحت بآن دیده شود. تنها آیرتون است که بنابر نتیجهٔ وقوعاتیکه بر قارئین کرام معلومست به اینها رفیق گردیده است. حالا آنکه امروز آمدن دیگر آدمانرا در جزیرهٔ پنهان تنهای هجران خود می بینند.

زیاده هیچ جای شبهه نماند. درپیش روی شان یك کشتی بادبان کشادهٔ بزرگی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 401 of 558

پیدا است اما آیا راه براه بدیگر طرف میرود؟ یا برابر بجزیره می آید؟ اینستکه بعد
از چند ساعت اینمسئله نیز بمیدان ظهور حقیقت خواهد رسید! پانقروف نیز با دوربین
دقت بسوی کشتی که در آمدن بود نظر کرده گفت که:

— بحقیقت یك کشتی می آید. اما آیا چسان کشتی خواهد بود؟

در صدای پانقروف آثار ممنونیت و خشنودی زیادی دیده نمیشد. ژه ده ئون گفت:

— آیا بطرف ما میآید؟

— حالاهنوز معلوم نیست، در افق تنها باد بانهای کشتی معلوم میشود، بدنهٔ کشتی
هنوز معلوم نیست.

هاربر — حالا چه باید کرد؟

مهندس — انتظار باید کشید!

یکدنی مهاجران ساکت و ساکن ماندند، بهزار گونه فکرها، و هیجانها، و ترسها،
و امیدها دوچار شدند. این یك معلومست که این مهاجران جزیرهٔ لینقولن مانند دیگر
خازه گان آفتر سیده نیستند که از پریشانی و فلاکت و سفالت به تنگ آمده یك آن اولتر
آرزوی برامدن از جزیره را داشته باشند علی الخصوص پانقروف و ناب بسببیکه در
جزیرهٔ لینقولن برهمه خواهشات خود مالك میباشند اگر ترك کردن جزیره لازم آید
یکدل تأسف و حسرت آنرا اجرا خواهند کرد، و هم این پنج نفر رفیق باهمدیگر چنان
یك رابطهٔ محبت و ودادی بهمرسانیده اند، و جانهای شان چنان باهم انس و الفت پیدا
کرده که اگر بیك قطعهٔ مسکونهٔ هم بروند از همدیگر جدا نتوانند که زیست کنند.

اما از مشاهدهٔ این کشتی اگر هیجان، و اضطراب شان بیشتر باشد حق بدست شا
نست. چراکه این کشتی یکپاره از پاره های ممالك متمدنه و یکقطعهٔ از قطعات مسکونه
شمرده میشود، و هم که میداند، بلکه یك پارچهٔ از وطن خود شان باشد؟

هرلحظه پانقروف دوربین را گرفته به پیش نجره میدود، و بطرف جهت غربی
جزیره بسوی کشتی که بقدر بیست میل دوراست نظر میاندازد، مهاجرانرا از دیدن

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 402 of 558

این کشتی حیرت واضطراب عجیبی دست داده ، هرکس بیك سودای عجیبی افتاده آیا این کشتی به این طرف خواهد آمد یا راه بدیگر طرف خواهد رفت ؟ آیا وجود خود را به کشتی نشینان خبر بدهند یعنی یك آتشی بیفروزند ، ویا یك بیرقی بکشند ویا یك تفنگی بیندازند یا آنکه خاموشی را پیشه گیرند ؟ آیا این کشتی دوستست یا دشمن ؟ آمدنش به اینطرف دیده ودانسته است ، یا آنکه تصادفی واتکلی ؟ درحالتیکه نام ونشان این جزیره درخریطه‌ها ونقشه ها مذکور نباشد ، وبرراه هیچ کشتی هم برابر نبود ، ودرینطرف ها بغیر ازیکجزیرهٔ تابور که اینهم ازراه تمام کشتیها برطرفست دیگر جزیرهٔ هم موجود نباشد آمدن این کشتیرا چه معنا باید داد ؛ هریك ازرفقا به اینگونه سوالها واستفهامها مشغول بودند که هاربر گفت که :

— مبادا که این کشتی وابور «دونقان» نباشد ؟

قارئین گرام فراموش نکرده باشند که دونقان وابور لارد گولنار وانست که آیرتون را آورده درجزیرهٔ تابور گذاشته است . وبنابر وعدیکه لارد با آیرتون کرده باز به آمدن وآیرتونرا بردن موعود بوده است . ژه ده ثون گفت :

— باید که بجابکی آیرتونرا از آغل طلب نمائیم چراکه بغیر ازوکسی دیگر نمیشناسد که این کشتی دونقان هست یا نی !

این رأی ازطرف همه رفقا قبول گردیده هاربر هانلحظه برماکینهٔ تلگرافی آمده برای آیرتون این تلگراف رابکشید .

(چابك برخواسته بیائید) .

بعد ازچند ثانیه آیرتون جواب داد که :

(می آیم)

مهاجران باز بتماشای سفینه مشغول شدند . هاربر گفت :

— اگر این کشتی دونقان باشد آیرتون چابك آنرا میشناسد چراکه بسیار دران سفر کرده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 403 of 558

باقروف — اگر بداند که دونقان است چقدر متأثر خواهد شد !

مهندس — بلی ، اما آرتون الحق که درینوقت به سوار شدن سفینهٔ لارد ، ودست دادن با او لایق وسزاوار گردیده است . وخدا بکند که این کشتی دونقان باشد چرا غیر از دونقان هر کشتی که باشد در نظر من شبهه ناکست . اینطرفهای بحر محیط همیشه جولانگاه رهزنان دریائیست . ازینسبب میترسم که مبادا این کشتی سفینهٔ رهزنان دریائی باشد !

باقروف — اگر چنین باشد ماجزیرهٔ خود را بزور وجنگ مدافعه ومحافظه میکنیم !

مهندس — همچنینست اما اگر بجنگ ومدافعه مجبور نشویم بهتر نخواهد بود ؟

زه ده ثون — بسببی که جزیرهٔ لینقولن در نقشه ها مندرج نیست اگر این کشتی به تصادف هم ازینراه بگذرد چون جزیره را به بیند بهمه حال برای دانستن آن به جزیره نزدیك خواهد شد .

مهندس — من نیز همچنین میگویم . چرا که از طرف بحریهٔ همه دولتها قرار داده شده است که هر کپتانی که یك نقطهٔ غیر معلومی در بحر ببیند باید که آنرا تحقیق کرده بدیگران اخبار نماید .

باقروف — چون چنینست فرض کنیم که این کشتی بجزیرهٔ ما نزدیك شد ، ودر پیش فرانیتها وزآمده لنگر انداخت برما چه لازمست که چه کنیم ؟

این سوال در اول امر بجواب ماند . اما بعد ازیکقدری سکوت مهندس سر برا ورده گفت :

— اگر کشتی سوداگری بود اول باصاحب کشتی مخابره ومذاکره میکنیم . اگر ممکن شد وتکالیف ما را صاحب سفینه قبول کرد در کشتی سوار شده جزیرهٔ لینقولن را بنام دولت جماهیر متفقه قبول گردانیده یکجا حرکت میکنیم ، وبدولت متبوعهٔ خود رفته جزیرهٔ خود را پیشکش وتقدیم مینمائیم ، واز انجا بابسیار آدمها آمده اینجا را در ذیل مستملکات حکومت معظمهٔ خود آبادان میگردانیم .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 404 of 558

پانقروف — آفرین ! هزار آفرین موسیو سیروس ! هم بحکومت خودیك جزیرهٔ که هرچیز آن ساخته و حاضر شده است پیشکش میکنیم . زیرا هرطرف آن نام گذاشته شده ، حوضهای لنگرگاه ، وسرکهای منتظم خط تلگراف ، ماشینخانه های مکمل ساخته شده است دیگرچه میخواهند !

ژه ده‌ثون — بلکه وقتیکه ما از یجا حرکت کنیم دیگری آمده جزیرهٔ ما را ضبط کند؟

پانقروف — چون چنین باشد من درینجا مانده نگهبانی وپاسبانی میکنم ، وهم از دست من چنانچه از جیب احمق ساعت آنرا ببرند بتفت ورایگان کسی نخواهد برد !

بقدر یکساعت مدت گذشت درین اثنا هیچ معلوم نشد که کشتی بطرف جزیره می آید یا بدیگر طرف میرود . اگرچه یکقدری نزدیك شده است اما بازهم معلوم نیست که براستقامت جزیره میآید یا نی . درین اثنا ازدروازهٔ دالان غرانیتها وز آیرتون درامده گفت :

— به امر شما منتظرم چه میفرمودید ؟

سیروس سمیت چنانچه عادت اوست دست خود رابسوی آیرتون دراز کرده بعد ازفشار دادن دست همدیگر اورا به پیش پنجره برده گفت :

— شمارا برای یك مسئلهٔ مهمی طلب کردیم درافق یك کشتی دیده میشود .

آیرتون ازشنیدن اینسخن رنگش پرید . به پنجره نزدیکشد بطرف بحر نظر کرده چیزی ندیده ژه ده ثون گفت :

— دوربین را گرفته بدقت نظر کن چراکه ما گمان میبریم که این کشتی دونقان خواهد بود !

— آیا دونقان ؟ اینقدر چابك ها ؟

اینسخن بغیراختیاری ازدهن آیرتون برامد وسرش خم گردیده ساکت ماند . بعد ازکمی سربراورده گفت :

— نی نی ! دونقان نیست !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 405 of 558

مهندس — یکبار خوب ببینید شبههٔ ما را حل بکنید .

آرتون دوربین را گرفته بکمال دقت معاینه کرده و بعد از معاینه گفت :

— واقعی یك کشتی دیده میشود ! اما گمان نمیبرم که دونقان باشد .

— چرا ؟

— چرا که دونقان وابور است . حالا آنکه درین کشتی هیچ اثر دود مشاهده نمیشود .

پاقروف — بلکه بادبان ره پیمائی میکند چرا که این جاها از اراضئی مسکونه دور است و درچنین جاهای دور البته سرقه کردن زغال لازم و لا بد است .

آرتون — بلکه چنین باشد ! یکقدری صبر کنیم ، البته معلوم خواهد شد .

اینرا گفته و در یك گوشهٔ نشسته ساکت و متفکر ماند . مهاجران در حق کشتی باز بمکالمه دوام کردند . اما آرتون در سخن با ایشان شراکت ننمود .

فکر همهٔ مهاجران خیلی پریشانست . علی الخصوص پاقروف و ژه ده ثون عصبی المزاج در هیچ جا نمی ایستند و دایما بقدم زدن و در پیش پنجره رفته بدیدن مشغولند . هربرنیز خیلی اندوهگین دیده میشود . تنها ناب مستریح دیده میشود . البته مستریح باید بود چرا که هر جا افندی او باشد مملکت زنگئی صادق نیز همانجاست دیگر چه کار دارد . آمدیم بر مهندس . مهندس بسیار اندیشناك دیده میشود . و از هر وضع و حرکتش چنان معلوم میشود که ورود این کشتی را علامت نحوست میشمارد .

درین اثنا کشتی خوب نزدیکشد . بادوربین دیدند که بدنهٔ کشتی بسیار منتظم و متناسب است بادبانهای خود را باز کرده بسرعت راست بسوی جزیره می آمد که اگر همچنین براه خود دوام ورزد بعد از کمی به دماغهٔ پنجه خواهد رسید . در انحال میباید که بحوضهٔ باون رفته کشتیرا استقبال کنند . اما چون شب نزدیکشده اینهم مشکلست . ژه ده ثون پرسید که :

— آیا اگر شب شود چه خواهیم کرد ؟ آیا اگر کشتی استاده نشود آتش بیفروزیم تا وجود خود را به آنها خبر بدهیم ؟ یا نی !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 406 of 558

این یك مسئلهٔ بسیار مشکلیست . چراکه حسیات مهندس باین هیچ راضی نیست لهذا این سوال ژه ده ثون بجواب ماند . اما ژه ده ثون باز گفت که :

— بلی باید که سفینه بداند که جزیره مسکونست چراکه این فرصت را اگر از دست بدهیم در آخر بسیار موجب تأسف ما خواهد شد .

بنا برینسخن قرار داد شد که ناب و پانقروف به لیمان یعنی حوضهٔ بالون رفته یك آتش بزرگی بیفروزند تا از طرف کشتی نشینان دیده ، و بجزیره بیایند اما درین اثنا دیدند که کشتی سر راست بسوی جزیره بکمال سرعت می آید لهذا برای آتش افروختن لزوم ندیدند . دوربین را باز به آرتون دادند که به بیند که آیا دو نقانست یا نی ؟ هنوز روشنی بود . آرتون بکمال دقت نظر کرده گفت که :

— دو نقان نیست .

دوربین را پانقروف گرفته دید که این کشتی خیلی کشتی بزرگ بسیار متین بادیست ، و اپور نیست پانقروف دقت میکرد که به بیند آیا بیرق کشتی علامت کدام دولترا دارد .

پانقروف — بر دکل کشتی یك بیرقی می بینم اما نمیبینم که چه رنگست .

ژه ده ثون — بعد از نیمساعت آنرا هم خواهیم دید . و هم چنان معلوم میشود که کپتان کشتی بجزیره برامدن میخواهد که اگر امشب نشود فردا بهمه حال خواهیم شناخت .

— باوجود آنهم میخواهم که امشب ملیت کشتی را بخود معلوم کنم .

پانقروف دوربین را از دست نگذاشت و متصل بسوی بیرق کشتی نظر میکرد گفت :

— این بیرق امریکائی نیست . انکلیزی و عثمانی هم نیست زیرا رنگ سرخ بزودی و خوبی شناخته میشود ، سفید هم نیست که به روس منسوب باشد رنگهای فرانسیس و المانرا هم ندارد ، اسپانیا هم نیست که زرد باشد .

پانقروف مانده شده دوربین را گذاشت آرتون دوربین را برداشته نظر کرد و دفعتهً فریاد براورده گفت :

— رنگ بیرق سیاه است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 407 of 558

این که بسیار تأثیر مدهشی بخشید چرا که بر همه مهاجران معلومست که این علامت کشتیهای رهزنان دریایی میباشد .

چه عظیم مصیبت ! آیا رهزنان دریائی مالزی میباشد یا آنکه اوستر الیائی ؟ آیا بجزیرهٔ لینقولن چسان پی برده اند ؟ چنان گمان میشود که بعداز رهزنیها و شقاوتهای مدهشی که اجرا کرده اند خود را به بیراهه زده به تصادف جزیرهٔ لینقولن را دیده اند . وچون در نقشه ها آنرا مندرج نیافته اند اینجا برای پنهان کردن خود و جمع کردن اشیای مسروقهٔ خویش پناه امین و محفوظی شمرده آمده اند . آیا این جزیره که ملجاء ناموسکارانهٔ مهاجرانست مجمع جنایت شقاوت پیشه گان خواهد شد ؟

سیروس سمیت وقت را برای مذاکره و محاوره مساعد ندیده گفت که :

— دوستان عزیز من ! بلکه کشتی تنها سواحل جزیره را دور تفتیش کرده پس میرود ؟ بلکه بخشکه آدم نمیبرارد ؟ لهذا این دو امید برای مایکیك فرصتی میباشد . ما میباید ، که تا رسیدن آنها وجود خود را در جزیره سراسر ستر نمائیم و تا که سعی داریم باید چنان بنمائیم که در جزیره کسی نیست چرخ آسیای بادی ما به آسانی دیده میشود ، آرتون و ناب باید رفته آنچه خرابر دارند ، پنجره های غرانیتها و زرا در میان برگها و شاخها بخوبی ستر باید کرد ، آتش و روشنی را یکقلم باید برطرف کنیم تا که قطعیاً پی نبرند که در جزیره آدم هست یا نی ؟

هاربر — بونادوانتور را چه خواهیم کرد ؟

پانفروف — کشتی ما در حوضهٔ بالون براحت پنهانست اشقیای خائن نمیتوانند که آنرا بیابند .

امرهای مهندس در حال اجرا گردید . ناب و آرتون بر منظرهٔ وسیعه رفته همه آثاری که مسکون بودن جزیره را بنمایاند برداشتند . دیگر رفیقانیز بجنگل رفته بسیاری از شاخه های پربرگ را آورده پنجره های غرانیتها و زرا با آن بخوبی بپوشانیدند اسلحه و مهمات حربیهٔ خود شانرا نیز از دولا بها بر آورده و پاك و حاضر ساختند اینکار

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 408 of 558

هاچون همه کی تمام شد سیروس سمیت بیك صدای پر هیجان وباتاثیری گفت :

— عزیزان من ! هرگاه این اشقیای خبیث جزیرهٔ عزیز ما را ضبط واستیلا کردن خواهند وظیفهٔ انسانیت ما بجز مدافعه ونگهبانی جزیره دگر چیزی هست ؟

ژه ده نون ودیگر رفقا همه کی بیکزبان گفتند :

— در راه مدافعهٔ جزیرهٔ خود مان همه بفدای جان کردن حاضریم .

مهندس دست خود را بسوی رفقا دراز کرده ایشان نیزیکان یکان بکمال اخلاص دست او را فشار دادند .

آیرتون در یك گوشهٔ بپا ایستاده برفقا نزدیك نشد . سیروس سمیت فکر آیرتون را دانسته خودش به او نزدیکشده گفت :

— آیرتون شما چه خواهید کرد ؟

— من وظیفه . ودینی که بر من وفای آن واجبست آنرا اجرا میکنم !

آیرتون اینرا گفته وبه پیش پنجره نزدیك شده بمعاینهٔ حرکات کشتی رهزنان آغاز نهاده بیست دقیقه میشود که آفتاب غروب کرده بود ، افق آهسته آهسته روبسیاهی نهاده بود ، کشتی رهزن سرراست بسوی کانهٔ جماهیر متفقه در پیش شدنست ، وحالا داخل کانه گردیده یکسر بسوی پیشگاه غرانیتها وزدر آمدنست یعنی اگر از دماغهٔ پنجه تابد ماغهٔ ماندیبول یك خطی کشیده شود کشتی درینوقت داخل آنخط میماند .

سیروس سمیت چون بیرق سیاه کشتی را دید بسیار متأثر گردید . کشاده بودن و موجزدن این بیرق علامت نحوست ومصیبت بزرگی بر جزیره وجزیره نشینان شمرده میشود . اینهمه آثار عمران وسعادتی که بعرق جبین وقوت بازو ، وسایهٔ همایهٔ علم بروی کار آورده شده تموج این بیرق منحوس آنرا لحظه بلحظه تهدید میکند والحاصل حال سعادت اشتمال مهاجران به ورود یافتن این کشتی منحوس شقاوت پیشه کان دوچار تهلکهٔ عظیمی گردیده است . باوجود آنهم رفقا تابوقتیکه هلاك شوند بمدافعه ومحافظهٔ جزیرهٔ خود حاضر اند ، وبا مهندس خود در بنیاب عهد وبیعت کرده اند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 409 of 558

آیا اشقیای رهزن در کشتی بسیار اند ؟ اسلحهٔشان مکملست ؟ اینستکه دانستن این نقطه ها لازم ! و برای اینعلم آوری تابکشتی رفتن لازم ! اما بچه گونه ؟ وباچه واسطه ؟

شب شد ، قمر که بحال هلال بود غروب نمود . جزیره ودریا را یك ظلمت کشفی استیلا کرد . سحابیاره های غلیظی که در افق جمع آمده مرور ضیا را قطعیاً منع کرده بود . بادم سراسر از وزیدن افتاده هیچیك صدائی از طرف خشکه ، و بحر بگوش نمیآمد . پانقروف گفت :

— که میداند ! بلکه کشتی منحوس بشب بر راهی که دارد برود ، وصبح که برخیزیم هیچ اثری ازان نیابیم .

گویا اینسخن پانقروف را جواب بود که یك ضیای شدیدی از طرف دریا پیدا شده ودرعقب آن صدای یك توپی بیامد .

ازین معلوم شد که کشتی رفتنی نیست و بساحل نزدیك شدنیست ودرین اثنا صدای زنجیر لنگر انداختن کشتی نیز بگوش تأسف مهاجران برخورد .

وچون درمابین درخشیدن ضیاء ورسیدن صدا بقدر شش ثانیه مرور نموده معلوم شد که سفینه بمسافهٔ یك میل فاصله درپیش روی غرانیتها وزلنگر انداز اقامت شده است .

باب دوم

فهرست

مذاکره — تکلیف آیرتون — قبول شدن تکلیف آیرتون —
پانقروف و آیرتون درجزیرهٔ سلامت — رهزنان دریایی
انگلیزی — تشبث جسورانهٔ آیرتون — عودت
کردن آیرتون — شش نفر بمقابل پنجاه نفر

فکر رهزنان شقاوت پیشه بخوبی معلوم گردید ، در نزدیك جزیره لنگر انداختند . فردا بهمه حال بازورقهای کوچك خود بجزیره میبرایند .

سیروس سمیت ورفقایش اگرچه بهرگونه دلاوری وشجاعت برای مدافعه حاضر

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 410 of 558

میباشند ولی قاعدهٔ احتیاط را از دست دادن نیز جائز نیست . اگر رهزنان تنها برای یك آب برداشتنی آمده باشند آب خودرا از نهر مرسی برداشته میروند . چه ضرور که مهاجران خودرا به ایشان بنمایانند . پانقروف گفت :

— اما کشتی چرا بیرق سیاه خودرا برافراشت ؟ و برای چه توپ انداخت ؟

مهندس — یا از برای نمایش ! یا آنکه میفهمانند که جزیره را استیلا کردیم !

ژه ده ثون — با وجود آنهم جای ما بسیار امین و پنهان و محفوظست . دشمن بهیچ صورت مجرای قدیم تالابرا که در زیر آب پنهان مانده پیدا نمیتواند ، از ینطرف نیز بی زینه بغرانیتهاوز برامدن شان محالست .

پانقروف — اما جملهٔ بناها ، و تأسیسات بیرونی مارا در ظرف یکچند ساعت خراب میتوانند !

مهندس — بلی ! اما چه کنیم ؟ چاره نیست .

هاربر — آیا این اشقیا بسیار مردمان خواهند بود ؟ یعنی اگر ده پانزده نفر باشند عیناً با آنها اعلان حرب کرده از عهدهٔ شان میبرائیم .

درین اثنا آرتون پیش شده گفت :

— موسیو سیروس ! از شما مساعده و رخصت میخواهم ؟

— چسان مساعده و رخصت ؟

— تا بکشتی رفته عدد طایفه ، و درجهٔ قوت آنرا بخود معلوم کرده برای شما خبر میآورم .

— به این حرکت جان تا را به تهلکه می اندازید .

— وظیفه منست چرا نیندازم ؟

— اما اینکار از وظیفهٔ شما افزونتر است !

— من مجبورم که از وظیفهٔ خود افزونتر کارها اجرا کنم !

ژه ده ثون — تا بکشتی با زورق کوچك خواهید رفت ؟

— نی به آب بازی میروم . چرا که زورق مانند انسان از زیر آب گذشته نمیتواند !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 411 of 558

هاربر — کشتی اشقا از ساحل بقدر یکنیم میل راه دور ایستاده است چسان رفته خواهید توانست :

— من خیلی خوب شناوری میدانم موسیو هاربر .

مهندس — اما این تهلکهٔ بزرگیست !

— به این تهلکه پروا ندارم موسیو سیروس ! از شما بکمال نیازمندی این رخصت را طلب مینمایم . بلکه به این کار و خدمت را در ان خود یکقدری تخفیفی در گناه های خود به بینم .

مهندس دید که اگر قبول نکند آرتون بیچاره که آرزوی ناموسکاری دارد خیلی دلگیر خواهد شد . لهذا گفت :

— بسیار خوب بروید .

پانقروف گفت :

— منهم با تو میروم !

آرتون خیلی متاثر شده گفت :

— مگر هنوز از من امین نیستید ، و بر من شبهه دارید !!

اینرا گفته باز در میان لبهای خود آهسته گفت :

— هزار افسوس که حق بدست شماست .

سیروس سمیت گفت :

— نی ، آرتون ! اینچنین نیست ! پانقروف از تو اصلا شبهه ندارد شما سخن اورا غلط فهمیدید .

پانقروف — بلی ، آرتون من از شما هیچ شبههٔ ندارم . من با شما تنها تا بجزیرهٔ سلامت میروم ، چرا که مبادا از ان خبیثان کسی در انجا بر امده باشد تا با شما مددگار و رفیق باشم ، و اگر کسی در انجا نباشد من در جزیرهٔ سلامت مانده و شما بکشتی میروید .

بعد از قرار دادن بدینصورت آرتون حاضری خود را دیده ، و از رفقا وداع کرده

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 412 of 558

تنها سرش از آب بیرون میباشد

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 414 of 558

بابانقروف یکجا بساحل فرود آمدند . آیرتون خود را برهنه کرد . وجود خود را باپه چرب کرد چرا که یکچند ساعت در دریا ماندنش احتمال دارد .

بانقروف و ناب در اول امر زورچهٔ کوچکی که داشتند از نهر مرسی آورده بانقروف و آیرتون در ان بنشستند . آیرتون یك پوستی بر شانه خود انداخته و وداع آخری خود را با رفقا اجرا کرده زورچهٔ خود را بسوی جزیرهٔ سلامت براندند . کوکاه را به آسانی گذر کرده بساحل جزیرهٔ سلامت رسیدند . در خصوص بسیار احتیاط کردند زیرا میترسیدند که مبادا کسی از رهزنان در جزیره برامده باشد . اما بعد از جستجو دانستند که در جزیره کك کسی نیست . زورچهٔ خود را در همانجا بسته کرده بساحل دیگر جزیره روانه شدند . آیرتون از انجا بالا تردد خود را بدریا انداخت بی آنکه صدایی و ندائی بکشد سر راست بسوی کشتی به شناوری آغاز نهاد .

بانقروف در یك گوشهٔ خزیده به بازگشتن آیرتون منتظر نشست . آیرتون بکمال جسارت و مهارت بی آنکه صدای از آب برارد شناوری میکند تنها سرش از آب بیرون میباشد ، و چشم خود را بروشنی چراغ کشتی دوخته است . آیرتون نه از نهلکهٔ دندانهای تیز سگماهیهای بسیاری که درین آبهاست پروا دارد ، و نه از مهالك مدهشهٔ که در کشتی بر و پیش شود خوف و هراس میآرد بلکه تنها وظیفهٔ خود را که در عهده گرفته می اندیشد و بواسطهٔ جریانی که در انجا موجود است بسرعت بسوی کشتی پیش میشود .

بعد از نیمساعت آیرتون بی آنکه ورود خود را به کشتی نشینان آگاه کند به پیش کشتی واصل شد . وزنجیر لنگر کشتی را که از طرف بینی کشتی بدریا آویخته شده بود بدست گرفته خود را از آب بیرون بر آورد و یکقدری تنفس کرده ، و گوش بطرف کشتی داده بر زنجیر مذکور بر بینی کشتی بالا برامد . در انجا عملهٔ کشتی کالاهای شسته گی خود را بر ریسمانها آویخته بودند . آیرتون بچابکی تمام یك پتلون را از سر طناب برداشته بپای خود در کشید ، وزنجیر لنگر را محکم گرفته تنها سر خود را از کشتی بالا برآورده دیگر وجود خود را در پشت دیوار کشتی آویخته پنهان نمود و یکمدتی بهمین وضعیت مانده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 415 of 558

پیش کشتی و سخنان کشتی بانان هوش و گوش بداد .

عملهٔ کشتی هنوز بخواب نرفته بودند ، کسانی باهم سخن میگفتند ، بعضی بیت می خواندند ، مزاح ها ، و خنده ها میکردند آرتون سخنانیکه میشنید اینست .

- کشتی ما بحقیقت که خوب مالست .

- بلی رفیق ، اسم آن که « سپیدی » شده با مسمای آن مطابقست . (سپیدی در زبان انگریزی بمعنی کارکن است) .

- زنده باد کپتان ما !

- زنده باد [بوب هاروی] (نام کپتانست) .

آرتون از شنیدن این نام آنقدر یك تأثیری بر وجود و اعصاب او پیدا شد که نزدیك بود بی اختیار یك فریادی از دهنش براید . چرا که بوب هاروی در وقتیکه آرتون به شقاوت مشغول بود یکی از عونهٔ او بود که از کشتیبانان بسیار دلاور و ماهری میباشد .

عملهٔ کشتی از یکطرف باده کشی ، و از یکطرف با آواز بلند سخن میزدند که آرتون از سخنان ایشان این معلوماترا حاصل نمود .

اول این یك را دانستکه نام این کشتی سپیدی و نام کپتان او بوب هاروی میباشد . و اینهم از مکالمهٔ کشتیبانان به او معلوم گشت که بوب هاروی و عونهٔ او از شقاوت پیشه گان و جنایتکاران انگلیزی مرکب شده اند که از بندیخانه « نورفولق » فرار کرده اند . بشنوید که بندیخانهٔ (نورفولق) کجاست و چسانست ؟

در جهت شرقی قطعهٔ اوستراليا در ۲۹ درجه و ۲ دقیقه عرض جنوبی ، و در ۱۶۵ درجه و ۴۲ دقیقه طول شرقی یك جزیرهٔ کوچکی موجود است که مساحهٔ سطحیهٔ آن شش فرسخ می آید . در وسط اینجزیره « پیت » نام یك کوهی موجود است که بلندی آن از سطح بحر بقدر دو صد قدم میآید . اینستکه نام اینجزیره نورفولق میباشد حکومت انگلستان جنایتکاران و شقاوت پیشه گانیرا که قابل تأدیب و تربیه نباشند ، و بقید عمری محکوم باشند در اینجزیره میفرستد . « به اصطلاح هندیان اینجارا کاله پانی میگویند » .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 416 of 558

در ینجزیره بقدر پنجصد نفر جانی وشقی موجود است که اینهادر زیر نگهبانی ودیده بانی صد نفر عسکر وصد و پنجاه نفر پاسبان محافظه میشوند. قانون این بندیخانه بسیار شدید است . قباحت بسیار جزئی موجب جزاو باز خواست بسیار کلی میشود. اگر چه این جانیان بصورت خیلی مکملی محافظه میشوندولی باوجود آنهم گاه گاهی میشود که بعضی جانیان از ینجزیره بفرار کردن کامیاب میشوند . وگاه گاهی که اینگونه فرار ها بوقوع آمده است باینصورت بوده که چند نفر جانی دست یك کرده وبریك کشتی که نزدیك جزیره لنگر انداخته باشند هجوم برده کشتیرا ضبط وغصب میکنند .

اینست که بوب هاروی وعونهٔ او نیز بدینسان حرکت کرده سپیدی نام کشتی تجارتی را که از اسلحه و آلات حربیه ودیگر اسباب بار شده و برای آب گرفتن در جزیرهٔ تور فولق استاده شده بود بدست آورده وصاحبان کشتی را اهلاك ساخته برهزنی دریارا مده اند. واز یکسال باینطرفست که در بحر محیط به اجرای شقاوت و رهزنی مشغول میباشند. آیرتون نیز همچنین میخواست که بکند. کشتی دونقان را میخواست که بدست آورده برهزنی دریا راید . و هم بوب هاروی آیرتونرا . و آیرتون بوب هاروی را بخوبی میشناسد .

اینست که آیرتون این معلومات را از مکالمهٔ چند نفر عملهٔ که در نزدیك بینی کشتی جمع آمده وباده نوشی میکردند بخود معلوم کرد. وهم اینرا دانست که کشتی سپیدی محض به تصادف واتکلی بجزیرهٔ اینقولن آمده است . وچنانچه مهندس گمان برده بود کپتان بوب هاروی از دیدن اینجزیره خیلی ممنون ومسرور گشته اینجا برای گدام کردن اشیای مسروقه وپنهان ساختن کشتی خود را ودر وقت لزوم مناسب ومنتخب یافته است .

آیرتون دانست که حال مهاجران خیلی به تهلکه افتاد ، زیرا این اشقیای خبیث بفکر استیلا کردن جزیره افتاده اند ، لهذا اول کارشان که بجزیره رایند قتل کردن مهاجران وبدست آوردن غرانیتها وزاست . البته که همچنین خواهد بود اچراکه برای ذخیره کردن اشیای مسروقه محفوظتر وخوبتر از غرانیتها وزکجست ؟ وتامها

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 417 of 558

جران راقتل رسانند غرانیتها وزراجسان بدست خواهند آورد ؟ وبسبب نبودن تام انجزیره درنقشه ها بهتر ازین اختفا گاه برای بوب هاروی کجا خواهد بود ؟

دل آرتون را ازین اندیشه های مدهشه خیلی غم والم استیلا نمود ، وباخود تأمل کرد که آیا چه گونه چاره وبه چسان علاج شرومضرت این بلای ناگهانیرا ازجزیره و مهاجران دفع خواهد توانست ؟ آیاقوت وطاقت مهاجران باقوت کشتی نشینان مقاومت وتوانایی خواهد کرد ؟ دانستن اینمسئله هم موقوف بر معلوم کردن عدد عمله ، وقوت تخریبهٔ آلات حربیه کشتی میباشد . اینست که آرتون معلوم کردن ودانستن اینمسئله را وظیفهٔ خود میشمارد .

بعدازیکساعتی که درهمانجا پنهان ماند دید که اکثر عمله ها بخود شده بخواب رفتند ، چراغهانیز اکثر خاموش شد . آرتون دانست که بسبب تاریکی شب درکشتی گردش کرده خواهد توانست . لهذا ازجائیکه پنهان بود خودرا بالا براورد ، وبرسطح بینی کشتی بپا ایستاده شده اطراف وجوانب خود رانظر انداخت وبرسطح بگردش افتاد ، دید که درکشتی سپیدی چهار عدد توپهای بسیار مکملی موجود است . آرتون توپهارا معاینه کرده دید که ازجنس دنباله پر وخیلی مدهش آلات تخریبیه میباشند . برسطح کشتی باینطرف وآنطرف بقدر ده پانزده نفر عمله افتاده دیده میشدند امامعلوم میشد که درکمره ها ، وطبقهٔ زیرین کشتی نیز بسیار آدم خواهد بود زیرا آرتون ازکلامهای عملهٔ کشتی فهمیده بود که بقدر پنجاه نفر آدم درکشتی موجود است .

آرتون دید که کار بسیار خرابست . آیاشش نفر باپنجاه نفر چسان مقابله خواهند توانست ؟ آیا آن تفنگهائیکه بدست دارند این توپهای مدهش را چسان مدافعه و جواب خواهند داد ؟

آرتون وظیفهٔ کشفیات خود را بجا آورده میخواست که برگشته برفقای خود معلوماترا که حاصل کرده بیان کند تا آنکه موسیو سیروس قوت وعدد دشمن را دانسته لزاقرار حرکت کند . امادرینحال بیادش آمد که بامهندس گفته بود که « من مجبورم

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 418 of 558

که از وظیفهٔ خود افزونتر کارها کنم » لهذا یك فکر بسیار دلاورانهٔ بخاطرش خطور نمود که آنهم خود را فدا کردن و جزیره را با مهاجران رهانیدن است ! این مسئله را نیز آیرتون تفکو نمود « که سبب یگانهٔ آمدن این کشتی بصورت رهزنی به پیشگاه جزیرهٔ لینقولن منم . چرا که فکر این رهزنی دریائی را بدماغ بوب هاروی من انداخته بودم، وهرشقاوتیکه او آموخته معلم اول او من بوده ام . که بسبب آن تعلیمات من آخر الامر رئیس اشقیای بحری شده تابدینجا رسیده است » آیرتون را ازین تفکر خیلی دهشت، وشرمساری دستداد و وجدانش برو حکم کرد که میباید این کشتی را بمعهٔ کشتی نشینانش برهوا نماید ، وخود را نیز با آن یکجا محو و ناپدید گرداند . آیرتون در اجرای این فکر خود هیچ تردد نورزید . واینهم به او معلوم بود که درینگونه کشتیهای رهزن باروت بسیاری موجود میباشد ، ومخزن باروت هم در سقسم کشتیها همیشه در طرف دنبال کشتی میباشد . لهذا خود را بآن مخزن رسانیدن ویك شرری در ان انداختن به اجرای مقصد آیرتون کافیست .

آیرتون بکمال احتیاط ، و تمام دلاوری از سطح کشتی به طبقهٔ پایانی از راه زینه فرو آمد . درین طبقهٔ که یك دالان بزرگ طولانی بود عملهٔ کشتی بخودانه و مستانه افتاده وبخواب رفته بودند .

در زیر ستون کشتی یك فانوسی آویزان بود و به ستون مذکور از اجناس مختلف اسلحه مربوط میبود . آیرتون از میان اسلحه یك طپانچه شش میل بر اورد طپانچه را معاینه نمود . دیدکه از جنس بسیار اعلا وهرشش میلش پر است . دانستکه با آتش دادن یك کارطوس آنرا در مخزن باروت کشتی را برهوا خواهد برانید .

طپانچه را بدست گرفته بسوی آخر دالان مذکور که مخزن باروت در انجا بود پیش رفت . هرچه که پیش میرفت فانوس روشنیش کمتر میشد که بسبب تاریکی ممکن نمیشد تاپای آیرتون به یکی از خوابیده ها بر نخورد ، وهربار که پایش بکسی بر میخورد هزاران خش میشنید . آیرتون به احتیاط و تأنی برفتن دوام ورزیده تا به پیش دروازهٔ مخزن

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 419 of 558

باروت واصل گردید .

دروازه را بسته یافت . اگرچه شکستن قفل بی آنکه صدا برآرد مشکل معلوم میشد ولی دستهای قوتناك آیرتون دروازه را لخت کرده باز نمود که درین اثنا یکدست قوتناکی بشانهٔ او خورد . آیرتون روی خود را گردانیده در میان تاریکی یك آدم دراز قامت بسیار قوی الوجودی را دید که دست بر شانهٔ او گذاشته و میگوید که :

– در اینجا چه میکنی ؟

اینرا گفته و فانوس دستئی که بدستش بود بروی آیرتون برابر کرد . آیرتون بشدت خود را واپس انداخت . آیرتون شخص مذکور را شناخت که بوب هاروی میباشد ولی بوب هاروی آیرتون را اینجا نیاورد بوب هاروی از پاتلون آیرتون گرفته پرسید که :

– تو کیستی ؟ و در اینجا چه میخواهی ؟

آیرتون بشدت تمام یك مشتی بر سینهٔ بوب هاروی گرم کرده بطرف زینه دویدن گرفت . بوب هاروی فریاد بر آورده گفت :

– بدوید ! بگیرید که دزد است !

از صدا چند نفر رهزن برخاسته بر آیرتون هجوم کردند . و خواستند که او را بر زمین اندازند . ولی آیرتون بر قوت دلاور ما خود را از هجوم ایشان رها نیده بر زینه خود را رسانید ، و باطپانچهٔ که بدست داشت بر اشقیائیکه در پی او افتاده بودند دو گوله انداخت و دو نفر از اشقیا را بر خاك هلاك غلطانید ، و خود آیرتون نیز از سر شانهٔ خویش بقدر یك شقی بر وحواله نمود یك زخم کمی برداشت .

آیرتون بسبب اجرا نشدن تصورش خیلی اندوهگین گردید . زیرا بوب ها روی دروازهٔ مخزن باروت را بسته کرده بود ، و بسبب صداهای تفنگچه و قیل و قال همهٔ کشتی نیدان برپا خواسته بودند . لهذا بر آیرتون بغیر از ینکه گریخته خود را برفقای خود رساند و بوجود خود قوت و عدد آنها را بیفزاید دیگر وظیفهٔ نماند . اما به بینیم که بگریختن

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 420 of 558

کامیاب میشود یانی ! اگرچه باین کامیابی خود شبهه داشت ولی بازهم هرچه بادا باد گفته از چار گلهٔ که درطپانچه مانده بوددو گلولهٔ دیگر رانیز براشقیائیکه راهش را گرفته بو دند آتش نمود یکی ازین دو گلوله را برخود بوب هاروی نشان گرفته بود ، بوب هاروی اگرچه بصورت خفیفهٔ مجروح گردید ولی شقی دیگر هلاك شده راه زینه فراغت یافت آیرتون بدوخیز خودرا برسطح کشتی برسانید . درانجا چندنفر اشقیا بازبر آیرتون هجوم نمودند . باز ازدو گلهٔ یکی رابسینهٔ یکی ازانها خالی کرده بسرعت خودرا بردیوار کنار کشتی برسانید . وبعداز دوثانیه گلهٔ آخری خودرانیز بر پیشانی آخرین شقی که اورا گرفته بود آتش داده خودرا بدریا پرتاب نمود آیرتون بقدرسی قدم ازکشتی دورنشده بود که بازان گلوله ازکشتی برسطح بحردرپی او باریدن گرفت .

پانقروف ازجزیرهٔ سلامت ، ودیگررفقا ازشمینه ها که منتظر آیرتون نشسته بو دند چون این صداهای تفنکها وقیل وقالهارا ازکشتی شنیدند بنهایتدرجه اندیشناك گر دیده تفنکها بشانهٔ همه کی بساحل دویدند . بخیال شان آمده آیرتون ازطرف رهز ثان دریائی گرفتار آمده چارماری گردید ، واشقیانیزازتاریکی شب فرصت جسته بجزیره هجوم میآورند .

بقدرنیمساعت بهمین انتظار واضطراب گذشت . اما هنوزازپانقروف وآیرتون اثری پیدا نشد . آیاجزیرهٔ سلامت ازطرف اشقیای رهزن ضبط و استیلا گردید ؟ پانقروف نیزمانند آیرتون هلاك تیغ غدر اشقیا شد ؟ آیابه مدد آنها رفتن لازمست یانی ؟ هرگاه لازم باشد بچه باید رفت ؟ زورق هم نیست ! آب دریانیز بسیار بلنداست ! اینست که دماغهای مهاجران رااینگونه افکارهای مدهشه پاره پاره مینمود .

نهایت ازنیمشب نیمساعت گذشته بودکه زورقچهٔ که پانقروف وآیرتون راحامل بود بساحل نزدیکشد . آیرتون ازشانهٔ راست خودمجروح بوداز طرف دوستانی که بساحل منتظربودند بکمال محبت واشتیاق در آغوش گرفته شدند .

همه رفقادرشمینه هاداخل شدند . آیرتون همهٔ وقوعات مدهشهٔ راکه دیده بوده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 421 of 558

واجرا کرده بود حتی از تصور بر هوا کردن کشتی که کرده بود نیز یگان یگان بیان نمود . از شنیدن این تصور جوانمردانهٔ آیرتون همهٔ رفقا بکمال محبت دست آیرتون را فشردند .

درینوقت کار مهاجران خیلی مشکل و مدهش گردید چشمهای اشقیای رهزن باز شد ، دانستند که جزیره مسکونست . لهذا با اسلحهٔ کامل و مردم بسیار بجزیره هجوم می آورند . وای بحال مهاجران اگر بدست شان بیفتند ؟ ژه ده ثون گفت :

— چه کنیم ! ماهم فدای جان میکنیم !

پانقروف — البته تازنده باشیم جزیرهٔ خود را تسلیم دست غداران نخواهیم کرد .

مهندس — بجناب حق توکل کنیم ! ومنتظر شویم !

پانقروف — موسیو سیروس ! آیایك طریق سلامت ونجاتی می بینید ؟

— مهندس — بلی پانقروف .

— چسان ؟ آیاشش نفر با پنجاه نفر ؟

— بلی ، شش نفر ... اما ... آیافراموش میکنیم که :

— آیاکه رافراموش میکنیم ؟

— اولاعنایت ربانی را وبعد ازان ...

مهندس بهمینقدر اکتفانموده سخن خودرا تکمیل نمود وهمچنان ناتمام ماند . رفقانیزساکت شده هرکس بیك تفکری واندیشهٔ بگوشهٔ خزیدند .

باب سوم

فهرست

دمه درهوا — قرارداد مهندس — سه موقع مدافعه — آیرتون وپانقروف — زورق اول — دوزورق دیگر — هجوم برجزیرهٔ سلامت — برامدن شش نفرشق درجزیرهٔ لینقولن — لنگر برداشتن وپیش آمدن سیدی — گله های پیدرپی طوپها — حال تومیدی — نتیجهٔ غیرمنتظر .

شب بی آنکه حادثهٔ بظهور برسد گذشت . شفق دمید مهاجران درمیان دمهٔ تیرهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 422 of 558

که روی دریاوهوا را فرا گرفته بود یك سیاهی مشاهده کردند که آن سیاهی سپیدی نام کشتی رهزنان دریائی بود. مهندس گفت :

— دوستان عزیز من ! معلومست که این کشتی منحوس بآسانی از ما و جزیرهٔ ما دست بردار نخواهند شد لهذا پیش از آنکه دمه سراسر بر طرف شود ما باید که خود را بجنگ حاضر و آماده سازیم. ما میباید چنان بنمائیم که کشتی نشینان بدانند که در جزیرهٔ ما بسیار مردمان هستند. لهذا بر سه فرقه میباید که تقسیم شویم. یکفرقهٔ ما در شمینه ها، و یك فرقه ما در دهنهٔ نهر مرسی، و یکفرقهٔ ما در جزیرهٔ سلامت بوسخو و سنگر نمائیم. بدست ما شش عدد تفنگ مکمل موجود است که بهر یکی از ما یك یك تفنگ میرسد. گلوله و باروت ما هم بسیار است. ما از گلهٔ توپ و تفنگ آنها بیم و هراس نکنیم بخوبی خود را در پشت خرسنگها پنهان کنیم. مقصد یگانهٔ ما باید که کم کردن عدد آنها باشد، خوب نشان بگیریم، بهر تفنگ یکی از ان خبیثها را بجهنم بفرستیم، و سعی کنیم که خود را بدست این رهزنان غداران زنده نیندازیم، تا که سعی داشته باشیم نگذاریم که بجزیره برایند. بر جبخانهٔ خود سرفه نکنیم. بر هر یکی از ما هشت هشت آدم میرسد باید که این دشمنان را بکشیم.

اگرچه سیروس سمیت بکمال استراحت و اعتدال اینسخنان را برفقای خود بیان نمود، و نقشهٔ جنگ را ترتیب داد اما در مقابل تهلکهٔ عظیمه راه بسیار خوب و طریق خیلی اسلمی نشان نداده بود. رفقای حرب مهندس این نقشه مهندس را برغبت و رضای تمام قبول کرده بر فرقه ها تقسیم شدند.

ناب و پانقروف در اول امر بغرانیتها و زرفته جبه خانه و لوازمات لازمه را آوردند. ژه ده ثون و آیرتون که ماهرترین نشان اندازان بود تفنگهای رخ دار دور انداز بزرگ را گرفتند، چهار تفنگ دیگر نیز در میان چهار رفیق دیگر تقسیم گردید.

سیروس سمیت و هاربرد در شمینه ها سنگر گرفتند که از آنجا ساحل غرانیتها و زرا مدافعه کرده میتوانستند. ژه ده ثون، و ناب در دهنهٔ نهر مرسی در میان خرسنگهای کلان پنهان شدند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 423 of 558

آرتون وپانفروف درزورقچه نشسته بجزیرهٔ سلامت برامدندکه درانجا درجدا جداجاها موقع مدافعه میگیرند .

هرگاه جزیرهٔ سلامت ازطرف دشمن گرفته شود همانلحظه پانفروف و آرتون بس بجزیره آمده هرنقطهٔ کهزیاده تر به کمك محتاج باشد درانجا خودرا میرسانند .

فرقه هایش ازانکه ازهمدیگر جداشده بموقعهای خود بروند بطرز بسیاردلسوزانه وجگرخراشانه دستهای همدیگررا فشارداده ازهمدیگر وداع کردند . بعد از تفریقه هرفرقه به جاهائیکه برای مدافعه انتخاب شده بود جابجا شده موقع گرفتند .

جابجاشدن مهاجران ورفت و آمدشان ازطرف کشتی نشینان دیده نمیشد چراکه هنوز روشنی هم نشده بود ، ودمه هم نخواسته بود .

بعد ازیکساعت آفتاب طلوع نمود ، دمه نیز پریشان شده میرفت . دیرکها وبدنهٔ کشتی بمیدان برامد بیرق سیاه منحوسش درتموج بود .

سیروس سمیت چون بادوربین نظر کرد دیدکه هرچهار توپ کشتی بطرف جزیره متوجه وبه آتش کردن آماده ایستاده است . اما درکشتی یك اثر حرکتی دیده نمیشود . کشتی آرام ایستاده ، ودولنگر انداخته است برسطح کشتی بقدر بیست نفراشقیا درگردش بود ، دونفرازانها بردیرك کشتی برامده بادوربین بهمه اطراف جزیره نظرمی انداختند .

بهرصورت بوب هاروی وعونهٔ او ازواقعهٔکه درشب میان کشتی بظهور آمده خیلی متحیر وپریشان گردیده اند . آیا این آدم برهنه وعریانیکه درنیمشب میان کشتی آمده دروازهٔ مخزن باروت را بشکست ورئیس شانرا مجروح و نجنفرشانرا هلاك گردانیدکه بود؟ آیا زنده برامد یادردریا هلاك گردید ؟ آیا دروازهٔ مخزن باروت را برای آتش دادن وبرهوا کردن کشتی باز کرده بود ؟ اینستکه اینمسئله هارا بهیچصورت حل کرده نمیتوانند !

فکریکانهٔ اشقیای مذکوردرینوقت تنهابااین نقطه مشغولست که آیااینجزیره مسکونست

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 424 of 558

یاخالی ؟ اگر مسکون باشد آیا بسیار مردم درانست یاکم ؟ حالآ نکه درساحلها ، وتپه هاهیچ اثری از انسان دیده نمیشود . در هر طرف علایم غیر مسکونیت درهر سمت جزیره نمایانست خانه وبنایی در هیچطرف جزیره دیده نمیشود !

اینست که بوب هاروی این چیزهارا تأمل میکند ، وپیش ازانکه بجنگ آغاز کند درجهٔ قوت وکثرت جزیره نشینانرا بخود معلوم کردن میخواهد . بقدریکنیم ساعت گذشت هنوز ازکشتی آثاربرامدن معلوم نشد ، مطلق که بوب هاروی تردد مینماید ، دوربین بزرگی بدست گرفته بهرطرف جزیره نظرمی اندازد ، مهاجران که درپشت سنگهابه خوبی پنهان شده بودند هیچ معلوم نمیشد . پنجره های غرانیتهاوزنیزسرا سردرشاخهاوسبزه هاپنهان مانده بنظر برنمیخورد .

ساعت هشت بودکه مهاجران درداخل کشتی یکحرکتی مشاهده کردند ، دیدند که یك زورقهٔ ازکشتی فرو آوردند . هفت نفردرزورق نشستند . چارنفرازانها برای پرکشیدن نشستند . یکی سکان راگرفت ، دو نفردیگرتفنگهای خود شانرا بروی دست گرفته درطرف بینی کشتی جایگیرشدند .

بانفروف وآیرتون زورق را دیدند که برابر برایشان یعنی یکسربسوی جزیرهٔ سلامت درآمدنست البته که ازکشتی جزیرهٔ کوچك رادیده اند ، ومیخواهندکه اول اینجارا کشف نموده ازنجا احوال جزیرهٔ بزرگ رابخود معلوم کنند . لهذابانفروف وآیرتون منتظر نشستند تازورق بزیرهدف تفنگ شان برسد .

زورق بکمال احتیاط پیش میشد ، وهم دیدندکه یکی ازدونفرشقی پیشینه ریسمان اسقندیل نام آلتی راکه عمق وچقوری آب بحررابه آن معلوم میکنندبدست داشته متصل دردریامی اندازد وبرمیکشد . ازین یك دانستندکه اشقیا میخواهد چقوری بحررا دانسته کشتی خودرابجزیره نزدیکتر آرند .

زورق آهسته آهسته نزدیك میشد . که درین اثنابیکباره گی دوتفنگ ازجزیرهٔ سلامت آتش گرفت ، ودران واحد دوشقی که یکی ریسمان اسقندیل ویکی سکان کشتی

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 425 of 558

رادست داشت هلاك گردیده دردرون زورق افتادند. گلهٔ تفنگ آیرتون ویانقروف بیکار نرفته هردو برهدف مقصود اصابت نمود.

ما ناحظه از کشتی سپیدی یك شعله ودود بسیار شدیدی برامده یك گلهٔ بزرگی برجزیرهٔ سلامت بیفتاد. گلهٔ مذکور چند خرسنگ جزیره راپاره پاره کرده به آیرتون ویانقروف هیچ ضرری نرسانید.

ازورق صداهای بسیار حدت وخشمهای پرشدتی برامده شقی دیگری سکانرا گرفت، وبسرعت تمام خودرا ازجزیرهٔ سلامت دورکرده بطرف دهنهٔ نهرمرسی به پرکشیدن آغاز نهاد. بعدازبیست دقیقه نزدیك نهرمذکوررسیده درین اثناچون زمان جزرآب بود، ونهرمرسی نیزدرطغیان بودکشتی مذکوررا آب نهرنمیگذاشت که به آسانی نزدیك شود. رهزنان شقاوت پیشه به بسیارقوت بازوپرمیکشیدند، که در آن واحد ازطرف ناب وژه دهنون دوتفنگ دیگر آتش گرفته دوشقی دیگرسرنگون گردید.

ازکشتی بزرگ بازبه آنطرف گله های توپ انداخته شد، ولی بجزپاره کردن سنگها هیچ ثمره نه بخشید. درزورق سه نفرزنده ماند. زورق چون بدم جریان آب افتاده بود، وقوت پرزنی هم ازو نقصان یافت مانند تیربسوی کشتی بگریختن وپرزدن آغازنهاد.

تابه اینوقت مظفریت وکامیابی بطرف مهاجرانست. اگراشقیای رهزن بهمین اصول به هجوم آوردن وجنگ کردن دوام ورزند مطلق که یکان یکان هدف تیرتفنگ مهاجران گردیده هلاك میشوند.

این تدبیرمهندس ونقشهٔ او معلوم شدکه چقدرفایده مند بود. رهزنان دریائی دانستندکه درجزیره بسیارمردمان مسلح موجود هستند. زورق بعدازنیمساعت بکشتی واصل شد. ازکشتی بسیارصداهای قهروغضب بلندشدچند توپ دیگرنیزبرجزیرهٔ سلامت ودهنهٔ نهرمرسی انداخته شدولی هیچ ضرری ازان بمهاجران نرسید. در زورق مذکوردرحال دوازده نفر اشقیای دیگرفرو آمدند. یك زورق دیگرنیزپایان کردند، درمیان آن نیزهشت شقی دیگرنشستند. یك زورق بسوی جزیرهٔ سلامت،

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 426 of 558

ویکی بسوی دهنهٔ مرسی به پرکشیدن آغاز نهادند. آرتون و پانقروف دانستند که به اینقدر قوت مقابله نخواهند توانست. مع ذالك صبر کردند تا زورق بزیر کلهٔ شان برسد. چون دانستند که رسید باز دو تفنگ آتش گرفته دوشقی سرنگون گردید. از زورق نیز فیر تفنگ برانهاشد. آرتون و پانقروف چند تفنگ دیگر نیز انداخته، و واپس خزیده خزیده خود را بزورق خویش رسانیدند و دران نشستند بعد از کمی خود را بشمینه ها رسانیدند. در اثنای رسیدن دو رفیق بشمینه ها زورق اشقیا نیز بجزیرهٔ سلامت واصل شده اشقیای مذکور که از دوازده نفر هشت نفر باقی مانده بودند بجزیره گك برامده هر طرف را بجستجو آغاز نهادند.

زورق دیگر که هشت نفر دران بود تا میخواست که به نزدیك دهنهٔ نهر برسد دو تفنگ از شمینه ها آتش گرفته دوشقی را سرنگون گردانید و چند قدم دیگر نرفته بود که جریان آب مرسی و دست و پاچه شدن زورق نشینان چنان نتیجه بخشید که زورق در نزدیك ساحل یعنی بطرف دماغهٔ پنجه گفته بیك خرسنگی برخورده از هم پاره پاره گردید. شش نفر شقی باقیمانده تفنگهای خود را از سرهای خود بالا گرفته در حالتیکه آب تا بسینهٔ شان بود بهزار زحمت خود را بخشکه رسانیدند، و از انجا بتاخت بطرف جنگل فاروست با تفنگ و کارتوسدانی های خود بگریختن آغاز نهادند.

در یخال بجزیرهٔ سلامت هشت نفر شقی میباشند که دو سه نفر از انها نیز مجروح هستند. شش نفر شقی مکمل سلاح نیز در داخل جزیرهٔ لینقولن گریخته اند که بسبب برداشته شدن پلهای نهر مرسی و غیرهم به پشتهٔ منظرهٔ وسیعه و طرف غرانیتها وز گذشته نمی توانند. پانقروف وقتیکه بشمینه ها رسید مهندس را گفت:

— تا بحال کار خیلی خوب و درستست.

مهندس — تا بحال خوبست اما گمان نمیبرم که محاربه تا به آخر بهمینصورت دوام ورزد. زیرا رهزنان این اصولیکه برای شان مهلك است ترك کرده دیگر اصول برای خود خواهند گرفت.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 427 of 558

— بچه اصول حرکت خواهند گرفت ؟

— یعنی اگر کشتی را نزدیك آورده ، ومتصل به توپ ریزی آغاز کنند !

آرتون — حق بدست شماست موسیو سیروس اشقیای رهزن از مد دریا فرصت گرفته کشتی خود را بدهنهٔ نهر مرسی می آورند بطوپهای مدهش خود برما گله میبارند .

پانقروف — راستست بخدا ! در کشتی علامات لنگر برداشتن مشاهده میشود .

هاربر — بلکه بگریختن بغرانیتهاوز مجبور خواهیم شد .

مهندس — صبر کنیم !

پانقروف — ناب وسپیله چه خواهند شد ؟

مهندس — آنها هم خواهند آمد ! اما تفنگهای رخدار آرتون وسپیله باید که حاضر باشد چراکه حالاوقت کار آنها خواهد رسید .

درین اثنا اشقیائیکه در جزیرهٔ سلامت بودند هرطرف جزیره را دور وگردش کرده بطرف ساحلیکه بسوی جزیرهٔ لینقولن بود آمدند ، وبیقید بگردش آغاز نهادند . ولی از تفنگهای رخدار درست نشان حریفان جزیره نشین بیخبر بودند که دفعتهً دوتفنگ آتش گرفته ودو نفر از انها را بر خاك هلاك انداخت . اشقیای باقی مانده کشته های خود را گذاشته بتاخت بآنسوی ساحل رفته وبزورق خود نشسته بسوی کشتی روانه شدند . پانقروف گفت که :

— به احتساب در کشتی از پنجاه نفر اشقیا بیست وسه نفر باقیماند چراکه پنج نفر را آرتون در کشتی بقتل رسانید . وشش نفر زنده بجزیره گریخت ، شش نفر هدف گله های ما گردیدند .

آرتون — افندیان ، کار مشکل شد . ببینید که کشتی بحرکت افتاد .

پانقروف — بلی راستست ، لنگر را برداشت .

مهاجران بکمال حسرت وناامیدی پیش شدن کشتی را مشاهده میکردند . چونکه از نزدیك باتوپهای کشتی مقابله ومقاومت کردن مهاجران محالست زیرا هراقدر که کشتی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 428 of 558

نزدیك شود ، مهاجران از نظر اشقیا خود را پنهان کرده نمیتوانند . البته که اشقیا بجزیره خواهند برامد .

سیروس سمیت تأمل میکرد که آیا چه کند ؟ آیا بغرانیتهاوز رفته محاصره کردن لازمست ؟ چرا که بقدر دو سه ماه آذوقه وذخیرهٔ محاصره را دارند در انحال اشقیا بجزیره برامده همهٔ عمارات وکشتزارهای مهاجران را خراب وپریشان میسازند ونهایت الامر اولادرا نیز اسیر کرده بقتل میرسانند . سپیدی هنوز به پیش آمدن دوام دارد چنان معلوم میشود که بوب هاروی کشتی خود را بجزیره نزدیك کرده باتو پها انتقام رفیقان هلاك شدهٔ خود را میگیرد سپیدی تا بدماغهٔ جنوبی جزیرهٔ سلامت رسیده از انجا بطرف دهنهٔ مرسی پیش شد . پانقروف گفت :

— اشقیا می آیند ، اینستکه نزدیکشدند .

درین اثنا ناب وزه ده ثون نیز به پیش رفقا آمدند . مهندس فریاد برآورده گفت :

— زخمی نیستید برادران ؟

— نی ، زخمی نیستیم ! اما بینید که کشتی اشقیا نزدیك نهر مرسی گردید !

پانقروف — هم بعد از ده دقیقه در پیش روی غرانیتهاوز لنگر انداز اقامت خواهد گردید .

زه ده ثون — آیا چه تصور وخیال دارید موسیو سیروس ؟

مهندس — دیگر چارهٔ نیست مگر در غرانیتهاوز رفته پنهان شویم .

زه ده ثون — رأی من هم همینست امابعد از ان چه خواهیم کرد ؟

— در انجا قرار خواهیم داد .

پانقروف — اگر میخواهید من و آرتون در نجا بمانیم !

— نی ! از هم جدا نشویم !

رفقا به احتیاط تمام از شمینه ها برامده بی آنکه خود را نشان بدهند بسوی غرانیتهاوز روانه شدند . در ماشین نزول وصعود نشستن ، وبدالان بزرگی که از دو روز

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 429 of 558

توپ وزوب دران محبوس مانده اند داخل شدن همه گی بیکدقیقه اجرا یافت . مهاجران از پنجره ها نظر انداختند دیدند که سپیدی خیلی نزدیکشده ومتصل در توپ اندازی میبا شد ، وسنگهای شمینه ها ودهنهٔ نهر مرسی را برهوا میکند .

مهاجران بسیار شکر میکردند که بنا برأی مهندس پنجره های غرانیتهاوز را باشاخ ها وبرگها پوشانیده اند ، چرا که از نظر اشقیا پنهان مانده که بآنطرف نمیاندازند هنوز رفقا بهمین فکر بودند که دفعتهً یك گلهٔ توپ آمده ودروازهٔ غرانیتهاوز را خورد وخاش ساخته دراو تاق دالان طعام خوری بیفتاد . پانفروف فریاد براورده گفت :

— لعنت ! مسکن مارا شناختند !

مگر بوب هاروی در اثنای برامدن مهاجران بغرانیتهاوز بادوربین ایشانرا دیده بود لهذا بگلهٔ توپ غرانیتهاوز را کوبیدن گرفت . بر پنجره ها ودیوارهای غرانیت هاوزی همدیگر گلههای توپ ریختن گرفت برگها وشاخهای پنجره هاودروازه ها وشیشه هارا محو وناپدید گردانید . حالت مهاجران خیلی مدهش گردیده مجبور گشتند بر سنگه اقامتگاه ناموسکارانهٔ سه سالهٔ خودرا ترك داده بمخزن بالایی النجا برند چرا که گله های توپهای سپیدی درغرانیتهاوز مجال اقامت را برای بیچاره گان نگذاشت . حسرت وناامیدی وتأسف مهاجران بیچاره بدرجهٔ نهایت رسید . گله های توپ بی همدیگر درمسکن شان میریزد . همهٔ شان درراه مجرای قدیم خزیده بنظر حسرت وناامیدی بروی همدیگر مینگریستند وهیچ چاره برای دفع این بلانمی یافتند که بناگهان یکصدای خیلی مدهش وهول انگیزی شنیدند ، ودرپی آنصدا ناله ها وفغانهای بسیار جانخراش جگرتراشی بگوش شان رسید .

مهاجران بتاخت بسوی پنجره ها دویدند . چه می بینند ! که کشتی سپیدی به تأثیر یك ستون مایع ومنوری برهوا برامده ، واز میان دوپاره گردیده بهمهٔ کشتی نشینان شقاوت پیشهٔ خودسرنگون بدریا غرق گردید .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 430 of 558

باب چهارم

فهرست

مهاجران بساحل فرومی آیند — آیرتون ویانقروف اشیا میرهانند —
مکالمه درانثنای طعام — فکر یانقروف — جستجوی مدققانه دربدنهٔ
کشتی — مخزن باروت بحال خود است — ثروت جدید —
ریز وپاش آخری — یك ستون شکستهٔ آهنی .

هاربرگفت که :

— برهوا شدند !

یانقروف — بلی چنانچه گویا آیرتون رفته وجبه خانهٔ کشتی را آتش داده باشد !

یانقروف وناب وهاربر همان درماشین نزول وصعود نشسته بساحل فرو آمدند

ژه ده ثون گفت :

آیا چه بلا بر کشتی وکشتی نشینان رسید !

مهندس بشدت گفت :

— اینستکه این بار خواهیم دانست ...

— چه را ؟

— بعدازین خواهم گفت ، بیا سپیله حالا نقطهٔ مهم محوشدن جنایتکارانست !

ژه ده ثون ومهندس نیزازپی رفقای خود فرو آمدند . دیدندکه ازکشتی اثری نیست درزیر تاثیر آن ستون مدهش مایع که برهوا گردیده است البته که بریك بغل افتاده خواهد بود ! کشتی دراول کوگاهیکه درمابین جزیرهٔ سلامت وساحل لینقولن واقع شده است غرق گردیده است درینجا چون آب دریا بقدر بیست قدم عمق دارد بعداز گذشتن مدت مد دریا بدنهٔ کشتی پیدا خواهدشد .

درروی دریا شکسته ها وپاره های دیرکهای کشتئی وقفسهای مرغان شناوری داشتند . گاه گاهی بعضی پپ های سربسته اززیر آب برروی آب بر میجهید . اما از

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 431 of 558

تخته های سطح کشتی هیچ یك تخته پارهٔ بروی آب دیده نمیشود که اینهم دفعتهً وبغتهً غرق وناپدید گشتن کشتی را بحالت معمای سربستهٔ میگذارد بعداز کمتری دودیرك کشتی که کشتی ازمابین این هردودیرك بدوپاره گردیده است ریسمانهای خودرا کنده بروی آب برامده بادبانهای آن نیزکه بعضی پیچیده ، وبعضی باز بود برانها موجود بوده لهذا این چیزهارادر آب گذاشتن عبث است . پانقروف و آرتون خواستند که درزورقچه خودنشسته برای جمع کردن اسبابهای کشتی برایند . ژه ده ثون گفت :

— آیاشش نفرشقی رهزن راکه درجزیره مانده اند فراموش کرده اید ؟

مهندس — آنهارا نیز بعدازین خواهیم اندیشید اگرچه بسبب مسلح بودن آنها تهلکه موجوداست ولی چون آنهاهم شش نفروماهم شش نفریم بسیارترسی ازانهانداریم .

آرتون وپانقروف درزورق نشسته بجمع کردن اسبابهائیکه برروی دریا شناوری میکردند مشغول گشتند . دریادرینحال بحد اعظم مد بوده . آرتون وپانقروف به دیرك های کشتی ریسمانهارابسته ، وسرریسمانهارابساحل آورده ، وهمهٔ رفقادست یك کرده دوکهارابمهٔ بادبانهابیرون کشیدند . پیهاوقفسهارانیزبراوردند . وهمه رادرشمینه ها گردآوردند . یکچند لاشهٔ جسد اشقیانیزبرروی آب پدیدار بودکه درمیان آنهاجسد بوب هاروی راآرتون شناخته به پانقروف نشان داد ، وبیکصدای بسیارپرتأثیری گفت :

— پانقروف ، اینست که منهم اول همچنین آدمی بودم :

— عالیجناب آرتون ! حالا نامو سکار ووفادار ، وجوانمردیك آدمی هستید .

لاشه های مرده هائیکه برروی آب دیده میشد بقدرهفت نفربودکه آنرانیزجریان بسوی دریامیبردکه ازینهم چنان معلوم میشدکه کشتی دفعتهً غرق ونابود گردیده باشد چراکه نفرهای کشتی همه کی درزیر آب مانده اند .

بقدردوساعت مهاجران بجمع کردن اشیا وخشك کردن بادبانهاوقات کردن آنها مشغول گشتند بسیارکم سخن میگویند . زیراکارشان بسیاراست هریك بدل هزاران شانه خالق رحیم خود ادامیکردند چونکه اولاازشرمضرت آن اشقیای خائن وارهیدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 433 of 558

میهمانان دروزوره نشسته

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 434 of 558

ثانیاً اینچنین یك کشتی پر و پیمانی بدست شان افتاد . حتی پانقروف گفت :

— بلکه این کشتی را باز بشناوری آوردن ممکن باشد هرگاه یك شکافی پیدا کرده باشد آنرا بستن آسانست . یکبار با مهندس و آیرتون بدقت معاینه کنیم خواهیم دانست .

اگر سپیدی را باز بشناوری آورده بتوانند گویا چارهٔ مراجعت وطن خودرا یافتند . برای حل اینمسئله بحاصل شدن جزر باید انتظار کنند . چرا که بعد از کمشدن آب دریا کشتی بخوبی پدیدار میگردد .

بعد از انکه از کار فارغ شدند بر سر دیگها نشسته بطعام مشغول شدند . از گرسنه گی بسیار خراب شده بودند . ناب طعام را حاضر کرد . در اثنای طعام از غرقشدن سپیدی گفتگو میکردند ، پانقروف گفت :

— خانمها تمام بوقت خوبی بر هوا شدند وگرنه غرانیتها وز محو شده بود .

ژه ده ثون — خوب پانقروف این را میدانی که آیا کشتی بچه چیز بر هوا گردید ؟

— این چیزیست معلوم ، مخزن باروتیکه در کشتی بوده از غفلت وجهالت رهزنان آتش گرفته کشتی را بر هوا نموده است .

هاربر — من چنین گمان نمیبرم ، زیرا اگر مخزن باروترا آتش میگرفت مانند صدا های چند طوپی که آتش بگیرد آواز میداد ، وهم کشتیرا پاره پاره نموده حالا پاره های آن بر روی آب نمودار میبود حالا نکه صدایی که بگوش ما رسید به آواز کفیدن مخزن باروت مشابه نبود ، وچوب پاره ها وشکسته گیهای کشتی نیز بر روی آب پدیدار نیست!

مهندس — یعنی از اینمسئله متحیر میشوید ؟

هاربر — بلی موسیو سیروس !

مهندس — منهم متحیر هستم پسر من! امابعد از حاصل شدن جزر ومعاینه کردن بدنهٔ کشتی خواهیم دانست که چیست .

پانقروف — اما اینرا هم ادعا نخواهید کرد که کشتی بسنگ خورده پاره شده باشد!

ناب — چرا نباشد ، بلکه در کلوگاه خر سنگها بوده باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 435 of 558

پانفروف — ازین معلوم شد که توچشمهای خود را باز نکرده بودی و ندیدی که کشتی چسان غرق گردید ! زیرا اگر چشمت باز میبود میدیدی که کشتی در اول امر بریك موج ستون مانند روشنی بالاشد، وبعد از ان افتاده غرق گردید. هرگاه بسنگ برمیخورد مانند دیگر کشتیهای اصیل یا ناموس بآهسته گی واصول غرق میشد .

ناب — یعنی این کشتی از ارباب ناموس نبود ! از از و بسنگ برنخورده است .

مهندس — جان من اینقدر سخن نمیخواهد ! بعد از یکساعت هر چیزیکه بود بمیدان میبراید .

پانفروف — بمیدان میبراید امامن از حالا سر خود را بشرط بمیدان مینهم که در میان کوکه بقدر سر من یك سنگی پیدا نشود ! راست بگوئید موسیو سیروس آیا این کار انیز درمیان کارهای اسرار انگیز دیگری که تابحال در جزیره بوقوع آمده است داخل نخواهید کرد ؟

سیروس سمیت جواب نداده یکمدتی رفقا ساکت مانده به تمام کردن طعام خود مشغول گشتند . بعد از ظهر به یکنیم ساعت مهاجران در زورقچه نشسته در پیش کشتی رفتند که بدنهٔ کشتی درینوقت به بیرون برامدن آغاز نهاده بود . مهاجران چنانچه گمان کرده بودند که کشتی به یك بغل افتاده باشد چنین نبود بلکه از زیر کشتی یك ضربهٔ مدهشی خورده سراسر مقلوب ومعکوس گردیده است ، وروی کشتی بزیر وزیرش بالاشده است .

ازین معلوم شد که از زیر آب یك قوت بسیار عجیبهٔ که حقیقتش فهمیده نمیشود آمده کشتی را ازیکرو بدیگر رو چپه نموده است رفقا در اطراف بدنهٔ کشتی گردش نمودند. دیدند که در زیر کشتی وبطرف بینی نزدیکتر بقدر هفت هشت قدم یك دوشکافته گی بسیار مدهشی کشاده شده است که بند کردن وتعمیر دادن آن غیر قابل مینماید . تخته های مس وچیراسیهای آهنین که ستون زیرین کشتی را باتخته های دو بغل کشتی باهم ربط داده چنان از همدیگر پریشان و پاره وپاره گردیده که اثری ازانها معلوم نیست . تخته های

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 436 of 558

بغلهای کشتی از ستون اساسی زیرین آن از جاهای مختلف از هم گسیخته که مهاجران از شدت آنقوتی که کشتیرا بدینحال رسانیده به تعجب و حیرت ماندند. ژه ده ثون یا نفر و فرا گفت:

— اگر بگفتهٔ تو مخزن باروترا آتش گرفته و کشتیرا به اینحال آورده باشد شایان تعجب یك عمل معکوسی بعمل آورده است. چرا که اگر مخزن باروترا آتش میگرفت تخته های روی سطح کشتیرا از هم پاره پاره میکرد و به ستون اساسی زیرین کشتی هیچ ضرری نمیرسانید حالا آنکه می بینیم تخته های سطح کشتیرا هیچ نشده و ستون و تخته های زیرین کشتی شکسته و از هم پاره پاره گردیده است که ازین یك چنان معلوم میشود که زیر کشتی بسنگ و یا دیگر چیز مدهشی بر خورده باشد که کشتی را باینحال رسانیده.

یا نفروف — در نجامیان دریا هیچ سنگی نیست. هر گمان و تخمینی که میکنید بکنید اما اینرا مگوئید که بسنگ خورده.

مهندس — آیا حالا خیلی فرو نشسته از سوراخهای باز شده بمیان کشتی درائیم بلکه آنوقت سبب غرقش را پیدا کنیم و هم اسباب و اموال کشتی را بیرون براوریم.

مهاجران اینسخن مهندس را پسندیده و تبرهارا بدست گرفته بدرون کشتی درا مدند قسم زیرین کشتی قسم بالائی. و قسم بالائی آن قسم زیرین شده بود.

هر نوع صندوقها در کشتی موجود بود. کشتی چون کم مدت در آب مانده بصندوقها ضرری وارد نیامده. مهاجران در کشتی هر گونه اسباب ها می یافتند که ازین جهت خیلی ممنون میشدند. اسبابهارا یکان یکان در زورقچهٔ خود باریسمانها فرو آورده به ساحل میرسانیدند و باز زورقرا خالی کرده می آوردند. درینوقت پس جدا کردن و تفریق دادن اشیا نمیگشتند بلکه به براوردن و انبار کردن آنها در ساحل اکتفا میورزیدند.

سیروس سمیت اینگونه غرقشدن کشتیرا بکمال دقت و سکوت ملاحظه و مشاهده میکرد. چنانچه ستون اساسی زیرین کشتی پاره پاره گردیده تمام تخته های بغلهای کشتی از جهت پینی تا بدنباله نیز از همدیگر گسیخته است و چنان معلوم میشود که یك گلهٔ از یك سر کشتی درامده از دیگر سرش بدرامده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 437 of 558

مهاجران بطرف دنبالهٔ کشتی آمدند که بنابر قول آرتون جبه خانه در انجا بوده است جای جبه خانه را آرتون شناخته دیدند که بیهای باروت بحال خود سر بسته موجود است . گله های بسیار نیز موجود بود . بقدر بیست عدد پپ باروت بدست مهاجران آمده بسبب محکم بودن آنها هیچ آب بآنها تأثیر نکرده بود . درینجا پانقروف طبعاً اعتراف نمود که غرقشدن کشتی بسبب آتش گرفتن مخزن باروت نیست . لهذا گفت که :

-- منهم می بینم که کشتی بواسطهٔ آتش گرفتن باروت برهوا نشده است ولیکن اینرا هم حکم میکنم که بسنگ برنخورده است !

هاربر -- پس چه حکم میکنی که چه شد ؟

پانقروف — منهم نمیدانم ، توهم نمیدانی ، موسیو سیروس هم نمیداند ، هیچ کس نمیداند والسلام ! !

دراثنای این جستجو ها و گردش ها یکچند ساعت مرور نمود که ازانسبب زمان مد دریا رسیده آب کوگاه بیشتری گرفت . لهذا کار اسباب کشید نرا بفردا گذاشته بکشیدن همینقدر اسباب اکتفا ورزیدند . ازرفتن کشتی با جریان آب نیز بیم ندارند چراکه ازحالا هنوز درریگ فرورفته است . اما فردا دروقت جزر تاسعی داشته باشند باید بکشیدن اسبابها ، وحتی به بازکردن چوبها واسبابهای خود کشتی کوشش و جهدورزند چراکه اگر دوروز دیگر بهمین حال بماند هیچ اثری از کشتی معلوم نخواهد شد بلکه همه درریگ غرق وناپدید خواهد گردید .

مهاجران بساحل آمده ازماندگی بسیار بازبخوردن طعام مجبور گشتند . طعام خورده بازبکار مشغول شدند وبطرف ماندگی خودالتفات نکرده بمعاینه کردن صندوق هاوتفریق دادن اشیا پرداختند .

ازمیان صندوقها لباسهای دوختهٔ پوشیدنی گوناگون ، ازهرنمیر بوطها وپاکتهای سیگریت وتوتون واسلحه ازهرنوع ، وآلات آهنگری ، ونجاری ، و انواع حبوبات برامدن گرفت که برای هریك ازانها پانقروف « هوررا » گفته فریاد میبرآورد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 438 of 558

جملهٔ این اشیا بسببی که کم مدت در آب مانده خراب نشده است . هرگاه این اشیا دو سال پیش ازین بدست مهاجران می افتاد چه قدر خود را مسعود میشمردند . اگرچه بثمرهٔ سعی وغیرت خود اکثر ما یحتاج ضروریهٔ خود شانرا ساخته اند ولی زیادة الخیر خیراً گفته به این اسباب نیز خود را مختار شمردند .

برای حفظ نمودن اشیا اگرچه غرانیتهاوز کافیست ولی چون امشب برای نقل دادن اشیا بغرانیتهاوز وقت مساعد نیست لهذا اسبابهارا امشب در شمینه ها گذاشتن مناسب دیدند . واینرا نیز فراموش نکردند که در جزیره شش نفر اشقیای مسلح موجود هستند اگرچه پلهای هرطرف منظرهٔ وسیعه برداشته شده وگذشتن شان باینطرفها ممکن نیست ولی در پیش آن خبیثها گذشتن ازینگونه نهرهابی پل هم چندان مشکل نمی نماید . لهذا قرار دادند که در شب یکیکنفر بنوبت پاسبانی نمایند . توپ وزوب را نیز برای پاسبانی در پایان گذاشتند .

شب به آرامی گذشت از اشقیا اثری معلوم نشد . زیرا اگر می آمدند توپ وزوب اخبار کیفیت میکردند .

سه روز متمادیاً به کشیدن وجابجا کردن اسباب های کشتی و باز کردن تخته ها و نقل دادن وچیدن آنها گذرانیدند . واینکارهارا هم هر روز بعد از تمام شدن زمان مدتا بوقت آغاز کردن مداجرا میکردند ، اسبابهای آهنین وسنگین بار کشتی در زیر آب فرو رفته بود ، ودر ریگ مانده بود امابا نقروف و آیرتون در زیر آب غوطه خورده زنجیر ولنگر کشتی حتی چاردانه توپهای آنرا نیز یافتند ، وریسمانهارا بآن بسته باجر ثقیل های سردستی که از اسبابهای خود کشتی مهندس بعمل آورده بود در چند روز سعی و کوشش بیرون براورده وتوپهارا نیز باجر ثقیل بغرانیتهاوز بالا براورده در جاهای مناسب تیرکشها کشیده گذاشتند . باینصورت قلعهٔ غرانیتهاوز را استحکام بسیار متینی ساختند که بعد ازین از کشتی زهزنان دریائی نی بلکه از کشتیهای زرهپوش جنگی دولتی نیز پروا ندارند !!

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 439 of 558

از کشتی بغیر از بعضی تخته پاره های برهم و درهمی که آنرا نیز موجهای آب پراکنده کرده بود هیچ اثر و نشانی باقی نماند و بعد از هشت روز فکر مهاجران از کشتی و اسباب های کشتی فراغت حاصل کرده بفکر قوهٔ غریبهٔ مخربهٔ مدهشه که سپیدی را باینصورت دهشتناکی غرق و ناپدید گردانیده افتاده اند ، و هر انقدر فکر و اندیشهٔ که درباب کشف و تخمین آن دوانیدند بهیچ چیزی پی نبردند تا آنکه در ۳۰ ماه کانون اول ناب در اثنائیکه بر کنار دریا بجائیکه کشتی غرق شده بود میگردید یك میل آهنینی که از میان دوشق شده بود پیدا کرد . این میل آهنین گویا در زیر یك قوت شدید بسیار پرتأثیری آمده که از میان دوشق گردیده است .

ناب آهن پارهٔ مذکور را در پیش مهندس آورده گفت :

— این را ببینید که چیست ؟ در میان ریگهای ساحل یافتم .

سیروس بدقت تمام میل مذکور را معاینه نموده پانقروف را گفت :

— دوست من ! خوب میدانیکه کشتی رهزنان بسنگ ناخورده غرق شده باشد ؟

— بلی خوب میدانم که بسنگ نخورده چراکه شما هم میدانید که در گلوکه سنگ نیست!

— پس من بتو بگویم که بچه خورده و غرق شده است ، بنگر به این میل ! اینستکه کشتی سپیدی به این میل خورده ، و غرق شده است .

— چه ؟ به این میل ؟ !

— دوستان من ! البته بیادتان خواهد بود که کشتی پیش از غرقشدن ، از سطح بحر بالك ستونی از آب بالا برامده و پاره شده غرق گردید ؟

— بلی بیاد ماست .

— آیا میخواهید که سبب ظهور آن ستون مایع را بدانید که چیست :

— البته ، میخواهیم .

— چون چنینست بخوبی بدانید که آن ستون آبی را همین آهن پاره بمیدان آورده ، و کشتیرا نیز همین آهن غرق و ناپدید گردانیده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 440 of 558

— آیا این ؟

— بلی زیرا این میل یك پارچه ایست از طور پیلی که بزیر کشتی انداخته شده است [طور پیل] گله های بمبیست که از کشتیهای جنگی در زیر کشتیهای دشمن در زیر آب کفانده میشود و کشتیهارا برهوا میکند !

— آیا پارچهٔ طور پیلست ؟

— بلی .

— آیا طور پیلرا که گذاشته باشد ؟

— درینباب اینقدر گفته میتوانم که من نگذاشته ام ، اما حکم قطعی میکنم که این طور پیلست و در زیر کشتی گذاشته شده است و تأثیر مدهش آنرا برأی العین همه ما وشما دیدیم .

باب پنجم

فهرست

سخنان مهندس — تصور بسیار بزرگ پانفروف — درجوسیاصداهای مدهش توپ — چهار توپ — اشقیای زنده مانده — تردد وتلاش آیرتون — حسیات عالیجنابانهٔ سیروس سمیت — پانفروف بتأسف مسئله راقبول میکند .

حالا کیفیت غرق شدن کشتی سپیدی که بصورت بسیار عجیب ومدهشی بوقوع آمد به پیداشدن پارچهٔ طور پیل دانسته شد که چیست . سیروس سمیت در محاربهٔ امریکا در خصوص تورپیلها که از مدهش ترین آلات ناریهٔ حربیه ، و محزبترین قوای بحریه شمرده میشود بالذات اجرای تدقیقات وتجربهٔ عملیات نموده است لهذا درباب دانستن وشناختن آهن پاره طورپیل هیچگاه خطا نمیکند . طورپیل چنان قوهٔ محزبه ایست که کشتیهای زره پوش بزرگ جنگی راما نند یك زورقی برهوا میپراند . پس مانند سپیدی یك کشتی چوبی بادی درپیش قوت تخریبیهٔ آن چگونه مقاومت خواهد نمود؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 441 of 558

با فروف گفت :

– بسیار خوب اینرا هم دانستیم که طور پیلست. اما آیا طور پیل را در زیر کشتی سپیدی که نهاد؟

مهندس — رفیقان عزیز من! بعد از این دیگر شبهه جائز نیست که بگوئیم یك شخص پنهان موجودی در این جزیره وجود نه دارد. این شخص پنهان یا مانند ما یك قضا زده و یا مانند آیرتون یك ترك کرده شدهٔ خواهد بود! هم اینرا برای آن میگویم که آیرتون از وقایع غریبهٔ پنهانی که درین دو نیم سال در جزیره برما پیش آمده آگاهی حاصل کند. آیا این آدم کیست که بارها معاونتهای خارق العادهٔ او بما رسیده، و یکرنگ میرسد؟ آیا مقصدش از پنهان کردن خود را از ما و خدمت کردن بما چیست؟ اینستکه اینرا نمیدانم، وهم این شخص پنهان مالك بسیار قوهٔ شدیدهٔ خارق العادهٔ میباشد که از دست هر کس نمیآید. وچنانچه ما یان بجان منتدار احسانهای نمایان آنشخص پنهان میباشیم آیرتون نیز بحیات خود مرهون لطف او میباشد. زیرا چنانچه مرا وقتیکه از بالون بدریا افتاده واز خود در گذشته غرق گردیدم او رهایی داده. خبر بودن آیرتون را در جزیرهٔ تابور بواسطهٔ کاغذ و شیشه نیز بما او رسانیده است. صندوق پر اسبابرا نیز او برای ما در دماغهٔ بیصاحب گذاشته. در اثنای آمدن از جزیرهٔ تابور آتش را نیز برای رهنمایی شما او افروخته است. دانهٔ ساچمهٔ که در ران آهو برهٔ پیدا شده نیز از تفنگ او برامده، بوزینه هارا نیز او از مسکن ما رانده، کشتی مارا بسر وقت ما نیز او رسانیده، مسئلهٔ توپ ودو غوق نیز از طرف او اجرا گردیده است. سپیدی را نیز اثر خارق العادهٔ مهارت او برهوا کرده است. و الحاصل همه وقوعات اسرار انگیزی که در جزیره برما پیش آمده وما سبب آنرا ندانسته ایم همه گی از دست آنشخص پنهان اجرا گردیده. لهذا آنشخص پنهان هر کسیکه باشد باشد ما میباید که خود را مرهون لطف و احسان او بجان بشماریم وهر وقتیکه بدست ما برسد دین شکران خود را به او ادا نمائیم.

زه دمثون — حق بدست شماست موسیو سیروس همه منتدار آنشخص پنهان هستیم، وهم در موجود بودن او در جزیره هیچ شبهه نماند. وهم اینهمه کارهای خارق العادهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 442 of 558

که ظهور یافته چیزهایی نیست که از دست انسان بعمل آید مگر که یك قوهٔ خارق العادهٔ بسیار شدیده را مالك باشد . مثلا میباید که در زیر آب رفتن هم مقتدر باشد .

مهندس — در نزد من این یك محققست که شخص پنهان انسانست، و اینرا هم تصدیق میکنم . که مالك چنان قوتهائیست که انسان هاهنوز بر کشف واستعمال آن قوتها مقتدر نشده اند . همه اسرار در کشف این قوتهاست . هرگاه شخص پنهان را پیدا کردیم اسرار پنهان آنرا نیز ظاهر خواهیم ساخت اما حالا مسئله در اینجاست! که آیا ما در پی جستجوی این شخصی که معاونتهای ظاهری و علنی بما رسانیده و خود را از ما پنهان داشته بیفتیم، یا آنکه به آرزوی خود او متابعت کرده او را جستجو نکنیم ؟

پانقروف — هرکه که باشد بحقیقت که این آدم پنهان خیلی عالیجناب یك آدمیست! موجب محبت وستایش من گردید والسلام !

مهندس — خوب اما اینجواب سخن من نشد !

ناب — اگر بفکر من باشد پالیدن وجستجو کردن این آدم عبث وبیفائده است. چرا که هرقدر بپالیم تا خود را خود بما نشان ندهد پیدا نخواهیم توانست !

پانقروف — درست گفتی ناب ! آفرین !

زه ده ئون — منهم همچنین میگویم ! اما اگر بپالیم بدنخواهد بود. اگر هیچ نباشد ایفای وظیفه کرده خواهیم بود .

مهندس به هاربرد و گردانیده گفت :

— پسر من ! توچه رأی میدهی ؟

— من آرزومند آنم که مخلوق مختفی را پیدا کرده اول از سبب رهایی دادن شما دوم از لطفهائیکه دربارهٔ ما ها اجرا کرده عرض شکران به او بکنم .

پانقروف — همچنینست اولادم ! اگرچه خود من از اهل مراق نیستم ولی برای دیدن اینشخص آنقدر مراق پیدا کرده ام که میگویم بیکبار دیدن او اگر یك چشم را افدا کنم ضرر ندارد . من گمان میبرم که اینشخص قد بلند، وتنومند وریش سفید

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 443 of 558

یك آدمی خواهد بود !

مهندس به آیرتون رو گردانیده گفت :

— خوب آیرتون شما چیزی نگفتید ؟

— من در مخصوص رأی داده نمیتوانم ، هرچیزی که شما بگوئید و بکنید خوب و پسندیده است ! من بهر قسم خدمت و معاونت حاضرم .

— تشکر میکنم . اما شما هم یکی از اعضای ما میباشید یك مسئلهٔ که متعلق بمنفعت عمومیه باشد در انباب رأی دادن شما هم لازم و ضروریست .

— چون چنینست عرض کنم که این ولینعمت مجهول و پنهان خود ما را بیابیم و جستجو کنیم ، و بیابیم ، بلکه تنهاست ، بلکه ناخوش است ، بلکه بیك معاونتی محتاج باشد ، چنانچه خود شما فرمودید منهم به آن آدم دین شکران بزرگی دارم ، مطلق که او بجزیرهٔ تابور آمده ومرا دیده است ، و بشما خبر مرا رسانیده و باینواسطه آدم شده ام این فضل واحسان او را هیچوقت فراموش نخواهم کرد .

— قرارداده شد . هرطرف جزیره را میپالیم ، هیچ گوشه و کناری را بی تفتیش وتفحص نمیگذاریم در مخصوص ولینعمت ما ما را البته عفو خواهد فرمود .

بعد ازین قرارداد چند روز متمادیاً مهاجران به کارهای کشتکاری و زراعت مشغول گشتند میخواهند که پیش از برامدن برای جستجو و پالیدن ولینعمت پنهان خویش همه کارهای خود را تکمیل و حاضر نمایند . محصولاتی که تخمهای آنرا از جزیرهٔ تابور آورده بودند در موسم بکمال رسیده همه را جمع کرده بغرانیتها و ذخیره کردند اموال واشیا و ذخیره وجبه خانهٔ مهاجران بسیار شد لهذا مجبور شدند که مغارهٔ بالائی کدام خود را بباروت و کلنگ و تیر بزرگتر ساختند . و در قسم آخری غرانیتها و زیك اوتاق نحو یا خانهٔ دیگر نیز ساختند . ماکولات ، و اسلحه وجبه خانه ، و همه اسبابهای خود را بخوبی جابجا کردند . جاهای گذاشتن طوپها و تیر کشیهای آنها را نیز خیلی خوب اصلاح و محکم کرده دهنهای دو توپ ها را بسوی دریا و یکی را بطرف جنوب و یکی را بطرف شمال گردانیده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 444 of 558

وضعیت یك استحکام جنگی بسیار منتظمی را دادند بسببی بلندی غرانیتهاوزگه های این توپهای استحکام غرانیتهاوزتابسیار جاهار اهدف تاثیر مدهش خود خواهد نمود.
بانقروف گفت :

— موسیوسیروس: طوپهای ماجابجا گردید حالا میخواهم کهیك تجربه اجرا کنم.

— جانمن ، چه لازم است .

— لازم نی بلکه الزمست ! اگر تجربه نکنیم منزل توپهای خود را چسان تعیین خواهیم توانست .

— بسیار خوب تجربه کنیم امابجای باروت پیروقسیل استعمال نمائیم اگرچه باروت مابسیار است ولی من میگویم که برای احتیاط باروت خود را هیچ غرض نگیریم .

ژه ده ثون — آیا این طوپها به پیروقسیل تحمل کرده خواهند توانست ؟

— گمان میبرم که خواهد کرد . ماهم احتیاط را ازدست نمیدهیم . منزل که بمقدار باروت متناسب است ومقدار باروت با تحمل آهن طوپ مناسب است . متحملترین معدنها پولاد است ، و چون این طوپها از پولاد بسیار متین و اعلایی ریخته شده است گمان قوی دارم که به پیروقسیل طاقت بیارد ونتیجه های مکمل بدهد .

ژه ده ثون — تجربه کنیم به بینیم !

این را هم بگوئیم که بانقروف ازوقتیکه طوپهارا ازدریا بر اورده به چرب کردن، و جلادادن ، واسباب وپیچهای آنرادرست وپاك کردن مشغول گشته طوپهارا آنقدر خوشنما و جلا ساخته که انسان گمان میبرد که حالا ازکارخانهٔ توپریزی برون آمده است.

امروز در حالتیکه همهٔ مهاجران حتی زوب وتوب نیز حاضر بودند به تجربهٔ توپها آغاز کردند . مهندس در اول امر کار توسهای آنرا باز کرده وبارو تهای آنرا کشیده بعوض آن پیروقسیل پر کرد . وچنان حساب کرد که پیروقسیل چهار بار از باروت قویتر باشد لهذا بهمین مقدار وتخمین پیروقسیل انداخت . مقصد مهندس از استعمال پیروقسیل دو چیز است یکی آنکه طوپهارا تجربه کند که به پیروقسیل تاب میآوردیانی ، دیگر اینکه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 445 of 558

بارون پیروقسیل اختراع کرده کی خود را تجربه کند که در توپ چقدر تأثیر وقوت دارد مهندس اول یکی از طوپهائیکه دهن آن بطرف جزیرهٔ سلامت بود پر کرده با نقروف ریسمان بتی را گرفته منتظر اشارهٔ مهندس گردیده وبنا بر اشارهٔ مهندس با نقروف ریسمانرا کشیده طوپ آتش گرفت .

گله از روی جزیرهٔ سلامت گذشته در بسیار دور بدریا افتاد .

طوپ دوم پر شده یکی از خر سنگهای سنگلاخ دماغهٔ بیصاحب را نشان گرفته آتشداده شد . گله بمسافهٔ سه میل بر هدف مقصود برخورده سنگرا پاره پاره کرده طوپرا چون هار بر نشان گرفته و آتش داده بود لهذا بسبب موفقیت وکامیابی خود خیلی مفتخر ومباهی گردید . طوپ سوم را نیز بهمین رنگ تجربه کرده در طوپ چهارم مهندس مقدار پیروقسیل را علاوه کرد . میخواهد که منتهای درجهٔ قوت پیروقسیل را تجربه کند ریسمان چاقاقرا دراز کرده هرکس از طوپ دور شده طوپرا آتش دادند . طوپ بصورت بسیار مدهشی آتش گرفته وصدای بسیار مهیبی بر اورده گله را انداخت . اما طوپ ازهم نه ترکید . رفقا به پیش پنجره ها دویده دیدند که گله از دماغهٔ اندیبول که بطرف شمال جزیره بمسافهٔ پنج میل واقعست گذر کرده در حوضهٔ نالهٔ سگماهی بیفتاد . با نقروف هوررا بر اورده گفت :

— خوب موسیو سیروس ! به این طوپخانهٔ ما چه میفرمائید ؟ چیزی سفینه های رهزن بحر محیط که هستند بیایند تا اذن ما نباشد هیچ یکی از انها در کمانهٔ جماهیر متفقه داخل شده نمیتوانند .

— من میگویم که اگر نیایند وماهم به این تجربه مجبور نشویم بهتر خواهد بود .

— خوب از رهزنان خارجی در گذشته باین شش نفر اشقیای داخلی که مانند حیوانات درندهٔ وحشی در جزیرهٔ ما بیقید و آزاد میگردند چه خواهیم کرد ؟

— توچه میگویی که چه کنیم ؟

— من میگویم که در مابین اینها و ژاغارها هیچ فرقی نیست . لهذا چنانچه جزیرهٔ خود

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 446 of 558

را از زاغارها پاك ساختیم ازینهاهم پاك کنیم .

— آیا رأی شماهمینست پانقروف ؟

— بلی ، موسیو سیروس !

— بلکه تبدیل فکر کرده نادم وپشیمان شوند .

— آیا آنها پشیمان میشوند ؟

هاربر — پانقروف آیرتونرا ببین که اوهم ازانهابود چسان انسان کامل گردید .

— چون همهٔ شما برأی من مخالفت میکنید به بینم که تاچه میشود اماخدا کندکه پشیمان نشویم !

هاربر — احتیاط را هم ازدست ندهیم وبرای آدم کردن آنهابکوشیم انشاء الله دو چارتهلکه نخواهیم شد .

ژه ده ثون — اشقیا شش نفر وهم همهٔ شان مسلح است . هرگاه بیك بیك گوشهٔ پنهان شده وبرسرما آتش کنند بکمال آسانی جزیره را صاحب میشوند .

مهندس — ازهمه بهتر اینستکه صبر کنیم ! هرگاه آنهابرما تجاوز وهجوم کردند ماهم برانها هجوم میکنیم .

والحاصل مهاجران برهمین یك قرار دادندکه برانهاهجوم نبرند . واحتیاط راهم ازدست ندهند وهم جزیره بزرگست ومنبت است . پس هرگاه به افکار انسانیتکارانه بیفتند ناموسکار شده بیکطرف جزیره ساکن میشوند . اگرچه مهاجران مانندپیش آزادانه وبیقیدانه حرکت نمیتوانند ، وجزیرهٔ شان آزادی وبیقیدی اولئی خودرا غائب کرد اماچه باید کرد راحت وآزادی کلی درین دنیای سراسر اسارت برای که میسر گشته تابرای مهاجران بیچاره میسر شود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 447 of 558

باب ششم

فهرست

قراردادن برگردش — آیرتون در آغل — رفتن بحوضهٔ بالون —
در بوناد وا نتور بعضی علامات — تلگراف کشیدن به آغل —
جواب نیامدن از آیرتون — روز دوم حرکت بسوی آغل —
تلگراف بریده .

بزرگترین آرزوها ، ومهمترین کارهای مهاجران پیدا کردن شخص مددرسان بنهایست که بروجود داشتن او در جزیره دیگر شبههٔ برای مهاجران باقی نمانده ، وهم درأثنای جستجو کردن ، وپالیدن انسان پنهان جای ومقام اشقیا را نیز بخود معلوم کنند که بکجا را انتخاب کرده اند وبچه گونه معیشت میورزند .

سیروس سمیت اگرچه چابك حرکت کردن میخواست ولی بسبب زخمی بودن یك پای یکی از اوناغاها حرکت شان بقدر یکهفته معطل ماند . زیرا مهندس میخواهد که سیاحت خود را بقدر چند روزی امتداد دهد لهذا اسباب ولوازمات بسیاری میخواهد که باخود بردارد که اینهم برجور شدن پای اوناغا موقوفست در ظرف اینهفته کارهائیکه درغرانیتها وزوتیهٔ منظرهٔ وسیعه اجرا کردن آن لازم بود همه را اجرا کردند . و چون چند روز است که از آغل وحیوانات هم خبر نگرفته اندازا نرو فرستادن آیرتون را به آغل نیز قرار دادند .

آیرتون برای رفتن آغل ودور وز درانجا ماندن وبازعودت کردن حاضر شد . مهندس گفت :

— جزیرهٔ ما حالا مانند پیش امین نیست آیرتون ! میخواهیکه یك آدم دیگر نیز با تو همراه کنیم ؟

— نی موسیو سیروس ! گرگ از گرگ نمیترسد مانند این شش نفرها بنظرم حکم یکنفر را دارد ، هیچ اندیشه مکنید .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 448 of 558

— بسیار خوب ! بروید بخدا سپردیم . هرگاه یك واقعه وحادثهٔ ظهور نماید همانلحظه بتلگراف مارا خبر بدهید .

آیرتون از رفقا وداع کرده بسوی آغل روانه شد . بعد از دو ساعت باینمضمون که :

(هرچیزی بجای خود است . خیر خیر یتست) .

یك تلگرافی ازو رسید .

بعد از اجرا شدن اینکار پانقروف ، وژه دهئون وهار برنز برای رفتن حوضهٔ بالون حاضر شدند زیرا پانقروف کشتیبان در خصوص دیدن بوناد وانتور خیلی مراق وتلاش دارد . ومیگوید که :

— اشقیا وقتیکه از آب برامدند راست بسوی جبه زار تادورن رفتند . اگر تا بحوضهٔ بالون رفته باشند مطلق که بوناد وانتور را غصب کرده اند هرگاه برای فروختن درین وقت ببازار بیع وشرا برایند من به نیم روپیه هم آنرا نخواهم خرید چراکه بوجود خباثت آلود آنها ناپاك گردید .

پانقروف ورفقایش طعام چاشت را خورده وبامهندس وناب وداع کرده براه افتادند . هرسه رفیق بصورت بسیار مکمل مسلح میباشند . پانقروف در تفنگ خود دو گله انداخته است ، واز سر جنبانیش چنان معلوم میشود که هرکه پیش رویش بیاید بسوال وجواب اورا تلف کند .

ناب رفقارا تابه پل مرسی برده ، وبعد از گذشتن آنها پلرا برداشت . ودر بین خود چنان قرار دادند که در اثنای بازگشت رفقا یك تفنگی انداخته ناب را خبر میدهند وناب آمده پلرا می اندازد .

سه رفیق بر سر سرك روانه شدند اگرچه از غرانیتها وز تا بحوضهٔ بالون بقدر سه میل مسافه است اما رفقا اینمسافه رابدو ساعت تمام طی نمودند چرا آرام ، وهرطرف را دیده وپالیده حرکت میکردند . تا آنکه بحوضهٔ بالون رسیدند . درراه بهیچ اثری از اشقیا برنخوردند . کشتی خودرا نیز درمیان آبهای راکد و آرام حوضهٔ مذکور ایستاده یافتند

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 449 of 558

وچون هرطرف ایخوضه باسنکلاخهای بلند محاطست ازاز و بصورت رهگذری یافتن کشتی محالست . پانقروف گفت :

— اشقیا باینطرف نیامده اند . مطلق که بطرف جنگل فاروست رفته اند .

هاربر — نیامدن شان خیلی خوب شده است . زیرا اگر می آمدند بهمه حال بوناد وانتور را باخود میبردند ماهم بجزیرهٔ تابور دگر بار رفته نمیتوانستیم .

زده ثون — راستست ، رفتن ما بجزیرهٔ تابور یکبار دیگر خیلی ضرور و لازمست . زیرا در اوناق آرتون میباید که یك کاغذی نوشته بگذاریم که اگر کشتی دو نفان بیاید بو دن آرتون ومارا در جزیرهٔ لینقولن بداند .

پانقروف — کشتی حاضر است مسیو سپیله ، هروقتی که آرزو فرمائید برفتن حاضرم .

زده ثون — هروقتیکه سفر داخلی جزیرهٔ ما تمام شود ، واز جستجو و یافتن حامئی پنهان خود فارغ شویم بسفر جزیرهٔ تابور آغاز میکنیم .

هاربر — من میگویم که حامئی پنهان ما در حق جزیرهٔ تابور ولینقولن از ما زیاده تر واقف و آگاه خواهد بود . حتی از آمدن لارد نیز باخبر خواهد بود !

پانقروف — بخدا بسیار عجب کاریست ! این آدم مارا بشناسد ، وما اورا نشناسیم ! اگر قضا زده است ماهم قضا زده ایم چرا از ما پنهان شدن مجبور است ؟ آیا بجزیرهٔ لینقولن به آرزوی مخصوص خود آمده است ؟ آیا هر وقتیکه دلش بخواهد میرود وباز می آید ؟ آیا حالا در جزیره است ؟ یا رفته خواهد بود ؟

سه رفیق بهمینصورت سخن زده زده در بونادوانتور نشسته بودند . پانقروف بادبان کوچك کشتی را که باریسمان خودش بسته بود معاینه کرده فریاد بر اورده گفت :

— اینستکه به اینمسئله باید انسان واله وحیران گردد ! بسیار عجب است !

زده ثون — چیست پانقروف ؟

— اینستکه این گره را من نزده ام !

پانقروف اینرا گفته وگرهی را که کشتی را بساحل ربط نموده بود نشان داده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 450 of 558

ژه ده ثون — این گره را که تو نزدهٔ دگر که زده ؟

همینقدر میدانم که این گره گره من نیست !

هاربر — پس معلوم میشود که اشقیا درینجا آمده باشند ؟

— آنرا نمیدانم منکه میدانم همینست که این کشتی یکبار از ینجا بازشده و دوباره بسته شده است . بلی بلی ، بازشده است علامت دیگرهم برای بازشدنش یافتم این است که لنگررا هم برداشته اند ودوباره انداخته اند . چراهنگامیکه من لنگررا انداخته و کشتیرا بسته بودم روی سوراخی راکه لنگر از انجا می افتد باتختهٔ آن پوشیده بودم حالآنکه درینوقت باز است .

ژه ده ثون — اما اگر فرض کنیم که بدست اشقیا افتاده باشد آنها کشتیرا غصب کرده دوباره چرا می آوردند ؟ بلکه باآن فرار میکردند !

— آیابکجافرار میکردند آیا بجزیره تابور؟ آن خبیثها اینقدر دلاوری ندارند که بااین کشتی کوچك در بحر محیط برامده توانند .

هاربر — وهم اشقیا از جزیرهٔ تابور چه خبرداشته خواهند بود ؟

— شماهرچه که میگوئید بگوئید ..من همینقدر میگویم که چنانچه محقق میدانم که نام من (یانقروف بوناد وانتور) است همچنان محقق میدانم که کشتی ما ازینجا بازشده ولنگر برداشته سفر کرده است .

هاربر وژه ده ثون ساکت شده چیزی نگفتند . اگرچه درباب بردن بوناد وانتور رادرپیش روی غرانیتهاوز باگذاشتن درهمین جا بسیار مذاکره ومباحثه کردند ولی بسبب نبودن لنگرگاه مناسب درانطرف ونیامدن اشقیادرینطرف هرچه بادابادگفته درهمین جا گذاشتنش رامناسب دیدند . واینمسئلهٔ سفربوناد وانتوررانیزبراسرارهای سابقه علاوه کرده از کشتی برامدند وراه غرانیتهاوز رایش گرفتند .

دوساعت بعد بکنار شهرمرسی رسیده نارامنتظرورود خودیافتند . بغروب نیمساعت مانده بغرانیتهاوزباموسیوسیروس ملاقی گردیدند ودیدنیهای خودرایگان

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 451 of 558

یکان بیان کرده موسیو سیروس نیز با آنها در بنباب متفق الرأی گردید .

وقت شام به آغل برای آیرتون یك تلگراف در خصوص آوردن بزها را با خود کشیدند اما بسیار عجب است که بخلاف عادت دایمی آیرتون که بزودی جواب میداد به این تلگراف هیچ جواب نداد ! اگرچه مهندس از مسئله در اول امر متحیر گردید اما رفقا به این تأویل کردند که بلکه آیرتون باینطرف برامده ودر راه خواهد بود لهذا تلگراف را نگرفته است .

مهاجران بوقت صبح منتظر آمدن آیرتون شدند چونکه بنابر قراریکه داده شده بود امروز بوقت صبح باید که آیرتون بغرانیتهاوز بیاید . ناب وپانقروف بر سر پل منتظر بایستادند . تا بظهر منتظر شدند از آیرتون هیچ اثری و خبری معلوم نشد . شام شد بازهم آیرتون نیامد . باز تلگراف کشیدند هیچ جواب نگرفتند . اندیشهٔ مهاجران بدرجهٔ نهایت رسید . آیاچه شد ؟ اگر آیرتون در آغل نیست پس کجاست ؟ آیا کشته شد ؟ آیا اسیر افتاده ؟ هاربر گفت :

— بلکه درستونهای تلگراف خرابی پیش آمده باشد .

ژه ده ثون — میشود !

سیروس — تافردا صبر کنیم به بینیم چه میشود ؟

به اندیشهٔ تمام تا بفردا صبر کردند . صبح سیروس باز تلگراف کشید . باز هیچ جواب نیامد . گفت :

— به آغل باید برویم .

پانقروف — خوب مسلح باید بشویم .

قرار دادند که ناب را در غرانیتهاوز بگذارند . ناب تا بسر پل ایشانرا همراهی کرده بعد از گذر کردن ایشان پلرا میبردارد ، ودر پشت درختان منتظر ورود رفقا پنهان می نشیند .

علی الصباح مهندس با رفقای خود خوب مسلح شده براه افتادند . وراه آغلرا

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 453 of 558

کله تفنگ اتفاق راست بر سینه اش خورده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 454 of 558

پیشگر تند. تفنگهای خودشانرا آماده و حاضر گرفته اند . دوطرفهٔ راه بیشه زاراست لهذا احتیاط بسیاری لازمست . اشقیادر بیشه زارپنهان بوده دفعتهً اجرای خیانت کرده میتوانند . ازاز ودرراه تهلکه بسیاراست .

مهاجران بسرعت ولی ساکتانه براه رفتن دوام دارند توپ پیش پیش میرود ولی هیچ آثارهیجان نمیکند . توپ هرگاه تهلکهٔ حس کند بولوله می افتد ولی چون ساکت است معلوم میشودکه هنوز تهلکه نیست . رفقا درراه خط تلگراف راپیروی کرده میروند . بقدردومیل راه رفته بودندکه هاربر فریادبراوردکه :

— سیم تلگراف بریده شده است !

رفقادیده دیدندکه بحقیقت هم سیم بریده شده و هم ستون نمبر۴۷ کشیده شده برزمین افتاده است . وهم بخوبی هویداستکه بدست انسان شده است . سیروس گفت:

— ببینیدکه آیا نوبریده شده است ؟

— بلی بسیاروقت ازبریده شدنش معلوم نمیشود .

پاقروف — به آغل برویم درانجاکارراخواهیم دانستکه چیست .

مهاجران درنیم راه هستند . ازیك واقعهٔ مدهشهٔ متأسفه خیلی دربیم میباشند . جمله افکارشان به این مشغولستکه آیاآرتون بوعدهٔ خود چرانیامد ؟ آیاسیم تلگراف راکه بریده باشد؟ آیاچسان میشودکه به آرتون ضرری نرسانده باشند ؟

مهاجران بکمال اندیشه وهراس بدویدن پیش میروند . بحقیقتکه مهاجران باآرتون یك محبت صمیمی پیدا کرده اند . همه دربیم اندکه مبادابیچاره آرتون ازدست اشقیای خبیث هلاك شده باشد! تابه پیش جوی آب کوچکی که زمینهای آغلرا آبیاری کرده بیرون میبراید رسیدند درنجارفتار خودرا آهسته ترکردند . زیرانزدیك بموقع مجادله شده اند . نمیخواهندکه مانده وناتوان باشند چاقماقهای تفنگهای خودرا بالا کرده به بسیاردقت وبصیرت پیش میروند . به آغل هرانقدر که نزدیکترمیشوند در توپ آثارهیجان وغرش بیشترمیگردد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 455 of 558

دیوار تخته ئی آغل پدیدار گردید . علامت خرابی در دیوار مشاهده نمیشد . دروازهٔ آغلرا بسته دیدند در آغل سکوت وسکونت تمام حکم فرمابود . نه از آیر تون ونه از گوسفندان هیچ صدایی وندائی بگوش نمیخورد . سیروس سمیت گفت :

— درائیم .

اینرا گفته وبدروازه نزدیکشد . رفقایش بفاصلهٔ بیست قدم از دنبالش روان بودند . سیروس سمیت زنجیر چوبی دروازه را برداشته هنوز یك پلهٔ آنرا باز نکرده بود که توپ بشدت تمام بموعوعه آغاز نهاد . همانوقت از پشت دیوار تخته یی یك تفنگی صدا کرد . صدای تفنگرا ازینطرف دیوار یك آه پر اضطراب جانخراشی مقابله نمود .

مگر این آه از دهن هاربر نوجوان بیچاره برامده که گلهٔ تفنگ غدارانهٔ اشقیای ملعون راست بر سینه اش خورده واز پشتش برامده وبر زمینش غلطانیده است .

باب هفتم

فهرست

ژه ده ثون وپانقروف در آغل — نقل دادن هاربر مجروح را به اوتاق تخته ئی آغل — فریاد وفغان پانقروف درباره هاربر — معاینه کردن زخمهاربر ازطرف مهندس وژه ده ثون — پیداشدن امید — به ناب چسان خبرباید داد — امین یك واسطهٔ خبر — جواب فرستادن ناب .

پانقروف بمجرد شنیدن آواز هاربر بی اختیار تفنگ خودرا انداخته بر هاربر خودرا بینداخت ، وبشدت فریاد براورده :

— وای ! پسرمن ! وای ! ولد عزیزم را کشتند مهندس ومخبر نیز به پیش هاربر دویده مخبر گوش خودرا بر دلهاربر نهاده گفت :

— زنده است اما باید که اورا بیك جای نقل بدهیم .

— بغرا نیتهاوز نمیشود چرا که بسیار دوراست !

— به آغل ببریم .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 456 of 558

— یکقدری صبر کنید .

مهندس اینرا گفته و از جائیکه تفنگ انداخته شده بود خود را بدرون آغل پنداخت . در انجا دید که یکی از اشقیا بسوی او نشان گرفته است . مهندس بسوی او بتاخت . تفنگ شقی آتش گرفته کلاه مهندس را از سرش ربود و یك کمی پیشانیشرا نیز بلیسید شقی تا میخواست که دیگر میل تفنگ خودرا آتش کند سیروس سمیت خود را باو رسانیده قنه که بدست داشت بر جگرش حواله نمود ، و در ان واحد بدار البوارش فرستاد . پانقروف وژمده ثون نیز خودرا بمعاونت مهندس رسانیدند . رسیدن اینها همان و انداختن دوشقی دیگر خودرا از دیوار تخته یی به بیرون همان بود . رفقا دانستند که اشقیا فرار کردند . دروازهٔ آغلرا آمده باز کردند ، و هاربررا بکمال احتیاط و آرامی برداشته به اوتاقیکه برای آیرتون ساخته بودند نقل دادند ، و در انجا بر بستر خوابگاه آیرتون بخوابانیدند .

سیروس سمیت در اول رفته هر طرف آغلرا بپالید اشقیارا نیافت . دروازهٔ آغل را بند کرده بیامد . هاربر بیچاره مانند جسد بیجان غیر متحرك افتاده بود . پانقروف از دیدن اینحالت مانند دیوانه کان فریاد ها میزند ، و گریه میکند ، و جامه چاك میکند ، سر خودرا بدیوارها میزند . مهندس وژمده ثون او را تسکین و تسلی نمیتوانند . چرا که خودشان نیز خیلی مضطرب و پر هیجانند .

باوجود آنهم برای رهایی دادن هاربررا از پنجهٔ ممات هر سعی و کوششیکه از دست شان می آید دریغ نمیکنند . ژمده ثون در فن طبابت تا یکدرجه مهارت دارد . و بسببیکه در محاربه های بسیاری موجود گشته بصورت تداوی زخمهای گله و تیغ واقف شده است مهندس نیز درینباب سراسر بی بهره نیست . لهذا بمعاونت همدیگر به مداوات ابتدائی هاربر آغاز کردند .

هاربر مانند قالب بیروحی افتاده بود . ژمده ثون از نحال به اندیشه و حیرت افتاد . این بیهوشئی هاربر از ضایع شدن خون بسیار ، و یا از خوردن گله بر استخوان پش

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 457 of 558

آمده است .

سینه هاربر را باز کردند . خونرا از جای زخم باد سمال تر پاك کردند . زخم را با آب سرد بخوبی شستند . بعد از شستن دهن زخم بمیدان برامد . دیدند که یك سوراخ بیضی الشکلی در مابین استخوان قبورغهٔ سوم و چهارم موجود است که گله آنرا بعمل آورده است این سوراخیست که گله از انجا درامده است .

هاربر را به احتیاط بپهلو گردانیدند . از دهن نوجوان یکصدای بسیار خفیفی برامد گویا نفس آخرین خودرا تسلیم نمود .

پشت هاربر نیز غرقهٔ خونست . آنطرف را نیز با آب بسیار شسته باد سمال پاك کردند . درینطرف نیز دهن سوراخ بیشتری نمایان بود که گله از طرف سینه درامده ازین طرف بیرون برامده است ژه ده ثون گفت :

— خدا را شکر است که گله بدرون نمانده و گرنه برای کشیدن آن خیلی بمشکلات برمیخوردیم .

مهندس — آیا قلب چسانست ؟

— گله بر دل برابر نیامده ، هرگاه برابر می آمد حالاً جان میداد .

بانفروف تنها کلمهٔ آخری را شنیده فغان براورد که :

— آیا جان داد ؟

مهندس — نی نمرده ، نبضش میپرد دلش حرکت میکند . حتی صدای خفیفی نیز براورد اما اگر تو میخواهی که پسرت جور شود خودرا مبیاید که استوار و متین داری بفریادها و فغانهای بیجا خودرا هم از کار می اندازی و مارا هم ، وقت وقت معاونت و عقل وهوش را بسر داشتنست .

بانفروف بیچاره سکوت نمود . اما بشدت تمام مانند سیلاب از چشمانش اشك جاری گردید . ژه ده ثون به مداوات آغاز نهاد . در اول امر دانستن اینمسئله ضرور است که آیا گله در داخل چگونه خرابیها بعمل آورده و بکدام اعضا ضرر رسانیده ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 458 of 558

ژه‌ده‌ئون لازم‌بودن دفع کردن آماس داخلی زخم را حس نموده. والتهاب پیدا نکردن اطراف زخم را باحاصل نشدن حمارا درك واندیشه کرده. امادواهای دفع کردن اینهارا ازکجاباید پیدا کرد؟ وجلوگیری آماس داخلی والتهاب خارجی وحمارا چسان باید کرد؟

ژه ده ئون گفت :

— در اول زخمرا ازدوطرف باید ببندیم ورفتن خونرا منع کنیم چرا خون بسیار ضایع شده وهاربررا سراسر از قوت انداخته .

مهندس — اما پیش از بستن باید که بآب سرد خیلی بشوئیم تاالتهاب درزخم پیدانشود.

لهذا نوجوانرا بیك بغل که انداخته بودند بهمان وضعیت گذاشته بمداوات ابتدا نمودند . ژه ده ئون هاربر بیچاره را بازبکمال دقت معاینه کرد . دیدکه مانند کهربازرد گردیده . ژه ده ئون گفت :

— سیروس من حکیم نیستم ، دست ودلم میلرزد بمن باید معاونت کنید . یکجا باید کار کنیم .

— دست وپاچه مشودوست من ! برای ماحالاسکونت و بهوشیاری کارکردن لازم است . اصل مقصد هاربررا ازپنجهٔ مرگ رهانیدن است .

ژه ده‌ئون ازینسخن مهندس کسب سکونت نموده درپیش خوابگاه هاربرنشست . سیروس بپا ایستاده است با نقروف گریبان چاك ، و موهایش پریشان ، واشکهایش روان نشسته وبی اختیارانه پارچه های زخم بستن راترتیب میدهد .

ژه ده ئون بامشاورهٔ مهندس چنان قرارداد که دهن زخمهارا بصورت بسیار محکم نباید بست تافعل تقیح دردرون بعمل نیاید . لهذازخمهارا بصورتیکه دهنهای شان سراسربندنشود باپارچه ها بسته کردند . وآب سرد بسیاری آورده برپارچه هاریخته گرفتند استعمال آب سرددرعالم طبابت ازواسطه های نخستین دفع کنندهٔ التهابات شمرده میشود . آب سردهم زخم راازالتهاب منع میدارد، وهم ازتماس هوامحافظه میکند، وهم زخم رابه استراحت میگذارد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 459 of 558

ژه ده ثون وسیروس چنین قرار داده بکار آغاز نهادند. بر دهن زخمها قاشهای ریش ریش شدهٔ که پانقروف حاضر کرده بود گذاشته وبا آب سرد تر کردن گرفتند.

پانقروف در اوتاق آتش افروخت، بعضی نباتات نافعهٔ نبهٔ که خود هاربر به دست خود آنهارا گرد آورده بود وچیزی ازان آیرتون باخود آورده بود در چاپجوش جوشانیدند. هاربر را ازان نوشانیدند. بیچاره هاربر ازدنیا بیخبر و بی هوش افتاده است حرارتش بسیار شدت دارد، آنروز و آنشب باینصورت گذرنمود. حیات هاربر بیك تار خام بسیار باریکی مربوطست.

روز دیگر یعنی ۱۲ ماه تشرین ثانی رفقا یکقدری امیدوار شدند. هاربر بهوش آمد، چشمان خود را باز کرد، پانقروف وسیروس را شناخت. هاربر بعد ازخوردن گله بیهوش شده ازهیچ چیزی خبر ندارد. رفقاهمهٔ واقعاترا به پسر فهمانیدند وداناندند که اگرچه حیاتش در تهلکه نیست امابه استراحت کلی وحرکت نکردن قطعی محتاجست. وچون همیشه آب سرد برزخمها میفشارند، هاربر دردرا کمتر حس میکند. فعل تقیح بصورت منتظمانه بعمل آمد. حرارت بتناقص رونهاد. رفقاازبیم نتایج وخیمهٔ ابتدایی زخم هاربر یکقدری امین شدند. شدت فریاد ونالهٔ پانقروف نیز کمترکی تسکین یافت.

هاربر بازبیهوش شد اما اینبار بیهوشیش مانند خواب راحتی بود. پانقروف گفت:

— رهایی یافتن فرزندمرا آیا امیدوار هستید. موسیو ژه ده ثون؟ باید که هرلحظه امیدواری خودرا بمن خبر بدهید!

— آری پانقروف بسیار امیدوارم. هاربر انشاءالله میرهد. اگرچه زخم بسیار سنگین ومهم است اما نتیجه اش وخیم نخواهد شد.

مهندس — بواقعیکه زخم بسیار دهشتناکست زیرا که جگر سفید راشکافته گذشته است. امابا وجود آنهم شکافته شدن این عضو موجب ممات نمیشود.

مهاجران در ینمدت بیست وچهار ساعت تنها با هاربر مشغول گشته اند. وبفکر واندیشهٔ اشقیا وبازظهور یافتن آنها، وتهلکه های پر دهشتی که ازوجود خبائث آلود آنها

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 460 of 558

بوقوع آید هیچ فرصت نیافته اند .

با نفروف در پیش فراش‌ها بر پاسبان شده مهندس و ژه‌ده‌ئون بپالیدن و جستجوی آیرتون برامدند . هرطرف آغلرا بکمال دقت پالیدند . نه از آیرتون و نه از اشقیا اثری یافتند . آیا آیرتون بیچاره راچه پیش آمد ؟ آیا بدست اشقیا اسیر شده یا خود برده اند یا بدست غدر آنها هلاك گردیده ؟ سیروس گفت :

— بر آیرتون بیچاره بناگهانی هجوم آورده اند ، و بیخبرانه اورا تلف کرده اند ، و لاشه اورا برده در یك گوشهٔ یامغاکی انداخته اند .

— میشود که همچنین باشد . و هم بعدازانکه آیرتون را هلاك کرده اند در آغل بکمال استراحت نشسته اند . و چون مارا دیدند که می آئیم بعدازکمی مقابله و آوردن این فلاکت رابرما فرار کرده اند .

— بلی ! حتی یکی ازان ملعونانرا من خود دیدم که بسوی دامنهٔ جنوبی کوه فرانقان بتاخت بود ، و توپ نیزدرپی آنها تایکجائی ولوله کرده دوید .

— بهرحال میباید که ماحالا یکمدتی در آغل مانده هاربر را تداوی کنیم تا آنکه بیچاره یکقدری بحال آمده بدون تهلکه اورا بغرانیتهاوز نقل داده بتوانیم .

بعد ازشفا یافتن هاربر هرطرف جزیره را گردش کرده وجود منحوس آنخائنان را محو کنیم .

— بلی برین خبیثان مرحمت کردن بعد ازین هیچ جائز نیست . با نفروف خوب فهمیده بود . این سگهارا مانند ژاغارها میبایست که بلامرحمت هلاك میکردیم .

— حالا اینرا بگوئید که نابراچه خواهیم کرد .

— ناب درغرانیتهاوز به امانست !

— اما اگر بسبب نیامدن ما به اندیشه افتاده و برخواسته روان شود ؟

— اینکاررا اگر بکند خیلی بد خواهد بود چراکه بهمه حال اورا نیزدرراه تلف خواهند کرد !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 461 of 558

— من طبیعت او را میدانم بهمه حال خواهد آمد !

— آه ایکاش تلگراف خراب نمیبود، یا نقروف را در نجاتنها گذاشتن هم نمیشود. تو با نقروف به محافظه و پاسبانی ما بر در نجاتمان . من تنها رفته و باز میآیم .

— نی نی سیروس این بهیچصورت نمیشود، در نجاد لاوری هیچ فائده نمی بخشد. انقیای خبیث در بیرون آغل بسخود ارند، و در ینطرف و آنطرف به قابو نشسته اند اگر ما ایم یك مصیبت مادو مصیبت خواهد شد !

— آیا دیگر واسطهٔ خبر نخواهیم یافت ؟

مهندس در ینفکر بود که چشمش به توپ برخورد که دم جنبانی کرده و در پیش پای صاحب خود در جهیدن و لابه بازی کردن بود گویا بلسان حال میفهمانید : که «آیا مرا نمی بینید ؟» مهندس یك یکبار امید وار گردید، بر توپ فریاد کرده ، توپ بدو بالابه کنان ایستاده شد !

ژه ده ثون تصور مهندس را درك کرده گفت :

— خوب یافتی موسیو سیروس ! از راه های پنهانی که ما گذشته نتوانیم توپ رفته و باز ما خبر آورده میتواند .

ژه ده ثون بزودی از جزدان خود یك کاغذی بریده انچند کلمه را بران تحریر نمود !

« هاربرز خمیست ، ما در آغل هستیم ، بر خود هوش کن از غرانیتها و زبیرون مشو . آیا از انشقاد را نطرف چیزی اثری هست ؟ با توپ بزودی جواب بفرست »

کاغذ را لوله کرده در حلقهٔ گردن توپ بصورت معلوم دار آویختند . مهندس سگ را نازداده و دست بر و کشیده و دروازهٔ آغل را باز کرده و راه غرانیتها و زرا باو نموده گفت :

— تو یك من دوست من ! ناب ! ناب ! بدو ! جانم ! ناب ! ناب ! توپ ناب ! هله هله .

سگ باینسخنان مهندس بر جهید ، و مقصد را بخوبی دانست که بچالاکی بتاخت شده از نظر پنهان گردید . دروازهٔ آغل را بسته باز به پیش مریض آمدند ، هاربر بیهوش افتاده است . با نقروف بر پارچه های روی زخم در آب فشانیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 462 of 558

ژه ده ثون بحاضر کردن طعام پرداخت . قدری شیر از حیوانات دوخته آورده و آنرا گرم کرده کمتری شکر نیز آمیخته آهسته آهسته باقاشق بدهن هاربر ریختن گرفت ویك شوربایی نیز برای خود شان حاضر نمود . مهندس بپاسبانی مشغول بود .

مهاجران بکمال اندیشه وبی صبری باز گشتن توپ رامنتظر بودند . مهندس و ژه ده ثون تفنگ بدست درپشت دروازه منتظر بودند . که بناگهان یکصدای تفنگی بلند شد ودرعقب آن عوعوهٔ توپ هم برامد . مهندس بچابکی دروازه را باز کرده دیدکه ازمسافهٔ صدقدم دورتر دودتفنگ بالاشده است مگرخبیثهادرانجابقابونشسته اند . ژه ده ثون ومهندس آنجارانشان گرفته آتش کردند . درین اثنا توپ بتاخت از دروازه درامد ودرپیش پاهای افندی خود به لابه بازی آغاز نهاد . مگرخائنان بر توپ آتش کرده بودندکه ازاثر گله بعضی موهای آخردم توپ سوخته شده بود .

مهندس دروازهٔ آغلرا بسته سگرادر آغوش گرفته بمحبت ببوسید . درگوی توپ کاغذی آویخته بودکه ازخط برهم ودرهم آن شناخته میشد که نوشتهٔ نابست . کاغذرا گرفته دیدندکه ناب اینچنین نوشته :

«درینطرفها ازاشقیا اثری نیست ! ازجای خود حرکت نمیکنم . درحق موسیو هاربردعامیکنم » .

باب هشتم

فهرست

اشقیا درجوار آغل — اقامت موقته — تداوی هاربر — مسرت نخستین
یانقروف — تحظر ماضی — چه چیز هاست — فکرسیروس سمیت .

پس معلوم شدکه اشقیا در اطراف آغل به کمین نشسته اند ، وقصد دارندکه بچاره گانرا یکان یکان هدف گلهٔ غدر وخیانت نمایند . لهذا بسیار احتیاط لازمست ! زیرا اشقیای خبیث بی آنکه خودرا نشان بدهند مهاجران رادیده نشان میکنند ، وخود

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 463 of 558

شان از هجوم محفوظ میمانند .

بنابرین سیروس سمیت قرار داد که یکمدتی در آغل بمانند . خوراکه در آغل بسیار است . اسباب ولوازمات نیز تا یکدرجه در اوتاق آیرتون موجود است سیروس سمیت گفت :

— بغیر از انتظار کشیدن وصبر کردن دگر چاره نیست . هاربر بعد از انکه صحت یابد همه گی ما اتفاق کرده یك اعلان حرب بزرگی با آنها خواهیم کرد . وهم باینصورت پالیدن وجستجو کردنی که در مد نظر داریم نیز بعمل خواهد آمد .

پانفروف — یعنی حامی پنهان خود را خواهیم پالید همچنین نیست ؟ لکن راست بگو یم موسیو سیروس در مسئلهٔ هجوم اشقیا ومجروحیت هاربر حامی پنهان ما هیچ مددی نرسانید .

— که میداند ؟

— یعنی چه ؟

— یعنی اینکه هنوز فلاکت های بسیار بر ما خواهد آمد که در انوقت دست معاونت خود را دراز خواهد کرد ! حالا این بحث را بگذاریم ، لازمترین چیزها حیات هاربر است .

اینستکه حزن انگیزترین کارهای رفقا تداوی زخم هاربر است . چند روز دیگر هم گذشت در احوال هاربر آثار شدت وخیمه دیده نشد . تربندی با آب سرد جلوگیری التهاب وتقیح زخم را به بسیار خوبی نمودند ، وهم آبیکه در آغل می آید از معدن گوگرد میآید که اینهم برای التیام وخوبی زخم خیلی مدد رسانید . هاربر آهسته آهسته بزنده گی رونهاد . امید حیات در و مشاهده شد . اما ضعف وناتوانی آنقدر بر و مستولی شده که از شناخت بر امده است . اما مشروباب مفرحه باو مینوشانند . وهمیشه درباب استراحت او میکوشند . استراحت فایدهٔ کلی باو میرساند . سیروس وژه ده ثون وپانفروف درخصوص جراحی زخمهای هاربر خیلی مهارت حاصلکرده اند .

بعد از شش روز هاربر بحال آمده بنالش آغاز نهاد وبخوردن طعامهای خفیف نیز

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 464 of 558

میل نمود . یکقدری رنگ هم بر خسارش آمد . بطرف رفقایگان تبسم لطیفی نیز مینمود کمترکی بسخن هم آمده پرسید که :

— آرتون کجاست ؟

پانقروف از برای آنکه هاربر مضطرب نشود گفت :

— برای معاونت تاب بغرانیتها وزرفته است آه اشقیای خائن اگر یکبار بدست من بیایند آنوقت بآنها نشان خواهم داد که به قبه گی ودزدی تفنگ انداختن چیست ؟ اینرا چه میگوئی که موسیو سمیت بفکر نیکویی وخوبی بآنها افتاده بود ! من خوبی ونیکویی رادرمیان تفنگ خود انداخته باگله های بزرگ بزرگی بحضور شقاوت نشورشان تقدیم وپیشکش میکنم !

هاربر — آیا دوباره دیده شده اند ؟

— نی دگر دیده نشده اند ! اما کی میگذاریم تا آنهارا پیدا نکرده انتقام ترا ازان ملعونان خائن نگیریم پس تویکبار جورشوی بعدازان کار آنهارا خواهیم اندیشید ؟ حالا مقصد جور شدن تست !

— پانقروف من هنوز بسیار ضعیفم .

— آهسته آهسته بقوت می آیی هاربر ! هیچ اندیشه مکن ! از درامدن یك گله درسینهٔ مانند تویك پهلوان دلاور چه میبراید ؟ اینگونه گله ها مانند یکبازیچه ایست .

ناخوشی هاربر رفته رفته کسب خفت مینمود . اگر دیگر نکس وعکس عملی بظهور نیاید اعادهٔ عافیت محقق است . اما اگر گله درداخل سینه میماند ، وعملیات جراحی لازم میآمد آیا حال مهاجران بچه منجر میشد ؟ ژه دونون گفت :

— هرگاه بیادم می آید که اگر گله درداخل میماند موهاربدنم راست می ایستد .

سیروس — هرگاه عملیات جراحیه لازم میآمد تردد نمیکردیدنی موسیو سپیله ؟

— البته نمیکردم اما شکر خدارا که مجبوریت دست نداد !

اینستکه مهاجران بیچاره چنانچه تاحال بدیگر کارها مظهر عنایت ربانی گردیده اند

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 465 of 558

درینمسئله جراحت هاربر نیز توفیق رفیق شان گردید . اما هر بار اینچنین نخواهد بود . مهندس چنان حس میکند که تابحال هر چیز موافق آرزوی شان بعمل آمد . در جزیره معادن ونباتات وهر گونه حیوانات را فراوان یافتند واز همهٔ آنها بخوب وجه استفاده کردند . حتی گاه گاه بدست همت یك معاون مجهول از ورطه های بزرگ بزرگی رهائی یافتند . اما اگر کار بهمینصورت دوام نورزد چسان خواهد شد ؟ بنابرین سیروس سمیت از عدم موفقیت وکامیابی خود بهراس افتاد . اگرچه کشتی زمزمان دریائی بیکصورت بسیار غریبی غرق گردید اما شش نفر از انها در جزیره بر آمده راحت وسعادت مهاجرانرا مختل ساخت . زیرا در مجادلهٔ اولی ضرر وزیان مهاجران از زیان اشقیا بیشتر بعمل آمد . آیرتون زنده غائب گردید ، هاربر بصورت مهلك مجروح شد . از انها تنها یکنفر بدست سیروس سمیت تلف گردیده که به انحساب اشقیا در دم حاضر غالب ومهاجران مغلوب شمرده میشوند . غرانیتهاوز ، و آغل هر دو در زیر محاصره مانده . قوت مهاجران نیز تقسیم یافته که در ینوقت در مقابل پنجنفر اشقیای بیرحم خائن مسلح یکجا ، سه نفر دلشکستهٔ تنها باقی مانده اند . قوت خارق العادهٔ پنهانی که تابحال در هر بار وهر جا عنایت ها ومعاونتهای علنی رسانیده در ینبار می بینند که آنقوت نیز پس مانده است .

باوجود آنهم دو چار نومیدی نیستند ، بکمال جسارت ودلاوری در روی فلاکت ها ومصیبت های آمدنی مقاومت وپایداری کردنرا بر خود گرفته اند .

باب نهم

فهرست

از تاب خبری نیست — تکلیف ژه ده ثون وپانقروف قبول نمیشود —
گردش ژه ده ثون — یکپارچهٔ قماش — یك مکتوب —
درحال عزیمت مواصلت به منطرهٔ وسیعه .

مریض روز بروز بحال صحت در پیشرفتنست . آرزوی یگانهٔ مهاجران آنست که

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 466 of 558

هاربر بجایکی یکقدری قوت یابد تا بغرانیتهاوز نقل داده شود . چراکه خانهٔ آغل اگرچه مکمل باشد ولی راحت واسباب لازمه که درغرانیتهاوز موجوداست هیچگاه در آغل میسر نمیشود . وهم اگر درغرانیتهاوز باشند همه یکجاو بسیار محفوظ واز شر اعدادر امان میباشند .

از تاب هیچ خبرندارند . امابرای تاب پریشان بودن و بفکر افتادن هم چندان لزومی ندارد . زیرازنگی دلاور خودرادرغرانیتهاوز بکمال خوبی محافظه میتواند دوباره توپ را بفرستادن غرانیتهاوز لازم ندیدند زیراسگ صادق را هدف که خائنان نمودن هیچ معنادارد .

در ۲۹ ماه در حالتیکه هاربر بخواب بیهوشی بود رفقادرباب چگونگی دفع مضرت اشقیای خائن بمذاکره آغاز نهادند . ژه ده ثون گفت :

-- دوستان من ! درینوقت از آغل بغرانیتهاوز رفتن خود را هدف دانهٔ دنائت اشقیا کردنست . لهذا از ان صرف نظر کردن . ودرینوقت چه لازم بودنرا بایداندیشه نمائیم .

پانقروف -- من میگویم که از کلهٔ این خائنان پروا نباید کرد . هرگاه موسیو سیروس اذن بدهد من همین لحظه به برامدن حاضرم .

مهندس -- یك آدم بایك آدم بخوبی مقابله میتواند لکن ماسه نفر و آنها نجنفر اند !

ژه ده ثون -- من هم رای پانقروف رامیپسندم اگر اذن مهندس ما باشد من و پانقروف مسلح شده وتوپ رابه پیش انداخته میبرائیم .

مهندس -- هیچ جائز نیست . آیافکر نمیکنید که اشقیاچون بیرون برامدن شمارا از آغل به بیند میدانند که یك پسر مجروح و من درینجا مانده ام ها نلحظه بر آغل هجوم می آورند .

پانقروف -- حق بدست شماست اگر مابرائیم آغل رابیشبهه ضبط میکنند . ایکاش درغرانیتهاوز میبودیم .

مهندس -- بلی اگر درغرانیتهاوز میبودیم زخمی خود را درپیش تاب گذاشته

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 467 of 558

خود ما میبرامدیم ، وجنگلرا گردش کرده باین جانورهای مفترسه نجه میدادیم . حالا باید تاوقتیکه همهٔ ما یکجا از آغل برامده بتوانیم چارناچار صبر کردن لازمست .

سخنان مهندس خیلی معقول بود ، جواب اوداده نمیشد . ژه ده ئون گفت :

— ایکاش آیرتون هم باما بود . بیچاره آیرتون بازگشتنش بعالم حیات بسیار کوتاه بود .

پانقروف — اگر مرده باشد همچنینست که شما میگوئید !

ژه ده ئون — چه ! مگر گمان داری که آیرتونرا نکشته اند ؟

پانقروف — اگر از نکشتن آن فایدهٔ داشته باشند البته که نکشته اند !

ژه ده ئون — ازینسخنت چنان معلوم میشود که گمان داری که آیرتون بارفقای قدیمهٔ خود دستیك کرده وضیفهٔ انسانیت ووفاشعاریرا فراموش کرده باشد ؟

پانقروف — که میداند ؟

مهندس — فکرشما درینباب سراسر بخطاست پانقروف ، اگر اینچنین بگوئی مرا زیاده متألم خواهی نمود . بصداقت آیرتون من ضامنم .

ژه ده ئون — من هم ضامنم .

پانقروف اعتراف قصور نموده ساکت شد . درینوقت ازموسم بهار دوماه گذشته است . درختان همه بگلهای رنگارنگ مزینست . زمینها ، تپه ها ، دامنه ها همه گی بسبزه هاو گلها وریاحینها مزینست . بسیار مزروعاتیکه برتپهٔ منظرهٔ وسیعه کشت شده است زمان درو آنها رسیده است . حالا آنکه مهاجران بیچاره پراکنده وپریشان محصور مانده اند .

یکچندبار ژه ده ئون تفنگ خودرا بدست گرفته وتوپرا درپیش انداخته اطراف آغلرا یك یك دوری اجرا کرد . هیچ یك علامت شبهه ناکی ندید . توپ نیز چون هیچ فریاد وهیجان ندارد چنان معلوم میشود که اشقیا بدیگر طرف جزیره رفته باشند .

در ۲۲ تشرین ثانی ژه ده ئون بازدرحالتیکه اطراف وجوانب آغلرا دورمیکرد دریکجائی رسید که توپ بنای هیجانرا گذاشت . باینطرف وآنطرف جهیدن گرفت وهرطرفرا بومیکشید . بعضی اشارتهای غریب وعجیبی اجرا مینمود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 468 of 558

ژه ده نون حیوانرا بشوق وحرکت می آورد سبب هیجان اورا فهمیدن میخواست خودش نیز درختهارا سپر گرفته وتفنگرا حاضر کرده پیش میرفت. اما از حرکات سك بودن آدم در انجاها حس نمیشد چراکه اگر سگ آدم را حس میکرد البته که عوعوه ولولهٔ زیادی می انداخت.

بقدر نجدقیقه گذشت. که درین اثنا سگ یکی یکبار خودرا در میان بوته زاری انداخته ویکپارچه قماش کافتی بدهن خود گرفته بیرون برامد. پارچه قماش از یك لباس بریده و پاره شدهٔ بود.

ژه ده نون قماش مذکوررا گرفته به آغل آمد. وکیفیترا بمهندس بیان کرده قماش راباو نمود. مهندس قماش مذکوررا شناخت که از قماشهای ساخته گی خودشان است که برای آیرتون ساخته بودند. مهندس گفت:

— حالاهیچ شبهه نماند که اشقیابنا کهانی در آغل بر آیرتون هجوم نموده اند، آیرتون نیزباآنهامقابله ومقاومت نموده است. اما آخرالامر مغلوب گردیده بدست آنها اسیرافتاده و بهرشش نفر آنرابسته کرده بزورباخودبرده اند حتی یکپارچه ازلباس او دربوطه هابند مانده است آیا بعد ازین دیگرشبهه برای خیانت نکردن آیرتون برایت باقی نماند یانقروف؟

— نی موسیو سیروس! من از بسیاروقت ازان فکر خودفارغ ونادم گشتم! اماازین حادثه یکچیزی دیگری استدلال میشود!

— آیاچه؟

— اینکه آیرتون در آغل کشته نشده است بلکه تابحال زنده است. اشقیا بلکه آیرتونرا شناخته اند که دراوسترالیارئیس اشقیانجوئیس است لهذاآنراباخودبزوربرده اند تاباخود رفیق سازند!

رفقابرهمین فکر قرار دادند، وبه امیدافتادند که اگر آیرتون زنده اسیرباشدالبته یك چاره برای فرار خود خواهدیافت. وهم این اندیشه افکارمهاجران راسراسر

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 469 of 558

زیروزبر میداشت که اشقیا بر غرانیتها وزهجوم ببرند! گرچه بخود غرانیتها وزضرری رسانیده نتوانند ولی تیهٔ منظرهٔ وسیعه راسراسر خراب خواهند کرد . هاربر بسببی که محبوسیت رفقارا در آغل ناخوشی اوباعث شده دایما از جور بودن خودورفتن بغرانیتها وزبحث میراند ومیگوید که :

— اززحمت راه بمن هیچ ضرری نمیرسد ، ومیدانم که اگر بغرانیتها وزبرویم . هوای دریابمن خیلی خوب وموافق آید برخیزید که برویم . عرابهٔ که آیرتون باخود آورده بایك اوتاغانیزالبته درینجاخواهدبود !

امازه ده ثون ازبیم آنکه مبادازخم هاربرکه نو بهم آمده است بازپس بازشود آرزوی هاربررابالطبع رد میکرد .

امادرین اثنایك واقعهٔ ظهوریافت که رفتن بغرانیتها وزبرای مهاجران امرمجبوری گردید ، وازینرفتن نتیجهٔ خیلی برالمی ظهوریافت :

۹ ماه کانون اول بودکه مهاجران دراوتاق هاربرنشسته بودند ، و ازهر در و رهگذرسخن میراندند که ناگاه ولولهٔ شدتناك توپ راشنیدند .

سیروس،ژه ده‌ثون ، پانقروف هرسه نفرتفنگهای خودرابرداشته بیرون دویدند توپ درپیش دیوارتخته یی بجهیدن وولوله کردن دوام دارد ، وازاوضاع وحرکاتش آثارفرحت وشادمانی پدیدارمیگردد . وآثارقهروغضب معلوم نمیشود . مهندس گفت:

— آیاکسی می آید ؟

— بلی !

— امادشمن نیست !

— بلکه نابست !

— یاآنکه آیرتون .

اینسخنان راهنوزتمام نکرده بودندکه یك وجودی ازپشت پردهٔ تخته یی برجهیده بدرون آغل بیفتاد . آیاکه باشدکه به پسندید ؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 470 of 558

مگر مستری ژوپ نیاید ؟

حالا مسرت ، و شادمانی توپ را تماشا کنید ! اینچه خیزها اینچه خوشامدیها !

پانفروف بحیرت فریاد کشید که :

— ژوپ ! ژوپ !

ژه ده ثون — ناب فرستاده است !

مهندس — بهمه حال کاغذ آورده است .

پانفروف بوزینه را بالیدن گرفت . در گردن میمون یك خریطه گك کوچکی آویزان بود . در درون خریطه بدستخط ناب یك کاغذی موجود بود که اینچند کلمه بران نوشته شده بود .

« جمعه . ساعت ٦ . صبح . »

« اشقیا منظرهٔ وسیعه را استیلا کردند »

(ناب)

سه رفیق ز خواندن اینکلمات بسیار متأثر شده بی آنکه چیزی بگویند بروی همدیگر بحیرت نظر کردند و برخاسته بخانه درآمدند . چه باید کرد ؟ هرگاه اشقیا در تپهٔ منظرهٔ وسیعه باشند هر چیزیرا محو شده باید دانست . هاربر چون بطرف رفقا نظر کرد دانستکه کار خرابی گرفته است . علی الخصوص که ژوپ راهم درمیان رفقا بدید بخوبی دانستکه در غرانیتهاوز فلاکتی ظهور نموده است . لهذا گفت :

— موسیو سیروس رفتن میخواهم . بزحمت راه تاب و توان در خود می بینم .

ژه ده ثون در نزدیك نوجوان آمده و نبض و زخمش را معاینه کرده گفت :

— توکل بر خدا ! بسم الله برویم .

فکر کردند که هاربررا بچه ببرند . هرگاه زنبیل مانند یك چیزی بسازند و هاربررا دران انداخته بدو آدم بردارند البته بهتر و راحت تر خواهد بود اما چون باینصورت دو آدمشان بیکار و بی سلاح میماند در اثنای هجوم اشقیا مقابله و مدافعه کردن شان محال میشود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 471 of 558

بنابرین قرار دادند که چارناچار هاربر را باید باعرابهٔ که آرتون باخود آورده نقل بدهند .
اوناغا را آورده بعرابه به بستند علفهای نرم بسیار بسیاری در عرابه بریختند لحاف
وتهالین ودیگر کالایی که در اوتاق آرتون موجود بود همه را در عرابه فرش کردند . هاربر
را بافراشیکه بران افتاده بود به آرامی برداشته در عرابه گذاشتند .
هوا خیلی خوب وصافست . سیروس پرسیده که :
— تفنگها پر وحاضر است ؟
— بلی .
— توچگونهٔ هاربر ؟
— امین باشید موسیو سیروس ! انشاءالله در راه نخواهم مرد .
سیروس بازتردد کرد . امر حرکت را نخواست که بدهد . اما دانستکه اگر تأخیر
شود هاربر خیلی متأذی خواهد شد . لهذا بکمال حسرت وجسارت :
— مارش .
گفته حرکت نمود . دروازهٔ آغلر اباز کردند توپ ، وژوب به بیرون جهیدند .
عرابه بآهسته گی بیرون شد . دروازه را بسته براه روانه شدند .
پانقروف بیکدست طپانچهٔ شش میله وبیکدست لجام اوناغا را گرفته عرابه را میکشید .
سیروس وژه ده ثون در دوطرف عرابه تفنگهای خودرا حاضر گرفته پیش میرفتند .
توپ صداقت شعار ، وژوب وفا کردار پیش ازهمه در دوطرفهٔ راه تفتیش وتجسس
کرده میروند اما هیچ علامت خوف وهیجان نشان نمیدهند . عرابه را خیلی آهسته
میرانند در اثنای راه هیچ اثری از اشقیا پدیدار نشد . بقدر دوساعت طی مسافه کرده بو
دند که دریا پدیدار شد وتپهٔ منظرهٔ وسیعه نیز نمایان گردید .
درین اثنا پانقروف عرابه را توقف داده بدهشت فریاد براورد که :
— لعنت باد براشقیا !
اینرا گفته ودود کثیفی را که از تپهٔ منظرهٔ وسیعه میبرامد برفقا نشانداد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 472 of 558

مگر اشقیای خبیث چیری ، و آسیاب بادی ، و مرغانچه ها و سایر بناهائیکه بهزاران زحمت در ینقدر مدت مهاجران بنا نموده اند همه را آتش داده اند . درمیان دودهایك آدمی دیده میشد که بکمال تلاش باینطرف و آنطرف میدوید . این آدم مگر ناب بود که برای خاموش کردن آتش سعی میورزید .

مهاجران نابرا آواز دادند . ناب شنید بتاخت بیامد . پلرا انداخته عرابه و مهاجران داخل تپهٔ منظرهٔ وسیعه گردیدند .

مگر اشقیا بعدازانکه تپهٔ منظرهٔ وسیعه را خراب کرده اند پیش از نیمساعت بطرف جنگل فرار کرده دفع شده اند . ناب پرسید که :

— موسیو هاربر چسانست وکجاست ؟

ژه ده ثون به عرابه اشارت کرده خودش نیز بعرابه نزدیکشد .

مگر هاربر بیچاره بیهوش شده از خود درگذشته بود .

— باب دهم —

فهرست

هاربر را بغرا نیتهاوز نقل میدهند — ناب واقعات را نقل میکند —
گردش موسیو سیروس درمنظرهٔ وسیعه — جسارتهای مهاجران بشدت مرض هاربر عاجز میمانند — پوست درخت بید — حمای بسیار مهلك — توپ بازولوله میکند

مهاجران خسارتهای تپهٔ منظرهٔ وسیعه ، و تهلکهٔ بودن اشقیا درجزیره همه را فراموش کردند . چرا که حال هاربر خیلی خرابست . در اثنای نقل از آغل بغرا نیتهاوز بسبب حرکت عرابه البته که بعضی تبدلات داخلی در زخم هاربر بوقوع آمده که مرضش کسب شدت ورزیده . هنوز ژه ده ثون نمیداند که چه شده ولی او نیز مانند دیگر رفقا از وضع وهیئت هاربر دوچار نومیدی شده است .

رفقا از چوبها و شاخهایك زنبیلی ساخته نوجوانرا بکمال آهسته گی واحتیاط دران

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 473 of 558

بخوابانیدند . بعدازده دقیقه بدامنهٔ غرانیتهاوزرسیده بواسطهٔ ماشین نزول وصعود بالابرامدند . بعد از کمتری هاربر رابر بسترش بخوابانیدند .

هرواسطه وعلاجی که بودصرف کردند تا آنکه هاربر بهوش آمده چشمهای خود راباز کرده توانست . اگرچه بسوی رفقایك تبسم شیرین شکرانهٔ نمود ولی بر سخن گفتن مقتدر نشد .

ژه ده نون زخم راباز کرد . چراکه به بیند که زخم مباداباز نشده باشد امادیدکه زخم بحال خود است هیچ آسیبی بآن نرسیده . پس اینحال ازچه پیش آمده است ؟

هاربربیك خواب بسیار پرهیجان وحرارتناکی فرورفت . ژه ده نون وپانقروف درنزدبسترش به پاسبانی نشستند .

درین اثناسیروس سمیت وقوعاتیکه در آغل برانهاوارد آمده به ناب ، وناب نیز وقوعاتیکه درینجابرو پیش آمده به افندی خود حکایه میکنند . ناب میگفت :

— یکشب پیش ازین درمرغانچه هابودم . دیدم که اشقیادرکناربیشه زارژاقا مار پدیدارشدند . یکی ازانهابرکنار نهرمرسی نزدیکشده بودکه من فرصت راغنیمت دانسته بروآتش کردم . ولی چون تاریکی بود ندانستم که گله ام کارگرشدیانشد بعدازان بغرانیتهاوز آمده تحصن نمودم . چونکه دانستم که قوت من باآنهامقابله نمیتواند و چون بقدرنوزده روزبودکه ازشماهم خبری نداشتم وموسیوهاربررانیزمیدانستم که مجروحست ، ودرامدن اشقیارانیزدرتپه محقق دانستم لهذا مجبورشده بازوپ برای شما خبرفرستادم .

درینجاموسیوسیروس سخن ناب رابریده گفت :

— خوب کردی ناب اماا گربرای ماخبرنمیفرستادی وهاربربدینحال نمیشدخوبترمیبوده

والحاصل دروقت حاضرموجودبودن اشقیادرجزیره برای مهاجران تهلکه عظیمی شمرده میشود ، وتاوجودخیانت آلوداینهاازمیدان برطرف نشود ممکن نیست که راحت وسعادت اولی خود راپیابند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 474 of 558

ژه ده ئون وپانقروف در نزدهار برمانده . مهندس وتاب بخوبی خودرا مسلح کرده برای تفتیش به تپهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند .

اشقیادر تپهٔ منظرهٔ وسیعه خسارتهای بیشماری بعمل آورده اندا کثرسناهارا آتش زده اند کشتزارهارا پامال نموده‌اند . ولی تامحدشمینه هاوساحل پیشروی غرابتهاوز فرونیامده اند .

سیروس سمیت تابساحل نهر مرسی واز انجابخندق غلیسرین هرطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه را گردید از اشقیا کسیرا نیافت . لهذا دانست که ازینطرفها بدیگرطرف دفع شده رفته اند .

مزروعات منظرهٔ وسیعه تمامها پامال شده ، مرغانچه هاسرا سرسوخته مرغها ئیکه دران بودهمه گی باینطرف و آنطرف پریده اند ، و حالایکان یکان پس بطرف آشیانهٔ خوددر آمدنست . تخمهای نباتات نیزازهرنوع درپیش شان موجوداست که ازان سبب غم ندارند .

سیروس سمیت ازمشاهدهٔ این همه خسارات خیلی غضبناك وپرقهر گردیده بغرا نیتهاوزعودت نمود . روزهائیکه بعدازین برمهاجران میگذرد خیلی کدرانگیزوغم والم آمیزاست . زیراحال صحت هاربررفته رفته کسب وخامت میکند . ژه ده ئون از ظهوریاقتن یك مرض مهلك شدیدی بسیاربه اندیشه افتاده است .

هاربررایك بیهوشی دایمی استیلا نمود . حرارت تب روبزیادتی گرفت . بینی و گوشهاودستهای هاربرتمامهازردگردید . تب لرزهٔ بسیارشدیدی آمد . هاربرسراسر ازخود درگذشت . یك عرق آتشین بسیاری از تمام وجودش ریختن گرفت . این نوبت حتمای شدیده تمام بقدرنجساعت دوام ورزید . ژه ده ئون ازپیش بسترهاربر مریض هیچ جدانشد . ژه ده‌ئون دانست که اگرحمابه همینصورت یکچندنوبت اجرای دورکندهاربرهلاك خواهدشد . لهذا بهمه حال یك علاجی که دافع حتماباشد ضرور است اما ازکجا باید پیدا کرد ؟ ژه ده ئون مهندس را گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 475 of 558

– برای هاربر به دوائیکه دافع حما [۱] باشد احتیاج کلی پیداشده .

– اما خودت میدانیکه نه کنین داریم ونه کبریتیت کنین وبجز این اجزاد گر چیزی دافع حما نیست .

– البته که همچنینست . اما در کنار تالاب درختهای بید بسیار است . پوست درخت مذکور نیز که کاهی جای کنین را میگیرد اگر چه بدرجهٔ کنین مؤثر نیست ولی باز هم بجز آن دگر چارهٔ نداریم .

– چون چنینست همان رفته جمع نمائیم .

اینرا گفته سیروس سمیت خود رفته پوست درخت بید را بیاورد ، و آنرا خشك وبیده کردند . آنشب به هاربر ازان بنوشانیدند .

اگرچه تا یکدرجه فایده کرد . ولی ژه ده ثون دید که بسبب شدت حما جگر سیاه نیز رو به آماس مینهد ، واگر علاج مؤثر دافع حما بدست نیاید اختلال رئه وی دماغ نیز سرایت کرده هاربر را دفعتهً ره سپای عدم خواهد کرد . در ۱۷ کانون اول نوبت دوم حما ظهور نمود . درین نوبت خیلی شدت ورزید . نوجوان بیچاره بآندرجه شدت وضجرت بلرزه افتاد که تمام وجودش مانند چوب نیمسوختهٔ سیاه شد ، گویا برای رهانیدن جان خودرا از پنجهٔ ممات گاه بطرف پانقروف وگاه بسوی ژه ده ثون بحسرت نومیدانهٔ در عالم بیخودی دستهای خودرا دراز میکند . پانقروف گاه جامه های خودرا چاك میزند وگاه سرخودرا بدیوار میزند ، ناله ها میکند فغانها میکشد .

این نوبت تمام هشت ساعت دوام درزید . اما شب بداندرجه بغم والم برمها جران گذرنمود که به تصور نمیگنجد . ژه ده ثون گفت :

– این نوبت هم گذشت اگر پیش از آمدن نوبت سوم کنین نرسد ، وباو خورانیده نشود هلاك هاربر مقرر است .

– پس امید از حیات هاربر باید برداریم . چراکه پس فردا دور نوبت حماست اگر فردا پیش از شام کنین باو داده نشود میمیرد ، وچون کنین هم وجود ندارد هاربر را نیز

(۱) حما یعنی تب بسیار سخت که به آخر درجه باشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 477 of 558

باغروف بك قطنى كه جكى

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 478 of 558

هلاك باید شمرد ! وا اسفا ! هزارا اسفا !

هاربر ، در اثنای نوبت آنقدر سخنان دلسوزانهٔ جگر خراشانهٔ رقت انگیزی در عالم بیخودی وبیهوشی بطور هزیان گفتن گرفت که دل وجگر رفقا را پاره پاره نمود . هاربر گاه باوالده وهمشیرهٔ خود راز دل میکند ، گاه بااشقیا مجادله ومحاربه میورزد ، گاه حامی بیتهانیرا فریاد میکند ، گاه از مهندس وپانقروف حق بهلی میطلبد . یکچندبار چنان حالتی بر نوجوان آمد که رفقا گمان کردند که تسلیم روح میکند .

شب شد . امشب آخرین شب هاربر است . رفقا ماتم نوجوان جوانمرگ را از حالا گرفته اند چرا که فردا شب نوبت آخرین حتماووداع آخرین هاربر است .

در اثنای شب هاربر بسیار هزیان گفت . جگر سیاهش زیاده تر آماسید ، در دماغش اختلال کلی پیدا شد هیچکس را نمیشناخت .!

رفقا همه گی در اوتاق هاربر گرد آمده بودند . در دالان ودیگر اوتاقها هیچکسی نمانده بود چرا که رفقا وداع آخرین خود را باهاربر جوانمرگ ایفا کردن میخواستند برای آمدن نوبت سوم وهلاك شدن هاربر هجده ساعت دیگر باقی مانده است .

درین اثنا توپ بیکصورت بسیار عجیبی بولوله آغاز نهاد ، ولی از دروازهٔ اوتاق هاربر که به بسیار حسرت بر آستان افتاده ، و پوز خود را بر دودستهای خود گذاشته وچشم های خود را بسوی بستر خوابگاه هاربر بیکوضع عجیبی دوخته بود حرکت نکرد ، وتنها سر خود را بطرف آسمان بالا کرده عوعوهٔ ناله آمیزی اجرا نمود .

رفقا بسبب غم والمی که داشتند به این وضعیت وصدای سگ التفات نکردند .

صبح نزدیك شد . نبض هاربر دقیقه بدقیقه اجرای حرکات شدیده مینمود . بیتابی واضطرابش بدرجهٔ بود که خود را چند بار از سر تخت به پایان میخواست بیندازد ولی ژه ده ئون اورا محکم میگرفت .

پانقروف از شدت غم والم درین اثنا از اوتاق هاربر بیرون برامد ، ودر اوتاق خود آمده خواست که بی قید و آزاد ناله وفغان برکشد . چرا که در پیش هاربر بضبط نفس

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 479 of 558

کردن مجبور بود . درین اثناشعاع آفتاب جهانتاب از پنجرهٔ اوتاق پانقروف داخلشده اوتاق رامنورساخته بود . پانقروف چشمش بناگاه برمیزافتاده بی اختیار یکصدای فرحت ومسرت بلندی براوردکه ژه ده ثون ، ومهندس متحیرانه به اوتاق پانقروف دویده آمدند . پانقروف یك قوطی کوچکی که برمیزافتاده بودبه اشارت برفقانشانداد . این قطی درازشکل وخیلی خوشنمایك قطی بود . که برسر آن اینکلمه خوانده میشد .

« کبریتیت کنین »

باب یازدهم

فهرست

حال نقاهت هاربر — پالیدن جزیره — حاضری سفرجزیره —
روزاول ودوم — اثرقدم — رسیدن به شبه جزیرهٔ مار .

ژه ده ثون قطی رابرداشته دیدکه بوزن دوصدگندم کنین دران موجوداست ژه ده ثون نوك زبان خودرابغبارسفید مذکورزده دیدکه کنین بسیاراعلاست . کنین را بایدبلاقوت شدن وقت به هاربرنخورانند . ژه ده ثون گفت یکقدری قهوه بجوشانید . تاب بعد ازچند دقیقه قهوه را پخته براورد . ژه ده ثون بمیان قهوه بقدر پنجه گندم کنین انداخته وبه هاربربنوشانید .

دوابوقت بسیارمناسبی رسید . زیراهنوزنوبت حتمارسیده بودوامیداست که بواسطهٔ این دافع حتما دگرعودت نماید .

اینراهم بگوئیم که ازقوهٔ خارق العادهٔ حامی پنهان که چند وقت هیچ اثری ازان پیدانبود بازدرچنین وقت بسیارمهم ونازکی . ددرسیدن مهاجرانرابازغرقهٔ دریای مسرت ، وغوطه خوارگرداب حیرت نمود .

هاربربعد ازچند ساعت ازحالت مدهشی که دران گرفتاربودسکونت پیداکرده وبیك خواب استراحتی فرورفت . رفقافرصت یافته درباب واقعهٔ ناگه ظهوربمذاکره

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 480 of 558

وگفتگو آغاز نهادند . مهندس گفت :

— لطف وکرمگاری شخص مجهول در حق ما مانند آفتاب ظاهر ونمایان گردید .

— امادرشب بغرانیتهاوزچسان درامده توانسته است ؟

— این مسئله حقیقتاً بسیار غریبست !

— بواقعیکه مسئله ایست معما که حل آنرا بغیرخود حامی پنهان ما دگرکس نتواند .

آنروز تابشام درهرسه ساعت یکبار به هاربرکنین نوشانیدند . فردا که نوبت حمّا بودبی آنکه آثار حمّادرهاربر مشاهده شود بگذشت . اگرچه هاربر بحالت بیهوشی بود ولی این بیهوشیش ازشدت حمائی بلکه ازضعف وبیقوتی بود . بعدازده روزهاربر بحال نقاهت یعنی ضعف وناتوانی بعدازمرض درامد . ضعف وناتوانیش بسیاراست . مرض دوباره عود نمود . یا نقروف بشخصی میماندکه ازیك گرداب عمیق فلاکت رهایی یافته باشد . مسرتش بدرجه ایست که بغیرازرقص وجهیدن دگرچیزی کار نمیداند گاه ژه دهنون وگاه مهندس وگاه ناب رادربغل گرفته میفشارد . یا نقروف مخبررا بعدازین «داکترسپیله» خطاب کردن گرفت . لکن اصل مقصد آنست که داکتر حقیقی راپیدا بایدکرد .

ماه کانون ثانی نیزداخل شدکه بدخول اینماه سنه ١٨٦٨ نیزابتدانمود . سنهٔ هزاروهشتصد وشصت وهشت بایکروزی بسیارخوشهواوباآفتابی آغازکرد . هاربر خود راخوب جمعکرده است . بربسترخودکه درپیش پنجره افتاده است هوای رو حفزائیکه ازطرف دریامی آید حیات تازهٔ باومیبخشد ناب نیز درخصوص پختن طعام های رنگارنگ مقوی همهٔ صنعتهای خودراصرف مینماید .

درین ایام اشقیادراطراف غرانیتهاوزهیچ دیده نشده اند . ازآرتون نیزهیچ اثری و خبری معلوم نشد دراثنای ماه کانون ثانی کارهای لازمی تپهٔ منظرهٔ وسیعه دیده شد . زمینهای کشتزارسرازنوشدیارشده زراعت گردید . برای ساختن آئینه ها بنابررأی مهندس صبرکردند . چراکه تادفع مضرت اشقیانشوداز ساختن آئینه فایده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 481 of 558

نیست . حالا از همه لازمتر آنست که با اشقیا کار را یکطرفه باید کرد .

بعد از ۱۵ ماه کانون ثانی مریض از بستر ناخوشی برپا خواسته توانست . در روز اول بقدر یك ، روز دوم دو ساعت گردش نموده هاربر بسبب جوانی و نشو و نمای حرارت غریزی روز بروز بصحت و عافیت پیشمیرود . در آخرهای ماه هاربر بشانهٔ با نقروف تکیه زده بر ریگهای ساحل غرانیتها و زبقدم زدن مقتدر گردید سیروس سمیت از خیال هاربر امیدوار گردیده قرار داد که در پانزدهم ماه شباط که مهتاب هم در شعشعه فشا نیست برای بالیدن و جستجو حرکت کنند .

بنای تدارکات و حاضری دیدن سفر خود را نهادند و حاضری سفریهٔ خود را برای سفر بسیار دور و درازی تدارك کردند . چرا که این بار چنان عزم نموده اند که تا بمقصد خود نرسند پس نگردند . مقصد شان نیز دو چیز است : یکی به اشقیا کار را یکطرفه کردن ، دیگر حامی مجهول راو آیرتونرا پیدا کردنست .

در چاردهم ماه شباط همه حاضری و تدارکات سفریه دیده شد . همهٔ مهاجران حتی توپ و زوب نیز برای سفر حاضر شدند . برای هاربر در عرابه جای ساختند . ماشین صعود و نزول را نیز برداشتند تا هیچ راه بالا را مدن برای هیچکس نماند . زینهٔ ریسمانیرا دو چنگلی بر سر آن بند کردهٔ با خود برداشتند که در وقت آمدن بواسطهٔ آن بالا برایند .

هوا بسیار لطیف و صاف بود . مهندس امر حرکت را داده عرابهٔ که بدو اوناغا های قوی و توانا بسته شده بود و هاربر بکمال راحت دران نشسته بود براه افتاد ناب جلوهای عرابه را گرفته بود . سیروس و ژه دمثون و با نقروف به پیش افتادند . توپ بکمال سرعت گاه بسوی چپ راه گاه بسوی راست راه بوی کشیده و هوشیاری کرده میدود . درینسفر بر راهی باید بروند که پیش ازان بر ان راه نرفته باشند . وچون پیش ازین از کانهٔ واشینغتون تا بدماغهٔ ماررا گردش کرده اند درین بار از وسط جنگل فاروست بطرف دست راست نهر مرسی گردش را قرار دادند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 482 of 558

عرابه اولا از پل نهر مرسی گذشته تا یکجایی بر سرك حوضهٔ بالون براه رفت . و بعداز ان سرك را ترك کرده راه جنگلرا پیش گرفتند . درختهای جنگل تایکچند فرسخ یکه یکه بود که از ان و عرابه بسهولت پیشمیرفت . در جنگل درختهای گوناگون و مرغهای یوقلمون بسیار دیده میشد سیروس سمیت گفت :

— اینجیوانارا از پیش زیاده تر ترسان میبینم گمان میبرم که پیش از کم وقت اشقیا از نجا گذشته باشند البته آثار قدم شانرا خواهیم یافت .

بحقیقت که بیشتر در نجا و آنجا در ختهای زده شده و جاهای آتش در دادن ، و اثر های قدم دیده شد . اما هیچ علامتی که در یکجا بسیار نشسته باشند معلوم نمیشد بلکه در هر رهگذری گذشته اند .

سیروس سمیت رفقارا از شکار کردن منع کرد چرا که بلند شدن صدای تفنگ را موافق نیافت . بعداز پیشین بقدر شش میل از غرانیتها و زدور شده بودند که راه کسب مشکلات نمود درختها هم پیوسته گی پیدا کرد بعضی جرها و چقوریها هم پیدا شد که درختهارا زدن و بر جرها چوبهارا انداختن و پلهای سردستی ساختن و چقوریهارا برابر کردن لازم می آمد . سیروس در هر جا که برای کار کردن ایستاده میشد در اول امر سگ و بوزینه را برای تجسس باطراف میفرستاد هر گاه آنها ولوله و آثار هیجان نمیکردند بعداز ان بکار آغاز میکردند .

آن روز را ابتدام راه زده بقدر نه میل مسافه را قطع کرده در کنار یك جوی که از نهر مرسی جدا شده بود اوتراق نمودند که تا بحال اینجوی و اینجاهارا نیز ندیده اند .

بکمال اشتها نان خوردند چرا که بسبب مانده گی بسیار گرسنه شده اند هر گاه تنها از حیوانات وحشیهٔ درنده میترسیدند بر اطراف خود آتش در داده از تعرض و هجوم آنها خودرا به امان میداشتند . ولی چون آتش افروختن دیگر درنده گان یعنی اشقیا را جلب و دعوت مینماید از انرو در تاریکی ماندنرا مرجح دانستند .

تا بصبح به نوبت پاسبانی کردند . و چون شبها هم کوتاه بود شب بزودی و بیعارضه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 483 of 558

گذشت . گاه گاه صدای زاغارها، وبوزینه ها ودیگر حیوانات سکون وسکونت را اخلال مینمود . اینرا نیز بگوئیم که صداهای بوزینه ها مستر ژوپ را خیلی متأثر میگردانید .

روز دیگر بکمال مشکلات باز براه خود دوام ورزیدند بقدر سه میل مسافه قطع کرده بودند که باز به آثار قدم اشقیا برخوردند . حتی در پیش خاکستر آتش که در یکجائی افروخته بودند بسیار اثرهای قدم دیده میشد که رفقا این اثرها را بکمال دقت معاینه کرده قیاس آنرا گرفتند . دیدند که قدم نجنفر است . از ششمین که آیرتون باشد اثری معلوم نیست . هاربر گفت:

— معلوم شد که آیرتون با آنها نیست .

پانقروف — بلی نیست ! معلوم میشود که بیچاره را کشته اند . آه ! آیا ملجأ ومأوای اشقیا را پیدا نخواهیم کرد تا رفته در انجا جگرهای شانرا پاره پاره نمائیم .

ژه ده ثون — ازین گردشهای شان چنان معلوم میشود که تا بوقت فرصت یافتن بر ما، وصاحب شدن بر جزیره وقت خودرا میگذرانند .

پانقروف ازینسخن بقهر وحدت فوق الحد آمده وچشمهایش بیرون برامده گفت:

— چه گفتید ؟ صاحب جزیره شوند ؟ این گلهٔ که در تفنگ منست آیا میدانید که از کجاست ؟

— نی ، پانقروف !

— این همان گله ایست که از سینهٔ هاربر برامده وبر زمین افتاده است . امین باشید که تا این گله را از جگرگاه آنها نگذرانم جزیره را مالك نخواهند شد ؟

امروز نیز تا بشام راه زدند وبسبب تاب وپیچ راه وتسویه کردن ، ودرخت زدن خیلی زحمت کشیدند . شب را در شبه جزیرهٔ مار بقرار شب سابق گذرانیده فردا صبح زودی بحرکت افتادند وبعد از سه ساعت قطع مسافه بدماغهٔ مار واصل گردیدند وبدنحساب به نقطهٔ منتهای جزیره واصل شده اند اما نه از اشقیا ونه از حامی پنهان هیچ اثری نیافتند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 484 of 558

باب دوازدهم

فهرست

تفتیش درشبه جزیرهٔ مار — اوتراق درحوضهٔ شلاله — شش میل
دورتر از آغل — کشفیات پانقروف وژه ده ثون — عودت
کردن — مارش — دروازهٔ باز — پنجره روشن —
درضیای قرچه ها دیده میشود.

روز دیگررا بدور وتفتیش ازشبه جزیرهٔ مارتا بحوضهٔ آبشار حصر نمودند. هر طرف این جنگلی که شبه جزیره را تشکیل داده، وعرض آن بقدر سه چهار میل می آید دور وتفتیش کردند. دراینجادرختان ازهرطرف جزیره زیاده تربلند میباشدکه قوهٔ انباتیهٔ این زمین رااثبات میکند انسان چون دریجا باشد چنان گمان میبرد که در جنگلهای افریقاویا امریکای وسطی آمده باشد.

والحاصل هرانقدرکه بکمال دقت پالیدند هیچ چیزی نیافتند. حتی درساحل غربی اثرقدم وجای آتش درداده گی نیزندیدند که ازین یك معلوم شدکه اشقیا دربنطرف هانیامده اند. سیروس گفت:

— ازین یك متحیرشدن لازم نیست، زیرا اشقیابجزیره ازدماغهٔ بیصاحب داخل شده اند، وبعد ازانکه ازجبه زارتادورن گذشته اندبرهمین راهیکه ماآمدیم پیش شده اند، اماچون بساحل رسیده اند دانسته اندکه دربنطرفها آرامگاه وپناجاهی نخواهند یافت لهذابطرف کوه فرانقلن رفته آغلرایافته اند.

پانقروف — بلکه حالا نیزدرانجاخواهند بود!

ژه ده ثون — من گمان میبرم که دوباره به آغل تحصن نخواهندکرد. البته درکوه فرانقلن کدام مغاره یاشمینهٔ پیدا کرده آنجارامالجأخود قرارداده اند.

پانقروف — راه براه به آغل برویم. اینکاررایکطرفه کنیم بیهوده وقت خودرا ضایع کردیم!

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 485 of 558

سیروس — نی پانقروف! ما تنها یك مقصد نداریم بلکه دو مقصد داریم که یکی سرشکنی اشقیاست ، ویکی یافتن حامی پنهان ماست که او را یافته عرض شکران وثنا گوئی خود را باو ادا کنیم . لهذا هر طرف را بخوبی باید بیالیم .

پانقروف — خوب اما من بخوبی میدانم که آن حامی را تا خود او نخواهد ما پیدا کرده نخواهیم توانست .

بواقعیکه اینسخن پانقروف خیلی درستست . البته که محل اقامتگاه شخص پنهان مانند خود او و کارهای او اسرار انگیز خواهد بود .

امشب عرابه شان در آخر نهر آبشار یعنی بجائیکه از ساحل بسیار بلند آب نهر مذکور آبشار بسیار بلند و عجیبی تشکیل داده بدریا میریزد توقف نمود . بقرار شبهای گذشته محل اوتراق را ترتیب ، و بعد از صرف طعام بنوبت پاسبانی کرده استراحت نمودند . هاربرتها کسب صحت و عافیت کرده قوت قدیم خود را پس مالك گردیده است نوجوان ازین گشت و گذار خیلی فایده برداشته حالا بعرابه سوار هم نمیشود . از همه رفقا پیشتر براه میرود .

فردا مهاجران از یکجای که نهر همواری و پهنی پیدا کرده بود گذر کرده راه دامنهٔ کوه فرانقلن را پیش گرفتند . مهندس در سطح مائل کوه مذکور هر گوشه و کنار را بکمال دقت تفتیش کرده به احتیاط تمام بسوی آغل پیشمیرفت که اگر اشقیا در آغل موجود باشند آنها را بزور از انجا برآورده محاربهٔ قطعی با آنها اجرا کنند و اگر در آغل نباشند در انجا اقامت گزین گردیده به اجرای تفتیشات و حرکات خود آغاز میکنند .

این قرار به اتفاق آرا قبول گردید زیرا همه کی میخواهند که صاحب یکانهٔ جزیره شوند . بناءً علیه مهاجران بکمال دقت و احتیاط پیش میشدند توپ و ژوپ هر طرف را معاینه و تفتیش کرده به افندیان خود رهنمائی میکردند . هیچ علامتی از گذشتن اشقیا به این نزدیکیها از نجاها معلوم نمیشد .

نزدیك شام بود که مهاجران بقدر ششصد قدم از دیوار تخته ئی آغل دور بودند در انجا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 486 of 558

توقف نمودند پیش ازین راه رادرختان سراسر پوشیده داشته بود . حالا بودن ونبودن اشقیارا دانستن موقوف بردیدن وکشف کردن آغلیست . اما اگر حالا بسوی آغل روا نه شوند هدف گلهٔ خائنان شدن از محققاتست . لهذا بالطبع منتظر شب بایدشد .

سه ساعت گذشت ، پرده ظلمت شب بر کائنات کشیده شد . درهرطرف سکوت وسکونت حکمفرماست . اگریك شاخ درخت حرکت کند درحال شنیده میشد . توپ نیزافتاده وسرخود رابردستهای خود نهاده هیچ آثار هیجان نشان نمیدهد .

پانقروف وژه ده ثون رسیدن زمان کشف وتفتیش رابه مهندس اخبار کرد . مهندس ، وهاربروناب حتی بوزینه وسگ نیزدرها نجاماندند . زیرادراثنای تفتیش صداوصوت نباید بود . سیروس گفت :

— بی احتیاطانه حرکت نکنید . زیرابرای ضبط کردن آغل نی بلکه برای کشف وتفتیش کردن میروید .

هردورفیق روانه شدند . بسبب سایهٔ درختان وتاریکی شب بقدرسی چهل قدم پیشتردیده نمیشد . هرگاه اد نایك صدایی میشنیدند توقف ورزیده هرطرف رامعاینه میکردند . وبازبه بسیاراحتیاط پیش میشدند وازهمدیگر جداجدا میرفتند . ولحظه بلحظه منتظرصدای یك تفنگ هستند . بعد ازنجد قیقه هردورفیق به آخردرختان واول چمنزاریکه آغل بران بنایافته واصل گردیدند که ازانجا تابه دیوارتخته بی آغل مسافهٔ بسیارکمی باقی مانده است بقدرسی قدم پیشتردروازهٔ آغل مشاهده میشود که بسته است . اینمسافه رااگرمنطقهٔ مهلکه بگوئیم جادارد چرااگردرپشت دیوارتخته بی یك کسی پنهان باشد و درینمنطقه کسی را نشان کرده که بیندازد درحال برخاك هلاکش میغلطاند .

ژه ده ثون وپانقروف اگرچه که بیدل وترسنده نیستند ولی اگربی احتیاطی کرده خودرا بهلاکت اندازند سبب محودیگر رفقاوازدست دادن جزیره میشوندلهذا توقف رادرینجاضروری دیدند . امابانقروف خیلی غضبناك وپرحدت گردیده خواست

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 487 of 558

که بر دروازهٔ آغل هجوم نماید . اما ژه ده ثون مانع آمده گفت :

— یکچند دقیقهٔ دیگر صبر کن تا تاریکی شب بخوبی فراید و دشمنان هم بخواب روند آنوقت کار خود را بخوبی خواهیم دید .

ژه ده ثون و پانقروف یکمدتی در انجا توقف نموده آغل را هیچ از نظر دقت و ملاحظه دور نگرفتند . آغل بتمامها خالی مینماید . هرگاه اشقیا در انجا باشند البته یکی از انها در پیش دروازه بپاسبانی نشسته خواهند بود .

ژه ده ثون دست پانقروف را فشرده اشارت رفتن را بداد . چاقماقهای تفنگهای خود را بالا کرده پیش رفتن گرفتند . بی واقعه و حادثه در پیش دروازه رسیدند پانقروف دروازه را تیله داده بسته یافت . و هم دید که از ینطرف نی بلکه از درون بسته است . پس معلوم شد که اشقیا در آغل هستند چرا که دروازه را از درون محکم بسته اند .

ژه ده ثون و پانقروف گوش دادند . در آغل هیچ صوت و صدایی نیست . حتی گوسفندان و بزان نیز بخوابرفته سکوت و سکونترا اخلال نمی کنند . دو رفیق چون هیچ صدایی و ندایی نشنیدند از دیوار بالا برامده به آغل داخل شدنرا آرزو کردند که اینکار برای و فکر مهندس سراسر مغایر است . لهذا ژه ده ثون این فکر را رد کرد . و گفت :

— نی برادر . برای درامدن به آغل همهٔ ما یکجا باید باشیم . حالا اینقدر دانستیم که تا بدینجا بلا عارضه آمده میشود . پاسبان و نگهبان نیست .

پانقروف نیز فکر ژه ده ثون را قبول کرده اصرار نکرد . عودت را مصمم نمودند پیش مهندس آمده کشفیات خود را فهمانیدند . مهندس بعد از فکر کردن بسیار گفت که :

— من میگویم که اشقیا هادر آغل نیستند !

پانقروف — وقتیکه در آغل درائیم آنرا هم خواهیم دانست !

— چون چنینست برویم .

— آیا عرابه بماند ؟

— نی اسباب ولوازمات ما همه در انست . باید با خود ببریم . هم در وقت لزوم برای

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 488 of 558

ماسیرهم میشود .

-- مارش !

عرابه‌ازمیان درختان برامد . بی‌صدا بطرف پردهٔ تخته بی روانه شدند . ظلمت شب خیلی کثیف بود . ژوپ بنابرامرافندی خود ازپس عرابه میآید . ناب نیز سگ را گرفته از پیشرفتن وصدا کردن منع میکرد .

بعدازکمی عرابه درپیش دیوار تخته‌ئی آغل به ایستاد ناب لجام عرابه را گرفته درانجا بماند . چهار نفر رفیق بسوی دروازه پیش شدند . مقصدشان دانستن محکم بودن یانبودن دروازه وباز کردن آن بود .

حالآنکه یك پلهٔ دروازه باز بود . مهندس به ژه ده ثون وپانقروف روی خودرا گردانیده گفت :

خوب شماچه گفته بودید ؟

ژه ده ثون وپانقروف دوچاروله وحیرت شدند پانقروف گفت :

— همچنین که درژه‌ده ثون بودن وپانقروف بودن، ما هیچ شبههٔ نیست دربسته بودن این دروازه نیزپیش از کمی هیچ شك وشبههٔ نمیباشد !

ژه ده ثون — بحق سوگنداست که من خوب دیدم که ازداخل محکم بسته بود .

مهاجران ازینکار به تردد افتادند . آیا اشقیاوقتیکه ژه ده ثون وپانقروف آمده بودند در آغل بودند وپس ازان برامده رفته اند ؟ یا آنکه یکی ازانها بیرون برامده؟ و یایك دام احتیالی ترتیب داده اند ؟

درین اثناهاربرکه یکچندقدم پیشتررفته بودیکی یکبارپس گردیده دست مهندس را گرفته گفت :

— درخانه روشنی معلوم میشود !

هرنجفررفیق به آغل درامدند . دیدندکه بحقیقت ازپنجرهٔ خانه یك ضیای خفیف چراغی پدیداراست سیروس سمیت گفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 489 of 558

— اشقیا از آمدن ما بیخبر در خانه نشسته اند فرصت بسیار خوبیست! بسم الله! یورش.

مهاجران پیش راندند. تفنگهای خودرا حاضر گرفته بودند. بکمال احتیاط و آرامی تا به پیش خانه رسیدند از درون خانه هیچ حرکت وصدایی حس نمیشود. سیروس سمیت از نجره بدرون خانه نظر انداخته دید که بر میز یك فانوسی میسوزد. در پیش میز یك بستری افتاده است بر بستر یك آدمی بخوابست!!

مهندس دفعتهً خودرا پس کشیده بصدای لرزان و پر هیجانی آهسته گفت:

— آرتون!

اینرا گفته و دروازهٔ خانه را باز کرده درامد. رفقا نیز از پی او درامدند. بغیر از آرتون که بر بستر افتاده دگر هیچ کسی در خانه نیست!

آرتون در یك خواب بیهوشی مانندی افتاده است از وضع و سیمایش چنان معلوم میشود که بسیار درد والم کشیده است. در بازوها، وبند های دست، وبند های پایش آثار زخمهای بستن ریسمان پدیدار است. سیروس سمیت بر بستر آرتون خمشده از بازوی آرتون بگرفت وبشدت جنبانیده گفت:

— آرتون!

بیچاره آدم چشم خودرا باز کرد، وبیکنظر حیرتی بسوی مهاجران نظر کرده به صدای بسیار ضعیفی گفت:

— این شمائید! شما! آه.

— بلی مائیم آرتون!

— من در کجا هستم؟

— در آغل.

— خبیثها کجا هستند؟

— اینجا نیستند نمیدانیم!

— امابر خودهوش کنید. هرجا که باشند حالا پیدا خواهند شد!

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 490 of 558

اینرا گفته باز چشمهایش از ناتوانی بهم آمد و بر بستر بیفتاد . مهندس گفت :

— دوستان ! فرصت نیست چابکی کنیم ، بلکه ملعونها باز هجوم بیارند عرابه را بدرون بیارید دروازه هارا بخوبی ببندید . همهٔ ما در نجا جمع شویم .

ژه ده ثون ، پانقروف ، ناب برای اجرا کردن امر او رفتند . هاربر با مهندس در اوتاق پیش آیرتون بماند .

سه رفیق از دروازهٔ آغل برامدند عرابه را بر جای خود دیدند . توپ صداهای خفك درونی میبراورد بوزینه نیز خرخر آهسته میداشت .

مهندس وهاربر از اوتاق برامده تفنگهای خودرا حاضر و آماده گرفتند . ودر وازهٔ دیگر آغلرا که بطرف کوهست در زیر نظر دقت ومعاینه گرفتند . چرا که اگر اشقیا از راه هجوم آوردند مهاجران را سراسر محو میسازند .

درین اثنا کرهٔ قرطاوع کرد هرطرف ضیادار گردید هرطرف آغل ، وجوی آب پدیدار گردید . مهندس داخل شدن عرابه ، ورفقارا هم دید ، صدای بسته کردن دروازه را نیز شنید . توپ بمجردیکه در آغل درامد ریسمان خود را از دست ناب برکنده عوعوه زنان وولوله کنان بتاخت بجهت دست راست خانه بدویدن آغاز نهاد .

سیروس سمیت گفت :

— رفیقان من ! بدقت نشان بگیرید که تهلکه در انطرفست .

مهاجران تفنگهارا برو گرفته به احتیاط در پی سگ روانه شدند . ژوپ نیز در پی توپ دویده صداهای غریبی کشیدن گرفت .

مهاجران تابزیر درختان کوچکی که برکنار جوی آب بود رسیدند درانجاچه می بینند ؟ می بینند که پنج جسد برسر سبزه زار بوضعیتهای مختلف درازدراز افتاده اند . این پنج جسد لاشه های پنجنفر اشقیا ئیست که پیش ازین به چهار ماه از کشتی سبیدی رهزن بجزیرهٔ لینقولن برامده بودند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 491 of 558

باب سیزدهم

فهرست

حکایهٔ آرتون — تصور خائنان — اقامت در آغل — جای پنهان در
جزیرهٔ لینقولن — در اطراف کوه فرانقلن جستجو — صدا
هائیکه از زیر زمین شنیده میشود — جواب پانفروف —
مجرای کوه آتشفشان — برگشتن بفرانسیتهاوز

آیا چه شد ؟ مهاجران بحیرت افتادند که آیا اشقیا را که هلاك کرد ؟ آیا آرتون بر تلف کردن آنها موفق شد ؟ این گمان صحیح نیست زیرا آرتون یك آن اول از ورود آنها بخوف بود برای دانستن حقیقت اینمسئله بهوش آمدن و جوز شدن آرتون را باید انتظار کشید .

مهاجران بحالت بسیار حیرت و هیجان شب را در اوتاق آرتون گذرانیدند و بمداوات لازمی آرتون کوشیدند فردا آرتون بخود آمد . از دیدن رفقا که بعد از جدائی یکصد و چهار روز باز بهم رسیده اند یك فرحت و مسرت بی اندازهٔ برای آرتون و مهاجران حاصل گردید . آرتون بیکچند کلمهٔ سرگذشت خود را بیان نمود .

آرتون بعد از انکه از رفقا وداع کرده به آغل آمده است حیوانات را جابجا کرده یك قهوهٔ نوشیده بخوابرفته است . اشقیا بخبرانه بر و هجوم آورده او را گرفتار کرده اند ، و دستها و پایهایش را باریسمان ها محکم بسته کشان کشان با خود برده اند ، و در دامنهٔ کوه فرانقلن در یك مغارهٔ بسیار تنگ و تاریکی که برای خود منزل و مأوا اتخاذ کرده بودند در یك گوشه انداخته اند .

اشقیا در اول امر اسیر خود را کشتن خواسته اند و لی یکی از انها او را شناخته از کشتن او فارغ شده اند و در زیر شکنجه و عذاب او را گرفته با خود شریك کردن خواسته اند . ولی آرتون به صب و شتم آنها را جواب رد داده است .

باینصورت چهار ماه تمام بیچاره دست و پابسته در همان مغاره مانده است اشقیا خو

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 492 of 558

را که خود را همیشه از آغل میآوردند ولی در انجا اقامت نمیکردند . در یازدهم ماه تشرین اول در حالتیکه اشقیا به آغل بودند آمدن مهاجرا نرا کشف نموده فرار کرده اند ودو نفر از انها برای کشف کردن نتیجهٔ مقاصد مهاجران در آغل پنهان مانده اند. بعد از شام یکی زانها آمده دیگرانرا خبرداد که یکی از مهاجرانرا کشته ، ویکی از خود شان نیز کشته شده است .

از نحوادث آیرتون خیلی متأثر وغمناك گردیده است بعد از چند روز باز حوادث خراب کردن وسوزانیدن منظرهٔ وسیعه را آورده اند که این نیز بر غم واندوه آیرتون افزون گردیده است . اما با وجود اینهم خیشها از مهاجران خیلی به بیم و هراس بوده وقوت آنهارا خیلی افزون پنداشته از اختفا گاه خود خیلی کمتر میبرامده اند . درین اثنا عذاب وشکنجه رابر آیرتون نیز بیشتر کردند ، و میخواستند که از و در حق درجه قوت وعدد نفری مهاجران وکیفیت محل ومأوای شان معلومات حاصل کنند. ولی از آیرتون بجز صبر وشتم دیگر معاملهٔ نمیدیدند تا بهفتهٔ سوم شباط حال بدینمنوال گذر نمود . آیرتون روز بروز ضعیف وناتوان شده میرفت، واز اشکنجه وعذاب بسیار هر لحظه بمرگ خود راضی بود . تا آنکه سراسر از خود گذشته نمیشنید، ونمیدید تنها روحش زنده بود . حتی درین دو روز سراسر بیخود بوده از هیچ چیزی خبر ندارد . آیرتون بعد از انکه حکایت خود را تمام کرد پرسید که :

— من در مغاره بودم ، آیا در نجا چسان آمده توانسته ام ؟ آیا شما مرا آورده اید ؟

مهندس — چنانچه شما از ما این کیفیت را میپرسید ما هم از شما این کیفیت را میپرسیم که آیا اشقیا در کنار جوی آب میان آغل چگونه مقتول افتاده اند؟ آیا شما آنهارا کشته اید؟

آیرتون از نسخن بکمال حیرت فریاد بر اورده گفت :

— آیا کشته افتاده اند ؟

اینرا گفته بی اختیار برپا خواست ! بر شانهٔ رفقائیکه زمد بالا تفاق بسوی جائیکه اشقیا افتاده بودند رفتند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 493 of 558

صبح دمیده بود . دیدند که پنج جسد بیروح بر چمنزار مانند صاعقه زده گان یکی برو ، ویکی بر پشت ، وبعضی چار پاق ، وبعضی سرنگون افتاده اند .

آیرتون متحیراست . مهاجران ساکت !

بنابر اشارت مهندس ناب وزه ده‌ثون بمعاینه پنج جسد بیجان سرد شدهٔ شخ مانده آغاز نهادند دیدند که درهیچ جایی از وجود آنها اثر زخم وجراحتی پیدا نیست . اما باقروف بعداز انکه بکمال دقت وباریك بینی نظر کرد دیدکه بعضی نقطه های سرخ سرخ برسینه . وپشت . وپیشانی . وبازو . وبغل آنها دیده میشد اماهیچ شناخته نشدکه این علامت چیست ؟ مهندس گفت :

— برهمین جائیکه علامات سرخی بران پیداست زده شده اند !

زه ده ثون — آیا باچه گونه سلاح ؟

— بایك سلاحی که ماهنوز بصورت ساختن آن واقفیت وعلم آوری نداریم .

— آیا که زده باشد ؟

— آیابجز حامی پنهان ما که در جزیره است دگر که خواهد بود ؟ آیرتون را نیز بجز اوکه ازمغاره آورده است؟ اینقدر لطفها که تابحال دربارهٔ ما اجرا نموده است بجز همان لطفکار مرحمت شعار کیست ؟

— چون چنینست اورا باید بیالیم !

— بیالیم اماچنین کسی که اینقدر خارقه هانشان میدهد تاخود اونخواهدکه اورا پیدا کرده میتواند ؟

بعداز چنددقیقه بازبه اوتاق آمده بحیرت باهمدیگر نشستند . آیرتون بواسطه مشروبات مفرحه ، ومأکولات مقویه اعادهٔ صحت وعافیت نمود .

ناب و باقروف لاشه های اشقیارا از آغل کشیده درجنگل بردند ، وگودال عمیق کنده لاشه هارادران انداختندوسر آنرا باخاك پوشانیدند وبعدازان باهم نشسته سرگذشتهائیکه دراثنای غیبوبیت آیرتون بر رفقا آمده بودبیان کردند . اززخم مهلك

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 494 of 558

هاربرورسیدن بحالت مرگ ، وامداد نمودن حامی پنهان به کنین ، وبا امید شدن رفقا ازدوباره دیدن آرتون همه را یکان یکان به آرتون حکایه کردند . مهندس چون حکایهٔ خود را تمام نمود گفت :

م — اگرچه از شر مضرت اشقیارهایی یافتیم امابقوت بازوی خودرهایی نیافتیم .

ژ — بیائیم . هرطرف ، وهرگوشهٔ کوه فرانقلن رابگردیم ، هرشکافرا تدقیق کنیم تااورابجوئیم وبیابیم !

ها — بلی البته تاحامی مجهول خودرا نیابیم بفرانیتهاوز برنگردیم !

پا — آیادر آغل خواهیم ماند ؟

م — بلی در همین جا بمانیم . مرکزدایرهٔ تحری خود را آغل راقرار بدهیم . درینجاخوراکه هم بسیاراست . هم بفرانیتهاوز ، وهم بکوه فرانقلن که اصل پالیدن مادرانجاخواهد شد نزدیکست .

پا — بسیار اعلا ، امامن یك ملاحظهٔ دارم که آنراعرض کردن میخواهم !

م — بگوئید چیست ؟

پا — موسم تابستان درگذشتنست ، لهذا باید فراموش نکنیم که یك سیاحت بر مافرض است !

م — چه سان سیاحت ؟

پا — تاجزیرهٔ تابور رفتن ویك کاغذی درانجا گذاشتن تاآنکه لاردوقتیکه درانجا بیاید ازبودن ماو آرتون درینجاخبریابد .

آ — اما این سیاحت باچه اجراخواهد شد ؟

پا — بابوناد وانتور .

آ — آه بیچاره بونادوانتور !

پا — یعنی چه ؟

آ — یعنی اینکه بونادوانتورموجود نیست !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 495 of 558

پا — (بشدت) چه ؟ بونادوانتور موجود نیست ؟

آ — بلی موجود نیست ، چونکه اشقیای خبیث پیش ازیکهفته بونادوانتور را در حوضهٔ بالون یافته ودران سوار شده اند ، ولی چون کشتیبانی را بخوبی نمیدانسته اند بسنگ آنرا زده پارچه پارچه کرده اند ، و بهزارزحمت خود را ازغرق وارهانیده اند . اینحکایترا وقتیکه باهمدیگر میگفتند من بکمال تأسف شنیدم .

پا — وای خائنهای ملعون !

هاربر چون دیدکه پانقروف خیلی متأثر و آزرده گردیده است باو نزدیك شده گفت :

— ضرر نیست پانقروف ! دگریك کشتی خواهیم ساخت .

پا — آیا نمیدانیدکه مانند بونادوانتور یك کشتی ساختن به پنج ششماه کوشش محتاجست !

ژ — چه کنیم چاره نیست ، باید کوشش کنیم ، وبسازیم . سیاحت خود را نیز بسال آینده اجرا میکنیم !

پا — آه بونادوانتور من ! آه بونادوانتور من !

پانقروف بیچاره زار زار بگریستن آغاز نمود . بواقعیکه پاره پاره شدن بونادوانتور یك واقعهٔ بسیار تأسف انگیزیست که تلافی مافات آن بجز ساختن دیگر کشتی بدیگر چیزی نمیشود . لهذا دراول امر پالیدن وبعد از فراغت از پالیدن بکشتی ساختن قرار دادند .

به پالیدن ازهمان روز آغاز نهادند . سطحهای مایل کوه فرانقلن بسی تپه هاو دره ها ، وشیله ها بوجود آورده است . اینست که این بار پالیدن را در میان این دره ها وشیله ها اجرا میکنند . زیرا برای پنهان شدن در تمام جزیره از نجاها بهتر جائی نیست .

والحاصل مهاجران بقدر یکهفته تمام هر طرف کوه فرانقلن را که عبارت از سه سطح مائل بزرگیست بکمال دقت و بینائی پالیدند در هیچ طرف هیچ اثر قدمی و ملجاو ماوائی نیافتند .

شیله ها و دره ها و شکافته گیها ، و گودالهای بسیار عمیق ومدهشی در کوه دیده میشد که اکثر آنها از شدت آتشفشانی کوه در وقت انشعال قدیمهٔ او بعمل آمده است وبعد از انطفا یافتن وخاموش گشتن بهمان حال طبیعی خود مانده است . حتی سیروس

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 496 of 558

سمیت دران شکافته گیها و چقور یها نیز درامده اجرای کشفیات نمود .

درین اثنا مهندس بر سر تپه یك چقوری بسیار عمیقی برامده بود که ازین گودال بعضی صداهای پر دهشت و مهیبی اززیر زمین مانند غرش رعد میبرامد ، و آن صدا درسنگهای کهسار پیچیده یك عکس صدایی بعمل میآورد . این چقوری که صدا ازان میبرامد بقدر صد متر و عمق داشت .

ژه ده ثون نیز اینصداهای مهیب را شنیده دانستند که حرارت مرکزیه ارض باز به انشعال و انبساط کردن آغاز مینهد یعنی کوه آتشفشان از دردهن فرا نقلن باز بنای آتشفشانی و شعله وری را دارد . ژه ده ثون گفت :

— معلوم میشود که وولکان سراسر منطفی و خاموش نشده بوده است !

— بلکه منطفی بوده ولی بعد ازانکه ما و شما دران گردش کرده ایم باز بعضی انشعالات داخلی بظهور آمده باشد . زیرا هر کوه آتش فشانی که منطفی دیده شود باز هم استعداد فطری در شعله وری میداشته باشد .

— اما اگر کوه ما به آتش فشانی آغاز نهد برای جزیرهٔ ما موجب تهلکه نخواهد گردید؟

— گمان نمیبرم ! چرا که کوه ما مجرا یعنی منفس دارد آتش ازان منفس و مجرا شعله ور میگردد، و مواد مذابیهٔ معدنیهٔ او از مجراهای که سابق پیدا کرده جاری شده میرود .

— اما اگر آن مواد آب گشته مذاب شده که آنرا لاو میگویند بر مجراهای قدیم خود نرفته بدیگر طرف یعنی بطرف منظرهٔ وسیعهٔ ما و جنگل فاروست مجراهای نو کشیده روان گردد ؟

— وولکانها هر چیز میتوانند ! اگر یك زلزلهٔ بسیار شدیدی بعمل آورده تبدیل مجرا و منفس نمایدانیهم ممکنست !

— اما دود یکه انشعال وولکانرا اعلان کنند ندیدیم .

— نی هنوز ازدود اثری نیست ! بلکه در مجرای وولکان بمرور ایام سنگها و خاکهای بسیاری گرد آمده مجرا را بند کرده باشد . اما این خاکها و سنگها در پیش قوهٔ شدیدهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 497 of 558

مرکز به اصلا مقاومت کرده نمیتواند . بهر صورت گفته میشود که انتقال یافتن و کفیدن کوه آتشفشان ما علامت خیری نیست .

ژه ده ثون و مهندس از جائیکه بودند به پیش رفقا فرو آمده کیفیت بر دهشت علا مین آتش فشانی کوه فرانقلن را بیان کردند . پانقروف گفت :

— بسیار خوب ! از همه خلاص شدیم ، حالا کوه آتش فشان نیز بر ما قوت خودرا میخواهد نشان بدهد ! بکند ! و هم مانع خودرا خواهد یافت !

— چه میگوئی پانقروف مانع کوه آتش فشان که میتواند شد ؟

— وای ! مگر حامی پنهانرا فراموش کردید ؟

مرده اگر بخواهد برای وولکان مجرائی کشیده بدیگر طرف دنیا آنرا بر اورده میتواند !

به بینید که پانقروف مبالغه کار ما درجهٔ قوت و اقتدار شخص مجهولرا بفکر و ذهن خود چقدر بزرگ گردانیده است و بواقعیکه کارهای خارقه نمای شخص مجهول و یافت نشدن محل و مأوی او مانند پانقروف خیالپرستان مبالغه دوستان را بسی خیالات و تصورات غریبه می اندازد !

هرقدر تفحص و تفتیشات که در هر طرف کوه فرانقلن در تمام دره ها ، و شیله ها ، و شکافته گیها ، و مغاره ها ، و سنگلاخها حتی در مجرای قلهٔ کوه اجرا نمودند ، و سعیها و کوشش ها ورزیدند از حامیٔ پنهان اثری نیافتند . لهذا مهاجران محروم و مأیوس بغرانیتهاوز برگشتند ، و محقق دانستند که شخص مجهول در جزیره یك جای و مقر معلومی ندارد چرا که حالا هیچ جای در جزیره نماند که آنرا مهاجران نپالیده باشند . علی الخصوص پانقروف و ناب سراسر بخیالات و تصورات محال بعید از عقل افتاده بر بو دن پری و دیو اقرار گرفتن را باور کردند .

در ۲۵ ماه شباط مهاجران بغرانیتهاوز آمدند . زینهٔ جنگلدار ریسمانی خودرا انداخته بالا بر آمدند و ماشین نزول و صعود را پس سوار کردند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 499 of 558

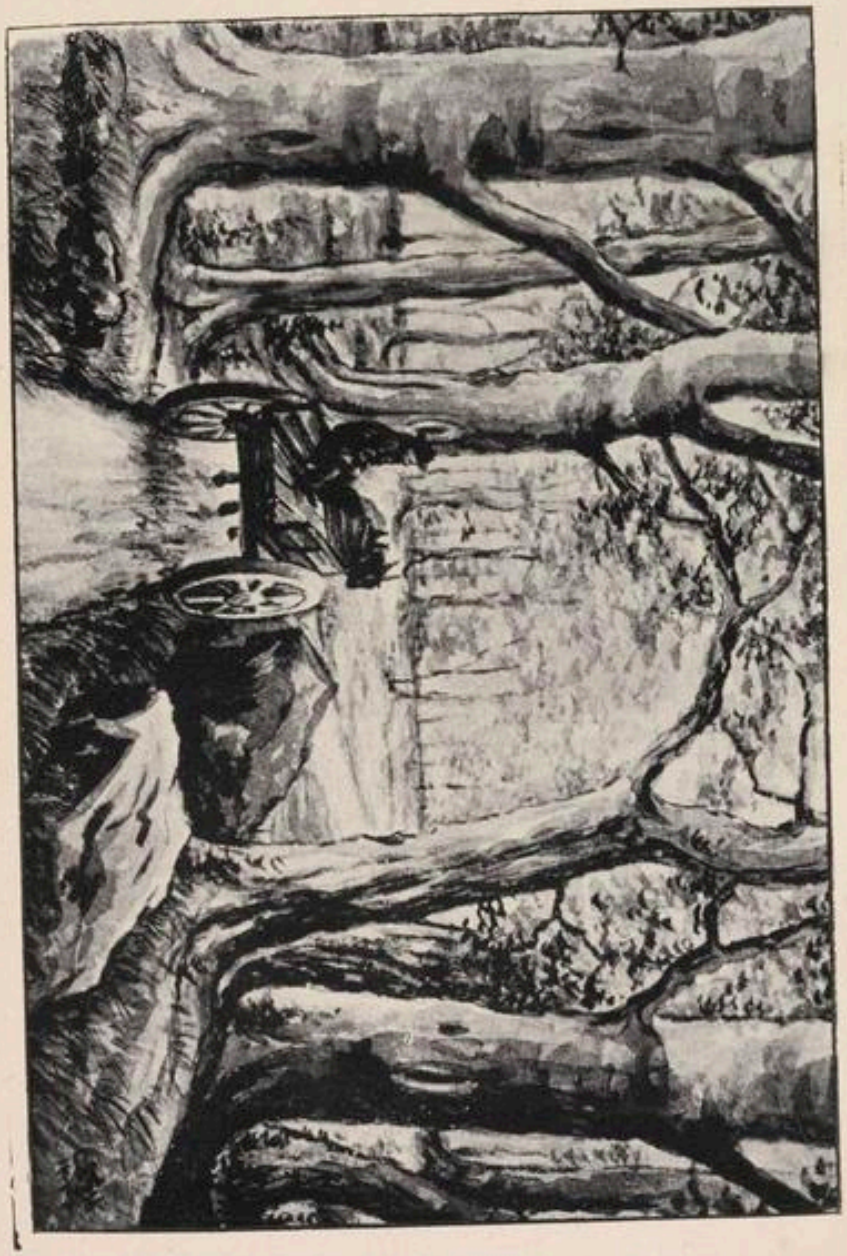

صبح وقت صرا به هارا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 500 of 558

باب چاردهم

فهرست

سه سال تمام گذشت — مسئلهٔ ساختن کشتی — برچه قرارداده
میشود — راحت مهاجران — سردیهای زمستان —
پانقروف ناچار صبر میکند — کوه فرانقلن وغرایب آثار

در ۲۵ ماه مارت سال سوم آمدن شان بجزیرهٔ لینقولن تمام گردید . ازهنگامیکه ازمحاصرهٔ شهر ریشموند فرار کرده اند وبیکصورت عجیبی بجزیرهٔ لینقولن افتاده اند تمام مدت سه سال میشود که ازوطن واقربا وتعلقات ودوستان وآشنایان خود جدا مانده اند . آیاهرگاه که وطن شان بیاد شان میآید چقدر الم واضطراب میکشند ؟

آیا محاربهٔ که دران داخل بودند بچه منجر گردید ؟ هیچ شبهه ندارند که اردو های شمالی مظفر و غالب آمده اند . اما اینمحاربه چقدر خسارت و مضرت راسبب گردید ؟ چقدر خونها ریخته شد ؟ آیا چقدر دوستان و آشنایان شان تلف گردیداین ست که مهاجران بیچاره اکثردر خصوصها بحث و صحبت میدارند . فکر ومقصد یگانهٔ شان عودت کردن بوطن است ورابطهٔ جزیرهٔ لینقولن راباوطن پیدا کردن، وباز ازانجابرای اعمار انجا آمدن ، وشیرینترین ایام عمر خود شانرادر نجا گذرانیدنست .

برای اجرای اینمقصد شان دوچاره موجود است یا آنکه یك کشتی بجزیرهٔ لینقولن آمده آنهارا بردارد یا آنکه خودشان یك کشتی بزرگی ساخته بیرون برایند .

سیروس سمیت مسئلهٔ ساختن یك کشتی را بررفقا عرض نمود چراکه ساختن یك کشتی بسیار ضروری ولازمی دیده میشود هیچ نباشد تابجزیرهٔ تابوررفتن ویك کاغذی درانجا گذاشتن ازلوازماتست . مهندس گفت :

— عزیزم پانقروف ! تابه اول بهار بسیار وقتست مادام که کشتی میسازیم این بار یکقدری بزرگتر باید بسازیم چراکه من چندان اعتمای بر آن کشتی لارد گولناروان ندارم . آمدن دونفر ن بجزیرهٔ تابور و ازانجبه انجا آمدن یك امید بسیاردوریست

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 501 of 558

هرگاه بساختن یك کشتی که مارا تابجزیرهٔ ژه لاند جدید بتواند برساند، یا تابجزیرهٔ پوموتو برده بتواند آغاز کنیم بهتر وموافقتر خواهد بود !

— البته ! اگر شما موجود باشید وایورزره پوش جنگی نیز ساخته خواهیم توانست!

م — آیا اینچنین یك کشتی رابچه قدر مدت ساخته خواهیم توانست ؟

با — شش هفتماه کار دارد . امادرزمستان خوب نمیشود . هرگاه تابه تشرین ثانی آینده تمام شود بسیار کامیابی وموفقیت خواهد بود .

م — تمام ، درانوقت موسم سیر وسفر دریاست .

با — خیلی خوب ، چون چنینست نقشهٔ کشتی را بسازید کاری گرها هم حاضر اند همان بکار آغاز کنیم !

سیروس به نقشه کشیدن کشتی مشغول گردید . دیگر رفقا نیز بچوب بریدن ، و آوردن ابتدا ورزیدند . چوب از جنگل فاروست آورده میشود ، سرك تابه آنجا مکمل ساخته شده است یك گادی چوب کشی بسیار سبك وقوی نیز ساختند . رفقا صبح وقت عرابه ها رابه اوغاها بسته بسوی جنگل میکشند ، ودرانجا چوبهای مناسب رابرای تاداى ، وقبورغه وکنار ، ودگل ، وکمره هاوغیرهم بریده بواسطهٔ عرابه ها تابه پیش شمینه ها که کارخانهٔ کشتی سازی را آنجا برپا کرده اند میرسانند . مستر ژوب درباب چوب بریدن خیلی مدد میرساند . بردرختهای بلندیکه بریدن و انداختن آن لازمست بالا میبراید وریسمانرا برسر آن میبندد ، وبازفرو آمده بارفقا ریسمانرا میکشد ودرختانرا برزمین میغلطاند ، وپاتنه هاوتخته های بزرگ رابشانه گرفته تابه پیش دستگاه کشتی سازی میرساند . درفن اره کشی و دیگرکارهای نجاری نیز در وقت ساختن بوناد وانتورهنوز استاد شده بود .

درماه نیسان هوا خیلی متعدل وخوش گذشت . مهاجران باکار کشتی سازی از دیگرکارها نیز فارغ نه نشستند . ضررها وخسارتهائی که اشقیا در منظرهٔ وسیعه رسانیده بودند همه راسراز نو دستکاری وتعمیر کردند . مرغانچه هارادرینبار بسبب بسیار شدن

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 502 of 558

مرغان بزرگتر ساختند . طویلهٔ اوناغاها را نیز به بزرگتر کردن مجبور شدند چرا که اوناغاها پنج عدد گردیدند . دو کره آنها از سواری و عرابه کشی شده اند حتی بقولبه رانی نیز مستعد اند . یك کره دیگر هنوز نو بدنیا آمده است . والحاصل هر یك از مهاجران بیك کاری مشغولند و هیچ یك دقیقهٔ خود را بیکار نمیگذرانند . حال صحت اینچنین مردم مشغول کوشش مند را تصور کنید که چقدر مکمل خواهد بود ! روز ها از وقت طلوع تا بوقت غروب بکار کشتی سازی و دیگر کارها مشغول میشوند . و بوقت شام ها مهاجران در دالان غرانیتهاوز جمع آمده طعام های خوب ولذیذی که ناب حاضر میکنند میخورند . و اختلاطهای شیرین و لطیفی که در تصورات آنها صرف ذهن مینمایند وقت میگذرانند .

آیرتون مانند پیشها از رفقا کناره جوئی ندارد شب و روز با هم یکجا بسر میآورند . اما بچاره آدم بساعت تیر بها و مسرتها هیچ اشتراك نمیورزد . اما در وقت کار بقدر سه آدم کار میکند علی الخصوص در کار کشتی سازی با پا نقروف خیلی مهارت و غیرت بکار میبرد . آغل نیز ترك نشده است در دو روز یکبار یکی از مهاجران با عرابه در انجا میروند ، سرپرستی حیوانات را کرده و بره و شیر را برای ناب میآورند . خط تلگراف که مابین غرانیتهاوز و آغل بود سر از نو تعمیر یافت . هر گاه یکی از رفقا در شب به آغل بماند با تلگراف بغرانیتهاوز مخابره میکنند .

در ۱۵ ماه مایس شکل وقیافت استخوان بندی کشتی نوشان بمیدان برامد . این کشتی که از چوبهای بسیار محکمی ساخته شده است بقدر صد قدم درازی و بیست قدم پردارد . اماچه فایده که درین اثنا موسم زمستان بکمال شدت داخل شد ، و کار کشتی سازی به تعطیل افتاد . یکهفتهٔ دیگر نیز بسعی کار کرده یکچند تخته دیگر را نیز ربط کرده توانستند .

در آخر ماه مایس هوا ها بسیار خرابی پیدا کرد . باد ها و بارانهای بسیار شدید بباریدن و وزیدن ابتدا نمود پا نقروف و آیرتون هم پروا نکرده حتی المقدور از کار کشتی سازی وانه ایستادند . یك میخ اگر زیاده بزنند آنرا منفعت میشمارند . اماچه

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 503 of 558

چاره که بعداز بارهاوبارانهاسردیهای بسیار سخت نیزرو نهاده تخته هامانند آهن سخت گردید. ازاز ودر ۱۵ ماه حزیران نجاران بضرورت تعطیل کار نمودند .

مهاجران می بینند که موسم زمستان هادر جزیرهٔ لینقولن بسیار شدت می دارد . سبب اینرا نیز مهندس از یخ پاره های بسیار جسیمی که در بحر محیط منجمد جنوبی بسیاحت وشناوری میباشد وتابسیار جاها شناوری کرده می آید قیاس کرده هاربر گفت :

— پیش ازین شما یکوقتی فرموده بودید که جزیره هائی که در بحر محیط باشند بسبب بلغ کردن حرارت را در موسم صیف ونشر کردن آنهارا در موسم شتا شدت زمستان بسیار نمیشود . پس جزیرهٔ لینقولن چرا تابع این قاعده نیست !

م — بسببی که در نصف کرهٔ جنوبی واقعست ، و این بخود توهم معلومست که در بحرهای نصف کرهٔ جنوبی یخ پاره های سایح بحر منجمد جنوبی بیشتر و بیشتر از بحر های طرف شمالی پدیدار میگردد لهذا گمان میبرم که شدت برودت جزیرهٔ لینقولن از یخ پاره های سایح بزرگ بحر منجمد جنوبیست که تابه نزدیکیهای جزیرهٔ ما بشناوری آمده میباشند .

ها — حق دارید موسیو سیروس ! از قواعد کلیهٔ مثبتهٔ فنیه است که قطعات جنوبیه نسبت بقطعات شمالیه سردتر وخنك تراست . چرا که کرهٔ شمس در موسم زمستان از قطعات جنوبی بسیار دور می افتد ، ودر تابستان بسیار نزدیك میشود . لهذا اگر بحرارت وبرودت بسیار شدید مصادف شویم از فن بعید نیست ؟

پا — خوب ! اما چرا منطقهٔ بحارهٔ مابه اینگونه معاملهٔ ناحق دوچار بشود ؟

م — (تبسم) حق باشد یا ناحق انقیاد لازمست . سبب اینرا نیز بگوئیم که چیست ؟ کرهٔ ارض در اطراف شمس بریك دایرهٔ تامی دور نمیکند بلکه محور ارض بیضی الشکل یك قطع ناقصیست . شمس نیز بسببی که مرکزیکی ازین قطعهای ناقص را در زیر شعاع تام می آورد لهذا وقتی که ارض بر محور خود پیش میرود گاه به آفتاب نزدیك وگاه دور میشود ، در اثنای سفر نقطهٔ که در تابستان بشمس بسیار نزدیك ودر زمستان بسیار دور

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 504 of 558

می افتد بر منطقهٔ جنوبی تصادف میکند ، وازینست که این نقطه هم بسیار گرم ، و هم بسیار سرد میشود . برای اینگونه محذورات چاره جستن محالست یا نقروف ! انسانهارا نقدر که عالم بشوند قواعد ونظاماتیرا که ازطرف حق موضوع شده است تغییر داده نمیتوانند .

ژ — سبحان الله ! پروردگار چقدر علم به نوع انسان عطا فرموده است که اگر همهٔ آن معلومات دریکجاجمع وگرد آید چه یك کتابی بزرگی بوجود خواهد آمد !

پا — موسیو ژه ده ثون ، امین باشید که اگر جهل هاوچیزهائیکه انسان نمیداند هم دریکجاجمع آید ازان بزرگتریك کتابی بعمل خواهد آمد .

درماه حزیران به بسیار شدت زمستان حکم خودرا اجرا نمود . مهاجران در غرانیتهاوز محبوس ماندند . ژه ده ثون ازین محبوسیت به تنگ آمده گفت :

— اگر کسی مرابایك اخباری ازاخبارات عالم مشترك گرداند ویك نسخهٔ ازانرا درهفته یکبار بمن برساند همه مالی که بمیراث بمن برسد بآنکس خواهم بخشید .

باوجود آنهم مهاجران خودرا درغرانیتهاوز بیکار نمیگذارند هرروز یك مشغلهٔ برای خود پیدا میکنند گاه بشکرسازی ، گاه بشمع ریزی ، گاه بصابون پزی ، گاه به ترتیب دادن وساختن بادبانهای کشتی سپیدی را برای کشتی نوخود مشغول میشوند . اما امسال مانند سالهای دیگر بی سرانجام نیستند . ازکشتی سپیدی لوازمات واسباب بسیاری بدست آورده اند که ازجهت پوشاك ودیگر اسباب خیلی به استراحت میباشند .

ماه حزیران وتموز وآغستوس بسرمای بسیار پرشدتی گذشت . امسال سرما نسبت بسالهای گذشته خیلی زیاده ترشدت ورزیده . درجهٔ حرارت ازصفر ۱۲۱ درجه فروتر آمد درین اثنا بخاریهای آهنین غرانیتهاوز بیك رونق بسیار خوشنمایی درشعله فشانیست . علی الخصوص تراشه های نجاری که ازکشتی سازی بعمل آمده بودرونق وشعله وری بخاریهارا دوبالا گردانیده بود .

صحت وعافیت همه مهاجران برکمالست . توپ وزوپ نیز بکمال تندرستیست تنها

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 505 of 558

ژوب از خنك یکقدری متأثر است . لهذا برای خدمتکار صادق خود از قماشهای نمدی خود بافته گی خویش یکدست البسهٔ مکملی ساختند . این خدمتکار کارگذار که بکمال مهارت وسعی کار میکند وهیچ چیزی نمیگوید میباید که برای خدمتکاران نوع انسان یك نمونه وسرمشقی باشد . پانقروف میگفت :

— هرکس را مانند بوزینه اگر چاردست بوده باشد البته کار مکمل میکند .

بعد از جستجو وبالیدن کوه فرانقلن بحث حامی پنهان هیچ بمیان نیامد . دیگر هیچ اثری وخارقهٔ نیز درین هفتماه از و بظهور نرسید . مهاجران را نیز یك فلاکت ومصیبتی نرسیده که به استمداد واستعانت از و مجبور شوند . توپ ، وژوب که گاه گاه برکنار چاه آخر غرانیتها وز عوعوه واوضاع غریبه اجرا مینمودند از مدتیستکه آنها هم برکنار چاه نمیروند واوضاع غریبه اجرا نمیکنند آیا حامی پنهان سراسر از جزیره بیرون برامد ؟ یا آنکه برای حمایت ومددگاری لزومی نیست تا او اظهار خوارق نماید آیا باز ظهور خواهد کرد یا نی ؟ که میداند ؟

زمستان گذشت . در هفتم ماه ایلول یك حادثهٔ ظهور کرد که در آخر به نتیجهٔ وخیمهٔ منتج خواهد گردید . یعنی در روز مذکور سیروس سمیت چون بسوی کوه فرانقلن نظر کرد دید که از تالاق کوه مذکور یك دود خفیفی با بخار آمیخته بالا میبرامد .

— باب پانزدهم —

فهرست

آتش فشانی وولکان — موسم لطیف — آغاز کردن بکارها —
پانزدهم تشرین اول — یك تلگراف — یك طلب —
جواب — رفتن بسوی آغل — یك کاغذ — دیگر
خط سیم تلگراف — ساحل سنگلاخ —
مد وجزر — شایان حیرت یك ضیا .

سیروس سمیت رفقا را آواز داد . رفقا نیز کارهای خود را ترك کرده به پیش مهندس

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 506 of 558

دویدند ودود وبخار زروهٔ کوه فرانقان رابکمال سکوت واندیشه تماشا کردند. از حالا معلوم نمیشود که آیاحرارت مرکزیه بشدت تمام خواهد کفید یا کمتراجرای شدت خواهد ورزید. هرگاه زلزلهٔ شدیدهٔ فوق العادهٔ ظهور نکند از غرانیتها وزیم تهلکه ملحوظ نیست. اما اگر لاوبسوی قسم منبت جزیره یك مجرای نوی پیدا کرده سیلان گیرد آنوقت آغل سراسر محو وناپدید خواهد گردید.

سر از امروز از دهنهٔ تنورهٔ کوه فرانقان دود وبخار بالا برامدن دوام ورزید. رفته رفته دود وبخار زیادی میگرفت ولی هنوز شعلهٔ آتش پدیدار نشده است واز غرش های رعد مانندی که در اثنای طوفانها از جاهای بسیار دور دوری بیاید از زیر زمین نیز همچنین صداهای سنگین دوری میرسید که از ینهم معلوم میشد که در مرکز ارض امر اشتعال روز بروز در افزونیست ونتیجهٔ مدهشهٔ کفیدن پرهیبت آن نیز روز بروز در نزدیکیست. مهاجران تن بتقدیر داده در کار کشتی سازی خود شب وروز بجان میکوشند. مهندس یك ماشین کوچکی که بقوت آبشار تالاب غرانت بدور وحرکت می آمد برای کشیدن اره نیز بعمل آورد که بواسطهٔ آن چوبها وتنه های بزرگ بزرگی را بکمال سهولت اره میکردند وتخته ها از ان میبراوردند. در نهایت ماه ایلول قبورغه های کشتی به ستون کلفت وجسیم تادای وتخته های کنار ودیوار کشتی میخ شده شکل وقیافت کشتی ظاهر گردید. اما انداختن تخته های سطح وسوار کردن دکل وترتیب دادن بادبان وتفریق دادن کمره ها ودیگر لوازمات آن بسیار وقت دیگر به تیشه زدن واره کشیدن ومیخ کردن موقوفست.

درین اثنا کار کشتی سازی بقدر یکهفته تعطیل گردیده مهاجران بسبب رسیدن موسم زراعت بکشتکاری وجمع کردن محصولات مشغول گشتند. باز بکار کشتی آغاز نهادند. در وقت شام مهاجران مانده وهلاك شده به غرانیتها وزجمع می آیند وطعام شام را وقت تر خورده همان بخواب میروند. اما بعضی شبها بمکالمه ومصاحبه پرداخته تابسیار وقتها مینشینند.

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 507 of 558

امشب نیز از همان شبهائی بود که مهاجران بمکالمه ومصاحبه مشغول گشته تا قریب نیمشب نشسته بودند . به نیمشب دو ساعت باقی مانده بود که مهاجران بخمیازه کشیدن آغاز نهاده بنای خوابرا گذاشتند . هریك از رفقا برخواسته بخوابگاه های خود رفتند . هنوز بر بستر خود نیفتاده بودند که زنگ تلگراف که در دالان بزرگ موجود است بشدت تمام نواخته شد .

مهاجران سراسیمه ومتحیرانه بدالان دویدند . در آغل بجز حیوانات هیچ کسی نیست همه رفقا در دالان غرا نیتهاوز موجوداند . حیوانات از آغل تلگراف کشیده نمیتوانند دیگر انسان هم در آغل نی بلکه در تمام جزیره نیست . آیا تلگرفرا که کشیده است؟

رفقا بحیرت وسراسیمه بطرف ماشین تلگراف میدیدند ناب گفت :

— اینچه سراست ؟ بلکه بریها باشد ؟

ها — بعضی اوقات در هواهای طوفان الکتریك بتبدلات هوای ....

هاربر سخن خودرا پوره نتوانست چراکه مهندس در مقام ردسر میجنبانید . ژه ده ثون گفت :

— صبر کنیم ، هرگاه اشارتی برای مکالمه کردن باشد البته بتلگراف زنگ نواخته خواهد شد ! واگر ....

ژه ده ثون هنوز سخن خود را تکمیل نکرده بود که باز بشدت زنگ ماشین تلگراف نواخته شد .

مهندس بجابکی بر ماشین آمده تلگراف کشید که :

— چه میخواهید ؟

بعد از چند ثانیه جواب رسید که :

(بجابکی به آغل بیائید)

سیروس بمسرت تمام برفقا گفت :

— آخر خود را نشانداد !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 508 of 558

بلی نهایت الامر اسراری که ازمدتها در پرده بود بمیدان ظهور جلوه گر میگردد. رفقا خواب و ماندگی و همه چیز را فراموش کرده بی آنکه یك کلمه سخن بگویند از غرا نیها و زفر و آمدند. تنها توپ و زوپرا در اقامتگاه گذاشتند.

شب بسیار تاریکست. هلال با غروب شمس غروب کرده. ابر پاره های کثیف بزرگ در هوا ظهور یك طوفان بادو بارانرا نشان میدهد. تاریکی شب مانع راه رفقا نمیگردید. بلا مشکلات تپهٔ منظرهٔ وسیعه را گذشته در میان بیشه زار بر سرك راه آغل براه افتادند. مهاجران بکمال هیجان و سرعت براه میروند.

البته که به هیجان باید باشند: چرا که بعد از یکساعت در آغل شخص مجهول و حامی پنهانیرا که ازینقدر مدت لطفها و عنایتهای خارقه نمای او در اوقات ضرورت و نا امیدی به ایشان دستگیری و مدد رسانی کرده، و اینچنین کارهائیکه مافوق قوهٔ بشریه میباشد ازو بعمل آمده او را بر أی العین می بینند.

مهاجران بهمین فکرهایش میرفتند. ظلمت بآندرجه کثیف بود که یك متر و بیشتر دیده نمیشد. در جنگل هیچ صدا و ندائی شنیده نمیشد مگر صدای پاهای خود مهاجران. این سکوت عمومیرا اینسخن پا نقروف که:

— کاش یك فانوسی با خود می آوردیم؟

اخلال نمود. مهندس بجواب گفت که:

— در آغل پیدا خواهیم کرد!

درین اثنا صدای رعد و تابش برق نیز شنیده و دیده شد که ظهور طوفان را نشان میداد.

بعد از یکساعت طی مسافه دیوار تخته ئی آغل را مشاهده کردند. به آغل در آمدند. صدای رعد نیز بیشتر گردید! بادی با باران آمیختهٔ شدیدی نیز آغاز نمود بخانهٔ که برای آرتون ساخته شده بود واصل گردیدند. بلکه حامی پنهان در خانه باشد؟ لهذا اول مهاجران را یك طپش مسرت و حیرتی استیلا نمود. چرا که ماشین تلگراف درهمین خانه است، و تلگراف هم لابد که از نجازده شده است! اما هیچ اثر روشنی، و صدا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 509 of 558

وندائی از اوتاق دیده وشنیده نمیشود !

مهندس دروازه را دق الباب نمود . هیچ جوابی نیامد . دروازه را باز کرده بخانه درامدند . ناب چاقماق زده چراغ را بیفروختند . هرطرف اوتاقرا پالیدند هیچ کسی را نیافتند همه چیز اوتاقرا جابجا یافتند سیروس گفت :

— این عجب است ؟ آیا ما بغلط دانستیم که تلگراف زده میشود ؟

ژ — نی این هیچ نمیشود ! چرا که تلگراف صریحاً وعیناً کلمات « چابك به آغل بیائید » را کشید .

بر سر ماشین تلگراف آمدند دیدند که همه آلات واسباب تلگراف تیار وبجای خود است .

درین اثنا هاربر بر میز نظر انداخته فریاد کرد که :

— وای یك کاغذی موجود است !

مهندس کاغذ را برداشته دید که بران به انگلیزی این کلمات نوشته شده .

— « خط سیم تلگراف را که نوکشیده شده پیروی کرده بیائید »

مهندس دانست که تلگراف از آغل زده نشده است . بلکه از نقطهٔ اقامتگاه شخص مجهول که سیم را از انجا تا به آغل رسانیده کشیده شده است .

همانلحظه مهندس ورفقا خط نورا گرفته براه افتادند . فانوس را مهندس بدست گرفته پیش پیش میرفت طوفان بادوباران نیز کسب شدت نمود . صداهای رعد وچکا چك برق بی همدیگر درغریدن وتابیدن بود حتی بدرجهٔ که صدای رعد هیچ انقطاع نمی یافت وروشنی برق متصل همدیگر در تابش بود . بروشنی برق قلهٔ کوه فرانقلن را میدیدند که در دود وبخار پنهان مانده است .

سیم تلگراف را یافتند که بر تنهای درختها ، ودر بعضی جاها بر روی زمین ممدود شده رفته است . سیم اول درمیان جنگل وازانجا بر دامنهٔ کوه فرانقلن درازشده رفته است . مهاجران در کنار کنار سیم بسرعت پیش میروند . خط تلگراف یکسر بطرف غرب جزیره کشیده شده است . صدای رعد چون متصل درغرشست ازانرو

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 510 of 558

سخن گفتن قابل نیست . وهم سخن گفتن درینوقت لازم نیست بلکه راه رفتن لازمست .

مهاجران در اول امر از تنگی که درمابین سطح مایل کوه فرانقلن و نهر آبشار واقعشده است خط راپیروی کرده پیش رفتند . بگمان مهندس بود که اقامتگاه شخص مختفی درهمین دره هاوشیله های کوه در کدام مغاره یاشکافته گی خواهد بود . حالا نکه چنین نشد خط تلگراف بعد ازانکه بر دامنهٔ کوه تایکجایی امتداد یافت ازانجابسوی ساحل بلند بحر که متشکل از سنگهای غریب الشکل وکمرهاو گنبد هاودهلیزهای طبیعی که پیش ازین درانثنای سیاحت دور جزیره با کشتی بوناد وانتور آنرا دیده بودند فرو آمدن گرفت . ویکسر بطرف بحر درازشده رفته بود .

مهاجران ازینجامجبور شدندکه پیروی سیم را کرده ازساحل بلند آهسته آهسته بسوی دریافرو آیند . شدت طوفان باران پررعد وبرق نیزلحظه بلحظه درتزاید بود که گاهی صاعقه های دهشت انثنا نیزدربعضی اطراف جزیره بشدت و هیبت می افتاد . غرشهای رعد سماوی ، وصداهای مهیب زمینی که ازیرزمین بشدة وولکان برمیخواست باهم آمیخته ولوله رستاخیزرابرپا داشته بود . درین انثنا از زروهٔ کوه شعله های آتش نیزدرمیان دود وبخار پدیدارمیگردید .

ازنیمشب گذشته بود که مهاجران ازساحل بلند مهیب سیم تلگراف راپیروی کرده برراه باریك سرنشیب فرو آمدن گرفتند . مهندس پیش و آیرتون ازهمه بستر بکمال احتیاط برراه دوام داشتند .

اگرچه تهلکه هاوبیم افتادن خیلی بسیاراست ولی مهاجران بیکی از تهلکه هاو خطرهاپروانکرده مانند آهن پاره که بمقناطیس منجذب شده باشد بسوی اقامتگاه مخفی حامی مختفی خود درتك وتاراند .

رفته رفته بجایی فرو آمدندکه سیم تلگراف ازیك گوشه سنگهای ستون مانندی دورخورده بلب دریادرمیان آب فرورفته غائب گردیده بود . مهندس سیم رابدست گرفته دیدکه بدریا فرورفته است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 511 of 558

مهندس و رفقا در نجا بحیرت و تلاش افتاده توقف کردند . صدای نومیدی از دهنهای جملهٔ شان بر آمد اگر این هیجان و اضطراب مهاجران باشد بی اختیار خود را در پی سیم بدریا خواهند انداخت! اما یك ملاحظه و مطالعهٔ مهندس بر رأی همه معقول و مقبول افتاده صبر و آرام گرفتند . مهندس رفقا را بیك مغارهٔ کوچکی که در دیوار ساحل پیدا بود برده گفت:

— در نجا یکقدری مکث و درنگ نمائیم . زیرا حالا دریا بحالت مد است . پس از انکه جزر آغاز کند راه باز بمیدان ظهور خواهد نمود .

رفقا بر ینسخن محل اعتراض نیافتند . لهذا یکچند ساعت انتظار کشیدن لازمست مهاجران در مغارهٔ مذکور بر همدیگر تکیه زده مستغرق خیالات گردیدند اضطراب وهیجان شان خیلی زیاده بود . آیا باچگونه مخلوق خارق العادهٔ ملاقی خواهند شد؟ آیا چگونه انسان عالی با اقتداری خواهد بود؟

بعد از نیمشب بیکساعت مهندس فانوس را گرفته بکنار دریا در پیش سیم آمد . دید که آب دریا یك کمی فرو نشسته است ، و دهن یك مغارهٔ بسیار بزرگی بمیدان یك کمتری به برامدن آغاز نهاده است . سیم در میان این مغاره ممدود گشته رفته است .

سیروس به پیش رفقای خود آمده گفت که :

— بعد از یکساعت راه کشاده میشود .

ژ — یعنی راه هست؟

م — البته هست ، دهن یك مغارهٔ بسیار بزرگی کمتر کی پیدا شده است !

ها — اما گمان میبرم که اگر این مغاره بمیدان هم برآید باز هم آب بسیاری در ان خواهد ماند!

م — یا مغاره بتمامها خشکشده ما رفته خواهیم توانست یا برای بردن ما یك واسطه خواهد آمد؟

یکساعت دیگری نیز گذشت . مهاجران همه کی بکنار دریا آمدند . در ظرف این سه ساعت آب دریا بقدر پانزده قدم فرو نشسته بود . مدخل مغاره مانند کمان یك طاق

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 512 of 558

پل بزرگی بمیدان برامده بود . مهندس سیم تلگرافرا دید که بر دیوار مغارهٔ مذکور پیش رفته است ، وهم دید که یك چیز سیاهی بر سطح آب در دهن مدخل مغاره بطرف درون گفته ایستاده وبایك ریسمانی بیك ستون سنگی مربوطست . مگر این جسم یك زورقهٔ بود که دو پرهم دران موجود بود . مهندس گفت :

— توقف لازم نیست ، سوار شویم .

مهاجران همان خود را بدرون کشتی انداختند این زورق از آلومینیوم نام معدن بسیار محکم وسبکی ساخته شده است . ناب و آیرتون پرهارا بدست گرفته به پر کشی ، وپا نقروف زمام سکانرا گرفته بدوردادن زورق آغاز نهادند . مهندس نزفانوس را بدست داشته بر بینی کشتی بنشست .

زورق بدرون مغاره به پیش رفتن دوام ورزید . وقتیکه از زیر کمان مدخل گذشتند سقف مغاره را دیدند که خیلی بلند است . اما تاریکی نز بسیار است روشنی فانوس بدن هرطرف اینمغارهٔ غریبهٔ خلقت کفایت نمیکند . طول وعرض وعمق آن بخوبی دیده نمیشود . درداخل این مغاره سکون وسکوت زیادی حکمفرماست . از ولولهٔ پر دهشت طوفان بیرون . هیچ چیزی در نجا شنیده نمیشود .

در بسیار جاهای کرهٔ ارض از ین نوع مغاره های خلقتی موجوداست که از ابتدای تکوین کرهٔ ارض موجود بوده اند . بعضی از ین نوع مغاره هارا آب دریا پر کرده است ، ودرمیان بعضی از انها تالاب های بسیار بزرگی پیداشده است مثلا مغارهٔ « فنغال » که درجزیرهٔ « شتافا » ، ومغارهٔ « دو آرنه نز » که در انکلستان و مغارهٔ « بوتیقاسیو » که درقورسیقه ، ومغارهٔ « لیزژورد » که در نوروج ، مغارهٔ « ماموت » که در کنتوکی واقع میباشد هریك از عجیبه های خلقت ومصنوعات قدرت مغاره هایی میباشند که در پیش وضعیت وکیفیت تشکل آنها عقل بحیرت می افتد . تنها مغارهٔ ماموت که در کنتوکی میباشد ارتفاع سقف آن پنجصد قدم ، وطول آن بیست هزار قدم است .

آیا این مغارهٔ جزیرهٔ لینقولن چقدر طول وعرض وارتفاع را مالك است؟ اینست

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 513 of 558

که بسبب تاریکی تا بحال مهاجران به تعیین آن موفق نشده اند ؛ آیا از زیر جزیره تا بکدام حد جزیرهٔ لینقولن ممدود شده رفته است ؟ تعیین اینهم مشکلست ؟

زورق بقدر یك ربع ساعت است که براه رفتن دوام میورزد . مهندس فانوس را بالا گرفته خط حرکت صندال را نشان میدهد . درین اثنا مهندس بر پا نفروف که زمام سکان زورق را بدست دارد فریاد کرد که :

— بدست راست بگردان .

پا نفروف زورق را بدست راست دور داد مهندس از تحرکت مقصدش این بود که بدیوار مغاره نزدیکشده ببیند که سیم تلگراف موجود هست یا نی . دیدکه سیم موجود است . باز به پیش راندن اشارت داد . پرهادر آبهای تاریك مغاره حرکت کرده به پیش راندن کشتی دوام نمود .

زورق بقدر یك ربع ساعت دیگر قطع مسافه نمود . باین حساب از ابتدای داخل شدن بمغاره تا بدینجا بقدر نیم میل راه پیموده اند .

درین اثنا یك ضیای بسیار درخشندهٔ شدیدی داخل مغاره را منور گردانید این ضیای الکتریکی بسیار شدیدی بود که از پیش روی شان از آخر مغاره بتابش آمده بود .

مهاجران بواسطهٔ این ضیا بدیدن هر طرف مغاره موفق و کامیاب شدند . سقف مغاره بقدر صد و پنجاه قدم بلندی تخمین میشود که از سنگهای بازالت بوضع بسیار عجیبی متشکلست . بعضی ازین سنگها باشکال غیر منتظم مانند ستونهای کج و پیچی از سقف مغاره تا بسطح آب که بسیار ساکن و آرام ایستاده دراز گردیده و در آب پنهان شده رفته است . ضیای شدید الکتریکی برین ستونهای صاف و براق عکس انداخته و بر آب صاف و هموار داخل مغاره سایه انداز گردیده منظره های بسیار نظر ربایی بجلوه گری میآورد . زورق نشینان چنان گمان میبرند که زورق شان درمیان دو طبقهٔ بلوری پیش میرود . قطرات آبی که از زدن پر کشتی فشانده میشود ضیای الکتریك آنرا مانند دانه های الماس بدرخشیدن میآورد . درینجا وسعت مغاره بقدر ۳۰۰ قدم می آید .

مهاجران یکسر بسوی منبع ضیا زورق خود شانرا به پیش راندن دوام میورزند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 514 of 558

دریادر نجا مانند تالاب بسیار جسیم بموج و آرامی بنظر می آید . آخر این تالابرا دیدند که بایك دیوار طبیعی سنگی براق صاف و راستی مسدود است . عکس ضیای الکتریك که بر دیوار صاف مجلای آخر مغاره، وگاه بر ستونهای آویختهٔ مختلف الاشکال ، وگاه بر سقف ، وگاه بر سطح آب عکس انداخته مهاجران خود را دریك عالم دیگری تصور میکردند .

چون یکقدری پیشترشدند دیدند که میان آب یك جسم بسیار بزرگ عجیب الخلقت غریبی بیك وضعیت وکیفیت پر هیبتی ایستاده است که ضیای الکتریك ازدو سوراخی که برین، جسم باز گردیده است میبرامد . این جسم مستطیل الشکل ودو نوك آن باریك وحد وسطی آن مدوّر وبدرازی دوصد ونجاقدم بود که ازسطح آب نیزبقدر پانزده قدم بلند تر ایستاده بود .

زورق آهسته آهسته بجسم مذکور نزدیکشد . سیروس سمیت بر بینی زورق بپا ایستاده بکمال حیرت وهیجان بسوی جسم مذکور نظر دوخته بود . مهندس دست ژه ده ثون را فشار داده گفت :

— بلی ، هما نست !

مهندس اینرا گفته ویك نامی را بر زبان راند که تنها ژه ده ثون آنرا دانست . ژه ده ثون بتلاش پرسید که :

— آیاهما نست ؟

— بلی ، خود ش است !

پس بنا بر اشارت مهندس زورق را بسوی چپ جسم مذکور نزدیك کردند که در انطرف یك زینهٔ بسیار منتظم خوشنمایی آویخته شده بود . سیروس سمیت بر زینهٔ مذکور بالا برامد، رفقا نیز پیروی کردند . درمابین دوسوراخ بزرگ بلورینی که ضیاازان میبرامد یك بامچهٔ صاف وواسعی که اطراف آن بایك کنارهٔ بسیار مصنع برنجی گلت شدهٔ گرفته شده بود ، ودروسط این محل یك دریچهٔ باز بود که ازان دریچه یك نردبان منتظم

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 515 of 558

وفراخی بسوی پایان فرو رفته بود .

مهندس پیش و مهاجران از دنبال او از دریچه بر نردبان مذکور فرو آمدند . در آخر زینه یك رهرو بسیار روشن و مفروشی پدیدار بود که در آخرین این رهرو یك دروازهٔ مزین پیش شدهٔ دیده میشد . مهندس دروازهٔ مذکور را باز کرده در یك دالان بزرگ بسیار منور و فوق العاده بازینت و آرایشی داخل شدند ، و از دالان مذکور گذشته در یك کتابخانه که از سقفش چراغهای الکتریکی آویخته بود در آمدند . مهندس ازین کتابخانه هم بجایکی گذر نموده یك دروازهٔ بزرگ دیگری را که در آخر کتابخانه بود باز کرد .

مهاجران خودشانرا در یك دالان واسعی یافتند که در پیش زیب و زینت مفروشات ، و آثار نفیسهٔ معدنیه و صناعیهٔ آن بحیرت افتاده خودرا در عالم خیالات و منامات گمان کردند . در یکطرف این دالان بر یك کنبهٔ بسیار مزینی یك پیرمرد دراز قامت نورانی دراز افتاده بود که بحالت بیخودی در خود فرو رفته بود که حتی از آمدن مهاجران نیز آگاه نگردیده بود . سیروس سمیت در روبروی پیرمرد محترم نورانی ایستاده شده بیك لهجهٔ احترامکارانه و زبان نرم و متواضعانهٔ که هم رفقای خود را و هم پیر محترم را دو چاروله و حیرت گردانیده گفت :

— جناب کپتان نمو ! ما را خواسته بودید اینست که بخدمتتان حاضر شده آمدیم !

— باب شانزدهم —

فهرست

کپتان نمو — سخنان نخستین — یك حکایه — رفقای او — عمر
درز بحر — تنها — التجا بردن آخرترین کشتی نوتیلوس
درجزیرهٔ لینقولن .

بصدای سیروس سمیت پیرمرد محترم سر خود را بالا کرده سر ظریف ، و پیشانی کشاده ، و موهای سفید ریش و سر ، و انظار پر عظمت خود را نمودار گردانید . این آدم بر کنار کنبهٔ که بر ان افتاده بود تکیه زده بنشست از حالتش چنان معلوم میشد

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 516 of 558

که دوچار مرض سخت است و آهسته آهسته شعلهٔ حیاتش رو بخاموشی نهاده است .
بصدای بسیار پست و متحیرانهٔ بزبان انکلیزی کفت :

— افندی ! من نام ندارم ! چسان شد که مرا کپتان نمو خطاب کردی ؟

م — من شمارا میشناسم !

کپتان نمو ازینسخن سیروس سمیت زیاده تر بحیرت افتاده و آثار قهر وغضب از ناصیه اش نمایان کشته انظار آتش فشان خودرا بر مهندس عطف نمود . کویامیخواست که درزیر شدت شعلهٔ انظار خود اورا آب سازد ! اما آهسته آهسته ازقهر فرونشسته پس بر کنبه دراز کشید وبیکصدای مستریحانهٔ کفت :

— چه ضرر دارد ! مادامیکه زنده کیم به آخر رسیده اکر بداند یانداند !

سیروس به کپتان نزدیکشد . ژه ده نون دست کپتان را کرفت دیدکه در آتش تب سوزانست . آرتون وپانقروف وهاربر وناب دریك کوشهٔ دالان مزین چونروزرو شن بپا ایستاده اند .

کپتان دست خود را کشیده به نشستن آنهارا اشارت نمود . رفقا بکمال هیجان بطرف کپتان نظر دوخته بودند . خود شانرا در پیش روی همان ذات خجسته صفاتی که اورا حامی پنهان نام نهاده اند ، وبارها بسایهٔ لطف وعنایت اواز پنجهٔ مرک وارهیده اند می یابند بحیرت اندکه آیا دین های شکر کذاری خودشانرا بچکونه وچه زبان ادانمایند . علی الخصوص پانقروف وناب بسیار متحیر ومبهوت مانده اند چرا که آنهاحامی پنهان رادر خیالخانهٔ دماغ خود شان ازانسان هاوعالم بشریت برتر وعالی تریك چیزی قرار داده بودند . حالا نکه درینوقت به پیش روی خود مانند خودیك انسان وبشر میبینند!

رفقای مهندس بغیر ازژه ده نون ازینهم خیلی بحیرت افتاده اندکه آیا کپتان نمورا مهندس ازکجا میشناسد ؟ وکپتان نمو بمجردیکه اسم خودرا شنید چرا بحیرت ازجای خود برخواست ؟

کپتان مهندس راخطاب نموده کفت :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 517 of 558

— معلوم شدکه اسم مرا میدانید ؟

— بلی میدانم ، حتی نام این کشتی خارق العادهٔ که اختراعکردهٔ دست مهارت خود شماست ودرزیر بحر بیکصورت محیرالعقولی حرکت میکند نیزمیدانم .

— نوتیلوس ! نی !

— بلی ، کپتان ! نوتیلوس !

— اما اینراهم میدانیدکه من کیستم ؟

— بلی میدانم !

— حالآ نکه مدّت سی سالست که من باجمعیت بشریه یکقلم قطع مناسبات کرده درزیرهای بحرزیست میورزم و هیچکس به احوال من خبرندارد، ومنهم بهیچکس سرخودرا فاش نکرده ام . آیاسرمرا که فاش کرده خواهد بود ؟

— یك آدمی که باشمادرباب فاش کردن سرشما وعده نداده بود !

— مبادا آن عالم فرانساوی که پیش ازشا نزده سال به تصادف درکشتی من افتاده بوده نباشد ؟

— تمام ! خوب شناختید ! خود اوست .

— اما من میپندارم که آن فرانسیس ورفیق اودرهنگامیکه نوتیلوس درگرداب مدهش « ماثیلستروم » درامده بود ازکشتی بدریا افتاده غرقشده بودند !

— بلی افتادنرا افتادند ولی هلاك نشدند ، وبه اوروپا آمده بعنوان (بیست هزار فرسخ سیاحت درزیربحر) یك اثری نشرکردندوسرگذشت شماو احوال نوتیلوس را دران نوشتند .

— اما اویکچند ماهه سرگذشت مراخبردارد !

— اما بهانقدرسرگذشت نیزنام شمارا وکشتی شمارا باشناختنده توانسته است !

— بلکه مرا ازعاصیان وجنایتکاران بزرگی برقم داده خواهد بود ؟

مهندس جواب نداد ! کپتان بازپرسیدکه :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 518 of 558

— افندی ! آیا همچنین نیست ؟

— احوال ماضی شمارا تفسیر کردن نمیخواهم . تنها اینقدر میدانم که در جزیرهٔ لینقولن بیکطرز غریبی افتادیم . از طرف یکدوست عالیجنابی همیشه حمایه ومحافظه شدیم . وهمهٔ ما مدیون شکران آن حمایه میباشیم . وبجان وتن خود را مجبور ومرهون احسان او میشماریم . واینرا هم میدانیم که آن دست مبارکی که مارا حمایه کرده دست جناب کپتان نمو میباشد !

— بلی منم !

مهندس ورفقایرا خواستند . وبحامی معلوم خود عرض تشکر کردن خواستند . ولی کپتان نمو بآنها به نشستن اشارت کرده گفت :

— سخنان مرا بشنوید بعد ازان هرچه که میکنید مختارید .

کپتان اینرا گفته ودر حالتیکه ضعف وناتوانی بر و مستولی بود . ونفسش در هر چند گه بند میشد همه قوت واقتدار خود را جمعکرده بحکایت سرگذشت خود دوام ورزید . در اثنای حکایت چند بار از خود در گذشت مهندس وزه دمثون درباب بهوش آوردن او خدمت کردند . وسکوت نمودنش را رجا نمودند ولی او سرگذشت خود را ناتمام نمانده گفت :

— بیهوده زحمت مکشید . میدانم که حیاتم به انجام رسیده است بگذارید که حکایت خود را تمام کنم تا که تهمت جنایتکاری که بر من بسته شده بوجدان صاحبان وجدان حواله شود که حقست یا ناحق !

خلاصهٔ حکایهٔ کپتان نمو چنینست که :

« کپتان نمو برادرزادهٔ سلطان تیپو که محارب مشهور هنداست میباشد . بعد ازانکه پدر وکاکایش جنگهای خونریزانهٔ بسیاری با انکلیزان نموده شهدای معرکه گردیدند کپتان نمو که اصل نام او « پرنس دافار » است بسن سیزده سالگی با ثروت جسیمهٔ برای تحصیل به اروپا آمده تا بسن سی سالگی تحصیل علوم وصنایع حصر دقت وصرف

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 519 of 558

مقدرت نمود . وچون ذکا واستعدادش بدرجهٔ فوق العاده بود در هرفن وهرصنعت معلو مات خودرا بدرجهٔ اعلا رسانید .

« پرنس درهرطرف اوروپا گردش وسیاحت کرد ودرهیچ وقت وهیچ جا بمحالات ذوق وعشرت موجود نگردید . همیشه در اطوار واوضاعش جدیت وفضیلت رونما بود .

« پرنس واقار ازیکچیزی متنفر وبیزاراست که آن نفرت اورا به این حالت گرفتار آورده . موجب نفرت او خاك انکلتره وملت انکلتره است .

« ازین معلوم میشود که پرنس واقار عداوت وخصومترا با انکلیزان ازپدروعم خود ده چندان بیشتر وبیشتر برده است . پرنس واقار درجملهٔ صنایع موجوده کسب مهارت نمود ، فنون طبیعه را بدرجهٔ فوق العاده پیشبرده است .

« پرنس واقار متفنن اگرچه درظاهر حال یك اوروپائی تمامی بنظر می آید اما درحقیقت حال ازدل وجان قلباً وفکراً یك هندئیست . حرص انتقام . ودفع کردن انکلیزانرا ازهندستان ، وباز نشستن برتخت حکومت هندستان بجای گذشته کان هیچ گاهی ازدل پرنس واقار نبرامده ونمیبراید .

« بنابرهمین فکر وآرزو درسنهٔ ١٨٤٩ ازاوروپا به هندستان آمده بادختر یك هندی که اونیز مانند خودپرنس ازانکلیزان متنفر وجگرخون بود عقد ازدواج نمود . باین زوجهٔ خود اگرچه چند سال خیلی بخوبی گذران وسه اولاد نیز ازو بدنیا آمد ولی این سعادت عایلهٔ نیز حرارت حرص انتقام اورا تسکین نتوانست .

« پرنس هرطرف هندستانرا گردید . اعوان وانصار بسیاری برای خودپیدا کرده وخود بسر کرده گی آنها برامده با انکلیز اعلان حرب ورزید ، ومهاجمات عمومیهٔ خونریزانهٔ که درسنهٔ ١٨٥٧ انکلیزانرا سراسیمه ساخته بود سبب یکانهٔ آن محاربات پرنس واقار بود .

« پرنس واقار بقدر بیست بار حیات خودرا به تهلکه انداخت ، وده بار زخمی شد اما عسکرش یکان یکان هدف گلهٔ انکلیزان گردیده به آرزوی خود موفق وکامیاب نشد .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 520 of 558

« نام پرنس اقار بهر طرف مشهور گردید . حکومت انکلیز بهر کسیکه پرنس را کشته وسر اورا بیارد مبلغ بسیار گزافی وعده داد . اما کسی پرنس را نیافت . ولی زوجه واولادهایش در راه اوقربان رفتند .

« پرنس تنها مانده بکوهستان دکن خودرا کشید درانجا باقی مال وثروت خودراجمع کرده باپیست نفر عونهٔ صادق خود بیکطرف مجهولی برفت .

« آیا پرنس بکجارفت ؟ پرنس بیکی از جزیره های خالی بحر محیط رفت . درانجا بنابر ترتیب واختراعات خویش بساختن یك واپوری که درزیر بحر حرکت ورفتار کند آغاز نهاد . ازقوهٔ الکتریك استفاده کردن خواست . بران هم موفق آمد . برای گرم کردن وحرکت دادن . وروشن ساختن الکتریکرا استعمال نمود . درزیر بحر ماکولات مشروبات ، ملبوسات ، اشیای قیمتدار ازهرنوع بکثرت موجوداست . پس کسیکه دران جا زیست نماید بمددگاری قطعات مسکونه هیچ احتیاج ندارد . علی الخصوص که ثروت وسامان کشتیهای قضا زدهٔ غرق شده را نیز بتمامها مالك میباشد .

« پرنس واپور خودرا ساخت . وچنانچه دلخواه اوبود کامیاب آمد . نام واپور خود را نوتیلوس ، ونام خودرا کپتان نمو نهاده درزیر بحرها غوطه خورده برفت .

« بسیارسالها کپتان کرهٔ زمین را ازیك قطب به دیگر قطب وازشرق بغرب طولاً وعرضاً دور نمود اشیای بسیار نفیسه واموال کثیرهٔ بدست آورد . سفینهٔ پرازطلائیکه درسنهٔ ۱۸۰۲ دردریای ویغوازمال اسپانیا غرق شده بود همهٔ آن طلاهارا کپتان بدست آورد .

« درحالتیکه بامردمان روی زمین اصلاوقطعیاً هیچ اختلاط ومناسبت نداشت و هیچ خیال دیدن مردمان روی زمین راآرزووهوس نمیکرددرسنهٔ ۱۸٦٦ درواپور اوسه نفر آدم افتاد که یکی ازینها عالم فرانسوی ویکی نوکراوویکی صیاد ماهی ازملك کانادابود یکی ازکشتیهای زرهپوش دولت امریکا برای گرفتن نوتیلوس مامورشده دربحر چین راه رابر نوتیلوس گرفته بود . نوتیلوس نیز مجبور گشته دنبالهٔ کشتی زرهپوش

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 521 of 558

مذکور رابشکست تادرپی او آمده نتواند . در اثنای انصادمه این سه نفر مذکور در کشتی نوتیلوس افتاده بودند .

« کپتان این سه نفر را اگرچه بر روی زمین بر اورده رهامیتوانست دادولی بسبب افشانشدن اسرار خود اینکار را نکرد . ودر سفینهٔ خود محبوس نگاهداشت بدایع بحریه رادرظرف هفتماه به آنها نشان داد .

« درسنهٔ ۱۸٦۷ نوتیلوس در گرداب ماثیلستروم افتاده این سه نفر بازورقهٔ خود نوتیلوس فرار نمود . کپتان بگمان اینکه از گرداب مذکور رهایی یافتن محالست در پی اینها نیفتاد و محقق دانست که غرقشده اند . وتابه ایندم ازین خبر معلومات نداشت که آنها رهایی یافته اند ودر اوروپا سیاحتنامهٔ هفتماههٔ نوتیلوس رانشر کرده اند .

« بعد از رفتن آن سه نفر کپتان بازسیاحتهای بسیاری درزیر بحرا جرا نموده عمر گذرانیده . امارفته رفته عونه وعمله اویکان یکان وفات یافته درقعر بحر محیط بر تپه های قورای مدفون گردیدند تاآنکه آخر الامر کپتان در نوتیلوس تنها بماند .

« درین اثنا عمر کپتان هم بشصت رسیده بود . تنها بسر خود نوتیلوس را درهمین مغارهٔ زیر جزیرهٔ لینقولن که آنرا حوضهٔ قرارداده بود آورد که حالا هم درانجاست .

« کپتان ازمدت شش سالست که سیاحت وگردش زیر بحر را ترك داده درهمین مغاره آرام گرفته است . ومنتظر مرگ خود نشسته است . پیش ازسه سال یك روزی بودکه کپتان لباسهای اختراعکرده گی زیر دریا رفتن خودرا پوشیده در دریا گردش داشت که افتادن مهندس را ازبالون مشاهده کرد لهذا اورا بعدازانکه بیهوش شدازدریا براورده درمغارهٔ تپه های ریگ رسانید ، وسگ اورا بشمینه هارسانیده رفقارا بحال او آگاه گردانید .

« کپتان این قضازده گان جزیرهٔ لینقولن راازز یر نظر دقت دور نگرفت . لکن خود رابهیچصورت بآنها نشاندادن نخواست . پسان دیدکه این آدمان خیلی ناموسکاروبا همدیگر بیك اخوت محبتکارانهٔ مربوطند لهذادست معاونت خودرا ازانها دریغ نمود .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 522 of 558

« کپتان درهرچند روزیکبار لباسهای دریایی خود رابوشیده اززیر بحر بجاه غرا نیتهاوز آمده ازاحوال ومکالمهٔ مهاجران خبرمیگرفت . کشتن دوغونق وبالاپرانیدن توپ راازتالاب نیزکپتان بعمل آورد . صندوق اسبابرادردماغهٔ بیصاحب نیزاو نهاده . کشتی شانزانیزاوبه امدادشان رسانیده بوزینه گانزانیزاوبواسطهٔ بجلی الکتریك ازغرا نیتهاوزرانده وزینه رابرای شان بپایان انداخته . احوال آرتون رانیزاوبمهاجران خبرداده چراکه دلش خیلی بروسوخته کشتی سپیدی رهزنان رابواسطهٔ توپیل نیز اوبهوا پرانیده ، برای هاربرکنین رانیزاو آورده اشقیارابافنگ الکتریکی اختراعکر ده گی خوداوهلاك کرده وآرتون راازمغاره به آغل اورسانیده . والحاصل همه وقایع غریبهٔ اسرارانگیزی که درجزیره بوقوع آمده فاعل همهٔ آنها کپتان نموبوده که امروز آن اسرارکشف گردید .

« نهایت الامرخودراقریب الموت دیده برای بعضی نصایح مفیده واجرای بعضی وصایاباخط تلگرافی که خود آنرا تابه آغل رسانیده بودمهاجران راطلب کرده است .

کپتان تابدینجاسرگذشت خودرا تمام نمود . درآخرحکایهٔ خودگفت :

— فرانسیسی که سیاحتنامهٔ نوتیلوس خود را نوشته البته ازبعضی جنایتهای من که دربات غرق کردنهای کشتیهای جنگی انکلیزی اجرا کرده ام نیزنوشته خواهدبود . حالاشماسرگذشت مراشنیدید شماحکم بدهید که من آنکاررابحق کرده ام یابناحق؟

سیروس سمیت مراوکپتان رافهمیده سکوت کرد . اما کپتان بشدت فریاد برا ورده گفت :

— افندی ! بدان که من کشتی دیگرملتی راغرق نکرده ام ، زرهپوشهای انکلیزرا غرق کرده ام . آن انکلیزی که بوطن من ، بملت من ، بقوم من ، بعایلهٔ من ظلم وغدر وجنایت رواداشته . حالادانستی ! حکم بده که من بحق کرده ام یابناحق ؟

اینرا گفته وازشدت هیجان واضطراب ، وکثرت غم والم وبسیاری ضعف و ناتوانی بیهوش افتاد . ژه ده ئون ومهندس ، ورفقابمعاونت کوشیدند . بعد ازکمی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 523 of 558

بازبحال آمده بیکصدای مستربحانه گفت :

— من ازوجدان خود محجوب وشرمساری ندارم چراکه دردائرهٔ حقانیت حرکت کرده ام دربسیار جاها نیکی ها وخوبیهائیکه ازدستم می آمد اجرا کرده ام ، وبه بدیهای بسیاری که به اجرای آن وجدانا خودرا مجبور میدانستم نیز کوتاهی نکرده ام .

کپتان درصداوسینه اش خفقانی حاصلشده بیك صدای خفه شدهٔ بازپرسید که :

— بحق کرده ام یا بناحق ؟

سیروس سمیت دست خودرا بسوی کپتان دراز کرده وبیك طور جدیت پرورانه گفت :

— کپتان نمو ! محقق بدانید که حرکات عالیه و اعمال حقانیه بطرف حق عودت میکند . چراکه محل ورود آنهم ازانطرفست . اما این بیچاره گانی که حالادرینجابحضور شماحاضراند ومظهرعنایت و معاونت شما گردیده اند آدمان ناموسکارحق شناسی میباشندکه تابه ابد درغم شماسرشك حسرت خواهند بارید ، ونام مبارك شمارازبان شکران وتمجید یاد خواهندکرد !

بعدازان رفقایگان یگان درپیش کنبهٔ کپتان زانوبزمین زده دست کپتان رابوسه دادند . درچشمهای پیرمردمحترم سرشك حسرت والم پدیدارگردیده گفت :

— فرزندان من ! حضرت خالق برحق شمارامظهرالطاف ربانی خودگرداند .

— باب هفدهم —

فهرست

ساعتهای آخری کپتان نمو — طلبهای حالت نزع یك آدم — بدوستان
یکروزهٔ خود یادگار — تابوت کپتان نمو — مهاجران را
نصیحت — دقیقه آخرین — درزیربحر .

درین اثنا صبح نیزپدیدارگردید ولی روشنی روزدرمغاره اصلادخول نمی یابد بلکه ازروی ساعت پدیدارشدن روزرادانستند . دهن مغاره راآب مددریاسراسر پوشانیده است . اماضیای شدید الکتریك نوتیلوس دوچارضعف نشد . همه اطراف

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 524 of 558

ضیادار و پرتو نثار است .

در حالت قبودان نمو آثار ضعف لحظه بلحظه در تزاید بود . رفقا از فکر بر آوردن کپتان را از نوتیلوس و بردن بفرانیتها و زفراغت کرده بودند چرا که خود کپتان آرزوی بودن نوتیلوس و مردن را در آن بیان کرده بود .

در حالتیکه کپتان بحالت بیهوشی بود ژه ده‌ئون و سیروس به نبض و حالت او دقت کرده دیدند که شمع حیات نمو آهسته آهسته در خاموش شدن و ختام یافتن است ژه ده‌ئون گفت:

— چه چاره ! از دست ما چه می آید !

پا — اما تا خوشیش ختام یافتن حرارت غریزی ، سبب مرگش خاموش شدن آتش اوست !

آرتون — آیا اگر او را بیرون کشیم ، و بهوای صافی او را معروض داریم بلکه فایده کند .

مهندس — باین فکر افتادن جائز نیست . کپتان را راضی کردن بر برامدن از نوتیلوس محالست ! در نوتیلوس زنده گانی کرده در انجا میمیرد .

کپتان اینجواب سیروس را شاید که شنیده باشد که از جا برخواست و چشم خود را باز کرد . رفقایش شده متکاها را برای استراحت او در اطرافش گذاشتند . قبودان تکیه زده گفت :

— خوب گفتی افندی ! من در انجا میمیرم ! بناءً علیه از شما یك طلب و آرزوی دارم .

سیروس سمیت سکوت را موافق دانسته منتظر سخن گفتن قبودان گردید . قبودان نمو در اول امر بر هریك از اشیای قیمتدار نفیسهٔ که در دالان موجود بود یك نظری گردانید گویا از این اشیای نفیسهٔ که از مدت سی سال با او الفت و آشنایی گرفته وداع آخرین خود را اجرا میکند . بعد از آن گفت :

— افندیان ! آیا خودتان را به تشکر کردن از من مدیون میشمارید ؟

— کپتان ! برای تمدید حیات شما بفدا کردن عمر خود حاضر و آماده میباشیم !

— چون چنینست وصیت آخری مرا اجرا بکنید و در خصوص وعد بدهید که باین

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 525 of 558

سبب دین شکران شما اداشود .

— وعد میدهیم .

کپتان یك مدتی ساکت مانده بعد از ان سر براورده گفت :

— افندیان ! من فردامیمیرم ! آرزوی وصیت من اینست که قبرمن نوتیلوس باشد بغیرازنوتیلوس دیگر تابوتی برای من نباشد . زیرا همهٔ دوستان و رفیقان من درزیر بحرمدفونند . منهم درمیان همین تابوت خود درزیربحردفن شدن میخواهم .

مهاجران سرهای خودرابوضع تواضع واحترام فرو آورده منتظرکلام کپتان گردیدند. قپودان گفت:

— افندیان ! بسخنان من خوب گوش نهید بعد از انکه فردامن بمیرم موسیو سیروس شماورفیقان شمااز نوتیلوس میبرائید زیراهمهٔ ثروت وسامانی که درواپورمن موجود است بامن یکجا باید مدفون شود . بشما این صندوقچه رایادگارمیدهم که در میان این صندوقچه بقیمت یکچند ملیون الماس وگوهرموجود است . الماسها رااز میراث اجدادها ، وگوهرهارا ازقعردریابدست آورده ام . باینقدرمبلغ شما بسیار وقتهابسیارکارهای نافع ومفیدی اجرا کرده خواهید توانست . فرداین صندوقچه راگرفته ازین دالان میبرائید . دروازهٔ دالان رابدقت خوب میبندید . بعدازان بر سطح واپوربالامیبرائید . وقتیکه اززینه برسطح واپوربرامدید کانهای دروازهٔ زینه رانیزبه بسیاردقت واعتنابه بندید . بعدازان درطرف دنبالهٔ کشتی رفته دردوطرف سکان واپوردوشیردهن بزرگی می‌بینید پیچ های شیردهنهای مذکوررابازمیکنید ، وبجابکی ازواپوربرامده درزورق خود می‌نشینید . آب دریا ازشیردهنهای مذکور درمخزنهای مخصوصهٔ زیرین نوتیلوس میدراید . نوتیلوس نیز آهسته آهسته درقعر آب فرومیرود .

درینجاسیروس سمیت یکحرکت مترددانهٔ کردکه کپتان معنی آنرادرك کرده گفت:

— اندیشه وتردد مکنید زیرادرنوتیلوس بغیرازجسد بیجانی دگرجانداری نیست .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 526 of 558

سیروس ورفقای اوبه کپتان دیگرروی انکاری نشان ندادند زیراوصیت آخری اوست قبول کردن آن امریست ضروری! قبودان نمو گفت :

— خوب ! حالاوعده دادیدیانی ؟

— بلی کپتان وعده دادیم .

کپتان درمقام تشکریك اشارتی کرده تنها ماندن خود را آرزو کرد ..مهاجران ازدالان برامدند .ودر کتابخانه آمده یکقدری مکث ودرنگ نمودند ازهرگونه کتاب های نادرهٔ نفیسه کتابخانه راتوانگریافتندبعدهاربر سطح واپور برامده یك قدری گردش کردند .سطح واپور رابقدرده یا نزده قدم از آب بالایافتند .بازیکقدری بطرف دنبالهٔ کشتی رفته یك کمرهٔ کوچکی درانجادیدندکه آلات ماشین های عجیب وغریب الکتریکی موجود بود .یکقدری بسترکمرهٔ سکان کشتی موجودبودکه این آلات وادوات ماشینها محیرالعقول بود وماشین بسیارعجیبی بود که ضیای الکتریکی ازان اخراج میافت . و نوتیلوس وقتیکه درزیربحرحرکت میکندتابسیارجاهارایش روی آن روشن میسازد .

مهاجران بعد ازیکچند ساعتیکه هرطرف واپور راسیروتماشاکردند ، ودر بدایع صناعیهٔ آن حیران ماندند بازپس اززینه فرو آمده بدالان آمدند . قبودان نموازبیهوشی بخود آمده چشمایش بدرخشیدن بود ودرمیان لبهایش یك تبسم لطیف وشیرینی پدیدار بود .مهاجران به اونزدیك شدند . قبودان گفت :

— افندیان ! بحقیقت که شما آدمان بسیارجسوروناموسکاری هستید . برای تأمین راحت ومعیشت خودتان متفقاً کوشش میورزید . من شمارا بسیار دوست دارم . بدهید دستهای خودتانرا که بفشارم .

مهاجران یکان یکان پیش شده باقبودان دست دادند . قبودان گفت :

— بسیارخوب ! هنوز باشماچیزی گفت وشنودی دارم اولااین را ازشمامیپرسم که آیاازجزیرهٔ لینقولن رفتن راآرزو دارید یانی ؟

پانقروف — بلی ، آرزودارم اما بشرط بازپس آمدن!

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 527 of 558

نمو — (به تبسم) آری شما جزیره را بسیار دوست دارید . چونکه به ثمرهٔ سعی و غیرت خودتان معمور شده !

مهندس — بفکر ما چنانست که جزیرهٔ خود را بحکومت خود یعنی امریکا پیشکش وتقدیم نمائیم تا آنکه دولت متبوعهٔ ما را در بحر محیط یك لنگرگاهی باشد .

نمو — آفرین شما مردمان باغیرت وطن پرستی میباشید باید که همچنین بکنید . حالا آنکه من از وطن خود بجدایی وحسرت در زیر آب های سیاه بحر درین مغاره زیر زمین ترك حیات میکنم .

سیروس سمیت پرسید که :

— آیا چیزی گفتن ووصیت کردنی بوطن خود دارید؟ بلکه در انجا دوستان وتعلقات تان باشد .

نمو — نی افندی! هیچکس ندارم . عضو آخرین خاندان خودمنم . باقی همهٔ خاندانم کشتهٔ تیغ ستم انکلیز شده اند . شما حالا باید چارهٔ رفتن خود را از جزیرهٔ لینقولن به بینید .

با — بلی ، بنای ساختن یك کشتی بزرگی را داریم . اما اگر برویم باز خواهیم آمد چرا که بسیار یادداشتها ما را به انجزیره مربوط دارد .

مهندس — علی الخصوص که قبودان نمو را در نجا شناخته ایم !

نمو — بلی ، منهم در نجا به نوم ابدی خواهم ماند . اما ... اگر ...

کپتان سخن خود را تکمیل نمود . تردد کرد ... وگفت :

— موسیو سیروس ! با شما تنها چیزی سخن گفتن میخواهم .

رفقای مهندس بیرون برامدند . مهندس وقبودان بقدر نیمساعت تنها ماندند . بعد از ان باز رفقا را خواستند . ولی از مکالمهٔ پنهانی خود بحثی نکشادند امروز نیز باینصورت گذشت .

زه ده ثون دید که لحظه بلحظه شمع حیات قبودان نمو در خاموش شدنست وعلامات حالت نزع در و پدیدار است . اما هیچ عذاب واضطراب نمیکشد بلکه رفته رفته خاموش

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 528 of 558

میشود . از دهنش بعضی کلمه های که معنی آن فهمیده نمیشود میبراید .

یکچند دفعهٔ دیگر باز مهاجرا نرا خطاب نمود و تبسمهای شیرین شیرینی بسوی آنها نموده دگر چیزی نتوانست بگوید .

بعد از نیمشب بیکساعت اثر حیات تنها در چشمهایش باقی مانده بود چشمهایش دفعتهً پدر خشیدن آمده از دهنش این دو کلمه که :

(الله ! هندستان)

برامد . وبکمال آهسته گی و آرامی تسلیم روح نمود سیروس سمیت چشمهای پر مرد محترم را بپوشانید . هاربر وپا نقروف بگریه کردن آغاز نهادند .

سیروس سمیت دست برداشته گفت :

— جناب حق تقصیراتش را عفو کند .

بعد از ان برفقا رو گردانیده گفت :

— برای استراحت روح این حامی عالیجناب خویش که بصورت ابدای اورا غایب گردیم دعا کنیم .

بعد از چند ساعت مهاجران به اجرا کردن وصایای کپتان نمو مشغول شدند .

سیروس ورفقای او صندوقهٔ گرانبهای یادگار قبودان نمورا برداشته از دالان مزین ومکمل نوتیلوس برامدند . ودروازهٔ دالان را بخوبی بستند ، واززینه بر سطح واپور بالا برامدند ودروازهٔ زینه رانیز با کمانهای محکم فنریهٔ آن بخوبی سد نمودند که یکقطره آب ازان گذشته نمیتواند . بعد از ان در زورق نشسته در پس کشتی در جائیکه سکان موجود است آمدند . ودو شیردهن بزرگیرا که در دو طرف سکان موجود بود باز کردند نوتیلوس آهسته آهسته فرو آمده در آب غرق گردید .

مهاجران یکمدتی هنوز بروشنی ضیای الکتریك فرو رفتن نوتیلوس را در زیر آب تماشا کردند . لکن بعد از کمی ضیای الکتریکی ناپدید گردید که ازین معلوم شد که تابوت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 529 of 558

قبودان نمو یعنی وابور الکتریکی نوتیلوس درقعر دریا واصل گردید . مغاره مانند شب تاریك تیره وتار گردید .

باب هجدهم

فهرست

ابتدا کردن بکارها — آغاز کردن سال ۱۸۶۹ — علو آتش درسر کوه — علامات نخستین اشتغال — مهندس وآرتون در آغل — مغارهٔ داقار — قبودان نمو بمهندس چه گفته بود

صبح زودی مهاجران بکمال سکون وسکوت بطرف مدخل مغاره متوجه شدند این مغاره را بنابر یادگار قبودان نمو « مغارهٔ داقار » نام نهادند . رفته رفته روشنی مدخل مغاره را دیدند . درین اثنا بحر چون بحالت جزر بود بکمال آسانی زورق آلومینیوم شان ازمدخل مغاره بیرون برامد .

زورق رادردهن مغاره بایك ریسمانی بیك سنگی بستند . حتی با نقروف برسر ریگهای کنار دریا زورق راخیلی خوب نشاند .

طوفان بادوباران ازدور شنیده میشد ولی ازجزیرهٔ لینقولن برطرف شده بود . اما هواهنوز به ابرهای کثیف سیاهی مستور است . سیروس سمیت بارفقای خود ازمغارهٔ داقار برامده ازراهیکه آمده بودند بسوی آغل متوجه شدند . درراه ناب وها ربرسیم تلگرافی را که اثر کپتان بود جمع کرده میرفتند .

درراه خیلی کم سخن میزدند . وقایع مختلفهٔ که درین دوشب بر بیچارگان پیش آمد خیلی موجب هیجان واضطراب شان گردیده است . حامی مجهولی که بایند رجه لطفها وعنایتها درحق مهاجران اجرا مینمود پس ازین موجود نیست بلکه خود او نوتیلوس درقعر بحر عمیق بخواب شیرین ابدی رفته است . بناءً علیه مهاجران خودشا نرا از اول خیلی تنهاتر وبیکس تر می بینند ، وعجز وناتوانی بحسابی در خود مشاهده میکنند .

آنشب رادر آغل گذرانیده فردا بساعت نه درغرا نیتهاوز آمدند . سیروس سمت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 530 of 558

بساختن کشتی از اول زیاده ترصرف همت نمودن گرفت . که میداند که در آینده چه خواهد شد بهمه حال یك کشتی محکمی بدست داشتن ضرور است . هیچ نباشد تا بجزیرهٔ تابور رفته یك کاغذی برای لارد کولنار وان گذاشتن لابد وضروریست وهم باید پیش از رسیدن زمستان کشتی حاضر شود . لهذا هر شش نفر رفیق بکمال جدوجهد از صبح بسیار وقت تا بشام تاریك کار میکنند . آخرهای سنهٔ ۱۸٦۸ به این کارها گذشت . بعد از یکنیم ماه قبورغه ها و کنارهای کشتی بتمامها ساخته شد . هنوز از حالا معلوم میشد که این کشتی که بر نقشهٔ مهندس بنایافته تا بسیار جاها در موجهای دریا تاب آور مقاومت خواهد گردید . علی الخصوص پانقروف از همه کس زیاده تر بکار کشتی سازی مشغول میشد . هرگاه یکی از رفقا تیشه را گذاشته تفنگ را برای شکار بدست بگیرد در حال به سر جنبانی وغرغر آغاز مینهد .

هوا همیشه بارانی وپر ابر است . حتی روز اول سنهٔ ۱۸٦۹ بیك هوای طوفانی پر بادوبارانی آغاز نهاد . در اطراف جزیره در بسیار جاها صاعقه ها افتاد . در روز سوم کانون ثانی هاربر بطرف کوه فرانقلن نظر کرده دید که از دهنهٔ تنورهٔ زروه وولکان یك دود بسیار کثیف وسیاه بهوا شده است . هاربر بدیگر رفقا اخبار کیفیت نمود . رفقا نیز دیده اظهار حیرت کردند پانقروف گفت :

— کوه ما از بخار پرانیدن به تنگ آمده حالا بدود کشیدن آغاز نهاده .

بواقعیکه در بنبار این دود خیلی دهشتناکست پیش ازین از غلیان مواد معدنیه بخار میبرامد اما حالا از در گرفتن مواد مذکور بقدر هفتصد قدم بلندی وسه صد قدم سبتری یك دود بسیار کثیف وغلیظی بر می آید . ژه ده ثون گفت :

— معلومست که اوجاق در گرفت .

ها — چه کنیم ! خاموش کردن آن بدست ما نیست !

سیروس بکمال دقت بزروهٔ جبل نظر کرده برفقا گفت :

— دوستان من ! تبدلات بسیار مهمی در جزیرهٔ ما بوقوع خواهد آمده خودرا

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 531 of 558

بازی دادن بیهوده است . معلومست که وولکان به این زود ها مواد مذاب گشتهٔ معدنیهٔ خودرا بسیلان خواهد آورد .

پا — خیلی خوب است! اوسیلان میکند ماهم کف بهم میزنیم . در نجا نقطهٔ مهم چیست؟

درین اثنا آیرتون گوش خودرا بر زمین نهاده ویکقدری گوش کشیده گفت :

— بعضی صداهای مدهشی از زیر زمین میشنوم ! مهاجران نیز گوش نهاده شنیدند که بواقعی بعضی صداهای بسیار مهیبی می آید . پانقروف گفت :

— این چیست؟ کوه به آتش فشانی آغاز کرده هرقدر که دلش میخواهد آتش بیفشاند بماچه ؟ مارای آتشفشانی او ازکار خود چرا پس بمانیم ! کشتی ما باید که بعد از دوماه بدریا شناوری کند .

بنابرین دعوت پانقروف رفقا از کوه صرف ذهن کرده بازپس بکار خود سرگرم شدند . امروز که سوم ماه کانون ثانی بود مهاجران بلا توقف کوشش کردند وبه کوه فرانقلن مشغول نشدند . اما گاه گاه دود آنقدر بلند میشد که ضیای شمس را سراسر ستر میکرد ، وروی هوا سیاه میشد . مهندس خیلی اندیشه ناکست . ازانرو میخواهد که یك آن اولتر کشتی به اتمام رسد .

بعداز طعام شام هاربر وسیروس وژه ده ثون برتبهٔ منظرهٔ وسیعه برامدند تا ببینند که کوه بچه حالست ازهمه بیشتر هاربر رسیده فریاد براورد که :

— کوه آتش میفشاند .

ازقلهٔ کوه فرانقلن که بقدر ده میل مسافه ازغرانیتهاوز دوراست بلافاصله شعله های آتش باخاکستر ودود وبخار معدنهای آب شده دربالا برامدنست مهندس گفت:

— وولکان رفته رفته کسب دهشت میکند فکر مهندس آنقدر مشغول بودو آن قدر متفکروا ندیشه ناك مینمود که ژه ده ثون نیز به اندیشه افتاده پرسید که :

— آیا یك تهلکهٔ از آتش فشانی کوه فرانقلن برجزیره می بینید که اینقدر متفکر هستید؟

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 532 of 558

مهندس — هم بلی ، هم نی .

ژه — یعنی چه تهلکه خواهد بود ؟ درهرجائی که کوه آتش فشان موجوداست از دوسه چیز آن اندیشه میشود که یکی اززلزلهٔ شدیده که خانه هارا خراب میسازد حال آنکه جزیرهٔ ما ازان اندیشه ندارد ! دوم ریختن خاکستر بسیار که ازانهم برای ماپیم بسیاری نیست ، سوم سیلان یافتن لاو که برای آنهم مجراهای بسیاری ازقدیم برسطح مائل کوه بطرف دماغه وحوضهٔ ماندیبول موجوداست که ازانجا لاوجاری شده خواهد رفت، وبماچیزی ضرری نخواهد رسانید . پس اندیشه واندوه شمارا ندانستم که ازچیست ؟

— من هم ازینچیز ها آنقدر اندیشه ندارم اما دیگرچیزی هست که بسیار مهلك و مدهش دیده میشود !

— مثل چه ؟

— حالا چیزی گفته نمیتوانم ! تایکبار رفته کوه رابه بینم . بعدازان بیان رأی خواهم کرد !

ژه ده نون سکوت کرد سه روز دیگر نیز گذشت مهاجران بکمال سعی وغیرت در انشای سفینه میکوشند علی الخصوص مهندس بی آنکه سبب آنرا بنمایاند خیلی استعجال میورزد . زروهٔ فرانقلن همیشه بطبقه های دود وشعله های کثیف مستوراست . بعضی سنگپاره های آتشین شعله ریز ازدهنهٔ کوه آتش فشان بکمال شدت بجو هوا پریده باز در مجرامی افتاد که صداهای پردهشت کفیدن آن سنگها دهشت بخش دلها میگردید . یانفروف میگفت :

— دیو برهیبت ماسنگ بازی رابنا نهاد .

اگرچه از کوه سنگپاره های آتشین بزرگی در پریدن هست ولی هنوز ازسیلان مدهش لاواثری دیده نمیشود . معلومست که هنوز مواد مذابهٔ معدنیه که بحرارت مرکزیهٔ ارضیه آب شده اند تابدهن مجرا نرسیده اند .

مهاجران باوجودیکه بساختن کشتی خود حصروجود کرده اند ولی بازهم بعضی کار های ضروری دیگر نیز دارند که آنهم بسعی وغیرت خود شان محتاجست . مثلا به آغل

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 533 of 558

رفتن وحیوانات را سرپرستی کردن لازمست لهذا در مخصوص قرار داده شده که فردا آیرتون به آغل برود . مهندس گفت :

— آیرتون ، چون فردا به آغل میروی منهم باتو خواهم رفت .

پانفروف گفت :

— اوه ، موسیو سیروس ! کار کشتی سازی که از همه ضرورتر است برفتن شما دفعهٔ چهاردست ازان برداشته میشود .

— ضرر ندارد پانفروف اینهم ضرور است . چرا که من میروم تا بدانم که کیفیت کفیدن کوه آتش فشان بچه درجه است ؟

روز دوم بوقت صبح آیرتون وسیروس بعرابهٔ خود سوار شده بسرعت بسوی آغل متوجه شدند . جو هوا علی الخصوص برسر کوه فرانقلن به ابرهای کثیف و غلیظی محاطست که هرگاه بدقت نظر کرده شود آن ابرها از خاکستر غبارات معدنیه متشکلست . بواقعیکه غبارهائیکه از وولکانها میبرایند بماه ها در میان ابرها میماند مثلا در سنهٔ ۱۷۸۳ وقتی که کوه آتش فشان جزیرهٔ « ایسلاند » به آتشفشانی آمده بود ابرهای که از غبارات معدنیه متشکل بود تا بقدر یکسال در جو هوا باقی بود .

سیروس و آیرتون چون به آغل تقرب نمودند بارش خاکستر سیاهی را دیدند که از هوا میریزد اما باد چون از طرف غربی در وزید نست غبار مذکور را بسوی دریا میبرد آیرتون گفت :

— اما این عجب است !

— عجب نی بلکه مهلك است . چرا که این دلیل درجهٔ شدت وولکانست .

آیرتون به آغل در آمده خدمت بزها و گوسفندانرا بدید . حیوانات خیلی رم خورده و پرهیجان دیده میشدند سیروس سمیت سطح مائل شرقی کوه را دور کرده تا بجائیکه معدن کبریت را دیده بودند آمد .

تبدلات بسیار در انجا دیده میشد ، در اوایل یك ستون بخار کبریتی میبرامد در ینوقت

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 534 of 558

بقدر سیزده ستون بخار مشاهده میشود . مهندس هرچه نظر کرد از لاواثری ندید . سطح مائل شمالیرا نیز گردش کرد اگرچه از جریان لاواثری نیست ولی زمینها بتمامها باغبارات معدنیه پوشیده شده است . بعد از ان مهندس به آغل برگشت . در راه بر صداها و ولوله هائیکه از زمین بر می آمد دقت مینمود . آیرتون مهندس را منتظر بود مهندس گفت :

— یك فانوس بگیر که برویم .

آیرتون فانوس را گرفت عرابه را و حیوانات را در آغل گذاشتند و دروازه را بخوبی بسته بسوی ساحل دیوار مانند شرقی روانه شدند . دورفیق بر زمینهائیکه باغبار معدنی مستور بود براه افتادند . در اطراف از مرغ و چارپا هیچ اثری دیده نمیشود . گاه گاهی که باد غبار را بر میداشت دورفیق بادسمالها دهن و بینی خودرا میبستند . مهندس و آیرتون بکمال زحمت قطع مسافه میکردند . چنان گمان میشد که گویا شعله های کوه آتش فشان یك قسم کلی مولد الحموضهٔ هوای نسیمیرا سوختانده باشد که برای تنفس غیر کافی دیده میشد . در هر صد قدم یکبار به نشستن مجبور میشدند تا مانده گی خودرا براورند . تا آنکه دو ساعت بظهر مانده بلب دیوار ساحل بلند رسیدند . و از انجا بر راهیکه پیش از ان بنابر دعوت کپتان نموفرو آمده بودند تا بکنار آب خودرا رسانیدند . سیروس و آیرتون بلا زحمت مدخل مغارهٔ داقار را پیدا کردند . مهندس گفت :

— زورقهٔ آلومینیوم آیا بجای خوداست ؟

آیرتون زورق را کشیده گفت :

— بلی در نجاست !

— سوار شویم .

هردورفیق نشستند . آیرتون فانوس را در داد بطرف بینی زورق آویخت . و پرها را بدست گرفته و مهندس نیز سکانرا بدست داشته داخل مغاره گردیدند .

نوتیلوس حالا در میدان نیست که داخل مغاره را ضیادار کند . نوتیلوس اگرچه در قعر بحر هنوز در ضیا پاشی خواهد بود اما آن ضیا تا بسطح آب نمیرسد . در داخل

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 535 of 558

مغاره در اول امر یك سکوت و سکونت کلی پیدا بود اما هرچه که پیش شده میرفتند بعضی صداهای مدهش وخفه و پرهیبتی از پشت دیوارهای مغاره مانند صوت رعد میبرامد .
مهندس گفت :

— اینست صدای مدهش کوه آتش فشان !

بعداز کمی در داخل مغاره بوی های گوگرد و دیگر اجزای کیمیویهٔ معدنیه نیز به بینی شان رسید . هوای داخلی مغاره بمقدار کلی با این غازها مخلوط بود .

مهندس یکقدری بتلاش افتاده گفت :

— اینستکه قبودان نمو از نمشاله میترسید .

بعداز بیست و پنجدقیقه زورق بمنتهای مغاره رسید مهندس بطرف بینی زورق بریا خواسته فانوس را بسر دیوار سنگی آخر مغاره نزدیك کرد . آیا کافتی وستبری این دیوار چقدر خواهد بود ؟ اما از صدائیکه از پشت دیوار مغاره میآید چنان معلوم میشود که دیوار بسیار کلفت نیست .

مهندس اطراف دیوار از هرسو مشاهده وملاحظه کرد . دیدکه از بعضی جاکها وسوراخها دود بسیار سیاهی در برامدنست . مهندس یکمدتی ساکت مانده به اندیشه فرورفت . بعد ازان گفت :

— راستست ، قبودان درینباب حق داشت اینستکه تهلکه مدهش درینجاست !

آرتون هیچ چیزی نگفت امابنابر اشارت مهندس به برکشی آغاز نهاده بعداز نیماعت ازمغاره داقا ربرامدند .

— باب نوزدهم —

فهرست

رأی سیروس سمیت — زیارت آخرین به آغل — معارضهٔ آب و آتش —
ازجزیره چه باق میماند — شبهای ۸ و ۹ ماه مارت .

مهندس آنشب را با آرتون در آغل گذرانیده روز دیگر هردو رفیق بغرانیتهاوز

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 536 of 558

برگشتند . مهندس رفقا را جمع نموده بیان نمود که :

— ای دوستان! مجبورم بر اینکه بشما یك خبر کدورت اثر بسیار مدهشی را خبر بدهم . و آن خبر اینست که جزیرهٔ لینقولن با کرهٔ ارض تا به آخر یکجا باقی نخواهد ماند . یك سبب بسیار عجیبی جزیره را محو خواهد کرد ! برطرف کردن این سبب داخل قوت و اقتدار بشر نیست . وهم آن سبب در درون خود جزیره است .

رفقا از این سخن مهندس بحیرت افتاده اولا یکی بسوی دیگر خود، وبعد از ان همه کی بسوی مهندس دیده ژه ده ثون گفت :

— از این سخن شما چیزی مفهوم نشد . مهربانی کرده مسئله را واضح بفرمائید تا دانسته شویم !

م — بسیار خوب ایضاح میکنم ! بلکه همان چند سخن قبودان نمو را که بمن گفته بود بشما تکرار میکنم .

ژ — خوب قبودان نمو بشما چه گفته بود ؟

م — قبودان نمو گفته بود که جزیرهٔ لینقولن قریباً از بیخ وبن بر افتاده محو و خراب میشود .

پا — انچه سخنست ! جزیره چسان از بیخ وبن محو و خراب میشود ؟

م — پانفروف ! تو یکبار سخن را بشنو که کپتان نمو بمن چه گفته بود ، و منهم در مغارهٔ داقار چه کشف کرده ام بعد از ان خواهی دانست که چیست ؟ مغاره داقار تا بزیر مجرای کوه آتش فشان پیش رفته است ، و با مجرای مذکور بیك دیوار سنگی از هم جدا شده است که این دیوار هم از حالا بعضی جا کها وشکافته گیهایی پیدا کرده که از انهم بعضی بخارها و دود ها در بر امدنست ! منهم دیده ام که این جا کها و این دیوار به تضییق و فشار داخلی مقاومت و توانایی نکرده از هم می کفد و آبهای بحر بداخلی وولکان هجوم و یورش میبرد .

پا — خیلی خوب ! ازین بهتر چیست ؟ آبهای بحر در وولکان هجوم میکند . آتش هم

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 537 of 558

خاموش میشود . کارهم باینصورت بخوبی بانجام میرسد . ماهم ازبیم آتش فشانی کوه فرا نقلن وامیرهیم والسلام !

م -- بلی بلی، ازکوه آتش فشانی بلکه ازغم تمام جزیره بکلی واخواهیم رهید . یعنی دیوار مغاره ازهم پریده آبهای دریا در وولکان درامده جزیرهٔ لینقولن برهوا شده ازهم پاره پاره میگردد .

مهاجران جواب ندادند درجهٔ شدت تهلکه را ادرك کردند . چرا که سیروس در پنهان اصلا مبالغه نکرده بود زیرا این معلومست که هرگاه درداخل کوه آتش فشان آب درآید آن آبها به مقابل آن هزاران درجهٔ حرارت هیچ تاب آور مقاومت نگردیده در آن واحد به بخار بسیار شدیدی منقلب میشود، ومانند یك دیگی که آتش آن زیاده شود همهٔ محیط خودرا دفعتهً ازهم کفانیده پاره پاره میشود . مثلا اگر آبهای بحر سفید در کوه آتش فشان «آتنا» درآید جزیرهٔ بزرگ «سیجلیا» در آن واحد ازهم می کفد .

حالا دانسته شد یکه دوام حیات جزیرهٔ لینقولن برمقاومت وتوانائی دیوار داخل مغاره موقوفست . آیا دیوار، امروز، فردا، بعدازیکهفته یابعد ازیکروز، یابعدازیك ساعت یاپنج دقیقه شکافته شود ؟ معلوم نیست !

مهاجران ازغم جان خودزیاده تر بغم جزیرهٔ خود متألم شدند . وبی آنکه ماتم تهلکه حیاتهای خودرا ببینند یشند به اندیشهٔ مصیبت جزیرهٔ خودشان افتادند که اینقدر مدتها ایشانرا در آغوش شفقت خود پرورانیده وبه اینقدر سیعها وزحمتها بدرجهٔ اعمارش رسانیده اند باینصورت فجیعهٔ مدهشه دفعتهً محو و ناپدید گردد ؟ باقروف قطرات سرشك خودرا که درمیان مژگانهایش جمع آمده بود گرفته نتوانست .

مکالمه بقدر یکساعت دیگر دوام کرد . برای چاره های خلاص خود ازهر جهت سعی وکوشش را مفقود دیدند مگر اینکه درکشتی سوار شده ازجزیره برایند . لهذا میباید بکمال سرعت کشتی رابه اتمام رسانند . هرکس بکار کشتی مشغول گشتند . دیگر کار هارا یکقلم ترك کردند . بلی کاشتن، ودرودن، وحیوان پرورانیدن، وانبیه ساختن و

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 538 of 558

غیره بعد ازین چه بکار خواهد آمد ؟

همه اوقات خودرا بکار کشتی حصر نمودند . تابه بیست وسوم کانون ثانی نصف کشتی تخته بندی گردید . تابه اینوقت درزروهٔ جبل یك تبدلات عظیمهٔ بعمل نیامده بود . امادرشب بیست وهفتم کانون ثانی درحالتیکه مهاجران درغرانیتهاوز بودند . بناگهان یکصدای دهشت انتهای پرهیبتی برامد . بگمان آنکه جزیره برهوا گردید به تلاش وچابکی ازغرانیتهاوزفرو آمدند .

ازنیمشب دوساعت گذشته بود . روی هوارا آتش گرفته بود قسم مخروطی مر تفعی که ازاصل کوه به بلندی هزارمترومانند شاخی بلند شده ، ودهنهٔ تنورهٔ وولکان راتشکیل داده ، ودراوایل ورودمهاجران بجزیره مهندس باهاربردران درامده بودندهمین قلهٔ مذکورکه به ثقلت هزارهاهزاربلکه ملیونها ملیون خروارو به بلندی هزارمترو می آمد به تضییق وفشارموادمذابهٔ معدنیه که آنرالاومیگویندتاب آورمقاومت نگردیده مانندیك گلهٔ توپی بهواپریده است ، وبعدازانکه بقدرصد صد وپنجاه مترو بهوابالابرا مده پاره پاره گردیده به اطراف جزیره افتاده است . بعد ازپریدن این زروه دهنهٔ مجراخیلی فراخی پیدا کرده بجوهواآنقدر آتش هامیبرامدکه بسبب انعکاس ضیاچنان گمان میشد که هوای محیط رایکقلم آتش گرفته است . درین اثنا مواد مذابهٔ معدنیه بکمال شدت ازمخرج وولکان خروج وازاطراف کوه ریختن گرفت . وچنان معلوم میشد که کوه فرانقلن راازهرطرف مارهای آتشینی احاطه کرده است . آیرتون فریادبراوردکه :

— آغل ، آغل !

بواقعیکه لاوهایکسر بطرف آغل هجوم آورده به سیلان آمده بود . چراکه بعد ازپریدن زروه مجراهای نوبرای جریان لاوپیدا شده بطرف قسم منبت جزیره لاوها بسیلان آمده است .

بنابرفریاد آیرتون بچابکی تمام اوناغاهارا بعرابه بسته بسوی آغل روانه شدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 539 of 558

فکرشان همان به آغل رفته حیوانات را آزاد کردنست . سه ساعت از نیمشب گذشته به آغل واصل شدند . حیوانهای بیچاره بکمال اضطراب بناله وفغان آمده بودند . بزودی تمام دروازه ها را باز کردند . حیوانات بیچاره خودرا همان به بیرون انداخته بفرار شتاب کردند . بعد از یکساعت لاوها به آغل هجوم نمود . مجرای آب کوچك آغلرا به بخار تحویل داد . در مدت بسیار کمی از آغل اثری باقی نماند دیوارهای تخته یی وچپری های طویلهٔ حیوانات را سوختانده محو گردانید از آغل هیچ اثری باقی نماند . مهاجران اگرچه برای کشادن دیگر مجرا برای لاو و آغلرا رهائی دادن کوشیدند . ولی وا اسفا که انسانها از علاج اینگونه آفاتها عاجزاند .

صباح شد، مهاجران دیدند که لاوها یکسر بسوی قسم منبت جزیره در جریان آمده بیشه زار اینطرف نهر مرسی راسوختانده میرود . ورفته رفته ممکن است که همهٔ جنگلرا سوختانده تپهٔ منظرهٔ وسیعه را نیز محو گرداند .

ژه ده ئون گفت :

— بزرگترین مجرای لاو بطرف نهر قریق روژ وتالاب غرانت جاری شده می آید . بلکه تالاب مارا وا رهاند !

م — بلکه !

مهاجران خودرا بزودی از راه مجراهای لاو برطرف کردند . لاو بطرف قسم منبت جزیره از دوشیلهٔ کوه بصورت بسیار مدهشانهٔ جریان یافته است یکی بسوی نهر آبشار ویکی بسوی نهر قریق روژ که راست بطرف تالاب می آید . لاوها آبهای نهرها رابصداها وفغانهای بسیار پردهشتی بلع نموده به بخار تحویل میدهد . شکل وقیافت کوه نیز سراسر بدیگر قالب درآمده است . بسبب پریدن قسم علیای کوه شکل کوه بدیگر هیئت درآمده است . علی الخصوص سیلان یافتن نهرهای آتشین مواد مذابهٔ معدنیه از هرطرف کوه یك منظر دهشت آوری بنظر می آورد . سر کوه آتشفشا نرا دودهای بسیار کثیف ومظلمی احاطه کرده است که از میان آن دودها شعله های تیره وبنفش رنگ بسیار

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 540 of 558

غلیظی باغبارهای خاکستر معادن ارضیه وسنگپاره های بزرگ وکوچك سرخ شده بهوا میشد حتی این سنگهای اخکر شده بهزاران قدم درجوهوا بالا رفته وصدا های مهیبی براورده از نظر نهان میگشت .

مهاجران درجائیکه بودند توقف کرده نتوانستند چراکه ازیکطرف سنگهای اخکری وازدیگرطرف مجراهای پرسیلاب لاو آنهارا درزیرتهدکه می آورد . لاوها بمجردیکه به بیشه تقرب نمود درختهای صف اول جنگلرا آتشگرفته چوبهای خشك آنها درحال سوخته ومحومیگردید وترهای آن بقوت حرارت سیلاب لاو دفعتهً بدود وبخار منقلب گردیده مانند تفنگها وتوپها ازهم کفیده درمیان سیلاب لاومی افتادند ، وسوخته محومیگردیدند .

مهاجران برکنار تالاب آمده توقف ورزیدند درینجامسئلهٔ حیات وممات درپیش آمد . مهندس گفت :

— ازدوحال خالی نیست : یا آب تالاب این سیلاب لاورا بلع میکند وآب برلاو غالب آمده یك قسم منبت جزیره که عبارت ازتپهٔ منظرهٔ وسیعه واطراف تالاب باشدوا میرهد . ویا آنکه لاوبرآب تالاب غالب آمده آبرا بلع کرده به بخارتحویل میدهد ، وتپه راباجنگل فاروست محومیسازد که درانحال برای ما انتظار کشیدن ازهم کفیدن جزیره وهلاك شدن باقی میماند .

یا — چون چنینست مشغول کشتن ما بکارکشتی سازی نیزبیهوده است .

م — انسان باید که وظیفهٔ خودرا تانقطهٔ آخرین حیات خوداجرا نماید !

درین اثناخط جریان لاوهمهٔ درختان اطراف نهرقریق روزرا محوکرده تابه نزدیك تالاب رسیده بود . امادرانجا زمین بلندیی پیدا کرده بودکه بسبب آن بلندی مجرای لاو بطرف تپهٔ منظرهٔ وسیعه ریختن میخواست . واگرآن بلندی نباشد لاوبتالاب میریخت لهذا مهندس فریادبراوردکه :

— رفقابدویم که وقت کاراست !

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 541 of 558

رفقا مقصد مهندس را دانسته بتا خت از شمینه هابیل وکلنگ رابرداشته بسوی بلندی شتافتند . اولایك سدی از خاك وسنگ بطرف منظرهٔ وسیعه درپیش سیلاب بسته بعدازان بکندن بلندی ئیکه حایل ریختن لاوبه تالاب بود آغاز نهادند . بقدر سه ساعت کار کردند وچنان پنداشتندکه سه ساعت نی بلکه سه دقیقه کار کرده اند . تمام وقت بود . زیرا تمام شدن کار مهاجران ورسیدن سیلاب . لاو دراول امربه پیش سدی که بسته بودند رسیده یکقدری توقف نمود . بعد ازان دفعتهً در نهرقریق روز ریختن گرفت وازانجادر تالاب بشدت تمام جریان یافت . مهاجران درنخجامبهوتانه ومتحیرانه وساکتانه بمجادله ومحاربه این دوجسم بدیع الخلقه نظرمیکردند .

سبحان الله ! محاربهٔ آب و آتش درنخجاچه منظرهٔ مدهشی تشکیل داده است دهشت این منظره را آیا قلم کدام محرر ، وقلم موی کدام مصور تحریر وتصویر میتواند ؟

بمجردتماس کردن آب بالاو مبدل بخار گردیده صدا های پرولوله عجیب وغریبی برمیآورد . بخار بکمال شماتت بجوهوا بالا برامده دائره هاتشکیل میدهد . اما ازنحال چنان معلوم میشدکه آب تالاب که ازمنبع آمدن نهرقریق روز محروم مانده وسیلاب لاوکه همیشه ازمنبع لایقطع دایمی درجریانست بر آب غالب آید .

لاوهائیکه در تالاب غرانت میریزددرحال تصلب میکند ودرقعر تالاب به تشکیل دادن طبقه ها آغاز مینهد ، وطبقه بر طبقه پیش رفته تابه میان تالاب رسید حال رفته رفته کسب دهشت میکند . چراکه تالاب نیزبه بلع نمودن لاوکفایت نمیکند . رفته رفته آب تالاب مبدل به بخار شده بهوامیبرد .

بخاریکه از آب تالاب بهوامیشود درجوهوابازبه آب تحویل یافته بازمثل باران بر جزیره ودریامیریزد . دروسط حوضیکه تالاب راتشکیل داده بعد ازکمی خرسنگهای بزرگ بزرگی ازانجماد یافتن لاوهابعمل آمد وچنان معلوم میشدکه بعدازیکشبانه روز اگرلاوبهمینصورت جریان داشته باشدبعوض آب درتالاب آتش مذاب شده قایم گردد .

حالت اینطرف را گذاشته حالایکقدری بطرف مجرای سیلاب دیگری که بطرف

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 542 of 558

نهر آبشار و جنگل فاروست روان گردیده نظر کنیم . لاوهائیکه بآنطرف روان گردیده بعداز انکه مجرای نهر آبشار را پر کردیك شعبهٔ آن بخدمت سوختاندن نهر مرسی و یك شعبهٔ آن بسوختن جنگل فاروست کمر همت بسته جنگل را آتش داده .

حیوانات پرنده وچرندهٔ که در جنگل هستند بکمال دهشت و وحشت باینطرف و آنطرف در تکاپو شده اند . مهاجران بیچاره از دیدن انحالت جزیره دل وجگرشان کباب میشود . وگاه بر حال خود وگاه بر حال جزیره اشکریز حسرت میگردند . و بواقعیکه منظرهٔ جزیره خیلی جانخراشست درختهای سبز جنگل سراسر محو گردیده بجای آن طبقه های سیاه سیاهی از انجماد یافتن مواد مذابیهٔ معدنیه قایم گردیده ، آب صاف وراکد تالاب لطیف غرانت خشك شده بجای آن لاوهای جحیم آسای جهنمی جا گیر شده ، واز سر دیوار غرانیتها وز بکنار ساحل ریختن گرفته بسوی بحر در جریان آمده است . در نهرهای قریق روز و آبشار و مرسی یکقطره آب باقی نمانده ، سبزه زار هاو چمنزارها را حالت پر دهشت بلا انتهایی در بر گرفته .

مهاجران بیچاره لحظه بلحظه منتظر هلاك خود نشسته اند . غرانیتها وزرا بالمجبوریه ترك داده در جای کشتی سازی خود غژدی از بادبان کشتی سپیدی برپا کرده منتظر موت نشسته اند . ولی لحظهٔ از تیشه زدن و اره کشیدن فارغ نیستند وامید دارند که اگر تا به ده روز دیگر اجل امان شان بدهد کشتی خود را در دریا بیندازند .

از وقت پریدن قلهٔ کوه و جریان یافتن سیلاب لاو تا به امروز که هشتم ماه مارت است حال بهمین منوال گذشت . اما روز نهم ماه از زروهٔ کوه یك ستون عظیم پر دهشت دود و بخار بقدر سه هزار قدم به جو اهوا صعود یافت که از نظارهٔ پر هیبت وصدای جانخراش پر سرعت آن مو بر اندام ولرزه بر اجسام بینندگان افتاد . مهندس دانست که دیوار مغارهٔ داقار به تضییق وفشار بخارات داخلیهٔ مجرای وولکان مقاومت نیاورده از هم پاره پاره گردیده است و آبهای بحر در درون مرکز آتشین زمین بریخته است . و در حال آن آبها به بخار مبدل شده این ستون عظیم وخیم را حاصل نموده است . اما مجرای دهنهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 543 of 558

وولکان بخروج همهٔ این بخارات کافی نیامده بایك صدای پر غلغله وولولهٔ دهشت انتهایی که ازصد میل مسافه شنیده میشد جزیرهٔ لینقولن راازهم کفانیده پاره های کوه فرا نقلن دربحر محیط بریخت . آبهای بحر محیط نقطه یی راکه جزیرهٔ لینقولن بران بود مستوروپوشیده ساخت .

باب بیستم

فهرست

یك پشته سنگی دربحر محیط — التجاگاه آخرین مهاجران — ممات مقرراست — یك معاونت غیرمنتظر — لطف آخرین قبرقپودان نمو

ازتمام جزیرهٔ لینقولن یك پشته سنگی که درازی آن سی قدم ، وبر آن پانزده قدم، وازسطح بحر بلندی آن ده قدمست باقی مانده است که همین قدر نقطه را آب بحر محیط متر نکرده است . این پشته سنگ متباقی خرسنگهای غرانیتهاوزاست که درحالت زیر وزبرشدن جزیره این سنگها نیزبهوا پریده وبادیگرپاره های کوه فرانقلن باهم آمیخته این پشته را بعمل آورده است . بغیر ازهمین پشته سنگی که مذکور گردید دیگرهیچ چیزی ازجزیرهٔ لینقولن باقی نمانده است . که التجاگاه آخرین مهاجران عبارت از همین پشته سنگ گردیده است .

جمیع کوه ودشت وجنگل وسنگ و خاك وپرنده و چرندهٔ جزیره محو وهلاك گردید حتی توپ وزوپ نیز درین آشوب رستاخیز دکاکدکای جزیره بر حیات ذوق انگیزخودشان خاتمه کشیدند .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 544 of 558

قضازدگان از مرگ وارهیده برین پشته سنگ خشك وخالی دوروزاست که اقامت دارند

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 546 of 558

اما رفقای شش گانه بنابر اشارت مهندس درهنگام برامدن ستون مدهش بخار از دهنهٔ کوه فرانقان خودرا بدریا انداخته تا که قوت داشتند خودرا بشناوری ازجزیره دور کشیدند ، وازنیم میل مسافه دورتر کفیدن جزیره راتماشا کردند . بعد ازغرقشدن جزیره باز خودرا بشناوری برین پشته سنگ باقی مانده رسانیده بران برامدند .

اینستکه قضازده کان ازمرگ وارهیده برین پشته سنگ خشك وخالی دوروز است که اقامت دارند .

فلاکت این بارشان هیچکاه بفلاکت بار اول شان که ازبالون بجزیرهٔ کوچك سلامت افتاده بودند قیاس قبول نمیکند . چراکه درین بار برچنان جایی مانده اندکه از جنس خوردنی ونوشیدنی وسوختنی هیچ اثری نیست . مرگ شان مقرر ، وهلاك شان منتظر است . درینجا علم وفن ، ومهارت وکارکنی هم هیچ بدرد نمیخورد . معاونت و مرحمت بجزازطرف خداوندیگانه هیچ دیده نمیشود !

سیروس سمیت ساکت ومستر بحست ، ژه ده ثون یکقدری متهیج دیده میشود ، بانقروف بکمال قهروحدت برپشته سنگ گردش دارد ، هاربر درپیش مهندس افتاده زارنالی میکند ، ناب وآیرتون هیچ نمیگویندوهیچ نمیکنند مگر ناب یکبار همینقدر گفت :

— قیودان تو چقدر مرد عاقلی بودکه پیش ازدیدن اینحال فلاکت اشتمال وفات یافت !

دوروزدیگر نیزبهمین منوال گذشت ! شمع حیات فلاکت زدکان نیز لحظه بلحظه درخاموشی بود . زنده گی شان بامرگ درپنجه زدن بود .

ضعف وناتوانی شان بدرجهٔ رسیدکه برپا ایستادن برای شان محال گردید . هریك ازرفقا بروی همدیگر بیکنظر حسرت ودیدهٔ رقت دیده ساکتانه وساکتانه مبهوت افتاده

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 547 of 558

بودند . گرسنه گی وتشنه گی ودرمانده گی وناامیدی تیشه ها وارّه های عمارت حیات شان گردیده لحظه بلحظه وجودشانرا منهدم میگردانید .

دربیست و چهارم ماه مارت هرکس بیکطرفی مانندقالب بیروحی افتاده ازعقل و حرکت سراسر محروم مانده بودند که هرگاه ازخارج کسی آنهارا میدید هیچگاه بروی حیات بودن آنها حکم نمیکرد .

درین اثنا تنها آیرتون درعین حالت بیهوشی جانکندن یك صدایی ازطرف در بابگوشش برخورده بسوی افق یکنظری انداخته توانست .

دیدکه یك واپوری سرراست بسوی پشته سنگی که فلاکت زدگان بران درجان کندنست بکمال سرعت پیش می آید !

آیرتون اینحالرا مانندسیر فی المنامی مشاهده کرده ، وبعضی صداهای پراضطراب پست وخفه شدهٔ براورده ، ودستهای خودرا بهوا بالا کرده پس بیهوش شده مانند دیگر رفقا ازخود درگذشت !

خاتمه

بعد ازیکساعتی سیروس سمیت ورفقای او بهوش آمده خودرادریك کمرهٔ واپوری یافتندکه بعضی اشخاص ناشناسی را بمعالجه ومداوات خودمشغول دیدند ، وندانستند که بچه صورت ازپنجهٔ ممات رهایی یافته اند ! اما این فریادبیمحابای آیرتون که :

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 548 of 558

-- دونقان ! دونقان !

برفقا همه کیفیت را بفهمانید . سیروس سمیت دستهای خودا بالا کرده گفت :

— ای خالق یکانهٔ ارض وسما ! آخر بفضل وعنایت خود مارا از مرگ رهایی دادی!

بواقعیکه این وابور دونقان نام وابور لارد گولنار وانست که بعد از دوازده سال در زیر افسری « روبر » نام پسر کپتان غرانت برای آیرتون بجزیرهٔ تابور آمده است .

پس معلوم شد که ارادهٔ ازلئی رب العالمین بر رهایی دادن مهاجران رفته بود که بچار گان رهایی یافتند ، وحالا بوطن خود باز میگردند . سیروس پرسید که :

— خوب قبودان روبر ! شما برای گرفتن آیرتون بجزیرهٔ تابور آمدید ، وچون اورا در انجا نیافتید باید بازواپس میرفتید ! پس چسان شد که به اینجا آمدید ؟

روبر — برای گرفتن شما و آیرتون بجزیرهٔ لینقولن آمدم ؟

م — آیا برای گرفتن ما ؟ بجزیرهٔ لینقولن ؟ حالآ نکه جزیرهٔ لینقولن داخل نقشه ها نیست ! وهم بربودن ما در نجزیر چسان واقف شدید ؟

روبر — از کاغذیکه نوشته بودید ، ودر جزیرهٔ تابور گذاشته بودید ، وعرض و طول وتهلکهٔ کفیدن جزیرهٔ خودرا دران نوشته بودید .

کپتان روبر این را گفته واز جیب خود یك کاغذی کشیده بسیروس سمیت بداد . سیروس کاغذ را خوانده وخطرا شناخته گفت:

— اینهم اثر لطف قبودان نموست !

پا — معلوم شد که قبودان به کشتئی بوناد وانتورما سوار شده تنها بجزیرهٔ تابور رفته است .

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 549 of 558

ها — بلی برای گذاشتن این کاغذ رفته است ؟ و آن علاماتی که در کشتی خود در باب سفر کشتی دیده بودید از طرف قبودان نمو بعمل آمده است .

با — به بینید مرحمتکار آدم را که بعد از مرگ خود نیز با اظهار معاونت نمود !

م — دوستان من ! دست بالا کرده برای کپتان نمو دعا کنیم .

همهٔ مهاجران و روبر دعا کردند . درین اثنا آیرتون بمهندس نزدیکشده و یك خریطهٔ بزرگی از جیب خود براورده گفت :

— این خریطه را درکجا میگذارید ؟ موسیو سیروس !

این خریطهٔ جواهرهای صندقچهٔ بود که کپتان نمو مهاجرا نرا بیادکار هدیه کرده بود ، و آیرتون حیات خودرا به تهلکه انداخته ودر وقت آشوب رستاخیز آنرا از صندوقچه درین خریطه گذاشته درجیب کرده بود ، ودرینوقت به مهندس آنرا عرض مینمود . مهندس ازدیدن خریطه بکمال هیجان بسوی آیرتون نظر کرده گفت :

— آیرتون ! آیرتون این توئی ؟

بعدازان به روبر خطاب نموده گفت :

— افندی ! بعوض جائی غداریکه درجزیرهٔ تابور گذاشته بودید یك نادم ناموس کاری می یابید که من بدست فشار دادن او افتخار میکنم .

بعدازان مهاجران ازسرتاپا سرگذشت خود رابه کپتان روبر حکایه کردند . شنوندگانرا ازسرگذشت عجیب ایشان حیرت دستداد . پشته سنگی راکه ازجزیرهٔ

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 550 of 558

لینقولن باقی مانده در خریطه موقع آنرا قید وثبت کرده وبجماعت یك دعای آخری بروح کپتان نموخوانده وایور براه افتاد .

بعد ازپانزده روز مهاجران به امریکا رامدند دیدندکه بعد ازمحاربهٔ مدهشهٔ که دران حاضر بودند شمالیان مظفر وغالب آمده اند . جواهرات خودرافی الفور بنقد تحویل داده یك زمین بسیار جسیمی خریدند . بزرگترین دانهٔ گوهر رابنام لیدی گو لنار وان هدیه فرستادند . مهاجران باهمدیگر عقد رابطهٔ اخوت کرده عهد بستند که تاما دام الحیاة ازهمدیگر جدا نشوند . زمینی را که خریده بودند جزیرهٔ لینقولن نام نهاده چنانچه درجزیرهٔ لینقولن به اتفاق ومعاونت همدیگر سعی وکوشش میورزیدند درینجا نیزبرای آبادی وعمران زمین خود همچنان جد وجهد بعمل میآوردند . از ثمرهٔ سعی واتفاق درکم مدتی خیلی ترقی کردند . درداخل ازضی مذکوریك نهرکوچکی موجود بودکه آنرا « نهرمرسی » ویك تالابی هم بودکه آنرا (تالاب غرانت) ویك بیشه زارمحدودی نیزبودکه آنرا [جنگل فاروست] نام نهادند . عمارت نشیمن گاهی راکه برای خود ساختند (غرانیتهاوز) نام گذاشتند ولی شکرکردند که کوه وپشتهٔ درداخل اراضی شان نبودکه آنرا « کوه فرانقلن » نام نهند .

و الحاصل همهٔ رفقا ازدیگرصنعتهای خود دست برداشته بزمینداری کوشش ورزیدند .

زه ده ثون درانجا بنام (لینقولن هرالد) یك اخباری نیزتأسیس ونشردادکه

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 551 of 558

بسبب شیرینی مقالاتش در کم وقت خیلی رغبت و نشر یافت .
یکچند بارهم لارو، ولیدی گولناروان نزباو اپوردونقان بزیارت مها
جران آمدند، واز طرف مهاجران به بسیار حسن معامله قبول
گردیدند . در داخل اراضی هرکس بکمال سعادت ورفاهیت
و مسرت معیشت مینمودند . ولی باوجود اینهم
جزیرهٔ لینقولن را که عریان وبیسامان دران
افتاده مدت چهارسال بکمال خوشی ورفا
هیت دران بسر آوردند و آخر الامر
درزیر بحر غرق گردید بالطفها و
معاونتهای قیودان نموهیج
فراموش نمودند *

— انتها —

تمام شد

— المترجم —

محمود ظرزی

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 552 of 558

دار السلطنة بالآستانة

(c) ketabton.com: The Digital Library
http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 553 of 558

— مترجم این کتاب —

مدیر و سر محرر جریدهٔ سراج الاخبار افغانیه

(محمود طرزی)

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

100

(c) ketabton.com: The Digital Library

(c) ketabton.com: The Digital Library

http://hdl.handle.net/2333.1/wh70rz46 Image 558 of 558

اعلان

آثار مطبوعهٔ مبارکهٔ

(مطبعهٔ عنایت)

(عدد)	اسم کتاب
(۱)	جغرافیای منظوم افغانستان [نسخه اش باقی نمانده]
(۲)	سیاحت بر دور ادور کرهٔ زمین بهشتاد روز
(۳)	از هر دهن سخنی و از هر چمن سمنی
(٤)	سیاحت در جو هوا
(٥)	روضهٔ حکم
(٦)	(بیست هزار فرسخ سیاحت در زیر بحر مصور)
(۷)	(جزیرهٔ پنهان مصور) قیمت [illegible]

(تصاویر این هر سه کتاب آخری بقلم [illegible] (غلام محمد خان) مصور ساخته شده)

همهٔ این کتابهای فوق در کابل در مطبعهٔ (مطبعهٔ عنایت) از نزد (عبدالرؤف خان) سوم مرتب [illegible] از دکان (باز محمد) تاجر کتب و از دکان ما (غلام محمد) متصل مدرسهٔ شاهی بقیمتهای معین آن که در پشت هر کتاب رقم شده است خریداری میشود. از خارج کسیکه آرزوی خریداری آنها را بکند با مدیر سراج الاخبار افغانیه مخابره کنند.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library